

روز اول الحمد لله و [illegible] دعا [illegible] و [illegible] الله [illegible]

روز دوم [illegible] سوره [illegible] علم [illegible]

روز سوم [illegible] فضیلة القرآن و [illegible] علم [illegible]

روز چهارم [illegible] و بعد [illegible] و حکایت [illegible]

روز پنجم [illegible] و [illegible] اوقات [illegible]
[illegible]

روز ششم [illegible]
[illegible]

روز هفتم [illegible] و [illegible] هلال [illegible]

روز هشتم

روز [illegible] و [illegible] و [illegible] در روضه [illegible]

روز [illegible] القرآن المجید و [illegible] احوال [illegible] اداب [illegible]

روز [illegible] رمضان [illegible] و [illegible] احوال [illegible] و [illegible]



روز اول [illegible] و احوال [illegible] واقعه [illegible] در شهر [illegible] و چند [illegible]

روز دوم [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] شود [illegible] و [illegible]

روز سوم [illegible] فی [illegible] القرآن و از کتاب [illegible] تاریخ [illegible] اکبر [illegible] علیه [illegible]

روز چهارم [illegible] و احوال [illegible] و [illegible] حکایت [illegible]

روز پنجم [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و احوال [illegible]
[illegible]

روز ششم [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

روز هفتم در [illegible] و [illegible] [illegible] جلال و جمال

روز هشتم

روز [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] در روضه [illegible]

روز [illegible] القرآن المجید و [illegible] و احوال [illegible] و [illegible] و [illegible]

روز [illegible] ماه مبارک رمضان [illegible] و [illegible] حکایت [illegible] و [illegible] صلی الله علیه و [illegible]
و [illegible] و احوال [illegible] و [illegible] و [illegible]



عين الحيوة

بعهد دولت خسرو بدور حشمت دارا * که خار گلبن سوری و خاک عنبر سارا * جفا و جور
زداد شد دوان بسایهٔ آهو * نیاز و از جودش توان به بنگه عنقا * بگلستان جمالش بهشت مجمره گردان *
بآستان جلالش سپهر ناصیه فرسا * قواعدش همه محکم اوامرش همه مثبت * شمایلش همه نیکو خصایلش
همه زیبا * کفایت و کف رادش چو رنگ لاله سوری * مکارم دل پاکش چو بوی عنبر سارا *
چو او بدرع سیاوش هزار شیر دلاور * چو او بگاه فریدون هزار شید دلارا * چو آسمان در شش
آسمان و حسرت دربان * چو آفتاب رخش آفتاب و حیرت حربا * ز آسکون چو سرای ز آستینش سخن گو *
بآسمان چو گرایی باستانش جبین سا * بیک اشارت گنجور دو دبحر بکیوان * بیک اجازت خازن غبار
کان بثریا * ابادیش بمشارق بیک دقیقهٔ احسان * عطیتش بمغارب بیک لطیفهٔ اعطا * بروزگار جنبش
اگر قوافل متحف * بکاینات جنانش اگر رواحل مهدا * قراضهٔ به نیابد بیاد نامهٔ معدن * بشیرهٔ به نماند
بکنج خانهٔ دریا * هو السلطان الاعظم و الخاقان الاعدل الاکرم ملک ملوک العالم غوث الدنیا و الدین
غیاث الاسلام و المسلمین اجل الملوک و السلاطین قهرمان الماء و الطین مالک الممالک بالارث
و الاستحقاق ناصر احکام الشریعة فی الاطراف و الآفاق ظل الله الممدود علی الارض و فضله الممدود
فیها بالطول و العرض المجاهد فی سبیل الله و الغازی لدین الله کامل نسخهٔ دار الطباعة وجود *
و جامع صحیفهٔ اطوار موجود * السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان *
کیهان خدای فتحعلی شاه کامکار * کز هر چه پادشاه بجز کردگار بر * نوری مصور از جهٔ ز انوار کردگار *
دادی مجسم از که زداد ار دادگر * ملک یحیی بخمسة فی خمسة * لنفی الحسود بها فمات لما به * من وجهه
و وقاره و جواده * و حسامه یدبه یوم ضرابه * قمر علی رضوی تسیر به الصبا * و البرق یلمع من خلال
سحابه * اللهم خلد ظلال معدلته و رافته علی بسیط الارضین و ابد انوار دولته علی قاطبة الموحدین

و ابد شوکته الی یوم الدین و افلج رایته فی جهاد المشرکین و ابلج آیته فی طریق الحق و الیقین ما دامت
الاقلام تکتب و الغمام تسکب * که اکثر صنایع بدیعه و آثار غریبه بلاد بعیده و قریبه از یمن طالع
فرخنده مطالع شاهنشاه عالم گیر در مملکت ایران حفظه الله عن نوایب الحدثان شایع بود مگر صنعت
طبع و تمثیل که در عقدهٔ تعویق و تاخیر مانده بود بحمد الله و المنه انهم بحکم محکم سلطانی و امر همیون
خسروانی * و التفات سر خاصگان که دست سخایش * بلای گوهر کانست و آفت در دریا * قوام ملت
احمد نظام دهر که دارد * حسب ز طلعت یوسف نسب ز پشت یهودا * بشمهٔ ز خصالش هزار روضهٔ
رضوان * بذرهٔ ز جمالش هزار بیضهٔ بیضا * عدو از و بهلاکت چو قبطی از یم قلزم * ولی از و بسلامت
چو سبطی از دم موسی * زمان از و به بدایع چو کارخانهٔ آزر * زمین از و بصنایع چو بارنامهٔ مانا *
هر چه حکمت طالب هر چه حجت غالب * هر چه مال توانگر هر چه کار توانا * حیات عالم و عادل هلاک
ظالم و جاهل * صلاح کاسد و فاسد رواج دانش و دانا * جناب امارت و مناعت پناه جلالت و نبالت
دستگاه بحر الفلک المعرفة و الکمال نجم الفلک العزة و الاقبال شمس سماء الرفعة و الجلال بدر نجوم
النزهة و الجمال امیر الامناء الخواص امین الخواص الخاص الخاص مکمل ناموس السلطنة العلیا موتمن الحضرت
السلطان مقرب الخاقان * ملک خصال منوچهر خان که شخص جلالش * نهاده پا بسر آفتاب و جبههٔ جوزا *
چه بدرها که گشاید چه کیسها که فشاند * بپاس دولت خسرو بحفظ حشمت دارا * لا زالت لواء امارته
مرفوعة و اعلام امانته منصوبة و قلوب اعدائه مکسورة ما دامت عزمات القضاء مجزومة بسعی و اهتمام
جناب میرزا زین العابدین که جامع جمیع علم و عمل است و حاوی قول و فعل و از اعیان دار السلطنه
تبریز است و در محروسهٔ ایروان مبدع این فن عزیز در دار الخلافهٔ طهران بدرجهٔ کمال رسیده کتبی که
اهل علم از آن انتفاع یابند مطبوع آمد امید که در نظر ارباب دانش مطبوع
آید تمام شد کتاب عین الحیوة در شهر
ربیع الاولی سال هزار و دویست
و چهل ۱۲۴۳

بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی حمد و جواهر ثنا تحفهٔ بارگاه جلال کبریاء حکیمی که الواح ارواح قابلهٔ نوع بشر را که مظهر غرایب صنع قضا و قدر است بصیقل مواعظ دلپذیر و حکمتهای بی نظیر جلا داده عکس پذیر صفات کمال و چهره گشای نعوت جلال خویش گردانید و چشمه‌های حقایق از لسان معجز بیان انبیا و اصفیا بر بساطین قلوب صافیه و مزارع صدور زاکیهٔ ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته الوان ریاحین محبت و انواع گلهای معرفت رویانید و صلوات نامحدود بر زبدهٔ عالم وجود و صاحب مقام محمود و باعث ایجاد سبع طباق و متمم صحیفهٔ مکارم اخلاق مقدس جنابی که از خزانهٔ فیض ازلی بتشریف شریف * انک لعلی خلق عظیم سرافراز است و امت نوازی که از وفور شفقت و مرحمت بمنقبت * حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم * ممتاز است اعنی سید المرسلین و فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین و الآخرین محمد بن عبد الله خاتم النبیین و درود نامحدود بر آل اطهار و اهل بیت اخیار او که بنور تولای ایشان قنادیل دلهای محبان روشنی بخش زمین و آسمان گردیده و از شعشعهٔ خورشید جبین محبتشان مقتضای * سیماهم فی وجوههم من اثر السجود * صبح صادق یقین و ایمان از جبین شیعیان دمیده خصوصا سید اوصیا و امام اتقیا و فریادرس روز جزا و محرم سرادق لو کشف الغطاء باب مدینهٔ علم و لنگر سفینهٔ حلم اعنی ولی الله المرتضی و سیف الله المنتضی امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین اسد الله الغالب و شهاب الله الثاقب سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین * اما بعد * مستمد فیوض ازلی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بموقف عرض برادران ایمانی و دوستان روحانی میرساند که چون حکیم علیم نفوس بشر را بر وفق حکمت کاملهٔ مصلحت شامله بعوایق غفلات و علایق شهوات مبتلا گردانیده حیرت زدگان بوادی بی خبری

و جهالت و مدهوشان شراب بغی و ضلالت را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار گردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام خویش را بنصایح شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون گردانید و پیشوایان راه دین و رهنمایان مسالک را باین شیمهٔ کریمه امر فرمود * کما قال تعالی و ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن * و در کلام وافی هدایه جناب بارفعت رسالت پناهی و اهل بیت کرام او صلوات الله علیهم اجمعین خطب و مواعظ و وصایا فوق حد و احصا وارد شده و اکثر طالبان هدایت باعتبار عدم انس بلغت عرب از فواید و منافع انها محروم‌اند لهذا این بی بضاعت را بخاطر فاتر رسید که وصیتی که حضرت سید المرسلین صم برگزیدهٔ اصحاب و زبدهٔ اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه را فرموده‌اند چون جامع‌ترین اخباریست که در این باب از ینابیع وحی و الهام ماثور گردیده و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید بر نگینی عبارات و حسن استعارات نگردیده بعبارات قریبه بفهم مضامین انرا ادا کنم و انچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال ان منحصر در عدم فهم لغت نباشد بر وجه ایجاز متوجه حل ان بشوم تا کافهٔ مؤمنان و عامهٔ شیعیان را از این مائدهٔ سبحانی و عایدهٔ ربانی بهرهٔ فاضل و نصیب کامل بوده باشد چون از فضل شامل سبحانی امیدوارم که موجب حیات قلوب و ارواح مرده دلان سرای غرور گردد انرا بعین الحیوة مسمی گردانیدم ملتمس از ناظران درین رساله انکه چون در خور استعداد ناقص این عدیم الاستطاعه بقلم امده بدیدهٔ عیب جویی نظر ننمایند و در حیات و ممات این تبه روزگار را بدعای خیر اعانت فرمایند * و حسبنا الله و نعم الوکیل * مقدمه * در ذکر بعضی از فضایل و احوال ابوذر رضی الله عنه ابوذر کنیت او ست و اسم او بر قول اصح جندب بن جناده است و اصل او عرب بود از قبیلهٔ بنی غفار انچه از اخبار خاصه و عامه مستفاد میشود انست که بعد از رتبهٔ معصومین صلوات الله علیهم در میان صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت شان سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود الکندی نبود و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان بر او ترجیح دارد و او بر مقداد احادیث بسیار از ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول صم مرتد شدند و از دین برگشتند مگر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد که ایشان را هیچ تزلزلی و شکی در خاطر بهم نرسید و قلیلی از سایر صحابه برگشتند و با حضرت امیر المؤمنین عم بیعت کردند و باقی بر کفر ماندند منقولست از حضرت صادق عم که حضرت امیر المؤمنین عم بسلمان گفت که با سلمان برو بخانهٔ حضرت فاطمه و بگو تحفهٔ از تحفه‌های بهشت که از برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده بتو عطا فرماید سلمان چون پس پرده امد دید سه سبد نزد حضرت فاطمه عم گذاشته گفت ای دختر رسول تحفهٔ بمن کرامت فرما حضرت فرمود که این سه سبد را سه حوریه از بهشت از جهت من اورده‌اند اسم

و جهالت و مدهوشان شراب بغی و ضلالت را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید
از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار کردند لاجرم حکیم علی الاطلاق کلام معجز نظام
خویش را بنصایح شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون گردانید و پیشوایان راه دین و رهنمایان مسالک
یقین را باین شیمهٔ کریمه امر فرمود * کما قال تعالی و ادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظة
و جادلهم بالتی هی احسن * و در کلام وافی هدایه جناب بلند رفعت رسالت پناهی و اهل بیت کرام او
صلوات الله علیهم اجمعین خطب و مواعظ و وصایا فوق حد و احصا وارد شده و اکثر طالبان هدایت
باعتبار عدم انس بلغت عرب از فواید و منافع انها محروم مند لهذا این بی بضاعت را بخاطر فاتر رسید که
وصیتی که حضرت سید المرسلین صم برگزیدهٔ اصحاب و زبدهٔ اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه
را فرموده اند چون جامع ترین اخبار یست که در این باب از ینابیع وحی و الهام ماثور گردیده و بر اکثر
مکارم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید بر نگینی عبارات و حسن
استعارات نگردید بعبارات قریبه بفهم مضامین انرا ادا کنم و انچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال ان
منحصر در عدم فهم لغت نباشد بر وجه ایجاز متوجه حل ان بشوم تا کافهٔ مومنان و عامهٔ شیعیان را از این
مایدهٔ سبحانی و عایدهٔ ربانی بهرهٔ فاضل و نصیب کامل بوده باشد چون از فضل شامل سبحانی امید دارم
که موجب حیات قلوب و ارواح مرده دلان سرای غرور گردد انرا بعین الحیوة مسمی گردانیدم ملتمس
از ناظران درین رساله آنکه چون در خور استعداد ناقص این عدیم الاستطاعه بقلم امده بدیدهٔ عیب
جویی نظر ننمایند و در حیات و ممات این تبه روزگار را بدعای خیر اعانت فرمایند * و حسبنا الله و نعم
الوکیل * مقدمه * در ذکر بعضی از فضایل و احوال ابوذر رضی الله عنه ابوذر کنیت اوست و اسم او
بر قول اصح جندب بن جناده است و اصل او عرب بود از قبیلهٔ بنی غفار انچه از اخبار خاصه و عامه مستفاد
میشود انست که بعد از رتبهٔ معصومین صلوات الله علیهم در میان صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت
شان سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود الکندی نبود و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان
بر او ترجیح دارد و او بر مقداد احادیث بسیار از ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه
بعد از وفات حضرت رسول صم مرتد شدند و از دین برگشتند مگر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد که
ایشان را هیچ تزلزلی و شکی در خاطر بهم نرسید و قلیلی از سایر صحابه برگشتند و با حضرت امیر المومنین ع
بیعت کردند و باقی بر کفر ماندند منقولست از حضرت صادق ع که حضرت امیر المومنین ع بسلمان گفت
که یا سلمان برو بخانهٔ حضرت فاطمه و بگو تحفهٔ از تحفهای بهشت که از برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده
بتو عطا فرماید سلمان چون پس پرده امد دید سه سبد نزد حضرت فاطمه ع گذاشته گفت ای دختر
رسول تحفهٔ بمن کرامت فرما حضرت فرمود که این سه سبد را سه حور به از بهشت از جهت من اورده اند اسم

ایشان را پرسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا مرا از جهت سلمان خلق کرده و دیگری
گفت که من ذره نام دارم خدا مرا جهت ابوذر خلق کرده و سیم گفت که من مقدوده نام دارم خدا مرا
برای مقداد خلق کرده سلمان گفت که حضرت فاطمه قدری از ان تحفه بمن کرامت فرمود و بر هر قومی که
میگذشتم از بوی خوش ان متعجب میشدند از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که در روز قیامت
منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجایند حواری و مخلصان محمد بن عبد الله که بر طریقهٔ انحضرت
مستقیم بودند و پیمان انحضرت را نشکستند پس برخیزد سلمان و ابوذر و مقداد مرویست از حضرت
صادق ع که حضرت پیغمبر صم فرمود که خدا مرا امر کرده است بدوستی چهار کس صحابه گفتند که
یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که علی بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر باشند بسیار
در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول صم فرمود که اسمان سایه نکرده بر کسی و زمین برنداشته
کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و ابن عبد الله که اعاظم از علمای اهل سنت است در کتاب
استیعاب از حضرت رسالت صم روایت کرده است که ابوذر در میان امت من بزهد عیسی بن مریم است
بروایت دیگر شبیه عیسی بن مریم است در زهد ابن بابویه روایت نموده است که حضرت امیر المومنین ع
فرمود که ابوذر علمی چند ضبط کرد که مردمان از حمل ان عاجز بودند و گرهی بران زد که هیچ از ان بیرون
نیامد ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که روزی ابوذر رحمه الله
بر حضرت رسالت پناه صم گذشت و جبرئیل بصورت دحیهٔ کلبی در خدمت انحضرت بخلوت نشسته بود
و سخنی در میان داشت ابوذر گمان کرد که دحیهٔ کلبی است و با حضرت حرف نهانی دارد درگذشت
جبرئیل گفت که یا محمد اینك ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد اگر سلام میکرد ما او را جواب سلام میگفتیم
بدرستیکه او را دعایی هست که در میان اهل اسمانها معروفست چون من عروج نمایم از وی سوال کن
چون جبرئیل برفت ابوذر بیامد حضرت فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر گفت چنین یافتم که
دحیهٔ کلبی نزد تو بود و برای امری او را بخلوت طلبیده نخواستم کلام شما را قطع نمایم حضرت فرمود که
جبرئیل بود و چنین گفت ابوذر بسیار نادم شد حضرت فرمود چه دعاست که خدا را بان میخوانی که جبرئیل
خبر داد که در اسمانها معروفست گفت این دعا را میخوانم * اللهم انی اسئلك الایمان بك و التصدیق بنبیك
و العافیة من جمیع البلاء و الشکر علی العافیة و الغنی عن اشرار الناس * و روایت کرده از حضرت
امام رضا ع از حضرت امیر المومنین صلوات الله ع که حضرت رسول صم فرمود که بهشت مشتاق است
بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد بسند معتبر از انحضرت روایت کرده که حضرت
رسول صم فرمود که ابوذر صدیق این امت است بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که انحضرت
فرمود که ولایت و محبت جمعی از مومنان که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند و تغییر و تبدیل

امام بحق و احکام دین نکردند واجب است مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود
کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن
حنیف و ابو ایوب انصاری و عبد الله بن الصامت و عبادة بن الصامت و خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین
و ابو سعید خدری و امثال ایشان در حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا عم منقولست بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزرده شد باو
گفتند که دعا کن که خدا چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غم است که ترا از چشم
خود بیخبر کرده گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است ابن بابویه از عبد الله عباس
روایت کرده که روزی رسول خدا در مسجد قبا نشسته بود و جمعی از صحابه در خدمت او بودند فرمود
که اول کسی که از این در در آید در این ساعت شخصی از اهل بهشت باشد چون صحابه اینرا شنیدند
جمعی برخواستند که شاید مبادرت بدخول نمایند پس فرمود که جماعتی الحال داخل شوند که هر یک
بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان ایشان مرا بشارت بیرون رفتن آذر ماه او از اهل بهشت است پس
ابوذر با آن جماعت داخل شد حضرت با ایشان گفت که ما در کدام ماهیم از ماههای رومی ابوذر گفت که
آذر بدر رفت یا رسول الله حضرت فرمود که من میدانستم و لیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل
بهشتی و چگونه چنین نباشی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون
خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و تنهایی خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت
تجهیز و دفن تو خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند بود در بهشتی که خدا پرهیزکاران را وعده
فرموده بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که فرمود که ایمان ده پایه دارد مانند نردبانی که
بر او بالا روند و سلمان در پایه دهم است و ابوذر در پایهٔ نهم و مقداد در پایهٔ هشتم بدانکه در کیفیت
اسلام ابوذر در طرق عامه احادیث مختلفه وارد شده و ذکر آنها موجب تطویل میشود و محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که آنحضرت شخصی از
صحاب خود فرمود که میخواهید شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر آن شخص گفت
کیفیت اسلام سلمان را میدانم مرا خبر ده بکیفیت اسلام ابوذر و خطا کرد که هر دو را از حضرت نپرسید
پس فرمود بدرستیکه ابوذر در بطن مر که محلی است در یک منزلی مکهٔ معظمه گوسفندان خود را چرا
میفرمود گرگی از جانب راست متوجه گوسفندان او شد بعصای خود او را راند پس از جانب چپ
متوجه شد ابوذر عصا بروی حواله نمود و گفت من گرگی از تو خبیث تر و بدتر ندیده ام آن گرگ باعجاز
حضرت رسالت پناهی صم بسخن آمد و گفت که و الله که اهل مکه از من بدترند خداوند عالم بسوی
ایشان پیغمبری فرستاده او را بدروغ نسبت میدهند و نسبت باو دشنام و ناسزا میگویند ابوذر چون

این سخن شنید بزن خود گفت که توشه و مطهره و عصای مرا بیاور پس اینها را برگرفت و بپای خود
بجانب مکه روان شد که تا خبری که از گرگ شنید معلوم نماید و طی مسافت نموده در ساعتی بسیار گرم
داخل مکه شد و تعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده نزد چاه زمزم آمد و دلوی از آن
آب برای خود کشید چون نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آن خبر است که
گرگ مرا بآن خبر داده و این نیز از معجزات آن پیغمبر است پس بیاشامید و بکنار مسجد آمد دید جماعتی
از قریش بر گرد یکدیگر نشسته اند بنزد ایشان بنشست دید که ایشان ناسزا بحضرت رسالت صم میگویند
بنحوی که گرگ او را خبر داده بود و پیوسته در این کار بودند تا آخر روز ناگاه حضرت ابوطالب بیامد چون
نظر ایشان بر او افتاد بیکدیگر گفتند که خاموش شوید که عمویش آمد پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه
کردند چون ابوطالب بیامد با او مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون ابوطالب از
نزد ایشان برخواست من از پی او روان شدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم بطلب
پیغمبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم باو ایمان آورم
و آنچه فرماید براستی او اقرار نمایم و خود را منقاد او گردانم و آنچه فرماید او را اطاعت نمایم گفت البته
چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا این وقت نزد من آی که ترا باو رسانم من شب در مسجد بروز آوردم
چون روز شد در مجلس آن کفار نشستم و ایشان زبان بناسزا گشودند بر منوال روز گذشته و چون
ابوطالب بیامد زبان از آن قول ناشایست برگرفتند و با او مشغول سخن شدند و چون از نزد ایشان
برخواست از پی او روان شدم باز سوال روز گذشته را اعاده فرمود و من همان جواب گفتم و تاکید
فرمود که البته آنچه میگویی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا با خود برد بخانه که در آنجا حضرت حمزه بود بر او سلام
کردم و از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی که خدا یکیست و محمد فرستادهٔ
اوست گفتم * اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله * پس حمزه مرا با خود برد بخانه که حضرت جعفر
طیار در آنجا بود سلام کردم و نشستم از مطلب من سوال کرد همان جواب گفتم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان
راندم پس جعفر بردم را بخانه که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب در آنجا بود بعد از سوال بشهادتین
آنحضرت مرا بخانه بردند که حضرت رسالت صم تشریف داشتند سلام کردم و نشستم و از حاجت من سوال
نمودند و کلمهٔ شهادت تلقین فرمودند چون شهادتین گفتم فرمودند که ای ابوذر بجانب وطن خود برو
و تا رفتن تو پسر عمی از تو فوت شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد مال او را بگیر و نزد
اهل و عیال خود باش تا امر نبوت ما ظاهر گردد آخر بنزد ما بیا چون ابوذر بوطن خود باز آمد پسر عمش فوت
شده بود مال او را بتصرف در آورده مکث نمود تا هنگامی که حضرت هجرت بمدینه فرمود و امر اسلام
رواج گرفت و در مدینه بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صادق فرمود که این بود خبر مسلمان شدن

ابوذر وخبر اسلام سلمان را که شنیدهٔ ان شخص بشه ان شد از اظهار دانستن اسلام سلمان استدعا کرد
که ان را نیز بفرماید حضرت نفرمود ولیکن ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر
روایت نموده که شخصی از انحضرت سوال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رحمه الله علیه انحضرت
فرمود که خبر داد مرا پدرم که روزی حضرت امیر المومنین ع و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش
نزد قبر رسول صم جمع بودند حضرت امیر المومنین از سلمان پرسید که یا اباعبدالله مارا از اول کار خود
خبر نمیدهی که اسلام تو چگونه بود سلمان گفت که والله که اگر دیگری میپرسید نمیگفتم ولیکن اطاعت
فرمان تو لازم است من مردی بودم از اهل شیراز و از دهقان زادها و بزرگان ایشان بودم و پدر
و مادر مرا بسیار عزیز و گرامی داشتند روز عیدی با پدرم بعیدگاه میرفتم بصومعهٔ رسیدم کسی در ان
صومعه با واز بلند ندا میکرد که * اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله *
چون این ندا شنیدم محبت محمد صم در گوشت و خون من جا کرد و از عشق انحضرت خوردن واشامیدن
بر من گوارا نبود مادرم گفت که امروز چرا افتاب را سجده نکردی و نپرستیدی من اباکردم و چندان
مضایقه نمودم که او ساکت شد چون بخانه برگشتم نامهٔ دیدم در سقف خانه اویخته بود بمادر خود گفتم این
چه نامه است مادر گفت که چون از عیدگاه برگشتیم این نامه را چنین اویخته دیدیم بنزدیک این نامه نروی
که پدر ترا می کشد من همچنان در حیرت بودم و انتظار بردم تا شب شد و مادر و پدر در خواب
شدند برخواستم و نامه را برگرفتم و بخواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهد و پیمانیست از خدا
بحضرت ادم که از نسل او پیغمبری بهم رسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده
و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان ای روزبه تو وصی عیسایی پس ایمان بیاور
مجوسیه و کبری را ترک کن چون این را بخواندم بیهوش شدم و عشق انحضرت زیاده شد چون پدر و مادر
براین حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیقی محبوس ساختند و گفتند اگر از این امر برنگردی
ترا بکشیم گفتم با ایشان که انچه خواهید بکنید محبت محمد از سینهٔ من هرگز بیرون نخواهد رفت سلمان گفت
که من پیش از خواندن ان نامه عربی را نمیدانستم و از ان روز عربی را بالهام الهی اموختم پس مدتی
در ان چاه ماندم و هر روز یک گردهٔ نان کوچک در ان چاه برای من فرو میفرستادند چون حبس و
زندان بسیار بطول انجامید دست باسمان بلند کردم و گفتم الهی تو محمد و وصی او علی بن ابیطالب را محبوب
من گردانیدی پس بحق وسیله و درجه انحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا راحت بخش از این
محنت پس شخصی بنزد من امد جامهای سفید در بر و گفت برخیز ای روزبه و دست مرا گرفت و نزد
صومعه اورد من گفتم * اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد احبیب الله * دیرانی مرا از
صومعه بیرون کرد گفت تو یی روزبه گفتم بلی مرا برد بنزد خود و دو سال تمام او را خدمت کردم چون

هنکام

هنکام وفات او شد گفت من این دار فانی را وداع میکنم گفتم مرا بکه می سپاری گفت کسی را
گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه می باشد چون او را
دریابی سلام من باو برسان و لوحی بمن داد که این را باو برسان و بعالم بقا ارتحال نمود من او را غسل دادم
و کفن کردم و دفن کردم و لوح را برگرفتم و بجانب انطاکیه روان شدم چون بانطاکیه درامدم بپای صومعهٔ
ان راهب امدم گفتم * اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله * پس راهب از
دیر خود فرو نگریست و گفت تویی روزبه گفتم بلی گفت بیا بالا بنزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت
کردم چون هنگام رحلت او شد خبر وفات خود بمن گفت من گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی گمان
ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است چون باو رسی سلام
من باو برسان و این لوح را باو بسپار چون وفات کرد او را تغسیل و تکفین و دفن کردم و لوح را برگرفتم
و بشهر اسکندریه درامدم و نزد صومعهٔ راهب امدم و شهادة برخواندم راهب سوال نمود که تویی
روزبه گفتم بلی مرا بنزد خود برد و دو سال و را خدمت کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکه می
سپاری گفت کسی گمان ندارم که در سخن حق با من موافق باشد و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب
نزدیک شده است که عالم را بنور وجود خود منور گرداند برو و انحضرت را طلب نما چون بشرف ملازمت
انحضرت برسی سلام مرا باو عرض کن و این لوح را بدو سپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ
شدم لوح را برگرفتم و بیرون امدم با جمعی رفیق شدم و با ایشان گفتم که شما متکفل نان و اب من شوید
و من شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن ایشان شد بسنت کفار قریش
گوسفندی را بیاوردند و چندان چوب بران زدند که بمرد و پارهٔ کباب کردند و پارهٔ بریان کردند
و مرا تکلیف خوردن نمودند چون میته بود من اباکردم باز تکلیف کردند گفتم من مرد دیرانی ام و دیرانیان
گوشت تناول نمیکنند مرا چندان زدند که نزدیک شد که مرا بکشند یکی از ایشان گفت که دست از او
بدارید تا وقت شراب شود اگر شراب نخورد و برا بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند گفتم من
راهب و از اهل دیرم شراب خوردن شیوهٔ ما نیست چون این بگفتم در من اویختند و عزم کشتن من کردند
با ایشان گفتم ای گروه مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندگی شما میکنم و خود را به بندگی یکی از ایشان
در اوردم مرا بیاورد و بمرد یهودی بسیصد درهم بفروخت و یهودی از قصهٔ من سوال کرد قصه
خود را باز گفتم و گفتم من گناهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی اویم یهودی گفت من تیرا
و محمد را هر دو دشمن میدارم و مرا از خانه بیرون اورد و در در خانه اش ریگ بسیاری ریخته بود
گفت والله ای روزبه اگر صبح شود و تمام این ریگهارا از این جا بدر نبرده باشی ترا بکشم من تمام شب
تعب کشیدم چون عاجز شدم دست باسمان برداشتم و گفتم ای پروردگار من تو محبت محمد و وصی او را

در دل من جا داده پس بحق درجه و منزلت انحضرت که فرج مرا نزدیک کردان و مرا از این تعب راحت بخش چون این بکفتم قادر متعال بادی برانکیخت که تمام ریکها را بمکانی که یهودی کفته بود نقل کرد چون صبح شد یهودی بیامد و انحال را مشاهده کرد کفت تو ساحر و جادوکری من چاره کار ترا نمیدانم ترا از این شهر بیرون می باید کرد که مبادا از شامت تو این شهر خراب شود پس مرا از ان شهر بیرون اورد و بزن سلیمیه بفروخت و ان زن مرا بسیار دوست داشت و باغی داشت کفت این باغ بتو تعلق دارد خواهی میوه انرا تناول نما و خواهی تصدق کن پس مدتی در این حال ماندم روزی در ان باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که می ایند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته کفتم والله که ایشان همه پیغمبر نیستند و لیکن در میان ایشان پیغمبر هست پس امدند تا بباغ داخل شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول صم بود با حضرت امیر المومنین و حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابیطالب و ابوذر و مقداد پس خرماهای زبون را تناول میفرمودند و حضرت رسول صم با ایشان میکفت که بخرمای زبون قناعت نمایید و میوه باغ را ضایع مکنید من بنزد مالکه خود امدم و کفتم یک طبق از خرمای باغ بمن به بخش کفت ترا رخصت شش طبق دادم امدم و طبقی از رطب بر کرفتم و در خواطر خود کذرانیدم که اکر در میان ایشان پیغمبر هست از خرمای تصدق تناول نمیفرماید و هدیه را تناول می نماید پس طبق را نزد ایشان اوردم و کفتم این خرمای تصدق است حضرت رسول و امیر المومنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام است تناول ننمودند و ان سه نفر دیکر بخوردن مشغول شدند بخاطر کذرانیدم که این یک علامت است از علامات پیغمبر اخر الزمان که در کتب خوانده ایم پس رفتم و رخصت یک طبق دیکر از ان زن طلبیدم ان رخصت شش طبق داد پس یک طبق دیکر رطب نزد ایشان حاضر ساختم و کفتم این هدیه است حضرت رسول صم دست دراز فرمود و کفت بسم الله همکی تناول نمایید پس همکی تناول نمودند در خاطر خود کفتم که این نیز یک علامت دیکر است و من مضطرب بر کرد سر انجناب میکشتم و در عقب انحضرت می نکریستم انحضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب میکنی کفتم بلی دوش مبارک خود را کشودند دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف انحضرت نقش کرفته و مویی چند رسته بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمود که ای روزبه برو نزد خاتون خود و بکو محمد بن عبد الله میکوید که این غلام را بما بفروش چون ادای رسالت نمودم کفت نفروشم مکر بچهار صد درخت خرما که دویست درخت ان خرما زرد باشد و دویست درخت خرمای سرخ چون بحضرت عرض نمودم فرمود که چه بسیار بر ما اسانست انچه او طلبیده پس کفت که یا علی دانهای خرما را جمع نما پس حضرت رسول صم دانه را در زمین میبرد و امیر المومنین اب میداد چون دانه دوم را می کشتند دانه اول سبز شده بود همچنین تا هنکامی که فارغ شدند همه درختان کامل شده بمیوه امده بود پس حضرت پیغام داد

که بیا و درختان خود را بکیر و غلام را بما بسپار چون زن درختان را بدید کفت والله نفروشم تا همه درختان خرمای زرد نباشد در انحال جبرئیل نازل شد و بال خود بر درختان مالید همه خرمای زرد شد پس ان زن بمن کفت که والله یکی از این درختان نزد من بهتر است از محمد و از تو من کفتم یکروز خدمت ان سرور نزد من بهتر است از تو و از انچه داری پس حضرت مرا ازاد فرمود و سلمان نام نهاد علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده که در جنگ تبوک ابوذر سه روز در عقب ماند بجهت اینکه شتر او لاغر و ناتوان بود پس دانست که شتر بقافله نمیرسد شتر را در راه بکذاشت و رخت خود را بر پشت بست و پیاده متوجه شد چون روز بلند شد و افتاب کرم شد نظر مسلمانان بر وی افتاد حضرت رسول صم فرمود که ابوذر است که می اید و تشنه است اب زود بوی رسانید اب باو رسانیدند تناول نمود و بخدمت حضرت شتافت و مطهره پر از اب در دست وی بود حضرت فرمود که ای ابوذر تو اب داشتی چرا تشنه مانده بودی کفت یا رسول الله بسنکی رسیدم بر ان اب باران جمع شده بود چون چشیدم شیرین و سرد بود با خود قرار کردم که تا حبیب من رسول خدا صم از این اب نخورد من نخوردم حضرت فرمود که ای ابوذر خدا ترا رحم کند تو تنها و غریب زندکانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها مبعوث خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد جمعی از اهل عراق بتو سعادتمند خواهند شد که متوجه غسل و تکفین و دفن تو خواهند شد و از باب سیر معتمده نقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر بولایت شام رفت و در انجا بود تا زمان خلافت عثمان چون قبایح عثمان علیه اللعنه بسمع او رسید خصوصا قصه اهانت و ضرب عمار زبان طعن و مذمت بر عثمان بکشاد و عثمان را اشکار الطعن میفرمود و قبایح اعمال او را بیان می نمود چون از معاویه لعنه الله اعمال شنیعه مشاهده مینمود او را توبیخ و سرزنش مینمود و مردم را بولایت خلیفه بحق حضرت امیر المومنین صلوات الله عم ترغیب می نمود و مناقب انحضرت را بر اهل شام میشمرد بسیاری از ایشان را بتشیع مایل کردانید و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و جبل عامل اکنون هستند ببرکت ابوذر است معاویه بحقیقت انحال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اکر چند روز دیکر در این ولایت بماند مردم این ولایت را از تو منحرف میکرداند عثمان در جواب نوشت که چون نامه من بتو رسد البته باید که ابوذر را بر مرکبی درشت رو نشانی و دلیلی عنیف با او فرستی که ان مرکب را شب و روز براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش کردد چون نامه بمعاویه رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتری درشت رو برهنه بنشاند و مردی درشت عنیف را با او همراه کرد ابوذر رحمه الله مردی دراز بالا و لاغر بود و ان وقت شیب و پیری اثری تمام در او کرده بود و موی سر و روی او سفید کشته و ضعیف و نحیف شده دلیل شتر را بعنف میراند و شتر جهاز نداشت از غایت سختی و ناخوشی که ان شتر میرفت رانهای ابوذر مجروح کشت و کوشت ان بیفتاد و کوفته و رنجور بمدینه داخل شد

چون ورا بنزد عثمان اوردند و ان ملعون در او نکریست کفت هیچ چشم بد بد از تو روشن مباد ای
جندب ابوذر کفت پدر من مرا جندب نام کرد و مصطفی صم مرا عبد الله نام نهاد عثمان کفت تو دعوی
مسلمانی میکنی و از زبان ما میکوئی که خدای تعم درویش است و ما توانکریم اخر من کی این سخن
کفته ام ابوذر کفت این کلمه بر زبان من نرفته است و لیکن کواهی میدهم که از حضرت رسول صم
شنیدم که او کفت که چون پسران ابی العاص سی نفر شوند مال خدای تعم را وسیلهٔ دولت واقبال خویش
کنند و بندکان خدا را چاکر و خدمتکاران خود کردانند و در دین خدای تعم خیانت کنند پس از ان
خدای تعم بندکان خود را از ایشان خلاصی دهد و باز رهاند علی بن ابراهیم علیه الرحمه این ایات کریمه را
در تفسیر خود ایراد نموده * واذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم
اقررتم و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم
بالاثم والعدوان و ان یاتوکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون ببعض الکتاب
و تکفرون فما جزاء من یفعل ذلك منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب
وما الله بغافل عما یعملون * که ترجمه اش موافق قول اکثر مفسرین اینست که یاد کنید وقتی را که پیمان
از شما باید رفتیم که نریزید خونهای خود یعنی خویشان وهم دینان خود را و بیرون مکنید ایشانرا
بظلم و ستم از خانها و شهرهای خود و قبول نمودید این عهد و پیمان را و حال انکه میدانید اینمعنی را
و کواهی میدهید برحقیت این پس شما ان کروهید که پیمان را شکسته ید میکشید کسان خود را و بیرون
میکنید کروهی را از خانها و شهرهای خود و یاری یکدیکر میکنید در بیرون کردن ایشان بتعدی و ستم
و اکر ایند نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده اند باز میخرید اسیران را و برشما حرام است بیرون
کردن ایشان وندیه که میدهید خو بست اما یکرویدید بپارهٔ از احکام کتاب خدا فدیهٔ اسیر دادن است
و کافر میشوید ببعض دیکر که ان حرمت کشتن و بیرون کردنست پس نیست مکافات انکس که چنین
نافرمانی کند از شما خاری و رسوائی دنیا و در روز قیامت باز کردند بسختترین عذابها که اتش جهنم است
و خدا غافل نیست از انچه میکنند ایشان علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این ایات در باب ابوذر و عثمان
نازل شده باین سبب که چون ابوذر بمدینه داخل شد علیل و بیمار تکیه بر عصائی داده بنزد عثمان امد
و دران وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف اورده بودند و نزد ان ملعون جمع بود و منافقان
اصحاب او برکرد او نشسته نظر بران مال داشتند که برایشان قسمت نماید ابوذر بعثمان کفت که این چه
مالست کفت صد هزار درهم است که از بعضی نواحی برای من اورده اند وانتظار میبرم که مثل ان بیارند
و با او ضم نمایم و انچه خواهم بکنم و بهرکه خواهم بدهم ابوذر کفت که ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است
یا چهار دینار کفت بلکه صد هزار درهم ابوذر کفت که بیاد داری که من و تو در وقت خفتن بنزد حضرت

رسول صم رفتیم دلکیر و محزون بود و با ما سخن نکفت چون بامداد بخدمت انحضرت رفتیم او را خندان
و خوشحال یافتیم کفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد سبب چیست که دوش چنین مغموم بودی
و امروز چنین شادمانی فرمود که دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت
ننموده بودم ترسیدم که مرا مرك در رسد و ان نزد من مانده باشد و امروز بر مسلمانان قسمت نمودم
و راحت یافته خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرد و کفت چه میکوئی در باب کسی که زکوة
واجب مال خود را داده باشد ایا بر او دیکر چیزی لازم است بروایت دیکر کفت که ای کعب چه حرج
باشد امامی را که بعضی از بیت المال را بمسلمانان دهد و بعضی دیکر را حفظ نماید که تا بهر و را یام هرکه
مصلحت داند صرف نماید کعب کفت که اکر یك خشت از طلا و یك خشت از نقره بسازد بر او چیزی لازم
نیست ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و کفت ای یهودی زاده ترا چه کار است که در احکام مسلمانان
نظر نمائی کفتهٔ خدا راست تر است از کفتهٔ تو خداوند عالم میفرماید که * الذین یکنزون الذهب و الفضة
و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم
و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون * ترجمه اش بقول مفسرین اینست که انانکه جمع
میکنند و کنج می نهند طلا و نقره را و در راه خدا انفاق نمیکنند بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناك
در روزی که انچه بکنج نهاده اند در اتش جهنم سرخ کنند پس داغ کنند بدان پیشانی ایشانرا که در
وقت دیدن فقرا کره بران زده اند و پهلوهای ایشانرا که از اهل فقر پهلو تهی کرده اند و پشتهای ایشانرا که
بر درویشان کردانیده اند و کویند بایشان که اینست ان کنج که نهاده بودید برای خود و کمان نفع از ان
داشتید پس بچشید بال انچه ذخیره میکردید از برای خود چون ابوذر این ایات را بخواند عثمان کفت که
تو پیر و خرف شدهٔ و عقل از تو زایل شده است اکر نه این بود که تو صحبت رسول را دریافتهٔ هر اینه ترا
میکشتم ابوذر کفت که دروغ میکوئی ای عثمان وقادر بر قتل من نیستی حبیب من رسول خدا صم مرا خبر
داده که ای ابوذر ترا از دین بر نمیکردانند و ترا نمیکشند و اما عقل من این قدر مانده است که یك
حدیث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صم بخاطر دارم کفت چه حدیث است کفت ابوذر که
شنیدم که انحضرت فرمود که چون ال ابی العاص بسی تن رسند مالهای خدا را بناحق تصرف نموده در میان
خود بنوبت بکیرند و قران را بباطل تاویل نمایند و مردمان را بنده کی خود بکیرند و فاسقان و ظالمان را
یاور خود کردانند و با صالحان در محاربه و منازعه باشند عثمان کفت ای کروه صحابه هیچ یك از شما این
حدیث را از پیغمبر شنیده اید همه از برای خوش امد او کفتند نشنیده ایم عثمان کفت که حضرت علی بن
ابی طالب را بخوانید چون حضرت بیامد عثمان کفت ای ابوالحسن ببین که این پیر دروغکو چه میکوید
حضرت فرمود که بس کن ای عثمان او را بدروغ نسبت مده که من شنیدم که حضرت رسول صم در حق

او فرمود که اسمان سبز سایه نیفکنده بر کسی و زمین تیره برنداشته سخن کویی راکه راست کوتر از ابوذر
باشد جمیع صحابه که حاضر بودند کفتند و الله که حضرت علی راست میفرماید ما این حدیث را از پیغمبر
شنیده ایم پس ابوذر بکریست و کفت وای بر شما همه کردن بسوی این مال دراز کرده اید و مرا
بدروغ نسبت میدهید و کمان میبرید که من بر پیغمبر دروغ می بندم پس ابوذر رو بان منافقین کرد
و کفت که کی در میان شما بهتر است عثمان کفت که تورا کمان اینست که تو از ما بهتری کفت بلی از روزی
که از حبیب خود رسول خدا جدا شده ام تا حال همین جبه را پوشیده ام و دین را بدنیا نفروخته ام
و شما بدعتها در دین پیغمبر احداث کردید و برای دنیا دین را خراب کردید و در مال خدا تصرفها
بناحق کردید و خدا از شما سوال خواهد کرد و از من سوال نخواهد کرد عثمان کفت بحق رسول تورا سوکند
میدهم که از انچه می پرسم جواب بکویی ابوذر کفت که اکر قسم ندهی هم بکویم عثمان کفت که بکو که کدام
شهر را دوست تر میداری کفت شهر مکه را که حرم خدا و حرم رسولست میخواهم که خدا را در انجا عبادت
کنم تا مرا مرگ در رسد کفت تورا بانجا نفرستم و تورا نزد من کرامتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان
کفت که کدام شهر را دشمن تر میداری کفت ربذه که در حالت کفر در انجا بودم عثمان کفت که تورا بانجا
می فرستم ابوذر کفت ای عثمان تو از من سوالی کردی و من راست کفتم اکنون من از تو سوالی دارم تو نیز
راست بکو مرا خبر ده که اکر لشکری بجانب دشمن فرستی و مرا در میان ان لشکر کافران باسیری بکیرند
و کویند که او را باز نمیدهیم تا ثلث مال خود را ندهی خواهی داد کفت بلی کفت اکر نصف مال تورا خواهند
میدهی کفت بلی کفت اکر بفداء من تمام مال تورا طلبند میدهی کفت بلی ابوذر کفت الله اکبر حبیب من رسول
خدا صلعم روزی بمن کفت که ای ابوذر چه کونه باشد حال تو در روزی که از تو پرسند بهترین بلاد را
و تو مکه را کویی و قبول سکنای تورا در انجا ننمایند و بدترین شهرها را از تو پرسند و تو کویی ربذه
و تورا بانجا فرستند کفتم یا رسول الله چنین زمانی خواهد بود فرمود که اری بحق ان خدا که جان من در
قبضهٔ تصرف اوست که این امر خواهد بود کفتم یا رسول الله در ان روز شمشیر بر دوش بکیرم و مردانه
از برای خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که نه بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو اکر چه غلام
حبشی باشد و بدرستیکه حقتعالی در ماجرای تو و عثمان ایهٔ چند فرستاده و ان ایات را که کذشت حضرت
بخواند و انطباق جمیع ان ایات بر این قصه بر خبیر پوشیده نیست از بیرون کردن ابوذر و قصهٔ فداکه ابوذر
از او سوال کرد و جواب کفت و خواری دنیا که بحال سکان کشته شد و عذاب اخرت که ابد الاباد عذاب
معذبست پس مروان بن حکم علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذر را با عیال از مدینه بیرون فرستد بجانب
ربذه و تاکید کرد که کسی از صحابه بمشایعت او بیرون نرود و لیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص
امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت بیرون رفتند و او را دلداری نمودند چنانچه محمد بن یعقوب کلینی

ع
رحمه الله روایت نموده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام
حسین عم و عقیل برادر حضرت امیر المومنین و عمار بن یاسر بمشایعت او بیرون رفتند و چون هنکام
وداع شد حضرت امیر المومنین عم فرمود که ای ابوذر تو از برای خدا امور د غضب کردیدی امید دار
از او که از برای او غضب کرده شدهٔ این کروه ترسیدند که مبادا تو در دنیای ایشان تصرف نمایی و تو
ترسیدی بر دین خود دین خود را با ایشان نکذاشتی و حفظ کردی پس ترا از بلاد خود براندند و ببلاها
ممتحن ساختند و الله که اکر راههای اسمان و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد البته حقتعالی بدر
روی از برای او مفر میفرماید مونس تو نیست مکر حقیقت تو و وحشت و تنهایی و دوری تو از باطل است
پس عقیل کفت که ای ابوذر تو میدانی که ما اهل بیت ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست
میداری تو حق و حرمت ما را بعد از پیغمبر نکاهداشتی و دیکران ضایع کردند مکر قلیلی از اهل حق پس
ثواب تو بر خدا است و بجهت محبت اهل بیت رسالت ترا اوارهٔ شهر و دیار میکنند خدا مزد ترا دهد بدانکه
از بلا کریختن جزع است و عافیت را زود طلب نمودن از ناامیدی جزع و ناامیدی را بکذار و بر
خدا توکل کن و بکو * حسبی الله و نعم الوکیل * پس حضرت امام حسن عم فرمود که ای عم این کروه با تو
کردند انچه میدانی و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است یاد دنیا را بیاد مفارقت دنیا
از خاطر محو نما و سختیهای دنیا را با امید راحتهای عقبی بر خود اسان کن و بر بلاها صبر نما تا چون پیغمبر را
ملاقات نمایی از تو خوشنود و راضی باشد پس حضرت امام حسین فرمود ای عم خداوند عالمیان قادر است
که بدل نماید این حالت شدت را بحالت رخا و خدا را بر وفق حکمت و مصلحت هر روز تقدیری
و کاریست این کروه دنیای خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار
بی نیازی از انچه ایشان از تو منع کردند و ایشان بسی محتاجند بانچه تو از ایشان منع نمودی بر تو باد بصبر
که عمدهٔ خیرات در شکیبایی است و شکیبایی از صفات کریمه است و جزع را بکذار که نفعی ندهد
پس عمار کفت که ای ابوذر خدا بوحشت و بتنهایی مبتلا کند کسی را که تورا بوحشت انداخت و خدا
بترساند کسی را که ترا ترسانید و الله که مردم را باز نداشت از کفتن سخن حق مکر میل بدنیا و محبت ان
و الله که اطاعت الهی با جماعت اهل بیت است و پادشاهی دنیا از ان کسی است که بزور متصرف شود این
کروه مردم را بسوی دنیا خواندند مردم ایشان را اجابت نمودند و دین خود را با ایشان بخشیدند پس
زیان کار دنیا و اخرت شدند و اینست خسران عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان کفت
که بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی پدرم و مادرم فدای این روها باد که می بینم بدرستی که
هرکاه که شما را می بینم حضرت رسول صم را بخاطر می اورم و مرا در مدینه کاری و دلتنکی وانسی بغیر
شما نیست و بودن من در مدینه بر عثمان کران امد همچنانکه بودن من در شام بر معاویه دشوار بود عثمان

سوکند خورد که مرا از مدینه بشهری از شهرها فرستد از او در خواستم که مرا بکوفه فرستد ترسید که من مردم کوفه را بر برادرش بشورانم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در انجا مرا مونسی نباشد و از دوستی بگوش من نرسد والله که من بغیر خداوند خود انیسی و مصاحبی نمیخواهم و چون خدا با منست از تنهائی پروا ندارم او مرا در جمیع امور کافیست و خداوندی بجز او نیست بر او توکل دارم و او ست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر و توانا و صلوات و درود بر محمد و اهل بیت طاهرین و طیبین او باد و علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود ذر نام و در ربذه وفات یافت ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبر وی ایستاد پس دست بر قبر وی نهاد و گفت ای ذر خدا ترا رحم کند بدرستی که خوش خلق و نیکوکردار بودی پدر و مادر چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم مرا من از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا بغیر حقتعالی حاجتی نیست و از دیگری امید نفعی ندارم که از رفتن و دلگیر باشم و اگر نه اهوال بعد از مرگ میبود ارزو داشتم که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته است از اندوه از برای تو والله که گریه از برای تو نکردم بلکه بر تو گریستم کاشکی میدانستم که چه با تو گفتند و تو چه در جواب گفتی خداوندا حقی چند از برای خود بر او واجب گردانیده بودی و حقی چند برای من بر او فرض گردانیده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم تو نیز حقوق خود را باو ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش خود و عیال بانها میگذرانید افتی در میان ایشان بهم رسید و همگی تلف شدند و زوجه اش نیز در ربذه وفات یافته بود همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی میبود دختر ابوذر گفت که سه روز بر من و بر پدرم گذشت که هیچ بدست ما نیامد که بخوریم و گرسنگی بر ما غلبه کرد پدرم بمن گفت که ای فرزند بیا باین صحرای ریگستان رویم شاید گیاهی بدست اوریم و بخوریم چون بصحرا رفتیم چیزی بدست نیامد پدرم ریگی جمع نمود و سر بران گذاشت نظر کردم چشمهای او را دیدم میگردد و بحال احتضار افتاده گریستم و گفتم ای پدر من با تو چکنم درین بیابان با تنهائی و غربت گفت ای دختر مترس که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدرستیکه حبیب من رسول خدا صلعم مرا در غزوهٔ تبوک چنین خبر داده ای دختر چون من بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین چون قافله پیدا شود نزدیک برو و بگو ابوذر که از صحابه حضرت رسول صلعم است وفات یافته دختر گفت که در این حال جمعی از اهل ربذه بعیادت پدرم امدند و گفتند ای ابوذر چه ازار داری و از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفتند چه چیز خواهش داری گفت رحمت پروردگار خود میخواهم گفتند ایا طبیبی میخواهی که برای تو بیاوریم گفت طبیب مرا بیمار کرده طبیب خداوند عالمیان است درد و دوا از او ست دختر گفت که چون نظر وی بر ملک موت افتاد گفت مرحبا بدوستی که در هنگامی

امده است که نهایت احتیاج باو دارم رستگار مباد کسی که از دیدار تو نادم و پشیمان گردد خداوندا مرا زود بجوار رحمت خویش برسان بحق تو سوگند که میدانی که همیشه خواهان لقای تو بوده ام و هرگز کاره مرگ نبوده ام دختر گفت که چون بعالم قدس ارتحال نمود عبا بر روی او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم جمعی پیدا شدند بایشان گفتم که ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب حضرت رسول صلعم وفات یافته ایشان فرود امدند و بگریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز گذارده دفن کردند و مالک اشتر در میان ایشان بود مرویست که مالک گفت که من او را در حله کفن کردم که با خود داشتم و قیمت ان حله چهار هزار درهم بود دختر گفت که من چنین بر سر او میبودم و نمازی که او میکرد میکردم و روزه که او میداشت بجای اوردم شبی نزد قبر او خوابیده بودم او را بخواب دیدم که قران در نماز شب میخواند چنانچه در حال حیات میخواند باو گفتم که ای پدر خداوند تو با تو چه کرد گفت ای دختر نزد پروردگار کریمی رفتم او از من خوشنود شد و من از وی راضی شدم کرمها فرمود و مرا گرامی داشت و عطاها بخشید اما ای دختر عمل بکن و مغرور مشو اکثر ارباب تواریخ بجای دختر ابوذر زن او را نقل کرده اند احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که در تجهیز ابوذر حاضر بودند احنف بن قیس تمیمی و صعصعه بن صوحان العبدی و خارجه الصلت تمیمی و عبدالله بن مسلمة التمیمی و هلال بن مالک المزنی و جریر بن عبدالله البجلی و اسود بن یزید النخعی و علقمه بن قیس النخعی و مالک اشتر بودند چون از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او بر پای خواست و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت بارخدایا ابوذر غفاری از صحابهٔ رسول تو بود و بکتابها و رسولان تو ایمان اورده و در راه دین جهاد کرده و بر جادهٔ اسلام ثابت قدم بوده و تبدیل و تغییر بشعایر دین راه نداده چیزی چند دیده بود نه بطریق سنت و جماعت بر انها انکار کرده بود بزبان و بدل بدان سبب او را حقیر شمردند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع گذاشتند تا در غربت او را وفات رسید بارخدایا انچه از بهشت مومنان را وعده کردهٔ حظ او را از ان موفور گردان وجزای انکس که او را از مدینه که حرم رسول تست بیرون کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب انست برسان مالک این دعا بگفت و حاضران امین گفتند ابن عبدالبر که در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم هجرت بود و عبدالله مسعود بر او نماز گذارد و بعضی گفته اند که سال بیست و چهارم هجرت بود و قول اول اصح است بدانکه تذکر احوال دوستان خدا و یاد مصایب و محنتهای ایشان متضمن فواید بسیار است و سبب اینست که بی اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر احسن وجوه ظاهر گردد و موجب رغبت انکس است باطوار ایشان و باعث این میشود که اگر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین در دنیا همیشه ممتحن بوده اند لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل

نمود اکنون شروع در مقصود می نماییم بدانکه این وصیت از جملهٔ اخبار مشهوره است شیخ ابوعلی طبرسی
رحمه الله علیه در کتاب مکارم الاخلاق مسند ایراد نموده و ورام بن ابی فراس در جامع خود مرسل
روایت کرده و اجزاء انرا در کتب حدیث متفرق ایراد نموده و هر مضمونی از مضامین ان در اخبار بسیار
وارد است چنانچه در هر فقره اشاره خواهد شد و ما بنای نقل بر ان میکذاریم شیخ طبرسی رحمه الله
روایت کرده * یقول مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن هذا الاوراق من وصیة رسول الله صم
لابی ذر الغفاری التی اخبرنی بها الشیخ المفید ابوالوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی و الشیخ الا
جل الحسن بن الحسین بن الحسن بن بابویه رضی الله عنهما اجازه قالا املی علینا الشیخ الاجل ابوجعفر محمد بن
الحسن الطوسی قدس الله روحه و اخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی فی مشهد
الرضا عم قال اخبرنا الشیخ الامام ابوعلی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ ابوجعفر قدس الله
روحه قال اخبرنا جماعة عن ابی المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی قال حدثنا ابوالحسین
رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة و ثلثمائة و فیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن میمون قال
حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضل بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابوحرب بن ابی
الاسود الدیلمی عن ابی الاسود قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه
فحدثنی ابوذر قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صم فی مسجده فلم ار فی المسجد احدا
من الناس الا رسول الله صم و علی الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت وامی اوصنی
بوصیة فاحفظها فانها جامعة لطرق الخیر وسلة کانک ان حفظتها کان لک بها کفل * ابوالاسود دیلمی
روایت میکند که وارد ربذه شدم در هنکامی که ابوذر علیه الرحمه در انجا متوطن بود و بخدمت ابوذر
رفتم مرا خبر داد که در اول روزی داخل مسجد مدینه شدم در مسجد کسی را ندیدم جز حضرت
رسالت پناه صم و حضرت امیر المومنین عم در پهلوی وی نشسته خلوت مسجد و تنهایی انحضرت را غنیمت
شمرده کفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد وصیت کن مرا و موعظه بکو بوصیتی که خدا مرا بان
وصیت نفع دهد یعنی بتوفیق الهی بان عمل نمایم حضرت رسالت فرمود که بلی ترا وصیت میکنم وچه بسیار
کرامی و پسندیدهٔ تو نزد ما ای ابوذر تو از ما اهلبیتی و بدرستی که ترا وصیت میکنم بوصیتی عظیم
پس حفظ کن انرا و عمل نما بان بدرستیکه جامع جمیع مسالک خیرات و طرق نجات است و اکر بخاطر
داری و عمل نمایی بان ترا اجرهٔ عظیم از رحمت الهی خواهد بود * یا اباذر اعبد الله کانک تراه فان کنت لا تراه
فانه یراک * ای ابوذر خدای را چنان عبادت کن که کویا او را می بینی پس اکر تو او را نبینی او ترا می بیند
چنین کوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون بسندهای معتبر از انحضرت منقولست چنانچه نقل
کرده اند که پرسیدند از حضرت رسالت صم از معنی احسان که خداوند عالمیان امر فرموده بانحضرت

این کلام را در جواب فرمودند و باید دانست که کلمات معجز ایات حضرت رسالت پناهی صم بمقتضای
حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمهٔ از انها با نهایت ایجاز لفظ انواع حکم و حقایق ربانی مندرج و
منطوی است و همه کس در خور قابلیت و استعداد خود از ان بهرهٔ و نصیبی دارد و اکر در هر فقرهٔ انچه
براین بی بضاعت ظاهر کردیده استیفا کنم بر هر یک کتابی می باید نوشته شود و لیکن بمقتضای * ما لا یدرک
کله لا یترک کله * اکتفا بمحض ترجمه نموده بقدری از تفصیل و تبیین قناعت مینمایم و تبیین این فقرهٔ
علیه موقوف بر چند فصل است * فصل اول * بدانکه رویت را بر دیدن بچشم اطلاق میکنند و بر نهایت
انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند کو بچشم دیده نشود و ضروری مذهب شیعه است که خدا را بچشم
نتوان دید زیرا که جسم و جسمانی نیست و در حصول او در مکان محالست و چیزی که چنین باشد محالست
که بچشم دیده شود و انچه در ایات و اخبار در شان باری تعم بلفظ رویت واقع شده مراد از ان معنی
دویم است زیرا که ظهور ان نزد عارفان زیاده از ظهور امریست که بچشم دیده شود چنانچه باسانید معتبره
از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین امیر المومنین عم منقولست که از او پرسیدند که یا امیر المومنین
خدای خود را دیده فرمود که تا خدا را ندیدم هرکز او را عبادت نکردم سایل پرسید که خدا را بچه کیفیت
دیدی فرمود که خطا کردی بچشم او را نتواند دید و لیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین دیده است و
بروایت دیکر مثل این سوال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق عم نمودند و انحضرت چنین
جواب فرمود و جناب نبوی در این عبارت باین معنی اشارت فرموده اند که کویا او را می بینی یعنی او را
نتوان دید اما در مقام عبادت از بابت کسی باش که شخصی را بیند و در حضور او خدمت او کند و در
مرتبه یقین خود را بدرجهٔ عارفان که اقوی از مشاهده و عیان است برسان و ممکن است که معنی دویم
رویت مراد باشد و مراد غایت مرتبهٔ انکشاف باشد چون این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است
و از ابوذر و مثل او متصور نیست فرمود که چنان عبادت کن که کویا بان مرتبه رسیدهٔ چنانچه رویت
در تتمهٔ سخن بهمین معنی است زیرا که خدا اشیا را بچشم نه بیند و او را جارحه و عضو نباشد و باید
دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبهٔ خضوع و شکستکی و فروتنی است و لهذا نزد غیر معبود حقیقی
که بخشندهٔ وجود و حیات و جمیع نعمتها و کمالاتست سزاوار نیست چون خدمت و عبادت باید که
در خور معبود باشد هر چند مخدوم بزرکوارتر است خدمت او را با شرایط بجا اوردن دشوارتر است
چنانچه اشرف مکونات اقرار بعجز نموده میفرماید * که ما عبدناک حق عبادتک * یعنی الهی عبادت نکرده
ایم ترا چنانچه تو سزاوار پرستیدنی و اعلای مراتب عبادت عابدان اقرار ایشان است بعجز از عبادت با نهایت
سعی و بذل طاقت چون حق سبحانه و تعم میدانست که عقول خلایق از ادراک چکونکی عبادت او
قاصر است تا اداب عبادت تعلیم نفرمود تکلیف ننمود و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع کناهان معصوم

کردانید از محرم ساحت کبریای خود کردانید و در علم و عمل بدرجهٔ قصوی رسانید و زبان مکالمه
و مناجات تعلیم ایشان نمود ایشان را بتکمیل خلایق فرستاد که راه بندکی تعلیم ایشان نمایند چنانچه بلا
تشبیه اکر بیکانه را که از طور و اداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه در اورند و کسی
از مقربان که اداب شناس ان درکاهست معلم او نباشد البته از او حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد
شد که لایق ان مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسی را بخاطر نرسد که بمجلس
قرب ملک الملوک بدون پیروی طریق شرع مقدس نبوی میتواند رسید با هر عبادت اختراعی که بخاطر
او رسد با ناقصی مثل او که بوحی الهی نداند رسیده باشد مقرب انجناب میتواند کردید اکر دیدهٔ ترا بنور
ایمان روشن سازند و در دقایق ادابی که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکرنمایی خواهی دانست که
بسر پنجه سست حواس و اوهام و کمند نارسای عقل مستهام بر این قصر رفیع بر نمیتوان امد و بدون
متابعت اخیار بمراتب کمال فایز نمیتوان شد * فصل دویم * بدانکه از ایات بسیار و احادیث بیشمار مکشوف
و ظاهر است که غرض از خلق اسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادتست و
هردو بر یکدیکر بسته است نه معرفت کامل و علم نافع بدون عبادت حاصل میشود و نه عبادت شایسته
بدون معرفت و علم میسر میکردد چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادت را به پیمودن راه اکر چراغ
در دست داشته باشی و بر یکمقام ایستاده باشی بغیر چند ذرع مسافت را نه بینی و هر چند پیشتر میروی
پرتو بیشتر ظاهر میکردد بلکه عمل روغن این چراغ است اکر چراغ را امداد روغن نرسد زود منطفی
میشود بدانکه هر عملی را روحی و بدنی می باشد بدن عمل عبارت از اصل اعمالیست که نام ان عبادت را
بر ان اطلاق میکنند و روحش عبارت از اداب و شرایط و کیفیاتیست که کمال ان عمل بانهاست مانند
اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است پس نماز بدون این شرایط از بابت
جسد بی روحست چنانچه قالب بیروح از او کاری نمی اید همچنین نماز بی شرایط چندان ثمرهٔ نمی بخشد
نمی بینی که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید که * ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر * یعنی
نماز نهی و منع میفرماید از بدیهای اعمال ناشایست پس نماز من و تو که ما را از بدیها باز نمیدارد از نقصان
شرایط و ادابست * فصل سیم * بدانکه شرایط اعمال را در این رساله احصا نمیتوان نمود و لیکن اشاره
ببعضی از شرایط که این کلمهٔ جامعه بان اشارهٔ دارد مجملا می نماید از جملهٔ ارواح عبادات که بسبب ان
مورث ثمرات میشود و از عادات امتیاز هم میرساند نیت است چنانچه منقولست از رسول خدا صلعم * که انما
الاعمال بالنیات یعنی عمل نیست مکر بنیت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت نموده که
رسول خدا صلعم فرمود که نیت مومن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کنندهٔ
موافق نیت خود عمل میکند ایضا از انحضرت روایت نموده در تفسیر این ایه * لیبلوکم ایکم احسن عملا

* یعنی تا بیازماید شما را که کدام یک از شما نیکوکارترید که حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که
بیشتر عمل کرده باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درست تر و بصواب و حق نزدیکتر باشد و عمل
صواب انست که با خوف الهی و نیت صادق و درست باشد و باقی ماندن بر یک عمل و سعی نمودن که از
برای خدا خالص کردد بهتر است از اصل عمل و عمل خالص انست که نخواهی که کسی غیر خدا ترا بران
کار مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه همین نیت عملست و پس بعد از ان فرمودند
که * قل کل یعمل علی شاکلته * یعنی بکو ای محمد که هر کس کار میکند بر شاکلهٔ خود حضرت فرمود
که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر باصل حقیقت ان راه نیافته اند
بعضی از عوام را کمان اینست که نیت ان لفظیست که بان تلفظ می نمایند در هنکام شروع کردن بوضوء
نماز و غیر ان هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و این باجماع لغو و بی فایده است بعضی که از این
درجه ترقی نموده اند نیت را بخاطر کذرانیدن ان الفاظ و تعقل معانی انها میدانند و این نیز خطاست زیرا
که ثمرهٔ نیت اخلاص در عمل است و عمل را از شرک و ریا بیرون اوردن و ظاهر است که این معنی
باعث اخلاص نمیشود مثلا اکر شخصی تارک الصلوة باشد و هرکز نماز نکند و روزی بشنود که بزرکی
بمسجد امده و زری بصلحا قسمت مینماید از برای همین غرض وضو بسازد و بمسجد بیاید در برابر ان
بزرک بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بکذراند که نماز واجب بیشین میکذارم از برای رضای
خدا و جمیع اعمال نماز را بجا اورد با انکه نیت بان معنی را با جمیع افعال صلوة بجا اورده البته نماز او باطل
است پس ان معلوم شد که ان نیت نیست و نفعی ندارد بلکه تحقیق معنی نیت انست که بر دو معنی اطلاق
میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت اسانیست دیکری در نهایت دشواری اما اول عبارت
از انست که مقارن فعل قصد کردن خصوص ان فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاورد
مثل انکه شخصی بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنب است و بقصد دیکر سر
باب فرو برد و بیرون اید این شخص نیت غسل نکرده و ان سر باب فرو بردن او غسل جنابت نیست و
اکر بخاطر داشت و باین مطلب سر فرو برد و غسل کرده و نیت داشته هر چند بلفظ در نیاورد و ان معانی
بخاطر نکذرانده و نیت باین معنی بسیار نادر است که کسی از ان خالی باشد چنانچه بعضی از محققین
کفته اند که اکر ما را تکلیف میکردند که افعال را بی نیت بکنیم تکلیف مالایطاق بود و اما دویم پس ان
عبارت است از غرض و علت و باعثی که ادمی را محرک و داعی بر فعلست و افعال اختیاریهٔ عقلا از این
خالی نمیباشد مثل انکه شخصی متوجه بازار میشود از او میپرسی که بکجا میروی میکوید که ببازار میروم
این نیت بمعنی اوست که در نفس او هست و بعد از سوال اظهار مینماید و اکر بکوید که بجای دیکر میروم
دروغ کفته و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از ان که از او میپرسی که چرا ببازار میروی میکوید

میروم که متاع یکیوم این نیت بمعنی دو یم است زیراکه چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر است
و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت صعوبت است و مدار کمال و پستی و
زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت نماز بچشم برهم گذاشتن
و حرکات و سواسانه کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت متمادی بریاضات و مجاهدات و تفکرات
صحیح بعد از توفیق الهی قدری از انرا تحصیل میتوان نمود زیراکه این نیت تابع حالت ادمیست تا حال
خودرا متبدل نسازی نیت متبدل نمیشود چنانچه در حدیث سابق حضرت صادق عم باین اشاره فرمود
که شاکله که بمعنی طریقه و حالتست در ایه بنیت تفسیر فرمود و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی
از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر کسی را معشوق و مقصودیست که
ان مطلب در نظر او عظیم است و سایر اشیا را بتبعیت ان میطلبد و تحصیل ان مطلوب در جمیع اعمال نیت
او ست و ان مطلوب غرض صحیح می باشد و غرض فاسد می باشد اما اغراض فاسده افراد بسیار دارد مثلا
یک شخص در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگست و شیطان انرا در نظر او زینت داده و محبت ان در صمیم
قلبش جا کرده پیوسته فکر خیال او متوجه تحصیل انست اگر بشنود که نمازی هست که هرکه میکند مالش
زیاد میشود البته بان مبادرت می نماید و اگر بشنود که نمازی هست که هرکه میکند صد هزار درجه بهشت
باو میدهند مطلقا رغبت نمی نماید و اگر نماز شبانه روزی را میکند از جهت این میکند که مبادا مردم باو
بی اعتقاد شوند و مالش را بگیرند یا خدا مال را از او سلب کند صاحب این حالت تا این حال با او هست
مال پرستست و معبود او مالست و نیتش تحصیل مالست در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است ان
حدیث نبوی که فرمود که ملعونست هرکه بپرستد دینار و درهم را زیراکه هیچکس دینار و درهم را سجده
نکرده است بلکه این پرستیدن مراد است و اگر غرض او محض این مطلب خسیس باشد عبادات او باطل
است و اگر این مطلب بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مراد نیست
و در بطلان عبادتش اشکالی هست و مشهور بطلانست و یکشخص در نظر او مال چندان اعتبار ندارد
جاه و اعتبار میطلبد و اینرا معشوق خود ساخته و از پی معشوق خود میگردد هرجا که اینرا می یابد بان میل
میکند و در جمیع اعمال خود ملاحظه می نماید که اگر موید اعتبار دنیای او هست میکند و الا ترک میکند
و پیوسته متفحص عبادتیست که در ثواب ان نوشته باشند که در نظرها عزیز میشود و بزرگ میشود انرا بجا
می اورد و اگر صاحب منصبی را در عزت می بیند چون جای که معشوق او ست نزد او می بیند باو میل
میکند و ان صاحب منصب فریب میخورد و گمان میکند که عاشق کمالات او ست چون از درجه اعتبار
ساقط شد و مطلوب او از ان مفارقت کرد و بدیگری پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا حق سبحانه
و تعالی بجهت اینکه خدا پرست و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در غالب

احوال فقیر و منکوب میدارد و مال و جاه با اهل باطل میباشد چنانچه در هنگام استیلای دولت اسلام
چون دنیا و دین در یکجا مجتمع بود اعوان و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت رسالت که پادشاهست
بدشمنان دین رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا شد دین طلب و دنیا طلب نیز جدا شدند و قلیلی
بجانب حق ماندند و همچنین در زمان استیلای حضرت امیر المومنین عم و زمان ابتلای حسنین صم
صاحب این مرتبه نیز مثل مرتبهٔ سابق است و اغراض فاسد دنیوی بی نهایت است و این دو فرد بر سبیل
مثال مذکور شد و اعظم افات عبادات این نیات فاسده است و در مرتبهٔ شرک بخدا است چنانچه ابن بابویه
رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده که رسول خدا صم فرمود که اجتناب
کنید از ریا بدرستیکه ان شرک است بخدا ریاکار را در روز قیامت بچهار نام میخوانند ای کافر ای
بدکردار ای مکار ای زیانکار ثواب عمل تو برطرف شد و مزد تو باطل شد و ترا در این روز بهرهٔ نیست
برو مزد خودرا طلب از کسی که از برای او کار کردی بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر عم روایت
کرده که حضرت رسالت پناه صم فرمود که در روز قیامت جماعتی را حقتعالی امر فرماید که بجهنم برند پس
خطاب فرماید بمالک که بگو با تش که قدمهای ایشانرا نسوزاند که ایشان بپای خود بمساجد میرفتند
و روی ایشانرا نسوزاند که وضو را تمام و کامل بجا می اوردند و دستهای ایشانرا نسوزاند که بدعا
بدرگاه من برمیداشتند و زبان ایشانرا نسوزاند که بسیار قرآن میخواندند پس خازن جهنم بایشان گوید
که ای اشقیا چه کرده اید که با این اعمال مستحق جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارهای خودرا از
برای غیر خدا میکردیم در این روز بما گفتند که مزد خودرا از کسی بگیرید که کار از برای او کرده اید
بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده که لقمان فرزند خودرا وصیت کرد که ریاکننده را سه علامت
است چون تنهاست در عبادت کسل و سستی می نماید و در نزد مردم مردانه بعبادت می ایستد و هرکار
که میکند توقع دارد که او را بران کار ستایش کنند علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر عم که حضرت رسول صم فرمود کسی که برای مردم نماز گذارد او مشرکست
و کسی که زکواة برای مردم دهد او مشرکست و کسی که روزه برای مردم گیرد مشرکست و کسی که
حج برای مردم کند مشرکست و هرکه فرمودهٔ خدا را برای مردم کند مشرکست و خدا قبول نمیکند عمل
ریاکننده را کلینی باسناد خود از حضرت صادق عم روایت کرده که هر ریائی شرکست بدرستی که هرکه
از برای مردم کار کند مزدش با مردم است و هرکه از برای خدا کار کند مزدش بر خدا است بسند معتبر
از انحضرت روایت کرده که هر بندهٔ که باطن خودرا نیکو کند و نیت خودرا درست کند نگذرد روزی
چند مگر انکه خدا نیکی او را برخلق ظاهر گرداند و هرکه باطن خودرا بد دارد نگذرد روزی چند
مگر اینکه بدی او را ظاهر گرداند در حدیث دیگر فرمود که هرکه اندکی از عمل را از برای خدا ز یاده

ازان بر خلق ظاهر سازد و کسی که بسیاری از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا بکند
البته عمل او را در نظر انجماعت که ایشان را منظور داشته سهل و اندك نماید و ایات واخبار در این باب
بسیار است و علاج ریا باین نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب دنیه که در نفس او مستقر گردیده قلع
نماید بتوسل بجناب اقدس ربانی و تفکر در فنای این نشاه فانی و بی اعتباری مال و جاه و اعتبارات
ان و در اینکه کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع اینکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت
رحمت و مثوبات الهی تا انکه ان مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل بدی و حقارتش براو
منکشف گردد و الا با وجود این شهوات در نفس اخلاص میسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی
در پای درختی نشسته بود و میخواست مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوری چند
بر درخت جمع شدند و اوازها بلند کردند از حضور قلب باز ماند برخواست و متوجه دفع ایشان شد
چون مشغول شد باز جمع شدند چند انکه ایشان را میراند فایده نمیکرد شخصی رسید و گفت ای برادر تا
این درخت باقیست از این جانوران خلاص ممکن نیست و اگر خلاصی میخواهی درخت را برکن چنین
کرد فارغ شد هم چنین در دل ادمی تا درخت محبت دنیا و غیران ریشه دارد مرغان خواهشها و خیا
لات دفع نمیتوان کرد و اما اغراض صحیحه یکدرجه درجهٔ اوساط ناس است و نهایت مرتبهٔ اخلاص ایشان
انست که عمل خود را از ملاحظهٔ زید و عمرو و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته غرض اخروی منظور ایشان
باشد و گاه در مقام خوفند و خوف عظیم برایشان غالب است عبادات را از ترس جهنم بجامی اورند و گاه
رجا برایشان غالب است و برای طمع بهشت عبادت میکنند اگر چه خلافی هست در اینکه ایا عبادت ایشان
با این نیت صحیح است یا نه اما حق اینست که صحیح است خصوصا وقتی که منضم باشد با یکی از معانی که بعد
از این مذکور خواهد شد و بنابر تحقیقی که گذشت که به محض خطور بان نیت درست نمیشود معلوم است
که تکلیف گذشتن از این مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف ما لا یطاق است اما این عبادات در درجهٔ
نقص است زیرا که این مرد خود را پرستیده فی الحقیقه نه خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و
جلب نفع بسوی خود بسیار است که عملی را میشنوند که احادیث بسیار وارد شده است که باعث قرب
بخدامی شود یا باعث خوشنودی خدا میگردد مطلقا محرکی در نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنوند که
هر که فلان عمل را بجامی اورد کاسهٔ در بهشت باو میدهند بانهایت رغبت بجامی اورند و اگر کسی را
حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات بخشد درجات مختلفه بالاتر از این هست * اول * عبادت شاکرانست
که ملاحظهٔ نعمتهای غیر متناهی الهی باعث عبادات ایشانست چه عقل حکم میکند که شکر منعم واجب
است خصوصا چنین منعمی که جمیع نعمتها منتهی باو میشود و اصل نعمتها که وجود است از اوست و جمیع
اعضا و جوارح و قوی از عطایای اوست و جمیع اسمان و زمین و کواکب و افتاب و ماه و عرش و کرسی

و ملك و جن و وحوش و طیور را از برای منفعت بنی ادم خلق کرده و در هر لحظه بر بدن هر فردی از
افراد بشر در حفظ و تربیت و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت دارد و بر روح محبان و دوستان در هر انی
صد هزار نوع لطف و رحمت از افاضات و هدایات و توفیقات میفرماید و در عین کفران و معصیت منع
لطف خود نمیفرماید چنانچه در خبر امده که خدا با هر یك از بندگان بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر این
بندهٔ ندارد و هزار گونه احتیاج باو دارد با انکه خالق جمیع بندگان و بی نیاز از عالمیان است و بنده با خدا
وند بنوعی سلوك می نماید که گویا خدایان دیگر دارد و باو هیچ احتیاج ندارد با انکه خداوندی بجز او
ندارد و مالك ضرر و نفع او بغیر او نیست از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که جمعی عبادت الهی
کردند برای رغبت در ثواب این عبادت تاجرانست و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب این
عبادت غلامانست و جمعی عبادت خدا کردند برای شکر او این عبادت ازادانست بسند معتبر از حضرت
امام رضا ع منقولست که اگر خدا مردم را امیدوار نمیگردانید و نمیترسانید ببهشت و دوزخ هر اینه بر مردم
واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تفضل و احسانی که نسبت بایشان کرده است
و برای ان نعمتها که پیش از استحقاق بایشان کرامت فرموده و تفکر در الاء و نعمای الهی نهایت ندارد *
کما قال تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها * و این تفکر از اعظم عبادانست و موجب مزید محبت و
قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات و صارف از منهیات و محرمات است دوم عبادت جمعی است که
باعث ایشان بر عبادت تحصیل قرب حضرت باری جل شانه است و مراد از قرب نزدیکی زمانی و مکانی
نیست زیرا که خداوند عالمیان از مکان و زمان منزه است و قرب الهی را معانی بسیار است بیان دو معنی
در این رساله مختصره اکتفا می نماید یکی قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی که چون حضرت واجب الوجود
کامل من جمیع الجهات است و نقص در ذات و صفات او بهیچوجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و
ناتمامی است و از این جهت نهایت تقابل و تباین در میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند یك نقص
از نقایص خود را ازاله می نماید و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر او فایض میگردد او را فی
الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند
میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند میگویند که او
باو نزدیك شد اگر چه صفات واجب و ممکن را بیکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن بصد هزار نقص
امیخته است اما بلا تشبیه یك نوع اشنائی و ارتباطی بهم میرساند که از ان بقرب تعبیر میتوان نمود چون
عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه و هر عبادتی مورث تکمیل کمالی است در نفس پس ممکن
است که در عبادت منظور ادمی تحصیل این امر باشد و درجات مراتب این قرب نامتناهی است و تفصیل

این معنی انشاء الله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب بحسب تذکر و محبت و مصاحبت معنوی است چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوست در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان تشرک حالات او نماید و باعضا و جوارح مشغول کارهای او باشد بحسب قرب معنوی باو نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر این معنی بحصول می اید سیم عبادت جمعی است که باعث ایشان حیای از خداوند عالمیان است و این درجه کسی است که بنور ایمان دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات کماهی براو ظاهر گردیده و در مقام معرفت بدرجهٔ کمال رسیده پیوسته در یاد خداوند خود است و همیشه متذکر این معنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمایر نیات او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه گر است و این معنی باعث اوست بر فعل طاعات و ترک منهیات چه ظاهر است که اگر کسی ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف ضرری و توقع نفعی از او نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا اورد پس چنین کسی در مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند شد مگر اینکه از این مرتبه باز ماند و غفلت دیدهٔ بصیرت او را کور گرداند چنانکه منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در انجا نباشد و باسانید معتبره از حضرت رسول صم منقول است که فرمود که از خداوند خود حیا بدارید چنانچه حق حیا و شرم است صحابه گفتند که چه کار کنیم که خیال بعمل امده باشد فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که اجل شما همیشه در برابر دیده شما باشد و سر او انچه در سر است از چشم و گوش و زبان و غیر انها از معصیت الهی باز دارید و شکم را از حرام نگاه دارید و فرج را از محرمات منع نمایید و یاد کنید قبر او پوسیده شدن و خاک شدن در قبر او کسی که اخرت را خواهد باید که زینت زندگانی دنیا را ترک نماید و عبارت این حدیث ابوذر براین معنی بسیار منطبق است هر چند بر معانی دیگر نیز منطبق میشود چهارم عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته با عقل موافق گردیده و شهوات نفسانی منکسر و شکسته گشته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که قباحت گناه را چنانچه باید دانسته اند در اصل عبادت مزد خود را می یابند و لذت خود را می برند و سختیها و مشقتهای عبادت بر ایشان گوار است بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت از هر عبادتی لذتی میبرند که فوق لذات عالمیان است و در هر قطرهٔ از قطرات اب دیده بهرهٔ میبرند از یک قطره لذت خوف می یابند و از یکقطره لذت شوق و از قطره دیگر لذت رجا و امیدی

انها چنانچه بسند صحیح از حضرت امام العارفین جعفر بن محمد الصادق عم مرویست که حضرت رسالت پناه صم فرمود که بهترین مردمان کسی است که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن ان در اورده باشد و بجانه او را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن و اعضا و جوارح مباشر ان شده باشد بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب ان پروا نداشته باشد که روزگار او باسانی گذرد یا بدشواری و صاحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عمدهٔ لذت او از عبادت قرب باشد چنانچه از حضرت جعفر بن محمد عم منقولست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمایید ولذت ببرید از عبادت من در دنیا بدرستی که بعبادت تنعم خواهید کرد در اخرت ای عزیز چنانچه در بدن ادمی حواس جسمانیه هست که بان تمیز در میان محسوسات می نماید در روح ادمی نیز مثل ان هست که بان تمیز میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی افتها از کار خود باز می ماند حواس روحانی را نیز افتهایی باشد مثل انکه ذائقه صحیح نیک و بد مطعومات را می شناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرین در ذائقهٔ او تلخ می نماید و بر ذائقه او اعتمادی نمی ماند همچنین روح و عقل ادمی تا بشهوات جسمانی افت نیافته در ذائقه او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش اینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوار تر است و چنانچه دیدهٔ سر تا صحیح است بران اعتمادی شاید و چون سبل بران پرده انداخت نیک و بد را نمی شناسد همچنین دیدهٔ جان تا بنور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می بیند و باطل را می شناسد و چون سبل معاصی و بدیها نور انرا مستور گرداند بد را نیک می بیند و نیک را بد میداند و نیک و بد را بشهوتهای نفس می شناسد لهذا از طاعت گریزانست و معصیت را خواهان و همچنین نظیر هر حاسه از حواس در روح ادمی هست و صحت و بیماری میدارد انشاء الله در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت ان و کوری و بینایی ان بیان خواهد شد پنجم عبادت محبانست که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجه محبت که اعلا درجات کمالست رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیر المؤمنین عم و اولاد اطهار او میفرماید که * یحبهم و یحبونه * یعنی خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هر گاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد انرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد و با رضای دوست باشد اتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت اتش نمرود چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوش نماتر بود و باین سبب خدا اتش را برای

او باغ بوستان گردد و اگر بیجان نبیند هم در نظر باو از شقایق و ارغوان بهتر می نمود نمی بینی که جاهلی
در عشق مجاز بمرتبه میرسد که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای معشوق
میکند و در خدمت معشوق هرگز بخاطر او نمیرسد که از او نفعی بمن خواهد رسید یا ضرری بمن خواهد
بخشید و اگر بباز ار میرود برای این میرود که شاید او را به بیند و اگر بباغ میرود بیاد او میرود و محرک
او در جمیع کارها همان محبت فاسد است هم چنین محبت محبوب حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای
او منوط همان محبت است و بهشت و دوزخ در ان مقام منظور نیست بلکه بهشت را برای این میخواهد
که دوست انرا میخواهد و جهنم را برای ان دشمن دارد که دوست انرا نمیخواهد چنانچه امام المحبین
امیر المومنین عم در دعای کمیل میفرماید که الهی اگر مرا بجهنم در اوری و از دوستان خود جدا گردانی
اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر فراق تو صبر نمایم و اگر بر گرمی اتش شکیبایی نمایم چگونه تاب اورم جدایی
از کرامتها و لطفهای ترا و کسی که در این مرتبه از محبت باشد نزدیک گناه نمیگردد که پسندهٔ محبوبش نیست
و طاعت را بجان برای محبوب میکند و مزد منظورش نیست و محبت خواب غفلت را بر او حرام کرده چنانچه
محبوب العالمین جعفر بن محمد عم میفرماید که دوست خدا نیست انکه معصیت خدا میکند بعد از ان
شعری فرمودند که مضمونش اینست که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار می نمایی بسیار دور ست
کار تو از گفتار تو اگر در محبت او راست گو بودی فرمان او را ترک نمیکردی بدرستیکه دوست مطیع
دوست خود می باشد و ایضا بسند معتبر از انحضرت منقولست که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه
میکنند جمعی عبادت را از برای طمع ثواب میکنند و این عبادت حریصان است که حرص و خواهش
لذات موجب بندگی ایشان شده و طایفهٔ دیگر عبادت را از ترس اتش میکنند این عبادت غلامان است
که از ترس سیاست اقا کار میکنند و لیکن من عبادت خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و
بزرگوار انست و این مرتبهٔ ایمنی است چنانچه حقتعم میفرماید * وهم من فزع یومئذ امنون * ایشان از ترس
روز قیامت ایمنند و میفرماید که بگوای محمد اگر خدا را دوست میدارید پیروی من بکنید تا خدا شمارا
دوست دارد و گناهان شمارا بیامرزد پس فرمود که کسی که خدا را دوست میدارد خدا او را دوست
میدارد و هر که خدا را دوست داشت او از ایمنانست یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواهای نفسانی
ایمنست و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد ایضا از انحضرت مرویست که خداوند عالمیان
بحضرت موسی بن عمران عم وحی فرمود که ای پسر عمران دروغ میگوید کسی که گمان میبرد که مرا
دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود و از من غافل میشود اخر نه هر دوستی میخواهد که با محبوب
خود خلوت کند اینک من ای موسی بر ان مطلعم بر احوال دوستان خود و نظر لطف بسوی ایشان دارم
چون پردهٔ شب ایشان را فرو گرفت دیدهٔ دلهای ایشانرا میگشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیدهای

ایشان میدارم با من بنحوی مخاطبه می نمایند که گویا رو برو با من سخن میگویند و گویا مرا می بینند
و حاضرانه با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را
برای من شکسته و خاضع گردان و از دیدهای خود در تاریکی شب اب بریز و مرا بخوان که من بتو بسیار
نزدیکم و مرتبهٔ محبت که اشرف سعادا تست مراتب مختلفه دارد و باین درجهٔ علیه فایز نمیتوان شد مگر
بعبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدس نبوی و از جملهٔ بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است
و چنانچه محبتهای بشری به بسیاری الطاف و مهربانی محبوب در تزاید می باشد هم چنین عشق حقیقی
بتفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی که در هر لحظهٔ صد هزار نوع از ان بر هر فردی از افراد مخلوقات
دارد زیاده میگردد چنانچه منقولست از حضرت امام محمد باقر عم که حضرت رسول صم فرمود باصحاب خود
که خدا را دوست دارید برای نعمتهایی که روزی شما کردانیده و مرا دوست دارید از برای
خدا و اهل بیت مرا دوست دارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم مرویست که حضرت
رسول صم فرمود که خداوند عالمیان بهمراز خود موسی بن عمران وحی فرمود که ای موسی مرا دوست
دار و مردم را دوست من گردان موسی گفت خداوندا من ترا میخواهم و بدوستی تو قایم گردیده ام
مردمان را چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتهای مرا بر ایشان بخوان و احسانهای نامتناهی مرا بیاد
ایشان بیاور چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از مراست و از جانب من بایشان رسیده
غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی بن
جعفر از ابای کرام او عم روایت نموده که روزی حضرت رسول صم در مسجد نشسته بودند با جمعی
از صحابه که در میان ایشان بودند ابو بکر و ابو عبیده و عمرو عثمان و عبد الرحمن و دو کس از قراء صحابه
عبد الله بن ام عبد و ابی بن کعب پس عبد الله سورهٔ لقمان را خواند تا باین ایه رسید که * واسبغ علیکم
نعمة ظاهرة و باطنة * و ابی سورهٔ ابراهیم را خواند و باین ایه رسید که * و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک
لایات لکل صبار شکور * حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم
نعمتها و احسانها و امثال و حکمتها و بلاهای او ست پس متوجه صحابه شد و فرمود بگویید که کدام است
اول نعمتی از این نعمتهای که خداوند عالمیان شمارا ببند گرا نها امر فرموده هر یک از ایشان نعمتی از نعمتها
را گفتند از انواع خوردنیها و پوشیدنیها و فرزندان و زنان و غیر انها چون ایشان ساکت شدند بجانب حضرت
امیر المومنین عم التفات نمود و فرمود که ای ابو الحسن تو نیز بگو حضرت فرمود که پدر و مادر م فدای
تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو امور را و حال انکه خدا مارا بتو هدایت فرموده و جمیع علوم و کمالات را
بوسیلهٔ تو بما فرستاده حضرت رسول فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهاییست که خدا بتو
کرامت فرموده حضرت امیر المومنین عم فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است که من هیچ نبودم و مرا

از کتم عدم بوجود آورد فرمود که راست گفتی دویم کدام است فرمود که دویم انست که احسان فرمود و مرا از جملهٔ صاحبان حیات و زندگانی مقرر فرمود و مانند جمادات و نباتات نگردانید فرمود که راست گفتی سیم را بگو فرمود که سیم انکه مرا به بهترین صورتها که صورت انسان است خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق نفرمود گفت راست گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم انکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخته فرمود که راست گفتی پنجم را بگو فرمود که پنجم انکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی بمن داد و بر سایر حیوانات مرا بان زیادتی بخشید فرمود که راست گفتی ششم را بگو فرمود که ششم انست که مرا بدین حق هدایت نمود و از گمراهان نگردانید فرمود که راست گفتی هفتم را بگو فرمود که هفتم انکه در اخرت برای من زندگانی مقرر فرمود که نهایت ندارد فرمود که راست گفتی هشتم کدام است فرمود که هشتم انست که مرا مالک گردانیده و بندهٔ کسی نگردانیده فرمود که راست گفتی نهم را بگو گفت نهم انست که اسمان و زمین و انچه در انهاست و در میان انهاست از خلایق برای من خلق کرده و مسخر من گردانیده که برای من در کارند فرمود که راست گفتی دهم را بگو گفت دهم انکه مارا مرد خلق کرده و بر زنان استیلا و زیادتی داده فرمود که راست گفتی بعد از این دیگر چه نعمتست فرمود که یا نبی الله نعمت الهی بسیار است و همه نیکو و طیب و شمردن احصای انها نمی توان نمود حضرت رسول صلعم تبسم نمود و فرمود که گوارا باد ترا علوم نامتناهی ای ابوالحسن تویی وارث علم من و تو بیان خواهی کرد از برای امت من انچه در ان اختلاف نمایند کسی که ترا برای دین تو دوست دارد و پیروی راه تو بکند او هدایت یافته است براه راست و کسی که از هدایت تو بجانب دیگر میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بگذارد در قیامت هیچ بهره از رحمت الهی نداشته باشد و از جملهٔ دواعی محبت بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفات کمالیهٔ الهی را منظور نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بیشتر میکنند محبت او بیشتر در خاطرش مستقر میشود خصوصا در هنگامی که با تفکر در صفات کمالیهٔ الهی منضم باشد و فضیلت ذکر و شرایط و فواید ان و افضلیت ذکر و تفکر بر یکدیگر بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است و انکه او سزاوار عبادتست چنانچه حضرت امیر المومنین عم فرمود * که ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک * یعنی نپرستیدم ترا از ترس اتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو و لیکن ترا سزاوار پرستیدن یافتم پس عبادت کردم و این درجه اعلای درجات مقربان است و کسی این دعوی میتواند نمود که فریب از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بود هم عبادت را چنین که الحال میکند میکرد بلکه اگر والعیاذ بالله عبادت کننده را بجهنم میکردند چون معبود را سزاوار عبادت میداند ترک نمیکرد و بدانکه مراتب نیات غیر متناهیست چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد

وصاحب

و صباحت هر مرتبه در خور مرتبهٔ خود نیتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و هر درجه شاهدی و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوای مدعی و کمال واقعی بانها ممتاز میشود فایده اگر کسی گوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم میشود که مقربان را بهشت چندان منظور نمی باشد و از جهنم چندان بیم نمی باشد پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و اثار خوف جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه عم مفهوم میشود چه معنی دارد بنده در ادراک این مقام معنی لطیفی بخاطر رسید که تا کسی بهره از محبت نداشته باشد اذعان نمینماید بدانکه بهشت را ظاهری و باطنی و صورتی و معنی میباشد و هر کسی از بهشت بلذتی مخصوص است و از یک میوهٔ بهشتی با یک طعم صد هزار لذت متصور است که هر فردی یکی از انها التذاذی یابد یک شخص همت او مقصور است بر خوردن مطعومات لذیذه و کامش شیرین میشود و بغیر این لذت جسمانی دیگر چیزی نمی یابد دیگری که یک قدری از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام او لذیذتر است و تفکر می نماید که مرا نزد ان خداوند رتبهٔ هست که چنین میوهٔ شیرینی برای من خلق کرده و بمن عطا فرموده پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شده دیگری از این میوه همین شیرینی می یابد که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه از لطف او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلای لذات اهل بهشت مرتبهٔ رضوانست که نوید خوشنودی الهی بایشان میرسد و اگر توضیح این مطلب را خواهی تمثیلی از برای تو بیان کنم مثلا اگر پادشاهی خوان نقلی در پیش خود گذارد و بار عام دهد و هر کس را یک نقل عطا کند ان گدای دریوزه اگر که همت او همین نقل گرفتن است همین لذت مالیت این نقل را مییابد و شادی که دارد از همین است که اگر این را نمیگرفتم فلسی بهایش میبایست داد و خرید و کام خود را شیرین کرد اگر قنادی هم نقل را باو دهد همان فرح او را حاصل میشود و یکی از اوساط ناس که این را میگیرد از این معنی هم التذاذی دارد که پادشاه مرا طلبیده و نقل بمن داد و کسی از ارباب مناصب جزو که میگیرد چون بکارش میاید در استقلال منصبش بیشتر محظوظ میشود تا بمرتبه ان مقربی میرسد که لذت قرب و انس پادشاه را یافته این لطف نزد او با ملک دنیا برابر است با انکه در خانهٔ خود اگر انواع تنقلات باشد نگاه نمیکند و این مراتب در نعمتهای دنیا نیز می باشد که شکم پرستان لذت جسمانی میبرند و مقربان لذت معنوی و توجه دوست از ان مییابند لهذا در دعاها و الهامی که از جانب دوست بایشان میرسد از انگبین در کام جان ایشان شیرینتر است و چنانچه در این مایدهای جسمانی این تفاوت مراتب می باشد در مایدهای روحانی نیز اضعاف این میباشد چنانچه ایات قرانی مؤید علوم ربانیست هر کس را در خور فهم خود از ان بهره ایست که دیگری را از ان خبر نیست ای عزیز هر که کامل است بهره او از همه چیز کامل است و ناقص از کمال هر نعمتی محروم است فقیر خداشناس از لقمهٔ نانی خشک لذتی میبرد که غنی محروم از الوان

نعمتهای خود نمی برد و هم چنین در الام عذابهای الهی بر این قیاس است اکر بر فرض محال دوست
خدا را بجهنم کنند از اتش حرمان میسوزد نه از اتش سوزان چون جهنم جای محرومان و سرای مهجوران
است تضرع و استغاثه مینماید و از ان کریزانست و این معنی در مراتب عشق مجاز بر جمیع خلق ظاهر است
که اکر جدا از دوست در کلستان با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است چوب لطف دوست هر چند بدن
نفس را مجروح سازد نزد او از نی شکر شیرین تراست * رزقنا الله و جمیع المؤمنین الوصول الی درجات
الکاملین محمد و اله الطاهرین * فصل چهارم * بدانکه یک شرط از شرایط عبادت که ایتفقره جامعه بان
اشارت دارد حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درکاه الهی نیست
و باعث کمال و قرب نمیکردد بلکه اکر نه فضل شامل کریم علی الاطلاق میبودی بایست که ادمی در عبادتی
که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب کردد چنانچه اکر کسی در حضور پادشاهی سخن کوید و بان
پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش مطلقا متوجه امور دیکر باشد و ان پادشاه از ضمیر او
اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلیغ میکردد زیراکه پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا بشان او نکرده
چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که * قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون متحقق که رستکار
شدند مؤمنانی که در نماز خود با خشوعند و خشوع دل انست که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات
مقدس او بچیزی ملتفت نشود و غیر او را از خاطر خود بیرون کند و خشوع سایر اعضا و جوارح انست که
هر یک بان کاری که مامور شده اند مشغول باشند و ادابی که در هر عضوی از اعضا از شارع مقرر
کردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در هر حالی باید که بر موضعی خاص باشد و دست را
فرموده اند که در هر حالی بر وضعی مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه
منقولست که حضرت رسول صلعم و اله شخصی را دیدند که در نماز با ریش خود بازی میکرد فرمود که اکر دل
این مرد خاشع بودی با خدا بودی اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بودند و این معنی بحسب تجربه
ظاهر است بدانکه هر مملکتی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او می باشند و پادشاه ملک بدن و
پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع او شوند و پیروی او می نمایند
اینست یک معنی ان حدیث که صلوة المؤمن وحده جماعة یعنی نماز مؤمن بتنهائی جماعت است زیراکه دل
او با خدا است و مقتدای سایر جوارح او و اقتدا می نمایند بدانکه نماز بی حضور قلب اکر ادمی را از جهنم
خلاصی دهد اما بدرجات عالیه کمالات نمیرساند و پسندیده درکاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول
منقولست که نماز مقبول نیست مکر با حضور قلب از حضرت صادق عم مرویست که هر که دو رکعت نماز
بکذارد و بداند که چه میکوید یعنی قراءت و اذکاری که میخواند متوجه معانی انها باشد چون از نماز
فارغ شود برا او کناهی نمانده باشد از حضرت باقر علوم الاولین و الاخرین عم منقولست که بدرستی که

بالا میبرند از نماز بعضی بندکان نصف انرا و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی خمس و بالا
نمیبرند و بدرجهٔ قبول نمیرسانند مکر انچه را با حضور قلب کرده باشد و لیکن مامور شده اند بندکان
باداء نوافل تا بسبب ان تمام سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از حضرت جعفر بن محمد عم که
رغبت بثواب و خوف از عقاب در دلی جمع نمیشود مکر اینکه بهشت او را واجب میشود چون متوجه نماز
شوی روی دل خود را بسوی خداوند خود بکردان بدرستیکه هر مؤمنی که در نماز دل خود را با خدا
دارد خدا دلهای مؤمنان را بسوی او مایل کرداند و با این معنی بهشت را نیز از برای او لازم کرداند
از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که چون بندهٔ مؤمن بسوی نماز بر میخیزد
خداوند عالم نظر رحمت بسوی او می افکند و روی لطف و احسان بسوی او میدارد و رحمت از
بالای سرش تا اسمان بر او سایه می اندازد و ملائکه بر کرد او احاطه می نمایند تا افاق اسمان و ملکی را
موکل میسازد حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده میکوید که اکر بدانی که منظور نظر رحمت کیستی و با که
مناجات میکنی هر اینه بغیر او التفات ننمائی و هرکز از جای نماز حرکت نکنی از حضرت جعفر بن محمد
الصادق عم منقولست که بنده چون در نماز خود التفات بجانبی می نماید بابرو یا بچشم یا بدل حق سبحانه و
تعالی او را ندا می کند که ای بندهٔ من بسوی کی التفات می نمائی ایا التفات بجانب کسی می نمائی که از من
بهتر باشد از برای تو چون سه مرتبه از او التفات صادر شود حق تعالی نظر لطف از او بر میدارد و بعد از ان
دیکر نظر بجانب او هرکز نمی افکند و اخبار در این باب بسیار است و حضور قلب در نماز نیز تابع حالت
ادمی است هر چند این کس در مراتب یقین و معرفت کاملتر میشود و عظمت معبود را بیشتر میشناسد
اداب عبادت از او بیشتر صادر میشود و در مقام بندکی خاضع تر و ذلیل تر می باشد چنانچه جعفر بن احمد
القمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلعم چون بنماز می ایستادند رنگ مبارک انحضرت متغیر میشد
از خوف الهی و از سینهٔ انحضرت صدائی مانند صدای دیکی که در جوش باشد می شنیدند منقولست که
چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المؤمنین عم اندام مبارکش بلرزه می امد و از رنگ برنگ
میکردید میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود که رسید هنکام اداء امانتی که بر اسمان و زمین عرض
کردند و انها ابا کردند و ترسیدند ادمی متحمل ان شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل این
بار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه در روایات معتبره وارد است که حضرت امام حسن عم چون متوجه
وضوی نماز میکردید مفاصل بدنش میلرزید و رنگ مبارکش بزردی مایل میشد از ان حضرت از علت
این حال سوال نمودند فرمود که حق و لازم است بر هر کس که نزد خداوند عرش عظیم بندکی ایستد
انکه رنکش زرد شود و بندهایش از بیم او بلرزه درآید منقولست که حضرت سید الساجدین عم روزی
در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر عم کودک بود و چاه بسیار عمیقی در خانهٔ انحضرت بود

حضرت امام محمد باقر عم بکنار چاه امد که نظر نماید در انجاه در افتاد مادر چون انحال را مشاهده نمود بسوی
چاه امد بر خود میزد و فریاد میکرد و استغاثه می نمود و میکفت یابن رسول الله فرزندت غرق شد و انحضرت
در نماز مطلقا التفات نمیفرمود و حال انکه صدای اضطراب فرزند در چاه بکوش انحضرت میرسید چون
بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب کفت که ای اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنکین است
باز حضرت التفات نفرمود تا نماز را با اداب مستحبه تمام بجا اورده فارغ کردید پس بنزد چاه امد و باعجاز
دست در ان چاه عمیق دراز کرد حضرت امام محمد باقر عم را بیرون اورد خنده میکرد و سخن میفرمود
و جامه انحضرت ترشده بود پس فرمود که فرزند خود را بکیر ای ضعیفة الیقین بخدا مادر حضرت امام
محمد باقر از سلامت بودن فرزند بخندید و از تنبیه انحضرت بکریه در امد حضرت فرمود که بر شما ها
ملامتی نیست نمیدانی که من در خدمت خداوند جباری ایستاده بودم که اکر رو از جانب او بدیکری
میکردانیدم و بغیر او توسل می نمودم روی لطف خویش از جانب من میکردانید و بغیر او از که توقع
رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب حلیة الاولیاء روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین عم
از وضو فارغ میشدند و اراده نماز میفرمودند رعشه در بدن و لرزه بر اعضای انحضرت مستولی میشد
چون سوال می نمودند میفرمود که وای بر شما مکر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی می ایستم و با چه عظیم
الشانی میخواهم مناجات کنم در هنکام وضو نیز این حالت را از انحضرت نقل کرده اند و روایتی وارد شده
که فاطمه دختر حضرت امیر المومنین عم روزی جابر بن عبد الله انصاری را طلبید و کفت تو از صحابهٔ
کبار حضرت رسولی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از بقیهٔ اهل بیت رسالت همین علی بن
الحسین مانده و او بر خود جور می نماید در عبادت الهی پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت
پینه کرده و مجروح کشته و بدن او نحیف شده و کاهیده از او التماس نما که شاید پارهٔ تخفیف دهد چون
جابر بخدمت انجناب رسید دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف کردانیده
حضرت جابر را اکرام فرمود و در پهلوی خویش تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید
پس جابر کفت یابن رسول الله خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای
دشمنان و مخالفان شما افریده پس چرا اینقدر بر خود تعب میفرمایی حضرت فرمود که ای مصاحب رسول
مکر نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه با ان کرامتی که نزد خداوند خود داشت که ترک اولای کذشته
و اینده او را امرزید او مبالغه و مشقت در عبادت را ترک نفرمود پدر و مادرم فدای او باد تا انکه
بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرد صحابه کفتند که چرا چنین زحمت میکشی و حال انکه
خدا بر تو تقصیر نمی نویسد فرمود که ایا من بندهٔ شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم جابر کفت
یابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که به برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع می نماید و اسمانها را

نکاه میدارد و عذابهای خود را بر مردم نمیکمارد فرمود که ای جابر بر طریق پدران خود خواهم بود
تا ایشان را ملاقات نمایم از حضرت صادق عم منقولست که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین
داخل شدم دیدم که عبادت در انحضرت بسیار تاثیر کرده و رنک مبارکش از بیداری زرد کردیده
و دیده اش از بسیاری کریه مجروح کردیده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش
از ورود قیام در صلوة ورم کرده چون او را بر این حال مشاهده کردم خود را از کریه منع نتوانستم نمود و
بسیار بکریستم انحضرت متوجه تفکر بودند بعد از زمانی بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی
از کتابها که عبادت امیر المومنین عم در انجا مسطور است بمن ده چون بیاوردم و پارهٔ بخواندند بزمین
کذاشتند و فرمودند که کی یاری ان دارد که مانند علی بن ابی طالب عم عبادت کند کلینی از حضرت
جعفر بن محمد عم روایت کرده که حضرت سید الساجدین عم چون بنماز می ایستاد رنکش متغیر میشد
و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق از انحضرت میریخت از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که
علی بن الحسین عم در شبانروزی هزار رکعت نماز میکذارد و چون بنماز می ایستاد از رنک برنک
میکردید و ایستادنش در نماز ایستادن بندهٔ ذلیل بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد و اعضای او
از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که کویا نماز وداع است و دیکر نماز نخواهد کرد چون از تغیر
احوال انحضرت سوال می نمودند میفرمود که کسی که نزد چنین خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که
چنین خایف باشد نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان انحضرت از بلندی افتاد دستش
شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد همسایکان جمع شدند و شکسته بند اوردند دست ان طفل را
بستند و ان طفل از درد فریاد میکرد و حضرت از اشتغال بعبادت نمی شنیدند چون صبح شد و از عبادت
فارغ کردید دست طفل را دید در کردن او بخته از کیفیت حال پرسید خبر دادند و در وقت دیکر در
خانهٔ حضرت در انخانهٔ که در سجود بود اتشی کرفت و اهل خانه فریاد میکردند که یابن رسول الله النار النار
حضرت متوجه نشدند تا اتش خاموش شد بعد از زمانی سر برداشتند از انجناب پرسیدند که چه چیز بود
که شما را از این اتش غافل کردانیده بود فرمود که اتش کبرای قیامت مرا از اتش اندک دنیا غافل کردانیده
بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی انحضرت می افتاد از بسیاری سجده ابو ایوب روایت کرده
که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم چون بنماز می ایستادند رنک مبارکشان سرخ میشد و
کاه زرد میشد چنان بودند که کویا خدا را می بینند و با او سخن میکویند ای عزیز مقربان هر پادشاهی
چون معرفت او را بیشتر دارند و جلال او را زیاده از دیکران میشناسند بیم سطوت او زیاده دارند و
زودتر محل عبادت میشوند چنانچه ملوک دنیا از عامه رعایا توقع ان اداب که مقربان ایشان زیاده از
دیکران می باشد ندارند انکه خداوند عالمیان ملک را از طینت قدسی و طهارت خلق فرمود شهوات و علایق

جسمانی در ایشان ترکیب نمود و حیوانات عجم را از محض جسمانیت و شهوات ترکیب فرمود منشاء استعدا
دی در ایشان مقرر نساخت و نشاء جامعهٔ انسانی را از هر دو جهت خلق فرمود و جهت نفس و عقل
که او را داعی بکمالات بوده باشد باو کرامت نمود و بکثافات جسمانیه و علایق بدنیه و شهوات
ظلمانیه او را مبتلا ساخت و او را تکلیف فرمود که بعد از تشبث باین علایق رفع آنها از خود نموده خود را
بصفات قدسی و ملکات ملکی محلی گرداند تا از ملک اشرف باشد زیرا که ترقی در مراتب کمالات
بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه گازر جامهٔ را که میخواهد بسیار سفید کند اول او را ببعضی کثافات
آلوده میسازد چون رفع آن کثافات نمود از اول پاکتر می آید و اگر میل به پستی نماید و تابع شهوات جسمانی
شود و عقل را مغلوب هوا سازد از بهایم پست تر میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی در شان کفار میفرماید
نیستند ایشان مگر مانند انعام و بهایم بلکه از ایشان گمراه ترند زیرا که در حیوانات قابلیت کمالات نبود و
ایشان با وجود قابلیت خود را بدرجه بهیمیت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند چون خلقت
انسانی را باین سبب محتاج بامر چند گردانیده اند از تحصیل معاش و معاملات و معاشرات که بالخاصیه
موجب بعد از جناب اقدس ایزدی و انهماک در شهوات و تعلقات و غفلت از خیرات سعادات میگردد لهذا
روزی پنج مرتبه این خلق را بعد از توغل در امور دنیویه و تشبث بعلایق دنیه امر بحضور مجلس قرب
مالک ملوک نموده اند تا لذت مواصلت بعد از فراق که مورث مزید اشتیاق است دریابند و بسعادتهای
ابدی فایز گردند چون نماز معراج مومن است و نهایت قرب او در نماز بحصول می پیوندد و بنابر مقدماتی
که سبق ذکر یافت بعد از نهایت حرمان و بعد او را تکلیف قرب می نمایند و در عین غفلت او را
آگاه میسازند اول مرتبه اذان را برای تنبیه غفلت زدگان بوادی حیرت مقرر ساخته اند که اول
در تکبیر بزرگواری خداوند را بیاد ایشان بیاورند تا آنکه غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان
حقیر شود و چون در عین غفلتند چهار مرتبه بر ایشان میخوانند که شاید متنبه شوند و بدانند که چون
خداوند ایشان در رتبه جلال و عظمت از همه چیز عظیم تر است بلکه از آن بزرگوارتر است که عقلها
بکنه ذات مقدس او تواند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب
و لازم است بعد از آن شهادت بوحدانیت الهی را بر گوش ایشان میخوانند تا بدانند که غیر او خداوندی
ندارند و یگانه در جمیع کمالات و صفات است پس چارهٔ بجز توسل بجناب اقدس او نیست و او را بیگانگی
و اخلاص باید پرستید دیگر بگوش دل ایشان میرسانند که چنین خداوند عظیم با ایشان یگانه پیغمبری
فرزانه فرستاده پس باید عبادت را بطوری که آن پیغمبر آورده و بشرایطی که او امر فرموده بجا آورند
بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را ندا میکنند و بخوان انعام و اکرام الهی می خوانند که بشتابید
و مسارعت نمایید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه میدهد که بشتابید بامری که باعث

فلاح

فلاح و رستکاری دنیا و آخرت است دیگر عظیم تر آنرا یاد میکند که بشتابید بعملی که بهترین اعمال و
عبادات است دیگر باره خدا را بعظمة و جلال و یگانگی یاد میکنند که ای غافلان مخالفت چنین خداوندی
که بر همه چیز قادر است و یگانه است و معارضی و شریکی ندارد در و انیست این ندا را مومنان
ظاهر بر گوش سر میخوانند و آنان که دیدهٔ ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده نداهای روحانی را نیز بگوش
دل میشنوند چنانچه منقولست که وقت هر نماز که میشود منادی از جانب رب العزة ندا میکند که ای
گروه مومنان برخیزید و آتشهای گناهان را که بر پشت خود افروخته اید بنور نماز فرو نشانید و خاموش
گردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای جان فزای * یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را بسمع جان
میشنوند چون بندهٔ سعادتمند از این نداها اندکی هشیار گردید و متوجه نماز شد اول او را با پاکیزه کردن
خود امر میفرمایند که بی ادبانه داخل مجلس بزرگوار آن نمیتوان شد امر کرده اند او را که بیت الخلا در آید
و کثافتهای ظاهری را از خود دور گرداند و در ضمن دعاهایی که از ائمه در آداب خلوت وارد شده
تعلیم او کرده اند که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قربست تلوثات معنوی که از گناهان و اخلاق
رذیله بهم رسیده بیشتر مانع است لهذا در آن حالت استعاذه از شیطان و طلب مغفرت گناهان مینماید که
خدا بفضل خود او را از ارجاس صوری و معنوی پاک گرداند پس بار دیگر او را در مقام تطهیر می
آورند که رو و دستها و پاها و سر را که در حالت صلوة در اکثر افعال بکار میفرماید پاکیزه گرداند
و در آن ضمن در دعاهای منقوله او را آگاه گردانیده اند که این اعضا نجاستهای معنوی بسبب گناهان
بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند پس باید در این وقت از خدا پاکیزگی معنوی را
طلبید و در این ضمن او را متنبه می سازند که باید عبادت کرد تا خود را از این عقوبات برهانی پس
شوق عبادت زیاده میشود و بعضی از شهوات و علایق شکسته میگردد لهذا در وقت روشستن میگوید
که خداوندا چون تو فرمودهٔ که در روز قیامت بعضی از روها سیاه خواهد بود و بعضی از روها
سفید و نورانی خواهد گردید پس خداوندا روی مرا در آن روز سفید گردان و سیاه مگردان چون
دست راست را میشوید یاد می آورد که خدا فرموده که در روز قیامت نامهٔ نیکوکاران را بدست
راست ایشان میدهند و نامهٔ مجرمان بدست چپ میدهند و از خداوند خود میطلبد که نامهٔ او را بدست
راست او دهد و برات مخلد بودن بهشت را بدست راست او دهد و او را حساب آسان کند و در وقت
دست چپ شستن دعا میکند که خدایا نامهٔ اعمال مرا بدست چپ من مده و دست مرا در گردن غل مکن
و مرا از جامهای آتش نجات ده چون مسح سر میکند از خدا میطلبد که رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز
که سراپای مرا فرا گیرد چون مسح پا میکند یاد می آورد که باین پاها بر صراطی باید گذشت و در آن
روز پاهای بسیار از صراط خواهد لغزید پس ثبات بر صراط را از خدا میطلبد و طلب می نماید که خدا

او را توفیق دهد که باین پاها همیشه تحصیل رضای الهی نماید چون چنین وضوئی ساخت موافق احادیث معتبر کناهان این اعضا امرزیده میشود و پاکیزه صورت و معنی میکردد و قابل قرب میشود و از آن غفلتها بارهٔ هشیار میکردد و ظاهر خود را ببوهای خوش معطر میسازد و باطن خود را بنیات صحیحه منور میکرداند چون در حدیث وارد شده که در خانهٔ که سگ یا شراب یا صورت در آن خانه است ملک داخل نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت خانهٔ خود دور میکرداند و سگ نفس اماره و شیطانرا از ساحت ضمیر خود میراند و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی که غفلت و شهوتست از سر بدر میکند و صورتهای ظاهر را از در و دیوار خانه محو می نماید و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خداوند و محبتهای ایشان مصفا میسازد و متوجه بارگاه قرب میشود چون بدر مسجد میرسد بدر بند اول از دربندهای دولتخانهٔ معبود حقیقی رسیده از خدا میطلبد که درهای رحمت خود را بروی من بکشا و چنانچه این در ظاهر را بروی من نبستهٔ درهای معنی را بروی من مبند و در این مقام نیز عارف را آکاهی دیکر حاصل میکردد چون پا در مسجد میکذارد چنان میداند که در کریاس کبریا و جلال داخل کردیده و پا بر بساط قرب نهاده باداب میرود و بغیر جناب الهی متوجه نمیشود چون بجای نماز امد بار دیکر اقامه را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت شان عبادت را بدیده روشن تر می بیند چون در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار دیدهٔ او کردیده بود چون نماز معراج مومن است و در شب معراج حضرت رسول صلعم بهر اسمانی که داخل میشد یک الله اکبر میکفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة مقرر فرمود که بهر تکبیری بر اسمانی از اسمانهای قرب و معرفت در اید و قابل عرش حضور کردد و در اینمقام هنوز در ساحتها و کریاسهای عظمت و جلالست و در مقام غیبت است و بمقام حضور نرسیده لهذا هنوز حرف زدن و با غیر او سخن کفتن جایز است چون تکبیر اخر را کفت بلا تشبیه داخل مجلس قرب ملک الملوک کردید و با غیر سخن کفتن و رو از جانب پادشاه پادشاهان کردانیدن بر ان حرام شد اینست که دعای توجه در اینمقام میخواند که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب خداوندی کردانیدم که خالق اسمانها و زمینهاست موافق ملت ابراهیم که یکانه پرستی است و دین محمد و طریقهٔ امیر المومنین که جمیع شرایط و اداب بندکی از ایشان مانده و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص کردانیدم و منقاد او شدم و شرک جلی و خفی و ریاهای شیطانی را از خود دور کردانیدم نماز من و عبادتهای من و زندکانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردکار عالمیانست و او را شریک نیست و چنین از جانب او مامور کردیده ام که او را عبادت کنم و من از جملهٔ مسلمان و منقادان اویم چون در این بارکاه چنین دعوای بزرکی کرده و شیطان دشمن این راه و راه زن این درکاه هست و دشمن مکار زندهٔ مجلبیست که باب الابواب درامده و دشمنی کرده و تا امروز شجاعان این

میدانرا

میدانرا بزمین انداخته و چندین هزار لشکر اندرونی از شهوات و دواعی نفسانی و لشکر بیرونی از شیاطین انس و اتباع خود دارد بقوت خود با او برنمی توان امد پس باید که بخداوندی که این سگ درکاه اوست پناه برد تا دفع او نماید چنانچه تشبیه کرده اند او را بسکی که در در خیمها و خانهای باشد که هر که اشنای صاحب خانه است و بان خانه بسیار تردد دارد او را متعرض نمیشود چون بیکانهٔ تازه اید او را مانع میشود و بغیر انکه صاحب خانه او را صدایی زند هیچ حیله او را ممنوع نمیتوان ساخت همچنین شیطان که سگ بیکانه کیر این درکاه هست با اشنا قدرت ستیزه ندارد و کسی را که بیند که مکرر بمجلس قرب خداوندش فایز میشود کی متعرض او میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را از ایشان مایوس کردانید که * ان عبادی لیس لک علیهم سلطان * یعنی بدرستیکه بندکان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری بلکه اکر دوری که قابل قرب باشد خواهد بخانه ملک در اید باید که بجناب او متوسل شود که بیک اشارهٔ لطف او را دور کرداند اما بیکانهایی که اشنایی نمیخواهند و راه اشنایی نمیطلبند کار ایشان را چنانچه میخواهد میسازد پس لهذا در اینمقام خطیر پناه بخداوند کبیر خود میبرد از شر او و میکوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوند شنوای دانا که بر عجز و بیچارکی من اطلاع دارد و میداند که عاجز این دشمنم از شر شیطان دور و از رحمت الهی و رانده شدهٔ درکاه او پس شروع بمکالمه می نماید اما هنوز خود را قابل مخاطبه نمیداند غایبانه سخن میکوید چون اعلای درجات کمال مرتبهٔ فنا و نیستی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بنا توانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند خود توسل جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم الله کفتن چون امر نماز از جمیع امور اعظم است میکوید که شروع در قراءت و عبادت و بندکی مینمایم باستعانت خداوندی که جامع جمیع کمالات است و رحمانست بنعمتهای عامه بر مومن و کافر و رحیم است برحمتهای خاصه بر مومنان چون اداب مجلس عظما اینست که پیش از ذکر مطلوب ستایشی مناسب ان بزرک بجا اورند لهذا حقتعالی شانه تعلیم بندکان نموده که چنین مرا ستایش نمایید و نعمتهای عامه و خاصهٔ مرا یاد اورید مکرر مرا برحمت بستایید تا بر شما رحمت کنم و بدانید که من خداوند روز جزایم بحشر و بقیامت اقرار کنید چون عارف تفکر در این اوصاف کمال نمود بدرجهٔ شهود و حضور که اعلای درجات معرفتست فایز میکردد و از مقام غیبت بخطاب می اید و او را بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میکوید که ایاک نعبد یعنی ترا عبادت می نمایم پس در این ایهٔ کریمه حقتعالی اشاره فرموده بمعنی که جناب مقدس نبوی در ان فقره بیان فرموده یعنی می باید که چون بمقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که کویا مرا می بینی و با من خطاب می نمایی پس دعوای عبادت کردن موهم این بود که از من کاری بتنهایی میتواند شد تدارک فرمود که وایاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجوییم پس هم چنین در مقام اداب

چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بعجز خود اعتراف دارد عبادت خود را در میان عبادت دوستان
خدا در می آورد و میگوید از زبان همه که ما همه بندگان ترا عبادت میکنیم که شاید عبادت او ببرکت
عبادات انها مقبول گردد زیرا که از لطف کریم دور است که چند چیز بدرگاه او برند بعضی را قبول فرماید
و بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت اینست و هم چنین در مقام استعانت چون این
دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت نمیجویم در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی
از ایشان پسندیده است بدر می آورد و گویا بزبان ایشان سخن میگوید و خود را طفیلی ایشان ساخته
اینها موافق داب ارباب صفاتست که چون بنعمتی یا رحمتی فایز گردند دیگران را فراموش نکنند و همگی را
با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره عموم در دعا مطلوبست که هر دعائی که
کنند جمیع مومنان را با خود شریک گردانند که باعث استجابت دعا میگردد پس هدایت براه راست و
طریق حق را که راه متابعت حضرت امیر المومنین است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب
نمود و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود جمیع اعتقادات بد و اعمال ناشایست طریقهٔ
دشمنان ایشانست بدانکه اسرار عبادات خصوصا نماز را در این کتابهای مختصر احصا نمیتوان نمود انشاء الله
کتابی در ترجمة الصلوة نوشته شود و غرض از ذکر این مجمل اشعاری بود بسر عبارت این حدیث نبوی
و تنبیهی بر سر عبادت که کسی را که خداوند عالمیان توفیق قرب خویش کرامت فرماید هرد و زاو را
بوسیلهٔ نماز از پست ترین درکات باعلای درجات میرساند و جسم خاکی را باین ترقیات قابل مناجات
خود میگرداند و در بیان این فقرهٔ شریفه بهمین اکتفا نمائیم که بسیار بطول نه انجامد و مورث ملال
عزیزان نگردد * و اعلم ان اول عبادة الله المعرفة به انه الاول قبل کل شیء فلا شیء قبله و الفرد فلا ثانی
له و الباقی لا الی غایة فاطر السموات و الارض و ما فیهما و ما بینهما من شیء و هو اللطیف الخبیر و هو علی کل
شیء قدیر * پس حضرت فرمود که بدانکه اول عبادت الهی معرفت و شناختن اوست بانکه او اولست
پیش از همه اشیا پس چیزی از او پیشتر نیست و یگانه است پس دویمین و شریکی ندارد و باقیست
همیشه و باقی بودن او نهایتی ندارد از نو پدید اورندهٔ اسمانها و زمین است و انچه در اسمانها و انچه
در زمین است و انچه در میان اسمان و زمین است اوست خداوند صاحب لطف و عالم بدقایق امور
و بر همه چیز قادر و تواناست توضیح بعضی از مطالب علیه که این کلمات بانها اشاره دارد بر سبیل اجمال
موقوف بر چند اصلست * اصل اول * انکه اول عبادات معرفتست و قبول جمیع عبادات موقوفست بران
و این معنی از ایات بسیار و اخبار بیشمار بظهور پیوسته خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف
بر ایمانست و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه مورث عقابست و ایمان مشتمل است
بر اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیهٔ او و اقرار بیگانگی و بعدالت او و اقرار بنبوت

پیغمبر اخر الزمان صم و حقیت انچه او از جانب خدا اورده انچه ضروری دین باشد مفصلا و انچه غیر ان
باشد مجملا و اقرار بامامت ائمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالمیان همین
بدنها را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار ببهشت و دوزخ و سایر اموری
که از صاحب شرع معلوم گردیده و تفصیل مراتب ایمان و خلافهائی که در ان شده اینمقام گنجایش
ذکر انها ندارد بدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح ادمی متفرق است و هر عضوی از اعضا عبادتی دارد
و اعتقادات عبادت دل است لهذا معرفت را بنیز عبادت فرمود و فرمود که اول عباداتست یعنی بر همه
مقدم است و عبادات دیگر بدون ان بی فایده است * اصل دویم * بدانکه چون ایمان مایهٔ سعادت
ابدیست و ترک ان شقاوت ابدی و شیطان دزد عقاید و اعمال است دزد در اثنا ممکنست اول بر متاع
نفیس میزند و اگر بران دست نیافت متاعهای دیگر را میبرد و عقباتی که کمینگاه شیطان است در این
باب بسیار است عقبهٔ اول عقبهٔ معرفت واجب الوجود است و از این عقبه اکثر عالم را بجهنم برده و اگر نجات
از این عقبه خواهی دست از سفینهٔ نجات که اهل بیت رسالتند برمدار که ایشان در دودوای هر چیز را
میدانند و کمینگاههای شیطان را می شناسند و تابعان خود را بساحل نجات میرسانند این فریب مخور
که تا خدا را نشناسی بدلیل عقل پیغمبر و امام را نمیتوان شناخت زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد *
شعبهٔ اول * علم بوجود واجب الوجود است و ان از جمیع اشیا ظاهرتر است بدلیل دور و تسلسل که
موجب سرگردانی و تعطلست احتیاج ندارد چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود که معرفت وجود واجب
الوجود فطریست و همین که ادمی بحد شعور رسید میداند که صانعی دارد و هر کس که در حال خود
تفکر نماید خواه فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته بلکه خدا در هنگام
صبا او را معرفت روزی کرده بلکه هرگز کفار را تکلیف اذعان بوجود واجب الوجود نکردند بلکه
ایشانرا باقرار بیگانگی خدا خواندند و بعد از ان ایشان را بعبادت و بندگی خدا داشتند که از ان راه
ایمان ایشان کامل گردد منقولست که روزی حضرت رسول صم از اعرابی پرسید که وجود خداوند
خود را چگونه دانستی گفت ما در راهها پشکل شتر را که می بینیم حکم میکند عقل ما که شتری از این راه
رفته و پی پا را که می بینیم میدانیم که شخصی از این مکان گذشته ایا این اسمان با این کواکب نورانی و
زمین با این وسعت کافی نیست از برای تصدیق بوجود واجب الوجود علیم خبیر حضرت فرمود که برشما باد
بدین اعرابی و چه چیز ظاهرتری باشد از چیزی که در هر امری که نظر نمائی صد هزار ایه از ایات صنع
او در ان ظاهر باشد و در هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه
صد گونه احتیاج باو داری و کار فرما و مربی بدن تست بلی از بسیاری ظهور و هویدائی اوست که مخفی
می نماید چون همیشه ظاهر است و اثار قدرتش هرگز کم نمیگردد اگر افتاب همیشه ظاهر میبود توهم

میکردند که شاید این روشنی از افتاب نباشد چون غروب میکند و بعد از ان طلوع عالم را روشن میکند مشخص میشود که نور او راست بلا تشبیه چون افتاب عالم وجود را غروب و افول و زوال نمیباشد معاند میگوید بلکه از او نباشد با انکه اگر عناد را برکنار گذارد یقین میداند که بغیر او در این عالم مدبری نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که * و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله اگر از کافران بپرسی که کی خلق کرده است اسمانها و زمین را هراینه خواهند گفت که خدا خالق اینهاست از حضرت امام حسن عسکری عم منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق عم امد و گفت مرا دلالت کن بخداوند خود که ملاحده با من بسیار مجادله می نمایند و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود که هرگز بکشتی سوار شدهٔ گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر شده باشی و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی گفت بلی فرمود که دران هنگام امید نجات از که داشتی و کرا قادر بر نجات دادن خود میدانستی همان خداوند تست و این راه ظاهرترین راههاست از برای علم بواجب الوجود چنانچه خداوند عالم میفرماید که کیست که اجابت مضطران می نماید وقتی که او را میخوانند و دفع مکروهات از ایشان مینماید و هیچ کس نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد چنانچه تمثیل کرده اند که بلا تشبیه مثل ارباب استدلال در تکلیف مردم بدلیل و برهان از بابت مثل انجماعتی است که دزدی بخانه ایشان امده بود و از پی او میدویدند یکی دزد را گرفت و در دست داشت دیگری او را فریاد زد که بیا من یافتم او دزد را از دست گذاشت و بجانب ان شخص دیگر امد گفت بیا که جای پای دزد را یافته ام هم چنین بلا تشبیه در این ماده این مرد صالح خداشناسی که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجات است و پیوسته از او لطف و احسان می یابد و روز بروز بکثرت عبادات یقین او در تزاید است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست ان حکیم مشرب از خدا دور میگوید که بیا دور و تسلسل بدان خدا را و از راه اثار او را بشناس اگرنه ایمان تو درست نیست و هم چنین در اثبات اصل صفات کمالیه بر وجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه کسی که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در افاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی در ثبوت انها نمیماند و اگر حکمت چیزی بر اینکس مخفی باشد مجمل میداند که کسی که صاحب چنین خلقی و مدبر چنین نظامی باشد البته کار او بر غیر جهت حکمت نمی باشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق در توحید مفضل میفرماید که این عالم از بابت خانه ایست که بزرگی در نهایت استحکام ساخته بانواع زینتها اراسته باشد و الوان فرشها گسترده باشد و خوانی کشیده انواع نعمتها در ان خوان حاضر ساخته باشد و مثل انجماعت که بر خدا اعتراض می نمایند مثل کوریست که بچنین مجلسی در اید و کورانه راه رود گاهی پا در میان طعام گذارد و گاهی پا بر کاسهٔ افشره زند و اعتراض کند که اینها را چه بی موقع گذاشته اند و

چه بی تدبیر است صاحب این خانه بعینه اعتراض ملاحده که کوران این عالمند از این بابست * شعبهٔ دویم * تفکر در کنه ذات و چگونگی صفات واجب الوجود است و کنه ذات واجب را دانستن محالست و کنه صفات نیز چون عین ذاتست محالست و تفکر در انحای وجوه و کیفیات ذات و صفات ممنوع است و اخبار بسیار بر نهی وارد شده است و عقلی که از شناخت خود و از معرفت بدنی که مدبر اوست و باو تعلق دارد و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه جرات میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید پس در این باب باید بنحوی که خدا در قران مجید فرموده و حضرت رسول و حضرات ائمه معصومین عم در خطبهای بلیغه و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید بعد از ان از راه عبادت و بندگی زیادتی هدایت را طلب نماید و بعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره نمی بخشد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بگویید و در ذات خدا سخن مگویید که سخن گفتن در خدا بغیر حیرانی ثمرهٔ نمی بخشد در حدیث دیگر فرمود که در هر چه خواهید سخن بگویید و در ذات خدا سخن مگویید بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست در تفسیر این ایه که * و ان الی ربک المنتهی فرمود که یعنی چون سخن بخدا منتهی شد از سخن باز ایستید در حدیث معتبر دیگر فرمود که زنهار که تفکر در خدا مکنید و لیکن اگر خواهید نظر کنید و تفکر نمایید در عظمت خلقش منقولست که از حضرت علی بن الحسین عم پرسیدند از توحید و خداشناسی فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در اخر الزمان جماعت متعمق مدقق هم خواهند رسید سورهٔ قل هو الله احد و ایات سورهٔ حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند کسی که زیاده از این تفکر نماید هلاک میشود در حدیث دیگر وارداست که حضرت صادق عم فرمود که اوصیا و ائمه درهایی اند که از راه متابعت ایشان بخدا میتوان رسید و اگرنه ایشان بودند خدا را نمیتوانست شناخت با ایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده در این باب احادیث بسیار وارد شده اکثر عالم را شیطان از این راه فریب داده که دست از فرمودهٔ خدا و رسول و ائمه برداشته اند و بعقلهای ضعیف اعتماد نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته اند باعتقاد خود و همه خطا کرده اند اخر تفکر نمی نمایند که اگر عقل مستقل می بود در این باب این فرق بسیار از متکلمین و حکما که همه از اهل عقلند چرا در این باب و در هر بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانکه جمعی از متکلمین بعقل سخیف خویش خدا را جسم دانسته اند و میگویند نوریست از بابت شمس میدرخشد بعضی از صوفیه اهل سنت و مجسمهٔ ایشان خدا را بصورت پسر سادهٔ میدانند و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم بزرگی میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثری بحلول خدا قایل شده اند در اشیا و نصاری در خصوص عیسی قایل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع

چیزهای خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قران باین سبب لعن کرده و ایشان را بکفر یاد نموده که بخدا
چنین نسبتی میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند بامر قبیح تر و شنیع تر قایل
شده اند که ان اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی
ندارد و همین اوست که بصورتهای مختلف برامده گاه بصورت زید ظهور میکند و گاه بصورت عمر
و گاه بصورت سگ و گربه و گاه بصورت قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار از ان
ظاهر میشود بغیر دریا دیگر چیزی نیست که جهان موجهای این دریاست موج و دریا یکیست غیر کجاست
و منهیات ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود
تصریح بامثال این کفرها و مزخرفات نموده اند جمعی از کفار و ملاحدهٔ هند بعینه همین اعتقاد دارند
و کتاب جوک که برهمه ایشان نوشته اند در عقاید فاسد خود مشتمل بر همین مزخرفاتست و لهذا جمعی
از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند ان کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتابهای شیعه بیشتر
اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که باید انرا همه کس داشته باشد و جمعی از شیعیان
بیچاره را گمان اینست که ایشان از اهل حقند و بهترین عالمیانند بنادانی سخنان ایشانرا میخوانند و کافر
میشوند و کمال ایشان اینکه هرکه صوفی است البته مذهب ان حق است و انچه گفته است از جانب خدا
گفته است نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخذول بودند
اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند پارهٔ از ایشان در لباس تصوف
بودند و پارهٔ در لباس علما و هم چنانکه اکثر علمایی که کتابهای ایشان در میانست کافر بودند و گمراه
کنندهٔ عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت عم بودند بر مذهب حق ماندند و هم چنین صوفیه
اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم و امثال ان
از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت را
در کتابهای خود ذکر کرده اند و اگر ابوحنیفه در کتاب خود ذکر کند که فلان نماز روا می باید کرد قبول
نمیکنند و اگر از سفیان ثوری عملی با ایشان میرسد میکنند با انکه سفیان از ابوحنیفه بدتر بوده چنانچه
کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من روزی از مسجد بیرون می امدم و حضرت امام
محمد باقر عم داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفتند و رو بخانهٔ کعبه کردند و فرمودند که مردم
مامور شده اند از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف کنند بنزد ما ایند و ولایت خود را بر ما عرض
نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید که وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی که ترجمه اش
اینست که من امرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و هدایت بیابد پس
حضرت اشاره بسینهٔ خود فرمودند که مراد هدایت یافتن بولایت و امامت ماست پس فرمود که ای سدیر

میخواهی

میخواهی بتو بنمایم راه زنان و منع کنندگان دین خدا را و نظر فرمود بسوی ابوحنیفه و سفیان ثوری
و ایشان حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان راه زنان دین خدایند که نه هدایتی از جانب خدا
یافته اند و نه بکتابهای خدا عمل می نمایند اگر این اخابیث و بدترین کفار در خانهای خود بنشینند و مردم را
گمراه نکنند مردم بسوی ما خواهند امد و ما ایشانرا از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند
معتبر دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت بیا برویم بنزد
جعفر بن محمد با او رفتم وقتی رسیدیم که حضرت ارادهٔ سواری داشتند سفیان گفت یا اباعبدالله خبر ده ما را
بخطبهٔ که حضرت پیغمبر در مسجد خیف خواندند حضرت فرمود که بگذار بروم که کاری دارم چون
برگردم نقل کنم گفت بحق خویشی که به پیغمبر داری که مرا حدیث بگو حضرت فرود امد و سفیان دوات
و قلمی طلبید و حضرت فرمود و او نوشت و بار دیگر بر حضرت عرض کرد حضرت سوار شد و من و
سفیان روانه شدیم در راه باو گفتم که باش که من در این حدیث نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حضرت
با حقی بگردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نمیشود گفت چه چیز گفتم در این حدیث که نوشتی نه پیغمبر
فرموده که سه چیز است که هرکه انها را داشته باشد دل او کینه هم نمیرساند یا خیانت در دل او راه نمی یابد
عمل را برای خدا خالص گردانیدن و خیرخواه امامان مسلمانان بودند و ملازم جماعت مسلمانان بودن
این امامان که متابعت و خیرخواهی ایشان واجب است کیستند معاویه و یزید و مروان بن الحکم و ابن
ملاعینند که گواهی ایشانرا هم قبول نمیتوان کرد و نماز با ایشان نمیتوان کرد و ملازم جماعت مسلمانان که می
باید بود کدام جماعتند مرجئه مراد است که میگویند که هرکه نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند
و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد قدریه است که
میگویند که خدا هرچه خواهد نمیتواند کرد و شیطان هرچه خواهد میتواند کرد یا خوارج مراد است که
علی بن ابی طالب را کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر ایشان از گمراهان گفت پس شیعه و ائمه ایشان
چه میگویند گفتم میگویند که علی بن ابی طالب والله امامی است که بر ما واجب است خیرخواهی او و ملازمت
جماعت اهل بیت او چون اینرا شنید حدیث را گرفت و پاره کرد و گفت اینرا بکسی نقل مکن والحق اینچنین
کفری و انکار حقی از ابوحنیفه هم صادر نشد با انکه او و اتباعش دعوای خلاف نفس و ترک دنیا
می نمایند و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد و باین جهالت و نادانی که در میان
شیعیان شایع گردیده رخنهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسیده و محیی الدین که از رؤسای
ایشان است در فصوص الحکم میگوید که ما وصف حق هیچ وصف نکردیم الا ما عین ان وصف بودیم
و حق تعم وصف نفس خود از برای ما میفرمود پس هرگاه که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده
باشیم و هرگاه که او مشاهدهٔ ما میکند مشاهدهٔ خود کرده باشد و در جای دیگر ترجیح میدهد مرتبهٔ ولادت را

بر مرتبهٔ نبوت و خود را خاتم الولایه میگوید و از این جا ترجیح خود بر پیغمبران دعوی مینماید
و در فتوحات میگوید که * سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها * یعنی منزه خداوندی که چیزها
را ظاهر کرد و او عین همه چیزهاست در جای دیگر از نصوص الحکم خطا نسبت بنوح عم میدهد که او
غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق دریای معرفت شدند اگر ایشان را نوح از ان
دریا بکنار می آورد از درجهٔ بلندی بدرجهٔ پستی می آمد مکرر در تصانیفش میگوید که زنهار که مقید
بمذهبی مشو و نفی هیچ مذهب مکن و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن که بقدر انچه از انها
انکار میکنی از خدای خود انکار میکنی و خدا در همه چیز ظهور دارد و میگوید که خدا هرون را
بر گوساله پرستان مسلط نکردانید انچنانچه موسی را مسلط کردانید تا انکه حقتعم در جمیع صور معبود شود
لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و میگوید که نصاری برای این کافرند که دعوای اتحاد
با خدا را در خصوص عیسی گفتند اگر در همه چیز میگفتند عین توحید میبود و در یکی از تذکرهای ایشان
بنظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی گفت اگر از قولش میپرسی * انما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون * و اگر از فعلش میپرسی * کل یوم هو فی شان * و اگر از صفاتش میپرسی
* هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم و اگر از ذاتش میپرسی * لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر * و از این باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار است ای
عزیزان بانصاف نظر نماید که نسبت بذات مقدس خدا است این قسم نسبتها روا است و هرگز از پیغمبر و
ائمهٔ معصومین صم که پیشوایان دین شمایند این قسم سخنان صادر شده یا باصحاب خود رواین قسم جرأتها
داده اند خداوند عالمیان اینقدر مذمت میفرماید نصاری را که ایشان کافر شدند باین عقاید فاسده
و جمعی نزد حضرت امیر المؤمنین عم آمدند و چنین ذات شریفی را گفتند که تو خدایی حضرت ایشان را
در چاهها کرد و از دود کشت هرگاه چنین ذاتی را نسبت بالوهیت نتوان داد العیاذ بالله چون در هر سگ
و گربه چنین امری را قایل توان شد تو که عین خدایی گرا عبادت میکنی و چرا عبادت میکنی و از این
جهت است که اکثر ایشان را اعتقاد اینست که همین که این معنی ظاهر شد دیگر عبادت ساقط میشود و
عبادت بنابر توهم مغایره است و باین معنی بر گردانیده اند و تاویل کرده اند این ایه را که * و اعبد ربک
حتی یاتیک الیقین * یعنی عبادت کن خداوند خود را تا ترا مرگ در رسد ایشان یقین را بمعنی یقین
بوحدت موجود برده اند چنانچه علامه علیه الرحمه و الرضوان در کتاب کشف الحق و نهج الصدق
فرموده است که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده زیرا که معلوم است که چیزی که در چیزی حلول
کند محتاج بمحلش میباشد و بدیهی است که خدا بغیر محتاج نیست و هر محتاج بغیر ممکن است پس اگر خدا
در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه از اهل سنت باین قایل شده اند و تجویز کرده اند بر خدا

کم در

که در بدن عارفان حلول کند ببین این مشایخ را که تبرک بقبرهای ایشان میجویند چه اعتقاد در باب
خداوند خود دارند و گاهی حلول بر خدا تجویز میکنند و گاهی خدا را باتحاد نسبت میکنند و عبادت
ایشان رقص کردنست و دست برهم زدن و غنا خوانندگی کردن و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده
بر کفار در این اعمال که * و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة * یعنی نبود نماز بادهای
مشرکان نزد خانهٔ کعبه مگر صفیر زدن و دست بر دست زدن چه غفلت و گمراهی از این بالاتر می باشد
که کسی تبرک جوید بجماعتی که عبادت کنند خدا را بعبادتی که خدا کفار را بر ان عیب کرده بلی دیدهٔ
ظاهر ایشان کور نیست و دیدهٔ دل ایشان کور است من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضهٔ حضرت
امام حسین عم که ایشان نماز شام کذاردند غیر یکنفر از ایشان که او نماز نکرد و نشسته بود بعد از ساعتی
انجماعت نماز خفتن را کردند و ان شخص نکرد از یکی از ایشان سوال کردم که این شخص چرا نماز نکرد گفت
او چه احتیاج دارد بنماز او بخدا واصل شده است ابا جایز است کسی که بخدا واصل شد میان خود و خدا
حاجبی قرار دهد و نماز حاجب است میان بنده و خدا پس بنگر ای عاقل و تفکر نما در حال این جماعت که
اعتقاد ایشان در باب خدا انست که دانستی عبادت ایشان انست که گفتیم و عذر ایشان را در ترک نماز شنیدی
و با این اعتقادات و اعمال ایشان را از ابدال میدانند با اینکه جاهلترین جهالند تا انجا ترجمهٔ کلام
علامه رضوان الله علیه بود و در این زمان نیز بسیاری از این مزخرفات از ایشان میشنویم و این مضامین را
در شعرهای عاشقانه بسته و بدست جلفی چند داده اند که ایشان خوانند و دست برهم زنند و فریاد
کنند و بدعتی چند که انشاء الله بعد از این بیان خواهد شد کنند و عبادتش نام نهند اخر چرا بر خود رحم
نمیکنی و دین خود که مایهٔ سعادت ابدی تو است در معرض چنین مخاطره میگذاری که یک احتمال نجات
داشته باشی و بصد هزار احتمال مستحق خلود در جهنم باشی اگر کسی را گویند که چاه سر پوشیدهٔ
در راهی هست اگر چه اعتماد بر سخن قایل نداشته باشد بان راه نمی رود و از راه بی خطر میرود تو دعوای
تشیع میکنی سخن پیشوایان تو در میان است و جمیع اثار ایشان معلوم است پیری از ایشان بهتر میخواهی
و مرشدی بهتر از ایشان میطلبی خدا پیغمبری فرستاد و فرمود که * ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا * یعنی انچه پیغمبر از برای شما اورده عمل نمایید و انچه شما را از ان نهی فرموده ترک نمایید و پیغمبر
گفت که من از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم که اگر با انها تمسک جویید و متابعت
ایشان نمایید هرگز گمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی کتاب اهل بیت من و این دو تا از هم جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهلبیت میدانند و اهلبیت فرمودند ما که از میان شما
میرویم احادیث ما در میان است رجوع بروایات احادیث ما کنید پس ائمه چه تقصیر در بیان احکام اصول
و فروع دین تو کردند که تو رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و در کلام ایشان نظر نمیکنی اگر تو عمل

نمایی بهر ارباب انچه پیغمبر تو در این حدیث برای ابوذر بیان فرموده تو الیبر است امید که حق سبحانه و تم جمیع حق طلبان را براه خود هدایت نماید ما و جمیع شیعیان را بر صراط المستقیم متابعت اهل بیت درست بدارد و بمحمد و اله الطاهرین * اصل سیم * بدانکه معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان زیادتی و نقصان می باشد چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه ذکر کرده است که مراتب معرفت خدا بلا تشبیه مثل مراتب معرفت اتش است و اول مرتبه معرفت اتش انست که شخصی بشنود که چیزی میباشد که هر چیزرا که در ان می افکنی انرا میسوزاند و فانی میکرداند هر چه محاذی ان واقع شد اثرش در ان ظاهر میکردد و هر چند ازان اخذ می نماید کم نمیشود همچنین موجودی را اتش میکویند و نظیر این معرفت در معرفت خدا معرفت جماعتی است که دین خودرا بتقلید یافته اند و از راه دلیلی ندانند و مرتبهٔ بالاتر ازاین مرتبه کسی است که دود اتش باو رسیده اما اتش را ندیده و میکوید که این دود البته از چیزی حاصل شده و هراثری موثری میخواهد پس اتشی هست که این دود اثر اوست و نظیر این مرتبه در معرفت باری تعم معرفت اهل نظر و استدلالست که بدلایل عقلیه وبراهین قاطعه حکم می نمایند بر وجود صانع و مرتبهٔ از این بالاتر مرتبهٔ کسی است که نزدیك اتش شده و حرارت اتش باو میرسد و نور اتش بر چیزها تابیده چیزها را بان نور می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مومنان خاصی است که دلهای ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا دیدهٔ یقین اثار صفات کمالیه الهی را مشاهده می نمایند و مرتبهٔ از این بالاتر مرتبهٔ کسی است که در میان اتش باشد و اثار اتش براو ظاهر کردیده باشد این در مراتب معرفت الهی اعلای درجات معرفت است که تعبیر از ان بفنای فی الله میکنند وحصول این معنی بکثرت عبادات و ریاضات میشود چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق که حضرت رسالت پناه صم فرمود که خداوند عالمیان میفرماید کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خوار کرداند چنانست که با من محاربه کرده و تقرب نمیجوید بسوی من بنده بچیزی که نزد من دوستر و پسندیده تر باشد از واجباتی که براو واجب کردانیده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بمن بنوافل و سنتها تا بمرتبهٔ که من اورا دوست میدارم چون اورا دوست داشتم کوش او یم که بان کوش میشنود و دیدهٔ او یم که بان دیده می بیند و زبان او یم که بان زبان سخن میکوید و دست او یم که بان کارها میکند اکر مرا بخواند اورا اجابت می نمایم و دعای اورا رد نمیکنم و اکر از من سوالی نماید باو عطا میکنم و در هیچ چیز انقدر تردد ندارم مانند ترددی که در قبض روح بندهٔ خود دارم او مرك را نمیخواهد و من ازردکی او را نمیخواهم بدانکه این مرتبهٔ اخر مرتبهٔ بسیار نازکی است و این باعث لغزش انجماعت شده است که بان معنی باطلی که کذشت قایل شده اند وکاهی باین حدیث نیز استدلال میکنند و این خطای محض است زیراکه ان معنی که ایشان دعوی می نمایند خصوصیتی بجاهل و کامل وانسان و غیران

ندارد

ندارد و ان معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل میدانند و از این حدیث قدسی ظاهر است که این معنی که بعد از عبادات و نوافل حاصل میشود چون معانی حق که دقیق شد بباطل بسیار مشتبه میشود مجملی از معانی حق این حدیث شریف را برای تو بیان میکنم که تا فریب اهل باطل را نخوری اکرنه عبارات حق بسیار است که موهم معنی باطل می باشد کسی که قانون شرع و عقل را در دست دارد و انسی بکلام اهل بیت عم بهم رساند معانی اینهارا میفهمد بدانکه یك معنی این حدیث انست کسی که در مقام محبت کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر کردید و بجمیع اعضا و جوارح او سرایت نمود در دیده اش نوری دیکر بهم میرسد و در کوشش شنوایی دیکر بهم میرسد در جمیع قوی و اعضایش قوتی دیکر حاصل میشود چنانچه سابقا اشاره باین مرتبه کردیم و در این مرتبه چون همکی منظورش محبوب خوداست در هر چه نظر میکند او را دران چیز می بیند یعنی اثار قدرت او را دران مشاهده میکند پس کویا او را دیده و اثار صنع او را و اثار علم او را و اثار کمالات او را که دران چیز ظاهر کرده می بیند و اکر چیزی را می شنود از ان کمالات دوست را می شنود و اکر دستش حرکت میکند در خدمت دوست حرکت میکند همچنین در جمیع اعضا و جوارح و نزدیك باینمعنی در عشق مجاز نیز حاصل میشود و علاء الدوله سمنانی نیز کفته است که معنی وحدت موجود را از این مرتبه اشتباه کرده اند و عین کفر است من نیز این اشتباه را کردم و توبه کردم وظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول واتحاد و کفر نیست و ممکن است که مراد الهی در این حدیث قدسی این معنی باشد یعنی باین مرتبه که رسید من دیدهٔ او یم یعنی بغیر اثار صنع من و چیزی که رضای من در ان باشد چیزی نمی بیند و بغیر رضای من چیزی نمیشنود و مرا دائم بر مرادات خود اختیار میکند بعضی کفته اند که مراد اینست که چون اعضا و جوارح ادمی نزد اینکس عزیز و کرامی می باشد در مرتبهٔ محبت بمرتبهٔ میرسد که مرا بر اینها ترجیح میدهد و قوای اینهارا در راه رضای من فانی میسازد و باك ندارد و یکمعنی دیکر از این دقیق تر هست که ذکر میکنم و از خدا میطلبم که در نظر باطل بینان و احول بصیرتان بمعنی باطل مشتبه نشود * و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * ای عزیز بدانکه حق سبحانه وتعالی در خلقت انسانی قوی و شهوات بسیار مقرر ساخته چنانچه سابقا مذکور شد وامر فرموده که اینهارا در رضای او صرف نماید و وعده فرموده بمقتضای * قل ما انفقتم من شیء فهو یخلفه * که انچه را در راه او صرف نماید عوضی کرامت فرماید که مشابهتی بان اول نداشته باشد چنانچه خداوند عالمیان مالی بتو کرامت فرموده که فانیست و در معرض زوالست و ممکن است که یکشب باتشی بسوزد یا بدزدی از دست تو بیرون رود و فرموده است که این را در راه من انفاق کن که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که اثر زوال نباشد و اضعاف مضاعفهٔ ان چیزی باشد که دادهٔ و بمردن و افتهای دیکر از تو جدا نشود و بکفد عزتی بتو داده بعاریت و بمقتضای * لا یخافون فی الله

لومة لائم * از تو خواسته که در راه او صرف نمایی وچون کارهای حق منافی طریقه وذوق اهل باطلست
و طبع اکثر اهل عالم بباطل مایل است پس کسی که مردانه از این اعتبار باطل بگذرد و حق را موافق
رضای الهی بعمل اورد خدا بعوض ان عزتی کرامت فرماید که شباهتی بکرامت اول نداشته باشد چنانچه
از احوال ابوذر پارهٔ معلوم شد که عثمان و انهای که عزت نزد او طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند
ابوذر که مردانه از اعتبار گذشت تا قیامت بر او صلوات میفرستند وذکر اسمش را شرف میدانند قطع نظر
از کرامت ابدی اخرت و یزید پلید را گمان این بود که خود را عزیز میکند و حضرت امام حسین عم را
ذلیل میگرداند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد کرد و نام امام حسین عم تا قیامت بر منابر شرف
خوانده میشود پادشاهان عالم جبین بر استانه اش میسایند وخاک ضریحش را بردیده میکشند خداوند
عالمیان قدر قوتی بهر کس کرامت فرموده که بان قوت قدری از کارها میتواند کرد جمعی که این قوت
را ضبط کردند و در راه او صرف نکردند در اندک وقتی این ناقص میشود یا بتبی یا بمرگی زایل میگردد
حضرت امیر المومنین عم و بزرگوارانی که او را متابعت نمودند در عبادات و طاعات این قوتها را صرف
نمودند خدا قوتی با ایشان کرامت فرمود که فوق قوت بشریست چنانچه فرمود که در خیبر را بقوت جسمانی
نکندم بقوت ربانی کندم و در ان قوت اگر دست را هم حرکت ندهد اگر متوجه شود اسمان و زمین را
بر یکدیگر میتواند زد و جمیع عالم مطیع او بشد و این قوت بمردن بر طرف نمیشود زنده و مردهٔ ایشان یک
حکم دارند بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول امری را
که اراده میکرد بقوت خود ان کار را میکرد اکنون مقارن ارادهٔ او خدا قدرت خود را در مرادات او
بکار میفرماید چون از برای خدا از سر ارادات خود گذشته خدا ارادات او را در قلب او الهامی نماید
و خدا مدبر امور او میشود و اشاره باین معنی است انچه در ان حدیث مشهور وارد شده است که دل
مومن در میان دو انگشتست از انگشتهای الهی که کنایه از قدرتست بهر طرف که میخواهد میگرداند
و موافق حدیث معتبری وایهٔ * و ما تشاؤن الا ان یشاء الله * که در سورهٔ هل اتی در شان اهل بیت
نازل شده باین معنی تفسیر نموده اند یعنی در این مرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود مگر بچیزی که
مشیت الهی بان متعلق گردد هم چنین نور دیدهٔ خود را که کهنه گردد در راه دوست و برو انگرد از این که
بیداری که میکشیم چشم ضعیف میشود یا در نظر گردها ارادهٔ دوست را ملاحظه کرد و از ارادهٔ خود
گذشت خدا نوری بدیدهٔ چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و معانی و امور غیبیه را بان نور
می بینند و ان زوال ندارد چنانچه فرمود که * اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله * بپرهیزید از فراست
مومن که او بنور خدایی در چیزها نظر می نماید هم چنین بمقتضای * ام لهم اذان لا یسمعون بها * از انچه
میشنوند چیزی چند میشنوند که دیگران از انها کرند و نمیشنوند و بمقتضای * فتح الله ینابیع الحکمة من

قلبه علی لسانه * چشمهای حکمت و معرفت از دلشان بر زبانشان جاری میشود که خود هم خبر ندارند
و این چشمه چنانکه بر دیگران میریزد بر خودشان هم فایض میگردد و همه یکبار می یابند و این حکمت
همیشه بر زبان ایشان جاریست چون سرچشمه اش نامتناهیست نهایت ندارد و در اینمقام سخن بسیار
نازک میشود و زیاده از این نمیتوان گفت اگر بلطف الهی فهمیدی انچه مذکور شد معنی این حدیث را
درست میفهمی که من بینایی اویم و من شنوایی اویم چه معنی دارد و در اخبار عامه باین عبارت واقع
شده است که * بی یسمع و بی یبصر و بی یمشی و بی ینطق * یعنی چون باین مرتبه رسید بمن می شنود و
بمن می بیند و بمن راه میرود و بمن سخن میگوید یعنی جمیع این امور را باستعانت و قوت و توفیق من بجا
می اورد و از اینجا معلوم شد که این معنی مخصوص مقربانست و ان معنی باطلی که ایشان میگویند
در هر خس و خاشاکی میباشد اگر خدا توفیق دهد از انچه مذکور شد بمعنی تخلق باخلاق الهی را میتوانی
فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند بلا تشبیه از اب اهنی میشود که در میان اتش سرخ کرده اند گمان
میکنی که اتش است اما اتش نیست برنگ اتش بر امده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود صفتی چند
بر او فایض ساخته که یک نوع اشنایی باز صفات بهم رسانیده هر چند علم تو همه جهالتست اما کمالی که دارد
از پرتو علم کیست واز که این علم بتو رسیده ذرهٔ از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما را بحر و سر او رده
و ذرهٔ از قدرت اوست که پادشاهان عالم داده کوس لمن الملک میزنند و قطرهٔ از بحر کمالات اوست که
جمیع عالمیان بان دعوای کمال میکنند ولیکن کمالات انسانی دو جهت میدارد جهت کمالی میدارد
وجهت نقص و عجزی میدارد جهت کمالش از اوست و جهت نقصش از خود است زیاده از این بیان
اینمقام گنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را از وساوس شیاطین جن و انس نجات بخشد و بعین الحیوة
تحقیق حق برساند بحق محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین * اصل چهارم * بدانکه از جمله
چیزهایی که این کلمات اعجاز ایات نبوی بران دلالت دارد حدوث عالم است چنانچه فرمود که اولست
پیش از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی پیش از او تواند بود یا انکه زمان موجودی
نیست که اولیت بان اعتبار باشد تا انکه لازم اید که ان زمان بر او سابق باشد و تحقیق معنی اولیت
و سبق الهی در این مقام مناسب نیست و لیکن اعتقاد باید داشت که انچه غیر خداوند عالمیانست زمان
وجودش از طرف ازل متناهیست که چند هزار سالست و وجودشان زمان اولی دارد و خداوند
عالمیان قدیم است و وجود او را اولی و نهایتی نیست و حدوث عالم باین معنی اجماعی جمیع اهل ادیانست
و هر طایفه که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند باین معنی قایل بوده اند و ایات بسیار بر این معنی
دلالت دارد و اخبار بر این معنی متواتر است و جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قایل نبوده اند
و مدار امور را بر عقل ناقص خود میگذاشته اند بقدم عالم قایل بوده اند و بعقول قدیمه قایل شده اند و ا

فلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را قدیم میدانند و این مذهب کفراست و مستلزم تکذیب
پیغمبرانست و متضمن انکار بسیاری از ایات قرانی است زیراکه ایشانرا اعتقاد اینست که هر چیز که
قدیم است عدم بر او محالست و هیولی وصورت افلاک را قدیم میدانند پس می باید که برطرف شدن
و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و حال انکه حقتعم در سورهٔ انشقاق انفطار و غیر انها از مواقع
بسیار میفرماید که در قیامت اسمانها از یکدیگر خواهد پاشید و شق خواهد شد و پیچیده خواهد شد
بنحوی که کاغذ را برهم پیچند و کواکب از یکدیگر خواهد پاشید و عبارت فاطر که در قران و در این
حدیث وارداست هم دلالت برحدوث دارد زیراکه در لغت فطر اختراع و از نو پدید اوردنست
ایشان میکویند هر چیزکه هست مسبوق بماده ایست که قبل ازان میباشد تفصیل این سخن را اینمقام کنجایش
ندارد* اصل پنجم *در تحقیق معنی فرداست بدانکه فرد و وتر و واحد و احد که در اسماء الهی وارد
شده بحسب معنی نزدیک بیکدیگر و فردیت مشتمل است بر دو معنی که اذعان بهردو واجب است اول
یکانه بودن در الهیت که در خداوندی شریکی ندارد چنانچه کفار قریش بتانرا شریک خدا میدانستند
بعضی از نصاری عیسی و مریم را شریک او میدانند و کبران بنور ظلمت قایلند و این معنی کفراست
و بطلان ان در ایات و اخبار ببراهین قاطعه وارد شده و عقل همکی حکم میکند این چنین نظامی با این
نسق بیک شخص منسوب می باشد و اکر خداوند دیکر العیاذ بالله میبود میبایست که خلق را از شناخت
خود محروم نکرداند چنانچه این خداوند پیغمبران و کتابها فرستاده و خود را بمردم شناسانیده می بایست
که او نیز بفرستد چنانچه حضرت امیرالمومنین عم باینمعنی اشاره فرموده باانکه در این باب اخبار خدا
و رسول و ائمه که صدق و حقیت ایشان ظاهر شده از نقص و عیب و کذب مبرایند کافیست دوم یکانه
بودن در ذات و صفاتست یعنی بسیط است و او را اجزا هیچ نحو نیست و جزو بر دو قسم است جزو خارجی
و جزو ذهنی جزو خارجی انست که داخل در ماهیت شیء باشد و وجودش در خارج متمیز و جدا باشد
از وجود کل مثل دست و پا و چشم و کوش از برای انسان و سرکه و عسل برای سکنجبین و این چنین
جزوی بر کل محمول نمیشود و نمیتوان کفت که انسان دست او ست یا چشم او ست یا سکنجبین عسل است
یا سرکه است و جزو ذهنی انست که داخل در ماهیت شیء باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد
بلکه متحد باشد در خارج با کل و لیکن عقل تحلیل نماید انرا باین دو جزو مثل حیوان و ناطق نسبت
بانسان که هردو در وجود خارجی باانسان متحدند اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل باین دو جزو
تحلیل میدهد و این چنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا میتوان کفت که انسان حیوانست و انسان
ناطق است بدلایل عقلی و نقلی ثابت کردیده که این هردو قسم جزو در باب خدا محالست اکر نه احتیاج
او لازم می اید و ان محالست و تعدد واجب الوجود لازم می اید و ان ممتنع است ومعنی فرد بودن مشتمل

بر توحید صفات هم هست وانرا نیز اعتقاد باید داشت که خدارا صفات زاید بر ذات نیست چنانچه ممکنات
صفتی میدارند و ذاتی و بان صفت متصف میشود ذات ایشان مثلا زید ذاتی میدارد و علمی جدا
از ذات میدارد که بان علم متصف میشود و بسبب ان او را عالم میکویند همچنین قادر است بقدرتی که
خدا در او ایجاد کرده و همچنین سایر صفات خداوند عالمیان صفات مقدس او عین ذاتست و اصل ذات
قایم مقام جمیع صفاتست چنانچه ما چیزها را بعلم میدانیم او باصل ذات میداند ما کارها را بقدرت میکنیم
او باصل ذات میکند و موجود بودن ما بوجودیست زاید بر ذات و وجود او عین ذاتست و باصل ذات
موجوداست لهذا عدم او ممتنع است و اکر صفات زایده داشته باشد در کمالش محتاج بغیر خواهد بود
و ان صفاتش نیز واجب الوجود قدیم خواهند بود چنانچه از حضرت امیرالمومنین و امام موسی و امام
رضا عم بطرق متعدده منقولست که اول دین معرفت حقتعم است و کمال معرفت او اقرار بیکانکی او ست
و کمال توحید و اقرار بیکانکی او نفی کردن صفات زایده است از او زیراکه هر صفتی که اثبات میکنی
ان صفت کواهی میدهد که غیر موصوفست و موصوف کواهی میدهد که غیر صفت است وهردو کواهی
میدهند باثنیت و دوی و ازلی بودن بادوی منافات دارد زیراکه ازلی واجب الوجود میباشد و دو
واجب الوجود محالست پس کسی که خواهد خدارا بکنه وصف کند حدی از برایش قرار خواهد داد
و کسی که از برای او حد قرار دهد او را بعدد در اورده است و دو جزو از برای او قرار داده و جزو
داشتن منافات با ازلیت او دارد پس کسی که پرسد که خدا چه کیفیت دارد صفات زایده و صفات
ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست و کسی که بپرسد که خدا در کجاست مکانی از برایش
اثبات کرده است واو مکانی نیست و کسی که پرسد که بر روی کجاست چیزی که حامل او باشد از برای
او توهم کرده و این کفراست و کسی که پرسد که پس در کجاست خدارا اختصاص بمکانی داده و حال انکه
مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده عالم بود در هنکامی که هیچ معلومی
نبود و قادر برخلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود و پروردکاری داشت در هنکامی که هیچ مربوبی
نبود و خداوند ما را چنین وصف میباید کرد و او زیاده از انست که وصف کنندکان او را وصف
نمایند باسانید معتبره از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که بعد از فوت حضرت رسول صم بنه روز
خطبه فرمودند که مضمون بعضی از ان اینست حمد و سپاس خداوندیرا سزاست که عقلها را عاجز کردانیده
از انکه بغیر هستی وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند باذات او را تعقل نمایند زیراکه
محالست که او را شبیهی و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت پی بذات و صفات او توانند برد بلکه
او خداوندیست که تفاوت در ذاتش نیست که اجزای مختلفه داشته باشد و تبعض در او نمی باشد که
تسدد در صفات او همرسد و دوراست از اشباه بدوری مکانی بلکه بکمال و تنزه و مستولی و

متمکن است بر جمیع اشیا نه باینکه در میان اشیا و ممزوج با آنها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالم است بجمیع اشیا نه بیک آلتی که بدون آن آلت علم نتواند داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و مبانهٔ او و معلومش علمی واسط نیست بغیر ذاتش اگر گویند که بود همیشه نه این معنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه بنا و بل ازلیت وجود است یعنی وجوب وجود اگر گویند که هرگز بر طرف نمی شود نه اینمعنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تاویلش اینست که عدم بر او محالست بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که فرمود که خداوند قدیم واحد است و صمد است یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است احدی المعنی است و معانی کثیره مختلفه در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا می شنود بغیر انچه بان می بیند و می بیند بغیر انچه بان می شنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه خداوند عالمیان می شنود بهمان چیز که بان می بیند و می بیند بهمان چیز که بان می شنود یعنی همه بذاتست و عضوی و جارحه و آلتی ندارد در حدیث دیگر حضرت امام رضا عم فرمود که هر که این اعتقاد داشته باشد با خدا خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه حقتعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بینا بود بذات خود نه بچیز دیگر و بلند مرتبه است و منزه است از انچه کافران و تشبیه کنندگان میگویند بلندی بسیار ایضا منقولست که اعرابی در وقت جنگ جمل بخدمت حضرت امیر المؤمنین عم امد از معنی واحدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند و اعتراض نمودند که مگر نمی بینی که حضرت در عین جدال و قتالست با این پراکندگی خاطر چه سوال از او می نمائی حضرت فرمود که او را بگذارید که ما این قتال برای این میکنیم که مردم را باقرار بیگانگی خدا دراوریم الحال که او میپرسد بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود که ای اعرابی اینکه میگوئی که خداوند احد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محالست و دو معنی برای او ثابتست اما آن دو معنی که بر او روا نیست یکی آنکه گوئی که خداوند احد است یعنی یکمین است این دلالت بر این دارد که خدای دوئی هست که او یکمین اوست و این کفر است و اثبات شریکست برای خدا و بمنزلهٔ قول نصاری است که خدا را سیمین خدایان میگفتند و معنی دیگر اینکه گوئی که او واحد یست از یک جنسی همچنانکه میگویند که زید واحد یست از افراد انسان این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیت و نوع اثبات می نمائی و اما آن دو وجه که در خدا ثابت است یکی آنکه واحد است یعنی یگانه است در کمالات و شبیه و مانندی و شریکی ندارد چنانچه میگویند فلان شخص یگانهٔ دهر است و این معنی از برای خدا ثابتست و معنی دیگر آنکه واحد المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود خارجی نه در عقل و نه در وهم خداوند ما چنین است و این معنی برای او ثابت است و بر این مضامین

احادیث

احادیث بسیار است ای عزیز ببین که انچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند و بعد از صد هزار خطا یک معنی یا دو معنی حق را برده اند ائمهٔ تو که در یک خطبه و یک حدیث اضعاف آنرا برای تو مبرهن بیان کرده اند ولکن اکثر الناس لا یعقلون * اصل ششم * آنکه حقتعالی باقیست و فنا و عدم بر او محالست و بقای او غایتی ندارد و بیان این معنی سابقا شد کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس این صفت بخدا اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بر یک صفت و حالت است و هیچ تغییر در او نیست و بقای دیگران با انواع تغیرات و تبدلاتست چنانچه منقولست که عبد الله بن ابی یعفور از حضرت صادق پرسید از تفسیر این آیه که هو الاول والاخر و گفت که اول را دانستم بیان معنی آخر بفرما حضرت فرمود که هیچ چیز نیست مگر اینکه کهنه میشود و متغیر میگردد و یک نحو زوالی در او راه می یابد و از رنگی برنگی متغیر میشود و از هیئتی بهیئتی میگردد و از صفتی بصفتی انتقال می نماید و نقصان و زیادتی بر ان طاری میشود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یگانه بوده و بر یک حال بوده و اولست پیش از همه اشیا و آخر است همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلف بر او وارد نمیشود چنانچه بر دیگران میشود مثل ادمی که یکمرتبه خاک است و یک مرتبه گوشت و خونست و یک مرتبه استخوان پوسیده است مانند خرما که یک مرتبه غوره است و یک مرتبه رطبست و یکمرتبه تمر است پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود و خدا بر خلاف اینهاست * اصل هفتم * این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر اینکه خدا آفرینندهٔ آسمان و زمین و چیزهائیست که در آنهاست از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیا بر خلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق اینها میدانند و قول جمعی از غلات شیعه که ائمه عم را خالق آسمان و زمین میدانند و بر نفی این قول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه رحمه الله بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که بخدمت حضرت امام رضا عم عرض نمودم که چه میفرمائید در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دینش را بپیغمبر تفویض نمود و فرمود که انچه پیغمبر بسوی شما بیاورد اخذ نمائید و عمل کنید وانچه شما را از ان نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و روزی دادن را با او نگذاشت بعد از ان فرمود که خدا آفرینندهٔ همه چیز است چنانچه در قران می فرماید که آن خداوندی که شما را خلق کرد پس روزی داد بعد از ان می میراند شما را پس زنده میگرداند ایا آن شریکهائی که از برای خدا قایل میشوید هیچ یک از این کارها میتوانند کرد منزه و متعالی است خدا از انچه شریک او میگردانند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا عم پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا می دانند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را با ائمه گذاشت حضرت فرمود که غلات کافرند و مفوضه مشرکند هر که با ایشان هم نشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی

بخورد یا بپاشامد یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر با ایشان بدهد یا ایشان را امین گرداند
بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان بنماید یا اعانت ایشان کند بنیم کلمه از دوستی خدا و دوستی رسول
و دوستی ما اهل بیت بیرون میرود و در حدیث دیگر از انحضرت منقول است که هر که کمان کند که خدا
امر خلق کردن و روزی دادن را بائمه گذاشته بتفویض قایل شده است و هر که بتفویض قایل شود
مشرکست و شریك از برای خدا قایل شده است و در کتاب احتجاجات از علی بن احمد قمی مرویست
که گفت که اختلاف در میان شیعه واقع شد در اینکه اباخدا امر خلق و رزق را بائمه تفویض
نموده است یا نه جمعی گفتند که این محالست بر خدا جایز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست
و جماعتی گفتند که خدا ائمه عم را قادر گردانید و این امر را با ایشان تفویض نمود پس ایشان خلق را
افریدند و روزی میدهند پس رفتند بنزد محمد ابن عثمان عمروی که وکیل حضرت صاحب الامر عم
بود عریضه در این باب نوشتند حضرت در جواب نوشتند بدرستیکه خدا خلق کرده است اجسام را
و روزی را او قسمت می نماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل و مانند
او نیست و او سمیع و بصیر است اما ائمه عم پس ایشان سوال می نمایند از خداوند و خدا اجابت دعای ایشان
می نماید و خلق میکند و از او سوال مینمایند بسوال ایشان مردم را روزی میدهد از جهت ایجاب
مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان * اصل هشتم * بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که اسمانها متصل
بیکدیگر نیست و ثخن و کندگی هر اسمانی پانصد سال راهست و از هر اسمانی تا اسمانی پانصد سال
راهست و مابین اسمانها پر است از ملائکه و قول حکما که بریکدیگر چسبیده اند بعد از قول رسول
و ائمه هدی صم اعتبار ندارد و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان دارند نزول و عروج
می نمایند احادیث در این باب متواتر است و نص قران بر این دلالت دارد و تاویل ملائکه بعقول مجرده
و نفوس فلکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضرورت دین است و کفر است هیچ
خلق زیاده از ملائکه نمی باشند و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر روح چنانچه ابن
بابویه بسند معتبر روایت نموده است که از حضرت امیر المومنین عم پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان
بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بزمین بیاید
زمین گنجایش او نداشته باشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند که اگر
جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز میشوند بسبب دوری مفاصلش و حسن ترکیب صورتش
چگونه وصف توان نمود ملکی را که از مابین دو شش تا نرمه گوشش هفتصد سال راه باشد و بعضی
از ایشان هست که افق اسمان را پر میکند و سد می نماید بیکبال از بالهای خود قطع نظر از بزرگی بدنش
و بعضی از ایشان اسمانها تا کمر اوست و بعضی هست که در روی هوا ایستاده و زمینها تا زانوی اوست

بعضی هست که اگر جمیع ابهای عالم را بگو انگشت ابهامش بریزند گنجایش دارد و بعضی دیگر هستند
که کشتیهای عالم را در اب دیده اش جاری کنند سالهای بسیار جاری خواهد گردید * فتبارك الله
احسن الخالقین * بعد از ان سوال نمودند از انحضرت از کیفیت حجب که بر بالای اسمانهاست فرمود که
حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی پانصد سال و از هر حجابی تا حجابی پانصد سال و حجاب دوم
هفتاد حجابست که غلظت هر حجاب و مابین هر دو حجاب مسافت پانصد سال است و حاجبان و دربانان
هر حجابی هفتاد هزار ملکند که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است دیگر حجابهای دیگر هست که
کندگی هر حجابی هفتاد هزار سال راهست بعد از ان دیگر سرادقات جلالست و ان هفتاد سراپرده است
که در هر سراپرده هفتاد هزار ملك هست و مابین هر دو سراپرده پانصد سال مسافت است بعد از ان
سرادق عزاست دیگر سرادق کبریاست دیگر سرادق عظمت است دیگر سرادق قدس است دیگر سرادق
جبروتست دیگر سرادق نور ابیض است دیگر سرادق وحدانیت است و ان هفتاد هزار سال در هفتاد
هزار سالست بعد از ان حجاب اعلاست علی بن ابراهیم از حضرت صادق عم روایت کرده است که خداوند
عالمیان ملائکه را مختلف خلق کرده است حضرت رسول صم جبرئیل را دید که ششصد بال داشت
و بر ساقش مروارید بسیار بود مانند قطرهای که بر سبزه نشیند و پر کرده بود مابین اسمان و زمین را
فرمود که هر گاه خداوند امر فرماید میکائیل را که بزمین اید پای راست را در اسمان هفتم گذارد و پای دیگر
در زمین هفتم فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف
دیگر از اتش و ذکر ایشان اینست که ای خداوندی که الفت داده میان برف و اتش دلهای ما را بر طاعت
خود ثابت بدار و فرمود که ملکی هست که مابین نرمه گوشش تا چشمش پانصد سال مسافت است بپرواز
مرغ فرمود که ملائکه نمی خورند و نمی اشامند و جماع نمی کنند و بنسیم عرش زندگانی میکنند خدا را
ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند بعد از ان
فرمود که حضرت رسول صم فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیش از ملك نیست در هر روزی و در
هر شبی هفتاد هزار ملك فرود می ایند طواف خانه کعبه میکنند دیگر بر سر تربت حضرت رسول میروند
و بر او سلام میکنند دیگر بروضه حضرت امیر المومنین عم می ایند و بر او سلام میکنند دیگر بروضه
حضرت امام حسین عم می ایند و در انجا می مانند چون سحر میشود باسمان میروند و دیگر هرگز فرود نمی
ایند و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می ایند ایضا بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت جعفر بن محمد عم
پرسیدند که ملائکه بیشتراند یا بنی ادم فرمود که بحق خداوندی که جان من در دست قدرت اوست که
ملائکه خدا در اسمانها بیشتراند از عدد ذرهای خاك در زمین و در اسمان قدر جای پایی نیست مگر
اینکه در ان محل ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس می نماید و در زمین درختی و کلوخی نیست

مگر اینکه نزد آن ملکی هست که موکل است براو که احوال او را هر روز و شب بر خدا عرض می‌نماید با آنکه خدا از آن ملک اعلم است باحوال آن چیز و هیچ یک از ملائکه نیستند مگر اینکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت ما اهل بیت و استغفار می‌نمایند برای دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا میطلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستد ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که زینب عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم آمد از عظمت خلق الهی پرسید حضرت فرمود که من بعضی از آن را بیان میکنم پس فرمود که این زمین با آنچه در او هست و آنچه بر روی او هست نزد زمینی که در زیر او است مانند حلقه ایست در بیابانی و این هر دو با آنچه در اینهاست و در میان اینهاست نزد زمین سیم مانند حلقه ایست در بیابانی همچنین تا زمین هفتم بعد از آن این آیه را خواندند که * خلق سبع سموات و من الارض مثلهن * یعنی آفرید خدا هفت آسمان را و از زمین نیز مثل آنها و هفت زمین را با آنچه در میان آنها و بر روی آنهاست در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی و آن خروس یک بال آن در مشرق است و یک بال آن در مغرب است مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر روی او است مانند حلقه ایست در بیابانی و تمامی اینها نزد ماهی که اینها بر روی او است مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد دریای ازیک مانند حلقه ایست در بیابان و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابان اینست که خدا میفرماید که * له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری * یعنی مخلوق و مملوک خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه در آسمان و زمین است و آنچه در زیر ثری است دیگر آنچه در زیر ثری است خدا میداند و جمیع اینها نزد آسمان اول مانند حلقه ایست در بیابان همچنین فرمود تا آسمان هفتم و تمام آسمانها و آنچه در او است نزد دریای مکفوف که از اهل زمین باز داشته اند او را مانند حلقه ایست در بیابان و جمیع اینها نزد کوههای تگرگ مانند حلقه ایست در بیابان پس این آیه را خواندند * و ینزل من السماء من جبال فیها من برد * یعنی فرو میفرستد تگرگ را از آسمان از کوههایی که در آسمان هست از تگرگ و جمیع اینها نزد حجب نور مثل حلقه ایست در بیابان این حجب هفتاد هزار حجابست که نور شن دیدها را کور میکند و مجموع اینها نزد هوایی که دلها را حیران میکند مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد کرسی مانند حلقه ایست در بیابان پس این آیه را خواندند * وسع کرسیه السموات و الارض * یعنی کرسی او آسمان و زمین را فرا گرفته و مجموع اینها نزد عرش مانند حلقه ایست در بیابان پس خواندند که * الرحمن علی العرش استوی * و فرمودند که ملائکه عرش بار عظمت را باین قول بر میدارند که * لا اله الا الله و لا قوة الا بالله العلی العظیم * اصل نهم * در بیان معنی لطیف و خبیر است بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق می‌نمایند * اول * چیزهای بسیار ریزه را که بدیده در نیاید لطیف میگویند و باین معنی در باب خدا کنایه از تجرد خدا است یعنی از خواص

اجسام مبرا است و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمیشود بچشم بلکه بعقل در می‌آید * دوم * لطیف میگویند و صانع امور لطیفه را میخواهند چنانچه صانعی اگر چیزهای بسیار ریزه سازد و دقایق در آن صنعت بکار برد که دیگران از آن عاجز باشند او را لطیف میگویند و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است در حیواناتی که بدیده در نمی‌آیند و قوی و مشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل حیران میشود * سیم * عالم بلطایف و دقایق را لطیف میگویند و این نیز ظاهر است * چهارم * لطیف مشتق از لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و احسان بدانکه خبیر را بر دو معنی اطلاق می‌نمایند * اول * آنکه فعیل بمعنی فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور و که حقایق و خفیات و دقایق اشیا * دوم * آنکه فعیل بمعنی مفعل باشد یعنی خبر دهنده و مطلع کرداننده بر حقایق اشیا ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا عم بحسین بن خالد گفت که بدانکه خداوند عالمیان قدیم است و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت میکند بر آنکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده پس باطل شد گفته کسی که گمان کند که پیش از خدا یا با او همیشه چیزی بوده است زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد خدا خالق آن چیز نمیتواند بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با او است اگر پیش از او چیزی باشد آن اول اولی خواهد بود بخالق بودن از دوم پس خدای تعالی خود را وصف نمود بنامی چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چون مردم باو محتاج و مضطرند در هنگام اضطرار او را بآن نامها بخوانند پس خود را مسمی گردانید بسمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها چون غلات و تکذیب کنندگان این اسماء الهی را می‌شنوند و از ما شنیده اند که میگوییم که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض می‌نمایند که چون میگویید که خدا شبیه و مثل ندارد و حال آنکه این اسما را همه بر شما اطلاق میتوان کرد و متصف باین صفات هستید و در این صفات با خدا شریکید جواب ایشان اینست که اگر چه اسم شریکست اما معنی مختلف است چنانچه شخصی را حمار و اسد نام میکنند و سکره نام میکنند و حال آنکه این مسمیات با مسمیات اول این اسما مشابهتی ندارند هم چنین خدا وند عالمیان که خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثیست که عارض او شود اگر آن علم نزد او حاضر نباشد یا از او مفارقت نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد که اول جاهل می‌باشند و بعلم حادثی عالم میشوند و گاه آن علم از ایشان مفارقت می‌نماید و باز جاهل میشوند و خدا را عالم میدانند بعلم ازلی که عین ذات او است و جمیع اشیا را میداند و جهل او محال است پس اسم علم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلفست خدا او ندما را سمیع می‌نامند نه باعتبار جزئی که در او باشد که بآن چیزها را شنود و بآن جزو چیزها را

نواند دید چنانچه در مخلوقین بیک عضو می شنوند و بیک عضو می بینند و در دیدن و شنیدن محتاج باین دو عضوند و لیکن خدا بذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را همه میداند بی عضو و جزو هم چنین در اسم مشترکست و معنی مختلف و حقتعالی را قایم میگویند نه باینمعنی که بر پا ایستاده و لیکن قایم است بمعنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند که فلان شخص قایم است بامر فلان یعنی بر احوالش مطلع است و حافظ و نگاهدارنده او ست چنانچه فرموده است که من قایم و مطلعم بر هر نفسی بانچه میکنند و قایم در لغت عرب بمعنی باقی نیز امده است باین معنی بر خدا نیز روا است یعنی زوال ندارد و ایضا میگویند که فلان قایم است بامر فلان یعنی مهمات او را کفایت مینماید و این معانی بر خدا روا است در مخلوق قایم که میگویند یعنی بر پا ایستاده پس یک لفظ را در هر دو اطلاق می نمایند و معنی مختلف است هم چنین لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی و ریزگی است و در خداوند عالمیان باین معنی محالست که او را ادراک توان نمود چنانچه میگویند که * لطف عنی هذا الامر * یعنی پی نبردم بفلان امر پس لطیف بودن الهی عبارت از اینست که او را ابجدی و اندازهٔ و تعریفی نمیتوان یافت و هیچ صفتی او را وصف نمیتوان نمود و خبیر در مخلوق انست که از تجربه علمی اموخته باشد و خبیر در باب خدا انست که همیشه بجمیع جزئیات عالم باشد و ظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق می نمایند که بر بالای چیزی بر امده باشد و خدا ظاهر است باینمعنی که غالب است بر جمیع اشیا و همگی مقهور قدرت اویند چنانچه عرب میگوید که * ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمن غالب شدم بمعنی دیگر خدا را ظاهر می نامند که وجودش از همه چیز ظاهرتر است و چه چیز از خدا ظاهرتر می باشد که در هر چیز که نظر میکنی صنعت او را مشاهده مینمائی و اثار قدرتش در توانفدر هست که نور ایس است و ظاهر باین معنی که در مخلوق میگویند انست که خودش را توان دید یا ذاتش را بجدی توان شناخت و این معنی بر خدا محالست و در مخلوق امری را باطن میگویند که در میان چیزی فرو رفته باشد و در زیر چیزی پنهان شده باشد و در خدا باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش بباطن همه چیز سرایت کرده است چنانچه عرب میگوید که * ابطنته * یعنی باطن او را دانستم و قاهر در مخلوق انست که بسعی و مکر و حیله و اسباب و الات بر کسی غالب شود و گاه هست همان غالب مغلوب میشود و در خدا باین معنی است که فاعل و خالق جمیع اشیاست و همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و هر چه نسبت باشان اراده نماید بعمل می اید و انچه را بگوید باش میباشد و انچه را خواهد فانی میکند پس در جمیع اینها اسم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلف و سایر اسماء الهی بر این قیاس است و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که خدا را لطیف مینامند چون که خالق امور لطیفه است از حیوانات بسیار ریزه مثل پشه و انچه از ان خورد تر است که از ریزگی بچشم در نمی اید و در هر نوع از اینها مادهٔ و نری خلق کرده و از یکدیگر ممتاز ساخته و از برای

هر فردی از افراد اینها انچه صلاح ایشان در انست خلق کرده و همگی را تربیت می فرماید و روزی میدهد انچه در قعر دریا و انچه در پوست درختان خلق فرموده و انچه در صحراها و بیابانها افریده و انچه مصلحت ایشان در انست تعلیم ایشان فرموده و قوت مجامعت بایشان داده و کیفیت ان را تعلیم ایشان نموده و هر یک را از مرگ گریزان ساخته و هر یک را زبان نوع خود اشنا کرده که سخن یکدیگر را می فهمند و مطالب را بفرزندان خود می فهمانند و ایشان را محبت فرزندان داده که روزی برای ایشان می برند و در هر یک رنگهای مختلف خلق کرده و نهایت صنعت در رنگ امیزی های ایشان کرده و اینها را در جانوری چند کرده که از خوردی بدیده در نمی ایند و بدست لمس ایشان نمیتوان نمود پس چون این خلقهای لطیف را مشاهده کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است و عالم بلطایف امور و خالق دقایق اشیاست که بی عضو و جارحه و بی ادات والت و بی ماده و مدت بر لوح عدم چنین رنگها ریخته و گلستان عالم وجود را باین صنعتها اراسته * اصل دهم * بدانکه علم الهی بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده و این معنی اجماعی مسلمانانست و انکار جمعی از حکما علم الهی را بجزئیات کفر است بلکه خداوند عالم بجمیع اشیا عالم بوده در ازل الازال و بعد از وجود انچیز علم او متبدل نمیشود و زیاده نمیگردد و این امر از ایات و اخبار بحد ضرورت رسیده و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که قدرت الهی عام است نسبت بجمیع ممکنات و قادر است که در هر انی صد هزار هزار برابر انچه خلق کرده است خلق نماید و لیکن مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر از خلق اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه دست یا بیشتر خلق فرماید و لیکن مصلحت مقتضی انست که غالبا دو دست بیشتر نباشد و انچه در این حدیث و در ایات و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر همه چیز قادرست دلالت بر این دارد که ممتنعات و امری چند که محالند شیء نیستند و همین بر واجب و ممکن شیء اطلاق میتوان نمود و در ممتنعات قصور از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب ان محالست که چون محال است قابل ان نیست که وجود بان تعلق یابد و چگونه قصور در قدرت کسی باشد که خزانهٔ او عدم باشد و انچه خواهد بمحض اراده از ان بلفظ کن موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق عم که حضرت موسی بکوه طور رفت و با خداوند خود مشغول مناجات شد و گفت خداوندا خزینهای خود را بمن بنما فرمود که ای موسی خزانهٔ من انست که هر امری را که اراده نمایم میگویم موجود شو ان شیء موجود میشود و چون این ده اصل از اصول ضروریهٔ دین بود و اعتقاد بانها لازم بود و اختلاف بسیار از اهل باطل در انها شده بود موافق طریق اهل بیت عم بر وجه اجمال بیان نمود که بشبهاف ارباب شکوک و ضلالت از راه دین بدر نروی * و السلام علی من اتبع الهدی ثم الایمان بی و الاقرار بان الله تعالی ارسلنی الی کافة الناس بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا * حضرت رسالت صم فرمود که بعد از

في النبوة العامة

معرفت ذات و صفات واجب و ایمان بانها ایمان بمن است و اقرار نمودن باینکه حقتعالی مرا بکافهٔ ادمیان
پیغمبری فرستاده که اطاعت کننده کان را بشارت میدهم بثوابهای غیر متناهی و مخالفت کنندکان را می
ترسانم از عذابهای الهی و میخوانم مردم را بسوی خدا و اطاعت او بفرمان او و توفیق او و چراغ نور
بخشنده ام که مردم را از تاریکیها جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرسانم بدانکه یکی از اصول دین
اقرار بنبوت پیغمبر اخر الزمان است صم و بیان این امر در این مختصر بر وجه کمال نمیتوان نمود و لیکن مجملی
از ان را در ضمن چند فایده تحریر می نماید * فایدهٔ اولی در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج خلایق
باو بدانکه این بسی ظاهر و معلوم است که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای خود
نیست چه معلوم است که او غنی بالذاتست و در هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض انست که افراد
قابلهٔ خلق را بکمالاتی که قابل ان باشند فایز کرداند و نشاهٔ انسانی چنانچه سابقا بان اشاره شد از جمیع
مخلوقات قابلیت و استعداد کمالات زیاده دارد و غرض کمالاتش از رتبهٔ خاتم الانبیاست که اشرف
مکوناتست تا رتبهٔ عمری و ابو بکری و ابوجهلی که اخس موجوداتند و ظاهر است که کمال نوع انسانی
بتحصیل کمالات و رفع نقایص میشود شکی نیست که این نوع از کمال بدون معلم ربانی که از جانب
حق تع موید بوده باشد و بوحی الهی حسن و قبح اشیا را داند و بوعد و وعید مردم را بر خیرات بدارد
میسر نیست چه ظاهر است که نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات و لذات راغب بیدیهایی باشند
و امور قبیحه در نظر ایشان مستحق میباشد اکثر عالم امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند ایضا معلوم
است که این امور بدون وعده بثوابها و وعید از عقابها متمشی نمیشود و معلوم است که عقل انسانی
بدون وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی نمیکند پس بغیر شخصی که از
جانب حق سبحانه و تعالی مامور باشد حسن و قبح اشیا را بوحی الهی داند ارشاد خلق و تکمیل ایشان
حاصل نمیکردد و این شخص را ناچار است از دو جهت یکی جهت بشریت که بان اعتبار مجالست و موانست
و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و الفت و امیزش با ایشان کند که سخن او در نفس ایشان تاثیر نماید
و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس و کمالست که بانجهة مستعد فیوضات نامتناهی و قرب بجناب
اقدس الهی بوده باشد که از جهت ثانی استفاضهٔ علوم و حکم و معارف نماید و بجههٔ اول بخلق رساند
چنانچه منقولست که زندیقی بخدمت حضرت صادق عم امد و سوالهای نمود و بجوابهای انحضرت بشرف
اسلام فایز کردید از جملهٔ ان سوالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل می نمایند حضرت فرمودند چون
ما ثابت کردیم خداوندی را که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات جمیع مخلوقین و ان صانع
حکیم است و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمیتوانند دید بلمس و حس
در نمی اید و جسم نیست که با او رو برو مکالمه و محاجة و کفتکو نمایند پس ثابت شد که بر وفق حکمت

باید رسولان در میان او و خلایق باشند که ایشان را دلالت نمایند بر انچه مصلحت ایشان در انست
و باعث نفع ایشانست و راهنمایی کنند بچیزی چند که باعث بقای نوع ایشانست و ترک انها موجب فنای
ایشانست پس ثابت شد که جمعی می باید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند و تکلیف
الهی و حکم ربانی را بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند که برکزیدهای خدا اند
از میان خلق که ایشان را تادیب بحکمت نموده و کامل کردانیده و مبعوث بحکمت ساخته که در اخلاق
و صفات با عامهٔ خلق شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب با ایشان شبیهند و از جانب خدا
موید ند بدلایل و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیت ایشان دلالت میکنند مثل مرده زنده کردن
و کور روشن کردن و پیس را شفا دادن و هرکز زمین خدا از یکی از ایشان خالی نمی باشد که کمال علم
و معجزه اش دلیل حقیت اوست و هر وصیی دلیل است بر حقیت پیغمبرش بدانکه حضرت در این حدیث
اشاره بدلیل دیکر نیز فرموده که چون مدنی الطبع است و هر فردی بدیکری در امور معاش و معاد خود
محتاجند و بایکدیکر امیزش ایشان ضرور راست و امیزشها باعث منازعات و مشاجرات میشود پس
ناچار است ایشانرا از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید بنحوی که حیفی و میلی در حکم او نباشد اکرنه
بزودی یکدیکر را می کشند و فانی میشوند و این حاکم موید از جانب خدا باشد مامون از حیف و میل
نیست ایضا حکم موقوفست بر علم بخصوصیات احکام و ظاهر است که عقل بشری احاطه بجمیع خصوصیات
احکام نمیتواند نمود پس حاکم موید بوحی می باید باشد * فایدهٔ ثانیه بدانکه دلیلی که عامهٔ ناس بان علم
بنبوت نبی بهم توانند رسانید معجزه است و ان عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری
ظاهر کردد و دیکران از اتیان بمثل ان عاجز باشند مانند عصا را اژدها کردن و مرده زنده کردن و ماه را شق
کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است هرکاه شخصی دعوی نماید که من پیغمبر فرستادهٔ خدایم
و کواه بر حقیت من اینست که فلان امر غریب را خدا بر دست من جاری میکند و مطابق انچه کفته بظهور اید
و ان کار خارج از طاقت بشر باشد علم بهم میرسد که ان شخص فرستادهٔ خدا است همچنانچه هرکاه شخصی
بحضار مجلس پادشاهی بکوید که من از جانب پادشاه مامور شده ام که شمار ا بفلان کار بدارم و شاهد
بر صدق من انکه پادشاه ان روز سه مرتبه می بندد و می کشاید یا سه بار از تخت بر می خیزد و می
نشیند و پادشاه سخن ان شخص را می شنیده باشد خواه حاضر باشد نزد ان جماعت بی حجاب و خواه پرده
در میان باشد و بعد از ان مطابق کفتهٔ ان شخص از پادشاه بظهور اید جمیع حاضران را یقین بهم میرسد
که ان شخص راست میکوید و نیز اکر خدای تعالی معجزه را بر طبق کفته مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق
او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است و بر خدا روا نیست ایضا چکونه عقل تجویز می نماید که از خد
ا وند بانهایت لطف و رحمت این چنین تصدیقی که موجب ضلالت ابدی خلق باشد بظهور اید هم چنانچه

ازدیدن معجزه علم بنبوت هم میرسد از علم بظهور از راه اخبار متواتره نیز علم هم میرسد چنانچه ما را از تواتر وجود شهر مکه علمی بهم رسیده که بعد از دیدن هیچ زیاده نمی شود * فایدهٔ ثالثه * در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر اخر الزمان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب عم است بدانکه معجزات ظاهرات وایات باهرات انحضرت فوق حد واحصاست از جملهٔ معجزات انحضرت قران مجید است زیرا که بتواتر معلوم شده است قران را بر طبق دعوای نبوت خود معجزه اوردند و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب را باانکه از ریگ بیابان بیشتر بودند تکلیف نمودند که در برابر یك سورهٔ کوچك از سورهای قرانی سورهٔ بیاورند که در بلاغت و فصاحت مثل ان باشد و با وفور جماعات و کثرت ایشان و شدت عداوت و عصبیة و کفری که داشتند چندانکه سعی کردند چیزی نتوانستند اورد و همه اعتراف به عجز کردند و بمقاتله و کشته شدن تن در دادند و بااین امر اتیان نکردند با اینکه در انزمان فصاحت و بلاغت پیشهٔ ایشان بود ومدار ایشان بر خطب واشعار بود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت حضرت امام رضا عم امد و سوال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید بیضا و عصا و چیزی چند که شبیه به سحر بود فرستاد و حضرت عیسی را با طب فرستاد و پیغمبر ما را با معجزهٔ سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش سحر غالب بود و ساحران در ان زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزهٔ چند فرستاد که بان امری که ایشان در ان مهارت داشتند شبیه بود و سحر ایشان را باطل گردانید و ایشان عاجز شدند از برابری ان باین نحو حجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی در زمانی مبعوث گردید کوفتهای مزمن و بلاهای عظیم در ان زمان بهم رسیده بود مردم بطبیب بسیار محتاج بودند واطبای ماهر بودند پس او را با معجزهٔ چند فرستاد از مرده زنده کردن کور و پیس را شفا بخشیدن که اهل ان عصر از انها عاجز شدند و حجت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی مبعوث گردانید که مدار اهل ان عصر بر خطبها و کلامهای بلیغ واشعار بود و تفاخر ایشان همین صنعت سخن بود پس انحضرت از کتاب الهی ومواعظ و احکام چند چیز اورد که ایشان معترف به عجز خود شدند و حجت خدا را بر ایشان تمام کرد ابن السکیت گفت والله که مثل تو عالمی در این زمان من ندیده ام بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است که بان تمیز نمائی میان کسی که راست بر خدا گوید و تصدیق او نمائی و بگفتهٔ او عمل کنی و کسی که دروغ بر خدا بندد و او را تکذیب کنی ابن السکیت گفت والله که جواب حق همین است و غیر قران از معجزات و خوارق عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده اند اکثر انها بتواتر پیوسته بسیار است و بر تقدیر عدم تواتر بعضی در متواتر بودن قدر مشترک است و مباز انها شکی نیست مثل شق قمر و حرکت کردن درخت از جای خود امدن نزد انحضرت و باز بفرمودهٔ او بجای خود بر گشتن و جاری شدن اب از میان انگشتان

مبارکش بحدی که جمیع لشکر و چهار پایان از ان سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگریزه در دست انحضرت و سخن گفتن بزغالهٔ مسموم که زهر بر من زده اند و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام اندك و گرویدن جن و برگردانیدن افتاب برای نماز حضرت امیر المومنین و شهادت دادن سوسمار بر نبوت او و شکوه کردن ناقه از صاحبش با وجود چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نگرفتن از احوال گذشتها از پیغمبران وغیر ایشان خبر دادن موافق واقع بدون خللی واختلافی باین حال بر جمیع حقایق مطلع بودن و از هیچ کس در حجت مغلوب نشدن و در هیچ سوال عاجز از جواب نشدن و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان اینده و همه بفعل امدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم بدست اهل اسلام و مقاتله نمودن حضرت امیر المومنین عم با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج نهروان و مظلومیت اهل بیت عم و وفات حضرت فاطمه و شهادت حسنین صلوات الله علیهم و اختلاف امت بهفتاد و سه فرقه و مسلط گشتن اهل اسلام بر بلاد و غالب گشتن این دین بر ادیان انبیای سابق و بهم رسیدن صوفیه در این امت چنانچه در این حدیث ابو ذر خواهد امد و امثال این معجزات زیاده از انست که احصا توان نمود قطع نظر از اینها از ملاحظه اوصاف واطوار انحضرت از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و عبادت و ترك علایق و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوك و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار و درستی کردار و استقرار محبتش در دلها و سایر صفات حمیده و اثار پسندیدهٔ انجناب هر عاقلی را جزم بحقیت انحضرت بهم میرسد هم چنین اگر کسی اندك تاملی بکند در احکام دین و ضوابط شریعت مقدسه او میداند که این قانون و این نسق از غیر خداوند عالمیان نمی باشد و اخبار ببعثت انحضرت در کتابهای انبیای سابقه که الحال در میان هست بسیار است و ذکر انها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات انجناب بایراد یك حدیث در این باب اکتفا می نمائیم حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند عالی از معمر روایت کرده که حضرت امام رضا عم فرمود که پدرم موسی بن جعفر عم مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر بن محمد صم بودم ومن طفل خماسی بودم یعنی قامتم پنج شبر بود یا پنج ساله بودم که جماعتی از یهود بخدمت پدرم امدند و گفتند که تو فرزند محمدی که پیغمبر این امتست و حجت بر اهل زمین است فرمود که بلی ایشان گفتند که ما در توریة خوانده ایم که خدا حضرت ابراهیم را و فرزندان او را کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر فرموده همیشه چنین یافته ایم اولاد پیغمبران را که خلافت پیغمبری و وصیت از ایشان تجاوز نمی نماید و بغیر ایشان نمیرسد پس چرا از شما که نسل پیغمبرید پدر رفته و بدیگران قرار گرفته شما را ضعیف و مغلوب می بینیم و حرمت پیغمبر شما را در امر شما مرعی نمیدارند و شما را چنانچه باید اکرام نمی نمایند

چشمان حضرت صادق عم گریان شد و فرمود که بلی همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم
و مقهور بوده اند و بناحق کشته شده اند همیشه ظالمان غالب بوده اند و اندکی از بندگان خدا شاکر و
مطیع او می باشند ایشان گفتند که انبیا و اولاد ایشان بی تعلیم خلق علوم الهی را میدانند و بتلقین الهی
عالم بعلوم او می باشند و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفهای پیغمبران و اوصیای ایشان چنین می باید
باشند ایا علوم الهی بشما چنین رسیده حضرت بمن فرمود که پیش بیا ای موسی پس من نزدیک رفتم دست
بر سینهٔ من مالید و فرمود که خداوندا تو او را تقویت فرما و تایید کن بنصرت و یاری خود بحق محمد
و ال محمد و بان گروه یهود گفت که انچه میخواهید از او سوال نمایید ایشان گفتند که ما چگونه سوال کنیم
از طفلی که هنوز چیزی نیافته و بمرتبهٔ علم نرسیده من گفتم با ایشان که سوال نمایید از روی تفقه و فهمیدن
و عنت و لجاج را بگذارید گفتند که ما را خبر ده از نه ایتی که خدا معجزهٔ موسی گردانیده بود من گفتم که
عصا بود که اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون میاورد و جهان را از نور روشن می ساخت
و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون گماشت و طور را بر بالای سر بنی اسرائیل اورد
و من و سلوی برای ایشان اورد و من و سلوی هر دو یک ایتست و دریا را برای ایشان شکافت گفتند
راست گفتی بگو پیغمبر شما چه ایت و معجزه اورد که بان شک از دل امتش زایل شد و باو گرویدند
گفتم ایات و معجزات بسیار است من پارهٔ را بشمارم گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمایید * اما اول
* شما میدانید که جن و شیاطین پیش از بعثت انحضرت باسمانها میرفتند و گوش میدادند و خبرها بزمین
می اوردند و بکاهنان میگفتند و بعد از رسالت او ایشان را بتیر شهاب و ریختن ستارها راندند و منع
کردند و کاهنان و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان منقطع شد * دویم * سخن گفتن و گواهی
دادن گرگ بر پیغمبری انحضرت چنانچه در قصهٔ ابوذر گذشت * سیم * انکه اتفاق داشتند دوست
و دشمن بر راستی لهجه و امانت و دیانت و دانایی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در سن
کهولت و پیری او و همه معترف بودند که مانند او در علوم و کمالات نیست * چهارم * انکه چون
سیف ذی یزن پادشاه حبشه شد گروه قریش با عبد المطلب بنزد او رفتند از احوال انحضرت از ایشان
سوال کرد و اوصاف انحضرت را با ایشان گفت که پیغمبری با این اوصاف در میان شما هم خواهد رسید
جمیع قریش اقرار کردند که این اوصاف محمد است که تو می شماری گفت زمان بعثت او نزدیک شده است
و مستقر او در مدینه خواهد بود و در انجا مدفون خواهد شد * پنجم * انکه چون ابرهه بن یکسوم که
پادشاه یمن بود فیلان را اورد که کعبه را خراب کند قبل از بعثت انحضرت عبد المطلب گفت این خانه
صاحبی دارد که نمیگذارد که انرا خراب کنند و اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد و این بعد از خبر سیف ذی
یزن بود و ببرکت انحضرت ابابیل را بر ایشان فرستاد و ایشانرا هلاک کرد و مکه و اهل مکه را نجات داد

* ششم * انکه ابو جهل سنگی بر گرفت و بطلب انحضرت بیرون امد دید که در پشت دیواری خوابیده
خواست که ان سنگ گران را بر روی انحضرت بیندازد دستش چسبید و چندانکه تلاش کرد نتوانست
انداخت * هفتم * انکه ابو جهل از اعرابی شتری خریده بود و زرش را نمیداد اعرابی بنزد قریش امد
و شکایت کرد ایشان از باب تمسخر انحضرت را نشان اعرابی دادند و حضرت در نزد کعبه نماز میکذارد
گفتند او را بگو که حق ترا از ابو جهل بگیرد چون اعرابی نزد حضرت امد و طلب نصرت نمود حضرت
او را با خود بدر خانهٔ ابو جهل برد و در را کوفت ابو جهل متغیر الاحوال بیرون امد و گفت چه کار داری
فرمود که حق اعرابی را بده گفت میدهم و در ساعت حق اعرابی را تسلیم کرد اعرابی بنزد قریش امد
و گفت خدا شما را جزای خیر دهد که انشخص حق مرا از او گرفت قریش با بو جهل گفتند که حق اعرابی را
بفرمودهٔ محمد دادی گفت بلی گفتند ما استهزا با اعرابی میکردیم و میخواستیم ترا با از محمد بداریم ابو جهل
گفت که چون در را گشودم گفت حق اعرابی را بده نظر کردم جانور مهیبی از بابت شتر دیدم که دهان باز
کرده و رو بمن اورده میگوید بده و اگر میگفتم نه سرم را میکند از ترس دادم * هشتم * انکه قریش
نضر بن الحرث را و عقبه بن ابی معیط را بنزد یهودان مدینه فرستادند که احوال انحضرت را از ایشان بپرسند
که او پیغمبر است یا نه و پادشاهی او ثباتی خواهد داشت چون بیامدند یهود گفتند که اوصاف او را با ما
نقل کنید چون ذکر کردند پرسیدند که از شما چه جماعت تابع او شده اند گفتند مردم پست و فقیر تابع
او گردیده اند یکی از علمای ایشان فریاد براورد که همین پیغمبر است که ما اوصاف او را در توریة
خوانده ایم و خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد * نهم * انکه چون حضرت
هجرت فرمود قریش سراقهٔ بن جعشم را بطلب انحضرت فرستادند چون حضرت او را دید فرمودند که
خداوندا دفع شر او از ما بکن در حال پاهای اسبش بر زمین فرو رفت فریاد براورد که ای محمد مرا رها
کن که من عهد میکنم که همیشه خیرخواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم حضرت فرمود که خداوندا
اگر راست میگوید اسبش را رها کن پس رها شد و برگشت و از ان عهد برنگشت * دهم * انکه عامر بن
الطفیل و اربد بن قیس هر دو بنزد انحضرت امدند و عامر باربد گفت که چون بنزد او میرویم من او را
مشغول سخن میسازم و تو بشمشیر کار او بساز چون بیامدند چندانکه عامر با حضرت سخن گفت اربد
کاری نکرد چون بیرون امدند عامر اربد را زیاده از حد ملامت کرد که ترسیدی او گفت که هرگاه
که اراده میکردم که بزنم بغیر تو دیگری نمیدیدم و اگر میزدم بر تو میزدم * یازدهم * انکه روزی
اربد بن قیس و نضر بن الحرث با یکدیگر متفق شدند که غیب از انحضرت بپرسند چون بخدمت انحضرت
رسیدند حضرت متوجه اربد شدند و فرمودند که بیاد داری روزی را که با عامر امدی و قصد کشتن
من داشتی و خدا نگذاشت و تمام قصه را نقل فرمود اربد گفت که والله که بغیر من و عامر کسی از این

قصه خبر نداشت و کسی ترا با خبر نکرده مکر ملك اسمان و شهاده کفت مسلمان شد * دو ازدهم
* انکه کروهی از یهود امدند نزد جدم علی بن ابی طالب و کفتند که رخصت بکیر که ما بر پسر عمت در ایم
که سوالی چند از او داریم چون حضرت رخصت طلبید حضرت رسول فرمود که از من چه میخواهند
من بندهٔ از بندکان خدایم انچه بمن تعلیم می نماید میدانم پس رخصت فرمود چون داخل شدند فرمود
که میخواهید خود سوال کنید یا من مطلب شمارا بیان کنم ایشان کفتند تو بیان کن فرمود که امده اید
که از احوال ذی القرنین سوال کنید کفتند بلی فرمود که طفلی بود از اهل روم و پادشاه شد و بمشرق
و مغرب عالم رفت و در اخر سد را بنا کرد کفتند کواهی میدهیم که چنین است * سیزدهم * انکه وابصه ابن
معبد اسدی بخدمت حضرت امد و در خاطر کذرانید که از هر کناه و ثوابی از او سوال خواهم کرد حضرت
فرمود که امدهٔ که سوال از نیکی و کناه بکنی پس دست بر سینهٔ او زد و فرمود که برو نیکی ان چیز است
که نفس تو بان مطمئن شود و دلت کواهی بدهد که ان حق است و در سینه ات حقیقت ان مستقر کردد
و اثم و کناه انست که در سینه ات کردد و در دلت جولان کند و دلت بر حقیقت ان کواهی ندهد هر چند
ترا فتوی دهند که خوبست او را مکن * چهاردهم * انکه کروه عبد القیس بخدمت انحضرت امدند
چون مطلب ایشان بعمل امد حضرت فرمود که خرمای بلاد خود که همراه دارید بیاورید هر یك از ایشان
نوعی از خرما اوردند حضرت نام ان خرماها را همه فرمود ایشان کفتند که تو خرمای بلاد ما را از ما بهتر می
شناسی پس حضرت خصوصیات زمینها و خانهای ایشان را بیان فرمود کفتند که تو مکر بلاد و خانهای
ما را دیدهٔ حضرت فرمود که حجاب از پیش برداشتند من از این جا دیدم پس یکی از ایشان برخواست
و کفت خالویی دارم دیوانه شده است حضرت او را طلبید و ردائش را کرفت و سه مرتبه فرمود که بیرون
رو ای دشمن خدا همان ساعت عاقل شد و کوسفند پیری با خود داشتند حضرت کوش او را در میان
دو انکشت خود کرفت و فشرد بشکل داغ علامتی در ان پیدا شد و فرمود که بکیرید این را که این علامت
در کوش فرزندان این کوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز در کوش اولادان این علامت هست
و معروفست * پانزدهم * انکه در سفری حضرت بر شتری کذشت که وامانده بود و حرکت نمیکرد ابی
طلبید و مضمضه نمود و در ظرفی کرد و در کلوی شتر ریخت و فرمود که خداوندا چنین کن که خلاد و
عامر و رفیق ایشان را بر کیرد پس ایشان هر سه سوار شتر شدند و برجست در پیش شتران دیکر میدوید
* شانزدهم * انکه در سفری ناقهٔ یکی از صحابه کم شد او کفت که اکر پیغمبر است میداند که شتر من
در کجاست حضرت او را طلبید و کفت ناقهٔ تو در فلان موضع مهارش بدرختی بند شده است رفت و
کرفت * هفدهم * انکه حضرت بر شتری کذشت ان شتر سر در پیش او ر دو سخنی کفت حضرت فرمود
که شکایت صاحبش میکند که با او بد سر میکند حضرت صاحبش را طلبید و فرمود که این شتر را

بدیکری

بدیکری بفروش و براه افتاد ان شتر برجست و از پی حضرت روان شد و فریاد میکرد و استغاثه می نمود
حضرت فرمود میکوید که از برای من صاحب نیکویی بهمرسان پس حضرت فرمود حضرت امیر المؤمنین را
که اینرا خریداری نما حضرت او را خرید و داشت تا جنك صفین * هیجدهم * انکه روزی در مسجد
نشسته بودند شتری از در مسجد درامد و همه جا دوید تا نزد انحضرت امد و سر در دامن حضرت کذاشت
و استغاثه کرد حضرت فرمود که میکوید که صاحب من امروز مرا می خواهد برای ولیمهٔ فرزندش بکشد
و از من استغاثه می نماید که نکذارم او را بکشد شخصی از صحابه کفت که بلی شتر فلان شخص است
و امروز برای ولیمهٔ پسرش ارادهٔ کشتن این شتر دارد حضرت فرستاد و شفاعت فرمود از کشتنش
کذشت * نوزدهم * انکه حضرت نفرین فرمود بر قبیلهٔ مضر که خدا قحط بر ایشان مستولی سازد ایشان
مبتلا بقحط شدند بخدمت حضرت فرستادند و اضطرار خود را عرض کردند و تضرع کردند که از تقصیر
ایشان بکذرد حضرت فرمود که خداوندا نفرین مرا بر ایشان مستجاب فرمودی اکنون التماس می نمایم که
بر ایشان باران نافعی زود بفرستی و چنین کنی که ضرر با ایشان نرساند هنوز حضرت در دعا بود که بارانی
ریخت که عالم را کرفت و یکهفته بر ایشان بارید اهل مدینه امدند و کفتند یا رسول الله راههای ما بند شد
و بازارهای ما بسته شد حضرت اشاره فرمود با بر که بر حوالی بیار و بر ما مبار ابر از مدینه دور شد تا یکماه
در حوالی مدینه می بارید * بیستم * انکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابو طالب بسفر شام برد در راه
در حوالی دیر بحیرای راهب فرود امدند و بحیرا علوم کتب اسمانی را میدانست و کتب بسیار خوانده بود
و در توریه و کتب دیکر خوانده بود که پیغمبر اخر الزمان در این اوقات بر این مکان عبور خواهد فرمود
چون این قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان ایشان چند انکه
تفحص نمود کسی را نیافت که موافق او صافی باشد که در کتب خوانده بود کفت ایا بر سر بارهای شما
دیکر کسی از قوم شما مانده است که حاضر نشده باشد کفتند بلی طفل یتیمی هست با ما که نیامده است بحیرا
نظر کرد دید که حضرت خوابیده و ابر بر سر حضرت سایه کرده بحیرا کفت که ان یتیم را بطلبید که او در
یتیم است و مطلب من ان پیغمبر واجب التعظیم چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که ابر با ان افتاب فلك
نبوت حرکت میکند و سایه می افکند بیامد و شرایط بندکی بتقدیم رسانید و بقریش کفت که این پیغمبر
اخر الزمان است و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از احوال انحضرت بسیار بیان کرد بعد از ان خبر
قریش از انحضرت مهابت بسیار داشتند و زیاده تعظیم می نمودند چون بمکه امدند سایر قریش را خبر
دادند باین سبب خدیجه بنت خویلد بتزویج انحضرت رغبت فرمود و ان بزرك زنان قریش بود و صنادید
و اکابر قریش همه خواستکاری او نمودند ابا کرد و بشرف مزاوجت انحضرت مشرف شد * بیست
یکم * انکه قبل از هجرت حضرت علی ابن ابی طالب را فرمود که خدیجه را بکو که طعامی مهیا کند و فرمود که

خویشان مارا از فرزندان عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشانرا طلب نمود چون بیامدند
فرمود که یا علی طعام بیاور حضرت انقدر طعام بیاوردند که سه نفر سیر توانند شد بایشان فرمود که بخورید
و بسم الله بگویید ایشان بسم الله نگفتند حضرت خود بسم الله فرمود ایشان بخوردن مشغول شدند
و همگی سیر شدند ابوجهل گفت محمد خوب سحری برای شما کرد بطعام سه نفر چهل نفر را سیر کرد از این
سحر بالاتر نمی باشد حضرت امیر فرمود که بعد از چند روز دیگر ایشانرا طلبیدم و از همان قدر
طعام ایشانرا سیر گردانید * بیست دویم * انکه حضرت امیر المومنین ع فرمود که من بیازار رفتم و گوشتی
خریدم بیکدرهم و قدری ذرة گرفتم بیکدرهم بنزد حضرت فاطمه اوردم فاطمه ذرةرا نان پخت
و گوشت را شوربا کرد و فرمود که اگر پدرم حضرت رسول را میطلبیدی بایکدیگر میخوردیم چون
بخدمت انحضرت امدم بر پهلو خوابیده بود و میفرمود که خداوندا پناه میبرم بتو از گرسنگی من عرض نمودم
که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل میفرمایی برخواستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند چون
بنزد حضرت فاطمه امدند فرمودند که ای فاطمه طعام بیاور حضرت فاطمه دیگ را با گردهای نان حاضر
گردانید حضرت جامهٔ بر روی نان پوشید و فرمود که خداوندا برکت ده طعام ما را پس فرمود که نه
کاسه و نه گردهٔ نان برای زنان خود یك یك جدا کردند و فرستادند پس فرمود که از برای فرزندان
و شوهر خود حصهٔ بگذار پس فرمود که خود تناول نما و برای همسایگان همه حصه بفرست بعد از اینها
همه تا چند روز ان برکت نزد ما بود و از ان می خوردیم * بیست سیم * انکه زن عبد الله مسلم گوسفندی
برای انحضرت اورد که بزهر بریان کرده بود و در انوقت بشر بن البراء بن غارب در خدمت انحضرت بود
تناول کرد حضرت تناول نفرموده فرمود این گوسفند میگوید که مرا بزهر الوده کرده اند بعد از زمانی بشر
مرد حضرت ان زنرا طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت شوهر من و اشراف قوم مرا کشته بودی گفتم
اگر پادشاه هست کشته خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد گردانید که نخورد * بیست
چهارم * انکه جابر بن عبد الله انصاری گفت که مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق
و همگی گرسنه اند حضرت پیغمبر را مشاهده نمودم که مشغول کندن است و از گرسنگی شکمش بر پشت
چسبیده امدم بخانه و حال را باز زن خود گفتم زن گفت که در خانهٔ ما یك گوسفند هست و پارهٔ ذرة
گوسفند را کشتم و گفتم ذرةرا نان کرد و نصف گوسفند را بریان کرد و نصفی را مرق ساخت و بخدمت
حضرت امدم عرض نمودم که طعامی مهیا کرده ام میخواهم تشریف بیاوری و هر کس را که خواهی با خود
بیاوری حضرت جمیع صحابه را ندا فرمود که جابر شما را بسوی طعام خود دعوت می نماید جابر ترسان
و با خجالت تمام بخانه امد و بزن خود گفت که عجب فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت امدند زن پرسید
از جابر که تو ایشانرا خواندی یا حضرت جابر گفت که حضرت طلبید ایشانرا زن گفت که پس باك نیست او

بهتر میداند از تو جابر گفت که چون حضرت تشریف اوردند فرمودند که نطعها پهن کردیم در میان شارع
و فرمود که کاسها و ظرفها بهم رسانید پس پرسید که چه مقدار طعام داری انچه بود عرض نمودم فرمود که یك
جامهٔ بر روی یك ظرفی که یخنی در انجاست و بر روی دیگ مرق و بر روی تنور بپوشانید و از زیر جامه
بدر اورید و کاسها پر کنید و برای مردم ببرید ما چنین کردیم چندانکه بیرون اوردیم کم نشد تا انکه سه
هزار نفر از صحابه که با حضرت بودند سیر شدند و هدیه برای همسایه فرستادند و چند روز دیگر طعام
در خانه داشتیم * بیست پنجم * انکه سعد بن عبادهٔ انصاری پسینی بخدمت حضرت امد و حضرت صایم
بودند انحضرت را با حضرت امیر المومنین ع دعوت فرمود چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند
حضرت رسول فرمود که پیغمبر و وصی او در خانهٔ تو افطار نمودند ای سعد طعام ترا ابرار و نیکان
خوردند و نزد تو روزه داران افطار کردند و ملائکه بر شما صلوات فرستادند چون حضرت برخواستند
سعد الاغی برای حضرت حاضر گردانیدند قدیفهٔ بر روی ان انداخت و از حضرت التماس کرد که سوار
شوند و ان الاغ بسیار کمراه و کند بود چون حضرت سوار شدند ببرکت قدم ان حضرت ان الاغ چنان
راهوار و خوش راه شده بود که هیچ اسبی بان نمی رسید * بیست ششم * انکه انحضرت از حدیبیه مراجعت
میفرمود در راه بابی رسیدند بسیار ضعیف بقدر انکه یك سوار یا دو سوار سیراب شود حضرت فرمود
که هر که پیش از ما باب برسد اب نکشد چون حضرت بر سر اب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه
فرمودند در ان قدح و اب مضمضه را بچاه ریختند اب ان چاه بحدی بلند شد که همگی سیراب شدند
و مشکها و مطهرهای خود را پر کردند و وضو ساختند * بیست هفتم * خبرهایی که از امور اینده فرمودند
همه موافق فرمودهٔ انحضرت واقع شد * بیست و هشتم * انکه در صباح شب معراج قصهٔ شب را نقل
میفرمودند جمعی از منافقین تکذیب انحضرت نمودند فرمود که بقافلهٔ گذشتم که اذوقه می اوردند و هیات
ایشان چنین بود و در فلان محل ایشانرا ملاقات کردم و فلان متاع با خود داشتند و در فلان روز
و هنگام طلوع افتاب از عقبه بالا خواهند امد و در پیش قافله شتر گندم گونی خواهد بود چون روز شد
همگی دویدند که حقیقت حال را معلوم نمایند چون افتاب طلوع کرد انچه فرموده بود بظهور امد * بیست
ونهم * انکه از جنگ تبوك مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر صحابه غالب شد و همگی بخدمت انحضرت
امدند گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت بابو هریره گفت که هیچ اب با خود داری گفت بقدر قدحی در مطهرهٔ
من مانده است فرمود که بیاور و در میان قدحی ریخت و دعا فرمود در روایت دیگر دست مبارك در میان
قدح گذاشت اب از میان انگشتانش جاری شد و فرمود که هر که اب میخواهد بیاید و انقدر اب جاری شد
که جمیع سیراب شدند و مشکهای خود را پر کردند چون همه سیراب شدند خود تناول فرمود
و بابو هریره اب داد * سی ام * انکه حضرت خواهر عبد الله بن رواحهٔ انصاری را دیدند در ایام کندن

خندق که چیزی باخود دارد برسیدند که نکجا میروی کفت این خرماها را برای برادرم عبدالله میبرم
فرمود که نزد من اور و از وی کرفتند ونطعها طلبیدند و این خرماها را بر روی نطعها پهن کردند و جامه
بر روی انها پوشیدند و متوجه نماز شدند چون فارغ شدند نطعها پر از خرما شده بود صحابه را طلبیدند
هر یك انچه میخواستند خوردند و توشه برکرفتند انچه ماند بان زن عطا فرمود * سی و یکم * انکه
در سفری بودند و صحابه بسیار کرسنه شدند فرمود که هر که توشهٔ باخود دارد برای ما بیاورد چند نفر
اوردند مجموع بقدر یکصاع شد پس نطعها و جامها طلبیدند و این یك صاع خرما را بر روی نطعها
ریختند و بجامها مستور کردانیدند دعا فرمودند خدا انقدر زیادتی و برکت کرامت فرمود که تا مدینه همکی
توشه داشتند * سی و دویم * انکه از بعضی سفرها مراجعت میفرمودند جمعی برسر راه امدند و کفتند
یارسول الله چاهی داریم که در هنکام وفور اب برسر ان چاه اجتماع می نمائیم و ابش که کم میشود بر ابهای
دیکر که حوالی ماست متفرق میشویم اب کم شده و جمعی از دشمنان مانع ما شده اند از رفتن بر سر ان ابها
دعا بکن که اب ما زیاده شود حضرت اب دهان در چاه ایشان انداخت چندان اب ایشان زیاده شد که
عمق اورا نمیدانستند چون این خبر بمسیلمهٔ کذاب رسید اب دهان در چاهی افکند که ابش زیاد شود
به نحوست او ان چاه خشك شد * سی و سیم * انکه چون حضرت دعا فرمود که زمین اسب سراقه بن جعشم را
رها کرد تیری از جعبه بیرون اورد و بنشانه بانحضرت داد و التماس نمود که چون براعیان من برسید این
تیر را بایشان بدهید و انچه احتیاج باشد از مطعومات از مال من بکیرید چون حضرت بایشان رسیدند
بزی بهدیه اوردند که ابستن نبود و شیر نداشت حضرت دست بابرکت بر پستان بز مالیدند فی الحال
حامله شد و شیر از پستانش روان شد چندانکه ظرفها را پر کردند * سی و چهارم * انکه مهمان زنی
شدند که اورا ام شریك میکفتند مشکی نزد انحضرت اورد که اندکی روغن در ان بود حضرت با صحابه
تناول فرمودند و دعا فرمودند برای ان زن ببرکت حضرت تا ان زن زنده بود روغن از ان مشك
بیرون می اورد و تمام نمیشد * سی و پنجم * انکه چون سورهٔ تبت نازل شد در مذمت ابولهب و زنش
ام جمیل زن او سنکی برکرفت و بطلب حضرت امد چون پیدا شد ابوبکر بحضرت کفت که یارسول الله
ام جمیل می اید خشمناك و سنکی در کف دارد میخواهد بر تو زند حضرت فرمود که مرا نخواهد دید چون
نزدیك شد از ابوبکر احوال انحضرت را پرسید که کجاست ابوبکر کفت هرجا که خدا خواهد نمیدانم او کفت
که اکر اورا می دیدم این سنك را بر او می انداختم او مرا هجو کرده است بحق لات و عزی که من نیز شاعرم
و اورا هجو میتوانم کرد چون او برفت ابوبکر کفت چون بود که شما حاضر بودید و شما را ندید حضرت
فرمود که خدا میان من و او حجابی مقرر ساخت که دیدهٔ او بر من نیفتاد پس فرمود که از جملهٔ معجزات
کتابی است که کواه بر حقیت خود و جمیع کتابهای کذشته است و عقلهای متفکران در کمال ان حیرانست

با معجزات بسیار دیکر که اکر ذکر کنیم بطول می انجامد ان یهودان کفتند که ما چه دانیم که انچه از معجزات
بیان کردی راستست حضرت امام موسی عم فرمود که ما چه دانیم که انچه شما از معجزات حضرت موسی ذکر
میکنید حقست ایشان کفتند که بنقل نیکان و راستکویان ما علم بهم رسانیده ایم حضرت فرمود که پس
در اینجا نیز بدانید حقیت اینها را بخبر دادن طفلی که از خلقی یاد نکرفته و بعلم الهی دانسته و اصل خبر
دادن او کواه حقیت است ایشان همه کفتند که کواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد فرستادهٔ اوست و شما
پیشوایان و امامان و حجتهای خدائید بر خلق انکاه حضرت صادق عم برجست و پیشانی حضرت امام
موسی عم را بوسید فرمود که توئی امام و حجت الهی بعد از من پس جمیع ان کروه را خلعت داد و نوازش
نمود و زرها عطا فرمود و با اسلام کامل برکشتند بدانکه اکر کسی اندك بصیرتی داشته باشد و در احوال
و اطوار انحضرت و اهل بیت او عم نظر نماید میداند که ایات صدق و حقیت ایشان نهایت ندارد هر حدیثی
از احادیث ایشان معجزهٔ کاملیست برای حقیت ایشان و همیشه اثار فیض ایشان بشیعیان میرسد و بتوسل
ایشان مطالب ایشان محصل میکردد و ابواب فیض ببرکت ایشان بر خلق مفتوح میکردد بلی روشنی که
بسیار شدید باشد دیدهای معیوب را کور میکرداند زیادتی نور و جلالت و عظمت ایشانست که دیدهٔ جمعی را
نابینا کرده است دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و بزرکواری ایشان دارند هر یك از ایشان
دلیلند بر حقیت خود و امامت باقی ائمه بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال علم او و کمال قدرت او
و جمیع کمالات او و صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین * فایدهٔ رابعه * باید دانست که پیغمبر ما نص
قران مبعوث بر کافهٔ عالمیانست از ادمیان و جنیان و خاتم پیغمبرانست که بعد از او پیغمبری نباشد ان جناب
و جمیع پیغمبران از جمیع کناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا اخر عمر معصوم و منزهند و باید اعتقاد داشت
موافق احادیث متواتره که پدر انحضرت تا حضرت ادم همه بزرکواران و انبیا و اوصیا بوده اند و از کفر و
شرك مبرا بوده اند و در هر عصری بهترین اهل عصر خود بوده اند مادر انحضرت تا حوا همکی مطهرات
از زنا و بدیها بوده اند و انچه اهل سنت لعنهم الله در تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده اند از چیزهائی که
مستلزم نسبت کناهست بانجناب یا بغیر او از پیغمبران یا متضمن نسبت کفر و شرکست بپدر و مادر انحضرت
یا بیکی از اجداد انحضرت همه دروغ و افتراست و محض تهمت و خطاست چون خلیفهای ثلاثه ایشان
بانواع کفر و فسق و بدیها اراسته بودند از برای انکه قباحت ایشان در نظرها برطرف کنند بهر یك از پیغمبران
و ائمه و اوصیا خطاها و بدیها نسبت کرده اند بعضی از منافقان یهود در میان مسلمانان بودند که چیزها
از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت بایشان منتهی
میشود لهذا این حقیر یکمجلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا نوشته ام که تواریخ ایشان بنحوی که از اهل
بیت عم بما رسیده مضبوط کردد و انشاالله در خاطر هست که اکر اجل مهلت دهد بعد از اتمام بفارسی

ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و یهود و خطائی که نسبت بپیغمبران عالیشان داده اند از میان مسلمانان
برطرف شود و توضیح بعضی از این مطالب که مذکور شد با سایر اوصاف انحضرت در فصول بعد از این
در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد * فایدهٔ خامسه * در بیان بعضی از شمایل و اوصاف انحضرت
ابن بابویه رحمه الله باسناد معتبر روایت کرده از حضرت امام الجن و الانس علی ابن موسی الرضا عم از ابای
کرام عظام او صم که حضرت امام حسن صم فرمود که از هند بن ابی هاله پرسیدم از حلیه و شمایل حضرت
رسالت پناه صم و هند وصاف انحضرت بود بسیار بیان اوصاف شمایل انحضرت میکرد گفت که رسول
خدا عظیم الشان بودند در نظرها و جلالت و فخامت ایشان در دلها و سینها جا کرده بود روی انحضرت
نور میداد و میدرخشید مانند ماه شب چهارده میانه بالا بودند نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه سر مبارک
ایشان کوچک نبود و در موی سر ایشان شکنها و حلقها بود که موجب زینت میشد اگر بندرت بسیار
بلند میشد و حصه میکردند که محل مسح کشاده باشد و غالب اوقات انقدر بود در بلندی که بنرمهٔ
گوش میرسید چون در میان عرب در ان زمان سر تراشیدن بسیار بدنما بود در غیر حج و عمره سر
نمیتراشیدند زیرا که می باید نبی و امام کاری نکنند که در نظرها بسیار بدنماید و رنگ مبارک ایشان سفید
بسیار نورانی بود موافق چند حدیث دیگر بسرخی امیخته بود و کشاده پیشانی بودند و ابروهای ایشان بلند
و مقوس بود و نازک گردیده تا تمام شده بود اما پیوسته نبود و در بعضی از احادیث عامه و خاصه وارد
شده است که ابروهای ایشان پیوسته بود انچه در این حدیث است مشهورتر است و در میان دو ابرو
ایشان رگی بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند میگردید و بینی انحضرت کشیده و بلند بود و در میانش
اندک بر امدگی داشت و سرش نازک بود پیوسته نور از ان می تافت و موی ریش انحضرت انبوه بود
و تنک نبود در خود انحضرت بر امدگی نبود و هموار بود دهانش بسیار کوچک نبود و دهان خورد نزد
عرب بسیار مذموم است دندانهای منور شان بسیار سفید و نازک و از یکدیگر کشاده بود موی نازکی
از میان سینه شان روییده بود و تا ناف بمثابه خطی ممتد گردیده و گردن شریفشان بمثابه گردن صورتی
بود که از نقره ساخته باشند و جلا داده باشند در نهایت سفیدی و جلا جمیع اجزای ترکیب بدنشان معتدل
و متناسب بود و وسط بود نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر سینه و شکم باهم برابر بود میان شانها کشاده
و عریض بود و سرهای استخوانها قوی بود بدن شریفشان در نهایت صفا و سفیدی و نور بود بغیر خطی
از مو که در میان سینه شان بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود و بر ذراعین و کتفها ایشان مو روییده بود
کف دست مبارکشان وسیع و پهن بود و کفها ایشان بضخامت مایل بود نزد عرب دست بزرگ بسیار
پسندیده است و پاها ایشان نیز ستبر بود و انگشتانشان کشیده و بلند بود و ساعد و ساق مبارکشان
صاف بود گره و ناهمواری نداشت و گود کف پای شریفشان میانه بود نه بسیار گود بود و نه هموار پشت

پایشان در نهایت نرمی و همواری بود بحدی که اگر ابی بران میریختند هیچ برد و پس ند میشد چون راه
میرفتند بروش متکبران و زنان پاها را بر زمین نمیکشیدند بلکه بر میداشتند بقوت اما تانی میرفتند و
تند نمی رفتند و گردن نمیکشیدند در هنگام راه رفتن سر مبارک به پیش می افکندند مانند کسی که
از بلندی بزیر اید اگر با کسی سخن میگفتند بروش متکبران بگوشهٔ چشم نظر نمیکردند بلکه بتمام بدن
میگشتند و متوجه او میشدند نظر حضرت غالب اوقات بر زمین بود بسوی مردم کم نظر میافکندند و
باسمان کم نگاه میکردند از روی حیا چون بکسی نظر می فرمودند چشم نمیگشودند که بتمام دیده نظر کنند
بلکه بخضوع نظری فرمودند هر که را میدیدند مبادرت بسلام میکردند فرمود که از هند صفت سخن گفتن
جدم را پرسیدم گفت که انجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند پیوسته مشغول تفکر بودند راحت
از برای خود نمی پسندیدند و عبث سخن نمیفرمودند متکبرانه سخن نمیگفتند بلکه دهان را از سخن
پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمهای اندک معانی بسیار مندرج بود کلامشان فصل
کننده و تمیز دهنده میان حق و باطل بود و زیادتی و لغو در تقریرشان نبود و کلام نارسا از مطلب
نبود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند غلظت و خشونت هرگز نمیکردند کسی را حقیر نمیشمردند و تخفیف
نمیکردند نعمت را عظیم میشمردند اگر چه اندکی باشد و هیچ چیز از نعمتهای الهی را مذمت نمیفرمودند
و لیکن مطعومات را مدح بسیار هم نمیکردند هرگز برای امور دنیا بغضب نمی امدند و از کسی ازرده
نمیشدند اما چون بحق میرسیدند دوست و دشمن نمیدانستند از برای خدا که غضب میفرمودند هیچ
چیز با ایشان مقاومت نمیکرد و ایستادگی میفرمودند تا حق را بمقرش قرار میدادند چون اشاره میفرمودند
بجانبی بتمام دست اشاره میفرمودند نه بانگشت بعضی نکتهٔ گفته اند که تا فرق شود میان اشارهٔ که
در هنگام شهاده گفتن میکردند و اشارهای دیگر و در مقام تعجب دست را میگردانیدند و حرکت میدادند
در امری که از برای خدا غضب میفرمودند بسیار متوجه میشدند و اهتمام میفرمودند چون فرحی
رو میداد نظر بزیر می افکندند که بسیار اثار فرح و خوشحالی از ایشان ظاهر نگردد و اکثر خندهٔ انحضرت
تبسم بود که صدا ظاهر نمیشد و لیکن همین مقدار بود که دندانهای نورانیشان مانند تگرگ ظاهر میشد
پس حضرت امام حسین عم فرمود که من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول صم در خانه چه سلوک میفرمودند
فرمود که هرگاه که میخواستند بخانه تشریف میبردند و اوقات خود را در خانه بسه قسمت میفرمودند یک
جزو را برای عبادت مقرر میساختند و یک جزو را صرف اهل و زنان میکردند و یک جزو را برای راحت
خود میگذاشتند ان جزوی که برای خود گذاشته بودند صرف مردم میفرمودند و خواص و عوام اصحاب
را مرخص میفرمودند که سوالات و مطالب عرض میکردند و در هنگامی که با مردم معاشرت میفرمودند
اهل فضل را که در دین زیادتی داشتند مقدم میفرمودند بعضی از مردم یک حاجت داشتند و بعضی

دو حاجت و بعضی سه حاجت در خور حاجت ایشان مشغول ایشان میشدند انچه صلاح ایشان و جمیع امت
دران بود بیان میفرمودند و میفرمودند که حاضران انچه از من شنیده اند بغایبان برسانند اگر کسی حاجتی
بمن داشته باشد و نتواند رسانید شما حاجت او را بمن برسانید بدرستی که هرکه بصاحب سلطنتی برساند
حاجت کسی را که قدرت بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد خدا در روز قیامت قدمش را ثابت
دارد بر صراط و نزد او بغیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمیشد صحابه بنزد او می امدند
طلب کنندگان دین چون بیرون میرفتند هادیان مردم بودند وانچه شنیده بودند میرسانیدند بدیگران
فرمود پرسیدم که در بیرون اداب انحضرت چون بود فرمود که چون بمیان مردم می امدند سخن نمیفرمودند
مگر چیزی که نافع باشد و با مردمان الفت میفرمودند و ایشانرا امر بالفت میفرمودند و بزرگ هر قومی را
گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میساختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و از ایشان
در حذر می بودند و لیکن خلق و خوشروئی و لطف خود را از هیچ کس منع نمیفرمودند و جستجوی
اصحاب خود میفرمودند و احوال ایشان می پرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان می پرسیدند انچه
از احوال بد ایشان مطلع میشدند ایشانرا منع میفرمودند و قباحت انرا بایشان می فهمانیدند و کارهای
نیک ایشانرا تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نسق بود و اختلاف در احوال و
اطوار شان نبود هرگز غافل نمیشدند که باعث غفلت دیگران شود یا از حق برگردند و در باب حق تقصیر
نمیفرمودند و از حق تجاوز نمی نمودند انجمعی که نزد انحضرت بودند کسی را بهتر میدانستند و گرامی
تر میداشتند که نسبت بمسلمانان خیرخواه تر باشد و کسی مرتبه اش نزد انحضرت عظیم تر بود که مواسات
و معاونت مومنان بیشتر کند فرمود که پرسیدم از کیفیت جلوس انحضرت در مجالس فرمود که در مجلسی
نمی نشستند و برنمی خواستند مگر بیاد خدا و مکان مخصوصی برای خود مقرر نمیفرمودند که همیشه
در انجا نشینند هر جا که اتفاق می افتاد می نشستند و نهی میفرمودند از اینکه در مجالس مردم برای خود
جای معینی قرار دهند و اگر بمجلسی وارد میشدند در اخر مجلس می نشستند و مردم را نیز باین امر
میفرمودند که تلاش بالانشینی نکنند هر یک از اهل مجلس را نوازش میفرمودند بحدی که هر یک گمان
میکردند که نزد انحضرت گرامی تر از دیگرانند با کسی که می نشستند بر نمیخواستند تا رفیق او برخیزد و کسی
که از ان جناب سوالی می نمود بر نمیگشت مگر باینکه حاجت او را برآورده بودند یا بعذری او را راضی
کرده بودند خلق او جمیع مردم را فرا گرفته بود با همگی مانند پدر مهربان بودند و همه در حق نزد او
مساوی بودند مجلس انحضرت مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود صدا در ان مجلس بلند نمیشد
و عیب کسی در حضور انحضرت مذکور نمیشد خطا و بدی ان مجلس شریف مذکور نمیشد زیرا که
بدی نداشت همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند یکدیگر را بتقوی میداشتند

با تواضع و شکستگی سر میکردند پیران را تعظیم میکردند و خوردان را رحم میکردند کسی که
حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار میکردند که اول او سوال نماید و حق غریبان را رعایت
میکردند فرمود که پرسیدم که سلوک انحضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با همگی خوشرو و خوش
خلق بودند کسی از پهلوی انحضرت ازاری نمیدید و درشت نبودند و تندخو نبودند و صدا بلند
نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمهٔ بدی از ایشان صادر نمیشد و عیب مردم را ذکر نمیکردند و مداحی
مردم نمیفرمودند اگر بدی میدیدند تغافل میفرمودند و هیچ دشمنی از ایشان مایوس نبود و هیچ امید
واری از انجناب ناامید نمیشد و سه چیز را از خود دور کرده بودند مجادله نمیفرمودند بسیار حرف
نمیفرمودند و کاری که فایده نداشته باشد متعرض نمیشدند و سه چیز از امور مردم را ترک کرده بودند
کسی را مذمت نمیفرمودند و عیب جوئی کسی نمیکردند و لغزشهای مردم را پی نمیرفتند و سخنی
نمیفرمودند مگر کلامی که در ان امید ثوابی داشته باشند چون شروع بسخن میفرمودند اهل مجلس چنان
خاموش میشدند و سرها بزیر می افکندند که گویا مرغ بر بالای سر ایشان نشسته و این مثلیست در میان
عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردن چون ساکت میشدند ایشان سخن میگفتند در حضور انحضرت
منازعه نمیکردند در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند با ایشان در خنده و تعجب موافقت میفرمودند
اگر غریبی می امد خلاف اداب او را عفو میفرمودند و اگر بی ادبانه حرف میگفت از او میگذرانیدند
و صحابه را نصیحت میفرمودند که اگر صاحب حاجتی بیابید او را اعانت کنید و بمن برسانید و قبول ثنا نمیفرمودند
از مداحان مگر کسی که در برابر نعمتی باندازه مدح کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا او حرف
خود را تمام میکرد مگر اینکه از حد تجاوز میکرد و بدی میگفت که او را نهی میفرمودند یا برمیخواستند
فرمود که پرسیدم از سکوت انحضرت فرمود که سکوتشان بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر
درشتگوئی ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود یا از برای این بود که اندازهٔ
ملاطفت هر یک را ملاحظه میفرمودند که جمیع را در گوش دادن بسخن ایشان و نظر کردن بسوی ایشان
در یک مرتبه بدارند یا تفکر در امور دنیا و اخرت میفرمودند انحضرت حلم را با صبر جمع فرموده بودند پس
هیچ امری ایشان را از جا بدر نمی اورد و از هیچ ناخوشی بطیش نمی امدند و چهار خصلت در ان حضرت
مجتمع شده بود کارهای خیر را مداومت میفرمودند که مردم پیروی ایشان نمایند و جمیع قبایح را ترک
میفرمودند که مردم نیز ترک کنند و رای خود را بکار میفرمودند در چیزی که صلاح امت در ان بود
و قیام بامری مینمودند که خیر دنیا و اخرت ایشان را در ان میدانستند کلینی بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده است که در رسول خدا صفت بود که در هیچ کس غیر انحضرت نبود سایه
نداشت و از هر راهی که میگذشت تا دو روز یا سه روز بعد از ان هر که میگذشت از بوی خوش

میدانست که حضرت از این راه عبور فرموده و هیچ سنگی و درختی نمیگذشت مگر اینکه انحضرت را سجده
تعظیم میکردند بسند دیگر از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه را در شب
تاریک میدیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه در اخبار دیگر وارد شده است شبهای
تار که حضرت در کوچها عبور میفرمودند نور چهرهٔ مبارکش بر هر در و دیوار می تابید مانند ماهتاب
در حدیث دیگر از حضرت امیرالمومنین عم وارد است که انحضرت در هر مجلسی که می نشستند نوری
از جانب راست و از جانب چپ انحضرت ساطع بود که مردم میدیدند منقول است که یکی از زنان انحضرت
در شب تاری سوزنی کم کرده بود انحضرت که داخل حجرهٔ او شد بنور روی انحضرت ان سوزن رایافت
و عرق مبارک انحضرت رامیگرفتند و داخل بوهای خوش میکردند هیچ شامهٔ تاب ان نماورد در هر ظرفی
که مضمضه میکرد بمثابهٔ مشک خوشبو میشد و هرگز مرغی از بالای سر انحضرت پرواز نمیکرد و از پشت
سر میدید چنانچه از پیش رو میدید در خواب و بیداری یک نحو می شنید در بعضی اخبار امده که
چون مهر نبوت را میگشود نورش بر نور افتاب زیادتی میکرد هرگز مدفوع انحضرت را کسی ندید زمین
فرو میبرد و بر چهارپائی که سوار میشد هرگز پیر نمیشد تا مردن و بر هر درختی که میگذشت بر انحضرت
سلام میکرد و هرگز مگس و حیوانات دیگر بر بدن ان حضرت نمی نشست و رعب انحضرت یکماهه راه
در دلها تاثیر میکرد از حضرت امیرالمومنین عم منقول است که هرگز انحضرت نان گندم تناول نفرمود و از نان
جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخورد چون از دنیا رفت زرهش نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود هیچ
طلا و نقره از او نماند با انکه عالم مسخر او شده بود و غنیمتهای عظیم از کفار بدست او امده بود روزی
بود که سیصد هزار درهم و چهارصد هزار درهم قسمت می فرمود شب سائلی امد سوال میکرد میفرمود
و الله که نزد ال محمد امشب یکصاع جو و یکصاع گندم و یک درهم و یک دینار نیست منقول است که بر الاغ
بی پالان سوار میشدند نعلین خود را بدست مبارک پینه می کردند و بر اطفال سلام میکردند بر روی
زمین با غلامان چیزی تناول میفرمودند و میفرمودند که بروش بندگان می نشینم و بروش بندگان
طعام میخورم کدام بنده از من سزاوارتر است بتواضع و بندگی خدا اگر غلامی یا کنیزی انحضرت را بکار
میخواند اجابت می فرمودند و عیادت بیماران فقرا میکردند متابعت جنازها میفرمودند باسانید معتبره
منقول است که ملکی از جانب خداوند عالمیان بنزد انحضرت امد و گفت خدا سلامت میرساند که اگر
خواهی صحرای مکه را تمام برای تو طلا میکنم سر بسوی اسمان کرد فرمود که خداوندا می خواهم یکروز
سیر باشم و ترا حمد کنم یکروز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم خواستم که این رساله بذکر قلیلی از مکارم
اخلاق انحضرت معطر گردد اگر نه این رساله بلکه کتابهای بسیار از عهدهٔ ذکر صد هزار یک اوصاف
ان جناب بیرون نمیاید * ثم حب اهل بیتی الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی بعد از

ثم

في الامامة

اقرار برسالت محبت اهل بیت من است که خدا از ایشان هر شکی و شرکی را دور گردانیده و ایشانرا
معصوم و مطهر گردانیده از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیده بدانکه در این حدیث حضرت اشاره
فرموده اند باینکه ایهٔ تطهیر در شان اهل بیت عم نازل شده و این ایه یکی از دلایل عصمت وامامت ایشانست
در کتب اصحاب تفاصیل این امور مذکور است اما بعضی از ان مطالب را در ضمن چند تنویر بر سبیل اجمال
بظهور می رسانیم * تنویر اول * در بیان انکه هیچ عصری خالی از امام نمی باشد و ان امام از جانب خدا
می باید منصوب باشد بدانکه امامت عبارتست از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و
دنیای امت بجانشینی حضرت رسول صم و در ضمن دلایل بر وجود نبی ظاهر شد که صلاح ناس و هدایت
ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قیمی و رئیسی میسر نمیشود چنانچه حضرت امام رضا عم
در علل فضل بن شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را بامری چند تکلیف فرمود
و اندازهٔ چند از برای اوامر و نواهی خود مقرر ساخت و امر فرمود که ایشان از حد و تعدی نکنند
که موجب فساد ایشانست پس ناچار است که بر ایشان امینی بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن
و ارتکاب محارم نمودن زیرا که اگر چنین شخصی نباشد هیچ کس لذت و منفعت خود را از برای مفسدهٔ
که بدیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس لهذا خدا قیمی
و امامی برای ایشان مقرر فرموده که ایشان را منع نماید از فساد و حد و احکام الهی را در میان ایشان
جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقهٔ از فرق و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکردهٔ
و رئیسی نبوده چون جایز باشد که حکیم علیم این خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال ایشان
باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را در میان بعدالت قسمت نماید و اقامت جمعه
و جماعت در میان ایشان بنماید و دفع شر ظالم از مظلوم بکند ایضا اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ
دین پیغمبر باشد هر اینه ملت مندرس شود و دین برطرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل گردد
و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند و شبهها در میان مسلمانان
پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می بینیم همگی ناقصند و در طبایع و رایهای ایشان اختلاف بسیار است
هر یک بخواهش خود رایی اختراع می نمایند پس اگر حافظی از برای دین نباشد دین بزودی باطل
میشود بسند معتبر منقولست که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق عم در خدمت انحضرت نشسته
بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود حضرت از او پرسیدند که ای هشام گفت
لبیک یا بن رسول الله فرمود که مرا خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید بصری چه بحث کردی و عمرو از علمای
اهل سنت بود هشام گفت فدای تو گردم من حیا میکنم و زبان من یارای ان ندارد که در حضور تو چیزی
بیان کنم حضرت فرمود که انچه ما شما را امر میکنیم می باید اطاعت کنید هشام گفت که من او ازهٔ عمرو بن

عبيد راشنيده بودم كه در مسجد بصره افاده ميكند ببصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد
در امدم ديدم كه او نشسته و حلقهٔ بزركی بر كرد او نشسته اند او دو جامهٔ سياه پوشيده يكی را لنك كرده
و يكی را رداكرده مردم از او سوال ميكنند داخل مجلس شدم بدو زانو در اخر ايشان نشستم و كفتم
ايها العالم من مرد غريبم رخصت ميفرمايی كه از تو سوالی كنم كفت بلی پرسيدم كه چشم داری كفت ای
فرزند اين چه سواليست كه ميكنی كفتم سوال من چنين است وجواب ميخواهم كفت بپرس اكرچه سوال
تو احمقانه است بار ديكر پرسيدم كه چشم داری كفت بلی كفتم بان چه چيز را می بينی كفت رنكها را و
شخصها را بان می بينم پرسيدم كه بينی داری كفت بلی كفتم بچه كار تو می ايد كفت بوها را بان می شنوم
پرسيدم كه دهان داری كفت بلی كفتم بچه كار تو می ايد كفت مزهٔ چيزها را بان می يابم كفتم زبان داری
كفت بلی پرسيدم كه بچه كار تو می ايد كفت بان سخن ميكويم پرسيدم كه كوش داری كفت بلی كفتم بان
چه كار ميكنی كفت صداها را می شنوم پرسيدم كه دست داری كفت بلی كفتم بچه كار تو می ايد كفت
چيزها را بان بر ميكيرم پرسيدم كه دل داری كفت بلی كفتم بچه كار تو می ايد كفت بان تميز ميكنم ميان
چيزهايی كه بر اين اعضا و جوارح وارد ميشود كفتم ايا اين جوارح از قلب مستغنی نيستند كفت نه كفتم
چرا اين اعضا را بان احتياجست با انكه اينها صحيح و سالمند و نقصی ندارند كفت ای فرزند وقتی كه اين
جوارح شك ميكنند در وقتی كه بو يبده باشند يا ديده باشند يا شنيده باشند يا لمس كرده باشند رجوع
بقلب ميكنند و انرا حكم ميسازند كه انچه معلوم است متيقن ميسازد و شك را زايل ميكرداند كفتم پس
خدا دل را در بدن ادمی از برای رفع شك و اختلاف جوارح مقرر ساخته است كفت بلی كفتم پس
ناچار است از دل و بدون ان امور جوارح مستقيم نميشود كفت بلی كفتم ای ابا مروان انصاف بده كه خدا
اعضا و جوارح بدن ترا بخود نكذاشته تا امامی از برای ايشان مقرر فرمود كه انچه درست يافته اند تصديق
ايشان بكند و انچه در ان شك داشته باشند شك ايشان را برطرف كند و تمام اين خلق را در حيرت
و سركردانی و شك و اختلاف كذاشت و امامی از برای ايشان مقرر نفرمود كه اكر شكی بهم رسانند باو
رجوع كنند و رفع حيرت از ايشان بكند پس ساكت شد بعد از زمانی ملتفت شد و كفت تو هشام نيستی
كفتم نه كفت با او همنشينی كردهٔ كفتم نه كفت پس از اهل كجايی كفتم از اهل كوفه ام كفت پس البته
تو هشامی برخواست و مرا در بر كرفت و بجای خود نشانيد تا من حاضر بودم سخن نكفت پس حضرت
صادق عم تبسم فرمود و كفت ای هشام اين سخن را از كه اموخته بودی كفت يابن رسول الله چنين بر زبانم
جاری شد حضرت فرمود كه ای هشام والله كه انچه تو ملهم شدهٔ در صحف ابراهيم و موسی نوشته است
از حضرت علی بن الحسين عم مرويست كه فرمود كه ماييم امامان و مسلمانان و حجتهای خدا بر عالميان
و سيد و بزرك مومنان و پيشوای شيعيان و اقای مومنان ماييم امامان اهل زمين از عذاب خدا چنانچه

ستارها امامان اهل اسمانند و ماييم انجماعت كه ببركت ما خدا اسمان را نكاه ميدارد از اينكه بر زمين
افتد و نكاه ميدارد ببركت ما زمين و اهل زمين را از اينكه باب فرو روند و ببركت ما باران را از
اسمان ميفرستد و شفاعت ما رحمت بر ايشان پهن ميكند از برای ما نعمتها از زمين ميرويانند اكر در زمين
امامی از ما نباشد زمين از هم بپاشد و اهل زمين فرو روند پس فرمود كه از روزی كه خدا ادم را خلق
فرمود هركز زمين بی حجتی و خليفهٔ نبوده يا ظاهر و مشهور يا غايب و مستور و از امام و خليفه خالی نخواهد
بود زمين تا روز قيامت اكر نه اين بود عبادت خدا در زمين نميشد راوی ميكويد كه عرض كردم كه
مردم از حجتی كه غايب باشد چه نفع می برند فرمود كه مانند انتفاعی كه مردم از افتاب زير ابر می برند منقولست
از جابر جعفی كه از حضرت امام محمد باقر عم پرسيدم كه مردم را چه احتياج است بپيغمبر و امام فرمود كه
از برای اينكه عالم بر صلاح خود باقی بماند زيرا كه حقتعالی عذاب را رفع ميكند از اهل زمين تا پيغمبر يا امام
در ميان ايشان هست چنانچه حقتعالی بپيغمبر فرمود كه خدا ايشان را عذاب نمی كند و حال انكه تو در ميان
ايشان هستی و پيغمبر فرمود كه ستارها امامان اهل اسمانند و اهل بيت من امامان اهل زمينند چون ستارها
از اسمان برطرف شود قيامت ايشان قايم شود و چون اهل بيت از زمين برطرف شوند قيامت اهل زمين
بر پا شود و مراد باهل بيت انجماعتند كه خدا فرموده است كه ای كروه مومنان اطاعت نماييد خدا را و
اطاعت نماييد رسول خدا را و صاحبان امر از خود را و صاحبان امر از معصومان مطهران از جميع كناهانند
كه هركز كناه و معصيت نميكنند و هميشه از جانب خدا موييد و موفق و مسددند و ببركت ايشان خدا
بندكان را روزی ميدهد و بيمن ايشان شهرهای خدا معمور است و برای ايشان اسمان می بارد
و از زمين كياه می رويد و بايشان خدا مهلت ميدهد كناهكاران را و عذاب خود را بزودی نمی فرستد
هركز از روح القدس جدا نمی شوند و روح القدس از ايشان جدا نمی شود و هركز ايشان از قران جدا
نميشوند و قران از ايشان جدا نمی شود يعنی قران تمام نزد ايشان است و معنی قران را ايشان ميدانند و
عمل به جميع ايشان می نمايند و باسانيد متواتره اين مضامين از اهل بيت عم وارد شده بسندهای معتبر
منقولست از حضرت صادق عم كه اكر در زمين نباشد مكر دو نفر كه يكی از ايشان البته امام خواهد بود بسند
معتبر از انحضرت منقولست كه جبرئيل بر رسول خدا صم نازل شد و كفت حقتعالی ميفرمايد كه من هركز زمين را
نكذاشتم مكر اينكه در او عالمی و امامی بود كه طاعت من و هدايت مرا بخلق می شناسانيد و از ميان
پيغمبری تا پيغمبر ديكر باعث نجات خلق بود و هركز نميكذارم شيطان را كه مردم را كمراه كند و كسی نباشد
كه حجت من باشد و خلق را بسوی من هدايت نمايد و عارف بامر من باشد از برای هر قومی البته هدايت
كنندهٔ هست كه سعادتمندان را هدايت می نمايد و حجت مرا بر ارباب شقاوت تمام ميكند ايضا از انحضرت
باسانيد متكثره منقولست كه فرمود كه هركز زمين خالی نيست از كسی كه زياده و نقصان دين را بداند

صورت سعد بن عبدالله

اگر زیادتی در دین بکنند زیاده را بیندازد و اگر کم کنند کمی را اتمام کند و اگر نه امور مسلمانان مختلط
و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق نکنند و عقول سلیمه بر این مضامین حکم می نماید و این اخبار معتبره
متنبها تست و اگر کسی تفکر نماید مشتمل بر براهین حقه و اقعیه هست هر یک از این احادیث ایضا دلایل
عقلیه و وجوه نقلیه که بعضی گذشت و در کتب اصحاب مفصل مذکور است شاهد است بر اینکه امامت
بدون نص الهی نمیباشد و صاحب عقل مستقیم بعین الیقین میداند که خداوندی که جمیع جزئیات
احکام را حتی بیت الخلا رفتن و جماع کردن و خوردن و آشامیدن را بیان فرماید و بعقل مردم نگذارد
البته امر خلافت و امامت که اعظم امور است و موجب بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشانست
بعقول ضعیفهٔ خلق نخواهد گذاشت و ایضا جمیع پیغمبران وصی تعیین فرمودند چون پیغمبر آخر الزمان
وصی تعیین نفرماید با آنکه شفقت او نسبت بامت از جمیع پیغمبران بیشتر بود و پیغمبران دیگر را احتمال
مبعث پیغمبر دیگر بعد از ایشان بود و آنحضرت میدانست که بعد از او پیغمبری نخواهد بود و ایضا این
معلوم است که آنحضرت هرگز در ایام حیوة غیبتی اختیار نمیفرمود مگر اینکه خلیفهٔ نصب میفرمود پس در غیبت
کبری و ارتحال بعالم بقا چون تعیین نفرماید و ایضا جمیع عالم را امر بوصیت میفرمود چون خود ترک
وصیت نماید و ایضا چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد عصمت از شرایط امامت است و آن امر باطنیست
و بغیر علام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد پس باید که از جانب خدا منصوب باشد و این مضمون
از حضرت صاحب الامر عم منقولست در ضمن حدیثی که بر فواید بسیار مشتمل است لهذا اکثر آنرا ایرادمی
نمایم منقولست از سعد بن عبدالله قمی که از اکابر محدثین است که روزی مبتلا شدم بمباحثهٔ بدترین
نواصب و بعد از مناظرات گفت که وای بر تو و بر اصحاب تو شما گروه روافض مهاجرین و انصار را طعن
میکنند و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان می نمایید اینک ابو بکر بسبب زود مسلمان شدن از همه
صحابه بهتر بود و از بسکه پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد چونکه میدانست
که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل شود
و حضرت علی بن ابیطالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور
مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت نشد پس گفت که ای گروه روافض شما میگویید
که عمر و ابو بکر منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبها انداختن را دلیل خود میآورید بگو که اسلام
ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه با خود فکر کردم که اگر گویم از طوع و رغبت بود خواهد
گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه که جبری
نبوده و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم و طوماری
نوشتم بر زیاده از چهل سوال از مسایل مشکله و این دو مسئله را درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن

عسكري

عسکری عم بفرستم با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند متوجه
سرمن رای شد من از عقب او روان شدم چون باو رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا و از
حضرت سوال کن با او رفیق شدم چون بدر دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت
فرمود داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان
صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بود و بخدمت حضرت فرستاده
بود چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم روی آنحضرت از تابش ماه شب چهارده بود در حسن
و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود که از تابش مشتری بود در کمال حسن و جمال
و در سرش دو کاکل بود و نزد آن حضرت اناری از طلا بود که بجواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند
یکی از بزرگان بصره هدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامهٔ بود و کتابتی میفرمود
و آن طفل مانع میشد آن انار را می انداختند که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتابت میفرمودند پس
احمد همیان خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت بان طفل فرمود که اینک هدایا و تحفهای شیعیان تواست
بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر عم فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را
که از جمیع گناهان پاکست دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیهای رجس و باطل و بعد از آن حضرت
صاحب فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیانست تا حلال و حرام را از هم جدا کنیم احمد بن
اسحق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب عم فرمود که این از فلانست که در فلان محلهٔ قم میباشد
و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینارش قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده
بود و فروخته است چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایهٔ دکان سه
دینار است حضرت امام حسن عم فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز در این میان حرام است
تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکهٔ ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بر آن
نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شدهٔ ناقصی هست که یک دانگ نیم است
و حرام در این کیسه همین دو است و وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان
ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود مدتی بر این گذشت و دزد
آنرا دزدید آن مرد چون گفت که این را دزد دزدید تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریک
تر از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که آنرا بافتند و فروخت و این دو از قیمت آن جامهٔ است و
حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر عم فرموده بود پیدا شد
برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صرهٔ دیگر بیرون آورد حضرت صاحب عم فرمود که این مال فلان است
که در فلان محلهٔ قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود

که این اشرفیها قیمت کندمی است که میان او و برزکرانش مشترک بود و حصه خود را از باده کیل کرد و کرفت مال اتهاد را این مدان است حضرت امام حسن عم فرمود که راست کفتی ای فرزند پس با احمد کفت که این کیسها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمی خواهیم و اینها حرام است بعد از ان فرمود ان جامهٔ که ان پیرزن برای ما فرستاده بیاور احمد کفت که او را در میان خرجین پنهان کرده بودم فراموش کردم برخواست که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب امدهٔ کفتم شوق ملازمت تو مرا اورده است فرمود که ان مسائلی که داشتی چه شد کفتم حاضر است فرمود که انچه را میخواهی از نور چشمم بپرس و اشاره بحضرت صاحب الامر فرمود کفتم ای مولی و فرزند مولای من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر المومنین عم کذاشت حتی انکه در روز جمل حضرت امیر فرستاد بنزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را اهلاک کردی بان غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی اکر دست از این عمل برنمیداری ترا طلاق میکویم این چه طلاق بود که بعد از وفات انحضرت مفوض بود حضرت صاحب عم فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را اعظیم کردانیده بود و ایشان را بشرف مادر مومنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین عم فرمود که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بکو و از این شرف بیند از پرسیدم که یابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این ایه که خداوند عالمیان بحضرت موسی میفرماید که * فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى * که ترجمه ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستیکه تو در وادی پاکیزهٔ که طوی نام دارد بدرستیکه اتفاق علما است که نعلین انحضرت از پوست میته بود لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را میکوید بر موسی افترا بسته است او را با رتبهٔ نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در ان نعلین جایز بود یا نه اکر نماز جایز بود پوشیدن در ان بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند ان مکان مقدس و مطهر باشد اکر نماز در ان جایز نبود پس موسی حلال و حرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزی که در ان نماز نمیتوان کرد این قول کفر است کفتم پس شما مطلب الهی را بفرمایید فرمود که موسی در وادی مقدس قرب بود و کفت خداوندا من محبت را برای تو خالص کردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و امده بود برای ایشان اتش ببرد حقتعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اکر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیکران مطهر است و اکر در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از محبتها است چنانچه بعضی موید این نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها بمثالها بنظر می اید کفش مثال زن است کسی که خواب می بیند که

کفشش را دزد برد زنش میمیرد یا از او دور میشود سعد کفت دیکر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از ان بحضرت رسول صم اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسهٔ ال عبا را باو تعلیم نماید که در شداید بانها پناه برد جبرئیل امد و اسماء ایشانرا تعلیم انحضرت نمود چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن صم را یاد میکرد غم او برطرف میشد و خوشحال میشد چون نام مبارک حضرت امام حسین عم را یاد میکرد کریه براو مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام ان چهار بزرکوار را که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میکردم و نام ان عالیمقدار را که ذکر میکنم غمهای من بهیجان می اید و مرا از کریه طاقت نمی ماند پس خداوند عالم قصهٔ شهادت و مظلومیت انجناب را بزکریا وحی فرمود و کفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلا است و ها هلاک عترت طاهره است و یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنکی ایشان است در ان صحرا و صاد صبر ایشان است چون زکریا این قصهٔ دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد مشغول کریه و زاری و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت انحضرت میخواند و میکفت الهی ایا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی اورد ایا بلای چنین مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد ایا علی و فاطمه جامهٔ این مصیبت را خواهی پوشانید ایا چنین درد و الم را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی اورد بعد از این سخنان میکفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیدهٔ من باو روشن شود چون چنین فرزندی کرامت فرمایی مرا فریفتهٔ محبت او کردان پس چنین کن که دل من در مصیبت ان فرزند چنان بدرد اید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد امد پس خدا یحیی را کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز کردید و حضرت یحیی ششماه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین عم نیز ششماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست براین که امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد کفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چون میدانند که صلاح ایشان خواهد بود و حال انکه از ضمیر او خبر ندارند کاه باشد که کمان کنند که مصلح است و اخر مفسد ظاهر شود از همین علت است که مردم نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که برای تایید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل ترا انرا قبول کند بکو که پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برکزیده و کتابها بر ایشان فرو فرستاده و ایشان را موید بوحی و عصمت کردانیده و ایشان علمهای هدایت امت اند و اختیار ایشان از اختیار جمیع امت بهتر است موسی و عیسی از جملهٔ ایشانند ایا جایز است با وفور عقل و کمال علم ایشان

یا کسی را از میان امت اختیار کنند بخوبی بعقل خود و برگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان
کنند که او مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان
خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست و مخلص
و معتقد میشمرد ایشان را و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا احال ایشان را بیان فرموده پس
هرگاه برگزیدهٔ خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح امت است و افسد امت ظاهر شود پس چه اعتماد
باشد بر مختار و برگزیدهٔ عوام ناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند و مهاجرین و انصار که بر سرایر مردم
اطلاع ندارند پس باید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات امور است بعد از آن
باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میگفت که حضرت رسول ابو بکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست
که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر صم فرمود که
خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان
فاسد شما این چهار خلیفه بحق اند پس اگر این معنی باعث بردن بغار بود بایست که همه را با خود ببرد
و بنا بر آنکه تو میگویی آنحضرت در باب آن سه خلیفهٔ دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق
ایشان را سبک شمرده آنچه آن خصم تو از تو پرسید که اسلام ابو بکر و عمر بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی
که طوعا بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان از روی توریة و
کتابهای خود احوال محمد را بر ایشان میخواندند و میگفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه
خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت نصر خواهد بود اما دعوای پیغمبری خواهد کرد و از کفر
و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان
از روی گفتهٔ یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع این که شاید و لایتی و حکومتی حضرت بایشان
بدهد و در باطن کافر بودند چون در آخر مأیوس شدند با منافقین بر بالای عقبه رفتند و دهانهای
خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و دبها انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک
کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید
و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین عم از روی طمع بظاهر بیعت کردند
که حضرت بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مأیوس شدند بیعت را شکستند و خروج
کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام
حسن برای نماز برخواستند و حضرت صاحب الامر عم با ایشان برخواستند من برگشتم احمد ابن اسحق را
در راه دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آن جامهٔ که حضرت فرمود
پیدا نشد گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد

می فرستاد و گفت همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و برد و پس نماز میکردند سعد گفت
که حمد الهی کردیم چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر را
نزد حضرت ملازمت میکردیم چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت
رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار
دشوار است از خدا سوال میکنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر پدرت مرتضی و بر مادرت
سیدهٔ نساء و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عموی تو و بر ائمهٔ طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد
و بر فرزندت از خدا طلب می نماییم که شان ترا رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و این آخر دیدن
ما نباشد جمال ترا چون این را گفت حضرت گریست که قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت
و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد
چون این را شنید بی هوش شد چون بهوش آمد گفت از تو سوال می نمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف
سازی بجامهٔ که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط کردند و سیزده درهم بدر آوردند و فرمودند که
این را بگیر و از غیر این زر خرج مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا
ضایع نمیکند سعد گفت چون برگشتیم بسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی
او را عارض شد که از خود مأیوس شد چون به حلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم و احمد
شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می بود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید
ما هر یک بجای خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری
را دیدم میگوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را برای
شما خیر گرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از همهٔ شما گرامی تر بود
نزد امام و پیشوای شما این را گفت و از نظر ما غایب شد پس ما برخواستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم
رحمه الله تعم ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را
صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تاکید در باب امامت و وصایت امیر المؤمنین و ائمهٔ عم زیاده
از واجبات دیگر فرمود کلینی روایت کرده است از حضرت امام موسی عم که پرسیدم از حضرت صادق عم
گفتم که نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین عم نامهٔ وصیت خود را نوشت که پیغمبر صم میفرمود و
آنحضرت می نوشت و جبرئیل و ملائکهٔ مقربین گواه شدند فرمود که ای ابو الحسن چنین بود و لیکن چون
نزدیک وفات حضرت رسالت صم شد نامهٔ نوشته جبرئیل آورد با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل گفت
یا محمد امر کن که بیرون روند هر که نزد توهست بغیر وصی تو علی بن ابی طالب که وصیت نامه را باو
تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که تو دفع وصیت باو نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد پس هر که

در خانه بود بغیر حضرت امیرالمومنین ع فرمود که از خانه بیرون رو و حضرت فاطمه درمیان پرده
و در ایستاده بود پس جبرئیل گفت که یا محمد خداوند ترا سلامت میرساند و میگوید که این نامه ایست
مشتمل بر انچه ما ترا خبر داده بودیم و پیمان از تو گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی
بن ابی طالب من گواهم در این امر بر تو و ملائکه را بر تو گواه گرفته ام و من ای محمد کافیم از برای گواهی
در این هنگام مفاصل حضرت رسالت پناه صم بلرزه امد فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سلام است
یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها و سلام و سلامتیها همه از اوست و سلامها و تحیتها باو برمیگردد
راست میفرماید خداوند من و نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد
و فرمود که بحضرت امیرالمومنین تسلیم نما چون انحضرت بحضرت امیرالمومنین تسلیم نمود جمیع نامه را حرف
بحرف خواند پس حضرت رسول فرمود که یا علی این عهدیست که خدا با من کرده بود و پیمان و شرطیست
که بر من گرفته بود و امانت او بود در نزد من تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت او نمودم حضرت امیرالمومنین
فرمود که من گواهی میدهم برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای خداوند
خود را و خیرخواهی امت کردی انچه فرمودی راست فرمودی گواهی میدهد برای تو گوش و چشم
و گوشت و خون من جبرئیل گفت که من بر راستی گفتار هردو گواهی میدهم انگاه حضرت رسول صم
فرمود که یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی بانچه در این
وصیت ترا بان امر کرده اند حضرت امیرالمومنین فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر منست ضمان
انها و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای انها کنم حضرت رسول فرمود که یا علی
میخواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت برای من گواهی بدهند حضرت
امیرالمومنین فرمود که گواه بگیر حضرت رسول فرمود که جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین حاضر شده
اند که گواه شوند ایشان میان من و تو گواهند فرمود پدر و مادرم فدای تو باد تو ایشانرا گواه بگیر و من
نیز ایشانرا گواه میگیرم پس حضرت رسول ایشانرا گواه گرفت و از جمله چیزهایی که بامر الهی بر حضرت
امیرالمومنین شرط کرد این بود که یا علی وفا میکنی بانچه در این نامه نوشته است از دوستی هرکه دوست
خدا و رسول باشد و بیزاری و دشمنی هرکه دشمن خدا و رسول باشد و تبرا نمودن از ایشان با صبر
بر فرو خوردن خشم و با صبر بر غصب کردن حقت و غصب نمودن خمست و نگاه نداشتن حرمتت گفت بلی
یا رسول الله قبول کردم حضرت امیرالمومنین فرمود که بحق خدایی که دانه را شکافته و گیاه رویانیده
و خلایق را افریده که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول میگفت که بشناسان بعلی که حرمتش را باطل
خواهند کرد و حرمت خدا و رسولست بگو که شهید خواهد شد در راه دین و ریشش از خون
سرخ سرش رنگ خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم چنانچه برو در افتادم

و گفتم بلی قبول کردم و راضی شدم و سعی خواهم کرد و صبر خواهم نمود هرچند حرمت من ضایع شود و
سنتهای پیغمبر معطل شود و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و ریشم بخون سرم خضاب
شود صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا بسوی تو ایم انگاه حضرت رسول حضرت فاطمه
و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را طلبید و ایشانرا نیز خبر داد بمثل انچه امیرالمومنین را خبر داد
و از ایشان پیمان گرفت ایشان مثل فرمودهٔ انحضرت جواب فرمودند پس وصیت را مهر کردند بمهرهای
طلای بهشت که اتش باو نرسیده بود و بحضرت امیرالمومنین ع سپردند راوی میگوید که بخدمت
حضرت امام موسی عرض نمودم که پدر و مادرم فدای تو باد نمیفرمایی که در وصیت چه نوشته بود حضرت
فرمود که سنتهای خدا و رسول و احکام ایشان بود پرسیدم که ایا این در وصیت بود که ان کافران غصب
خلافت خواهند کرد و مخالفت امیرالمومنین خواهند نمود فرمود که و الله که جمیع انها بود حرف بحرف مگر
نشنیدهٔ این ایه را که * انا نحن نحی الموتی و نکتب ما قدموا و اثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین * که
ترجمه اش بقول مفسران اینست که بدرستی که ما زنده میگردانیم مردگانرا در روز بعث و جزا و می
نویسیم انچه پیش فرستاده اند از عملهای نیک و بد و نشانهای قدم ایشانرا یا انچه اثر افعال ایشان بعد از
ایشان می ماند می نویسیم و همه چیز از نیک و بد شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی گفته اند
امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامهٔ اعمالست و در بعضی احادیث ما بحضرت امیرالمومنین
تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامهٔ وصیت است انگاه فرمود که و الله رسول خدا بامیرالمومنین و فاطمه
گفت که ایا فهمیدید انچه بشما گفتم و قبول کردید ایشان گفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر می
نماییم بر انچه ما را بخشم اورد و موجب ازار ما باشد و بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است
که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبرش نامهٔ فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد این
وصیت تواست بنجیبان از اهلت فرمود که کیستند نجیبان ای جبرئیل گفت که علی ابن ابی طالب و فرزندانش
و بر نامه مهرها از طلا بود پس حضرت رسول صم ان کتاب را بامیرالمومنین عم داد و امر فرمود که یک
مهرش را بگیرد و بانچه در تحت ان مهر هست عمل نماید انحضرت چنین کرد و انچه کرد از روی ان نامهٔ
الهی بود و در هنگام وفات بحضرت امام حسن عم تسلیم نمود و انحضرت یک مهر دیگر را بر گرفت و بانچه در
تحت ان بود عمل نمود پس بحضرت امام حسین عم تسلیم نمود انحضرت مهر خود را برداشت نوشته بود که
خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که ایشان نمی یابند البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا
بفروش پس انحضرت چنین کرد و نامه را بعلی بن الحسین عم داد انحضرت مهر خود را گشود نوشته بود که
سر در پیش افکن و خاموش باش و ملازم خانهٔ خود باش و متعرض کسی مشو تا مرگ ترا در رسد انحضرت
چنین کرد و نامه را با امام محمد باقر سپرد چون مهر را برداشت نوشته بود که مردم را حدیث بگو و فتوی بده

تنویر دوم در عصمة الامام

و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچکس بتو ضرری نمیتواند رسانید پس ان نامه را بحضرت امام جعفر صادق
ع داد انحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث کن و فتوی بیان فرما و علوم اهل بیت خود را پهن
کن و تصدیق پدران شایستهٔ خود را بمردم برسان واز غیر خدا مترس که تو در حرز و امان خدائی
هم چنین هر یک بعد یکری تسلیم مینمایند و بمقتضای ان عمل میکنند تا قیام مهدی ال محمد صلوات الله
علیهم اجمعین * تنویر دویم * در بیان عصمت امام است بدانکه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه را اعتقاد انست که امام می
باید از اول تا اخر عمر از جمیع کناهان صغیره و کبیره معصوم باشد واهل سنت چون میدانند که هرکاه عصمت
شرط امامت باشد حقیت امامت خلفای ایشان برهم میخورد میکویند عصمت در امامت شرط نیست و بر
بطلان این معنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین
شخص واجب الاطاعه که جمیع امور دین و دنیای امت باو وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل
و الا فواید مترتبه بر امامت کماینبغی بظهور نخواهد امد وان شخص نیز محتاج خواهد بود بامامی و رهنمائی
چنانچه نزد انصاف ظاهر است واز امامتش خلل بسیار در دین هم خواهد رسید زیراکه از فتاوی غلطش
ممکنست بدعتها منتشر کردد و احکام حقهٔ دین متروک شود و بسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور اید که
هیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل انکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بکمان اینکه قابل خلافت و امامت
است و از او امور منافی امامت بظهور اید پس اکر امت متعرض او نشوند مورث انهدام دین است و اکر قصد
عزلش کنند منازعه و مشاجرهٔ عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود چنانچه در واقعهٔ
کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج بظهور امد تا انکه کار امامت و نیابت خدا
و رسول بمعویه و یزید و امثال ان ظالمان بیدین قرار کرفت و ان قسم ظلمها بر اهل بیت رسالت و سایر
اهل اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که انچه مردم را بان امر کند خود بفعل نیاورد
و انچه را از ان نهی کند از او بظهور اید لهذا حقتعالی در قران مکرر این قسم جماعت را مذمت و توبیخ فرموده
ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر میباشد و فخر رازی در تفسیر ایه اولوا الامر کفته است که
این ایه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولوا الامر و الالازم می اید که هم امر باطاعتشان شده
باشد و هم نهی از اطاعت زیراکه اطاعت در محرمات حرام است همچنین در تفسیر ایه * و کونوا مع الصادقین
* کفته است که مراد از صادقین معصومینند و خدا در ایهٔ تطهیر از عصمتشان خبر داده چنانچه بعد از این
بیان خواهد شد و اکثر مفسرین در ایه * لا ینال عهدی الظالمین * اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت
امام دارد زیراکه حضرت عزت عم شانه بحضرت ابراهیم وحی فرمود * که انی جاعلک للناس اماما * ترا برای
مردم امام کردانیدم حضرت ابراهیم درخواست نمود که بعضی از ذریت من نیز این شرف و کرامت فرما خطاب
رسید که عهد امامت و خلافت بظالمان نمیرسد و هر فاسقی ظالم است بر نفس خود چنانچه خدا مکرر

تنویر سوم در ایه التطهیر

۴۶

فاسقان را بظلم وصف فرموده * تنویر سیم * بدانکه احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که ایهٔ
تطهیر در شان اهل بیت رسالت نازل شده که ال عبا باشند و موافق بعضی از احادیث ما جمیع ائمهٔ ما
داخل اند و صاحب کشاف که از متعصبین علماء اهل سنت است در قصهٔ مباهله ذکر کرده است که چون
حضرت رسول نصارای نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت طلبیدند و چون با یکدیکر خلوت کردند
بعاقب که صاحب رای ایشان بود کفتند چه مصلحت میدانی کفت و الله ای کروه نصاری شما دانستید
که محمد پیغمبر فرستادهٔ خدا است و در بیان احوال عیسی حق را بر شما ظاهر ساخت و الله که هیچ قومی
با پیغمبر خود مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشوند و اکر مباهله کنید البته هلاک خواهید شد
و اکر بسیار اهتمام در نکاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن ابا دارید باو مصالحه نمائید
و بر کردید چون صبح شد رسول خدا صم حضرت امام حسین را در بر کرفت و دست حضرت امام حسن را
کرفت و فاطمه و علی را از پی خود روان ساخت و فرمود که من چون دعا کنم شما امین بکوئید پس
اسقف نجران کفت که ای کروه نصاری من روئی چند می بینم که خدا باین روها کوه را از جا میکند
با ایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد بود ایشان بخدمت
حضرت امدند و کفتند ما با تو مباهله نمیکنیم تو بر دین خود باش و ما بر دین خود حضرت فرمود که اکر مباهله
نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند فرمود که پس با شما جنک میکنیم کفتند ما طاقت جنک عرب نداریم و لیکن
با تو صلح میکنیم که با ما جنک نکنی و بدین ما کار نداری و ما بتو هر سال دو هزار حله در ماه صفر بدهیم
و هزار حله در ماه رجب و سی زره نفیس هر سال بدهیم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه فرمود و کفت
و الله که هلاک بر اهل نجران مشرف شده بود و اکر مباهله میکردند همه مسخ میشدند بصورت میمون
و خوک و این صحرا همه بر ایشان اتش میشد و خدا جمیع اهل نجران را هلاک میکرد حتی مرغی که بر روی
درختان بود و در تمام نصاری سال نمیکذشت که همه هلاک میشدند و باز صاحب کشاف از عایشه
روایت کرده است که روزی حضرت رسول صم بیرون امد و عبائی پوشیده بود از موی سیاه پس
حضرت امام حسن امد او را داخل عبا کرد بعد از ان حضرت امام حسین امد او را داخل عبا کرد پس
حضرت فاطمه و علی بن ابیطالب امدند هر دو را داخل عبا کرد و این ایه را خواند * که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا * بعد از ان صاحب کشاف کفته است که اکر کوئی که چرا این
جماعت را در مباهله داخل کرد جواب میکوئیم که برای انکه این دلالت بر حقیقت و اعتماد بر راستی او
بیشتر میکرد از انکه دیکران را داخل کند زیراکه عزیزترین خلق را نزد خود و پارهای جکر خود
و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض مباهله و نفرین در اورد و اکتفا بر خود نکرد بتنهائی چه بسیار است
که ادمی خود را بهلاک میدهد و این قسم اعزه را حفظ میکند و در موطای مالک که امام اهل سنت است

روایت شده است از انس که چون ایهٔ تطهیر نازل شد قریب بشش ماه رسول خدا در هنکام رفتن بنماز صبح بر در خانهٔ فاطمه میکفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا * و در صحیح ابی داود سجستانی نیز بهمین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری از جزو چهارم روایت کرده بنحوی که صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم و در صحیح ابوداود و در جمع بین صحیحین حمیدی همه باین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضایل امیر المومنین عم از سعد وقاص چنین روایت کرده که چون ایهٔ مباهله نازل شد خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و کفت خداوندا اینها اهل بیت منند و در محل دیکر نیز همین مضمون را روایت کرده و ابوداود در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده است که کفت ایهٔ تطهیر در خانهٔ من نازل شد و در ان خانه حضرت رسول بود و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و من بر در خانه نشسته بودم پس حضرت رسول صم بر ایشان کلیمی پوشانید و کفت خداوندا اینها اهل بیت منند از ایشان دور کردان و برطرف کن رجس و کناه را و پاکیزه کردان ایشانرا از بدیها پاکیزه کردنی من کفتم یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود که نه تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است و این مضمون و قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان مرویست بطرق متعدده و تعداد انها موجب تطویل است و دلالت این ایه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است چه عامهٔ محققین مفسرین رجس را در این ایه بکناه تفسیر کرده اند و تطهیر ظاهر است که مراد از ان پاک کردانیدن از بدیها و عیبها و قبایح است و از سیاق ایه و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد جمیع بدیهاست و اراده که در ایه وارد شده ارادهٔ حتمی می باید باشد زیراکه ارادهٔ تکلیفی بایشان اختصاصی ندارد و ارادهٔ حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت است و هرکاه عصمت ثابت شد دروغ بر ایشان روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند پس دعوای ایشان برحق باشد و تفصیل این سخنان را اینمقام کنجایش ندارد * تنویر چهارم * در بیان فضیلت محبت اهل بیت عم است ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر از ابای کرام او عم روایت کرده است که رسول خدا صم فرمود که محبت من و اهل بیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال انها عظیم است در هنکام مردن و در قبر و در وقت مبعوث شدن و در هنکامی که نامها بدست راست و چپ اید و در هنکام حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را بسنجند نزد صراط و روایت کرده است از حارث همدانی که روزی بخدمت حضرت امیر المومنین عم رفتم پرسید که چه چیز ترا باین جا اورده کفتم محبت تو یا امیر المومنین فرمود که ای حارث تو مرا دوست میداری کفتم بلی والله ای امیر المومنین فرمود که وقتی که جانت بکلو میرسد مرا خواهی دید چنان که میخواهی چون به بینی مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد چون به بینی که بر صراط میکذرم و علم حمد بدست من است

تنویر رابع فی محبت اهل البیت

و پیش حضرت رسول صم میروم چنانچه مرا خواهی دید که مشعوف کردی و از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر عم که حضرت رسول صم فرمود که یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار کیرد اکر یک قدم او از صراط بلغزد البته قدم دیکر ثابت می ماند تا خدا او را بسبب محبت تو داخل بهشت کرداند و از حضرت صادق عم منقولست که محبت ما اهل بیت کناهان را می ریزد چنانچه باد تند برک را از درختان میریزد و باسانید معتبره از حضرت امام رضا عم منقولست که حضرت رسول فرمود که چهار کسند که من در روز قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد اکرچه با کناه اهل زمین امده باشند کسی که اعانت اهل بیت من بکند و کسی که قضاء حوایج ایشان بکند در هنکامی که مضطر شده باشند و کسی که بدل و زبان ایشانرا دوست دارد و کسی که بدست دفع ضرر از ایشان بکند و ایضا از انحضرت منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث کرداند که هیچ خوف نداشته باشد و در کتاب بصایر الدرجات از امام جعفر صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند و کوچک و بزرک ایشان را دیدم و بتو و شیعیان تو کذشتم و از برای شما استغفار کردم حضرت امیر المومنین فرمود که یا رسول الله دیکر از فضایل شیعه بفرما فرمود که یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید امد و روهای شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها و غمها از شما برطرف خواهد شد و در سایهٔ عرش الهی خواهید بود مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم اندوهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و برای شما خوان نعمتهای الهی می اورند و مردم مشغول حساب خواهند بود و باسانید معتبره از حضرت امام رضا عم منقولست که پیغمبر صم فرمود که یا علی هرکه ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود در درجهٔ ایشان در روز قیامت و کسی که بمیرد و دشمن تو باشد اکر خواهد یهودی بمیرد و اکر خواهد نصرانی بمیرد و فرمود که اول چیزی که در روز قیامت از مردم سوال خواهند کرد محبت ما اهل بیت خواهد بود بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که والله که در اسمان هفتاد صنف ملائکه هستند که اکر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی از ایشان را احصا نمی توانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه از میثم تمار که از اصحاب اسرار امیر المومنین است روایت کرده که شبی در خدمت حضرت امیر المومنین عم بودم فرمود که نیست بندهٔ که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد مکر اینکه چون صبح میکند دوستی ما اهل بیت را در دل خود می یابد و نیست بندهٔ که خدا بر او غضب کرده باشد مکر اینکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می یابد چون ما صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت دوستان خود و میدانیم دشمنی دشمنان خود را چون دوست ما صبح میکند منتظر رحمتهای الهیست و دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است همین که بمیرد داخل جهنم شود بدرستی که درهای

رحمت برای دوستان ما بازاست کوارا باد ایشان را رحمتهای الهی و وای بر حال دشمنان ما و دوست
ما نیست کسی که دشمن ما را دوست دارد و دوستی ما و دوستی دشمنان ما در یکدل جمع نمی‌شود کسی
که ما را دوست دارد باید که دوستی را برای ما خالص گرداند چنانچه طلا را از غش خالص میکنند
ماییم نجیبان و برگزیدهای خدا و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند و منم وصی اوصیا و منم حزب
و یاور خدا و رسول و آنان که با من محاربه میکنند گروه شیطانند پس کسی که خواهد حال خود را در
محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمنان ما را در دل خود یابد بداند که خدا و جبرئیل
و میکائیل دشمن او یند و خدا دشمن کافرانست و روایت کرده از ابی عبد الله جدلی که حضرت
امیر المومنین ع گفت که میخواهی ترا خبر دهم بحسنهٔ که هر که آن را داشته باشد در روز قیامت او را
هیچ ترس نباشد و خبر دهم بگناهی که هر که آن را داشته باشد او را برو در آتش اندازند گفتم بلی فرمود
که آن حسنه محبت ماست و آن گناه دشمنی ماست و از سلمان رحمه الله روایت کرده که روزی در
مسجد در خدمت حضرت رسول صم نشسته بودیم که حضرت امیر المومنین ع آمد حضرت رسول سنگ
ریزهٔ در دست داشت بدست آن حضرت داد آن سنگ ریزه به سخن آمد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله
راضی شدم بپروردگاری خدا و بر پیغمبری محمد و بولایت علی بن ابی طالب حضرت رسول فرمود
که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی بن ابی طالب راضی باشد او از خوف عقاب
خدا ایمن است و ابن بابویه بسندهای بسیار از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که او روایت
کرد از پدران بزرگوارش تا رسول خدا صم از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از
خداوند عالمیان فرمود که ولایت علی حصن و قلعهٔ من است هر که داخل آن حصن شود از عذاب من
ایمن است و باسانید در کتب سنی و شیعه از رسول خدا صم منقولست که اگر مردمان بر ولایت علی مجتمع
میشدند خدا جهنم را خلق نمی‌فرمود و روایت کرده است از انس که حضرت رسول صم فرمود که
خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد گردانید که روهای ایشان از نور باشد
و بر کرسیهای نور خواهند نشست و جامها از نور خواهند پوشید و در سایهٔ عرش الهی خواهند بود مانند
پیغمبران و پیغمبر نیستند بمنزلهٔ شهدا و همگی شهید نخواهند بود بعد از آن دست بر سر حضرت امیر المومنین
گذاشت و فرمود که این و شیعیانش چنین خواهند بود و شیخ طوسی باسانید معتبره از حضرت امام
رضا ع از آبای طاهرینش صلوات الله علیهم روایت کرده است که حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین
ع فرمود چون روز قیامت خدا از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید
و من بتو تسلیم کنم و گویم هر کرا خواهی بجهنم فرست و هر کرا خواهی به بهشت داخل کن ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون قیامت قائم شود منبری بگذارند که جمیع خلایق

ببینند و حضرت امیر المومنین ع بر آن منبر برآید و ملکی بر دست راست او بایستد و ملکی بر دست
چپ او و ملک دست راست ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب است هر کرا میخواهد داخل
بهشت میکند ملک دست چپ ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابیطالب است هر کرا میخواهد داخل
جهنم میکند و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین فرمود که
چون قیامت شود بیایی تو بر اسبی از نور سوار و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی او دیدها را خیره
گرداند پس ندا از جانب رب العزة برسد که کجاست خلیفهٔ محمد رسول الله تو گویی اینک منم پس ندا
فرماید ترا که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن تویی قسمت کنندهٔ
بهشت و دوزخ از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت امیر المومنین ع فرمود که روزی با حضرت
رسول صم نزدیک کعبه نشسته بودیم مرد پیری پیدا شد از پیری خم شده و ابروهایش بر چشمهایش
افتاده و عصایی در دست و کلاه سرخی در سر و پیراهن مویی پوشیده نزدیک حضرت آمد و گفت
یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو را انیست و عمل تو فایده ندارد چون
پشت کرد حضرت فرمود که ای ابو الحسن شناختی این پیر را گفتم نه فرمود شیطان ملعون بود حضرت
امیر المومنین ع فرمود که از پی او دویدم او را گرفتم و بر زمین زدم و دست بر گلویش فشردم گفت دست
از من بدار ای ابو الحسن که مرا تا قیامت مهلت داده‌اند و الله یا علی من ترا دوست میدارم و هر که دشمن
تو است با پدر او شریک شده‌ام در وطی مادرش و او حرامزاده است پس خندیدم و او را رها کردم
منقولست از سلمان رحمة الله علیه که روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذمت حضرت امیر المومنین
ع میکردند نزد ایشان ایستاد پرسیدند که کیستی گفت من ابو مره‌ام گفتند شنیدی که ما چه گفتیم گفت بدا
حال شما که ناسزا بمولای خود علی بن ابیطالب میگفتید ایشان گفتند چه دانستی که او مولای و امام ماست
گفت از گفتهٔ پیغمبر شما که گفت هر که من مولای اویم علی مولای او ست خداوندا دوست دار
هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و فرو
گذار هر که او را یاری نکند ایشان گفتند تو از شیعیان اویی گفت نه ولیکن او را دوست میدارم
و هر که دشمن او ست در مال و فرزندش شریک میشوم گفتند ای ابو مره در فضیلت او چیزی میدانی
گفت ای گروه ناکثان و قاسطان و مارقان که پیمان او را شکسته اید و نظلم با او خروج کرده اید و از
دین بدر رفته اید بدرستیکه من عبادت خدا کردم در میان جان دوازده هزار سال چون خدا جان را
هلاک کرد تنهایی خود را در زمین بخدا شکایت کردم مرا باسمان اول عروج فرمود و دوازده هزار سال
در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم نور شعشعانی بسیار روشنی
بر گذشت ملائکه بسجده افتادند و گفتند سبوح قدوس این نور ملک مقربیست یا نور پیغمبر مرسلی

ندا از جانب رب العزة رسید که این نور طینت علی بن ابی طالب است منقولست از ابوهریره که شخصی
بخدمت رسول خدا صلعم امد و گفت فلان شخص بکشتی نشست با مایهٔ کمی و بچین رفت و زود برگشت
و مال بسیار اورده است که محسود خویشان و دوستان شده است حضرت فرمود که مال دنیا هر چند
زیاد میگردد بلا و محنت صاحب مال بیشتر میشود از روی حال صاحبان اموال مکنید مگر کسی که در راه
خدا صرف نماید بعد از ان فرمود که میخواهید شما را خبر دهم بکسی که مایه اش از ان سوداگر کمتر بوده
و زودتر برگشته غنیمت و فایده بیشتر بهم رسانیده و انچه را بهم رسانید در خزینهای عرش الهی برای
او حفظ کرده اند صحابه گفتند بفرما یا رسول الله فرمود که نظر کنید باین شخصی که می اید دیدیم ژنده پوشی
از انصار می اید فرمود امروز ثوابی از این مرد بالا برده اند که اگر بر جمیع اهل اسمان و زمین ان ثواب را
قسمت کنند حصهٔ کمتر ایشان ان خواهد بود که گناهانش امرزیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه
از او پرسیدند که امروز چه کار کردهٔ بشارت باد ترا بکرامات الهی ان شخص گفت کاری بغیر این نکرده ام
که برای حاجتی از خانه بیرون امده ام و چون دیر شده بود گمان کردم که ان کار فوت شده است
با خود گفتم که بعوض این حاجت میروم و نظر بروی علی بن ابیطالب میکنم چون از حضرت رسول شنیده
بودم که نظر کردن بروی علی عبادت است حضرت فرمود که بلی والله عبادتست و چه عبادت ای عبد الله
میرفتی که دیناری برای روزی عیال خود تحصیل نمایی و از تو فوت شد و بعوض ان نظر بروی علی
کردی از روی محبت و فضیلت او را میدانستی و این از برای تو بهتر است از اینکه تمام دنیا طلای
سرخ شود برای تو در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در ان راه کشیدهٔ در حق
هزار کس همه بشفاعت تو از اتش جهنم ازاد خواهند شد * تنویر پنجم در بیان انکه صحت عبادت مشروطست تنویر پنجم
باعتقاد بامامت ایمهٔ اثناعشر صلوات الله علیهم و بدون ان عبادت ثمرهٔ نمی بخشد بلکه باعث عقاب میشود
و این معنی اجماعی علمای شیعه است و احادیث در این باب متواتر است چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از
حضرت صادق عم روایت کرده است که چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان میدارند اول
چیزی که از او سوال میکنند از نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت ما اهلبیت است پس اگر اقرار بولایت
کرده و بران حال مرده نماز و روزه و زکوة و حجش را قبول میکنند و اگر اقرار بولایت ما نکرده هیچ عملی
از اعمال او را قبول نمیکنند و بسند دیگر از انحضرت روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول صلعم
نازل شد و گفت خداوند عالم سلامت میرساند که من اسمانهای هفت گانه و زمینهای هفت گانه را
و انچه بر روی انهاست خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابراهیم خلق نکرده ام اگر بنده مرا
در انجا بخواند از روزی که اسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته
باشد او را سرنگون در جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده که خدا وحی فرمود بحضرت پیغمبر صلعم

که یا محمد اگر بندهٔ مرا عبادت کند تا از هم بپاشد و مانند مشك پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت
باشد او را در بهشت جا ندهم و بسایهٔ عرش خود در نیاورم و منقولست از حضرت علی بن الحسین عم که
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که بحق خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اگر بندهٔ در
روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از او قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا نداشته باشد و از
ابو حمزهٔ ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین عم پرسید از ما که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است
گفتیم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعهای زمین میانهٔ رکن حجر و مقام
ابراهیم است و اگر کسی بقدر انچه نوح در میان قوم خود ماند هزار کم پنجاه سال عمر کند و در ان موضع
عبادت کند که روزها بروزه و شبها را بعبادت گذرانده و خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند ان
عبادت هیچ نفع ندهد او را و این حدیث از طرق شیعه و سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را
نشناسد کافر مرده است و بمرگ جاهلیت و کفر مرده است * تنویر ششم * در بیان بعضی از صفات و علامات تنویر ششم
امام و شرایط امامت باید دانست که چون احکام دین و دنیای امت منوط بحکم امام است باید که عالم باشد
باحکام دین و واقف باشد بر خصوصیات ایات قرانی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ
و عام و خاص و همچنین بر اخبار نبوی و بالجمله باید عالم بجمیع علوم باشد و باید کمال رای و شجاعت
داشته باشد تا از عهدهٔ مجاهده با اعدای دین بر تواند امد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول
بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلا چنانچه حق سبحانه و تعم در قران مجید
میفرماید * که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی * یعنی ایا کسی که هدایت
میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را متابعت کنند یا انکس که هدایت نمی یابد مگر وقتی
که او را هدایت کنند و دیگران او را راه بنمایند و چگونه جایز باشد و حال انکه علم سرمایهٔ فضیلت
و کمال است و لهذا حقتعم بیان افضلیت حضرت ادم را بر ملائکه بعلم فرموده و باین سبب او را مسجود
ملائکه گردانید و همچنین طالوت را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برگزید چنانچه
ظاهر است از ایهٔ کریمه که * ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم * و ایضا در بیان تقدیم
رتبهٔ علما فرموده است که * هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون * که ایا مساویند انجماعتی
که عالمند و ان جماعتی که عالم نیستند و اگر کسی اندکی تامل نماید میداند که امام در جمیع صفات کمال
می باید که از امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع دین و تکالیف تکمیل افراد انسانست
و نجات ایشان از نقایص و فایض گردانیدن بسعادات و کمالات و چون امام بنیابت پیغمبر مرشد طریقهٔ
استکمالست باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده مترتب شود
و باتفاق ایمه ما صلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل خود زیادتی داشته اند و ابن بابویه رحمه الله

بسند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا ع روایت کرده است که امام را چند علامت است دانا ترین
مردم است واز جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و بردبارتر است در شجاعت و سخاوت از همه در پیش است
و عبادتش از همه بیشتراست و ختنه کرده متولد میشود و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نمی باشد
و از پی سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و او را سایه نمی باشد چون متولد میشود دست بر زمین
میگذارد و او از شهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود
و از انچه واقع میشود در خواب مطلع میباشد و ملک با او سخن میگوید و زره رسول خدا ص بر قامتش
درست می اید و هرگز بول و غایطش را کسی ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد که کسی
نه بیند و بدن او از مشک خوشبوتر میباشد و اولی است بمردم از جان ایشان یعنی می باید که جان خود را
فدای جان او کنند و بر مردم مهربان تر است از پدر و مادر ایشان و تواضع و فروتنی او از برای خدا
از همه کس بیشتر است و انچه از امور خیر که مردم را امر میفرماید خود پیش از دیگران با و عمل می نماید
و هر چه مردم را از ان منع میفرماید خود زیاده از دیگران از ان اجتناب میفرماید و دعای او مستجاب
میباشد حتی انکه اگر بر سنگی دعا کند دو نیم میشود و سلاح و حربهٔ حضرت رسول ص نزد او می باشد
و ذو الفقار نزد او میباشد و نزد او صحیفهٔ هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید
در ان صحیفه هست و صحیفهٔ دیگر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم خواهند رسید در ان
نوشته است و جامعهٔ نزد او هست وان نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع انچه بنی ادم بان
محتاجند از احکام الهی در ان هست و جفر اکبر و اصغر را دارد که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست
گوسفند و در انها جمیع علوم هست حتی ارش خدشهٔ که کسی در بدن کسی بکند و حتی یک تازیانه
و نیم تازیانه و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه نزد او هست و کلینی روایت کرده است از امام محمد باقر ع
که امام را ده علامت است متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده چون بزمین می اید کف را بر زمین میگذارد
و او از شهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کمان کشی نمیکند و از
عقب می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و مدفوع او از مشک خوشبوتر است و زمین موکل است که
بپوشاند و فرو برد او را و چون زره حضرت رسول ص را میپوشد موافق قامتش میباشد و اگر دیگری
بپوشد خواه بلند باشد و خواه کوتاه یکشبر از او بلندتر میباشد و پیوسته ملک با او سخن میگوید تا از دنیا
برود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت
حضرت امام موسی ع رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود بچند خصلت اما اول
انکه پدر او مردم را بامامت او خبر دهد و نصب کند او را برای امامت که حجت بر مردم تمام شود همچنانچه
پیغمبر حضرت امیر المومنین را نصب فرمود دیگر انکه از هر چه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید

و اگر پیش از پرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بانچه در اینده واقع خواهد شد و بهمه زبانی با مردم حرف
گوید بعد از ان فرمود که بنشین تا بتو علامتی برای امامت خود بنمایم که خاطرت مطمئن گردد در این
حال مرد خراسانی از در در امد و بعربی از حضرت سوالی کرد حضرت بفارسی جوابش فرمود خراسانی
گفت من بزبان خود سخن نگفتم بگمان اینکه نمیدانی فرمود که سبحان الله اگر من ترا بزبان تو جواب نتوانم
گفت بر تو چه زیادتی خواهم داشت پس بامن گفت که ای ابو محمد امام بر او مخفی نیست زبان هیچ یک
از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را امید اند و باین علامتها امام را میتوان شناخت پس
اگر اینها در ان نباشد امام نیست و از ابن ابی نصیر منقولست که از حضرت امام رضا ع پرسیدم که بچه
چیز امام را میتوان دانست فرمود که بچند علامت اینکه بزرگتر فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد
و هر که بمدینه اید و پرسد که پدر ش کرا وصی کرد گویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر در
میان ما از بابت تابوت است در بنی اسرائیل در هر جا که سلاح هست امامت در انجاست چنانچه تابوت بنی
اسرائیل در هر خانهٔ که بود پیغمبری در انجا بود و منقولست از عبد الله بن ابان که عرض کردم بخدمت
حضرت امام رضا ع که از برای من و اهل بیت من دعا کن فرمود که مگر نمیکنم و الله که اعمال شما هر روز
و هر شب بر من عرض میشود راوی میگوید که این بر من بسیار عظیم نمود فرمود که مگر نخواندهٔ این ایه را
که بگوای محمد که بکنید انچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مومنان عمل شما را می بینند و الله
که مومنان علی ابن ابی طالب وائمهٔ فرزندان او یند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی
بخدمت حضرت صادق ع رفتم فرمود که رسول خدا ص بحضرت امیر المومنین ع هزار باب از علم تعلیم
فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد گفتم اینست و الله علم پس ساعتی سر بزیر افکند فرمود که این
علم عظیمی است اما همین نیست ای ابو محمد جامعهٔ نزد ما هست گفتم فدای تو گردم جامعه کدام است
فرمود که نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است بذراع رسول الله ص و انحضرت فرموده و حضرت
امیر المومنین بدست خود نوشته و در ان هر حلال و حرامی و هر چه امت بان احتیاج دارند هست حتی
ارش خراشیدن بدن و دست بر من گذاشت و فرمود که رخصت میدهی گفتم من بندهٔ توام انچه خواهی
بکن پس بدن مرا افشرد و فرمود که حتی ارش این در انجا هست گفتم و الله که علم اینست فرمود که همین
نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست گفتم جفر کدام است فرمود
که ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم جمیع علمای گذشته در ان هست
گفتم و الله که اینست علم فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که نزد ما هست مصحف فاطمه و مردم
چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه گفتم بیان فرما فرمود که مصحفی است سه برابر این قرانی که شما
دارید و یکحرف از قران شما در ان نیست گفتم و الله که این علم است فرمود که همین نیست بعد از زمانی

فرمود که علم کذشته و اینده تا روز قیامت نزد ماست کفتم فدای تو کردم اینست علم فرمود که همین نیست کفتم پس دیکر علم چه چیز است فرمود که عمدهٔ علم انست که روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیکر از حماد بن عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق عم که زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر خواهند شد در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسالت پناه صم از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی رو نمود که خدا داند قدر انرا انکاه خدا ملکی را فرستاد که تسلی انحضرت بفرماید وقصه برای او بخواند پس ان ملك میکفت وحضرت امیر المومنین عم مینوشت تا انکه کتابی جمع شد پس فرمود که دران کتاب چیزی از حلال وحرام نیست علوم اینده است تا روز قیامت بسند معتبر روایت کرده است از ابی یحیی صنعانی که حضرت صادق عم فرمود که ما را در شبهای جمعه شان و رتبهٔ عظیم هست کفتم فدای تو کردم چه شان است فرمود که رخصت میفرمایند روح پیغمبران و اوصیای کذشته را و روح امامی که در میان شماست که ایشان عروج نمایند باسمان تا بعرش میرسند ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر قایمهٔ از قوایم عرش دو رکعت نماز میکذارند پس بیدنهای خود بر میکردند و پر میشوند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی وعلوم بسیار بر علوم امام شما می افزاید واز سیف تمار مرویست که حضرت صادق عم فرمود که اکر من در میان موسی وخضر می بودم ایشانرا خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند بایشان میکفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم کذشته را میدانستند و علم اینده را نمی دانستند و ما میدانیم علم کذشته واینده را تا روز قیامت و از پیغمبر بما میراث رسیده و در حدیث دیکر فرمود که خدا از ان کریم تر است که بر بندکان خود اطاعت بندهٔ را واجب کرداند و خبرهای اسمان را از او باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای اسمان بما می رسد و ایضا از حضرت صادق عم منقولست که جبرئیل دو انار بخدمت حضرت رسول صم اورد حضرت یکی را تمام تناول فرمودند و یکی را دو نیم کردند و نصفی را خود تناول فرمودند ونصفی را بعلی بن ابی طالب عم دادند پس فرمودند که ای برادر دانستی که این دو انار چه بود انار اول پیغمبری بود ترا دران بهرهٔ نیست وانار دوم علم بود تو شریك منی در علم راوی کفت که چکونه شریك انحضرت بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرمود مکر این که او را امر فرمود که بعلی یاد دهد و این علوم همه بما منتهی شده است و منقولست از ابو بصیر که از حضرت صادق عم سوال کردم از روح که خدا میفرماید که * و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی * فرمود که روح خلقیست عظیم تر از جبرئیل و میکائیل با هیچ یك از پیغمبران کذشته نبوده است بغیر از حضرت رسول صم که با او بود با ائمه می باشد و خبرها بایشان میکوید و تسدید ایشان می نماید و در بعضی روایات وارد شده است که چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا میخواستند از یك دیکر جدا شوند

مرغی پیدا شد و قطرهٔ از اب برداشت بجانب مشرق انداخت وقطرهٔ دیکر بجانب مغرب انداخت و یکقطره بجانب اسمان انداخت و یکی بسوی زمین و قطرهٔ پنجم را بدریا افکند هر دو حیران ماندند در این حال صیادی در میان دریا پیدا شد و کفت در امر مرغ تفکر می نمایید شما و پیغمبر تاویل کار انرا نمیدانید و من که مرد صیادم میدانم کفتند ما نمیدانیم مکر چیزی را که خدا تعلیم ما نماید صیاد کفت که ان مرغیست در دریا میباشد ومسلم نام دارد و این کار او اشاره باین بود که پیغمبری در اخر الزمان خواهد امد که علم اهل مشرق و مغرب و اهل اسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا و پسر عم و وصی او وارث علم او خواهد بود پس ان صیاد غایب شد دانستند که ملکی بود از جانب خدا ایشانرا متنبه ساخت و کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد عم فرمود که من کتاب الهی را میدانم از اول تا اخر چنانچه کویا همه در کف منست و در قران است خبر اسمان و خبر زمین و خبرهای کذشته و خبرهای اینده چنانچه فرموده است که * فیه تبیان کل شیء * و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که با و اثار از او بظهور می امد و موسی چهار اسم داشت و حضرت ابراهیم هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت و ادم بیست و پنج اسم داشت و خدا جمیع انها را تعلیم پیغمبر اخر الزمان فرمود و بدرستی که اسماء اعظم الهی هفتاد و سه اسم است هفتاد و دو اسم را تعلیم انحضرت فرمود و یك اسم را تعلیم هیچ کس نکرد و از امام علی نقی عم منقولست که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یك اسم از انها را اصف میدانست که تخت بلقیس را در یك چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یك اسم مخصوص خداست که دیکری نمیداند و بسند موثق از امام محمد باقر روایت کرده است که عصای موسی از ادم بود و بشعیب رسید و از شعیب بحضرت موسی منتقل شد و ان عصا نزد ماست و در این زودی انرا مشاهده کردم و هنوز سبز است بهیات ان روزی که از درخت جدا کرده اند و چون با ان سخن میکویی جواب میکوید و از برای قایم ما مهیاست که چون خروج کند انچه موسی بان میکرد انحضرت نیز خواهد کرد و چون انرا امر کند که چیزی را بر باید دو شعبه میشود که یك کامش در زمین است و یکی در سقف بقدر چهل ذراع و چیزها را بزبان خود میرباید و در حدیث دیکر حضرت صادق عم فرمود که الواح موسی و عصای موسی نزد ماست و ماییم وارث پیغمبران و در حدیث دیکر حضرت باقر عم فرمود که چون قایم ال محمد از مکه ظاهر شود و ارادهٔ کوفه نماید منادی انحضرت ندا کند که کسی با خود توشه و اب برندارد پس سنك موسی را بردارند که بار یك شتر است ودر هر منزلی که فرود ایند چشمهٔ از ان جاری شود که هر کرسنهٔ که از ان بخورد سیر شود و هر تشنهٔ که بخورد سیراب شود و توشهٔ ایشان همین باشد تا بصحرای نجف فرود ایند و ایضا بسند معتبر از انحضرت منقولست که حضرت امیر المومنین

عم شبی از خانه بیرون امدند بعد از خفتن و اهسته میفرمودند که در این شب تاریک امام شما بیرون
امده است پیراهن ادم در بر و عصای موسی و انکشتری سلیمان در دست و بسند دیکر از مفضل روایت
کرده که حضرت صادق عم پرسید که میدانی چه چیز بود پیراهن یوسف کفتم نه فرمود که چون اتش از
برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل جامهٔ از جامهای بهشت اورد و بر انحضرت پوشانید که سرما و کرما
بر او تاثیر نکند و حضرت ابراهیم در وقت وفات ان پیراهن را تعویذی کرد بر حضرت اسحق او بخت
و همچنین اسحق بیعقوب داد چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب ان پیراهن را تعویذ او کرد و با او
بود در همه احوال و در مصر انرا کشود که از برای پدر بفرستد بوی انش بمشام یعقوب رسید چنانچه کفت که
انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون بوی همان پیراهن بود که خدا از بهشت فرستاده بود کفتم فدای
تو شوم اخر ان پیراهن بکه منتقل شد فرمود که باهلش رسید بعد از ان فرمود که هر پیغمبری که علمی
یا غیر علم چیزی از او بمیراث ماند بال محمد منتهی شد و الحال نزد ایشانست و از سعید سمان روایت
کرده است که حضرت صادق عم فرمود که نزد من است شمشیر رسول خدا صم و علمهای انحضرت
و زرههای خود انحضرت نزد من است الواح و عصای موسی و انکشتر سلیمان و نزد من است ان طشتی
که موسی دران قربانی میکشت نزد من است ان نامی که چون حضرت رسول صم میان مسلمانان و کفار
میکذاشت تیر لشکر کفار بمسلمانان نمیرسید و مثل سلاح حضرت رسول در میان ما مثل تابوت است در
میان بنی اسرائیل که در هر خانهٔ که تابوت دران خانه بود پیغمبری در انجا بود و هر که از اهل بیت سلاح نزد
اوست امامت با اوست و محمد بن الحسن الصفار باسناد خود از مسمع روایت کرده است که بخدمت
حضرت صادق عم عرض نمودم که کوفتی مرا عارض شده و هرکاه طعام دیکران را میخوردم ازار میکشم چون
طعام شما را میخوردم ازار نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند در
فراشهای ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که با طفال ما مهربان ترند از ما و بسند
معتبر از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که فرمود یا حسین خانهای ما محل نزول ملائکه است و محل
وحی الهی است بعد از ان دست زدند بر بشتی که دران خانه بود و فرمودند که بشتیهاست والله که بسیار
تکیه بر انها کرده اند ملائکه و بسیار است که ما از پر ایشان بر می چینیم و از ابو حمزهٔ ثمالی نقل کرده است که
روزی بخدمت حضرت علی بن الحسین عم رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل
شدم دیدم که حضرت چیزی از زمین بر می چینند بعد از ان دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده
بود باو دادند کفتم فدای تو کردم این چه چیز بود که بر چیدید فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان
بنزد ما می ایند ما پرهای ایشانرا جمع میکنیم و تعویذ برای اولاد خود میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد شما
می ایند فرمود که پیوسته بر تکیه کاه ما تکیه میکنند و بسند دیکر از مفضل بن عمر روایت کرده است که

روزی بخدمت حضرت صادق عم رفتم چون بنشستم حضرت امام موسی عم امدند و در کردن انحضرت
قلادهٔ بود که دران پرهای کنده بود حضرت را بوسیدم و در بر کرفتم از حضرت صادق پرسیدم که این
پرها چیست که در کردن حضرت امام موسی عم است فرمود که اینها از بال ملائکه است کفتم ملئکه بخدمت
شما می ایند فرمود که می ایند و رو بر فراش ما می مالند و انچه در کردن امام موسی است از بال ایشانست
ابصار روایت نموده که انحضرت فرمود که ملائکه در خانهای ما نازل میشوند و بر فراش ما میکردند و بر
خوان ما حاضر میشوند و هر کیاهی و میوهٔ را از تر و خشک از برای ما می اورند و بال خود بر ما و بر فرزندان
ما می مالند و جانوران را از ما و فرزندان ما دور میکردانند و در وقت هر نماز حاضر میشوند که با ما نماز
کنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب بما میرسانند هر پادشاهی که بمیرد و دیکری بجایش
منصوب کردد خبرش را بما میرسانند و سیرت طریقهٔ او را بما می کویند و بسند معتبر از سدیر صیرفی
روایت کرد است که در مدینه حضرة امام محمد باقر خدمتی چند بمن رجوع فرمود چون بفج الروحا رسیدم
شخصی را از دور دیدم که جامهٔ خود را حرکت میدهد بجانب او رفتم و کمان کردم که تشنه است مطهرهٔ
خود را باو دادم کفت نمیخواهم و نامهٔ بمن داد که مهری از کل بران بود و هنوز کل تر بود چون ملاحظه کردم
مهر حضرت امام محمد باقر عم بود کفتم در چه وقت از حضرت جدا شدی کفت در همین ساعت چون
کشودم خدمتی چند رجوع فرموده بودند چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم بخدمت حضرت که
رسیدم عرض کردم که نامهٔ تو در فلان موضع بمن رسید کل هنوز تر بود فرمود که چون ما امری را خواهیم
بتعجیل صورت باید خدمتکاران از جن داریم با ایشان میفرماییم بسند صحیح از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده است
که در خدمت امام جعفر صادق عم بودم در مابین مکه و مدینه ناکاه سک سیاهی پیدا شد حضرت
فرمود که خوش زود امدی چون نظر کردم بصورت مرغی شد کفتم این چه چیز است فدای تو شوم فرمود
که این پیکی است از جن هشام در این ساعت مرده است این پرواز میکند و در هر شهر خبر مرک او را
میرساند و کلینی علیه الرحمه از سعد اسکاف روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر عم
رفتم رخصت طلبیدم فرمود که باش انقدر ماندم که افتاب کرم شد پس جماعتی بیرون امدند بارو های
زرد و عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاههای خز در سر چون داخل شدم فرمود که ایشان برادران
شمایند از جن پرسیدم که بخدمت شما می ایند فرمود که بلی می ایند و از مسایل دین و حلال و حرام خود
سوال می نمایند و از حضرت باقر عم روایت کرده است که روزی حضرت امیر المومنین عم بر منبر مسجد
کوفه نشسته بودند ناکاه از دهایی از در مسجد داخل شد مردم برخواستند ان را بکشند حضرت فرمود
متعرض ان مشوید و امد تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت اشاره فرمودند که باش
تا از خطبه فارغ شوم چون فارغ شدند پرسیدند که تو کیستی کفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن

خلیفه کرده بودی و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که بخدمت تو ایم و انچه رای تو اقتضا نماید بان عمل کنم
و امده ام که انچه فرمایی اطاعت کنم حضرت فرمود که تورا وصیت میکنم بتقوا و پرهیزکاری و امر میکنم که
برکردی و جانشین پدر خود باشی که من تورا از جانب خود بر ایشان خلیفه کردم راوی بخدمت حضرت
باقر عم عرض نمود که اکنون عمر بخدمت تو می اید اطاعت تو بر او واجب هست فرمود که بلی بسند معتبر از
نعمان بن بشیر روایت کرده است که کفت من با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه شدم چون از مدینه بیرون
امدیم بخدمت حضرت امام محمد باقر عم رفت و وداع کرد و خوشحال بیرون امد و بجانب کوفه روان شدیم
در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم چون براه افتادیم مرد بلند کندم کونی پیدا شد و نامهٔ در
دست داشت نامه را بجابر داد جابر بوسید و بر دیده نهاد و ان نامه را حضرت بجابر نوشته بودند و مهر کلی
بران زده بودند هنوز تر بود کفت در این ساعت از خدمت انحضرت جدا شدم پرسید جابر که پیش از نماز
یا بعد از نماز کفت بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد و دیکر او را خوش حال
ندیدیم تا بکوفه داخل شدیم در شبی چون روز شد رفتم که جابر را ببینم دیدم که از خانه بیرون امد
قابی چند بر کردن او یخته و بر نی سوار شده و میکوید که می یابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود
امیر خواهد شد و بیتی چند از این باب میخواند چون نظر بمن کرد با من هیچ سخن نکفت و من از حال او
کریان شدم و اطفال و مردان کرد او بر امدند و بیامد تا رحبهٔ کوفه و با اطفال میکردید و در کوفه
شهرت کرد که جابر دیوانه شده است بعد از چند روز نامهٔ هشام بن عبد الملک رسید بوالی کوفه که کردن
جابر جعفی را بزن و سرش را بفرست والی از اهل مجلس پرسید که جابر بن یزید کیست کفتند مردی بود
عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و در این اوقات دیوانه شده است و بر نی سوار شده
و در رحبهٔ کوفه با اطفال بازی میکند والی کفت الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی نجات یافتیم و بعد از
اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و انچه جابر میکفت بظهور امد و محمد بن الحسن الصفار بسند
صحیح از حضرت جعفر بن محمد عم روایت کرده است در تفسیر این ایهٔ کریمه که * وکذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین * که کشودند و ظاهر کردانیدند برای ابراهیم اسمانهای
هفتکانه را تا بالای عرش نظر کرد و زمین را کشودند تا انچه در هوای زیر زمین بود دید و از برای
رسول خدا و امیر المومنین و امامان بعد از او عم همه چنین کردند و باسانید معتبره بسیار از انحضرت
روایت کرده است که خدا را دو علم هست یک علم مخصوص اوست که با احدی تعلیم نفرموده است و یک
علم هست که تعلیم پیغمبران و ملائکه فرموده پس انچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و ایضا باسانید
معتبره از ائمه عم مرویست که علمی که با ادم فرود امد بالا نرفت و علم بمیراث میرسد و هر عالمی از دنیا که
میرود البته عالم دیکر مثل علم او را باز یاد میداند و جمیع علوم انبیا بما رسیده است و باسانید صحیحه

منقولست از ائمه عم که توریهٔ موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران
نزد ماست و بنحوی که ایشان میخوانده اند ما میخوانیم و تفسیر انها را میدانیم و باسانید مختلفه از جویریه
بن مسهر منقولست که با حضرت امیر المومنین از جنک خوارج بر میکشتیم چون بزمین بابل داخل شدیم
وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرود امد و لشکر نیز فرود امدند حضرت فرمود که ای کروه مردم این
زمین ملعونست و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این اول زمینی است که عبادت بت در
اینجا شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانب
راست و چپ راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر استر حضرت رسول سوار شدند و روانه
شدند من کفتم که والله من از پی امیر المومنین میروم و امروز نماز خود را تابع نماز او میکردانم و
از عقب حضرت میرفتم هنوز از جسر حله نکذشته بودیم که افتاب غروب نمود مرا وسوسه در خاطر
بهم رسید چون کذشتیم فرمود که ای جویریه اذان بکو و خود متوجه وضو شدند بعد از ان بسخنی متکلم
شدند که نمیفهمیدم و کمان من این بود که عبرانیست پس اقامه فرمودند پس نکاه کردم والله با افتاب که
از میان دو کوه بیرون امد و صدایی از ان ظاهر میشد تا رسید بجایی که وقت فضیلت نماز عصر بود
پس انحضرت نماز عصر را کردند و من اقتدا بانحضرت کردم چون از نماز فارغ شدیم افتاب غروب کرد
و ستارها ظاهر شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ای جویریه خدا میفرماید که * فسبح
باسم ربک العظیم * من خدا را بنام عظیمش خواندم افتاب را از برای من برکردانید و صفار بسند معتبر از
حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت امیر المومنین عم بمنزلی رسیدیم که انرا عاقول
میکویند در انجا بدرخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و ساقش مانده بود حضرت دست
بران زد و فرمود که برکرد باذن الهی در حال شاخها بسر رویید و میوه داد و میوه اش امرود بود چون
صبح امدیم باز سبز بود و میوه داشت و از حضرت صادق عم روایت کرده است که حضرت امام حسن عم با
شخصی از اولاد زبیر بعمره میرفتند برای حضرت در زیر درخت خرمایی فرش انداختند و برای ان
زبیری در زیر درخت دیکر و ان درختان خشک بود ان شخص کفت که اکر این درخت رطب میداشت
میخوردیم حضرت فرمود که میل رطب داری کفت بلی حضرت دست باسمان بلند کرد و دعایی خواند
بزبانی که ان شخص نفهمید در همان ساعت درخت سبز شد و بار برداشت شتر داری که همراه ایشان
بود کفت والله که سحر کرد حضرت فرمود که سحر نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد ایضا از سلیمان بن
خالد روایت کرده است که عبد الله بلخی در خدمت حضرت صادق عم بدرخت خرمایی بی میوه رسیدند
حضرت فرمود که ای نخله شنوندهٔ اطاعت کنندهٔ خدا ما را اطعام ده از انچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت
رطبهای رنکارنک از درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند پس بلخی کفت که در باب شما بعمل

امد انچه در باب مریم شده بود در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبد الله از حضرت امام
موسی عم معجزهٔ طلبید و درخت ام غیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت بگو که موسی
بن جعفر میفرماید که بیا چون بیامد و گفت انچه فرموده بود درخت زمین را همه جا قطع کرد و امد بخدمت
حضرت ایستاد باز اشاره فرمود بمکان خود برگشت بسند حسن از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت
حضرت باقر عم رفتم و حضرت صادق عم نیز حاضر بودند گفتم نه شما هر دو وارث پیغمبر اخر الزمان هستید
حضرت باقر عم فرمود که بلی گفتم رسول خدا صم وارث جمیع پیغمبران بود انچه ایشان میدانستند انحضرت
میدانست فرمود که بلی گفتم شما میتوانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود که بلی باذن
الهی انگاه فرمودند که نزدیک من بیا پس دست بر چشم و روی من کشیدند من افتاب و زمین و اسمان
و انچه در خانه بود همه را دیدم فرمود که میخواهی که روشن باشی و ثواب و عقاب مانند دیگران باشد
یا بحال اول بر گردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را میخواهم باز دیگر دست بر چشم من
کشیدند بحال اول بر گشتم بسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق عم باز دیگر مرا
روشن کرد و فرمود که اگر نه از ترس شهرت می بود ترا چنین میگذاشتم پس مرا بحال اول بر گردانید بسند
معتبر از علی بن المغیره منقولست که حضرت امام موسی کاظم عم در منی بر زنی گذشتند که او و فرزندانش
میگریستند برای گاوی که داشتند و مرده بود حضرت بنزد ان زن رفتند و از سبب گریه سوال نمودند
ان زن گفت که این فرزندان من یتیم اند و معیشت من و ایشان از این گاو بود الحال راه حیله بر من بسته
شده است حضرت فرمود که میخواهی که برای تو زنده کنم گفت بلی حضرت دو رکعت نماز گذاردند
و دست بدعا برداشتند بعد از ان برخواستند و پا بر گاو زدند برخواست و ایستاد چون زن این حال را
دید فریاد زد که بحق صاحب کعبه که عیسی بن مریم است حضرت در میان ازدحام مردم خود را از ان زن
مخفی گردانید از داود بن کثیر روایت کرده که شخصی از اصحاب ما بحج رفت چون بخدمت حضرت صادق
عم رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد زنی داشتم فوت شد و تنها مانده ام حضرت فرمود که
بسیار او را دوست میداشتی گفتم اری فدای تو شوم فرمود که چون بخانه خواهی رفت خواهی دید او را
در خانه که چیزی میخورد راوی گفت که چون بخانه بر گشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی تناول
مینماید بسند صحیح از حسن بن علی وشاء روایت کرده که حضرت امام رضا عم در خراسان فرمود که رسول
خدا صم را در انجا دیدم او را در بر گرفتم از حضرت جعفر بن محمد عم روایت کرده است با سانید بسیار که
چون ابو بکر غصب خلافت نمود حضرت امیر المؤمنین عم او را دید و حجتها بر او تمام کرد در اخر گفت
میخواهی که رسول خدا صم در میان ما و تو حکم باشد گفت چگونه انحضرت حکم میشود حضرت دست ان
ملعون را گرفت و او را بمسجد قبا دید که حضرت رسول صم در مسجد نشسته و باو گفت که برو و ترک

کن ظلم حضرت امیر المؤمنین را بر روایت دیگر فرمود که نگفتم که حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او
بکن چون این را شنید ترسان بر گشت بعمر رسید و حقیقت حال را گفت عمر گفت که تو هنوز سحر بنی
هاشم را ندانستی منقولست از حضرت امام موسی کاظم عم که روزی ردیف پدرم بودم و بجانب
عریض میرفت در اثنای راه مردی پیدا شد موی سر و ریشش سفید شده پدرم فرود امد و میان دو
چشم و دستش را بوسید و میگفت فدای تو گردم و ان مرد او را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون ان
پیر برفت پدرم سوار شد گفتم که انچه با این مرد کردی از شکستگی و احترام نسبت بهیچ کس نکردی فرمود
که پدرم امام محمد باقر عم بود و از سماعه منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق عم رفتم بعد از
وفات امام محمد باقر عم فرمود که میخواهی پدرم را ببینی گفتم بلی فرمود که داخل این خانه شو چون رفتم
حضرت را دیدم در انجا نشسته پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین عم بخدمت
حضرت امام حسن عم امدند و سوالی چند از انحضرت نمودند بعد از ان حضرت فرمود که اگر امیر المؤمنین
را ببینید می شناسید گفتند بلی فرمود که پرده را بر دارید چون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند
که نشسته است و از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون حضرت امیر المؤمنین عم را بمسجد
اوردند از برای بیعت ابو بکر لعنه الله حضرت رو بقبر حضرت رسول صم ایستاد و فرمود که * یابن عم ان
القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که بکشند پس
دست از قبر بلند شد بجانب ابو بکر که شناختند که دست حضرت است و صدائی از قبر برامد که شناختند که
صدای انحضرت است و این ایه را شنیدند که * اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا
* ایا کافر شدی بان خدائی که ترا از خاک افرید پس از نطفهٔ افرید پس ترا بحد رجولیت رسانید و مردی
کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که چون دست ظاهر شد این ایه بر ان دست نوشته بود و از
حضرت صادق عم بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجانب صفین
متوجه شدند چون از فرات عبور فرمودند و نزدیک بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد
مردم دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد و سری بیرون
امد موی سر و ریش سفید گردیده و بسخن امد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
مرحبا بوصی خاتم پیغمبران و قاید روسفیدان و دست و پا سفیدان بهشت و فایز گردیده بثواب صدیقان
و بهترین اوصیا حضرت فرمود و علیک السلام ای برادر من شمعون بن حمون وصی عیسی بن مریم چه
حال داری گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی ام که فرود اید برای نصرت فرزند
تو و نمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو مبتلا گردیده باشد و در قیامت کسی از تو ثوابش نیکو
تر و رتبه اش بلند تر نخواهد بود صبر کن ای برادر تا انکه خدا را ملاقات نمائی بدرستیکه دیروز بود که

دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل از ارها کشیدند و پاره ایشانرا بریدند و بر چوبها حلق کشیدند اگر این
جماعت که با تو جنگ میکنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر کردیده دست کوتاه خواهند کرد و این
روهای نورانی که ترا یاری مینمایند اگر بدانند که چه ثواب از برای ایشان مهیا کردیده هر اینه ارزو
کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود والسلام علیك یا امیرالمومنین و رحمة الله و برکاته پس کوه
هم امد و حضرت متوجه نماز شد پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالك اشتر و هاشم بن عقبه و ابوایوب
انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عباده بن الصامت و ابوالهیثم بن التیهان پرسیدند که
این مرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی بود پس عباده بن الصامت و ابوایوب گفتند پدر
و مادر خود را فدای تو میکنیم و ترا یاری میکنیم چنانچه برادرت حضرت رسولرا یاری کردیم و تخلف
نمیکند کسی از مهاجرین و انصار از تو مگر شقی پس حضرت ایشانرا دعای خیر فرمود ایضا از عبایه
اسدی روایت نموده که روزی بخدمت حضرت امیرالمومنین عم رفتم دیدم شخصی نزد حضرت نشسته
و حضرت متوجه اوست و با او سخن میگوید چون برفت پرسیدم که این مرد که بود که شما را از ما مشغول
ساخته بود فرمود که وصی حضرت موسی بود و در اخبار مستفیضه از حضرت امیرالمومنین عم منقولست
که حضرت رسول صم فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن کن و مرا بنشان و انچه خواهی از من
بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که روزی
با پدرم در وادی ضجنان که در میان مدینه و مکه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرد نظر کردم مردی
پیر را دیدم که در گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود میکشید گفت مرا اب ده ان شخص
که زنجیر را داشت گفت اب مده خدا او را اب ندهد از پدرم پرسیدم که کی بود فرمود که معاویه
بود و بطرق کثیره از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که با پدرم براه مکه میرفتیم و هر دو بر شتر سوار
بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون امد و بر گردنش زنجیری بود بر زمین میکشید گفت
یا اباجعفر مرا اب ده خدا ترا اب دهد شخص دیگر از عقبش امد و زنجیرش را کشید و گفت یا بن رسول الله
اب مده خدا او را اب ندهد انگاه پدرم رو بمن کرد و فرمود که این مرد را شناختی معاویه بود و از یحیی
بن ام الطویل نیز منقولست که در خدمت حضرت علی بن الحسین براه مکه میرفتم چون بوادی ضجنان رسیدیم
چنین واقع شد و حضرت فرمود که معاویه بود و از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده است که در خانهٔ حضرت
علی بن الحسین بودم در انجا گنجشکی چند فریاد میکردند فرمود که میدانی چه میگویند گفتم نه فرمود که
تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی از او می نمایند بعد از ان فرمود که ای ابوحمزه زبان مرغان
را تعلیم ما کرده اند و همه چیز بما داده اند و از فضیل بن یسار روایت کرده است که در خدمت حضرت
صادق عم بودم دیدم که یك جفت کبوتر بیامدند و نر با ماده حرفی گفت فرمود که میدانی چه گفت گفتم نه

فرمود که میگفت ای انیس من و ای جفت من هیچ خلقی نزد من از تو محبوب تر نیست مگر مولای من جعفر
بن محمد و باسناد معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر عم
بودم ناگاه یك جفت کبوتر نزد حضرت امدند و بزبان خود صدائی کردند و حضرت جوابی چند ایشان را
فرمود بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند و در انجا نر با ماده حرفی چند گفتند و رفتند
از حقیقت ماجرای ایشان سوال کردم فرمود که یا بن مسلم هر چیز خدا خلق کرده است از مرغان و حیوانات
و هر صاحب روحی اطاعت ما زیاده از بنی ادم میکنند این کبوتر نر گمان بدی بجفت خود برده بود و او
سوگند یاد میکرد که من بری ام از گمانی که بمن می بری و او قبول نمی کرد پس گفت که راضی میشوی
بمحاکمهٔ محمد بن علی گفت بلی چون بنزد من امدند من حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و بی گناهست
قبول کرد و رفتند و از سلیمان جعفری روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام رضا عم
بودم در باغی از باغهای انحضرت ناگاه گنجشکی بیامد و در پیش انحضرت در زمین افتاد و فریاد میکرد
و اضطراب می نمود حضرت فرمود که میدانی چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند
فرمود که میگوید که ماری امده است که جوجهٔ مرا بخورد در این خانه این عصا را بردار با بن خانه برو
و مار را بکش چون بخانه داخل شدم ماری دیدم بگرد خانه میگردد ان را کشتم و از احمد بن هرون
روایت کرده که روزی حضرت امام موسی عم بخیمهٔ من در امدند و لجام اسب خود را بر روی طنابی از
طنابهای خیمه اند اختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدائی کرد حضرت تبسم فرمودند و گفتند بفارسی
که برو و بول کن ان اسب رفت و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که
خدا باو دو بر ال داود کرامتی نکرده مگر انکه بمحمد و ال محمد زیاده از ان کرامت فرموده بسند معتبر از
محمد بن مسلم روایت کرده است که در خدمت امام محمد باقر عم بودم در مابین مکه و مدینه من بر الاغی
سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه گرگی از سر کوه دوید و به نزدیك استر انحضرت امد و دست را
بر قربوس زین گذاشت و گردن کشید حضرت سر را نزدیك دهان ان گرگ اوردند و بعد از ساعتی
فرمودند که برو چنین کردم انگرگ شادی کنان برگشت گفتم فدای تو گردم عجیب چیزی دیدم فرمود که
میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که میگفت یا بن رسول الله زن من
در این کوه درد زائیدن بر او دشوار شده است دعا کن که خدا بر ان اسان گرداند و دعا کن که خدا هیچ
یك از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند من چنین دعا کردم مستجاب شد باسانید
معتبره روایت کرده که حضرت علی بن الحسین عم روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که
اهوئی نزد انحضرت امد و دست بر زمین می زد و صدائی میکرد فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه
فرمود که میگوید که فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار کرده است و از من التماس میکند که

از ان قریشی سوال کنم که فرزند را بان دهد که شیرش بدهد باز باو سپارد و برود پس حضرت باصحاب
فرمود که برخیزید تا بخانهٔ ان شخص رویم و حاجت این اهو را براوریم چون بخانهٔ ان مرد امدند بیرون
امد حضرت فرمود که اهو بچه را که امروز شکار کردهٔ بیاور که مادرش ان را شیر دهد چون بیاورد مادر
ان را شیر داد و کذاشت حضرت از ان شخص التماس فرمود که این اهو بره را بما به بخش او بحضرت بخشید
و حضرت انرا بمادرش رخصت فرمود اهو می رفت و دم را حرکت میداد بزبان خود سخنی می کفت فرمود
که میدانید که چه میکوید کفتند نه فرمود که میکوید که خدا غایبان شما را بشما برساند و علی بن الحسین
را بیامرزد چنانچه فرزند مرا بمن رسانید بسند معتبر از یونس بن ظبیان و جمعی از اصحاب مروی است که
روزی در خدمت حضرت صادق عم بودیم فرمود که خزاین زمین در دست ماست اکر بپای خود اشاره
کنم کنجهای خود را ظاهر میکرداند پس یک پای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند و دست
دراز کردند و شمشی از طلا بیرون اوردند بقدر یک شبر و فرمودند که نکاه کنید چون نظر کردیم
شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیکر ریخته می درخشید یکی از ما کفت که فدای تو کردم اینها همه را
دارید شما و شیعیان شما اینقدر محتاجند فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است و ایضا
منقولست که حضرت امیر المومنین عم با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی کفت که پدر
و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم از این دنیایی که در دست دشمنان شماست و در دست شما نیست
فرمود که کمان داری که ما دنیا را میخواهیم و خدا بما نمی دهد انکاه دست زدند و مشتی از ریک بر کرفتند
تمام جواهر قیمتی شد پرسیدند که این چیست کفت که از همه بهترین جواهر است فرمود که اکر خواهیم همهٔ
زمین را چنین می توانیم کرد اما نمی خواهیم پس بر زمین انداختند باز ریک شد و ایضا صفار باسانید
معتبره از حضرت صادق عم روایت کرده است که انحضرت فرمود که شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه
کرد و بشهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی در انجا ساکنند رفت و منازعه در میان ایشان بود فصل کرد
و در همان شب برکشت و نماز صبح را در مدینه کرد حضرت خود را می فرمود و از جابر جعفی روایت
کرده است که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر عم نشسته بودم فرمود که ای جابر الاغی داری
که در یک شب از مشرق بمغرب برود کفتم نه فدای تو شوم فرمود که من شخصی را می شناسم در مدینه
که الاغی دارد که سوار می شود و یک شب بمشرق و مغرب میرود خود را می فرمود بسند معتبر از
سدیر صیرفی روایت کرده است که امام محمد باقر عم فرمود که من میشناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت
بسوی ان جماعتی که خدا فرموده است که * و من قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون * که در
مشرق و مغرب می باشند و منازعه در میان ایشان بود اصلاح نمود و برکشت و بر نهر فرات کذشت و از
اب فرات تناول نمود و از در خانهٔ تو کذشت و در زد و نه ایستاد که بکشایند از ترس شهرت و به شخصی

کفت

کذشت که او را در بند کشیده بودند و دو کس براو موکل بودند که در تابستان او را در برابر چشمهٔ
افتاب میداشتند و اتش دور او می افروختند و در زمستان اب سرد بر او میریختند و او را برهنه میداشتند
و او قابیل فرزند ادم بود و محمد بن مسلم کفت که مراد حضرت از ان شخص که در مدینه است خودش
بود و از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین عم امد حضرت از او
پرسیدند که تو کیستی کفت منم منجم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بیک کسی که از ان وقت که تو امدهٔ نزد ما
تا حال چهارده عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر این دنیاست و از جای خود حرکت نکرده است
ان شخص کفت که انمرد کیست فرمود که منم و اکر خواهی ترا خبر دهم با نچه خوردهٔ و در خانه پنهان کردهٔ بسند
معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که منجمی از اهل یمن بخدمت حضرت جعفر بن محمد عم رسید
حضرت پرسید که علماء یمن علم ایشان در چه مرتبه است کفت از علم نجوم برد و ماهه راه حکم میکنند در
یک شب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم است از عالم شما در یک ساعت از روز بقدر انچه یک سال افتاب
طی کند قطع می نماید و سیر میکند و از ده هزار عالم که هر یک از ان عالمها مثل این عالم است که ایشان
نمیدانند که ادم و شیطان خلق شده اند پرسید که اهل ان عالمها شما را می شناسند فرمود که بلی خدا واجب
کردانیده است بر ایشان نکر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و از علی بن حسان روایت کرده است
که من در سر من رای بودم شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند که دعوی پیغمبری کرده و او را از
شام اورده اند رفتم و التماس از دربانان کردم و خود را بان مرد رسانیدم و از قصهٔ او سوال نمودم کفت
من در شام می بودم در موضعی که محل سر مبارک حضرت امام حسین است عبادت الهی میکردم ناکاه شخصی
پیدا شد و کفت برخیز برخواستم و با او روان شدم چون اندک زمانی بر امد خود را در مسجد کوفه دیدم
پرسید که این مسجد را می شناسی کفتم بلی مسجد کوفه است پس متوجه نماز شد و من نیز نماز کردم بعد از
زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد و من نماز کردم و زیارت حضرت رسول صم کردیم پس
انکاه خود را در مکه دیدم و با او افعال حج را همه بجا اوردم و چون از افعال حج فارغ شدیم خود را در
شام دیدم و ان شخص ناپیدا شد و چون سال دیکر موسم حج شد باز همان شخص پیدا شد و مرا با خود
بهمان مواطن برد و چون از افعال حج فارغ شدیم مرا بشام برکردانید و خواست از من جدا شود کفتم بحق
ان خدایی که ترا چنین قدرتی کرامت فرموده است بکو که تو کیستی ساعتی سر بزیر افکند انکاه نظر بمن
کرد و فرمود که محمد بن علی بن موسی ام پس این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید و مرا در
زنجیر کرد و باین جا فرستاد کفتم تو نامهٔ بنویس و احوال خود را بمحمد بن عبد الملک بنویس شاید ترا رها
کند دوات و قلمی برای او حاضر کردم و او قصهٔ خود را نوشت او در جواب نوشت که انکسی که ترا
یک شب از شام بان اماکن برد بکو که ترا از زندان نجات دهد راوی میکوید که من چون جواب را

خواندم کریستم و پارهٔ او را تسلی دادم و بیرون امدم و صبح روز دیکر رفتم که احوال او را بکیرم دیدم
که زندان بانان و لشکری در تفحص ان مردند از حقیقت حال پرسیدم کفتند دیشب ان مرد که دعوی
پیغمبری میکرد ناپیدا شده است و درها بسته بود نمیدانیم بزمین فرو رفته است یا باسمان بالا رفته است
واز حفص تمار روایت کرده است که در ان ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیده بودند بخدمت حضرت
صادق عم رفتم فرمود که من معلی را بامری امر فرمودم و مخالفت من کرد و خود را بکشتن داد و بدرستیکه
من روزی باو نظر کردم او را مغموم یافتم کفتم ای معلی اهل و عیال خود را بخاطر اورده و از مفارقت
ایشان محزونی کفت بلی کفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی او کشیدم از او پرسیدم که اکنون در کجایی
کفت خود را در خانهٔ خود می بینم و اینک زن من است و اینها فرزندان منند من از خانه بیرون امدم
تا ایشانرا سیر دید و با زن خود مقاربت کرد بعد از ان او را طلبیدم و دست بر روی او مالیدم و پرسیدم
که خود را در کجایی بینی کفت با شما در مدینه ام و اینک منزل شما است کفتم ای معلی هرکه حدیث ما را
حفظ کند و مخفی دارد خدا دین و دنیای او را حفظ میکند ای معلی اسرار ما را نقل مکنید که خود را
اسیر مردم کنید ای معلی هرکه احادیث صعب ما را کتمان کند خدا نوری در میان دو چشم او ساطع
کرداند و او را عزیز کرداند در میان مردم و هرکه افشا کند نمیرد مکر انکه الم حربه و سلاح باو برسد
یا در زنجیر و بند بمیرد ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و از عبد الله بن سنان روایت کرده است
که حضرت صادق عم فرمود که ما را حوضی هست از مابین بصره تا صنعای یمن میخواهی به بینی کفتم بلی
فدای تو شوم پس دست مرا کرفتند و مرا به بیرون مدینه اوردند و پا بر زمین زدند نکاه کردم نهری
دیدم که ساحلش پیدا نیست مکر انجایی که ما بران ایستاده ایم که مانند جزیره ایست در میان این نهر پس
در این جزیره نهری دیدم که در یکطرفش ابی جاریست از برف سفیدتر و در طرف دیکرش شیری
جاریست از برف سفیدتر و در میانش شرابی جاریست از یاقوت رنکین تر و هیچ یک بدیکری ممزوج
نمیشود و ان سرخی در میان این دو سفیدی بمثابهٔ خوش نما است که هرکز چنین چیزی ندیده بودم کفتم
فدای تو کردم این نهر از کجا بیرون می اید فرمود که این چشمها ئیست که خدا در قران وصف فرموده است
در بهشت و در کنار این نهر درختان دیدم حوریان بر این درختان نشسته موهای ایشان بحسنی که هرکز
ندیده بودم و در دست ایشان ظرفها در نهایت لطافت که هرکز چنین ظرفی تعقل نکرده بودم و شباهت
بظرفهای دنیا نداشت پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفتند و اشاره فرمود که اب بده دیدم خم شد
و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد بحضرت داد و باز درخت راست شد پس حضرت بمن عطا فرمود من
بخوردم هرکز بان لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بویش بمثابهٔ بوی مشک بود چون در کاسه نظر
کردم سه لون از شربت در ان بود عرض کردم که فدای تو کردم هرکز چنین حالی مشاهده نکرده بودم

و نمیدانستم که این قسم غرایب در عالم می باشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که خدا بر شیعیان ما
مهیا کرده است چون مومن از دنیا میرود در وحش را با اینجایی اورند در این باغها سیر میکنند و از این
شرابها میخورند و دشمن ما که میمیرد روحش را بوادی برهوت میبرند که صحرائیست در حوالی یمن
و همیشه در عذاب می باشد و از زقوم و حمیم میخورد پس پناه کیرید بخدا از شر ان وادی از جابر جعفی
روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق سوال نمودم از فرمودهٔ خدا که * و کذلك نری ابراهیم
ملکوت السموات و الارض * چکونه ملکوت اسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود و من سرم در زیر
بود حضرت بدست مبارك بجانب بالا اشاره نمود و فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که
سقف خانه شکافته و حجابها برخواسته نوری عظیم دیدم که دیده ام حیران شد پس حضرت فرمود که
حضرت ابراهیم ملك اسمان و زمین را چنین مشاهده نمود انکاه فرمود که بزیر نکاه کن پس فرمود که بیالا
نظر کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا کرفتند و بخانهٔ دیکر بردند و جامهایی که
پوشیده بودند کندند و جامهای دیکر پوشیدند و فرمودند که چشم برهم کذار و باز مکن بعد از ساعتی
فرمودند که میدانی در کجایی کفتم نه فدای تو شوم فرمود که الحال در ظلماتی که ذو القرنین بانجا رسیده
بود کفتم فدای تو کردم رخصت میدهی که دیده بکشایم فرمود که بکشا اما چیزی را نخواهی دید چون
چشم کشودم از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتند و فرمودند که میدانی در کجایی کفتم
نه فرمود که بر کنار اب زندکانی ایستادهٔ که خضر از این اب خورده است پس از این زمین و از این عالم
بیرون رفتیم و بعالم دیکر درامدیم چون پارهٔ راه رفتیم مثل این عالم خانها و بناها و مردمان دیدیم
و از ان عالم بدر رفتیم و بعالم سیم داخل شدیم شبیه بان دو عالم تا بپنج عالم کذشتیم انکاه فرمود که این
ملکوت زمین بود و ابراهیم همهٔ اینها را ندیده بود همین ملکوت اسمان را دیده بود و ملکوت زمین
دوازده عالم است هر عالمی مثل ان عالم اول و هر امامی از ما که از دنیا میرود در یکی از ان عالمها ساکن
میشود تا امام اخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود انکاه فرمود که چشم برهم کذار چشم برهم
کذاشتم و دست مرا کرفتند ناکاه خود را در همان خانه دیدم که بیرون رفته بودیم پس ان جامها را
کندند و جامهای اول را پوشیدند و بجای خود نشستند پرسیدم که فدای تو کردم چند ساعت از
روز کذشته است فرمود که سه ساعت و بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که روزی در خدمت
حضرت امام جعفر صادق عم بودم پا را بر زمین زدند پس دریایی عظیم ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار
ان دریا ایستاده یکی از ان کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا بمحلی رسیدیم که در انجا خیمها
از نقره زده بودند و انحضرت داخل هر یك از ان خیمها شدند و بیرون امدند و فرمودند ان خیمهٔ که
اول داخل شدم خیمهٔ رسول خدا صلعم بود و دویم از حضرت امیر المومنین و سیم از حضرت فاطمه و چهارم

از خدیجه و پنجم از حضرت امام حسن و ششم از حضرت امام حسین و هفتم از حضرت علی بن الحسین و
هشتم از پدرم و نهم بمن تعلق داشت و هر یکی از ماکه از دنیا میرود خیمهٔ دارد که در انجا ساکن میشود
و از صالح ابن سعید روایت نموده که حضرت امام علی نقی ع را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند
بخدمت حضرت رفتم و گفتم ایشان چندان سعی در تضییع تو و هتک حرمت تو کردند تا انکه در چنین
جائی ترا ساکن کردانیدند فرمود که یا ابن سعید تو هنوز در این مرتبهٔ از معرفت ما پس دست بجانبی حرکت
دادند چون نظر کردم باغهای سبز و حوریان خوشروی خوشبو و غلامان پاکیزه مانند مروارید و
طبقهای رطب و انواع میوها مشاهده نمودم که دیده ام حیران شد فرمود که ما هر جا که هستیم اینها از برای
ما مهیاست و باسانید معتبره از حضرت صادق ع منقولست که تمام دنیا در دست امام از بابت پارهٔ
کردکانیست که هیچ چیز از امور دنیا بر او مخفی نیست و انچه خواهد در ان میتواند کرد و بچند سند معتبر
از حضرت باقر ع روایت کرده است که ذو القرنین را مخیر کردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب
پس سحاب ذلول و نرم را که پست تر بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که تند و تر و شدید
تراست برای ائمهٔ ال محمد کذاشت کفتم که صعب کدام است فرمود که انست که رعد و برق و صاعقه دارد
و حضرت صاحب الامر بران سوار خواهد شد و باسمانهای هفت کانه و زمینهای هفت کانه که پنج
زمینش معمور است و دو تا خراب خواهد کردید و در حدیث دیکر از انحضرت منقولست که حضرت
امیر المومنین ع مالک شدند انچه در زمین است و انچه در زیر زمین است و دو ابر را بر حضرت عرض
کردند صعب را اختیار فرمود و بران سوار شد و بر هفت زمین کذشت پنج را معمور دید و دو را خراب
و باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون حق تعالی اراده میفرماید که امامی را خلق
کند قطرهٔ از اب مزن فرو میفرستد که بر کیاهی یا میوهٔ بنشیند و والد او انرا تناول میکند و جماع میکند
پس ان نطفه در رحم قرار میکیرد و خدا امام را از ان خلق میفرماید پس در شکم مادر صدا می شنود و
مفهمد چون بزمین می اید بر بازوی راستش می نویسند که * وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل
لکلماته وهو السمیع العلیم * چون بسخن در امد عمودی از نور برای او نصب میکنند که اعمال
جمیع خلایق را میدانند و می بیند و کلینی و غیره باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق ع
که چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از اب تحت عرش
بر میدارد و بامام میدهد که تناول میفرماید و از ان اب نطفه منعقد میشود چون برحم منتقل شد تا چهل
روز سخن نمیشنود بعد از چهل روز انچه کویند می شنود پس چون متولد شد خدا همان ملک را میفرستد
که ایه را بر بازوی پیش نقش مینماید چون بمنصب امامت فایز کردید از برای او مناری از نور بلند میکنند
که بان اعمال خلایق را میداند و بسند دیکر از انحضرت منقولست که چون مادران اوصیای

پیغمبران با ایشان حامله میشوند مادر در راستی بهم میرسد مانند غش و تمام ان روز یا شب چنین میباشد
پس بحال خود می اید و از جانب راست خود از یکطرف خانه او ازی میشنود که کسی میکوید که حامله
شدی بخیر و خوبی و عاقبت امر تو بخیر خواهد بود بشارت باد ترا بفرزند بردبار دانا بعد از ان دیکر هیچ
سنکینی و المی و اثر حمل در خود نمی یابد تا چون ماه نهم میشود او از ها از خانهٔ که می باشد میشنود چون
شب ولادت میرسد نوری در ان خانه ساطع میشود که غیر او و پدر امام نمی بیند چون متولد میشود
چهار زانو نشسته از پا بزیر می اید چون بزمین میرسد رو بقبله میکند و سه مرتبه عطسه میکند و بانکشت
اشاره مینماید و الحمد لله میکوید و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و دندانهای پیش دهانش همه
روییده می باشد و از پیش رو و پس نوری میباشد مانند سکهٔ طلا و در تمام ان شب و روز از دستهایش
نور ساطع است همچنین پیغمبران نیز چنین متولد میشوند و صفار از حضرت صادق ع روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین ع فرمود که خدا را شهری هست در پشت مغرب که انرا جابلقا میکویند در ان
شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امتند و هرکز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کار
نمیکنند و هیچ چیز نمیکویند مکر لعنت بر ابو بکر و عمر و بیزاری از ایشان و ولایت اهل بیت رسول خدا
ص و از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که خدا را شهری هست در پشت دریا
که وسعت ان بقدر سیر چهل روز افتابست و در ان شهر جمعی هستند که هرکز معصیت الهی نکرده اند
و شیطان را نمی شناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده است و در هر چند کاه ما ایشانرا می بینیم و انچه
احتیاج دارند از ما سوال می نمایند و از ما سوال می نمایند کیفیت دعا را و ما تعلیم ایشان می نماییم و میپرسند
که قایم ال محمد کی ظهور میکند و در عبادت و بندکی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازههای
بسیار دارد از هر دروازهٔ تا دروازهٔ صد فرسخ مسافت است و ایشانرا تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار
هست که اکر ایشانرا به بینید عبادت خود را سهل خواهید شمرد و در میان ایشان کسی هست که یکماه
سر از سجود بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برک درختان است و روهای
ایشان از نور روشن است چون یکی از ما را می بینند بر کرد او بر می ایند و از خاک قدمش بر میکیرند
برای برکت چون وقت نماز ایشان میشود صداهای ایشان بلند میشود مانند بادتند و در میان ایشان
جمعی هستند که هرکز حربه از خود نینداخته اند برای انتظار قایم ال محمد و از خدا میطلبند که بخدمت او
مشرف شوند عمر هر یک از ایشان هزار سالست اکر ایشانرا به بینی اثار خشوع و شکستکی و فروتنی از
ایشان ظاهر است پیوسته طلب میکنند امری را که موجب قرب بخدا باشد چون ما در نزد ایشان میرویم
بخدا تقرب میجویند که مبادا از غضب الهی باشد پیوسته منتظر انوقت هستند که وعدهٔ ملاقات ما و ایشانست
و هرکز از عبادت سست نمیشوند و بتنک نمی ایند و بنحوی که ما قران را تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت

می نمایند و در میان ان قران چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانیم کافر میشوند و اگر چیزی از قران
بر ایشان مشکل شود از ما می پرسند چون بیان میکنیم سینهای ایشان گشاده و منور میشود از خدا میطلبند
که ما را برای ایشان باقی دارد میدانند که خدا بوجود ما بر ایشان چه نعمتها دارد و قدر ما را می شناسند
و ایشان با قایم ال محمد صم خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت و همیشه
از خدا همین را میطلبند و در میان ایشان پیر و جوان هستند چون جوانی پیری را می بیند نزد او بمثابه
بندگان می نشیند و تا رخصت نفرماید بر نمیخیزد و ایشان بهتر از جمیع خلق اطاعت امام میکنند و هر امری
که امام ایشانرا بان داشت ترک نمیکنند تا امر دیگر بفرماید و اگر ایشانرا بر خلق مابین مشرق و مغرب
بگمارند در یکساعت همه را فانی میکنند و حربه در ایشان کار نمیکند و خود شمشیرها از اهن دارند
غیر این اهن که اگر بر کوه بزنند دو نیم میکنند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که
در مابین جابلقا و جابرساست جنگ خواهد کرد و جابلقا و جابرسا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری
در مغرب و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند اول ایشانرا بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند و هر
که مسلمان نشود او را بکشند تا انکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و باسانید
معتبره از حضرت امام حسن عم منقولست که فرمود خدا را شهری هست در مشرق و شهری هست در مغرب
و بر هر یک از این دو شهر حصاری هست از اهن که در هر حصاری هفتاد هزار در است و از هر دری
هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میگویند که دیگری نمیداند و من جمیع ان لغتها را
میدانم و در ان شهرها و در مابین ان شهرها خدا را حجتی و امامی نیست بغیر از من و برادرم و ما ها حجت
خداییم بر ایشان * واعلم یا باذر ان الله عز و جل جعل اهل بیتی فی امتی کسفینة نوح من رکبها نجا و من رغب
عنها غرق و مثل باب حطة فی اسرائیل من دخله کان امنا * و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل
بیت مرا در میان امت من از باب کشتی نوح گردانیده که هر که سواران کشتی شد نجات یافت و هر که نخواست
از او داخل ان کشتی نشد غرق شد هم چنین اهل بیت من هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت ایشان
می نشیند از گرداب فتنه و کفر و ضلالت نجات می یابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیگر میل میکند در
دریای شقاوت غرق میشود و اهل بیت من در این امت مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود که خدا
امر فرمود که داخل ان در شوند و هر که داخل ان در شد از عذاب خدا در دنیا و عقبی ایمن شد هم چنین
در این امت هر که چنگ در دامان متابعت ایشان میزند و از درگاه پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب
میکند از جملهٔ ایمان است و الاطعمهٔ شیطان و مستحق عذاب و خذلان است بدانکه خداوند عالمیان
امر فرمود بنی اسرائیل را که * ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم * و جمعی از مفسرین
گفته اند که مراد از در در قریهٔ بیت المقدس است یعنی در ایید بدری از درهای قریه بیت المقدس

از روی خضوع و شکستگی یا چون در کوع است خم شوید و برکوع داخل شوید یا بعد از داخل شدن
سجده کنید و استغفار کنید و بگویید خداوندا از گناهان ما بگذر تا بیامرزیم گناهان شما را و بعضی
گفته اند که در قریه اریحا مراد است و جمعی از محققین را اعتقاد اینست که مراد در ان قبه ایست که در
تیه برای قبلهٔ ایشان مقرر کرده بودند و رو بان نماز میکردند پس بعضی ابا کردند از درهای دیگر داخل
شدند یا داخل نشدند و بعضی که از ان در داخل شدند ان عبارت که استغفار ایشان بود تغییر دادند
و بجای حطة حنطة گفتند و گندم طلبیدند پس خدا طاعونی بر ایشان گماشت که در یکساعت بیست و چهار
هزار یا هفتاد هزار کس ایشان بمردند بدانکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث وارد شده است
در احادیث سنی و شیعه متواتر است و دلالت بر این میکند که در هر باب تسلیم و انقیاد ایشان باید نمود
و پا از جادهٔ متابعت ایشان بدر نباید گذاشت بهمین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال
و اعتقادات از طریقهٔ ایشان بدر روند بلکه ایشانند وسیله میان خلق و خدا و هدایت از غیر ایشان
حاصل نمیشود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه شیخ طبرسی بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده اند
که حضرت فرمود که بلیهٔ مردم برای ما عظیم شده است اگر ایشانرا میخوانیم اجابت ما نمیکنند و اگر ایشانرا
وا میگذاریم بغیر ما هدایت نمی یابند شیخ طوسی بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است که مائیم سبب
و وسیله میان شما و خدا و شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است از عبد الله بن سلیمان که
من در خدمت حضرت امام محمد باقر عم بودم شخصی از اهل بصره امد و گفت حسن بصری میگوید که ان
جماعتی که علم خود را کتمان میکنند شکمهای ایشان اهل جهنم را متاذی خواهد کرد حضرت فرمود که اگر
حسن راست میگوید پس هلاک شده است مومن ال فرعون و خدا او را بکتمان ایمان و علم مدح کرده است
و همیشه علم مکتوم بود از ان روز که خدا نوح را به پیغمبری مبعوث گردانید حسن بصری اگر میخواهد
بجانب راست برود و اگر میخواهد بجانب چپ برود که علم یافت نمیشود مگر نزد ما و ابن بابویه علیه الرحمه
بسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری عم باو نوشت که بدرستیکه
خداوند عالمیان برحمت و احسان خود بر شما فرایض را واجب گردانید نه از برای انکه خود محتاج بود
بعبادت شما بلکه از برای احسان و تفضل تا انکه ممتاز گرداند بد را از نیک و بدکردار را از فرمان بردار
و تا ظاهر گرداند انچه در سینها مخفی است و دلها را پاکیزه گرداند از بدیها و از برای انکه سبقت جویید
برحمتهای او و منزلتها و رتبهای شما در بهشت رفیع گردد پس واجب گردانید بر شما حج و عمره و نماز
و روزه و زکوة و ولایت اهل بیت رسول صم را و از برای شما دری مقرر ساخت که بان در درهای
فرایض بر شما گشوده میشود که ان ولایت و متابعت اهل بیت است و از برای شما کلیدی از برای گشودن
درهای قرب و راههای معرفت قرار داده که پیروی ایشانست اگر نه محمد و اوصیای او صلوات الله

علیهم می بودند شما حیران میبودید از باب بهایم و حیوانات که هیچ فریضهٔ از فرایض خدا را نمیدانستید
اباداخل شهر نمیتوان شد از غیر راهش چون خدا بر شما منت گذاشت بنصب امامان بعد از پیغمبر شما فرمود
که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم
و برگزیدم و از طرق سنی و شیعه متواتر است که حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین عم فرمود که من
شهرستان علمم و تو در آن شهرستانی و داخل شهر نمیتوان شد مگر از درش و اخبار در این باب زیاده
از حد و حصر است چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود ایشان نه همین سفینهٔ نجات این امتند بلکه جمیع
ملائکه و پیغمبران ببرکت و ولایت ایشان بسعادات فایز گردیده اند و در جمیع شدائد بانوار ایشان پناه
برده اند و ایشانند علت غائی ایجاد جمیع آسمانها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در
احادیث بسیار وارد شده است که خطاب به محمد و علی فرمودند که * لولاک لما خلقت الافلاک * اگر نه
شما میبودید من افلاک را خلق نمیکردم و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین رمزیست که موجب انکشاف
این معنی میشود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض و جود است
اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضهٔ آن فیض عقلا قبیح نباشد و کسی که قابل آن باشد که
چنین بنائی مثل عالم امکان را برای او بنا کنند و چنین مهمانخانهٔ برای او مرتب سازند و در میدان
وسیع عرصهٔ ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع برپا کنند و چندین هزار از سرادق رفعت و حجب
جلال را باوتاد قدرت و اطناب عزت استوار گردانند و این عرصهٔ ظلمانی را بچراغهای نورانی از آفتاب
و ماه و ستارگان روشن سازند و صفایح افلاک و لوح خاک را بانواع زینتها و الوان نقشها بیارایند
و مایدهٔ احسانی که تمام عالم را فرا گرفته برای او بگسترند و الوان نعمتها و میوهها و گلها و ریاحین برای او
حاضر سازند و نشاهٔ آخرت که این نشاهٔ دنیا نمونهٔ حقیریست از آن یعنی بهشت اعلا را بانواع حور و قصور
بیارایند و غیر متناهی از ملائکهٔ مقربین و جن و طیور و وحوش و بهایم او خادم او گردانند بزرگواری
میباید باشد که این گرامیها را سزاوار باشد و این گرامیها را لایق باشد پس اگر دیگران بطفیل او از این
خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه امثال ما هالایق این گرامیها نیستیم و برای ما نیستهائی این
قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر بالفرض لری یا کردی یا روستائی ناقصی جاهلی نزد پادشاه
عظیم الشانی بیاید و پادشاه بفرماید که میدان را چراغان کنند و انواع فرشها گسترده الوان نعمتهای
پادشاهانه برای او حاضر گردانند و جمیع امرای خود را بخدمت او بازدارد جمیع عقلا او را مذمت میکنند
که آداب پادشاهانه نبود و این مرد قابل این کرامت نبود نهایت اکرام این مرد این بود که ده تومان زر
یا کمتر باو بدهند و او را در مجلس حضور هم راه ندهند و اگر مرد کامل قابل بزرگ عظیم الشانی بیاید
و این تهیها برای او بکنند و بطفیل او چندین هزار کرد و روستائی سیر کنند و بخورند بدنما نیست و جمیع

عقلا مدح میکنند و همچنین در این ماده چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صم اشرف مکونات
و زبدهٔ ممکناتند و نهایت آنچه رتبهٔ امکانی از کمالات و استعدادات گنجایش داشته باشد در ایشان
مجتمع است ایشان مادهٔ قابلهٔ جمیع فیوض و رحمتهایند و هر فیضی و رحمتی اول بر ایشان فایض میگردد
و بطفیل ایشان بمواد قابلهٔ دیگر سرایت میکند در خور استعدادات ایشان چنانچه نعمت ایجاد که اول
نعمتهاست اول بر آن حضرت فایض گردید بعد از آن بر دیگران چنانچه فرمود که * اول ما خلق الله نوری
* و همچنین معنی نبوت اول از برای آنجناب حاصل شد و ببرکت او بدیگران رسید چنانچه فرمود که *
کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین * من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود و فرمود که مائیم آخران
سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم و اینست معنی شفاعت کبری
که از روز اول تا ابد الاباد جمیع خیرات و کمالات بوسیلهٔ ایشان بجمیع خلق فایز گردیده و میگردد
و اینست سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید اول بر ایشان صلوات فرستاد بعد از آن حاجت خود
را طلبید تا برآورده شود زیرا که یک علت نارواای حاجت عدم قابلیت تواست چون صلوات فرستادی
و برای آن مادهای قابله رحمت طلبیدی مانعی نیست در حق آنحضرت و اهل بیتش البته مستجاب
میشود و همچنانکه آب بسرچشمه آمد هر کس در خور قابلیت او از سرچشمه باو بهرهٔ میرسد در خور
راهی که بآن سرچشمه دارد کسی باشد که نهر عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات
و سعادات بسوی خود کنده باشد از هر رحمتی که بآنجا میرسد در خور آن نهر و گنجایش آن بهرهٔ میبرد
و کسی که جوی ضعیفی داشته باشد همان قدر حصه می یابد پس معلوم شد که انتفاع انبیا و مقربان
از انوار مقدسهٔ ایشان زیاده از دیگرانست و منت نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیا و دوستان خدا
زیاده بر عوام ناس است چون سخن باین جا کشید این مطلب را از این نازکتر بیان میتوان کرد بدانکه
این معلوم است که چندانکه مناسبت میان فاعل و قابل و مفیض و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود
بلکه جمعی را اعتقاد اینست که تا یک قدر مناسبتی نباشد افاضه نمی تواند شد پس این ناقصان که در نهایت
مرتبهٔ نقصند در استفاضهٔ ایشان از کامل من جمیع الوجوه ناچار است از واسطهٔ که از جهات کمال با جناب
ذو الجلال یک نوع ارتباطی داشته باشد و از جهت امکان و عوارض آن مناسبتی با ممکنات ناقصه
داشته باشد که افاضه و استفاضه باین دو جهت بعمل آید چنانچه در هدایت و ایصال احکام و حکم و
حقایق بخلق این دو جهت ضرور است و اشارهٔ مجملی باین معنی در ابواب نبوت شد و در بیان معنی
قرب نیز اشاره شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیهٔ الهیند و بنمونهٔ از صفات جلال و جمال او
متصف گردیده اند ایشان را کلمات الله و اسماء الله میگویند و احادیث در این باب بسیار است و چنانچه
اسماء الهی دلالت بر کمالات او میکنند ایشان نیز از این حیثیت که پرتوی از صفات او متصف گردیده اند

دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند چون رحمت
و شفقت رسول خدا صم را مشاهده میکنی ترا دلالت میکند بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت
با این بسیاری قطرهٔ از دریای رحمت اوست و هم چنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بران
کمالات زیاده از دلالت اسماست و اسماء مقدس الهی ازاین جهت تاثیرات بر ایشان مترتبست که
دلالت بران مسمی میکند لهذا بر ایشان نیز اثار عجیبه در عالم ظاهر میگردد که اسماء مقدس الهیند
و مظهر قدرت و کمالات اویند چنانچه پیش دانستی که ذات و صفات را دانستن محالست و لیکن در
انحاء وجوهات صفات و تعبیرات از ان عارفان را درجات مختلفه میباشد و در هر اسمی صاحب هر معرفتی در
خور معرفت خود از ان اسم بهرهٔ می یابد مثلا بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف می باشد یک
مرد کردی میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد ارادهٔ دوشاب او را
میسر است و اگر خواهد هزار دینار بی زحمت بکسی میتواند داد این مرد پادشاه را بصفات استاد حلوایی
و استاد بزاز شناخته اگر پادشاه با او احسانی کند در خور شناخت او احسان خواهد کرد و هم چنین تا بمرتبهٔ
ان شخصی که از عظمت پادشاه انقدر دانسته که او قادر بر عطای حکومتهای عظیم هست و منصبی
میتواند بخشید که در سالی الاف الوف تحصیل میتوان کرد پادشاه بچنین شخصی در خور معرفت او میدهد
هم چنین عارفان را در مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت هست یک لفظ رحمن را هر عارفی بمعنی میفهمد
و در خور ان معنی فایده می برد تا ان عارف کامل که نهایت وجوه ممکنه را یافته برحمن فیض ازل و ابد را
برای ممکنات می طلبد و میرساند و هم چنین در مراتب معرفت رسول خدا و ائمهٔ معصومین عم که اسماء
مقدس الهیند در خور شناخت و معرفت ایشان از توسل بایشان منتفع میتوان شد یک شخص علی را
مردی شناخته است که هر مسئلهٔ که میپرسی میداند و علی را در مرتبهٔ علامه شناخته بلکه علی را وسیله
نکرده علامه را وسیله کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شبی پانصد کس را می تواند کشت او
علی را نشناخته مالک اشتر را شناخته و یکی علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا هزار تومان باو
میدهد تا بمرتبهٔ ان بزرگی که علی را در مرتبهٔ کمال شناخته اگر نام علی را بر اسمان بخواند از یک دیگر می
پاشد و اگر بر زمین بخواند می گداز د چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند
عرش قرار گرفت و بر کرسی نوشتند بر پا ایستاد و بر اسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین نوشتند
قرار گرفت و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان ایشان را بتجربه معلوم است که در وقت دعا در
خور ان ربط و معرفت و توسلی که بایشان حاصل میشود همان قدر استنفاع بایشان نفع میکنند و اگر این
معنی را ازاین نازکتر ذکر کنیم سخن دقیق میشود و مطلب مخفی تر میشود بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای
وضوح این معنی که یک فیلی را بردند بشهر کوران چون شنیدند که چنین خلق عظیمی بشهر ایشان امده

حیوان

بسیاران جمع شدند و دست بر ان می مالیدند یکی از ایشان دست بر گوش ان مالید و یکی دست بر خرطوم
ان مالید و یکی دندانش را لمس کرد و یکی بدنش را و یکی دمش را چون فیل را بردند اینها با یک
دیگر نشستند و بوصف ان شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد انکه گوشش را لمس کرده بود گفت
فیل یک چیز پهنیست از باب گلیم دیگری که خرطومش را یافته بود گفت غلط کردی از باب ناودان دراز
راست و میان تهی و هر یک بانچه از ان یافته بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینایی که
فیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم شد و گفت هیچ یک انرا نشناخته اید اما هر یک راهی بان
برده اید بلا تشبیه کوران عالم امکان و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان او که مختلق
باخلاق او شده اند چنین حالتی هست و در این مقام گنجایش زیاده ازاین سخن نیست و این مضامین
از اخبار بسیار ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا عم روایت کرده است که
حضرت امیر المومنین عم فرمود که حضرت رسول صم فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را که از من
بهتر و گرامی تر باشد نزد او گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی خدا انبیای مرسل را افضل
گردانیده است از ملائکهٔ مقرب و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است و بعد از من ترا و ائمهٔ بعد از
ترا بر همه تفضیل و زیادتی داده و ملائکه خدمتکاران ما و خدمتکاران دوستان مایند یا علی انهایی
که حاملان عرشند و بر دور عرش می باشند تسبیح و تحمید خداوند خود میکنند و استغفار میکنند
برای ان جماعتی که ایمان بولایت ما اورده اند یا علی اگر نه ما ها بودیم خدا نه ادم را خلق میکرد و نه
حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه اسمان و نه زمین را و چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال
انکه ما پیش از ایشان خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کردیم زیرا که اول چیزی را که
خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را گویا گردانید بتوحید و تحمید خود که او را بیگانگی یاد کنیم و حمد او
بکنیم بعد از ان ملائکه را خلق کرد و ارواح ما یک نور بود چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار
عظیم نمود در نظر ایشان پس گفتیم سبحان الله تا انکه ملائکه بدانند که ما خلق افریدهٔ خداییم و خدا
منزه است ازاین که بما شباهتی داشته باشد یا انکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه چون تسبیح ما را
شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات دانستند چون بزرگواری شان ما را مشاهده نمودند
لا اله الا الله گفتیم تا بدانند ملائکهٔ که خدا شریک در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بنده گان خداییم
و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس ایشان گفتند لا اله الا الله چون رفعت محل و درجهٔ ما را
دیدند ما گفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه خدا از ان عظیم تر است که کسی بدون توفیق و تایید او نزد او
رتبه و منزلت تواند بهم رسانید انگاه گفتند الله اکبر چون قوت و قدرت و غلبهٔ ما را مشاهده کردند گفتیم
* لا حول و لا قوة الا بالله * تا بدانند که قوت و قدرت و توانایی ما از خداوند ماست چون دانستند که

و اگر نپرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بانچه در اینده واقع خواهد شد و بهمه زبانی با مردم حرف گوید بعد از ان فرمود که بنشین تا بتو علامتی برای امامت خود بنمایم که خاطرت مطمئن گردد در این حال مرد خراسانی از در در امد و بعربی از حضرت سوالی کرد حضرت بفارسی جوابش فرمود خراسانی گفت من بزبان خود سخن نگفتم بگمان اینکه نمیدانی فرمود که سبحان الله اگر من ترا بزبان تو جواب نتوانم گفت بر تو چه زیادتی خواهم داشت پس بامن گفت که ای ابو محمد امام بر او مخفی نیست زبان هیچ یک از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روح ایشان اند و باین علامتها امام را میتوان شناخت پس اگر اینها در ان نباشد امام نیست و از ابن ابی بصیر منقولست که از حضرت امام رضا ع پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان دانست فرمود که بچند علامت اینکه بزرگتر فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد و هر که بمدینه اید و پرسد که پدر ش کرا وصی کرد گویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر در میان ما از بابت تابوتست در بنی اسرائیل در هر جا که سلاح هست امامت در انجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانهٔ که بود پیغمبری در انجا بود و منقولست از عبد الله بن ابان که عرض کردم بخدمت حضرت امام رضا ع که از برای من و اهل بیت من دعا کن فرمود که مگر نمیکنم و الله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود راوی میگوید که این بر من بسیار عظیم نمود فرمود که مگر نخواندهٔ این ایه را که بگو ای محمد که بکنند انچه میکنند که عنقریب خدا و رسول و مومنان عمل شما را می بینند و الله که مومنان علی ابن ابی طالب وائمهٔ فرزندان او یند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق ع رفتم فرمود که رسول خدا ص بحضرت امیر المومنین ع هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد گفتم اینست و الله علم پس ساعتی سر بزیر افکند فرمود که این علم عظیمی است اما همین نیست ای ابو محمد جامعهٔ نزد ماهست گفتم فدای تو گردم جامعه کدام است فرمود که نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است بذراع رسول الله ص و انحضرت فرموده و حضرت امیر المومنین بدست خود نوشته و در ان هر حلال و حرامی و هر چه امت بان احتیاج دارند هست حتی ارش خراشیدن بدن و دست بر من گذاشت و فرمود که رخصت میدهی گفتم من بندهٔ توام انچه خواهی بکن پس بدن مرا افشرد و فرمود که حتی ارش این در انجا هست گفتم و الله که علم اینست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست گفتم جفر کدام است فرمود که ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم جمیع علمای گذشته در ان هست گفتم و الله که اینست علم فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که نزد ماهست مصحف فاطمه و مردم چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه گفتم بیان فرما فرمود که مصحفی است سه برابر این قرانی که شما دارید و یکحرف از قران شما در ان نیست گفتم و الله که این علم است فرمود که همین نیست بعد از زمانی

فرمود که علم گذشته و اینده تا روز قیامت نزد ماست گفتم فدای تو گردم اینست علم فرمود که همین نیست گفتم پس دیگر علم چه چیز است فرمود که عمدهٔ علم انست که روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق ع که زنادقه در سال صد و بیست و هشت ظاهر خواهند شد در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسالت پناه ص از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی رو نمود که خدا داند قدر انرا انگاه خدا ملکی را فرستاد که تسلی انحضرت بفرماید و قصه برای او بخواند پس ان ملک میگفت و حضرت امیر المومنین ع مینوشت تا انکه کتابی جمع شد پس فرمود که در ان کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم اینده است تا روز قیامت بسند معتبر روایت کرده است از ابی یحیی صنعانی که حضرت صادق ع فرمود که ما را در شبهای جمعه شان و رتبهٔ عظیم هست گفتم فدای تو گردم چه شان است فرمود که رخصت میفرمایند روح پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امامی که در میان شماست که ایشان عروج نمایند باسمان تا بعرش میرسد ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر قایمهٔ از قوایم عرش دو رکعت نماز میگذارند پس بیدنهای خود برمیگردند و برمیشوند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی و علوم بسیار بر علوم امام شما می افزاید و از سیف تمار مرویست که حضرت صادق ع فرمود که اگر من در میان موسی و خضر می بودم ایشانرا خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند با ایشان میگفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند و علم اینده را نمیدانستند و ما میدانیم علم گذشته و اینده را تا روز قیامت و از پیغمبر بما میراث رسیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا از ان کریمتراست که بر بندگان خود اطاعت بندهٔ را واجب گرداند و خبرهای اسمان را از او بازدارد بلکه هر صبح و شام خبرهای اسمان بما میرسد و ایضا از حضرت صادق ع منقولست که جبرئیل دو انار بخدمت حضرت رسول ص اورد حضرت یکی را تمام تناول فرمودند و یکی را دو نیم کردند و نصفی را خود تناول فرمودند و نصفی را بعلی بن ابی طالب ع دادند پس فرمودند که ای برادر دانستی که این دو انار چه بود انار اول پیغمبری بود ترا در ان بهرهٔ نیست و انار دوم علم بود تو شریک منی در علم راوی گفت که چگونه شریک انحضرت بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرمود مگر اینکه او را امر فرمود که بعلی یاد دهد و این علوم همه بما منتهی شده است و منقولست از ابو بصیر که از حضرت صادق ع سوال کردم از روح که خدا میفرماید که * و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی * فرمود که روح خلقیست عظیم تر از جبرئیل و میکائیل با هیچیک از پیغمبران گذشته نبوده است بغیر از حضرت رسول ص که با او بود و با ائمه می باشد و خبرها با ایشان میگوید و تسدید ایشان می نماید و در بعضی روایات وارد شده است که چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا میخواستند از یکدیگر جدا شوند

خداچه نعمتها بما کرامت فرموده واطاعت ما را بر جمیع خلق لازم کردانید ما کفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه
که خدا از جانب ما مستحق حمد وثناست بر این نعمتهای عظیم که بما انعام فرموده پس ملائکه کفتند
الحمد لله پس ببرکت ما هدایت یافتند ملائکه بتسبیح و تهلیل و تمجید و توحید و تحمید خدا پس حق تع
حضرت ادم را خلق فرمود و ما را در صلب او بودیعه سپرد و امر فرمود ملائکه را که حضرت ادم را سجده
کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب ادم بودیم و سجود ایشان سجدهٔ بندکی خدا بود و سجده
تکریم و اطاعت ادم بود چون ما در صلب وی بودیم پس جکونه ما افضل از ملائکه نباشیم وحال انکه
جمیع ملائکه سجدهٔ ادم از برای تکریم ما کردند و بدرستی که چون مرا باسمانها عروج فرمودند جبرئیل
اذان و اقامه کفت و کفت یا محمد پیش بایست تا با تو نماز کنیم من کفتم که یا جبرئیل من بر تو تقدم بجویم کفت
اری زیرا که خدا پیغمبران خود را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و ترا بخصوص بر جمیع خلق تفضیل
داده است پس من مقدم شدم و با من نماز کذاردند و فخر نمیکنم چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل
کفت که پیش برو یا محمد که من در اینجا میمانم کفتم در چنین جائی مرا تنها میکذاری جبرئیل کفت که
یا محمد این نهایت اندازه ایست که خدا برای من مقرر ساخته است و اکر از این حد در کذرم بالهای من
میسوزد پس فرو رفتم در دریاهای نور و رسیدم بانجائی که خدا می خواست از اعلای درجات ملکوت
و ملك پس ندا بمن رسید که یا محمد کفتم * لبیك ربی و سعدیك تبارکت و تعالیت * پس ندا رسید که
ای محمد تو بندهٔ منی و من پروردکار توام مرا عبادت کن و بس و بر من توکل کن در جمیع امور بدرستیکه
نور منی در میان بندکان من و فرستادهٔ منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو و متابعان
تو بهشت را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کردانیده ام و از برای شیعیان
ایشان ثواب خود را لازم ساخته ام کفتم خداوندا اوصیای من کیستند ندا رسید که ای محمد اوصیای
تو انهایند که بر ساق عرش من نام ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور دیدم بر هر
نوری سطری سبز بود که بر او نام وصیی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب و اخر
ایشان مهدی امت من کفتم خداوندا اینها اوصیای منند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیا و دوستان
و اوصیا و برکزیدکان منند و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفهای تواند
و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت و جلال خودم سوکند که بایشان دین خود را اظاهر کردانم و کلمهٔ
حق را بایشان بلند کردانم و باخرین ایشان زمین را از دشمنان خود پاك کردانم او را بر مشرق و مغرب
زمین مسلط کردانم و بادها را مسخر او کنم و ابرهای صعب را ذلیل او کردانم و او را بر اسمانها بالا برم
و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مددکار او کردانم تا انکه دین حق بلند شود و جمیع خلق
بیکانکی من اقرار کنند پس ملك و پادشاهی او را دایم کردانم و دولت حق تا روز قیامت از دوستان

من بدر نرود و بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون جبرئیل بنزد حضرت رسول
صم می امد در خدمت انحضرت مانند بندکان می نشست و تا رخصت نمیفرمود انحضرت او داخل نمیشد
و از حضرت امام حسن عسکری عم روایت کرده است که از حضرت رسالت پناه صم پرسیدند که علی بن
ابیطالب افضلست یا ملائکه حضرت فرمود که ملائکه شرف نیافتند مکر به محبت محمد و علی و قبول ولایت
ایشان و هر کس از محبان علی که دل خود را از غش و دغل و کینه و حسد و کناهان پاك کند او افضل است
از ملائکه و بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که یهودی بخدمت حضرت رسول صم
امد و کفت تو افضلی یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب نیست که ادمی تعریف خود کند و لیکن
مرا ضرور است میکویم چون حضرت ادم خطیه از او صادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سوال
میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا بیامرزی پس خدا توبه اش را قبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست
و از غرق ترسید کفت خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا از غرق نجات دهی پس خدا
او را نجات داد و ابراهیم را چون باتش افکندند کفت خداوندا سوال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا از
اتش نجات دهی پس خدا اتش را بر او سرد و سلامت کردانید و موسی چون عصا یش را انداخت و ترسید
کفت خداوندا سوال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا ایمن کردانی پس خدا فرمود که مترس که تو بر
ایشان غالبی ای یهودی اکر موسی مرا در می یافت و ایمان به پیغمبری من نمی اورد ایمان او هیچ نفعی
نمیداد او را و پیغمبری او را فایده نمیکرد ای یهودی یکی از فرزندان من مهدی است که چون بیرون
اید عیسی بن مریم از اسمان برای یاری او فرود اید و او را مقدم دارد و در پی او نماز کذارد و ایضا
بسند معتبر روایت کرده است که رسول خدا صم بحضرت امیر المؤمنین عم کفت که یا علی حقتعالی مرا از میان
جمیع مردان عالمیان برکزید و بعد از من ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس ایمه فرزندان ترا از جمیع مردان
عالم اختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد و در احادیث معتبره وارد شده است که در
روزی که از ذریت ادم پیمان میکرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق باین نحو پیمان کرفتند
که ایا من پروردکار شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام شما نیست و امامان هادیان از فرزندان
او امامان شما نیستند همه کفتند بلی هر که سبقت کرفت باین اقرار عزم بر نکاهداشتن این پیمان بیشتر داشت
از پیغمبران اولو العزم شدند و هر ملکی که قبول ولایت بیشتر کرد مقرب شد * یا ابا ذر احفظ ما اوصیك به
تکن سعیدا فی الدنیا و الاخرة یا ابا ذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة و الفراغ یا ابا ذر اغتنم
خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك و صحتك قبل سقمك و غناك قبل فقرك و فراغك قبل شغلك و حیوتك
قبل موتك یا ابا ذر ایاك و التسویف باملك فانك بیومك و لست بما بعده فان یکن غد لك فکن فی الغد کما
کنت فی الیوم و ان لم یکن غد لك لم تندم علی ما فرطت فی الیوم یا ابا ذر کم مستقبل یوما لا یستکمله

و نمیدانستم که این قسم غرایب در عالم می باشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که خدا بر شیعیان ما
مهیا کرده است چون مومن از دنیا میرود روحش را باینجا می اورند در این باغها سیر میکنند و از این
شرابها میخورد و دشمن ما که میمیرد روحش را بوادی برهوت میبرند که صحرائیست در حوالی یمن
و همیشه در عذاب می باشد و از زقوم و حمیم میخورد پس پناه کیرید بخدا از شر ان وادی از جابر جعفی
روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق سوال نمودم از فرمودهٔ خدا که * و کذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات و الارض * چکونه ملکوت اسمان و زمین را بانحضرت ابراهیم نمود و من سر در زیر
بود حضرت بدست مبارک بجانب بالا اشاره نمود و فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که
سقف خانه شکافته و حجابها برخواسته نوری عظیم دیدم که دیده ام حیران شد پس حضرت فرمود که
حضرت ابراهیم ملک اسمان و زمین را چنین مشاهده نمود انکاه فرمود که بزیر نکاه کن پس فرمود که بیالا
نظر کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا کرفتند و بخانهٔ دیکر بردند و جامهائی که
پوشیده بودند کندند و جامهای دیکر پوشیدند و فرمودند که چشم برهم کذار و باز مکن بعد از ساعتی
فرمودند که میدانی در کجائی کفتم نه فدای تو شوم فرمود که الحال در ظلماتی که ذو القرنین بانجا سیده
بود کفتم فدای تو کردم رخصت میدهی که دیده بکشایم فرمود که بکشا اما چیزی را نخواهی دید چون
چشم کشودم از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتند و فرمودند که میدانی در کجائی کفتم
نه فرمود که بر کنار اب زندکانی ایستادهٔ که خضر از این اب خورده است پس از این زمین و از این عالم
بیرون رفتیم و بعالم دیکر در امدیم چون پارهٔ راه رفتیم مثل این عالم خانها و بناها و مردمان دیدیم
و از ان عالم بدر رفتیم و بعالم سیم داخل شدیم شبیه بان دو عالم تا بر پنج عالم کذشتیم انکاه فرمود که این
ملکوت زمین بود و ابراهیم همهٔ اینهارا ندیده بود همین ملکوت اسمان را دیده بود و ملکوت زمین
دوازده عالم است هر عالمی مثل ان عالم اول و هر امامی از ما که از دنیا میرود در یکی از ان عالمها ساکن
میشود تا امام اخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود انکاه فرمود که چشم برهم کذار چشم برهم
کذاشتم و دست مرا کرفتند ناکاه خود را در همان خانهٔ دیدم که بیرون رفته بودیم پس ان جامهارا
کندند و جامهای اول را پوشیدند و بجای خود نشستند پرسیدم که فدای تو کردم چند ساعت از
روز کذشته است فرمود که سه ساعت و بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که روزی در خدمت
حضرت امام جعفر صادق عم بودم پا بر زمین زدند پس دریائی عظیم ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار
ان دریا ایستاده بیکی از ان کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا بمحلی رسیدیم که در انجا خیمها
از نقره زده بودند و انحضرت داخل هر یک از ان خیمها شدند و بیرون امدند و فرمودند ان خیمهٔ که
اول داخل شدم خیمهٔ رسول خدا صم بود و دویم از حضرت امیر المومنین و سیم از حضرت فاطمه و چهارم

از خدیجه و پنجم از حضرت امام حسن و ششم از حضرت امام حسین و هفتم از حضرت علی بن الحسین و
هشتم از پدرم و نهم بمن تعلق داشت و هر یکی از ما که از دنیا میرود خیمهٔ دارد که در انجا ساکن میشود
و از صالح ابن سعید روایت نموده که حضرت امام علی نقی عم را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند
بخدمت حضرت رفتم و کفتم ایشان چندان سعی در تضییع تو و هتک حرمت تو کردند تا انکه در چنین
جائی ترا ساکن کردانیدند فرمود که یا بن سعید تو هنوز در این مرتبهٔ از معرفت ما پس دست بجانبی حرکت
دادند چون نظر کردم باغهای سبز و حوریان خوشروی خوشبو و غلامان پاکیزه مانند مروارید و
طبقهای رطب و انواع میوها مشاهده نمودم که دیده ام حیران شد فرمود که ما هر جا که هستیم اینها از برای
ما مهیاست و باسانید معتبره از حضرت صادق عم منقولست که تمام دنیا در دست امام از بابت پارهٔ
کردکانیست که هیچ چیز از امور دنیا بر او مخفی نیست و انچه خواهد در ان میتواند کرد و بچند سند معتبر
از حضرت باقر عم روایت کرده است که ذو القرنین را مخیر کردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب
پس سحاب ذلول و نرم را که پست تر بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که تند و تر و شدید
تر است برای ائمهٔ ال محمد کذاشت کفتم که صعب کدام است فرمود که انست که رعد و برق و صاعقه دارد
و حضرت صاحب الامر بران سوار خواهد شد و باسمانهای هفت کانه و زمینهای هفت کانه که پنج
زمینش معمور است و دو تا خراب خواهد کردید و در حدیث دیکر از انحضرت منقولست که حضرت
امیر المومنین عم مالک شدند انچه در زمین است و انچه در زیر زمین است و دو ابر را بر حضرت عرض
کردند صعب را اختیار فرمود و بران سوار شد و بر هفت زمین کذشت پنج را معمور دید و دو را خراب
و باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که چون حقعم اراده میفرماید که امامی را خلق
کند قطرهٔ از اب مزن فرو میفرستد که بر کیاهی یا میوهٔ بنشیند و والد او انرا تناول میکند و جماع میکند
پس ان نطفه در رحم قرار میکیرد و خدا امام را از ان خلق میفرماید پس در شکم مادر صدا می شنود و
میفهمد چون بزمین می اید بر بازوی راستش می نویسند که * و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل
لکلماته و هو السمیع العلیم * چون سخن ور فتار امد عمودی از نور برای او نصب میکنند که اعمال
جمیع خلایق را میدانند و می بیند و کلینی و غیره باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق عم
که چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از اب تحت عرش
برمیدارد و بامام میدهد که تناول میفرماید و از ان اب نطفه منعقد میشود چون برحم منتقل شد تا چهل
روز سخن نمیشنود بعد از چهل روز انچه کویند می شنود پس چون متولد شد خداوند ملک را میفرستد
که ایه را بر بازویش نقش مینماید چون بمنصب امامت فایز کردید از برای او مناری از نور بلند میکنند
که بان اعمال خلایق را میداند و بسند دیکر از انحضرت منقولست که چون مادران اوصیای

و منتظر عد الابلغه یا باذر لو نظرت الی الاجل ومسیره لابغضت الامل وغروره یا باذر کن کانك فی الدنیا
غریب او کعابر سبیل و عد نفسك من اصحاب القبور یا باذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء واذا امسیت
فلا تحدث نفسك بالصباح و خذ من صحتك قبل سقمك ومن حیوتك قبل موتك فانك لاتدری ما اسمك
غدا یا باذر ایاك ان تدرکك الصرعة عند العزة فلا تمکن من الرجعة ولا یحمدك من خلفت بما ترکت ولا
یعذرك من تقدم علیه بما اشتغلت به یا باذر ما رایت کالنار نام هاربها ولا مثل الجنة نام طالبها یا باذر کن علی
عمرك اشح علی درهمك و دینارك یا باذر هل ینتظر احدکم الاغنی مطغیا او فقرا منسیا او مرضا مفسدا او
هرما مفندا او موتا مجهزا او الدجال فانه شر غایب او الساعة ینتظر و الساعة ادهی و امر * ای ابوذر حفظ کن
انچه من ترا بان وصیت میکنم و عمل نما تا سعادتمند کردی در دنیا و اخرت ای ابوذر دو نعمت است که
غبن دارند در ان دو نعمت بسیاری از مردم یکی صحت بدن و اعضا و جوارح و یکی فراغ و فرصت
و محال یعنی در این دو نعمت فریب میخورند و غنیمت نمیشمارند و میگذارند که از دستشان میرود
و بعد از ان حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر مضمون بفاو ارد شده است یعنی باعث
فتنهٔ ایشانست و ایشانرا از خدا غافل میکرداند ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج
چیز جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی بندکی نمیتوانی کرد و حسرت خواهی خورد و غنیمت دان
صحت و تن درستی را پیش از بیماری که چون بیمار شوی عبادت نمیتوانی کرد چنانچه در صحت میتوانی
کرد و قدر بدان توانکری را پیش از انکه فقیر شوی و انچه خواهی در راه خدا نتوانی داد و حسرت
توانکری را بری یا بعلت فقر از عبادت باز مانی و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از انکه مشغول شوی
بچیز چند که بسبب ان فرصت عبادت نداشته باشی و مغتنم دان زندکی را پیش از مرك که بعد از مرك
هیچ چاره نتوانی کرد ای ابوذر زنهار که تاخیر کارهای خیر مکن بطول امل و ارزوها که بعد از این
خواهم کرد بدرستیکه این روز که در دست تو است همین را داری و بعد از این را نمیدانی که خواهی
داشت پس امروز را صرف کار خود کن که اکر فردا زنده باشی در فردا هم چنان باشی که امروز بودی
و اکر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال انکه اخر عمر تو بود ای
ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد و ان روز تمام نکرده بمیرد چه بسیار کسی که
انتظار فردا برد و باو نرسد ای ابوذر اکر به بینی اجل خود و تندی رفتار انرا که چه زود می اید و عمر
چه بسرعت میکذرد هر اینه دشمن خواهی داشت ارزوهای دور و دراز خود را و فریب ان نخواهی
خورد ای ابوذر در دنیا مانند غریبی باش که بغربتی در اید و انرا وطن خود نشمارد یا مسافری که
منزلی فرود اید و قصد اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور بشمار و قبر را منزل خود دان و در تعمیر
و ابادانی ان همت بکمار ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود

حساب مکن چون شام کنی خیال صبح و اندیشهٔ انرا در خاطر مکذران و از صحت خود توشه بکیر پیش از
بیماری و از زندکی بهره بردار پیش از مردن که نمیدانی فردا چه نام خواهی داشت نام زندکان خواهی
داشت یا نام مردکان یا انکه در روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا ای ابوذر
ببند پس مبادا که از یاد رانی و پیری در هنکام غفلت در جمع دنیا پس ترا رخصت برکشتن نباشد که کار
خود درست کنی و وارث تو ترا مدح نکند با نچه از برای او کذاشتهٔ و انخداوندی که بنزد او رفتهٔ ترا
معذور ندارد در ان چیزهایی که مشغول انها شدهٔ و بندکی او را برای انها ترك کردهٔ ای ابوذر ندیدم
چون اتش جهنم چیزی را که کریزندهٔ از ان خواب کند و غافل باشد زیرا که کسی که از امر سهل خایف
و کریزان است از خوف ان خواب نمیکند و اتش جهنم با این عظمت جمعی که دعوای خوف از ان میکنند
بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت چیزی را که طلب کننده و خواهان ان خواب
کند زیرا که مردم از برای لذتهای سهل دنیای فانی خواب را بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل ان
می نمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم نامتناهی پیوسته در خوابند ای ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر
خود بخیل تر باش که ضایع نشود از دینار و درهم ای ابوذر هر یك از شما یکی از چند چیز را انتظار میبرید
و در پیش دارید یا توانکری که بهم رسانید و طاغی شوید و بسبب ان از سعادت ابد محروم شوید
یا فقر و بی چیزی که بسبب ان خدا را فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد کرداند و از صلاح باز دارد
یا پیری که شما را از کار بیندازد یا مرکی که بسرعت در رسد و مهلت ندهد یا فتنهٔ دجال که شر پست
غایب و میرسد یا قیامت بر پا شود و قیامت از همه چیز عظیم تر و تلخ تر است توضیح این کلمات ظریفه و مواعظ
شریفه در ضمن سه مقصد بیان می نماید * مقصد اول * بدانکه مفاد این نصایح شافیه اهتمام در عمل
و احتراز از طول امل است و طول امل از امهات صفات ذمیمه است و مورث چهار خصلت است * اول
* کسل و ترك طاعت زیرا که شیطان او را از این راه فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز است
در هنکام پیری عبادت میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش و طرب می باید کرد * دویم * انکه باعث
ترك توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بکمان اینکه مهلت خواهد یافت تا مرك بنا کاه او را بکیرد و مهلت
ندهد * سیم * انکه باعث حرص بر جمع مال و تحصیل وامور لازمهٔ ان میشود برای انکه چون کمان عمر
بسیار بخود دارد باندازهٔ ان تحصیل مایحتاج خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که
اکر خدا خواهد او را ز و د فقیر میکند و انچه تحصیل کرده است بکار او نمی اید و اکر خدا مصلحت داند
اکر بکار خدا باشد خدا او را توانکر می کند * چهارم * انکه باعث قساوت قلب و فراموشی اخرت
میکردد و این صفات ذمیمه مایهٔ شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیر المومنین ع باسانید معتبره
منقولست که فرمود خصلتی که از ان بیشتر بر شما میترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس

کردن و یکی طول امل اما متابعت هوای نفسانی پس ادمی را از قبول حق و متابعت ان منع میکند و باز
میدارد و اما طول امل پس موجب فراموشی اخرت میگردد و ایضا از انحضرت منقولست که هر که املش
دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسول صم منقولست که صلاح اول این امت بزهد و یقین است
و فساد اخر ایشان ببخل و طول امل است ایضا از انحضرة منقولست که بحضرت امیر المومنین فرمود که یا علی
چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و درازی امل و محبت بقای
بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزندان ادم و جوان میشود در او دو خصلت حرص
و طول امل و بدانکه معالجه این درد مزمن بسیاری یاد مرگ و شداید بعد از مرگ و تفکر در عدم اعتبار
عمر و سرعت انقضای ان میشود چه ظاهر است که مرگ را بپیر و جوان یک نسبت است بلکه بجوانان
نزدیکتر است و هر روز یکشخصی از هم سنان اینکس میمیرد در حال او تفکر نماید که ممکن بود که من
بجای او مرده باشم و اکنون حسرتهای عظیم داشته باشم و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت در خرابی
و انهدام است هر روز یک قوتی از قوی و عضوی از اعضای او باطل و ضعیف میشود هر لحظه چند پی
پیک مرگ باو میرسد و مطالعه نماید در مواعظ و نصایحی که از رسول و ائمه عم رسیده و بدیدهٔ ایمان
نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایقند و مواعظ و حکمی که از ایشان رسید
نسخهای معالجهٔ دردهای نفوس خلایق است و بمقابر برود از احوال ایشان پند بگیرد چنانچه منقولست
از عبایة بن ربعی که جوانی بود از انصار بسیار می امد بمجلس عبد الله بن عباس و عبد الله او را اکرامی
میداشت و نزدیک خود می نشانید روزی بعبد الله گفتند که تو این جوان را اینقدر اکرام می نمایی و این
مرد بدیست شبها میرود و قبرها را می شکافد و کفن مردها را میدزدد عبد الله شبی برای استعلام این
حال بقبرستان رفت و پنهان شد دید که این جوان امد و بیک قبر کنده داخل شد و در لحد خوابید و او از
بلند کرد که وای بر من در روزی که تنها داخل لحد شوم و زمین از زیر من گوید که ترا وسعت مباد
و خوش مباد منزل تو تو که بر روی من راه میرفتی من ترا دشمن میداشتم چون ترا خواهم که در میان من
در امدهٔ وای بر من در روزی که از قبر بیرون ایم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند در
انروز مرا از عدالت تو کی نجات خواهد داد و از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده ام مراکی رها خواهد
کرد و از اتش جهنم کی مرا امان خواهد بخشید که معصیت کرده ام خداوندی را که سزاوار ان نبود که
او را معصیت کنم و مکرر با او عهد کردم که گناه نکنم و از من راستی و وفا ندید و امثال این سخنان را
مکرر میگفت و میگریست چون از قبر بیرون امد عبد الله او را در بر گرفت و دست در گردنش کرد
و گفت که نیکو نباشی تو چه خوب گناهان و خطاها را نبش میکنی و میشکافی و از هم جدا شدند و از
حضرت امیر المومنین عم منقولست که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون امدن از قبرها را و ایستادن نزد

خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما اسان شود و فرمود که هر که فردا را از اجل خود
حساب کند مصاحبت مرگ را نیکو نکرده است و او را نشناخته است و در وصیتی که در هنگام وفات
فرمود گفت ای فرزند امل و ارزوهای خود را کوتاه کن و مرگ را یاد کن و دنیا را ترک کن بدرستیکه
تو در گرو مرگی و نشانهٔ بلاهای دنیایی و مغلوب دردها و محنتهایی و باهل مصر نوشتند که ای بندگان
خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حذر کنید از ان پیش از انکه شما را رسد و تهیهٔ ان را درست کنید
بدرستیکه بر همه احاطه کرده است اگر می ایستید شما را میگیرد و اگر می گریزید در می یابد و او از
سایه بشما نزدیکتر است و مرگ بر پیشانی همه بسته است و دنیا از پی شما بر هم می پیچند و عنقریب تمام
شده است پس هر گاه که شهوات نفسانی با شما منازعه کند بسیار یاد کنید مرگ را و مرگ از برای موعظه
و پند کافی است و رسول خدا صم بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرگ و میگفت که بسیار بخاطر
اورید مرگ را بدرستیکه ان شکنندهٔ لذاتست و حایلست میان شما و خواهشهای نفسانی و از حضرت
رسول صم منقولست که فرمود که اگر حیوانات از مرگ انقدر که شما میدانید میدانستند یک گوشت فربه از
ایشان نمیخوردید و از یاد مرگ لاغر میشدند و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که
فرزند ادم را چون اخر روز دنیا و اول روز اخرت میرسد مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را
در نظر او می اورند پس انگاه رو بمال میکند و میگوید که والله که من بسیار حریص بودم در جمع
تو و بخیل بودم در صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب گوید که کفن خود را از من بگیر پس بجانب
فرزندان التفات نماید و گوید که والله که شما را بسیار دوست میداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای
من چه خبر دارید گویند که ترا بقبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم پس رو بعمل خود کند و گوید که
والله که خواهان تو نبودم و بر من گران و دشوار بودی امروز مرا چه مدد می نمایی گوید که قرین توام در
قبر تو چون محشور میشوی با توام تا من و ترا بر خدا عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی بنزد او
می اید از همه کس خوشبوتر و خوشروتر و جامهای فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد ترا بنسیم
و گلهای بهشت و نعمت ابدی خوش امدهٔ میپرسد که تو کیستی میگوید من عمل صالح توام چون از دنیا
بدر میروی جای تو بهشت است چون مرد غسل دهنده اش را میشناسد قسم میدهد انها را که جنازه اش را
برداشته اند که مرا زود ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند دو ملک می ایند که موها ایشان بر زمین
می کشند و بپای خود زمین را می شکافند صدای ایشان مانند رعد بلند او از و چشمهای ایشان
مثل برق بسیار روشن میگویند کیست خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس
چون جواب گفت میگویند خدا ترا ثابت بدارد در انچه دوست میداری و پسندیدهٔ تست پس قبر او را
فراخ میکنند انقدر که چشم کار کند و دری از بهشت بقبر او میگشایند و میگویند که خواب کن با فرح

و شادی و راحت و اگر دشمن خدا باشد شخصی بنزد او می اید در نهایت زشتی و بدبویی و میگوید
بشارت باد ترا بحمیم و اتش جحیم و غسل دهندهٔ خود را می شناسد و قسم میدهد حاملان نعش را که او را
نگاه دارند و نبرند پس چون داخل قبر میشود و ملک بنزد او می ایند و کفن را از او دور میکنند و از
خدا و پیغمبر و دین و امام او می پرسند میگوید که نمیدانم میگویند که هرگز ندانی و هدایت نیابی پس
گرزی بر او میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای انرا نشنود و نترسد مگر جن و انس و دری
از جهنم بقبر او میگشایند و میگویند بخواب بدترین حالی و چنان قبر بر ان تنگ میشود و او را فشاری
میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بدر میرود و دو بر و مسلط میگردانند حقتعالی مارها و عقربها و جانوران
زمین را که او را گزند تا روزی که مبعوث شود و از بسکه در شدت است ارزو میکند که قیامت قایم شود
و حضرت باقر عم فرمود که حضرت رسول صم میفرمود که من قبل از نبوت گوسفندان میچرانیدم و هیچ
پیغمبری نیست مگر اینکه گوسفند چرانیده پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان بی سببی خایف
میشدند و از چرایی ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب ان پرسیدم فرمود که کافر را در قبر ضربتی
میزنند که بغیر جن و انس جمیع مخلوقات صدای انرا می شنوند و ترسان میشوند و بسند معتبر از رسول
خدا صم منقولست فرمود که چون دشمن خدا را برمیدارند و بجانب قبر میبرند ندا میکند حاملان خود را
که ای برادران بشنوید شکایت میکنم بشما برادر شقی شما دشمن خدا شیطان جن و انس مرا
فریب داد و بلا انداخت و الحال بفریاد من نمیرسد و قسم میخورد که خیرخواه منست و مرا فریب داد
و شکایت میکنم بشما دنیا را که مرا مغرور کرد چون بر او اعتماد کردم و دل بر او بستم مرا بر زمین انداخت
و شکایت میکنم بشما دوستانی را که بخواهش نفس یار خود کرده بودم مرا امیدها دادند امروز از من
بیزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشانرا بر جان
خود اختیار کردم و مالم را خوردند و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق خدا را از ان
ندادم و وبال و عذابش بر من است و نفعش را دیگران میبرند و شکایت میکنم خانهٔ را که مایهٔ خود را
صرف تعمیر ان کردم و دیگران در ان ساکن شدند و شکایت میکنم بشما بسیار ماندن در قبری را که
ندا میکند که منم خانه که بدنها در ان کرم میشود منم خانهٔ تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید
مرا نگاه دارید و دیر ببرید و شما حذر کنید از انچه من بان مبتلا شده ام بدرستیکه مرا بشارت داده اند
باتش جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و احسرتا بر انچه تقصیر کردم در فرمان
خدا و دوستان او پس نالها و گریهای دراز که در پیش دارم نه شفاعت کنندهٔ دارم که سخنش را
شنوند و نه دوستیکه مرا رحم کند کاشکی مرا برمیگردانیدند تا داخل مومنان میشدم از حضرت صادق
عم منقولست که قبر هر روز مردم را ندا میکند که منم خانهٔ غربت منم خانهٔ تنهایی و وحشت منم خانهٔ کرم

و جانوران منم قبر که باغی ام از باغهای بهشت یا کوهی از کوههای جهنم از حضرت امام محمد باقر عم
مرویست که رسول خدا صم فرمود که زینهار زینهار مرگ را یاد کنید که چارهٔ از مرگ نیست اینک مرگ
رسید با روح و راحت و نعمت ابدی از برای انانکه از برای بهشت سعی کردند و با شقاوت و ندامت
و عذاب ابد برای انانکه فریب دنیا خوردند و برای ان سعی کردند کسی که دوستی خدا و سعادت
ابد برای او لازم شده است اجل او در میان دو چشم اوست و امل او در پس پشت او و کسی را که
دوستی شیطان و شقاوت ابد برای او واجب گردیده ارزوهای او در میان دو چشم اوست و اجل
او در پس پشت او و از انحضرت پرسیدند که کدام یک از مومنان زیرکترند فرمود که انکس که یاد مرگ
بیشتر کند و تهیه انرا بیشتر گیرد و از ابی صالح منقولست که حضرت صادق عم فرمود که ای ابو صالح هر وقت
که جنازهٔ را برداری چنان باش که تو در میان ان جنازهٔ از خدا میطلبی که ترا بدنیا برگرداند که تدارک
گذشتها بکنی و خدا طلب ترا قبول کرد و برگردانید در ان حال چه خواهی کرد اکنون چنین گمان کن
و تدارک خود بکن بعد از ان فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشانرا بردند و برنگردانیدند
و بقیه راندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه می باید شد و باز مشغول لعب و بازیند منقولست
از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر عم پرسیدم از نظر کردن ملک موت بنی ادم فرمود که نمی بینی
جماعتی در مجلسی نشسته اند و همه یکمرتبه خاموش میشوند ان وقتیست که ملک موت بایشان نظر میکند
و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر حضرت یحیی امد و دعا کرد که خدا او را
زنده کند چون زنده شد از قبر بیرون امد بعیسی گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا
مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی گفت یا عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من بر طرف نشده است
میخواهی مرا بار دیگر بدنیا اوری که مرتبه دیگر سختی جان کندن را بکشم پس او را گذاشت که بقبر بر
گشت و از امام محمد باقر عم منقولست که جوانی چند از پادشاه زادهای بنی اسرائیل متوجه عبادت شده
بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند
بر سر راهی که مندرس شده بود و خاک بروی ان نشسته بود و بغیر از علامتی از ان نمانده بود گفتند
بیایید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند و از او بپرسیم که بچه نحو چشیده است مزه مرگ را پس
دعا کردند و دعای ایشان این بود که تو اله مایی ای پروردگار ما و ما را بجز تو خالقی و معبودی نیست
تو پدید اورندهٔ چیزهایی و همیشه هستی و هرگز غافل نمیشوی و زندهٔ و هرگز ترا مرگ نمیباشد و هر روز
ترا شانی و کاریست غریب و همه چیز را میدانی و محتاج بتعلیم نیستی زنده کن این میت را بقدرت خود
پس از ان قبر میتی سر بیرون کرد موی سر و ریشش سفید و خاک از سرش فرو میریخت ترسان و دیده
بسوی اسمان باز کرده بایشان گفت که برای چه بر سر قبر من ایستاده اید گفتند دعا کردیم که خدا ترا زنده

کند که از تو سوال کنیم که چون یافته مزهٔ مرگ را با ایشان گفت که نود و نه سال است که در این قبر ساکنم
و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من برطرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون
نرفته است از او پرسیدند روزی که مردی موهای تو چنین سفید بود گفت نه اما چون الحال صدا
شنیدم که بیرون بیا و خاکها و ریزهای بدنم جمع شد و روح در ان داخل شد و ترسان با این سرعت
بیرون امدم از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد از امام جعفر صادق عم منقولست که هر که کفن
او در خانه اش مهیا باشد او را از غافلان نمی نویسند و هر وقت که نظر بان میکند او را ثواب میدهند
و از امام محمد باقر عم منقولست که منادی هر روز فرزند ادم را ندا میکند که متولد شو برای مردن و جمع
کن برای فانی شدن و بنا کن برای خراب شدن و از امام جعفر صادق عم منقولست که بندهٔ مومن را
وسعتی در امر او هست تا چهل سال چون سن او بچهل رسید حقتعالی وحی می فرماید بان دو ملک که بر او
موکلند که من این بنده را از برای عبرت مدتی عمر دادم اکنون کار را بر او سخت گیرید و نیکو اعمالش
را ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرگ اعمالش را بنویسید و از امام محمد باقر عم منقولست که
چون چهل سال بر بندهٔ گذشت باو میگویند که باخبر باش و تحفهٔ خود را درست کن که دیگر تو معذور
نیستی از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که هر روز که داخل میشود فرزند ادم را ندا میکند که ای
فرزند ادم من روز تازه ام و بر تو گواهم پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در
روز قیامت بدرستی که مرا بعد از این نخواهی دید منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول
صم امد و گفت یا رسول الله ما را موعظه بگو که در بیابانها می باشیم و احتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که
یا قیس بدرستی که با هر عزتی در دنیا مذلتی هست و با هر زندگانی مردنی هست و با دنیا اخرت هست
و بر هر چیز حساب کنندهٔ و گواهی هست و هر حسنهٔ را ثوابی هست و بر هر گناهی را عقابی هست و هر اجلی
را اندازهٔ هست ای قیس بدان که البته با تو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد و تو با او
مدفون شوی و مرده باشی و ان عمل تست پس ان قرین تو اگر کریم است و نیکوست ترا گرامی خواهد
داشت و اگر لئیم است و بد است ترا و اخواهد گذاشت و بدانکه ان قرین با تو محشور خواهد شد و از
تو نخواهند پرسید مگر از ان قرین پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس بان داشته باشی و اگر
غیر صالح باشد از غیر ان وحشت نخواهی داشت و حضرت صادق عم بجابر جعفی گفت که سلام مرا بشیعیان
من برسان و بایشان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا نمی توان جست مگر بطاعت خدا ای
جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد او شیعهٔ ماست و کسی که معصیت خدا کند محبت ما باو
نفع نمیدهد و حضرت امیرالمومنین عم فرمود که هر که خواهد که بدون عشیره و قوم عزیز باشد و بی
سلطنت و حکم صاحب مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون انکه مالی

بایشان

بایشان دهد پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون اید و بعزت اطاعت و فرمان برداری خدا داخل
شود که انها همه برای او حاصل است بسندهای معتبر از حضرت رسول صم منقولست که قدمهای هیچ
بندهٔ در روز قیامت از جای خود حرکت نمی کند تا سوال نکنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه
چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده است و از مالش که از کجا بهم رسانیده و در چه
چیز صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت و از حضرت صادق عم منقولست که در توریة نوشته است که
ای فرزند ادم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل ترا پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و ترا بسعی
و طلب خود نگذارم و بر من است که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اگر خود را برای
عبادت من فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج تو نکنم و ترا بسعی خود بگذارم و از
حضرت علی بن الحسین عم منقولست که فرمود بدرستی که دنیا بار کرده است و پشت کرده است و میرود
و اخرت بار کرده است و رو کرده است و می اید و هر یک از دنیا و اخرت را فرزندان و اصحاب هست پس
شما از فرزندان اخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا ای گروه از زاهدان در دنیا باشید و بسوی
اخرت رغبت نمایید بدرستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط خود میدانند و خاک را فرش خود قرار
داده اند و اب را بوی خوش خود میدانند و بان خود را می شویند و خوشبو می سازند و خود را جدا
کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی بدرستی که کسی که مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را فراموش
میکند و کسی که از اتش جهنم می ترسد البته مرتکب محرمات نمی شود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتهای
دنیا بر او سهل می شود بدرستی که خدا را بندگان هست که در مرتبهٔ یقین چنانند که گویا اهل بهشت را در
بهشت دیده اند که مخلدند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذبند مردم از شر ایشان ایمنند
و دلهای ایشان پیوسته از غم اخرت محزون است نفسهای عفیف است از محرمات و شبهات و کارهای
ایشان سبک است و بر خود دشوار نکرده اند چند روزی اندک صبر کردند پس در اخرت راحتهای
دور و دراز غیر متناهی برای خود مهیا کردند چون شب می شود نزد خداوند خود بر پا می ایستند و اب
دیدهٔ ایشان بر رویشان جاری میگردد و تضرع و زاری و استغاثه بپروردگار خود میکنند و سعی
میکنند که بدنهای خود را از عذاب الهی ازاد کنند چون روز شد بردبارانند حکیمانند دانایانند
نیکوکارانند و پرهیزکارانند از بابت تیر باریک شده اند خوف الهی بعبادت ایشان را چنین تراشیده و
نحیف کرده ابده چون اهل دنیا بایشان نظر میکنند گمان میکنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری بدنی
نیست بلکه بیمار خوف و عشق و محبتند و بعضی گمان میبرند که عقل ایشان بدیوانگی مخلوط شده است
و نه چنین است بلکه بیم اتش جهنم در دل ایشان جا کرده است و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
که حضرت عیسی بر قریهٔ گذشت که اهلش و مرغان و حیواناتش همه مرده بودند فرمود که اینها

نمرده اند مگر بعذاب الهی اگر متفرق بودند یکدیگر را دفن میکردند حواریان گفتند که یا روح الله خدا
را بخوان که اینها را زنده گرداند که از اعمال خود ما را خبر دهند که ما ان اعمال را بدانیم و ترک کنیم که
مستحق عذاب الهی نشویم پس عیسی دعا کرد ندا رسید که ایشان را بخوان جواب خواهند داد چون
شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد گفت ای اهل قریه یکی از ایشان جواب گفت که لبیک یا روح الله
حضرت فرمود که بگویید که چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید گفتند که طاغوت و باطل و گمراهان را
اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم می ترسیدیم و املهای دراز و هوای دراز
داشتیم و غافل بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا را گفت مانند
محبت طفل مادر خود را هرگاه که رو بما میکرد خوشحال می شدیم و اگر پشت میکرد می گریستیم و محزون
میشدیم فرمود که اطاعت طاغوت چون میکردید گفت اطاعت گناهکاران میکردیم فرمود که چگونه بود
عاقبت کار شما گفت شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم و صبح خود را در هاویه دیدیم فرمود که هاویه
چیست گفت که سجین است فرمود که سجین کدام است گفت که کوههاست از آتش که بر ما می افروزند
تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان بشما چه گفتند گفت که ما گفتیم که ما را برگردانید بدنیا تا ترک
دنیا بکنیم و بندگی کنیم خدا را با ما گفتند که دروغ میگویید فرمود که در میان اینها چرا همین تو با من سخن
گفتی و غیر تو سخن نگفت گفت یا روح الله لجامهای آتش در سر ایشان است و در دست ملائکه غلاظ
شداد است و من در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم چون عذاب الهی نازل شد مرا هم با ایشان فرا
گرفت من بیک موی آویخته ام در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت حضرت
عیسی رو بحواریین کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی
مزبلها خوابیدن خیر بسیار دارد و موجب عافیت دنیا و آخرتست منقولست از حضرت صادق ع که چون
حضرت داود ترک اولی از او صادر شد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز میگریست و سر
از سجده برنمیداشت مگر وقت نماز تا آنکه پیشانیش شکافته شد و خون از چشمهایش جاری گردید
بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی آیا گرسنه ئی ترا سیر گردانیم یا تشنه ئی ترا آب دهیم
یا عریانی ترا بپوشانیم یا ترسانی ترا ایمن گردانیم گفت پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آنکه میدانم که
تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان از تو نمیگذرد خدا باو وحی فرمود که ای داود توبه کن پس روزی
داود بیرون رفت بجانب صحرا و زبور میخواند و هرگاه که آنحضرت زبور میخواند هیچ سنگی و درختی
و کوهی و مرغی و درنده نمی ماند مگر آنکه با او موافقت میکردند در فغان و گریه تا آنکه بکوهی رسید
و بر آن کوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل میگفتند چون صدای کوهها و حیوانات را
شنید دانست حضرت داود است داود گفت ای حزقیل رخصت میدهی که بالا بیایم گفت نه تو گناهکاری

داود گریست بحزقیل وحی آمد که سرزنش مکن داود را بر ترک اولی و از من عافیت را طلب کن که
هر که را من بخود واگذارم البته بخطایی مبتلا میشود پس حزقیل دست داود را گرفت و بنزد خود برد داود
گفت ای حزقیل هرگز اراده گناهی بخاطر گذرانیده ئی گفت نه گفت هرگز عجب بهم رسانیده ئی از این حالی که
داری از عبادت گفت نه گفت هرگز میل دنیا و شهوات آن در خاطرت خطور کرده است گفت بلی گاه هست
که این خیال در دل من در می آید پرسید که آنرا چه علاج میکنی گفت باندرون این شکاف کوه داخل
میشوم و از آنچه در آنجا هست عبرت میگیرم داود با او داخل شعب شدند دیدند که تختی از آهن گذاشته است
و بر روی آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از آهن نزد آن تخت گذاشته است داود
لوح را خواند نوشته بود که منم اروای بن شلم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا کردم و هزار
دختر را بکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک فرش من شد و سنگ بالش و تکیه گاه من شد و مار
و کرم همسایگان و مصاحبان من شدند پس کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد * مقصد دویم * در
بیان دجال بدانکه یکی از فتنهای آخر الزمان خروج دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه خروج خواهد کرد چنانچه در احادیث عامه وارد شده است او در زمان حضرت رسول
صم متولد شد و حضرت بنزد او رفتند و با حضرت سخن گفت و حضرت باو تکلیف اسلام کرد قبول
نکرد و گفت تو به پیغمبری از من سزاوارتر نیستی و هرزها گفت و دعواهای بزرگ کرد حضرت باو
فرمود که دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد و بآرزوی خود نخواهی رسید و غیر آنچه از برای
تو مقدر شده است نخواهی یافت پس حضرت باصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر
اینکه قوم خود را از فتنه دجال حذر فرموده است و خدا او را تا اخیر فرموده و در این امت ظاهر گردانید پس
اگر دعوای خدایی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید که خداوند شما اعور و یک چشم
نیست و بیرون خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که مابین دو گوش الاغ او یکمیل باشد یعنی
ثلث فرسخ و با او بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان
و زنان و بادیه نشینان خواهند بود و گرد عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر از مکه
و مدینه و دو سنگستان مدینه که داخل آنها نمیتواند شد و ابن بابویه علیه الرحمه از نزال بن سبره روایت
کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه فرمود سه مرتبه که ای گروه مردم آنچه خواهید
از من سؤال نمایید پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن صوحان برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چه
وقت دجال خروج میکند حضرت فرمود که خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر
میگردد و علامتش آنست که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند
و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای عالی سازند و دین را بدنیا فروشند و کارها را بسفیهان فرمایند

و بمشورهٔ زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند از پی خواهشهای نفس روند و خون مردم را سهل شمارند
و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان فاجر و بد
کردار باشند و وزیران امرا ظالم باشند و روسای ایشان خاین باشند و قاریان قران فاسقان باشند
و گواهی ناحق در میان ایشان فاش باشد و زنا و بهتان و گناه و طغیان را اعلانیه بجا آورند و مصحفها را
زیور کنند و مسجدها را بطلا زینت دهند و منارهای بلند سازند و بدان را گرامی دارند و صفهای ایشان
بر باشد اما رایهاشان مختلف باشد و پیمانها را اشکنند و زنان با شوهرها شریک شوند در تجارت برای حرص
دنیا و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را اشنوند و بزرگ هر قومی پست ترین ایشان باشد و از
فاجران تقیه کنند از ترس ضرر ایشان و دروغگو را تصدیق نمایند و خاینان را امین کرداند و کنیزان
خواننده و سازها برای خود نگاه دارند و گذشتها را لعنت کنند و زنان بر زین سوار شوند و زنان
بمردان شبیه باشند و مردان در زی زنان در ایند و گواهان گواه نشده گواهی دهند و گواهی بغرض
دهند و علوم غیر علم دین یاد گیرند و کار دنیا را بر اخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلهای مانند
گرگ کشند و دلهای ایشان از مردار گندیده تر باشد و از صبر تلخ تر باشد در این هنگام قیامت بسیار
نزدیک باشد پس برخواست اصبغ بن نباته و گفت یا امیر المومنین دجال کیست فرمود که صاید بن الصید
است و شقی انکسی است که او را تصدیق نماید و سعادتمند کسی است که تکذیب او کند از شهری
خروج کند که انرا اصبهان گویند از دهی که مشهور بیهودیه باشد چشم راستش کور باشد و چشم چپش
در پیشانی او باشد و مانند ستارهٔ صبح درخشد و میان چشمش مانند پارهٔ خونی باشد و در میان دو
چشمش نوشته باشد کافر بخطی که همه کس تواند خواند بر روی دریاها رود و در پیش رو و پس
کوهی از دود باشد و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنیست و در سالی
خروج کند قحط عظیم در میان مردم باشد و بر خر سفیدی سوار باشد که هر گامش یک میل باشد و زمین
از زیر پایش پیچیده شود و بهر ابی که بگذرد ان اب فرو رود و باواز بلند فریاد کند که همه کس شنوند
که دوستان من بنزد من ایید منم ان خداوندی که شما را خلق کرده ام و اعضاء شما را درست کرده ام
و تقدیر امور شما کرده ام و شما را بانها راه نموده ام منم پروردگار بزرگوار شما دروغ میگوید او دشمن
خدا او یک چشم است و طعام میخورد و جسم است و راه میرود و خداوند شما از این صفات منزه است
و اکثر متابعان او در ان زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاههای سبز خواهند بود خدا او را در شام
خواهد کشت بر گردنگاهی که انرا عقبهٔ افیق میگویند بعد از سه ساعت از روز جمعه بر دست انکسی که
عیسی در عقب او نماز خواهد کرد بعد از ان بلیهٔ عظیم خواهد بود گفتند چه چیز خواهد بود یا امیر المومنین
فرمود که بیرون خواهد امد دابة الارض از پیش کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتری سلیمان

و عصای موسی را انگشتر را بر پیشانی مومن میگذارد نقش میکند که * هذا مومن حقا * و عصا را
بر پیشانی کافر می نهد نقش میکند که هذا کافر حقا حتی انکه مومن میگوید که وای بر تو ای کافر و کافر
میگوید که خوشا حال تو ای مومن کاش من امروز مثل تو بودم و بسعادت عظیم فایز میشدم پس در ان
هنگام دابه سر خود را بلند میکند که همه کس او را می بیند بامر الهی و این بعد از انست که افتاب از مغرب
طلوع نماید و در این هنگام توبه نفع نمیدهد و هیچ عملی قبول نمیشود و کسی که پیشتر ایمان نیاورده
باشد ایمان او فایده نمیکند پس انحضرت فرمود که از حال بعد از این میرسید که حضرت پیغمبر فرموده که
بغیر اهل بیت خود بدیگری نگویم نزال میگوید که من از صعصعه پرسیدم که انکه در عقب او عیسی نماز
خواهد کرد کیست گفت نهم از فرزندان حضرت امام حسین است و امام دوازدهم است و او افتابیست که
از مغربش طالع میگردد و از میان رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک
خواهد کرد و ترازوی عدالت را بر پا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند و بدانکه از احادیث
معتبره ظاهر میشود که دابة الارض حضرت امیر المومنین است بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر ع
ظاهر خواهد شد و متصل بقیام قیامت خواهد بود * مقصد سیم * در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از
احوال ان که این حدیث اشاره بدان دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده کردانیدن حقتعالی خلایق را در
روز قیامت از برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبرانست و از وی ایات صریحهٔ قرانی
و اخبار متکثرهٔ نبوی و اجماع امت بنحوی بظهور رسیده که قابل شک نیست و شبههٔ در ان راه ندارد
و انکار کردن ان یا تاویل کردن که روح لذت یابد اما این بدن بر نمیگردد موجب کفر و زندقه است
و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و یقین بداند که اخر تزلزل در بنای اسمان و زمین راه خواهد
یافت و اسمانها بامر الهی در نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید حقتعالی بدنهای همه را
از اجزای خودشان چنانچه بود خواهد ساخت و اعضای پوسیدهٔ متفرق شدهٔ از هم پاشیده را جمع خواهد
کرد بقدرت کاملهٔ خود و حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را با ان بدنها امیزش خواهد کردانید
زیرا که این امور ممکن است و ایات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر داده بنحوی که اصلا قابل
تاویل نیست و ایضا باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و سنجیدن نامهای اعمال و امثال
اینها متحقق خواهد گشت و بعد از ان حقتعالی بمقتضای وعد بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد
داشت با حور و قصور و بساتین و غلمان و غیر اینها از انچه ادمی بان لذت میبرد و دوزخی را بعذاب
الیم دوزخ که مشتملست بر اتش و مار و عقرب و زقوم و حمیم و امثال اینها از موذیات و مولمات گرفتار
خواهد کرد و جمیع اینها از ایات و احادیث متحقق و ثابت گردیده و قابل تاویل نیست و دیگر باید دانست
که بمقتضای ایات و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و امثال اینها

حق است و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که انرا برزخ کویند موجودند در ساعت
اول بهمین بدن تعلق میکیرند و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سوال میکنند و ضغط و فشار
قبر که اکر مومنی را می باشد در همین بدنست و بعد از ان ارواح مومنان در بدنهای مثالی در میان
هوا طیران میکنند و در بهشت دنیایی باشند و از نعمتهای ان متنعم میباشند و کاهی در وادی السلام
که صحرای نجف اشرفست حاضر میشوند و بر قبر خود و زیارت کنندکان خود اطلاع دارند و روح
کافران در بدنهای مثالی معذب میباشند در وادی برهوت با غیران ایشانرا عذاب میکنند تا هنکامی
که محشور شوند و شبههای ملاحده را در این بابها کوش نمی باید کرد بعد از خبر دادن مخبر صادق که
موجب کفر و ضلالت است و راه تاویل را در هر باب نمی باید بست که بزودی اینکس را بالحاد میرساند
چنانچه منقولست از حبهٔ عرنی بسند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیر المومنین بصحرای نجف رفتم
که انرا وادی السلام میکویند حضرت در انجا ایستادند چنانکه کویا با جماعتی سخن میکویند من هم
ایستادم انقدر که مانده شدم پس نشستم انقدر که دلکیر شدم پس برخواستم و ایستادم انقدر که بتنک
امدم باز نشستم انقدر که دلتنک شدم پس برخواستم و ردای خود را جمع کردم و کفتم یا امیر المومنین
میترسم که از بسیاری ایستادن از از بکشی اندک استراحتی بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم
با ایشان انس میکیرم کفتم یا امیر المومنین ایشان بعد از مرک چنین هستند که با ایشان کفتکو توان کرد حضرت
فرمود بلی و اکر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند با یکدیکر سخن میکویند
کفتم بدنهای ایشان در این جا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مومنی نیست
که بمیرد در بقعهٔ از بقعهای زمین مکر اینکه روحش را میکویند که ملحق شو بوادی السلام و این
وادی بقعه ایست از جنة عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق عم عرض کرد که برادر من
در بغداد است و میترسم که در انجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا که خواهد بمیرد بدرستیکه
هیچ مومنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مکر اینکه خدا روح او را بوادی السلام میرساند راوی
کفت وادی السلام کجاست فرمود که پشت کوفه کویا می بینم ایشانرا که در ان صحرا حلقه حلقه نشسته اند
و با یکدیکر صحبت میدارند و بسند معتبر از ابی ولاد منقولست که بخدمت حضرت صادق عم عرض کردم
چنین روایت میکنند که ارواح مومنان در حوصلهٔ مرغان سبز است که در دور عرش می باشند فرمود
که نه مومن از ان عزیزتر و کرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصلهٔ مرغ کند و لیکن روح
ایشان در بدنیست مثل همین بدن که داشتند و از ابو بصیر منقولست که حضرت صادق عم فرمود که
ارواح بصفت بدنهای خود در درخت بهشتند با یکدیکر سخن میکویند و اشنایی میکنند پس روحی که
تازه بر ایشان وارد شد میکویند که ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم رها شده است پس از

احوال یاران و اشنایان از او سوال میکنند هر کرا میکوید که زنده کذاشتم امید وار میشوند که شاید چون
بمیرد بنزد ما اید و هر کرا میکوید که مرده میدانند که حالش بد بوده که بنزد ایشان نیامده میکویند که *
هوای هوای * یعنی بزیر رفت و بجهنم واصل شد بسند معتبر از ابو بصیر منقولست که از حضرت صادق
عم سوال کردم از ارواح مومنان فرمود که در حجرهای بهشتند و از طعام و شراب بهشت میخورند
و میکویند خداوندا قیامت را برای ما بر پا کن و انچه وعده فرمودهٔ بما کرامت فرما و مومنانی که بعد از ما
مانده اند بما ملحق ساز و بسند معتبر از ضریس کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر عم پرسیدم
که مردم میکویند که فرات ما از بهشت بیرون می اید این چکونه است فرمود که خدا را بهشتی هست که
در مغرب خلق کرده است و اب فرات از انجا بیرون می اید و هر شام ارواح مومنان از قبرهای خود بانجا
میروند و از میوهای ان میخورند و تنعم میکنند در انجا با یکدیکر ملاقات میکنند و یکدیکر را می شناسند
چون صبح میشود در میان زمین و اسمان پرواز میکنند و می ایند و میروند و از قبر خود خبر میکیرند
و خدا را اتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در انجا معذب میکرداند و از زقوم ان میخورند و از
حمیم ان می اشامند در شب چون صبح شود ایشانرا بوادی برهوت که در یمن است میبرند و در انجا حرارت
بیش از ان اتش بایشان میرسد و باز شب ایشانرا باتش میبرند و در این حال هستند تا روز قیامت و علی
بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین عم سوال کردند
از کیفیت نفخ صور فرمود که اما نفخهٔ اولی پس خدا امر میفرماید اسرافیل را که بزمین می اید و صور را
با خود دارد و صور او دو شعبه و دو طرف دارد و دوری هر طرفی از طرف دیکر مثل مابین اسمان
و زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزیر امد با صور میکویند که فرمان الهی شده است
که اهل اسمان و زمین همکی بمیرند پس فرود می اید اسرافیل در حظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه
میکند چون اهل زمین او را می بینند میکویند که خدا رخصت فرموده است بهلاک اهل زمین پس یکمرتبه
میدمد صدا از طرفی که بجانب اهل زمین است بیرون می اید هیچ صاحب روحی در زمین نیست
مکر اینکه میمیرد و صدا از طرفی که بجانب اسمانست بیرون میرود پس هر صاحب حیاتی که در اسمانها است
میمیرند پس خداوند عالم باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد و بر این حال میمانند انقدر که خدا خواهد
پس امر میفرماید اسمانها را که مضطرب شوند و از یکدیکر بپاشند و امر میفرماید کوهها را که روان شوند
و ریزه شوند و بر هوا روند مانند غبار و زمین را بدل میکنند بزمین دیکر که بر روی ان کناه نشده
باشد و کشاده باشد و کوهی و عمارتی و حایلی و کیاهی بر روی ان نباشد چنانچه در روز اول پهن
کرده بود و عرش را بر روی اب قرار میدهد چنانچه اول کرده بود و بی حایلی بقدرت خود انرا
نکاه میدارد و در این هنکام ندا میفرماید خداوند جبار در اطراف اسمان و زمین که از کیست امروز

ملك و پادشاهی پس هیچ کس نباشد که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند یگانه
قهار است منم که همهٔ خلایق را قهر کردم و بعدم بردم و میراندم منم خداوندی که بجز من خداوندی
نیست و شریك و وزیر ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت و ارادهٔ خود
همه را میراندم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود چنان میکند
که صدایی از صور بیرون می اید که اهل اسمانها زنده میشوند و میکائیل میدمد و همهٔ اهل زمین
زنده میشوند حاملان عرش عرش را بر میدارند ملائکهٔ بهشت و دوزخ را حاضر میگردانند و خلایق
از برای حساب محشور میشوند اینرا فرمود حضرت مشغول گریه شد در حدیث دیگر از رسول خدا صم
منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملك موت فرماید که ای ملك موت بعزت و جلال
خودم سوگند که مزهٔ مرگ را بتو بچشانم چنانچه همهٔ بندگان من چشانیدی از حضرت صادق عم منقولست
که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث گرداند خلق را فرماید که اسمان چهل روز بر زمین ببارد
پس بندها را بپیوندد و گوشت برویاند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست بسند معتبر که فرمود در
تفسیر این ایه که * هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم * که چون روز قیامت میشود مردم را برای حساب
محشور میگردانند میکذرند بر اهوال قیامت تا بعرصهٔ حساب میرسند و در این مقام از کثرت ازدحام شدت
و مشقت عظیم میکشند پس اول ندا میکنند ندایی که جمیع خلایق بشنوند و میطلبند محمد بن عبد الله
پیغمبر قرشی عربی را چون می اید او را بجانب راست عرش میدارند پس حضرت امیر المومنین و ائمهٔ
معصومین صم را میطلبند و در دست چپ حضرت رسول صم میدارند پس امت انحضرت را میطلبند در
دست چپ ایشان میدارند بعد از ان هر پیغمبری را با امتش میطلبند و در جانب چپ عرش باز میدارند
پس اول مرتبه قلم را در صورت شخصی می اورند در برابر عرش بمقام حساب میدارند پس ندا میفرماید
حقتعم که ای قلم انچه ما گفتیم و ترا الهام کردیم و بسوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی قلم گوید که بلی
خداوندا تو میدانی که انچه فرمودی در لوح نوشتم پس فرماید که کی برای تو گواهی میدهد گوید که
پروردگارا تو میدانی و گواهی و بر از مخفی تو دیگری مطلع نبود فرماید که حجت خود را تمام کردی پس
لوح را طلبند و بیاید بصورت ادمیان بنزد عرش و از او برسد حقتعم که ایا قلم در تو ثبت کرد انچه ما باو
الهام کردیم و وحی نمودیم گوید که بلی پروردگارا و انچه او در من نقش کرد من باسرافیل رسانیدم پس
اسرافیل اید و بصورت ادمیان با ایشان بایستد و از او سوال نماید که لوح بتو رسانید انچه قلم باو رسانیده
بود از وحی گوید بلی خداوندا من بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل را طلبند و بیاید و در پهلوی
اسرافیل بایستد و خداوند عالمیان از او برسد که اسرافیل تمام وحیهای مرا بتو رسانید گوید که بلی ای
پروردگار من انچه بمن رسید بجمیع پیغمبرانت رسانیدم و انچه از فرمان تو بمن رسید بایشان تبلیغ کردم

و ادای رسالات تو بر پیغمبری کردم و تمام کتابها و وحیها و حکمتهای ترا یك یك از ایشان خواندم
و اخر کسی که براو وحی رسالت و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا خواندم محمد بن عبد الله بود حبیب
تو پس اول کسی که از فرزندان ادم را بسوال طلبند محمد بن عبد الله صم باشد و خدا او را در ان روز
در مرتبهٔ قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد و از او سوال نماید که یا محمد جبرئیل بتو رسانید انچه من
وحی بسوی تو کرده بودم و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم خود حضرت فرماید که بلی خداوندا
جمیع را بمن رسانید فرماید که همه را بامت خود رسانیدی حضرت فرماید که همه را بایشان رسانیدم
و در راه دین تو جهاد کردم و زحمت کشیدم پس خطاب رسد که کی از برای تو گواهی میدهد حضرت را
فرماید که پروردگارا تو گواهی که من تبلیغ رسالات تو کردم و ملائکهٔ تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند
و گواهی تو مرا کافیست پس ملائکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالت انحضرت بدهند پس امت انحضرت
طلبند و سوال کنند که ایا محمد رسالتهای مرا بشما رسانید و کتاب و حکمت و علم مرا بر شما خواند
پس همه گواهی دهند انگاه ندا بحضرت رسول رسد که چون از میان ایشان رفتی خلیفهٔ در میان ایشان
گذاشتی که حکمت و علم و کتاب مرا برای ایشان بیان کند و هر چه در ان اختلاف کنند برای ایشان
ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرت فرماید بلی علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم که
برادر من بود و وزیر من بود و وصی و بهترین امت من بود و در حیات خود او را برای ایشان نصب
کردم و مردم را باطاعت او خواندم و خلیفهٔ خود کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند پس
علی بن ابی طالب را بطلبد و ندا فرماید که ایا محمد ترا وصی خود گردانید و خلیفهٔ خود کرد و در حیات
خود ترا نصب کرد و تو بعد از او در میان امت بامر امامت قایم شدی علی گوید که خداوندا محمد مرا وصی
و خلیفهٔ خود گردانید و در حیات خود مرا نصب کرد چون انحضرت را بجوار رحمت خود بردی امت او
انکار امامت من کردند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیك شد که مرا بکشند و جمعی را که پست تر او از تقدیم
نمودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر کشیدم و در راه
تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا فرماید که یا علی خلیفهٔ برای خود نصب کردی در میان امت محمد که
بندگان مرا بدین من بخواند و براه من هدایت نماید گوید بلی خداوندا امام حسن را که فرزند من بود
و فرزند دختر پیغمبرت بود نصب کردم و همچنین هر امامی را طلبند و اهل عالمش را و جمیع پیغمبران را
تا حجت همه بر امتشان تمام شود بعد از ان حقتعم فرماید که امروز نفع میکند راست گویان را راستی ایشان
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون حق سبحانه و تعم خلایق را برای حساب جمع کند
نوح را طلبد و برسد که ایا تبلیغ رسالات ما کردی گوید که بلی گویند که برای تو که گواهی میدهد گوید
که محمد بن عبد الله گواه من است پس نوح اید بنزد حضرت رسول صم و انحضرت بر بلندی با حضرت

امیر المؤمنین ع ایستاده باشند و گوید که یا محمد خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبید
حضرت فرماید که ای جعفر و ای حمزه بروید و از برای نوح گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد پس
در آن روز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدای تو گردم علی در کجاست
که ایشان گواهی میدهند فرمود که رتبهٔ او از این عظیم تر است که تکلیف این شهادت باو بکنند و از
حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که فرمود که حساب نفس خود را بکنید پیش از آنکه شما را احساب
کنند بدرستی که در قیامت پنجاه موقفست و در هر موقفی هزار سال جمعی را امید ارند چنانچه حقتعالی
می فرماید که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سالست و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون این آیه
نازل شد که * وجیء یومئذ بجهنم * از رسول خدا صلعم تفسیر این را پرسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داد
که چون خداوند عالمیان اولین و آخرین را در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را بحشر در آورند
و آن را کشند بهزار مهار و هر مهاری را صد هزار ملك داشته باشند از ملائکهٔ غلاظ شداد و جهنم
فریاد کند از خشم بر گناهکاران و حمله کند چون بآن صحرا در آید زفیری کند که اگر نه خدا حفظ نماید
همگی از شدت آن صدا هلاك شوند پس گردنی بکشد که جمیع محشر را فرا گیرد در آن حال هیچ بندهٔ از
بندگان خدا نه ملك و نه پیغمبر مرسل نباشد مگر این که فریاد بر آورد که نفسی نفسی یعنی خداوندا
بفریاد من برس و جان مرا از عذاب آزاد کن و تو یا محمد فریاد بر آوری که امتی امتی یعنی امت مرا نجات
ده امت مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم گذارند از دم شمشیر نازك تر و برنده تر و در آن
سه قنطره باشد یکی صلهٔ رحم و امانت دویم نماز و سیم عدالت خدا در مظالم بندگان پس مردم را
تکلیف کنند که از صراط بگذرند بارهٔ رحم و امانت نگاه دارد که اگر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای
الهی و پیمانهای او را شکسته باشند در این جا مانند و آنچه از این جا نجات یابند نماز ایشان را نگاه دارد
و هر که در نماز تقصیر نکرده باشد از آنجا بگذرد بمقام مظالم عباد بدارند چنانچه می فرماید که * ان ربك
لبالمرصاد * پروردگار تو در کمینگاه صراط است و ایشان را در آنجا باز میدارد و سوال میکند و مردمان
بر صراط میروند بعضی چسبیده اند و بعضی قدمهای شان میلغزد و بعضی بیکقدم می لغزد و یکی بند
می شود و ملائکه در دور ایشان فریاد می کنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز ایشان را و از گناه
ایشان در گذر و بفضل خود با ایشان سر کن و ایشان را بسلامت بگذران و مردم میریزند از صراط بجهنم
مانند پروانه پس کسی برحمت الهی نجات یابد و بگذرد از صراط گوید که الحمد لله که خدا مرا نجات داد
بعد از آنکه مایوس شده بودم بفضل و احسان خود بدرستی که پروردگار ما آمرزنده و مزد دهنده است
و حضرت صادق ع فرمود که گذشتن مردم بر صراط مختلف است و صراط از مو باریك تر و از شمشیر تند
تر است پس بعضی هستند که مانند برق میگذرند و بعضی مانند اسب تندرو و بعضی مانند پیاده که

راه رود و بعضی بدست و پا مانند طفلی که خود را بر زمین کشد و بعضی آویخته باشند یا پارهٔ از ایشان
را آتش گیرد و پارهٔ را نگیرد و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که چون بنده را بمقام حساب باز
دارند خداوند عالم فرماید که بسنجید نعمتهای مرا با عمل او پس نعمتها عمل را فرا گیرد فرماید که
نعمتها را باو بخشیدم نیك و بدش را با هم بسنجید پس اگر مساوی باشد فرماید که به بهشتش برند
و اگر خوبیش زیاده باشد خدا تفضلها و احسانها نسبت باو بفرماید و اگر بدیش زیاده باشد اگر از اهل
ایمان باشد و شرك نیاورده باشد او محل رحمت و مغفرت الهیست اگر خواهد تفضل می فرماید و می بخشد
و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه اینست که این گروه را خدا
بدل میکند سیئات ایشان را بحسنات و خدا آمرزنده و مهربانست فرمود که روز قیامت مؤمن
و گناهکاران بمقام حساب بیاورند پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری بر بدیهای
او مطلع نشود پس بگناهان خود اقرار کند حقتعالی بکاتبان اعمالش فرماید که بعوض بدیهای او نیکی
بنویسید و بر مردم ظاهر گردانید چون مردم نامهٔ عمل او را ببینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته پس
خدا امر فرماید که او را ببهشت برند و همینست تاویل این آیه و فرمود که این مخصوص گناهکاران شیعیان
ماست و از حضرت صادق ع منقولست که چون روز قیامت شود دو بندهٔ مؤمن را نزد حساب بدارند
که هر دو از اهل بهشت باشند و یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر پس فقیر گوید که خداوندا
مرا برای چه باز میداری بعزت تو قسم میدانی که مرا ولایت و حکومتی نداده بودی که عدل یا جور کرده
باشم و مالی نداده بودی که حقی در آن مال واجب شده باشد و عطا یا منع کرده باشم روزی مرا همیشه
بقدر کفاف میدادی حق تعالی فرماید که راست میگوید بندهٔ من بگذارید که ببهشت رود و آن توانگر را
آنقدر نگاه میدارند که از او آنقدر عرق بریزد که اگر چهل شتر بخورند سیراب شوند پس او را به بهشت
برند پس فقیر باو گوید که چرا این قدر ماندی گوید که درازی حساب و بسیاری آن مرا اینقدر مکث
فرمود در هر ساعت یك چیزی پیش می آمد که مستحق عذاب بودم و خدا می بخشید دیگر از چیزی دیگر
می پرسیدند هم چنین تا خدا مرا برحمت خود فرا گرفت و بتوبه کاران ملحق گردانید و آمرزید پس پرسید
که تو کیستی گوید که منم آن فقیری که با تو همراه در مقام حساب ایستاده بودیم گوید که نعیم بهشت تو را تغییر
کرده است که من ترا نشناختم و از حضرت صادق ع منقولست که چون خداوند عالمیان خلایق را جمع
کند در روز قیامت نامهٔ عمل هر کس را بدست او دهند پس جمعی از اشقیا انکار کنند که ما این اعمال را
نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان عملند گواهی دهند ایشان گویند که خداوندا این ها ملائکهٔ تواند
و برای تو گواهی میدهند و قسم خورند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه خدا میفرماید که * یوم یبعثهم الله
جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم یعنی روزی که خدا همهٔ ایشان را مبعوث گرداند پس سوگند خورند

برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما میخوردند و حضرت فرمود که این‌ها جماعتی اند که حق حضرت
امیرالمومنین را غصب کرده اند پس در این هنگام خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشانرا
بگویا کند پس گوش گواهی دهد بانچه از چیزهای حرام شنیده است و چشم گواهی دهد بانچه به حرام
دیده است و دستها گواهی دهند بانچه گرفته اند و پاها گواهی دهند بانچه بحرام سعی کرده اند و فرج گواهی
دهد بانچه بحرام مرتکب شده است پس خدا زبان ایشان را گویا کند با عضای خود گویند که چرا بر ما گواهی
دادید انها گویند که گویا کرد ما را خداوندی که همه چیزها را گویا کرده است و شما را اول مرتبه خلق
کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون قیامت برپا
شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و اخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پابرهنه و بر راه
محشر ایشان را انقدر بدارند که عرق از ایشان بریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنین بمانند پس
منادی از جانب رب العزة از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس بار دیگر ندا کند که کجاست
پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله انگاه انحضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روان شود تا بیاید بحوض
کوثر که طولش از میان ایله که موضعیست در حوالی شام و صنعاء یمن باشد و بر سر ان حوض بایستد پس
حضرت امیرالمومنین ع بیاید در پهلوی انحضرت بایستد و مردم را بعضی اب دهند و بعضی را ملائکه
برانند و دور کنند پس حضرت رسول صم ببیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را نیز دور میکنند
بخطاهای ایشان حضرت بگریه درآید و گوید خداوندا ایشان شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را
بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه می کنی فرماید که چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم
علی بن ابی طالب را از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم می برند پس ندا رسد که یا محمد من ایشانرا
از برای تو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم و ایشان را بتو و بان جمعی از فرزندان تو که ایشان
ولایت انها را داشتند ملحق ساختم و ایشان را در زمرهٔ شما داخل گردانیدم و رخصت حوض کوثر دادم
و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر فرمود که در ان وقت چه بسیار مرد
و زنی که گریان شوند پس جمیع دوستان و شیعیان ما را ایما بخشند و از ابو ایوب انصاری منقولست که
از حضرت رسالت پناه صم پرسیدند از حوض کوثر فرمود که ان حوضیست که خدا بمن اکرام فرموده و مرا
بان زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته و ان حوض از ما بین ایله و صنعاست و در کنار ان
ظرفها بعدد ستارهای اسمان مهیاست و دو نهر عظیم از پای عرش در ان میریزد و ابش از شیر سفیدتر
و از عسل شیرین تر است و سنگریزه اش از زمرد و یاقوتست و زمینش از مشک خوشبوست و گیاهش
زعفرانست و خدا با من شرط کرده است که وارد ان حوض نشوند مگر انان که دلهای ایشان از شرک
و نفاق پاک باشد و نیتهای ایشان صحیح باشد و انقیاد و متابعت وصی من علی بن ابی طالب کرده باشند

و دور خواهد کرد غیر شیعیانش را از حوض همچنانچه شتر صاحب چیزیرا از میان شتران بدر میکنند
و هر که از ان بخورد دیگر هرگز تشنه نمیشود و در اخبار متواتره از رسول خدا صم منقولست که فرمود که هر
که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را بان حوض نرساند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته باشد
خدا او را بشفاعت من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من
و امانیکوکاران پس بر ایشان اعتراضی نیست و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که مردم را در
شدت قیامت چنان کار تنگ شود که عرق بدهان ایشان برسد پس گویند که بیایید بنزد حضرت ادم
رویم تا برای ما شفاعت کند چون بیایند گوید که من هم گناهکارم بروید بنزد حضرت نوح و همچنین
نزد هر پیغمبری که ایند ایشانرا بنزد دیگری فرستند تا بنزد حضرت عیسی ایند گوید که بخدمت پیغمبر
اخرالزمان روید چون بخدمت انحضرت ایند فرماید که با من بیایید و بیاورد ایشانرا بدر بهشت و رو
بدرگاه رحمت بسجده درآید پس ندا رسد که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبولست و اینست
تفسیر انایه که فرموده است که * عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا * و بسند معتبر منقولست که شخصی
بخدمت حضرت باقر صلوات الله علیه امد و گفت که شما حرف شفاعت بسیار میگویید و مردم را مغرور
میکنید فرمود که گمان تو اینست که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشتهٔ و بشفاعت محمد احتیاج نداری
والله که اگر فزعهای روز قیامت را ببینی محتاج بشفاعت خواهی شد و شفاعت از برای جماعتیست که
مستحق اتش شده باشند و هیچکس از اولین و اخرین نیست مگر اینکه بشفاعت انحضرت محتاج است در
روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صم برای امت خود شفاعت خواهد کرد و ما برای شیعیان خود
شفاعت خواهیم کرد و شیعیان ما برای اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که مومنی
شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر را که دو قبیلهٔ عظیمند و مومن شفاعت میکند حتی از برای
خدمتکارش میگوید خداوندا حق خدمت بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشت و از حضرت
رسول منقولست که سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان
و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت امیرالمومنین ع از حضرت رسول صم پرسید از تفسیر این ایه
که * یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا * که ترجمه اش اینست که روزی که محشور گردانیم پرهیزکارانرا
بسوی خداوند بسیار بخشندهٔ ایشان حالکونی که وارد شوند گان باشند بر خداوند خود با سواران
باشند حضرت فرمود که یا علی این گروه نیستند مگر سواره ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری از معاصی
الهی کرده اند پس خدا ایشانرا دوست داشته و مخصوص خود گردانیده اعمال ایشانرا پسندیده و
ایشانرا متقیان نام کرده یا علی بحق ان خدائی که حبه را شکافته و گیاه را از ان بیرون اورده و خلایق را
خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون خواهند امد و روهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد

ایشان کنند و گویند چه بود عمل شما که امروز خدا شما را بجوار خود نسبت داد گویند که ما برای خدا
برادران مؤمنان دوستی میکردیم و خالصاً لوجه الله با ایشان عطاهائی کردیم و مدد و اعانت ایشان
میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بجوار رحمت و قرب من در آیند بی حساب پس حضرت
فرمود که ایشان همسایگان انبیا و اوصیا و مقربان خدایند مردم میترسند از اهوال قیامت و ایشان
نمیترسند و مردم را حساب میکنند و ایشان را حساب نمیکنند و حضرت صادق عم فرمود که خداوند
عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند که شیطان هم طمع کند در آن رحمت و باسانید
معتبره از رسول خدا صم منقولست که فرمود که یا علی تویی اول کسی که داخل بهشت میشود و در دست
تو خواهد بود علم و لواء حمد و آن هفتاد شقه است که هر شقهٔ از آفتاب و ماه بزرگتر است و در حدیث
دیگر وارد شده است که آنحضرت فرمود که اول مرتبه یا علی ترا میطلبند در روز قیامت و بتو می دهند
علم مرا که آن لواء حمد است و دو صف می ایستند اهل محشر و تو از میان ایشان میروی و آدم و جمیع
خلایق در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار ساله راهست سرش از یاقوت سرخست و چوبش از
نقرهٔ سفید است و قبضش از در سبز است و سه ذوابه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان
دنیا و بر آن سه سطر نوشته است سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دویم الحمد لله رب العالمین سطر سیم
لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری هزار ساله است و عرضش هزار سال پس تو یا علی علم را بر
میداری و روان میشوی و حضرت امام حسن از دست راست تو و امام حسین از دست چپ تو اند و
می آیی نزد من و ابراهیم در سایهٔ عرش الهی پس حله سبزی از حلهای بهشت در تو می پوشانند پس
منادی از جانب رب العزة ندا میکند که نیکو پدر است برای تو ابراهیم و نیکو برادر است برادر
تو علی بن ابیطالب و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسالت پناه صم میفرمود هرگاه
که از برای من چیزی از خدا طلب نمایید وسیله را از برای من بطلبید پس از حضرت سوال کردند از
وسیله که چه چیز است فرمود که آن درجهٔ من است در بهشت و آن هزار پایه دارد از هر پایهٔ تا پایهٔ هزار
سال راه بدویدن اسب تندرو و پایها یکی از جواهر است و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از
مروارید و یکی از طلا و یکی از نقره پس بیاورند در روز قیامت و با درجهٔ پیغمبران نصب کنند و آن
در میان درجهٔ سایر پیغمبران از بابت ماه باشد در میان ستارگان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان
گویند خوشا حال آن بندهٔ که این درجهٔ او باشد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق
بشنوند که این درجهٔ محمد است پس بیایم من جامهٔ از نور را از خود گردانیده و تاج ملک و پادشاهی
و کلیل کرامت و بزرگواری بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش من رود و علم من لواء حمد در
دست او باشد و بر آن علم نوشته باشد که * لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم فائزون بالله * پس

برد و جامهای سفید پوشیده باشند از شیر سفیدتر و نعلهای طلا در پا داشته باشند و بند آن نعلها از مروارید
درخشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان آورند ناقهای بهشتی را که جهاز آنها از طلا باشد و بمروارید
و یاقوت مرصع کرده باشند و جلهای آن شتران از استبرق و سندس بهشت باشد و مهار شان از زبرجد
باشد این شتران ایشان را برگرفته در صحرای محشر پرواز کنند و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه
باشد از پیش رو و جانب راست و چپ و ایشان را در نهایت حرمت و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت
و بر آن درگاه درختی باشد که هر برگی از آن صد هزار کس را سایه کند و از جانب راست درخت چشمهٔ
باشد مطهر و پاکیزه از آن چشمه شربتی با ایشان دهند که خدا دلهای ایشان را از حسد و کینه پاک گرداند
و از بدنهای ایشان موهای ناخوش بریزد چنانچه خدا میفرماید که * وسقاهم ربهم شرابا طهورا * آن
شراب پاک کننده را از این چشمه می آشامند که ظاهر و باطن ایشان را از بدیها مصفا میگردانند پس می آیند
بر سر چشمهٔ دیگر از دست چپ آن درخت و در آن چشمه غسل میکنند و این چشمهٔ زندگانیست که
چون در آن غسل کردند هرگز نمیمیرند پس ایشان را نزدیک عرش می آورند و حال آنکه از جمیع دردها
و بلاها و گرما و سرما ایمن شده اند پس حقتعالی بملائکه ندا میفرماید که دوستان مرا ببهشت برید و ایشان را
با سایر خلایق باز مدارید که من همیشه از ایشان خوشنود بودم و رحمت من برای ایشان لازم گردیده
پس ایشان را ملائکه ببهشت آورند پس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند آوازی از آن
بلند شود که جمیع حوریان که خدا برای ایشان خلق کرده است بشنوند آنگاه حوریان شادی کنند
و یکدیگر را بشارت دهند که دوستان خدا آمدند پس چون در را بگشایند و ایشان داخل بهشت شوند
زنان ایشان از حوریان و آدمیان از قصرها مشرف شوند و گویند مرحبا خوش آمده اید و چه بسیار
مشتاق شما بوده ایم پس دوستان خدا نیز بمثل این سخن جواب ایشان گویند پس حضرت امیر المؤمنین
فرمود که یا رسول الله ایشان چه جماعتند فرمود که شیعیان خالص تو اند و تو امام و پیشوای ایشانی و از
حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که در روز قیامت منادی از جانب رب العزة
ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند که کجایند اهل صبر گروهی از مردم برخیزند ملائکه استقبال ایشان
کنند و گویند چه گونه بود صبر شما جواب گویند که نفس خود را بر مشقت و طاعت و ترک معصیت
صبر فرمودیم پس منادی ندا کند که راست میگویند بگذارید که بی حساب ببهشت روند پس منادی
دیگر ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی برخیزند ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که چه
فضیلت است که شما را این کرامت رسانید گویند که بر ما سفاهت و بیخردی میکردند و ما حلم میکردیم
و بدی نسبت بما میکردند و برای خدا عفو میکردیم ندا رسد که راست میگویند بگذارید که بی حساب
ببهشت روند دیگر منادی ندا کند که کجایند همسایگان خدا پس گروهی برخیزند و ملائکه استقبال

بیایم تا بر ان درجه بالا روم ومن بر پایهٔ بالا بایستم وعلی یکپایه بعد از من پس جمیع پیغمبران وصدیقان
و شهیدان گویند که خوشاحال این دو بنده چه بسیار گرامی اند نزد خدا پس ندا رسد که اینک حبیب
من است محمد و این ولی و دوست منست علی خوشاحال کسی که او را دوست دارد و وای بر حال
کسی که دشمن او باشد و دروغ بر او به بندد انگاه حضرت رسول صم فرمود که هیچ مومنی نماند که
ترا دوست دارد مگر اینکه از این ندا راحت یابد و روی او سفید شود و دل او شاد گردد و نماند کسی که
دشمن تو باشد یا با تو حرب کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر اینکه روی او سیاه شود و پاهای او
بلرزه در اید پس در این حال دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس
رضوان بیاید و بگوید السلام علیک یا احمد من گویم السلام علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار خوشبوئی
گوید که منم رضوان خازن بهشت اینست کلیدهای بهشت جناب رب العزة برای تو فرستاده بگیر ای
احمد من گویم که قبول کردم از پروردگار خود او راست حمد بر اینکه مرا بر همه خلق زیادتی و فضیلت داد
با این کرامت بده ببرادرم علی بن ابی طالب پس رضوان برگردد و مالک بیاید و بگوید السلام علیک ای
احمد من گویم السلام علیک ای ملک تو کیستی چه بسیار مهیب و عجیبی گوید منم مالک خازن جهنم و اینست
کلیدهای جهنم جناب رب العزة برای تو فرستاده بگیر گویم که قبول کردم و او را حمد میکنم بر این کرامت
بده ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالک بر میگردد و علی متوجه میشود با کلیدهای بهشت و کلیدهای
جهنم و می اید و بر کنار جهنم می ایستد در حالتی که شررهای ان در پرواز است و فریاد میکند و میخروشد
و زبانه اش بلند میگردد و علی مهارش را بدست میگیرد جهنم میگوید که بگذر یا علی که نور تو اتش
مرا خاموش کرد علی میگوید که قرار بگیر ای جهنم و انچه میگویم بشنو اینرا بگیر که دشمن من است و اینرا
بگذار که دوست من است پس حضرت رسول فرمود که والله جهنم در ان روز اطاعت علی زیاده میکند
از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب راست میفرستد و اگر خواهد بجانب چپ میفرستد
و جهنم اطاعت و فرمان برداری او زیاده از جمیع خلق خواهد کرد در انچه او فرماید * یا اباذر ان شر الناس
منزلة عند الله یوم القیمة عالم لا ینتفع بعلمه ومن طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة یا اباذر
من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة یا اباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته
و لا تفت الناس بما لا علم لك به تنج من عذاب الله یوم القیمة یا اباذر یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل
النار فیقولون ما ادخلکم النار وقد دخلنا الجنة بفضل تادیبکم وتعلیمکم فیقولون انا کنا نامر بالخیر و لا نفعله
* ای ابوذر بدترین مردم و پست مرتبه ترین مردم نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمیست که مردم از
علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و کسی که طلب علم کند برای اینکه روی مردم را بسوی
خود بگرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنود ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای اینکه

مردم را فریب دهد نیابد بوی بهشت را ای ابوذر اگر از تو بپرسند از علمی که ندانی بگو که نمیدانم تا نجات
یابی از گناه انکه بر خلاف واقع چیزی را بیان کند و فتوی مده مردم را بچیزی که علم بان نداشته باشی
تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت
بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان میپرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و حال انکه
ما ببرکت تعلیم و تادیب شما داخل بهشت شده ایم گویند که ما مردم را امر بخوبیها میکردیم خود بجا نمی اوردیم
توضیح این فصل مبتنی بر چند قاعده است * قاعدهٔ اول * در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن
ان و فضل علماست بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل کمالاتست و ایات و اخبار در فضیلت ان
بسیار است و قدری از ان در اصول و فروع دین واجب عینی است و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات
بعلم و سرمایه جمیع کمالات دیگر است چنانچه باسانید معتبره از رسول خدا صم منقولست که طلب علم
واجب است بر هر مسلمانی بدرستی که خداوند عالمیان دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت
امام موسی کاظم عم پرسیدند که ایا جایز است مردم را که سوال نکنند از چیزهائی که بانها محتاجند فرمود که
نه و حضرت امیر المومنین عم فرمود که ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علم است و عمل کردن بان
بدرستیکه طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال زیرا که روزی در میان شما قسمت شده است و ضامن
شده اند انرا از برای شما خداوند عادلی قسمت کرده است و ضامن شده است والبته وفا میکند بضمان
خود و علم را نزد اهلش سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمائید تا بیابید
و حضرت صادق عم فرمود که کسی که علوم دین را یاد نگیرد خدا در روز قیامت نظر رحمت بسوی او
نفرماید و اعمال او را قبول نکند و فرمود که چون خدا خیر بندهٔ را خواهد او را دانا میگرداند در دین
خود و فرمود که حضرت رسول صم فرمود که خیری نیست در زندگانی مگر دو کس را عالمی را که اطاعت
او کنند یا شنوندهٔ که حفظ کند و عمل نماید و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که عالمی که مردم بعلم او منتفع
شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد از معاویه بن عمار منقولست که بحضرت صادق عم عرض کردم که یك
شخصی هست که روایت کنندهٔ حدیث شماست که میان مردم احادیث شما را پهن میکند و دلهای شیعیان
را بان محکم میسازد و عابدی هست که این روایت و علم را ندارد کدام بهترند فرمود که ان بسیار روایت
کنندهٔ حدیث ما که دلهای شیعیان ما را بان محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که یا عالم
باش یا طلب کنندهٔ علم باش یا دوست اهل علم باش و قسم دیگر مباش که بدشمنی ایشان هلاك میشوی
و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هر که در راهی رود بطلب علم خدا
راهی برای او بسوی بهشت بگشاید و بدرستیکه ملائکه بالهای خود را بر زمین میگذارند برای طالب
علم از روی رضا و خوشنودی و استغفار میکنند برای طلب کنندهٔ علم هر که در اسمانهاست و هر که در

زمین است حتی ماهیان در یا و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماهست بر ستارکان در شب چهارده و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نکذاشتند بلکه علم میراث ایشانست پس هر که بهرهٔ از ان کیرد بهرهٔ تمام کیرد و از حضرت امام حسن عسکری عم منقولست که بدحال ترین یتیمان شیعه اینست که از امام خود دور مانده باشد و دستش باو نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس کسی از شیعیان ما که عالم بعلوم باشد ان جاهل بشریعت ما که از ما دور مانده است مانند یتیمی است در دامن او اکر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی چنین خبر داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صم و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هر که از شیعیان ما که عالم بشریعت ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است برساند بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار ان تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندکان خدا این عالمیست از شاکردان ال محمد پس هر کس که این عالم در دنیا او را از حیرت جهل بیرون اورده باشد در این روز بنور او چنک زند تا او را از ظلمت و حیرت عرصات بنزهتکاه جنات رساند پس هر که از او هدایتی یافته باشد همراه او ببهشت در اید و فرمود که حضرت فاطمه عم فرمود که از پدرم شنیدم فرمود که علمای شیعیان ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلایق را حلهای کرامت بر ایشان می پوشانند حتی اینکه کاه باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند عالم ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان ال محمد را و ایشانرا بر داشتید و رعایت و هدایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند ان یتیمان را که شاکردان شما بودند بقدر انچه علم از شما فرا کرفته اند بر ایشان خلعت بپوشانید پس بقدر تعلیم ایشان بر ایشان خلعت بپوشانند تا انکه یکی را صد هزار خلعت دهند و هم چنین ایشان خلعت بپوشانند جمعی دیکر را که از ایشان یاد کرفته اند پس ندا رسد که خلعتها که بخشیده اند با ایشان عوض بدهید و مضاعف کردانید پس حضرت فاطمه عم فرمود که هر تاری از ان خلعتها بهتر است از انچه افتاب بر ان می تابد هزار هزار مرتبه و حضرت امام حسن عم فرمود که فضیلت کسی تکفل جاهلان شیعیان کند و امور مشتبه را بر ایشان واضح کرداند بر کسی که یتیمان دیکر را اب و طعام دهد مثل فضیلت ماهست بر سها که مخفی ترین ستارهاست و فرمود که هر متکفل یکی از شیعیان ما شود در غیبت و از علومی که باو رسیده است او را هدایت کند و در علوم ما با او مواسات کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بندهٔ کریم که مواسات کردی من اولایم بکرم از تو ای ملائکه در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر باو بدهید و در ان قصرها انچه مناسب انهاست از نعمتها برای او مقرر سازید و حضرت علی بن الحسین

عم فرمود که حق تعم وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مردم را دوست من کردان و مرا دوست ایشان کن کفت خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند فرمود که یاد ایشان اور نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند بدرستی که اکر یک کس را که از درکاه من کریخته باشد از ساحت عزت من کم شده باشد بسوی من بر کردانی بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روزها روزه باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی کفت که ان بندهٔ کریخته کدام است فرمود که کناهکاران و انها که فرمان من نمی برند پرسید که کم شده کیست فرمود که ان جاهلی که شریعت را نمیداند و طریق عبادت و بندکی و راه خوشنودی مرا نمی داند و حضرت امیر المومنین فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان ما را بثواب عظیم و جزاء کامل و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که عالم از باب کسی است که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از ان روشنی یابند که بروشنی شمع او بینا میشود برای او دعای خیر میکند هم چنین عالم با او شمعی هست که تاریکی و ظلمت حیرت را بر طرف میکند پس هر که از او نوری یابد از ازادکردهای اوست از اتش جهنم و خدا میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد عم فرمود که علمای شیعیان ما را بطان و نکاهبانانند در سرحدی که جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست که منع میکنند از این که شیطان و اتباع او از جن و انس بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را کمراه کردانند بدرستیکه هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود او بهتر است از کسی که جهاد کند با ترک و روم و خزر هزار هزار مرتبه زیرا که ان عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما میکند و این جهاد کننده دفع ضرر از بدنهای ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر عم فرمود که یک فقیه و عالم که جهال شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان کران تر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش انست که خود را اخلاص کند و عالم همتش مصروفست بر خلاصی خود و بندکان خدا از دست شیطان و کمراه کنندکان اتباع او و در روز قیامت ان فقیه را ندا کنند که ای انکسی که کفالت یتیمان ال محمد میکردی و ضعیفان شیعیان را هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی انهایی را که از تو علم اخذ کرده اند پس بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فئامی و فئامی قاده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشد که بعضی از او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاکردان او و بعضی از شاکردان شاکردان او و همچنین تا روز قیامت و امام محمد باقر عم فرمود که بعد از غیبت قایم ما اکر علما نمیبودند که مردم را بر امام دلالت کنند و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب هر اینه کسی از شیعیان نمیماند مکر اینکه مرتد میشدند و لیکن ایشان مهار دلهای ضعیفان شیعه را دارند چنانچه کشتیبان لنکر کشتی را نکاه میدارد ایشان بهترین مردمانند نزد خدا و از حضرت رسول صم منقولست که کسی که از خانهٔ خود بطلب علم بیرون اید هفتاد هزار ملک او را مشایعت نمایند و از برای او استغفار کنند و حضرت

امام رضا ع از ابای کرامش ع روایت نموده که رسول خدا صم فرمود که طلب علم واجب است بر هر مسلمانی پس طلب نمایید علم را از محلش و اقتباس نمایید انرا از اهلش بدرستیکه از برای خدا علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش عبادت است و مذاکره نمودن ان ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش بکسی که نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب قرب بخداست زیراکه بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و موجب وضوح ور وشنی راه بهشتست و مونس است در وحشت و مصاحب است در غربت و وحدت و همزبان است در تنهایی و خلوت و راهنماست در شادی و غم و حربه است برای دفع دشمنان و زینت است نزد دوستان خدا بعلم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان پیشوایان بوده باشند در خیر و مردم پیروی ایشان نمایند و بافعال ایشان هدایت یابند و برای ایشان عمل کنند و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان مالند و در هنکام نماز بر ایشان استغفار نمایند هر تر و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندکان و حیوانات صحراها و بدرستیکه علم زندکانی دلهاست از جهالت و نور دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف بنده را میرساند بمنازل برکزیدکان و درمی اورد در مجالس نیکوکاران و در درجات عالیه در دنیا و اخرت و تذکر و تفکر در ان برابر است باروزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش ثواب نماز کذاردن دارد بعلم اطاعت و بندکی خدا میتوان کرد و بان صلهٔ رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود علم پیشوای عمل است و عمل تابع اوست علم را الهام مینمایند بسعادتمندان و محروم میکردد از ان اشقیا پس خوشا حال کسی که از ان بهرهٔ خود را کرفته باشد و محروم نشده باشد و فرمود که عالم در میان جهال مانند زنده است در میان مردکان و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون روز قیامت میشود و خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک صحرا جمع مینماید و ترازوی اعمال را بر پا میکنند می سنجند مدهای علما را با خونهای شهیدان پس مدقلمهای علما بر خون شهیدان زیادتی میکند * قاعدهٔ دویم * در بیان اصناف علم و انچه از ان نافع است بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص در نیت که بعد از این مذکور خواهد شد ضرور است که علمی را برای تحصیل کردن اختیار نماید که داند رضای الهی در تحصیل ان هست و موجب سعادت ابدی میکردد چه ظاهر است که هر علمی موجب نجات نیست چنانچه اکر کسی علم سحر یا علم کهانت را برای عمل یاد کیرد موجب ضلالت اوست و اصل یاد کرفتنشان حرام است و از مقدمات سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجاتست علومیست که از اهلبیت رسالت بما رسیده زیراکه محکمات قرانی همه در احادیث مفسر شده است و اکثر متشابهات نیز تفسیرش بما رسیده و بعضی که نرسیده تفکر در انها خوب نیست و از سایر علوم انچه فهم کلام ایشان بر انها موقوفست لازم است و غیر انها یا لغو و بی فایده است و موجب تضییع عمر است یا باعث احداث شبهاتست در نفس

که غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است و احتمال نجات بسیار نادر است و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکهٔ بدر نمی اورد که نداند که نجات خواهد یافت یا نه قطع نظر از انکه عمر را ضایع میکند و در هر لحظه سعادتهای ابدی تحصیل میتوان نمود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که رسول خدا صم روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که بر کرد شخصی بر امده اند فرمود که این شخص کیست کفتند علامه است یعنی بسیار داناست فرمود که چه علم را میداند کفتند که داناترین مردم است بنسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و روزهایی که در جاهلیت مشهور بوده است و اشعار و عربیت را خوب میداند حضرت فرمود که این علمیست که ضرر نمیرساند کسی را که نداند و نفع نمی بخشد کسی را که داند بعد از ان فرمود که علم همین سه علم است ایهٔ واضحة الدلالة محکمه را بدانند یا فریضه و واجبی را که خدا بعدالت مقرر فرموده یا سنتی را که باقیست تا روز قیامت و انچه غیر اینهاست زیادتیست و بکار نمی اید و از حضرت صادق ع منقولست که لقمان به پسرش کفت که عالم را سه علامت است * اول * اینکه خدای خود را بشناسد * دویم * انکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد و دوست میدارد که بعمل اورد * سیم * انکه بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد و نمیخواهد تا ترک نماید بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که فرمود علومی که مردم را بکار ایشان می اید منحصر در چهار چیز یافتم * اول * انکه خداوند خود را بشناسی * دویم * انکه بدانی که چه نعمتها بتو کرامت فرموده * سیم * انکه بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده * چهارم * اینکه بدانی که چه چیز ترا از دین بیرون می برد و بسند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید منقولست که شخصی بحضرت صادق ع عرض کرد که من پسری دارم و میخواهد سوال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که فایده برای او ندارد سوال نکند فرمود که ایا مردم از چیزی سوال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد * قاعدهٔ سیم * در شرایط و اداب علم و عمل نمودن بان و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادت است باید که شرایط عبادت را در ان بر وجه اکمل رعایت نمایند تا مثمر کمالات و سعادات کردد و سابقا مذکور شد که عمدهٔ شرایط قبول عمل اخلاص نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم تحصیل رضای حقتعالی باشد و نفس را از اغراض فاسده و نیات ردیه خالی کرداند و پیوسته بجناب اقدس الهی متوسل باشد و از او طلب توفیق نماید تا علوم حق از جانب فیاض مطلق بر او فایض کردد و خیالات شیطانی با ان ممزوج نباشد و چون هر چند عمل نفیس تر است شیطان را در تضییع ان سعی بیشتر است لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال در اکثر اوقات مشوب با غراض باطله می باشد زیراکه در سایر عبادات چندان اثری در اینکس نمیماند که بحسب دنیا موجب فخر باشد و علم بحسب دنیا نیز کمالیست و در بعضی امور موجب ترجیح میکردد و ثمرهٔ ان ظاهر میباشد و از این جهت

شیطان را وساوس بسیار در این باب می باشد چنانچه باسانید معتبره از حضرت صادق عم منقولست که
هر که طلب حدیث از برای منفعت دنیا بکند او را در اخرت بهره و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش
خیر اخرت باشد خدا او را خیر دنیا و اخرت کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که
طلب علم کند برای اینکه با علما مباهات و مفاخرت نماید یا برای اینکه با سفیهان و بیخردان مباحثه و مجادله
نماید یا برای اینکه روی مردم را بجانب خود بگرداند پس جای خود را در جهنم مهیا داند دیگر از شرایط
علم انست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق دنیه پاک کرداند و ریشهٔ حسد و کبر و ریا و بغض
و محبت دنیا و امثال اینها را از دل برکند تا نفس او قابل فیضان حقایق کردد چنانچه علم و حکمت را تشبیه
کرده اند بدانهٔ که بر زمین پاشند بعضی از ان بر روی سنگ می افتد و از ان حاصل هیچ بر نمیاید و بعضی
از ان بر خاک می افتد اما در زیرش سنگ هست زود ریشه اش بسنگ میرسد و خشک میشود و بعضی
در زمین شوره می افتد و زمین ناقابل است حاصل نمیدهد و بعضی در زمینی می افتد که خارها
و کیاههای بی نفع در ان ریشه کرده ریشهٔ این دانه را ریشهٔ انها ضایع میشود و چنانچه باید حاصل نمیدهد
و اینست سبب که در مجلسی که هزار کس نشسته اند حرف حکمتی که مذکور میشود در بعضی که دل
ایشان از سنگ سخت تر است هیچ تاثیر نمیکند و در بعضی که اندکی دل ایشان بمواعظ و نصایح و عبادات
نرم شده است اندک تاثیری میکند و چون ریشه اش بسنگ رسید خشک میشود و برطرف میشود
و اثری از انچه شنیدند در نفس ایشان نمی ماند و در بعضی ثمره اش بیشتر می ماند اما چون حقد و حسد
و محبت دنیا در نفس ایشان ریشه دارد مانع میشود از اینکه ریشهٔ ان محکم شود و اثار خوب از ان ظهور
یابد و جمعی که دل خود را از ان مواضع پاک و مصفا کرده اند همین که کلمهٔ حکمت و موعظه را شنیدند
در دل ایشان ریشه میکند و اثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود و یوما فیوما اثار خیر بیشتر از
ایشان ظاهر میشود چنانچه از حضرت امیر المومنین عم منقولست که بدرستیکه دلهای مومنان پیچیده
شده است بایمان پیچیدنی پس چون خدا اوند عالمیان خواهد که ان دل را روشن کرداند میکشاید انرا
بوحیهای خود پس میکارد در ان دل حکمت را او خود درو میکند و تشبیه دیگر کرده اند علم و حکمت
را بغذاهای مقوی بدن زیرا که چنانچه بدن بغذاهای موافق قوت می یابد و حیات ان باین غذاهاست
هم چنین روح محکم و معارف قوت می یابد و حیات روح باینهاست چنانچه حقتعم در بسیار جائی از قران
کافران و نادانان را مردن وصف کرده چنانچه فرموده * اموات غیر احیاء و ما یشعرون * که ترجمه اش
اینست که کافران مردکانند نه زندکان و لیکن نمیدانند و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که راحت
دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه بدرستیکه انها را کلال و واماندکی حاصل میشود چنانچه
بدنها را سستی و کلال هم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است که علم حیات و زندکانی دلهاست

ودر

و در بدن وقتی که مادهٔ فاسدی هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض وقوت ان ماده فاسد
میشود چنانچه بیمار را تا مادهٔ مرض باقیست از کوشت و چربیها و شیرینیها که باعث قوت صحیح است منع
میکنند و اول علاج ان مادهٔ فاسد میکنند و بعد از ان غذاهای مقوی میدهند هم چنین طبیبان نفوس
و ارواح اول امراض نفسانیه را از نفس زایل میکردانند و بعد از ان انرا تقویت بعلم و حکمت میکنند
چنانچه می بینی که جمعی که باین امراض مبتلایند علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود و شیطان با ان علم
مرتبهٔ شقاوت را بکمال رسانید * تشبیه دیگر کرده اند علم را بنور چراغ و افتاب که در دیدهٔ اعمی هیچ
اثر از ان ظاهر نمیشود و دیدهای دیگر در خور نور دیده از ان منتفع میشوند پس اول علاج چشم دل
میباید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حقتعم وصف حال جماعتی از اشقیا فرموده که دیدهای سر ایشان کور نیست
و لیکن دیدهای دلهائی که در سینهای ایشانست کور است چون سخن باینجا کشید اکر مجملی از احوال
قلب و صلاح و فساد ان و معنی نور و ظلمت ان و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسبست بدانکه
قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر این شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس
ناطقهٔ انسانی بدانکه حیات بدن ادمی بروح حیوانیست روح حیوانی بخار لطیفیست که حاملش خونست
و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از انجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت
میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات ان موقوف ببدنست و این بدن الت انست
باین بدن تعلقی دارد و او لا بچیزی که باعث حیات بدنست تعلق دارد چون حیات بدن بکار او می اید
پس بروح حیوانی اول تعلق میکیرد چون منبع ان قلب است بقلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد لهذا
تعبیر از نفس در اکثر ایات و اخبار بقلب واقع شده است مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است
و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت
میکند و چندان صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانچه روح ظاهری
و روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت ان در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر
میشود مانند سرچشمهٔ که نهرها از ان جدا کرده باشند هر چند اب در سرچشمه بیشتر بهم میرسد نهرها
معمورتر میباشد چندین نهر از دل صنوبری می اید بجمیع بدن و چندین نهر از دل روحانی میرسد که
از ان نهرها حیوانهای معنوی از ایمان و یقین و معارف بر اعضا بیک نسبت قسمت میشود و این هر دو سر
چشمه از دریاهای فیض نامتناهی حقتعم جاری میکردد اما بتوفیق الهی بنده را در کار است که حفر این
نهرها بکند و خس و خاشاک و شبهای باطل و کناهان و مواد فاسدهٔ بدنی بکند تا صاف و نیکو روت
جاری کردد چنانچه از رسول خدا صم منقولست که در ادمی پارهٔ کوشتی هست که هرکاه ان سالم و صحیح
باشد سایر بدن صحیح است و هرکاه ان بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و ان دل ادمیست

و بسند معتبر منقولست که فرمود که هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است وهرگاه دل خبیث است تمام
بدن خبیث است و حضرت امیرالمومنین عم بحضرت امام حسن وصیت فرمود که از جملهٔ بلاها فاقه و
فقراست از ان بدتر بیماری بدنست و از ان بدتر بیماری دل است از جملهٔ نعمتها وسعت در مال است
و از ان بهتر صحت بدنست و از ان بهتر پرهیزکاری دلست و از امام محمد باقر عم منقولست که دلها برسه
قسمند یکدل سرنکونست که هیچ خیری در ان جانمیکند و ان دل کافراست و یکدل انست که خیر و شر
هردو دران در می اید هر یك که قوی تراست بران غالب میشود و یکدل هست که کشاده است و در ان
چراغی از انوار الهی هست که پیوسته نور میدهد و تاقیامت نورش برطرف نمیشود و ان دل مومن است
و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که منزلهٔ قلب از بدن ادمی منزلهٔ امام است نسبت بسایر خلق
نمی بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلبند و همه از جانب او متحرکند و مردم را خبر میدهند از احوال
ان و هرچه دل اراده میکند فرمان انرا قبول میکنند هم چنین امام را در عالم چنین میباید اطاعت کنند و
تابع او باشند و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که دل مومن در میان دو انکشت قدرت خداست هر
طرف که میخواهد میکرداند و حضرت علی بن الحسین عم فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در
سر اوست که امور دنیای خود را بانها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور اخرت را بانها می بیند پس
بندهٔ را که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میکرداند پس امور غیب را بانها می بیند و عیبهای
خود را بانها میراند و اکر کسی شقی باشد ان دو چشم دلش کور میماند و حضرت صادق عم فرمود که
دل را دو کوشست روح ایمان در یك کوشش خیرات وطاعات را میکوید و شیطان در کوش دیکرش بدیها
و شرور را تلقین مینماید پس هر یك که بر دیکری غالب شد میل بان میکند و حضرت صادق عم فرمود که
پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیکرداند مانند کناه بدرستیکه دل مرتکب کناه میشود تا وقتی که کناه
براو غالب میشود و انرا سرنکون میکند که خیری در ان جا نکند و از حضرت صادق عم منقولست که حقتعم
بحضرت موسی وحی فرمود که ذکر مرا در هیچ حالی فراموش مکن که ترك یاد من موجب قساوت وسنکینی
دلست و حضرت امیرالمومنین فرمود که اب دیده خشك نمی شود مکر بسبب سنکینی و قساوت قلب
نمی باشد مکر بسیاری کناهان ای عزیز چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال ان
بهمرسانیدی بدانکه از ایات و احادیث بسیار ظاهر میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان می باشد و از
بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اعمال جزو ایمان است و هر عضوی از اعضا را حصهٔ و بهرهٔ از ایمان
هست و اعتقادات ایمان دلست و هر عضوی از اعضا ایمانش انست که فرمان برداری الهی بکند در انچه
متعلق بان است از تکالیف الهی و احادیث بسیار هست که مومنی که مرتکب کبیرهٔ می شود روح ایمان
از او مفارقت می نماید و تصحیح این ایات و اخبار بیکی از دو وجه میتوان نمود اول انکه قایل شویم باینکه

ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفه میدارد و انچه از اکثر اخبار ظاهر میشود انست که ایمان را اطلاق
میکنند بر اعتقادات حق با ترك کبایر و فعل فرایضی که ترك انها کبیره است مثل نماز و زکوة و روزه و حج و
جهاد و امثال این ها و یك معنی دیکر از ایمان اعتقاد انست با فعل جمیع واجبات و ترك جمیع محرمات چنانچه
از بعضی اخبار ظاهر میشود و یك معنی دیکر از ایمان اعتقادات کاملهٔ بقیه است با فعل واجبات و سنتها
و ترك محرمات و مکروهات و یك معنی ایمان مرادف اسلام است که همین محض عقاید ضروریه باشد
با عدم انکار انها یا اقرار بانها ظاهرا و اسلام را بر اعم از این هم اطلاق میکنند که همین تکلم بکلمتین نماید
که منافق باشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از
حضرت امام رضا عم منقولست فرمود که اصحاب کبایر نه مومنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانانند
و باسانید مستفیضه از حضرت امام رضا عم وایمهٔ دیکر عم منقولست که ایمان اقرار بزبانست و معرفت بدلست
و عمل کردن باعضا و جوارح است و بر هر یك از معانی اسلام و ایمان ثمرهٔ مترتب میشود اسلام بمعنی کفتن
کلمتین که اعتقاد نداشته باشد در اخرت فایده نمی دهد و در دنیا فایده میدهد که خون ایشان محفوظ
می باشد و نکاح ایشان جایز است و میراث از مسلمانان می برند و پاکند اما عذاب ایشان در اخرت ابد یست
مثل کفار بدتر و سنیان و سایر فرقهای اسلام غیر شیعهٔ دوازده امامی داخل این فرقه اند و ایمان بمعنی
مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار انها کردن در اخرت این فایده میکند که همیشه در جهنم نباشد و
مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد و اعمالش صحیح باشد و عباداتش باطل نباشد انچه در اخبار و ایات
دلالت بر این میکند که مومن مرتکب کناهان کبیره می باشد و مومن در جهنم معذب میباشد باین
معنی است و بعضی احادیث واقع شده است که بارتکاب کبیره از ایمان بدر میرود محمول بر معنی اولست
و بعضی که دلالت بر این میکند که بارتکاب جمیع کناهان از ایمان بدر میرود محمول بر معنی دوم است
انچه واقع شده است در احادیث از صفات مومن که در غیر انبیا و اوصیا جمع نمی شود انها محمول بر معنی
سیم است و تحقیقش انست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترك جمیع منهیات و ازالهٔ جمیع
صفات ذمیمه و نقایص اجزاء ایمانند اما اجزای شیء مختلف میباشند بعضی اجزا بانتفای انها کل منتفی میشود
و بعضی نه چنین است مثل اعضای ادمی که سر از جملهٔ اعضاییست که بزوال ان شخص زایل میشود هم
چنین قلب و بعضی از اعضای رئیسه و بعضی چنین است که بزوال ان عمدهٔ انتفاعات ان برطرف میشود
و بعضی هست که موجب حسن و کمال شخص است و از فوت ان انتفاع بسیاری فوت نمیشود هم چنین
اجزای ایمان مثلا اعتقادات حق نسبت بایمان از بابت ان اعضاییست که بزوال انها شخص فانی میشود هم
چنین ایمان بزوال انها مطلقا برطرف میشود و فعل فرایض و ترك کبایر از بابت انست که شخصی را دستش
را ببرند باز زنده است و انسان است اما انسان ناقصی است و حیاتش بسبب این در معرض زوال است

اما بمحض این زایل نمی‌شود هم چنین اگر چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند پس کسی که جمیع فرایض را
ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را بجا آورد از بابت شخصی است که دست و زبان و گوش و چشم و پایش را
بریده باشند و زنده باشد چنین زندهٔ در حکم مرده است و ایمان او از بابت حیات الشخص است همچنانچه
حیات او چندان بکارش نمی‌آید این ایمان هم چندان ثمرهٔ ندارد چنانچه حیات چنین کسی زود بر طرف
میشود اصل ایمان این شخص هم باندک چیزی زایل میگردد زیرا که هر یک از این اعمال حصاریند برای
دفع شیاطین و بلاهای که مورث زوال ایمانست چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از آدمی خایف
و ترسانست مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه می‌نماید چون ترک آنها کرد یا سبک شمرد بر او مسلط میشود
و او را در بلاها و گناهان می‌اندازد زیرا کسی که این لشکرها و اعوان را از عبادات و توفیقات الهی که
لازم عباداتست از خود دور کرد شیطان زود او را بمهالک می‌اندازد و این بعینه از بابت آنست که کسی
دزدی را در برد و پیش بگشاید و بخانه در آورد و بگوید که چیزهای سهل را ببر و چیزهای نفیس را
از برای ما بگذار و خود غافل بخوابد دزد اول آنچه نفیس تر است میبرد اینست که ارباب معاصی زود
فریب گمراه کنندگان را میخورند و بنادانی کافر میشوند و بجهنم میروند و آن مستحبات و صفات حسنه
از بابت زینتهای صورت آدمی و غذاهای مقویست که باعث قوت روح ایمان میشود هم چنانچه روح
بدنی از گوشت قوت می‌یابد روح ایمانی از نماز شب مثلا قوت می‌یابد و حفظ ایمان بیشتر میتواند کرد *
وجه دویم آنکه گوییم ایمان همان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و با اعمال و طاعات
کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است و هر مرتبهٔ از مراتب ایمان و یقین
لازمی چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل آنکه یک شخصی در خانهٔ نشسته باشد طفلی بیاید
و بگوید که ماری متوجه است و باین خانه می‌آید یک خوفی در نفس او حاصل میشود اما چندان اعتنا
نمیکند پس اگر بعد از او دیگری بیاید و همین حرف را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر
میکند تا بحدی که میگریزد و از جاهای بلند خود را می‌اندازد از ترس آن مار هم چنین در مراتب ایمان
ثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش باموری که موجب ثواب است و حذرش از اموری
که موجب عقابست زیاده میگردد پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت صادق عم منقولست
که حضرت رسول صم فرمود که ایمان با آراستن خود و بآرزوها درست نمیشود ایمان آنست که خالص
و صاف شود در دل و اعمال تصدیق آن کنند و گواهی بر حصول آن در دل بدهند پس همان تحقیق
که در باب قلب مذکور شد هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود
منبعش در قلبست و باعضای و جوارح جاری میشود و آثارش از آنها ظاهر میگردد پس چندانکه علم
او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات و حسن آنها و بدی گناهان

و قبح

و قبح آنها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود و یقینش کاملتر میشود شعبهای که
از آن چشمه باعضا و جوارح میرسد بیشتر میشود و چندانکه در اعضا و جوارح آنها بیشتر صرف میشود
چشمه زاینده تر میشود و آبش صاف تر و گوارا تر میشود پس عمل باعث کمال علم و ایمان میگردد و کمال
ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که روزی رسول
خدا صم در مسجد نماز صبح گذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند
دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می‌آید و رنگ رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته
و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کردهٔ و چه حال داری ای
حارثه گفت صبح کرده‌ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی
و گواهی هست حقیقت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا محزون و
غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای گرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا رو گردانیده
و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین بمرتبهٔ رسیده که گویا می‌بینم عرش خداوندم را که برای
حساب در محشر نصب کرده‌اند و خلایق همه محشور شده‌اند و گویا من در میان ایشانم و گویا می‌بینم اهل
بهشت را که تنعم می‌نمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنائی میکنند و صحبت میدارند و تکیه
کرده‌اند و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا زفیر و
آواز جهنم در گوش من است پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان
منور گردانیده است پس فرمود که بر این حال که داری ثابت باش ای جوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا
شهادت را روزی من گرداند حضرت دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد
و بعد از نه نفر او شهید شد و از حضرت صادق عم منقولست که علم مقرونست باعمال پس هر که دانست
عمل میکند و هر که عمل میکند عالم است و علم آواز میکند عمل را اگر اجابت او کرد و بجانب آن آمد علم
می‌ماند و اگر عمل نیامد علم میرود و نمی‌ماند و از حضرت امیرالمؤمنین عم منقولست فرمود که ای طلب
کنندهٔ علم بدرستیکه علم را فضایل بسیار هست پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم او بیزاری
از حسد است و گوش آن فهمیدن است و زبانش راست گوئیست و حافظه‌اش تفحص کردن است و
دلش نیکی نیت است و عقلش دانستن اشیاست و دستش رحمت بر خلایق است و پایش زیارت کردن
علماست و همتش سلامتی مردم است از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقر و قرارگاهش
نجاتست و قاید و کشانندهٔ اش عافیت از بدیهاست و مرکبش وفا بعهود خدا و خلق است و حربه‌اش
نرمی سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنانست و لشکرش
صحبت داشتن با علماست و مالش ادبست و ذخیره‌اش اجتناب از گناهانست و توشه‌اش نیکی است و

مادی و محل آرامش مصالحهٔ با خلق است و راهنمایش هدایت است و رفیقش دوستی نیکانست* قاعدهٔ چهارم* در بیان اصناف علماست و صفات عالمی که متابعت او میتوان نمود از حضرت صادق عم منقولست که هرگاه بینید عالمی را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دانید بر دین خود و دین خود را باو و امگذارید بدرستیکه هر که چیزی را دوست میدارد آنچیز را جمع میکند و طلب می نماید که محبوب اوست گاه باشد که دین شما را برای خود ضایع کند بدرستیکه خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود که میان من و خود واسطه مکن عالمی را که فریب دنیا خورده باشد که ترا از راه محبت من بر میگرداند بدرستیکه ایشان راه زنان بندگان منند که رو بمن دارند کمتر چیزی که نسبت بایشان میکنم آنست که شیرینی و لذت مناجات خود را از دل ایشان بر میدارم و حضرت صادق عم از رسول خدا صلعم روایت نمود که دو صنفند از امت من که اگر ایشان صالحند جمیع امت صالحند و اگر ایشان فاسدند جمیع امت فاسدند پرسیدند صحابه که یا رسول الله کیستند فرمود که فقیهان و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که میخواهید خبر دهم شما را بکسی که سزاوار فقیه بودن است گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود که آنکسی است که مردم را از رحمت الهی ناامید نگرداند و از عذاب الهی ایمن نگرداند و بمعصیت خدا مردم را رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر از حضرت صادق عم منقولست که طالبان علم بر سه قسمند پس بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یکصنف آنست که علم را طلب میکند از برای بیخردی و جدل کردن و یکصنف طلب علم مینماید برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم و یک صنف طلب علم میکند برای دانستن و عمل کردن پس آن صنف اول موذی مردم است و مجادله میکند و متعرض گفتگو میشود در مجالس و دانش و حلم خود را بسیار یاد میکند و خشوع را بر خود می بندد و خالیست از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و آنکه برای تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر فریب و حیله است چون بامثال خود از علما میرسد استطاله و گردن کشی و زیادتی میکند چون باغنیایی رسد شکستگی و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشان را میخورد و دین خود را برای ایشان ضایع میکند پس خدا بینایی او را کور گرداند و اثر او را از میان علما برطرف کند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزنست و شبها بعبادت بیدار است و تحت الحنک می بندد بر کلاهی که بر سر دارد و در تاریکی شب بعبادت می ایستد عبادت بسیار می کند و پیوسته ترسان است که مبادا عبادتش مقبول نباشد از عقوبت الهی خایف است پیوسته مشغول دعا و تضرع است و رو بکار خود کرده متوجه اصلاح احوال خود است و اهل زمانه خود را می شناسد و از معتمدترین برادران و دوستانش در حذر است که مبادا دینش را ضایع کنند پس خدا ارکان او را محکم گرداند و از خوفهای قیامت او را امان دهد* قاعدهٔ پنجم * در مذمت عمل بی علم از حضرت صادق عم منقولست

که کسی که بی بصیرت و علم عمل میکند مانند کسی است که بی راهه میرود هر چند بیشتر میرود از راه دورتر میشود و ایضا از آنحضرت منقولست که حق تعالی قبول نمی فرماید عملی را مگر با معرفت و قبول نمی فرماید معرفتی را مگر با عمل پس کسی که عارف شد معرفت او را راهنمایی میکند بعمل و کسی که عمل نکند او را معرفت نخواهد بود یا علم از او مسلوب میشود بدرستی که اجزاء ایمان بعضی از بعضی حاصل میشود و یک دیگر مربوطند و ایضا از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم افساد او بیشتر از اصلاح او خواهد بود و این معنی ظاهر است که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عباداتی که موجب نجاتست و اگر نه ارسال پیغمبران بی فایده خواهد بود و هر عبادتی را شرایط بسیار هست که بفوت هر یک از آنها آن عبادت باطل است پس بدون علم ظاهر است که خدا را بنحوی که فرموده است عبادت نمی توان نمود و هرگاه راههای دنیا را بدون قایدی و رهنمایی نتوان طی نمود راه بندگی خدا را که خطرترین راههاست و در هر گامی چندین چاه و چندین کمین گاه هست و در هر کمینگاهی چندین هزار از شیاطین جن و انس در کمینند چون بدون دلیلی و راهنمایی توان رفت و دلیل و راهنمای این راه شرع و اهالی آنست از انبیا و ائمهٔ عم و علمایی که از علوم ایشان بخبر و شربینا شده باشند و طرق نجات و هلاک را دانند* قاعدهٔ ششم* در مذمت فتوی دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد بدانکه چنانچه از آیات و اخبار ظاهر میشود بدترین گناهان کبیره افترا بر خدا و رسول بستن است بآنکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات و اخبار نداشته باشد بیان کند بدون آنکه نسبت دهد بکسی که او اهلیت این امر داشته باشد پس اگر کسی خود اهلیت این فهم نداشته باشد اما از عالمی که او را این مرتبه باشد شنیده باشد و از او روایت کند که از او چنین شنیده ام جایز است و بغیر این دو صورت هر چند موافق واقع گفته باشد خطا گفته است و گناهکار است و حق سبحانه و تعالی می فرماید که کیست ظالم تر از کسی که افترا بر خدا ببندد بدروغ و می فرماید که آن جماعتی که افترا بر خدا می بندند روهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و جماعتی را که حکم بغیر ما انزل الله میکنند در یکجا کافر فرموده و در یکجا ظالم فرموده و در یکجا فاسق فرموده بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که حضرت صادق عم فرمود که ترا حذر مینمایم از دو خصلت که در این دو خصلت هلاک شده است هر که هلاک شده است زینهار که فتوی ندهی مردم را برای خود و زینهار که عبادت نکنی خدا را بچیزی که ندانی رضای خدا را در آن بابد یعنی که حقیقت آن را ندانی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که فتوی دهد مردم را بغیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکهٔ رحمت و ملائکهٔ عذاب و باو ملحق شود گناه آنکسی که بفتوای او عمل نماید و فرمود که حق الهی بر مردم آنست که آنچه را دانند بگویند و آنچه

نداند توقف نمایند و ساکت شوند و حضرت رسول صم فرمود که هرکه عمل بقیاس نماید خود را و دیگران را
هلاک میکنند و هرکه فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قران را نداند خود هلاک شده است
و دیگران را هلاک کرده است یا باذر ان حقوق الله جل ثناوه اعظم من ان یقوم بها العباد وان نعم الله اکثر من
ان تحصیها العباد ولکن امسوا تائبین و اصبحوا تائبین * ای ابوذر در حقوق الهی بر بندگان و انچه از
بندگی او برایشان لازم است از ان عظیم تر است که بندگان قیام بان توانند نمود و بندگی او را چنانچه
سزاوار انست بجا توانند اورد و بدرستیکه نعمتهای خدا از ان بیشتر است که بندگان احصای انها
توانند نمود چون در بندگی و احصای نعمت و شکران ادمی عاجز است پس هر صبح و شام توبه کنید
تا خداوند عالمیان از تقصیرات شما بگذرد بدانکه این فقرات شریفه مشتملست بر چند خصلت از مکارم
خصال * خصلت اولی * عدم اعتراف بعبادت و اعتراف بعجز است بدانکه بدترین صفات ذمیمه عجبست
و عمل خود را خوب دانستن و این از جهل ناشی میشود زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کمال عبادت
چنانچه اشارهٔ مجملی در اول کتاب ببعضی از انها شد تفکر بکند و در عیوب خود و بشبهات و عجز و نقص
خود بدیدهٔ بصیرت نظر نماید و عظمت معبود خود را قدری بداند میداند که هیچ عبادت نکرده و اعتماد
بر غیر لطف معبود خود که اکرم الاکرمین است نمیتوان کرد چنانچه منقولست که حضرت امام موسی عم بیکی
از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد و اهتمام در عبادت و بیرون مبر هرگز نفس خود را از
حد تقصیر در عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در ان درگاه صاحب تقصیر بدان بدرستیکه
خدا را عبادت نمیتوان کرد بنحوی که او سزاوار عبادتست و حضرت امام محمد باقر عم بجابر فرمود که ای جابر
خدا هرگز ترا از نقص و تقصیر بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصر و ناقصی و از حضرت
امام رضا عم منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد از ان قربانی کرد و
قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی ایشان ان بود که اتشی می امد وانرا میسوخت چون دید
که قربانیش مقبول نشد بانفس خود خطاب کرد که تقصیر همه از تست و ناقص بودن عمل از تقصیر
و گناه تو است پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتی که نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از
عبادت چهل سالهٔ تو و حضرت امام موسی عم فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی در ان عبادت در
پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستیکه بندگان همه در عملهایی که میکنند در میان خود و خدا
مقصرند مگر کسی که خدا او را معصوم گردانیده باشد و از حضرت صادق عم منقولست که خدا میدانست
که گناه از برای مومن از عجب بهتر است و اگر نه این بود نمیگذاشت که هیچ مومنی بگناه مبتلا شود و از
انحضرت منقولست که گاهست که ادمی گناهی میکند و از ان نادم و پشیمان میباشد و بعد از ان عمل
خیری میکند و مسرور و خوشحال میشود و از ان ندامت و پشیمانی باز میماند پس اگر بران حال اول

بماند

بماند برای او بهتر بود از حالی که اخر بهمرسانید و حضرت صادق عم فرمود که عالمی بنزد عابدی امد و
پرسید که نماز تو چونست گفت کسی از نماز من پرسیده است و حال انکه من سالهاست که عبادت میکنم
پرسید که گریهٔ تو چون است گفت انقدر میگریم که از روی من جاری میشود ان عالم گفت که اگر خنده
کرده بودی و الحال ترسان بودی بهتر بود از گریهٔ که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادتت شده است
بدرستیکه عبادت کسی که بر عبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمیرود و از امام محمد باقر عم منقولست
که دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون امدند عابد فاسق و نیکوکار
شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده بود و خود را از نیکان میدانست و این عجب در خاطر او
بود و فاسق در فکر گناه خود بود نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان خود و از حضرت صادق
منقولست که حضرت رسول صم فرمود که شیطان روزی بنزد حضرت موسی امد و کلاهی برنگهای
مختلف در سر داشت چون نزدیک رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد موسی گفت
تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا خانهٔ ترا از همه کس دور گرداند گفت امده ام ترا سلام کنم برای
قرب و منزلتی که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری گفت باین میربایم دلهای
بنی ادم را فرمود که بگو کدام گناهست که چون فرزند ادم مرتکب ان میشود تو براو مسلط و غالب میشوی
گفت وقتی که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش در چشم او اندک
نماید پس حضرت صادق عم فرمود که خداوند عالمیان بداود خطاب نمود که ای داود بشارت ده گناه
کارانرا و بترسان صدیقانرا بشارت ده گناه کارانرا که توبهٔ ایشان را قبول می نمایم و گناه ایشانرا عفو میفرمایم
و بترسان صدیقانرا که عجب نورزند بعملهای خود هر بندهٔ را که من او را بمقام حساب در اورم و بعدالت
حساب او کنم هلاک میشود * خصلت دویم * شکر نعمت است و شکر از امهات صفات حمیده است و ضدش
که کفرانست از اصول صفات ذمیمه است و شکر هر نعمتی موجب مزید ان نعمت است و کفرانش مورث
حرمانست چنانچه حقتعالی میفرماید که اگر شکر نعمت کنند نعمت را زیاد میگردانم و اگر کفران نمایند عذاب
من شدید و عظیم است و حضرت صادق عم فرمود که هرکه را چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نگردانیدند
کسی را که راه دعا دادند او را از اجابت محروم نکردند و کسی را که راه استغفار دادند توبهٔ او را
قبول کردند و کسی را که شکر دادند او را از زیادتی نعمت محروم نگردانیدند و کسی را که صبر کرامت
کردند او را از اجر و ثواب محروم نمیگردانند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که با انها هیچ ضرر
نمیرساند دعا کردن در هنگام شداید و الحاح و استغفار نزد گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت رسول صم
فرمود که طعام خورندهٔ شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه داریست که از برای خدا روزه داشته باشد
و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است که ببلا مبتلا باشد و صبر کند و مالداری

که شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع باشد و بدانکه شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است *
اول * انکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق ان نباشد در ذات و صفات نسبت باو ندهد و انکار
وجود او ننماید و هر چه مقابل این معنی است کفرانست چنانچه حقتعالی در بسیاری از ایات کافرانرا که کفر
ان نعمت مذمت فرموده است که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریک از برای او قرار داده اند *
دوم انکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمتهای خدا را از جانب دیگران نداند چنانچه از
حضرت صادق عم منقولست که هر که خدا نعمتی باو کرامت فرماید و ان نعمت را بدل خود بشناسد و
بداند که از خدا باو رسیده پس شکر ان نعمت را ادا کرده است * سیم * انکه اظهار ان نعمت بکند و ثنای
منعم بزبان بجا اورد چنانچه باسانید معتبره منقولست از حضرت صادق عم هر نعمتی که خدا انعام فرماید
خواه خورد باشد و خواه بزرگ و بنده بگوید الحمد لله شکر ان نعمت را ادا کرده است * چهارم انکه نعمترا
در چیزی صرف کند که رضای منعم در انست حقی که خدا در ان نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند مثل انکه
نعمت زبان شکرش انست که چیزهایی را که خدا گفتن انرا واجب یا مستحب گردانیده بگوید انرا از چیزهایی
که خدا نهی فرموده یا مکروه ساخته باز دارد و هم چنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و ساير
اعضا و جوارح و قوی و شکر مال انست که انرا در مصرفی صرف کند که منعم بان راضی باشد و حقوقی
که خدا در مال واجب گردانیده ادا کند و شکر علم انست که بذل کند بطالبانش و عمل بان بکند
و وسیلهٔ باطل نگرداند و در هر یک از اینها هر چند که صرف میکند حقتعالی بر وفق وعدهٔ خود عوض را
کرامت میفرماید و بدانکه در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی بعمل می اید
خواه در اصول دین و خواه در فروع دین مثلا وجود پیغمبر اخر الزمان صم و بعثت انحضرت اعظم نعمتهای
الهی است بر بندگان که انحضرت را وسیلهٔ سعادات ابدی و واسطهٔ نعمتهای دنیوی و اخروی
گردانیده و هم چنین اوصیای انحضرت و شکر این نعمت انست که اقرار بپیرزگواری ایشان بکنند و
اطاعت ایشان در اوامر و نواهی بکنند پس انکار ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشانست و بعد از
اقرار در هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است و ان گناه البته بعضوی از اعضا میشود پس کفران نعمت
ان عضو کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی و عضلات و رباطات و ساير ادواتی که در تحریک
ان عضو دخل دارند هر یک نعمتی از نعمتهای الهی اند و در غیر مصرف ایشانرا صرف کرده و کفران هر
یک از این نعمتها کرده و ان غذایی که خورده که باعث این قوت شده که بسبب ان فعل از او صادر شده
با ان امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملائکه و چندین هزار از بنی ادم که مدخلیت
در تحصیل ان غذا داشته اند همه نعمتهای الهیست و کفران همه کرده است و ان علمی که خدا باو کرامت
فرموده بقبح این عمل انرا نیز کفران کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر نمایی کفران نعمتهای غیر متناهی

از خدا بعمل اید چنانچه حضرت صادق عم فرمود که شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک گناهانست
و تمام شکر انست که بگوید الحمد لله رب العالمین و بدانکه از جملهٔ شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است
و اقرار باینکه احصای انها نمیتوان نمود و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان که خدا را چه
نعمتها بر او هست از اموری که سبب ساخته از برای حصول این لقمه که باین حد رسیده است که میتوان
خورد و بعد از خوردن چه نعمتها دارد بر او از اسبابی که در بدن بر انگیخته تا جزو بدن ان بشود از
دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه و تدبیراتی که در
هر حالتی از حالات غذا میفرماید و قسمتهایی که با خلاط اربعه منقسم میگرداند و هر یک را از راه عروق
و شراین بمحل خود میفرستد جزو از عضو میگرداند اعتراف میکند که عد نعمتهای الهی کردن محالست بلکه
اگر نیکو تفکر نمایید میدانید هر نعمتی که خدا بر هر فرد از افراد خلق دارد بر تو نیز انها نعمت است زیرا که
ادمی مدنی بالطبع است همه را بیکدیگر احتیاجست پس هر نعمتی که خدا بر ان جولای هندی دارد از اعضا
و جوارح و تغذیه و تنمیه و ساير نعم همه بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمتها نسبت باو نمیشد
و ان پارچه را نمیبافت که تو با جماعتی که تو بایشان محتاجی منتفع شوید و هر نعمتی که بر پدر
ان جولاه کرده اند همه در وجود ان جولاه دخیلست پس انها نیز بر تو نعمت است و از این راه که ملاحظه
میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان ادم تا زمان تو شده است همه در وجود و بقا و کمالات
تو مدخلیت دارند و کسی که در گلستان منعمیت و رحمانیت الهی تفکر نماید الوان گلهای حقایق
بفضل الهی بر روی عقل او شکفته میشود و از این دریای بی پایان بهره میبرد این تفکر است که ممدوح است
و امر کرده اند ائمه عم که تفکر در نعمتهای الهی بکنید و این تفکر فواید بی نهایت دارد زیرا که موجب مزید
معرفت منعم و معرفت عجز و ناتوانی و احتیاج خود میگردد و محرک بر عبادات و صارف از محرمات میشود
و موجب رضا بقضای الهی و عدم کفران نعمتهای او میشود چنانچه از حضرت امام محمد تقی عم منقولست
که سلمان روزی ابوذر را بخانهٔ خود طلبید و دو گردهٔ نان نزد او حاضر گردانید ابوذر نانها را بدست
گرفت و میگردانید و نظر میکرد سلمان گفت که ای ابوذر برای چه ملاحظهٔ ان نانها میکنی گفت میخواستم
ملاحظه کنم که خوب پخته است سلمان بسیار در غضب شد و گفت بسیار جرات می نمایی که نعمت الهی را
سبک می شماری والله که در این نان عمل کرده است ابی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند
تا ان اب را بباد داده اند و باد انرا در ابر ریخته و ابر در ان کار کرده تا انرا بزمین باریده و رعد و ملائکه
در ان عمل کرده اند تا بجاهای خود قطرهای باران را گذاشته اند و در این نان زمین و چوب و اهن و
حیوانات و اتش و هیزم و نمک بکار رفته و در ان عمل کرده و انچه در ان دخل دارد احصا نمیتوان نمود
پس چگونه تو این شکر را میتوانی کرد ابوذر گفت از سخن خود توبه کردم و استغفار می نمایم و عذر ترا

در بیان شکر است

نیز میخواهم و فرمود که مرتبهٔ دیگر سلمان ابوذر را بضیافت طلبید و پارهٔ نان خشکی چند از انبان خود
بدر آورد و در حبی اب فرو برد و تر کرد نزد ابوذر گذاشت ابوذر گفت چه نیکو نانیست کاشکی با این
نان نمکی میبود سلمان رفت و حبی خود را گرو کرد و نمکی گرفت و حاضر ساخت ابوذر نمک بر ان نان
میپاشید و میخورد و میگفت حمد و سپاس خداوندی را که ما را این قناعت روزی کرده است سلمان
گفت که اگر قناعت میداشتی حبی من بگرو نمیرفت و بدانکه چون کمال هر صفت کمالی در مسکین آن
نمیشود که اقرار بعجز از ادراک ان کمال بکند هم چنین در مراتب شکر هر چند ادمی بیشتر شکر میکند چون
تفکر مینماید در نعمتهایی که خدا در وقت شکر براو دارد و در اینکه ادوات و الات و انچه موقوف
علیه این شکر است همه از خداست و توفیق شکر هم از او ست میداند که در هر شکری چندین هزار
شکر دیگر براو لازم میشود و اقرار مینماید که از عهدهٔ شکر او بیرون نمیتوان امد چنانچه منقولست که
حضرت صادق فرمود که حقتعم وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است
موسی گفت خداوندا چگونه ترا شکر کنم چنانچه حق شکر تست و حال انکه هر شکری که ترا کنم ان شکر هم
نعمتیست از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از من است
و از شکر عاجزی * خصلت سیم * توبه است بدانکه توبه از جملهٔ نعمتهای عظیمی است که حقتعم باین امت
کرامت فرموده است و ببرکت پیغمبر اخر الزمان و اهل بیت او صلوات الله علیهم بر این امت اسان کرده است
زیرا که در امم سابقه توبهای دشوار بود چنانچه در توبهٔ گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را
بکشند تا توبهٔ ایشان مقبول شود و بر این امت بر پوشانیدن گناهان و توسعه در توبهٔ ایشان نعمتهای عظیم
فرموده است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که چون بندهٔ ارادهٔ حسنه
میکند اگر ان حسنه را نکرد بمحض ان نیت خیر خدا یکحسنه در نامهٔ عمل او مینویسد و اگر بجا اورد ده حسنه
در نامهٔ عملش مینویسد و چون ارادهٔ گناهی میکند اگر بجا نیاورد براو چیزی نمینویسد و اگر بجا اورد
تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک دست راست که کاتب حسنات است بملک دست چپ که کاتب
سیآت است میگوید تعجیل مکن و زود منویس شاید که حسنه بکند که این گناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید
که بدرستیکه حسنات سیات را بر طرف میکند یا شاید که استغفاری بکند که گناهش امرزیده شود
پس اگر گفت که * استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذا الجلال
و الاکرام و اتوب الیه * براو چیزی نمی نویسد و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفار هیچیک نکرد
ملک دست راست بدیگری میگوید که بنویس بر این شقی محروم و از حضرت صادق عم مرویست که
چون بندهٔ توبه نصوح میکند که عزم داشته باشد که دیگر ان گناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را
دوست میدارد و در دنیا و اخرت براو ستر مینماید راوی گفت که چگونه براو ستر مینماید فرمود که

فراموش

فراموش میکند از خاطر ملکین انچه را براو نوشته اند از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارح که گناهان
او را کتمان نماید و وحی میفرماید بیقعهای زمین که ان گناهانی که بر روی شماها کرده است کتمان نمایید
چون بمقام حساب می اید هیچ چیز بر و بگناه گواهی نمیدهد و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که شادی و فرح
و خوشنودی خدا از توبه بنده اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاری راحله و توشه اش را
گم کرده باشد و بعد از ان بیابد و حضرت صادق عم فرمود که خدا دوست میدارد بندهٔ را که فریب
خورد و گناه کند و هر چند که گناه کند توبه کند و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است و لیکن خدا ان
گناه کنندهٔ توبه کننده را نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که وحی نمود بحضرت
داود که برو بنزد بنده ام دانیال و بگو با او مرا معصیت کردی و ترا امرزیدم و باز معصیت کردی
و ترا امرزیدم و دیگر معصیت کردی و ترا امرزیدم اگر مرتبهٔ چهارم معصیت میکنی ترا نمی امرزم چون
داود امد و تبلیغ رسالت نمود دانیال گفت که ای پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی چون سحر شد دانیال
با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار من داود پیغمبر تو رسالتی بسوی من اورد بعزت و جلالت
قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر اینه معصیت خواهم کرد و دیگر معصیت خواهم کرد و دیگر
معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول صم باسانید معتبره منقولست که فرمود که هر که توبه کند پیش از
مرگش بیکسال توبهٔ او مقبولست پس فرمود که یک سال بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش بیک
ماه توبهٔ او مقبولست پس فرمود که یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیک هفته خدا
توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیک روز
توبه اش را قبول می فرماید پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از انکه معاینه امور
اخرت بکند توبه اش مقبولست و منقولست که هر دردی را دوا اییست و دوای درد گناهان استغفار
و توبه است و حضرت صادق عم فرمود که گاه هست که مومن گناهی میکند و بعد از بیست سال بخاطر
می اورد و توبه میکند و امرزیده میشود و کافر گناهی میکند که همان ساعت فراموش میکند و فرمود که
هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید خدا هفتصد گناه او را می امرزد و خیری نیست در بندهٔ که
هر روز هفتصد گناه کند فرمود که حضرت عیسی بر جماعتی گذشت که میگریستند پرسید که این جماعت
بر چه چیز می گریند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنند تا خدا ایشان را بیامرزد حضرت رسول صم
فرمود که هیچکس نزد خدا محبوب تر نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشند و حضرت امیر المومنین عم
فرمود که عجب دارم از کسی که نا امید میشود از رحمت خدا و محو کنندهٔ گناهان با او ست پرسیدند که
کدام است محو کنندهٔ گناهان فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو کنید باستغفار تا بوهای
بد گناهان شما را رسوا نکند و منقولست که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت حضرت رسول صم امد

و سلام کرد حضرت جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریهٔ تو چیست گفت یا رسول الله در این در جوان
پاکیزهٔ خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و میخواهد
بخدمت تو بیاید حضرت فرمود که بیاور ش چون بیامد سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید که ای
جوان چرا گریه میکنی گفت چون نگریم که گناهان کرده ام که اگر خدا بعضی از انها مرا مواخذه نماید مرا
بجهنم خواهد برد و گمان من اینست که مرا مواخذه خواهد کرد و نخواهد امرزید حضرت فرمود که بخدا
شرک اورده گفت پناه میبرم بخدا از این که باو مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشتهٔ گفت نه
حضرت فرمود که خدا گناهانت را می بخشد اگر چه مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناهان من از کوهها
عظیم تر است فرمود که خدا گناهانت را می امرزد اگر چه مثل زمین های هفت گانه و دریاها و درختان و انچه
در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد گفت از انها نیز بزرگ تر است فرمود که خدا گناهانت را می امرزد
اگر چه مثل اسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد گفت از انها نیز بزرگ تر است حضرت غضبناک
بسوی او نظر فرمود و گفت ای جوان گناهان تو عظیم تر است یا پروردگار تو پس ان جوان بر رو در افتاد
و گفت منزه است پروردگار من و هیچ چیز از پروردگار من اعظم نیست و او از همه چیز بزرگوار تر است
حضرت فرمود که مگر می امرزد گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت که نه والله یا رسول الله
و ساکت شد حضرت فرمود که ای جوان یکی از گناهان خود را نمی گوئی گفت هفت سال بود که قبرها را
می شکافتم و کفن مردها را می دزدیدم پس دختری از انصار مرد و او را دفن کردند چون شب درامد
رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون اوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم
و برگشتم در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت ایا سفیدی بدنش را
ندیدی فربهی رانش را ندیدی و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم و باو وطی کردم و او را با ان حال
گذاشتم و برگشتم ناگاه صدائی از پی سر خود شنیدم میگفت که ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت
روزی که من و تو بمخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبرم بدر
اوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از اتش جهنم پس
جوان گفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز حضرت فرمود که دور شو ای فاسق
که میترسم که باتش تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو بجهنم حضرت مکرر این را میفرمودند تا ان جوان
بیرون رفت پس بیازار مدینه امد و توشه گرفت و یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید
و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد میکرد که پروردگارا اینک بندهٔ تو است
بهلول و در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده پروردگارا تو مرا می شناسی و گناه مرا
میدانی خداوندا پروردگارا پشیمان شده ام نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف

مرا زیاده کرد پس سوال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال عظمت پادشاهیت که مرا از امید من
ناامید نگردانی ای خداوند من و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی تا چهل شبانه
روز این را میگفت و میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل روز تمام شد دست
باسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب گردانیدهٔ و گناه مرا امرزیدهٔ
بپیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و امرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب
کنی پس اتشی بفرست که مرا بسوزد یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص
کن پس خداوند عالمیان این ایه را فرستاد که انجماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم بر خود می کنند
بمرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن و خدا را یاد می اورند پس استغفار
میکنند از گناهان خود یعنی از خدا میترسند و بزودی توبه میکنند و کی می امرزد گناهان را بغیر از خدا
خداوند عالمیان میفرماید یا محمد بندهٔ من نزد تو امد تایب و پشیمان او را راندی و دور کردی پس
بکجا رود و رو بکه اورد و از که سوال کند غیر از من که گناهش را بیامرزد بعد از ان در ایه فرمود که
بعد از گناهان مصر نیستند بر کردهای خود و میدانند بدی اعمال خود را جزای ایشان امرزش
پروردگار ایشانست و بهشتها که جاری میشود از زیر انها نهرها حال کونی که خالدند در ان بهشتها و هرگز
از ایشان بر طرف نمیشود و بسیار نیکوست مزد عمل کنندگان از برای خدا چون این ایه نازل شد حضرت
بیرون امدند و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را میپرسیدند معاذ گفت یا رسول الله شنیدیم
که در فلان موضع است حضرت با صحابه متوجه ان کوه شدند و بر ان کوه بالا رفتند دیدند که انجوان
در میان دو سنگ ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت افتاب سیاه شده مژهای
چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی و مرا بصورت نیکو خلق
کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری ایا مرا در اتش خواهی سوزاندن یا در جوار خود
در بهشت مرا ساکن خواهی گردانیدن الهی احسان نسبت بمن بسیار کردهٔ و نعمت بسیار بر من داری
در یغا میدانستم که اخر امر من چه خواهد بود ایا مرا بعزت ببهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد
الهی گناه من از اسمانها و زمین و کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بودی اگر میدانستم که گناه مرا
خواهی امرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد از این باب سخنان میگفت و میگریست و خاک بر سر میریخت
و حیوانات و درندگان بر دورش حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او
موافقت میکردند پس حضرت نزدیک او رفتند و دستش را از گردنش گشودند و خاک را بدست مبارک
از سرش پاک کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد که تو ازادکردهٔ خدائی از اتش جهنم پس بصحابه
گفتند که همچنین تدارک گناهان بکنید چنانچه بهلول کرد و ایه را بر او خواندند و او را ببهشت بشارت

فرمودند و باید دانست که توبه را شرایط و بواعث هست اول باعث توبه که ادمی را بر توبه میدارد انست
که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت کناهانی که مرتکب انها شده است
و در عقوبات کناهان و نتیجهای دنیا و اخرت انها که در ایات و اخبار وارد شده است و شمهٔ از انها بعد
از این بیان خواهد شد و تفکر نماید که چه منفعتها و فواید عظیمه بسبب کناهان از او فوت شده است تا این
تفکرات باعث این شود که او را تالم و تاسف حاصل شود از فوت ان محبوبات و تحصیل ان عقوبات و این
ندامت او را باعث میشود بر سه چیز که توبه مرکب از اینهاست * اول * از انها تعلق بحال دارد که الحال ترك
ان کناهان که مرتکب انها بوده است بکند و * دویم * متعلق است باینده که عزم جزم بکند که بعد از این
عود باین کناهان نکند تا اخر عمر * سیم * متعلق است بکذشته که پشیمان باشد از کذشتها و تدارك کذشتها
بکند اکر تدارك داشته باشد و بدانکه کناهانی که از ان توبه واقع میشود بر چند قسم است * اول *
انکه کناهی باشد که مستلزم حکمی دیکر بغیر از عقوبت اخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و در توبهٔ این
کناه همین ندامت و عزم بر نکردن کافیست برای برطرف شدن عقاب اخروی * دویم * انست که
مستلزم حکم دیکر هست ان بر چند قسم است یا حق خداست یا حق خلق اکر حق خداست یا حق مالیست
مثل انکه کناهی کرده است که می باید بندهٔ را ازاد کند پس اکر قادر بر ان باشد تا بعمل نیاورد بمحض ندامت
رفع عقاب از او نمیشود و واجب است که ان کفاره را ادا کند یا حق غیر مالیست مثل انکه نماز یا روزه از
او فوت شده است می باید قضای انها را بجا اورد و اکر کاری کرده است که حدی خدا بر ان مقرر ساخته است
مثل انکه شراب خورده است پس اکر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد توبه میکند
میان خود و خدا و اظهار ان نمیکند و میخواهد نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزنند و اظهار نکردن
بهتر است و اکر حق الناس باشد اکر حق مالیست واجب است که بصاحب مال یا وارث او برساند و اکر حق
غیر مالی باشد اکر کسی را کمراه کرده است می باید او را ارشاد نماید و اکر قصاص باشد مشهور میان علما
انست که می باید بمستحق قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق کشتن یا قصاص
شده ام و تمکین خود بکند که اکر صاحب حق خواهد او را قصاص کند و اکر حدی باشد مثل اینکه فحش
کفته است پس اکر ان شخص عالم باشد باینکه این اهانت نسبت باو واقع شده است می باید تمکین خود
بکند از برای حد و اکر نداند خلافست میان علما و اکثر را اعتقاد اینست که کفتن باو باعث ازار و اهانت
او ست و در کار نیست هم چنین اکر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور خواهد شد و اکثر
علما را اعتقاد اینست که اینها واجبی چند ند بر سر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون اینها متحقق
میشود و بترك اینها عقاب خواهد داشت ظاهر بعضی احادیث اینست که اینها شرط قبول توبه اند و توبه
کامل انست که تدارك مافات مهما امکن بکند و انچه از ثمرات کناهان در نفس او حاصل شده اثارا

از اله نماید چنانچه حضرت رسول در حدیث کذشته اشاره بان فرمود که اول یکسال تجدید فرمود که در
توبه کامل شرط است که یکسال بعد از ان بریاضات و مجاهدات تدارك مافات بکند و بعد از ان توبه از
ان ناقص تر یکماهست هم چنین تا یکروز و اقل مرتبه اجزاء توبه انست که معاینه امور اخرت نشده باشد
که بعد از انکه معاینه امور اخرت شد دیکر توبه مقبول نیست و از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست
که شخصی در حضور انحضرت کفت استغفر الله حضرت فرمود که میدانی که استغفار چیست استغفار
درجهٔ علیین است و ان اسمیست که بر شش چیز اطلاق میکنند و شش جزو دارد * اول * پشیمانی
بر کذشته * دویم * عزم بر اینکه دیکر عود نکنی هرکز * سیم * انکه حق مخلوقین را بایشان برسانی که چون
خدا را ملاقات نمائی پاك باشی و هیچ حقی از مردم در ذمهٔ تو نباشد * چهارم * انکه هر واجب که از
تو فوت شده باشد بجا اوری * پنجم * ان کوشتی که بحرام در بدن تو روییده است انرا باندوه و حزن و مشقت
بکدازی تا پوست باستخوان بچسبد و کوشت تازهٔ در میان پوست و استخوان بروید * ششم * انکه
بدن خود الم طاعت بچشانی انقدر که لذت معصیت را بان چشانیدهٔ * یا اباذر انك فی ممر اللیل و النهار
فی اجال منقوصة و اعمال محفوظة و الموت یاتی بغتة و من یزرع خیرا یوشك ان یحصد خیرا و من یزرع شرا
یوشك ان یحصد ندامة و لکل زارع ما زرع * ای ابوذر تو در کذرکاه شب و روزی و شب و روز
بر تو میکذرند و از اجل و عمر تو کم میکنند و خدا و ملائکه عملهای ترا حفظ می نمایند و ثبت میکنند
و مرك ناکاه و بیخبر میرسد و هرکه تخم خیر و نیکی میکارد در دنیا بزودی در اخرت حاصل نیکی و سعادت
درو میکند و هرکه تخم بدی در این دنیا می پاشد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند و هر
زراعت کنندهٔ مثل انچه زراعت میکند می یابد * یا اباذر لا یسبق بطیء بحظه و لا یدرك حریص ما لم یقدر
له و من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه * ای ابوذر کسی که سستی ورزد در طلب
روزی دیکری بهرهٔ او را نمیبرد و کسی که حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق زیاده
از انچه خدا مقدر کرده است باو نمیرسد و هرکه خیری باو میرسد خدا باو عطا فرموده است و باید که
از جانب خدا داند و کسی که شری و بدی از او دور میشود خدا از او دور کردانیده و او را حفظ کرده
باید که خدا را شکر کند بدانکه بمقتضای ایات و احادیث بسیار روزی که عبارت از چیزی چند است که
صاحب حیات بان منتفع شود خواه خوردنی باشد و خواه پوشیدنی و خواه غیر انها مقدر است از جانب
حق سبحانه و تعالی از برای هرکس یك قدری بر وفق حکمت و مصلحت و خلاف است که ایا حرام روزی
مقدر است یا نه و حق اینست که خدا از برای هرکس از مصارف حلال روزی مقدر ساخته که اکر
متوجه حرام نشوند بایشان برسد و بقدر انچه از حرام متصرف میشوند از روزی حلال ایشان باز میکیرد
و بایشان نمیرسد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صم در حجة

در اتصال رزق به دیگران

لوداع نمود که بدرستیکه روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمیرد تا روزی مقدر
خود را تمام صرف نکند پس از خدا بترسید و تقوی و پرهیزکاری را پیشهٔ خود کنید و اجمال کنید
در طلب روزی و بسیار سعی مکنید و اگر چیزی از روزی دیر بشما برسد شما را باعث نشود که از راه
حرام طلب کنید و معصیت خدا وسیلهٔ تحصیل روزی گردانید بدرستیکه خدا روزیرا حلال قسمت
کرده است و حرام قسمت نکرده است پس کسی که تقوی ورزد و گناهانرا ترک نماید و بر تنگی روزی
صبر کند روزی او از حلال باو میرسد و کسی که پردهٔ ستر الهی را بدرد و از غیر حلال معاش خود را
اخذ کند تقاص میکند خدا از روزی حلال او و در روز قیامت حساب از او میطلبند و بدانکه احادیث
در طلب رزق بسیار است و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است و کسی گمان نکند که
چون روزی مقدر است سعی و دعایی فایده است زیرا که بعضی از روزی چنان مقدر شده است که
بی سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده است که با سعی حاصل شود و بعضی مقدر شده است که
با دعا بدست اید پس ادمی میباید که موافق فرمودهٔ خدا سعی بکند و مبالغهٔ بسیار در سعی نکند و سعی را
مانع عبادت و بندگی خدا نکند و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد و بداند که از سعی بدون مشیت
الهی چیزی حاصل نمیشود و بزیادتی حرص و سعی کردن و ترک عبادات الهی نمودن چیزی بر مقدر
نمی افزاید و دعا نیز بکند و بداند که دعا دخیلست و از جملهٔ اسباب تقدیر روزی است و اگر نه ترک
تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث متواتره بر این مضمون وارد است و ایضا باید که روزی را
که از جانب خدا داند و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را که از او داند باعث این نشود که اگر کسی را
خدا واسطه کند و احسانی باو بکند شکر احسان او نکند بلکه می باید که هر که از خلق باو نیکی و احسان
کند حق نعمت او را بشناسد و شکر او را بکند اما اعتماد بر او نکند و او را رازق خود نداند و برای
خوشنودی او مخالفت پروردگار خود نکند و بداند که خدا او را واسطه کرده است که این روزی
باو رسیده است و اگر خدا نمی خواست او قادر بر ایصال این نعمت نبود چنانچه از حضرت علی بن الحسین
عم منقولست که حقتعالی در روز قیامت بندهٔ از بندگانش فرماید که ایا شکر کردی فلان شخص را گوید
که نه بلکه ترا شکر کردم فرماید که چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر
کننده ترین شما کیست که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق عم منقولست که از درستی یقین
مرد مسلمان انست که راضی نگرداند مردم را بغضب الهی و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا باو
نداده بدرستیکه روزی را حرص حریص نمیکشاند و نخواستن و کراهت کسی دور نمیگرداند و اگر
کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر اینه روزی او را در یابد چنانچه مرگ او را
در می یابد و بسند معتبر از حسین بن علوان منقولست که گفت در مجلسی بودیم که طالبان علم در انجا

حاضر

حاضر بودند در بعضی از سفرها و نفقه ام منتهی شده بود بعضی از اصحاب بمن گفت که از برای رفع این
پریشانی گرا گمان داری و امید بکی داری گفتم بفلان شخص گفت پس والله که حاجت براورده نمیشود
و بامید خود نمیرسی گفتم چه میدانی که چنین خواهد بود گفت که حضرت امام جعفر صادق عم فرمود که در
بعضی از کتب سماوی خواندم که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری
و رفعت خودم سوگند میخورم که قطع میکنم امل و امید هر کسی را که از غیر من امیدی داشته باشد بیاس
و ناامیدی و براو می پوشانم جامهٔ مذلت و خواری را نزد مردم و از ساحت قرب خود او را دور میگردانم
و از فضل خود او را محروم میگردانم ایا در سختیها او شد تها امید از غیر من میدارد و حال انکه شداید و
بلاها بدست من است و امید از غیر من دارد و بفکر خود در دیگران را میکوبد و حال انکه کلید همه
درها بدست من است و درها همه بسته است و درگاه من برای دعا کنندگان باز است کی امید بمن
کرد در بلاها و رو بمن اورد که او را محروم کردم و کی از برای مطلب عظیمی بدرگاه من امد که امید
او را قطع کردم ارزوها و مطلبهای بندگان خود را نزد خود حفظ کرده ام که در روز احتیاج بایشان
برسانم بحفظ من راضی نیستند پر کرده ام اسمانها را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملال و سستی هم نمیرسانند
و امر کرده ام ایشانرا که درهای فیض و رحمت را میان من و بندگان من نبندند پس اعتماد بقول من
نمیکنند ایا نمیدانند کسی که بلایی از بلاها براو نازل شود کسی غیر از من رفع ان نمیتواند کرد مگر باذن
من چرا این بنده از من چنین غافلست عطا کردم باو از جود و رحمت خود چیزی چند را که از من نطلبیده
بود چون از او باز گرفتم از من نمیطلبد که باو رد کنم و از دیگران سوال میکند ایا گمانش اینست که من
نطلبیده میدهم بعد از طلبیدن و سوال کردن نخواهم داد ایا من بخیلم که بنده مرا بخیل میداند ایا جود و
کرم از من نیست ایا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من نیستم محل ارزوهای خلایق و امیدگاه
بندگان پس کی امید ایشانرا از من قطع میتواند کرد ایا از من نمیترسند انهایی که از غیر من امید دارند و طلب
می نمایند اگر اهل اسمانها و اهل زمین همه از من ارزو بخواهند و حاجت بطلبند و هر یک از ایشان انچه
همه طلبیده اند بدهم از ملک پادشاهی من مثل یک عضو مورچه کم نمیشود و چگونه کم شود ملکی که من
پادشاه ان ملک باشم پس بد احوال کسی که از رحمت من ناامید شود و بد احوال کسی که معصیت چون من
خداوندی کند و از من نترسد * یا اباذر المتقون سادة و الفقهاء قادة و مجالستهم زیادة ان المؤمن لیری
ذنبه کانه تحت صخرة یخاف ان تقع علیه و ان الکافر لیری ذنبه کانه ذباب مر علی انفه یا اباذر ان الله تبارک
و تعالی اذا اراد بعبد خیرا جعل الذنوب بین عینیه ممثلة و الاثم علیه ثقیلا وبیلا و اذا اراد بعبد شرا انساه
ذنوبه یا اباذر لا تنظر الی صغر الخطیئة و لکن انظر الی من عصیت یا اباذر ان نفس المؤمن اشد ارتکاضا من
الخطیئة من العصفور حین یقذف به فی شرکه یا اباذر من وافق قوله فعله فذالک الذی اصاب حظه و من

الف قوله فعله فانما یوبخ نفسه یاباذر ان الرجل لیحرم رزقه بالذنب یصیبه ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران
بزرگوارانند و فقها و علما قاید و رهنمای مردمانند و هم نشینی علما کردن موجب زیادتی علم و کمالاتست
و بدرستی که مومن گناه خود را چنان عظیم می بیند و از ان در حذر است که گویا در زیر سنگی است که
می ترسد که بر سرش فرود اید و به تحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل میداند که گویا مگسی بر بینی او
نشست و گذشت ای ابوذر بدرستی که هرگاه حق تعالی خیر و سعادت بندهٔ را خواهد گناهان او را پیوسته
در میان دو چشم او ممثل میگرداند که منظور نظر او باشد و گناه را بر او گران و دشوار میگرداند و اگر
سعادت بندهٔ را نخواهد و او شقی باشد گناهرا از خاطر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بکوچکی
و خورد بودن گناه و لیکن نظر کن ببزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کردهٔ ای ابوذر نفس
مومن اضطرابش از گناهان بیشتر است از اضطراب گنجشکی که در دام افتاده باشد ای ابوذر هرکه گفتارش
با کردارش موافق بوده باشد پس او بهرهٔ خود را از سعادت یافته است و اگر نه چنین باشد که قولش
نیکو و کردارش بد باشد در قیامت خود را سرزنش و ملامت خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که کسی
از روزی خود محروم میگردد بسبب گناهی که از او صادر میشود بدانکه تقوی درجهٔ رفیعیست از درجات
مقربان و بعد از این مجملی از احوال متقیان انشاء الله مذکور خواهد شد و مجالست و هم نشینی علمای
ربانی که بشرایط علم عمل کرده باشند و باثار انچه دانسته اند متصف شده باشند موجب سعادت دنیا و
اخرتست چنانچه از حضرت امام موسی ع منقولست که با عالم گفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبلها
بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای زیبا بسند معتبر منقولست
از حضرت رسول صلعم که حواریان بحضرت عیسی گفتند که با چه جماعت هم نشینی کنیم فرمود که با کسی
بنشینید که خدا را بیاد شما اورد دیدن او و علم شما را بیفزاید سخن گفتن او و دیدن عمل او شما را با خرت
راغب گرداند منقولست که لقمان بفرزند خود گفت که ای فرزند بصیرت نظر کن و از روی بینایی مجالس را
برای خود اختیار کن پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی
علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل باشی انجماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد
که رحمتی از خدا نازل گردد بر ایشان و ترا با ایشان فرا گیرد و اگر جماعتی را ببینی که در یاد خدا نیستند
با ایشان منشین اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علم تو بتو نفع نمیدهد و اگر جاهل باشی جهل ترا زیاده
میگردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و ترا فرا گیرد و بدانکه مفاسد گناهان هرچند صغیره
باشند عظیم است و موجب جرات شیطان و سلب توفیق خداوند عالمیان میگردد باعث قساوت قلب و
سیاهی دل و دوری از رحمت الهی میشود بلکه مکروهات را سهل نمی باید شمرد که ارتکاب مکروهات
موجب دخول در محرمات و گناهان صغیره میشود و بر گناهان صغیره که مصر شدند و از انها توبه نکردند

خود کبیره میشوند زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرات بر گناهان کبیره نیز میگردند و ارتکاب
کبایر ادمی را بکفر و شرک میرساند نعوذ بالله منه پس باید گناهان را خورد نشمارند و نظر بعظمت
پروردگار کنند که معصیت سهل نمی باشد چنانچه حضرت امیر المومنین ع فرمود که صغیره خورد نمی باشد
چیزی که در روز قیامت نفع دهد صغیره نمیباشد چیزی که در روز قیامت ضرر کند از حضرت امام رضا
ع منقولست که گناهان صغیره راههایند بگناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار هم
نمی ترسد و اگر خدا مردم را ببهشت و دوزخ نمی ترسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت
او نکنند برای تفضلهایی که با ایشان فرموده و احسانها که نسبت بایشان کرده و نعمتهایی که بدون استحقاق
بر ایشان فرستاده و حضرت رسول صلعم فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدی را هر چند خورد نماید در
نظر شما و اعمال خیر خود را بسیار مدانید هر چند بسیار نماید در نظر شما بدرستی که کبیره باقی نماند با استغفار
و صغیره صغیر نیست با اصرار و امام محمد باقر ع فرمود که از جمله گناهانی که امرزیده نمیشود انست که کسی
بگوید که کاشکی مرا مواخذه نمی کردند مگر بهمین گناه و حضرت امیر المومنین فرمود که هیچ بندهٔ نیست
مگر اینکه بر او چهل پرده پوشیده است تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند پس تمام ان پردهها از او دریده
میشود پس ملائکهٔ حافظان اعمال میگویند که خداوندا این بندهٔ تو پردههای ستر تو همه از او گشوده شد
خدا با ایشان وحی میفرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی را نمیگذارد مگر این که مرتکب
میشود خود را بافعال قبیحهٔ خود در میان مردم می ستاید پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده هیچ
گناهی را ترک نمیکند و ما از شرم می اید از کارهای او پس خدا وحی می فرماید که بالهای خود را از
او بردارید پس بعد از ان اظهار عداوت ما اهلبیت می نماید و در این هنگام خدا او را در اسمان و زمین
رسوا میکند پس ملائکه میگویند که خداوندا این بندهٔ تو چنین پردهٔ دریده و رسوا ماند میفرماید که
اگر من خیری در او میدانستم نمی گفتم که شما بال خود را از و بردارید و ایضا منقولست انحضرت فرمود
که ترک گناه کردن اسان تر است از طلب توبه کردن چه بسا شهوت یک ساعت که باعث اندوه دور
و دراز میشود و مرگ دنیا را رسوا کرده است و از برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است
و حضرت صادق ع فرمود که اگر خدا خیر بندهٔ را میخواهد و او گناهی میکند او را ببلایی مبتلا میگرداند
که استغفار را بیاد او ارد و توبه کند و کسی را که خیر در او نمی بیند چون گناهی کرد استغفار را از
خاطر او محو می نماید و او را در نعمت میدارد چنانچه می فرماید که ما استدراج و ازمایش میکنیم ایشان را
از جهتی که نمی دانند یعنی در هنگام معاصی بایشان نعمت میدهیم و حضرت صادق ع فرمود که خدا
دوست میدارد بندهٔ را که در گناهان عظیم رو بدرگاه او اورد و از او طلب امرزش نماید و دشمن
میدارد بندهٔ را که اندک گناهی کرده باشد و انرا حقیر و خفیف شمارد و ایضا فرمود که بپرهیزید از گناهان

حقیر شمرده شده که انها امرزیده نمیشود پرسیدند که کدام گناهانست فرمود که این که کسی گناهی کند
و گوید خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول صم بصحرای خشک سادهٔ
رسیدند بصحابه فرمودند که هیزم جمع نمایید صحابه گفتند که یا رسول الله در این زمین هیزم نیست فرمود
که هر چه بدست اید بیاورید پس اوردند تا بسیار جمع شد حضرت رسول فرمود که گناهان باین نحو جمع
میشود پس فرمود که زینهار که سهل مشمارید گناهان را که هر گناه را طلب کنندهٔ هست و جمع گناهان را
نوشته است و در نامهٔ اعمال ثبت کرده است و حضرت صادق عم فرمود که ادمی که گناهی میکند در دل او
نشان سیاهی پیدا میشود پس اگر توبه کرد بر طرف میشود و اگر دیگر گناه کرد زیاده میشود تا دلش را تمام فرا
میگیرد دیگر بعد از ان هرگز رستکار نمی شود و حضرت باقر عم فرمود که گاه هست که بندهٔ از خدا سوالی
می نماید و نزدیک میشود که حاجتش براورده شود پس گناهی میکند و خدا وحی میفرماید بملک که حاجت
او را بر میاور که او متعرض غضب من شد و مستوجب حرمان گردید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی
باران از سال دیگر کمتر نمی اید و لیکن خدا هر جا که خواهد می فرستد بدرستی که هر گاه جماعتی معصیتها
کردند ان قدری از باران که برای ایشان مقدر شده است حق تعم از ایشان باز میگیرد در بیابانها و
دریاها و کوههای باردو گاه هست که جعل را خدا عذاب میفرماید در سوراخش بسبب نیامدن باران
برای گناهان ان جماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است و خدا ان را راه داده است که بمحلهٔ دیگر جا بگیرد
بعد از ان حضرت فرمود که عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق عم فرمود که گاه هست که
شخصی گناهی میکند و بسبب ان از نماز شب محروم میگردد و بدرستی که عمل بد تاثیرش در صاحبش
تندتر است از فرو رفتن کارد در گوشت و فرمود که کسی که گناهی را اراده کند بعمل نیاورد و بسیار هست
که کسی گناهی میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که ترا نیامرزم هرگز حضرت
رسول صم روایت فرمود که گاه باشد که بندهٔ را برای گناهی از گناهانش صد سال در محشر محبوس بدارند
و او نظر کند بزنانش که در بهشت متنعمند و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که حقتعم قضای حتم فرموده
نعمتی که بندهٔ را کرامت فرماید ازاو سلب ننماید تا گناهی از او صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال
نعمت گردد و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هیچ دردی برای دلها دردناکتر از گناهان نیست و هیچ
خوفی بدتر از مرگ نیست از برای تفکر احوال گذشتگان کافیست مرگ از برای موعظه بس است حضرت
امام جعفر صادق فرمود گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر و فساد است گناهی که مورث ندامت میشود
قتل نفس است و گناهی که موجب نزول غضب الهی است ظلم است و گناهی که موجب رسوایی و دریدن
پردهاست شراب خوردنست و گناهی که باعث منع روزیست زناست و گناهی که باعث زود فنا شدنست
قطع رحم است و گناهی که دعا را مردود میگرداند و هوا را تاریک میگرداند عقوق پدر و مادر است *

یا باذر

یا باذر دع مالست منه فی شیء و لا تنطق فیما لا یعنیک و اخزن لسانک کما تخزن ورقک یا باذر ان الله جل
ثنائه لیدخل قوما الجنة فیعطیهم حتی یملوا و فوقهم قوم فی الدرجات العلی فاذا نظروا الیهم عرفوه فیقولون
ربنا اخواننا کنا معهم فی الدنیا فلم فضلتهم علینا فیقال هیهات هیهات انهم کانوا یجوعون حین تشبعون
و یظمئون حین تروون و یقومون حین تنامون و تشخصون حین تحفظون * ای ابوذر ترک کن کاری
را که از ان فایدهٔ بتو عاید نمیگردد و سخن مگو در امری که از ان منتفع نمیشوی و زبان خود را حفظ کن
چنانچه زر خود را ضبط می نمایی ای ابوذر حق سبحانه و تعم جمعی را داخل بهشت خواهد کرد و انقدر از
نعمت با ایشان کرامت خواهد فرمود که نزدیک شود که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل گردد و بالا
تر از ایشان جماعتی باشند در درجات عالیهٔ بهشت پس چون ایشان نظر بان جماعت کنند بشناسند ایشانرا
و چون حال ایشانرا از حال خود بهتر یابند گویند که پروردگارا ایشان برادران ما بودند و با ما در دنیا با ایشان
میبودیم بچه سبب ایشانرا بر ما زیادتی دادهٔ ندا در جواب ایشان رسد که هیهات هیهات مرتبهٔ شما کجا و
مرتبهٔ ایشان کجا ایشان گرسنه میبودند در هنگامیکه شما سیر بودید و تشنه میبودند در وقتی که شما
سیراب بودید و بعبادت ایستاده بودند در اوقاتی که شما در خواب بودید و مسافر میشدند و از خانها
بیرون میرفتند از برای خدا در راههای خیر در هنگامیکه شما در رفاهیت و عیش ساکن بودید بدانکه
از زبان به سخن گفتن سعادتها تحصیل میتوان نمود و ممکن است یک کلمهٔ شقاوت ابدی برای انکس
حاصل شود یا بحسب دنیا مفاسد مترتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر بردهٔ متکلم شود کافر میشود
و براو خلود در جهنم واجب میشود و ممکنست که در مجلسی حرف شری بگوید که باعث قتل چندین
هزار نفس بشود و ممکن است که کلمهٔ خیری بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن بشود
پس چون مفاسد سخن گفتن بسیار است و غالب اوقات ادمی بی تفکر سخن میگوید و مفاسد دنیا و اخرت
بسیار بر سخن گفتن مترتب میشود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد خاموشی از
سخنیست که خیریت انرا نداند پس اگر زبانش باذکار و ادعیه و تلاوت قران جاری باشد یقین که
بهتر از خاموشی است و مورث سعادت ابدیست و اگر سخنان دیگر گوید باید که اول تفکر نماید و رعایت
فواید و مفاسد ان بکند و بعد از انکه بداند که فایدهٔ اخروی یا صلاح دنیوی در ان هست بگوید و الا
ساکت باشد که سلامتی و نجات در این است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که حضرت لقمان
بفرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است پس بدان که ساکت بودن
از طلاست و حضرت رسول صم فرمود که نجات مرد مسلمان در نگاهداشتن زبان خود است و حضرت
امام محمد باقر عم فرمود که ابوذر میگفت که ای طلب کنندهٔ علم این زبان هم کلید خیر است و هم کلید
شر است پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت صادق عم فرمود که حضرت

عیسی میفرمود که بسیار سخن مگوئید در غیر یاد خدا بدرستیکه انجماعتی که بسیار سخن میگویند دلهای
ایشان قساوت دارد و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین عم فرمود که زبان فرزند ادم هر صبح مشرف
میشود بر سایر اعضا و جوارح او و میپرسد که بر چه حال صبح کرده اید میگویند که حال ما خیر است اگر
تو ما را بحال خود بگذاری و بیلائی مبتلا نگردانی و او را قسم بخدا میدهند و مبالغه میکنند که ما را
بیلائی مبتلا مکن و میگویند که ما بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو معاقب میشویم و روایت کرده اند که
شخصی بخدمت حضرت رسول صم امد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را حفظ کن
باز گفت که یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را نگاه دار باز گفت که یا رسول الله مرا وصیتی
بفرما حضرت فرمود که زبان خود را حفظ کن و فرمود که مگر مردمان را ابرو و در اتش میافکند بغیر از درو
کردهای زبان ایشان و در حدیث دیگر فرمود که کسی که کلام خود را از عملش حساب نکند گناهان
او بسیار و عذابش مهیاست و حضرت جعفر بن محمد از حضرت رسول صم روایت فرمود که خدا زبان
را در جهنم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی را انچنان عذاب نکند پس زبان خواهد گفت که خداوندا
چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شد بمشرق و مغرب عالم
رسید و خونهای حرام بسبب ان ریخته شد و مالها بسبب ان بحرام غارت شد بعزت و جلال خودم سوگند
که ترا عذابی بکنم که هیچ یک جوارح را از عذاب نکنم و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هیچ چیز سزاوار
تر نیست بسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشا حال کسی که زیادتیهای مال خود را در راه خدا
انفاق نماید و زیادتی سخن را امساک کند و نگاه دارد و از حضرت امام زین العابدین عم پرسیدند از
سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهترند حضرت فرمودند که هر یک را افتها هست پس اگر هر دو از افت
سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشیست زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشانرا بخاموشی
نفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد
بسکوت و از اتش جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن گفتن میشود هرگز من ماه را با افتاب
برابر نمیکنم تو فضل خاموشی را بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمیتوانی کرد و حضرت
امیر المومنین عم فرمود که جمیع خوبیها در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن
پس هر نظری که در ان عبرت گرفتن نباشد بکار نمی اید هر خاموشی که در ان تفکری نباشد از غفلت است
و هر سخنی که در ان یاد خدا نباشد ان لغو است پس خوشا حال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد
و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که بکار او اید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان خود
بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق عم فرمود که خواب راحت بدنست و سخن گفتن
راحت روح است و خاموشی راحت عقلست * یا باذر جعل الله جل ثناوه قرة عینی فی الصلوة و حبب الی

الصلوة الجائع الطعام والی الظمان الماء وان الجائع اذا اکل شبع وان الظمان اذا شرب روی وانا لا اشبع
من الصلوة یا باذر ان الله عز و جل بعث عیسی بن مریم بالرهبانیة وبعثت بالحنیفیة السمحة وحبب الی النساء
والطیب وجعل فی الصلوة قرة عینی یا باذر ایما رجل تطوع فی کل یوم و لیلة اثنتی عشرة رکعة سوی
المکتوبة کان له حقا واجبا بیت فی الجنة یا باذر انک مادمت فی الصلوة فانک تقرع باب الملک الجبار و من
یکثر قرع باب الملک یفتح له یا باذر ما من مومن یقوم مصلیا الا تناثر علیه البر ما بینه و بین العرش و وکل به
ملک ینادی یا بن ادم لو تعلم ما لک فی الصلوة و من تناجی ما انفتلت * ای ابوذر حقتعالی روشنی چشم مرا
در نماز مقرر فرموده و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه گرسنه را دوستدار طعام و تشنه را خواهان اب
گردانیده است و بدرستیکه گرسنه چون طعام میخورد سیر میشود و میلش از ان بر طرف میشود و تشنه
چون اب میخورد سیراب میشود و رغبتش زایل میگردد و من هرگز از نماز سیر نمیشوم و همیشه خواهان
انم ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را برهبانیت مبعوث گردانیده بود و در شریعت او بود ترک معاشرت
خلق و دوری از زنان و ترک لذتها و مرا مبعوث گردانیده است بادینی پاکیزه و مایل از اعوجاج
و انحراف بجانب استقامت و در نهایت اسانی که تکلیفهای شاق در ان نیست و مرا محبت زنان و بوی
خوش داده اند و لیکن فرح و شادی و روشنی دیده من در نماز است ای ابوذر هر که در شبانروزی
دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بگذارد بر خدا لازم و واجب است که خانهٔ در بهشت او را
کرامت فرماید ای ابوذر مادام که در نمازی در گاه فیض و فضل و رحمت خداوند جبار را میکوبی و هر
که بسیار در گاه پادشاه را میکوبد البته برای او میگشایند ای ابوذر هیچ مومنی بنماز نمی ایستد مگر
انکه بر او فرو میریزد رحمت از میانهٔ او تا عرش و ملکی را بر او موکل میگردانند که او را ندا میکند که ای
فرزند ادم اگر بدانی که ترا در نماز چه ثوابها و رحمتها هست و با چه خداوندی مناجات میکنی هرگز از
نماز فارغ نشوی و ترک نماز ننمائی توضیح این مضامین قدسیه در ضمن چند لمعه بظهور می اید * لمعه اول
* در بیان فضیلت صلواتست بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میگردد بعد از عقاید ایمانی از افعال
بدنی هیچ فعلی بفضیلت نماز نیست و نماز از جمیع افعال افضل است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان
متواتر است بر اینمعنی دلالت دارد و کسی اینرا استبعاد نکند که چون میشود که نماز از عملهای بسیار
دشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنه بعقل شوم خود انکار اینمعنی کرد و نهی کرد مردم را از گفتن
حی علی خیر العمل در اذان زیرا که کمال و نقص عبادات ما را ما بعقول ناقصهٔ خود نمیتوانیم دانست و حکیم
علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای صلاح حال ما و قرب ما بجناب اقدس او بیشتر دخیلست و
بسیاری و کمی مشقت را چندان دخلی در فاضل و مفضول بودن عمل نیست چه ظاهر است که اگر کسی
بکوه بسیار صعبی بالا رود و پاهای خود را به بندد و خود را بگرو زیاو بزد از نماز دشوار تر است و

الصلوة

هیچ فضیلت ندارد و اگر بقصد ثواب کند معاقب خواهد بود مثل انکه طبیبی کاه باشد که بدوای سهل
المونه که بفلسی تحصیل توان نمود بیماری را معالجه نماید که بدوائی که بصد تومان در مدت ده سال
بعمل اورده باشند معالجه نتوان نمود تغذیه و تقویتی که از چند لقمهٔ گوشت و برنج حاصل میشود از هیچ
معجونی حاصل نمیشود هر چند مبلغها جواهر در ان بکار رفته باشد هم چنین حکیم علی الاطلاق و طبیب
نفوس و ارواح و عقول خلایق هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان و یقین تاثیری داده
و از برای هر یک مرتبهٔ از فضل بیان فرموده که هیچ یک از دیگری مغنی نیستند و هر یک را تاثیری خاص
هست که از دیگری متصور نیست پس کسی کمان نکند که چون نماز بهترین اعمالست پس کاری دیگر نباید
کرد از بابت اینست که کسی کوید که چون گوشت تقویتش بیشتر است پس اب نباید خورد بلکه هر
فعلی را یک مدخلیتی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست و همه در کارند اما نماز فایده اش زیاده
از سایر اعمالست و بیشتر موجب قربست و معراج مومن است و ان حدیث مشهور که بهترین اعمال انست
که دشوارتر باشد ممکن است که مراد از ان این باشد که در هر نوعی از عمل دشوارترش
بهتر است مثل انکه نمازی که در فعل ان مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که اسانتر میسر شود و
روزهٔ که در تابستان گرم دارند چون دشوارتر است افضل باشد از روزهٔ زمستان که اسانتر است نه
از اعمال دیگر بسند صحیح از معویه بن وهب منقولست که از حضرت صادق عم سوال کردم که کدام
عمل است که بیشتر باعث قرب بنده بخدا میشود و نزد خدا محبوبتر است فرمود که عملی را بعد از معرفت
اصول دین بهتر از نماز نمیدانم نمی بینی که بندهٔ صالح عیسی بن مریم گفت که خدا مرا وصیت کرده است بنماز
و زکوة مادام که زنده باشم و در حدیث دیگر فرمود که محبوبترین عملها نزد حقتعالی نماز است و نماز اخر
وصیتهای پیغمبر انست پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا اورد
و بکناری رود که کسی او را نه بیند پس خدا او را به بیند که گاه در رکوعست و گاه در سجود است
بدرستیکه بنده هرگاه که سجده میکند و سجده را طول میدهد شیطان فریاد میکند که وای بلا فرزندان
ادم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم و ایشان سجده کردند و من ابا کردم و حضرت امام رضا عم فرمود
که نماز باعث قرب هر پرهیزکار است و حضرت صادق از حضرت رسول صم روایت فرمود که مثل نماز
نسبت با یمان از بابت عمود خیمه است اگر عمود بر پاست نفع میکند طنابها و میخها و پردهٔ خیمه و چون عمود
شکست انها هیچ نفع نمیدهد و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشد و حضرت امام موسی
کاظم عم فرمود که مرد پیری را در روز قیامت بیاورند و نامهٔ اعمالش را بدست او دهند چون نظر
کند بغیر از بدی چیزی دیگر در ان نامه نه بیند براو بسیار دشوار اید پس کوید که خداوندا مرا
امر خواهی کرد که بجهنم برند خطاب رسد که ای شیخ من شرم میکنم که ترا عذاب کنم و حال انکه تو در دار

دنیا نماز میکردی بیرید بندهٔ مرا بهشت و امام محمد باقر عم فرمود که هر که از شیعیان ما بنماز می ایستد احاطه
میکنند او را از ملئکه بعدد انجماعتی که در مذهب مخالف او یند و در عقب او نماز میکذارند و برای
او دعا میکنند تا از نماز فارغ شود و حضرت رسول صم فرمود که در روز قیامت که بنده را بمقام حساب
میدارند اول چیزی که از او سوال می نمایند نماز است پس اگر تمام بجا اورده است نجات می یابد و الا
او را در اتش فرو میبرند و حضرت امیر المومنین عم فرمود که اگر نماز کذارنده بداند که از جلال و عظمت
الهی چه مقدار با و احاطه نموده نخواهد که هرگز سر از سجود بردارد * لمعهٔ دویم * در بیان اختلاف شرایع
و مذمت بدعت در دین است بدانکه حق سبحانه و تعالی هر پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم را که مبعوث
کردانید شریعتی برای او مقرر فرمود موافق مصلحت ان زمان و احوال اهل ان عصر و چون پیغمبر دیگر
از پیغمبران اولوالعزم بعد از او مبعوث میشد و مناسب حکمت و مصلحت اهل ان زمان حکمی چند
بود مخالف حکم امت پیغمبر سابق این شریعت ان احکام را متبدل میساخت و حکمی چند مخالف انها
برای ایشان مقرر میشد و این و العیاذ بالله نه از باب جهل و نادانی است که یکچیزی را بنوعی داند و
بعد از ان رایش متغیر شود و بر خلاف ان علم بهمرساند چنانچه ملاعین یهود باین سبب منکر نسخ شده اند
بلکه باعتبار اختلاف احوال امت متبدل حکمت ایشانست چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را
در دوائی و غذائی میداند و در وسط بیماری غذای دیگر و دوای دیگر صلاح میداند و در اخر
بیماری غذا و دوای دیگر و گاه باشد که در اول بیماری تبرید کند و در اخر تسخین کند چنانچه مثلا
قوم حضرت موسی چون بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه
مقرر فرمود مثل انکه بول اگر بجائی از بدن ایشان میریخت می بایست ان موضع را مقراض کنند تا پاک شود
و در قصاص بر ایشان مقرر فرموده بود که اگر کسی دیگری را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبود
و امت عیسی چون مردم بسیار ملایم و هموار بودند جهاد را از ایشان ساقط فرمود و فرموده که ایشانرا
بموعظه و نصیحت براه حق هدایت کنند و ایشان را امر برهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود
و در کشتن نفس دیه و عفو برای ایشان مقرر فرمود و امت پیغمبر اخر الزمان چون وسط بودند احکام
ایشانرا وسط مقرر فرمود چنانچه در قتل نفس ایشانرا مخیر فرمود در میان قصاص کردن و دیه گرفتن و
عفو کردن و همچنین در سایر احکام و سابقا در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول خلایق عاجز است از
احاطه کردن بحسن و قبح خصوصیات شریعت پس در هر شرعی انچه صاحب ان شرع خبر داده بجا می باید
اورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها و بدعتهائی باید کرد که ان موجب ضلالت و گمراهیست و گول
شیطانرا نمی باید خورد که این عبادت مرا خوشتر میاید و این روش عمل کردن مرا بیشتر بخدا نزدیک میکند
زیرا که قرب و بعد بخدا معنی نیست که امثال ما مردم که عقلهای معیوب بهزار نقص و مخلوط با صد هزار

شهوت داریم توانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا باینها میتوانند رسید چنانچه کشیش نصرانی را گمان
اینست که بان عبادت و ریاضتی که میکشد او را قرب حاصل میشود و حال آنکه هر چند عبادت بان
طریقه میکند کفر و عنادش بیشتر میشود و از خدا دورتر میگردد و بدانکه بدعت عبارت از آنست که
یک امری در دین حرام کنند که خدا حرام کرده باشد حلال کنند یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده
باشد یا امری را واجب گردانند که خدا واجب نکرده باشد یا امری را مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار
نداده باشد اگرچه باعتبار یک خصوصیتی باشد مثل آنکه خدا فرموده است نماز در همه وقت مستحب است
اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون همه وقت سنت است و این یک وقتیست از آن وقتها پس من در
اینوقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب آفتاب بجا آورد بعنوان اینکه در خصوص
این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است بدعت میشود و حرام است چنانچه عمر علیه اللعنه در خصوص
چاشت شش رکعت مقرر ساخت که در این وقت میباید کرد بعنوان سنت و باین جهة بدعت و حرام شد و
ائمه ما ع از آن نهی فرمودند و همچنین اگر کسی نماز سنتی را سه رکعت بیک سلام بکند چون این هیئت
در نماز سنت از پیغمبر بما نرسیده بدعت و حرام است یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است
همچنین کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را همه وقت گفتن سنت است و بهترین اذکار است اگر کسی چنین قرار
دهد که بعد از نماز صبح هزار و پانصد مرتبه سنت است و خصوص این عدد را در خصوص این وقت
از جانب شارع مقرر داند یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت داند بدعتست و بدعت در دین
بدترین معاصیست و امتیاز شیعه از سنی همیشه باین بوده است که شیعه بفرمودهٔ ائمهٔ خود عمل مینموده اند
و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند بعقلهای خفیف خود بدعتها در دین میکردند و
بان عمل می نمودند و ائمه ما ع ایشان را باین مذمت میفرمودند چنانچه کلینی و غیر او بسندهای متواتر از
حضرت رسول و ائمه هدی ع روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و گمراهیست و هر ضلالتی راهش
بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از حضرت امام موسی ع پرسید که
بچه چیز خدا را بیگانگی بپرستم فرمود که ای یونس بدعت در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هرکه
برای خود در دین نظر کند هلاک میشود و هرکه اهل بیت پیغمبر را و فرمودهٔ ایشان را ترک کند گمراه میشود
و هرکه کتاب خدا و گفتهٔ پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که هرکه
فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را عبادت کرده است بچیزی که نمیداند و دین خدا را مقرر
ساخته است برای خود و بنادانی و هرکه چنین کند با خدای خود مضاده کرده است و ضد معارض خدا
شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است
که هرکس بدعتی میکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول

صم روایت کرده است که فرمود که هرگاه بدعتها در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را اظهار کند و
بیان کند که آن بدعت است و اگر نه آن ملعونست بلعنت الهی و فرمود که هرکه برود بنزد صاحب بدعتی
و او را تعظیم نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و فرمود که خدا توبهٔ صاحب بدعت را قبول نمیکند
گفتند یا رسول الله چرا توبهٔ او مقبول نیست فرمود که زیرا که در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و
از دلش بدر نمیرود و ابن بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است
که شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد او را میسر
نشد پس شیطان بنزد او آمد و او را وسوسه کرد که میخواهی ترا بیک چیزی دلالت کنم که اگر آنرا بکنی
دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت آری شیطان گفت که دینی اختراع کن و مردم را بسوی
آن دین بخوان پس او چنین کرد خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدتی
بفکر خود افتاد که چکار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبهٔ من مقبول نخواهد شد
تا آنها را که گمراه کرده ام برنگردانم بنزد هر یک که می آمد و میگفت که دین من بدعت بود و باطل بود برگردید
در جواب میگفتند که دروغ میگوئی دین حق بود و الحال شک بهم رسانیدهٔ در دین و هیچ یک برنگشتند
چون دید که ایشان برنمی گردند رفت و زنجیری در گردن خود بست و سرش را بر میخی بست و با خود
قرار داد که این را نگشاید تا خدا توبه اش را قبول کند پس خدا وحی فرمود بپیغمبری که در آن زمان
بود که بگو بان صاحب بدعت که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر آنقدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بپاشد
دعای ترا مستجاب نکنم و توبهٔ ترا قبول نکنم تا زنده کنی آنهائی را که بر دین تو مرده اند و از آن دین برگردانی
بسند صحیح از حلبی روایت کرده است که از حضرت صادق ع پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی
بان کافر میشود فرمود که اینکه بدعتی در دین پیدا کند و هرکه با او در آن بدعت همراهی کند دوست
دارد و هرکه مخالفت او کند از او بیزاری جوید بسند معتبر دیگر از ابو الربیع شامی روایت کرده است که
از حضرت صادق ع پرسیدم که ادنی چیزی که بنده را از ایمان بدر میبرد کدامست فرمود که آنکه برائی
برخلاف حق قایل شود و بران بماند بسند صحیح دیگر از برید عجلی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم
که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی بان کافر میشود حضرت سنگ ریزهٔ از زمین برداشتند و فرمودند
که آنست که سنگریزهٔ را بگوید هستهٔ خرماست یعنی هر امر خلاف حقی را که اقرار دهد حتی این امر سهل
و بیزاری جوید از کسی که مخالفت او نماید در این امر و دشمنی با مخالفان خود در این امر باطل بکند پس
او ناصبی است و با ما دشمنی کرده است و بخدا مشرک شده است و کافر شده است بنادانی بسند دیگر
روایت کرده است که از حضرت امیرالمؤمنین ع پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمود
سنت آنچیزیست که رسول خدا صم جاری فرموده و بیان کرده است و بدعت آنچیزیست که بعد از آنحضرت

بید اکرده اند و جماعت که پیغمبر فرموده است که با ایشان می باید بود اهل حقند اگر چه اندکی باشند و فرقت
که پیغمبر نهی از متابعت ان فرموده اهل باطلند اگر چه بسیار باشند و کلینی علیه الرحمه از حضرت امام
محمد باقر ع روایت کرده است که خدا هیچ امری را که امت بان محتاج باشند نگذاشته است مگر اینکه در
قران فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده و از برای هر چیز اندازه مقرر فرموده و بران دلیلی مقرر
فرموده و از برای هر کس که از ان اندازه بدر رود حدی مقرر ساخته است بسند صحیح از حضرت
علی بن الحسین ع روایت کرده است که بهترین اعمال نزد حقتعالی انست که در ان عمل بسنت پیغمبر عمل
کنند و اگر چه اندکی باشد بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع روایت کرده است که حضرت رسول
صم فرمود که گفتار بکار نمی اید مگر اینکه با کردار نیک باشد و گفتن و کردن هر دو بی فایده است اگر موافق
سنت و طریقهٔ پیغمبر نباشد منقولست که چون شیطان از سجدهٔ حضرت ادم ابا نمود و محل عذاب شد گفت
خداوندا مرا از سجدهٔ ادم معاف دار و من ترا عبادتی بکنم که هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی نکرده باشد
حقتعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از ان راهی که من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت می باید کرد
شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که بر شما باد بمتابعت
سنت من که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بما
عرض نمایید تا برای شما شرح نماییم و بیان کنیم و در این باب احادیث بسیار است و در این کتاب همه را
احصا نمیتوان نمود و بعضی احادیث که در این مطلب دخیلست در باب عمل بی علم ذکر کردیم و بر اصحاب
بصیرت بعد از ملاحظه انچه ذکر کردیم پوشیده نماند که هر عملی هر چند دشوار و مشکل باشد چنین
نیست که باعث نجات باشد تا موافق سنت نباشد و عمل بدعت موجب ضلالتست و کسی که رجوع
باخبار اهل بیت ع تواند نمود و معانی کلام ایشانرا تواند فهمید باید که نیت خود را خالص کرداند و رجوع
بکلام ایشان کند البته بمقتضای ایه کریمهٔ * والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا * خداوند او را براه حق
هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه را ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند
بجماعتی که راویان اخبار ائمهٔ معصومین ع اند و علوم ایشانرا امین اند و تابع دنیای باطل نیستند چنانچه
کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضهٔ بخدمت حضرت صاحب الامر ع
نوشت که اموری که بر ما مشتبه شود چکنیم حضرت فرمان همایون نوشتند که در حادثهایی که بر شما وارد
شود و چیزهایی که بر شما مشتبه شود رجوع کنید براویان کنند کان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و
من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است در امری که در میان شما منازعه بشود
نظر کنید بسوی کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را

دانسته باشد راضی شوید و او را حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر او
حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید و حکم ما را رد کرده اید
و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبهٔ شرک بخدا است و باید دانست که
خدا ترا در روز قیامت در متابعت همه کس معذور نمیدارد تا انکه بدانی که او عالم است بعلوم اهل بیت
و از گفتهٔ ایشان خبر میدهد و بدانی که در دین دیندار است که کلام ایشانرا برای دنیا تاویل نمیکند چنانچه از
حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که حضرت علی بن الحسین ع فرمود که هر گاه مردی را ببینید که
نیکو مینماید علامات و طریقهٔ او و هیئات او و هیئات اهل خیر مینماید و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکند
و باحتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار مینماید پس زود فریب او را
مخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی نیست
و بستی نفس و ترسی که در دل او هست پس دین را دام و تلهٔ تحصیل دنیا و حرام میگرداند و مردم را
پیوسته بظاهر نیک خود میفریبد چون مال حرامی او را میسر شود خود را دران می افکند و اگر ببینید که بمال
حرام هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات و خواهشهای
خلق مختلف میباشد و چه بسیار است که کسی از مال حرام هر چند که بسیار باشد میگذرد اما اگر بحرام
دیگر از مشتهیات نفس میرسد مرتکب میشود و اگر ببینید که از انها نیز عفت میورزد باز زود فریب او را
مخورید تا ملاحظهٔ عقل و عملش بکنید زیرا که بسیار است که ترک اینها همه میکند اما عقل متینی ندارد
و انچه را بنادانی فاسد میگرداند زیاده از ان چیزهائیست که بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش را هم
متین یابید باز زود فریبش مخورید تا انکه ملاحظه کنید که در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب
میشود تابع انهامی باشد یا تابع عقل و ببینید که چونست محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و
مطاع مردم بودن و زهد او در ترک ریاستهای باطل در چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند
که زیان کار دنیا و اخرتند و دنیا را از برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او
بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکند برای ریاست و بزرگی
و اعتبار بعد از ان حضرت ایهٔ خواندند که مضمونش اینست که چون باو میگویند که بترس از خدا بگیرد
او را غیرت و حمیت جاهلیت باینکه مرتکب شود گناهی را که او را از ان ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد
بیشتر بان مشغول شود پس بس است او را جهنم برای مکافات او و بد فراشیست اتش جهنم برای او پس
او از روی جهل و فساد و تعصب و عناد خبطها میکند و خطاها از او صادر میگردد مانند خبط شتر کوری
که براهی رود و اول باطلی که مرتکب میشود او را بنهایت مرتبهٔ زیان کاری و خسارت میرساند پس
بر میگردد کار او بسبب بدی کردار او منع لطف خود از او مینماید و او را در طغیان او میگذارد پس او

حلال میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است و حرام میکرداند چیزهایی را که خدا حلال کردانیده است
پیروی نمیکند هر چه قدر از دین او که فوت شود هر کاه سالم باشد برای او ریاست دنیایی که تقوی و ترس
الهی را برای تحصیل ان بمردم ظاهر میکردانید پس این کروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است
و ایشان را لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار کنندهٔ مهیا کردانیده است و لیکن مرد تمام و مرد
بهترین مردان کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا کرداند و قوای خود را در رضای
الهی صرف نماید و بداند که با حق و راستی اکر خوار و خفیف باشد باعث عزت ابدی اخرتست و عزتی
که بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در دنیا باو میرسد برای
تابع حق بودن او را بنعیم ابدی عقبا میرساند در بهشتی که هرکز کهنکی و زوال ندارد و بداند که
خوشحالی و سرور بسیاری که برای متابعت هواها و خواهشهای نفس باو میرسد زود او را میکشاند
بعذابی که انقطاع و انتها ندارد و اینچنین کسی مرد است و تمام مرد پس باو متمسک شوید و پیروی
طریقهٔ او بکنید ببرکت او بخدا توسل جویید که دعای او از درکاه خدا رد نمیشود و حاجات او بر اورده است
و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین عم فرمود که پشت مرا شکستند دو کس در این دنیا مرد
دانای زبان اور فاسق و مرد نادان کودنی که عبادت بسیار میکند اول بزبانی که دارد مردم را
بسبب فسق و فجور از راه حق برمیکرداند و دویم بسبب جهل از راه عبادتی که میکند مردم را از حق
باز میدارد پس بپرهیزید از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت هر کمراهی
اند بدرستیکه من از حضرت رسول صم شنیدم که فرمود که هلاک امت من بر دست هر منافق زبان دانیست
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که با بو حمزهٔ ثمالی فرمود که زنهار که بپرهیز از ریاست و متبوع
بودن و سرکرده بودن و زنهار که از پی مردم مرو کفت که فدای تو کردم ریاست را میدانم و اما دو ثلث
انچه میدانم انست که از پی مردم رفته ام و احادیث بسیار را از ایشان اخذ کرده ام فرمود که ان مراد نیست که
تو فهمیدی بلکه پیروی مردم انست که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی هر چه کوید تصدیقش
کنی چون دانستی که بمتابعت کفتهٔ هر کس نجات حاصل نمیشود و هر عملی ادمی مستحق ثواب نمیکردد
و هر مشقتی قرب خدا بدست نمی اید و نیک و بد اشیا را بکفتهٔ خدا و رسول و ائمهٔ معصومین صلوات الله
علیهم میتوان دانست و پیروی طریقهٔ ایشان باعث نجاتست در چند لمعهٔ بعد از این بعضی از بدعتها که
مخالف شریعت و بعضی از سنن و طریقهٔ اهل بیت عم را بیان میکنم و از احادیث ایشان برای تو واضح
میسازم و حجت خدا را بر تو تمام میکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اکر عمل کنی شاید خدا بفضل
خود مرا نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این خبر شده ام و اکر عمل نکنی کناه ترا بر من نخواهند نوشت چنانچه
حقتعالی میفرماید که * قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل

فانما

فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوکیل * بکو ای محمد که ای کروه مردم بدرستیکه حق از جانب خدا بسوی
شما امد و بر شما ظاهر شد پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت ان نماید پس بجز این نیست
که هدایت برای خود یافته است و نفعش باو عاید میکردد و هر که کمراه شود و متابعت حق نکند پس
کمراه شده است بر نفس خود و ضرر ان بخودش میرسد و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من
سوال نمایند یا باید که من شما را بجبر براه حق بدارم * لمعهٔ سیم * در بیان انکه رهبانیت در این امت نمیباشد
و رهبانیت اختیار نمودن در این امت بدعتست بدانکه رهبانیت امریست مرکب از ترک زنان و عزلت
اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره و در امت حضرت عیسی
اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را خصی میکرده اند و در غارها و کوهها جا میکرفته اند و رختهای
خشن و کنده میپوشیدند و سنت پیغمبر ما بر خلاف اینها جاری کردیده و رهبانیت مذموم است
و نکاح کردن زنان و کنیزان داشتن سنت موکد است چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از
حضرت رسول صم روایت کرده است که در امت من رهبانیت نیست و دنیا کردی و سیاحت و عبادت
و خاموشی در امت من نیست و در حدیث دیکر فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است و خصی
کردن امت من در روزه داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم روایت
کرده است که زن عثمان بن مظعون بخدمت رسول خدا صم امد و کفت یا رسول الله عثمان شوهرم
روزها روزه میدارد و شبها همه شب عبادت میکند حضرت نعلین خود را برداشتند و غضبناک بخانهٔ
عثمان بن مظعون امدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود که ای عثمان خدا مرا
برهبانیت نفرستاده است و بدین مستقیم اسان فرستاده است من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان
نزدیکی میکنم پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جملهٔ سنتهای من
نکاح زنان است بسند معتبر دیکر از حضرت صادق عم روایت کرده است که روزی حضرت رسول صم
بخانهٔ ام سلمه در امدند بوی خوشی شنیدند فرمودند که مکر زن احول امده است ام سلمه کفت بلی
شکایت از شوهر خود دارد پس ان زن بیرون امد و کفت پدر و مادرم فدای تو باد شوهرم از من
دوری میکند حضرت فرمود که دیکر بوی خوش کردن و زینت کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت کند
کفت هر بوی خوشی خود را خوشبو کردم و فایده نکرد حضرت فرمود که اکر میدانست که بنزدیکی
تو چه قدر ثواب دارد هرکز از تو دوری نمیکرد پرسید که چه ثواب در ان هست فرمود که چون رو بتو
میکند دو ملک او را فرا میکیرند و بمنزلهٔ کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند چون
مشغول جماع میشود کناهان از او میریزد چنانچه برک از درختان میریزد چون غسل میکند از جمیع کناهان
بیرون می اید بسند معتبر دیکر از جعفر بن محمد الصادق عم روایت کرده است که سه زن بخدمت حضرت

رسول صم امدند و یکی از ایشان کفت که شوهرمن کوشت نمی خورد و دیکری کفت که شوهرمن بوی
خوش نمیکند و دیکری کفت که شوهرم باز نان نزدیکی نمیکند پس رسول خدا صم از خانه بیرون امدند
و ردای مبارك را از غضب بر زمین میکشیدند تا انکه برمنبر رفتند و بعد از حمد وثنای الهی فرمودند
که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من کوشت نمیخورند و بوی خوش نمیبویند و بنزد زنان
خود نمی ایند بدرستی که من کوشت میخورم و بوی خوش می بویم و بنزد زنان میروم پس هرکه سنت مرا
نخواهد و ترك کند او از من نیست و حضرت صادق عم فرمود که از اخلاق پیغمبران است محبت زنان و
فرمود که کمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده کردد مکر انکه محبت او بر زنان بیشتر میشود بسند
صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید منقولست که سکین بن اسحق نخعی متعبد شد و متوجه ریاضت شد و ترك
زنان و بوی خوش و طعامهای لذید کرد و در این باب عریضهٔ بخدمت حضرت صادق عم نوشت که
معلوم کند که این کار او خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترك زنان پس میدانی که حضرت
رسول صم چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترك طعام لذید پس حضرت رسول
صم کوشت و عسل تناول میفرمود حضرت امام رضا عم فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبران است
خود را خوشبو کردن و موهای زیادرا از بدن ازاله کردن و بسیار جماع کردن و باسانید معتبره از حضرت
صادق عم منقولست که دو رکعت نماز که کدخدا بکند برابر است با هفتاد رکعت نماز که عزب بکند و فرمود
که هرکه زن میکند نصف دین خودرا حفظ میکند و از حضرت رسول صم روایت فرمود که بدترین
مردهای شما عزبانند و حضرت صادق عم فرمود که شخصی بنزد پدرم امد پدرم از او پرسید که ایا زن
داری کفت نه پدرم فرمود که دوست نمیدارم که دنیا و مافیها از من باشد و من یکشب بی زن بخوابم پس
فرمود که دو رکعت نماز که کدخدا میکند بهتر است از عبادت عزبی که شبها بعبادت ایستد و روزها
روزه دارد پس پدرم هفت درهم باو داد که باین زر زنی بخواه و فرمود که رسول خدا صم فرمود که زن
بهمرسانید که باعث زیادتی روزی شماست و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر این
ایه که یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم * ای کروه مومنان حرام مکردانید برخود چیزهای
پاکیزه را که خدا بر شما حلال کردانیده است که این ایه در باب حضرت امیر المومنین عم و بلال و عثمن
بن مظعون نازل شد که حضرت امیر المومنین قسم خورده بودند که شبها هرکز خواب نکنند و بلال قسم
خورده بود که همیشه روزها روزه باشد و عثمن قسم خورده بود که هرکز وطی نکند پس زن عثمن بنزد
عایشه امد و در نهایت جمال و حسن بود عایشه باو کفت که چرا زینت نکردهٔ کفت از برای که زینت کنم
مدتهاست که شوهرم نزدیك من نیامده است و رهبانیت اختیار کرده است و پلاس پوشیده است و
ترك دنیا کرده است پس چون حضرت رسول صم داخل خانه شدند عایشه حقیقت حال عثمن را عرض کرد

حضرت

حضرت چون این را شنیدند بمسجد امدند و فرمودند که مردم را ندا کنند که جمع شوند و برمنبر برامدند
و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه و حلال را بر خود حرام
کرده اند بدرستیکه من در شب خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز روزه
نمیدارم پس هرکه بعد از این ترك سنت من کند و از طریقهٔ من کراهت داشته باشد از من نیست پس
انجماعت برخواستند و کفتند یا رسول الله ما سوکند خوردرا چه کنیم حضرت فرمود مرا خدا فرستاد که شمارا
مواخذه نمیکند خدا در سوکندهای لغو که بی اختیار از شما صادر شود و در ان کفاره نیست و لیکن
مواخذه میکند بانچه بعمد و قصد سوکند خورید که در ان کفاره هست و بعد از ان کفارهٔ قسم را بیان
فرمود و ابن بابویه روایت کرده است که پسری از عثمن بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمکین
شد حتی انکه در خانه مسجدی برای خود قرار داد که در انجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت
رسول صم رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمن خدا بر ما رهبانیت نوشته است و رهبانیت این امت
جهاد در راه خدا است * لمعهٔ چهارم * در بیان اعتزال از خلقست بدانکه چنانچه از احادیث متواتره
ظاهر میشود اعتزال از عامهٔ خلق در این امت ممدوح نیست چنانچه از احادیث بسیار در فضیلت دیدن
برادران مومن و ملاقات ایشان و عیادت بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازهٔ
مردهای ایشان و قضای حوایج ایشان واقع شده است و هیچیك از اینها با عزلت جمع نمیشود و ایضا باجماع
و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسایل ضروریه واجب است و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف
و نهی از منکر واجب است و هیچ یك از اینها با عزلت جمع نمیشود چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده
که شخصی بخدمت حضرت صادق عم عرض کرد که شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته است و
اعتقاد خودرا درست کرده است و در خانهٔ خود نشسته است و بیرون نمی اید و با برادران خود اشنائی
نمیکند حضرت فرمود که این مرد چکونه مسایل دین خودرا یاد میکیرد و بسند معتبر از انحضرت روایت
کرده است که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و کواهی برای ایشان
دادن و بجنازهٔ ایشان حاضر شدن بدرستیکه ناچار است شمارا از معاشرت مردم و تا ادمی زنده است
از مردم مستغنی نیست و مردم همکی بر یکدیکر محتاجند و حضرت رسول صم فرمود که کسی که صبح کند
و اهتمام بامور مسلمانان نداشته باشد او مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی استغاثه میکند و از
مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت او نکند او مسلمان نیست و از انحضرت پرسیدند که محبوب ترین مردم
نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست
که فرمود که مسلمان را بر مسلمان هفت حق واجب هست که هر یك از انها را که ترك کند از دوستی
خدا و طاعت او بدر میرود و خدا از او در او نصیبی و بهرهٔ نیست بعد از ان فرمود که کمتر حقی که او را

بر تو هست انست که از برای برادر مومن بخواهی انچه از برای خود میخواهی واز برای او نخواهی انچه از
برای خود نخواهی و * حق دویم * انست که از از ردگی و خشم او احتراز نمایی و پیروی خوشنودی
او بکنی و اطاعت امر او بکنی * حق سیم * انست که او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان و دست و پای
خود * حق چهارم * انست که دیدهٔ او و راهنمای او و ایینهٔ او باشی * حق پنجم * انست که تو سیر نباشی
و حال انکه او کرسنه باشد و تو سیراب نباشی و او تشنه باشد و تو پوشیده نباشی و او عریان باشد *
حق ششم * انکه اکر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته باشد خادم خود را بفرستی که جامهٔ او را
بشوید و طعام او را مهیا کرداند و رخت خواب از برای او بکستراند * حق هفتم * انست که قسمش را
اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی و بیمارش را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی و اکر بدانی که
حاجتی دارد پیش از انکه از تو سوال کند حاجتش را براوری پس اکر اینها همه را بکنی ولایت و
دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد بود و در حدیث دیکر فرمود که هرکه زیارت برادر مومن
خود از برای خدا بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل کرداند که او را ندا کنند که خوشاحال
تو و کوارا باد بهشت از برای تو و بسند معتبر از خثیمه روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد
باقر عم رفتم که انحضرت را وداع کنم فرمود که ای خثیمه هرکس از شیعیان و دوستان ما را که ببینی سلام
من با ایشان برسان و ایشانرا از جانب من وصیت کن بپرهیزکاری خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند
اغنیاء شیعیان بفقراء ایشان و اعانت نمایند اقویاء ایشان ضعفاء او حاضر شوند زندکان ایشان بجنازهٔ
مردکان و در خانها یکدیکر را ملاقات کنند بدرستیکه ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث
احیاء امر تشیع میشود خدا رحم کند بندهٔ را که مذهب ما را زنده دارد و حضرت صادق عم فرمود باصحاب
خود که با یکدیکر برادران باشید و با یکدیکر از برای خدا دوستی و مهربانی کنید و بر یکدیکر رحم کنید
و یکدیکر را ملاقات نمایید و در امر دین مذاکره کنید و احیاء مذهب حق بکنید و در حدیث دیکر فرمود
که سعی کردن در حاجت برادر مومن نزد من بهتر است از اینکه هزار بنده ازاد کنم و هزار کس را
بر اسبان زین و لجام کرده سوار کنم و بجهاد فی سبیل الله فرستم و بدانکه در هر یک از این امور احادیث
متواتره وارد شده است که انشاء الله بعضی از انها در این رساله در موضعشان مذکور شود و ظاهر است
که عزلت موجب محرومی از این فضایل است و بعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است مراد
از انها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت ایشان موجب هدایت ایشان نکردد و ضرر دینی
بانکس رسانند و اکرنه معاشرت با نیکان و هدایت کمراهان شیوهٔ پیغمبرانست و از افضل عباداتست
بلکه ان عزلتی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است و ان معاشرتی که مذموم است در خلوت
نیز میباشد زیرا که مفسدهٔ معاشرت خلق میل بدنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضییع عمر بمعاشرت اهل باطل

و مصاحبت ایشانست و بسیار است که کسی معتزل از خلق است و شیطان در ان عزلت جمیع حواس او را
متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا کردانیده است و هرچند از ایشان دور است اما بحسب قلب با ایشان
معاشرت دارد و اخلاق ایشانرا در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار کسی که در میان مجالس اهل دنیا
باشد و از اطوار ایشان بسیار مکدر باشد و ان معاشرت باعث زیادتی اکاهی و تنبه او و نفرت او از دنیا
کردد و در ضمن ان معاشرت چون غرض او خداست از هدایت ایشان یا غیر ان از اغراض صحیحه ثوابهای
عظیم حاصل کند چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که خوشاحال بندهٔ خاموش کمنامی که
مردم زمانهٔ خود را شناسد و ببدن با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت ننماید
پس او را بظاهر شناسند و او ایشانرا در باطن شناسد پس انچه مطلوبست از عزلت انست که دل معتزل
باشد از اطوار ناشایستهٔ خلق و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخداوند خود داشته
باشد و از فواید ایشان منتفع کردد و از مفاسد ایشان محترز باشد و اکرنه پنهانی از خلق چارهٔ کار ادمی
نمیکند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکند مانند عجب زیرا که ان کوشه کیر چون بمیان مردم نمی اید کمان
او اینست که اکثر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است اما اکر بمیان مردم بیاید و در مجلسی اندکی او را
حرمت ندارند همان ساعت اهل ان مجلس را باطن میزند و قصد بد قتل میکند ایشانرا و تا قیامت از ایشان
راضی نمیشود و شیطان اینرا برای مردم توجیه میکند که این عالم جلال درویشانست و باعث نقص ایشان
نیست و ان بیچارهٔ که در میان مردم است چون بسیار باین قسم مهالک افتاده است نفس خود را شناخته است
و ان عجب را اندارد و از تکرار این خفت که باو رسیده است نفسش ملایم شده است و تکبرش کمتر است
و از این قسم اهانتی انقدر از جا بدر نمی اید و همچنین ریا در نفس ان کوشه کیر مخفی است چون کسی را
نمی بیند که عبادت خود را باو بفروشد کمانش اینست که عبادتش خالص شده است و از خیالهای
مخفی نفس خود خبر ندارد و از ان رمزها غافلست که شیطان بر کوش دلش میخواند در شبهای تار که
مردم میدانند که تو باین کوشه امدهٔ و ترک خلق کردهٔ البته عبادت میکنی و خوش شهرتی در افاق کردی
و ترا در همه عالم به نیکی یاد میکنند و عنقریب خاک پایت را بتبرک بر خواهند داشت و ان بیچاره که در
میان معرکه است چون بسیار از نفس خود اینها را دیده است پارهٔ نفس خود را شناخته است و چون در
میان میباشد مردم بسیار هم عمل او را مدح نمیکنند بلکه مذمتش می کنند و مرایی و سالوسش میکویند
و از این جهت از ریا فارغ تر است و همچنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت مردم این فایده دارد
که بمعاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بیحاصلی مردم براو بیشتر ظاهر میکردد و یاس از ایشان
بیشتر حاصل میشود و همچنین در جمیع صفات اکر کسی تامل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند کسی که
در مقام اصلاح نفس باشد و بخدا توسل نماید بفضل الهی در ضمن معاشرت خلق نفس او بکمالات

بیشتر متصف میتواند شد مکر بمدانی معاشرت نیکان و دیدن اطوار ایشان و شنیدن پند های پسندیدهٔ
ایشان چه دوا نیست برای دردهای نفس قطع نظر از انکه بنده را با اینها کار نیست و مطیع خداوند
خود میباید باشد و انچه فرموده اند می باید عمل کند و بتصرف خود کار نداشته باشد و بعضی از تحقیق
اینمقام انشاء الله در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد * لمعهٔ پنجم * در بیان طلب مال از حلال نمودن
و قدر انفاق کردن است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود طلب مال از مصرف حلال کردن
خوبست بلکه واجب و لازم است اما ان طلب را مانع عمل بسنتهای پیغمبر کردن با اعتماد بر طلب خود
کردن خوب نیست بلکه می باید عمل بفرایض و سنن الهی بکند و چنانچه فرموده اند قدری از سعی
بکند و بداند که با وجود سعی معطی خدا است و از او طلب نماید و بسبب این سعی از یاد او غافل
نشود چنانچه حقتعالی مدح کرده است ایشانرا که مردانی که غافل نمیکرداند ایشانرا تجارت و بیع از یاد خدا و
از اقامت صلوة و دادن زکوة بعد از تحصیل بانچه بهمرسد باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهمرسد بر خود
مشقت می باید گذاشت و در این صورت ترک لذتها کردن و جامهای درشت و کهنه پوشیدن خوبست
که متوجه حرام نباید شد و اگر خدا وسعت و فراخی در روزی دهد بعد از ادای حقوق واجبهٔ الهی
توسعه بر خود و عیال و مومنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت می باید
کرد که انقدر نفقه ندهد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و
انچه را نگاه دارد هم تعلق بان نداشته باشد و روزی خود را منحصر در ان نداند و انچه از برای خود
صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند بمومنان و جامهای نفیس بپوشد و
بپوشاند اما بقدری که بحد اسراف نرسد اما اگر قدری از مال داشته باشد که بان طعام لذیذ تواند خرید
و فقیری را محتاج داند و خود بقلیلی قناعت کند و زیادتی را باو دهد ایثار کرده است و ایثار درجهٔ
مقربان است و حاصل انست که اصل ترک لذتها فی نفسه کمال دانستن خوب نیست که در مجلسی وارد
شوند و بطعام لذیذی ایشانرا دعوت نمایند نخورند که ما ریاضت میکشیم و اینها را نمیخوریم این مذموم است
اما اگر برای فقر و بیچیزی اعانت مومنی بر خود تنگ گیرد خوبست و همچنین در مرکب و خانه و غیر اینها
از مایحتاج اینکس چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام
جعفر صادق امد دید که انحضرت جامهٔ در نهایت سفیدی و نزاکت پوشیده اند مانند پردهٔ که در زیر پوست
تخم می باشد سفیان گفت که این جامه جامهٔ تو نیست که پوشیدهٔ و جامهٔ باین نفاست نمی باید بپوشی حضرت
فرمودند که بشنو از من و انچه میگویم حفظ کن که در دنیا و اخرت برای تو خوبست اگر بر سنت پیغمبر بمیری
و ترک بدعتها بکنی بدان که حضرت رسول صم در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار
بود این بود که باین نحو که شنیدهٔ سلوک میکردند اما وقتی که دنیا رو گذاشت و فراخی در روزی بهمرسد

سزاوارترین مردم بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکاران اند نه فجار و بدان و مومنانند نه منافقان و
مسلمانانند نه کافران پس چرا جامهٔ مرا انکار و مذمت کردی ای ثوری والله که با این لباس و این حال
که از من بینی از روزی که خود را شناخته ام هیچ صبح و شامی بر من نگذشته است که خدا را در مال
من حقی مانده باشد که نداده باشم بمصرفش صرف نکرده باشم چون سفیان رفت جمعی دیگر از صوفیهٔ ان
زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک دنیا و درشت پوشی میخواندند چون شنیدند که سفیان از
جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت امدند و گفتند که سفیان جواب ترا در خاطر نداشت که
بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را بیان کنید ایشان گفتند که حجت ما از کتاب خدا است
حضرت فرمود که بگویید که کتاب خدا سزاوارتر است بعمل کردن گفتند که خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را
مدح فرموده است که * و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئك هم
المفلحون * که ترجمه اش اینست که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگرانرا بر نفس خود و از خود باز
میگیرند و بایشان میدهند هرچند که ایشانرا نهایت فقر احتیاج هست بانچیزی که ایثار میکنند و هرکه
نگاهداشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل پس ایشان رستگارانند پس خدا مدح
کرده است فعل ایشان را در جای دیگر میفرماید که * و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا * که
ترجمه اش اینست که میخورانند طعام را با دوستی طعام و احتیاج بان مسکین بی چیز و یتیم
بی پدر و کسی که در جنگ اسیر کرده اند و گفتند که ما در حجت بر تو همین اکتفا میکنیم حضرت فرمود که
ای گروه ایا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قران و محکم و متشابه قران که هرکه گمراه و هلاک شده است
از این امت بسبب این جهالت شده است گفتند بعضی را می دانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود که باین
سبب گمراه شده اید هم چنین است احادیث حضرت رسول صم که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد
شما نمیدانید پس انچه گفتید که خدا جمعی را با یثار مدح کرده است اول جایز و حلال بود و هنوز ایشانرا نهی
نکرده بودند و بکردهٔ خود مثاب شدند و در اخر خدا ایشانرا نهی از ان فرمود برای ترحم بر ایشان و
رعایت مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند در میان عیال طفلان خورد و مردان پیر و زنان
پیر هستند که بر گرسنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من یك گردهٔ نان خود را ایثار کنم و دیگر چیزی نداشته
باشم ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد لهذا حضرت رسول صم فرمود که پنج خرما یا پنج
قرص نان یا پنج درهم یا دینار که ادمی داشته باشد بهترین انها انست که صرف پدر و مادر میشود دویم را
صرف خود و عیال می باید بکند و سیم را صرف خویشان فقیر خود بکند و چهارم را صرف همسایگان
فقیر خود کند و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنجم ثوابش از انها کمتر است و یکی از انصار فوت شد
در وقت مردنش پنج غلام یا شش غلام که داشته است ازاد کرده بود بغیر ایشان چیز دیگر مالك نبود حضرت

رسول صم فرمود که اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنند که اطفال صغیر خود را
محتاج بگدایی کرده است و پدرم فرمود که حضرت رسول میفرمود که در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از ان
هر که نزدیکتر باشد و انچه خدا در قران برخلاف ان ایات فرموده است که نسخ انها کرده انست که *
و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذالک قواما * که ترجمه اش اینست که انجماعتی که چون
نفقه میدهند و مال را صرف میکنند اسراف نمیکنند که در زیادتی از حد اعتدال بدر روند و تنگ
نمیگیرند و در میان این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی میدارند پس نمی بینید که خدا در این ایه
بخلاف انچه شما مردم را امر میفرمایید مدح فرموده است و انچه شما میگویید اسراف شمرده است و در بسیار
جایی از قران فرموده است که خدا اسراف کنند کانرا دوست نمیدارد پس خدا مردم را از اسراف
و تقتیر هر دو نهی فرموده است و بمیانه روی امر فرموده است پس نباید که جمیع انچه دارد بدهد و بعد از
ان دعا کند که خدا او را روزی دهد و خدا دعایش را مستجاب نکند موافق ان حدیثی که از پیغمبر
رسیده است که چند صنف از امت من هستند که دعای ایشان مستجاب نمیشود شخصی که بر پدر و مادر
خود نفرین کند و شخصی که مالی بکسی بقرض بدهد و بر او گواهی نگیرد و مال را ببرد و بر او نفرین
کند و شخصی که بر زن خود نفرین کند و خدا طلاق را بدست او گذاشته و شخصی که در خانهٔ خود
نشسته باشد و دعا کند که خداوند امرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند
عالمیان میفرماید که ای بندهٔ من ترا اراده داده ام بطلب روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح
صحیح بتو داده ام بایست که برای متابعت فرمودهٔ من طلب میکردی که اگر مصلحت میدانستم در روزی
تو وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و شخصی
که خدا او را مال بسیاری روزی کند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی
بده حقتعم در جواب او میفرماید که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی
و حال انکه ترا از اسراف نهی کرده بودم و شخصی که نفرین بر خویشان کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم
فرمود که چگونه انفاق نماید باین سبب که روزی نزد انحضرت یک اوقیهٔ طلا که چهل مثقال باشد بهم رسید
و پیش از شب همه را تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد انحضرت حاضر نبود و سائلی امد و
سوال کرد و چون حضرت چیزی نداشتند که باو بدهند ملامت کرد حضرت را و حضرت از این حال
ازرده و مغموم شدند که چیزی بان سائل نتوانستند داد چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حقتعم
انحضرت را تعلیم و تادیب فرمود که * و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما
محسورا * که ترجمهٔ ظاهرش اینست که دست خود را در گردن خود مبند که هیچ صرف ننمایی و مگشای دست
خود را تمام گشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمایی پس بنشینی ملامت کرده شده درمانده شده و محتاج

برهنه

یعنی که مردمان از تو سوال می نمایند و ترا معذور نمیدارند پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر انفاق
نمیتوانی کرد پس ان احادیث حضرت پیغمبر را که شنیدی قران تصدیق انها میکند و اهل قران که عالم
بعلوم قرانند تصدیق قران مینمایند و ابو بکر که شما باو اعتقاد دارید در وقت مردن گفت که بخمس مال
وصیت میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابوذر که فضل و زهد ایشانرا میدانید اما سلمان
پس چون وظیفهٔ مقرر او باو میرسید قوت سال خود را برمیداشت و زیادتی را در راه خدا میداد باو
میگفتند که تو با این زهد چنین میکنی گاه باشد که امروز یا فردا بمیری جواب میگفت که چنانچه احتمال
مردن هست احتمال زیستن هم هست ای جاهلان مگر نمیدانید که ادمی اگر قوت خود را نداشته باشد
نفس با او معارضه می نماید و اضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد اطمینان بهم میرساند و اما ابوذر
پس چون او شتران و گوسفندان داشت و شیر ایشانرا میدوشید و معاش میکرد در هنگامی که مردمش
گوشت میخواستند یا مهمانی بر او وارد میشد یکی از انها را میکشت و اگر میدید که جماعتی که با او
بر سر یک اب میبودند فقیرند از شتر و گوسفند انقدر میکشت که انجماعت را کافی باشد و از برای خود
مثل حصهٔ یکی از ایشان برمیداشت و از این دو بزرگ کی زاهدتر است و حال انکه حضرت رسول صم در
شان ایشان فرمود انچه فرمود و با ان زهد چنین نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای
گروه که من از پدرم شنیدم که از پدران خود روایت میکرد که حضرت رسول صم در روزی فرمود
که از هیچ چیز انقدر تعجب نمیکنم که از حال مومن تعجب دارم که اگر در دار دنیا بدن او را بمقراضها ببرند
از برای خیر است و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود که از برای او خیر است و هر چه خدا نسبت باو
میکند از برای او خیر است پس حضرت صادق عم بعد از چند حجت دیگر فرمودند که پس بدانید که بد
مذهبی اختیار کرده اید و مردم را بان میخوانید بسبب نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث انحضرت
که کتاب خدا تصدیق انها میکند و ان احادیث را رد میکنید بجهالت و نظر در غرایب قران نمیتوانید
کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قران را نمیدانید ای گروه چرا نظر در حال حضرت
سلیمان نمیکنید که پادشاهی طلبید که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد و خدا باو کرامت فرمود و حق
میگفت و عمل بحق میکرد و خدا و هیچیک از مومنان او را عیب بر این امر نکردند و پیش از او داود
پیغمبران پادشاهی و سلطنت داشت و یوسف پادشاهی مصر تا یمن داشت و عمل بحق میکرد و هیچکس
او را مذمت نکرد و ذو القرنین بندهٔ بود که خدا او را دوست میداشت و خدا او را دوست میداشت
و اسبابرا برای او میسر گردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را باو داد و حق میگفت و بحق عمل میکرد
و هیچکس او را بر این پادشاهی عیب نکرد پس ای گروه عمل نمایید باداب الهی که برای مومنان مقرر
فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و انچه بر شما مشتبه است که علم بان ندارید بگذارید و علم را

باهلش رد کنند و بنادانی اعتراف نماید تا انکه ماجور کردید و نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرانرا و حلال و حرام الهی را یاد کیرید که شمارا این علم بخدا نزدیک میکرداند و از جهل دور میکرداند و جهالترا باهلش واکذارید که اهلش بسیارند و اهل علم کمند و خدا فرموده است که بالاتر از هر صاحب علمی دانائی هست و در حدیث دیکر از حضرت رسول صم روایت کرده است که چه نیکو یاریست بر پرهیزکاری خدا توانکری و غنا و حضرت صادق عم فرمود که خیری نیست در کسی که نخواهد که مال از حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سوال نکاهدارد و قرض خود را ادا نماید و رحم و خویشانرا اعانت کند و فرمود که چه نیکو یاوریست دنیا بر تحصیل اخرت و از حضرت صادق عم منقولست که محمد بن المنکدر روزی پدرم برخورد در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار کرمی و انحضرت مرطوب و سنکین بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند و در خاطر کذرانید که سبحان الله مرد پیری از پیران قریش در این ساعت باینحال مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه کنم پس کفت نزدیک امدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق از انحضرت میریخت کفتم تو پیری از پیران قریش و در چنین وقتی با چنین حالی بطلب دنیا بیرون امدهٔ اکر اجل تو در اینحال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که اکر اجل در اینحال برسد در حالی رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتهای الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خود را از تو و از دیکران مستغنی میکنم من در وقتی باید از مرک بترسم که در معصیت الهی باشم پس کفت راست میفرمائی خواستم ترا موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیکر حضرت صادق عم فرمود که حضرت امیر المومنین عم بیل کار میکرد و زمینها ابادان میکرد و رسول خدا صم هستهٔ خرما بدهان میبرد و تر میکرد و در زمین میکشت هما نساعت سبز میشد و امیر المومنین عم هزار بنده از کد خود ازاد فرمود و بسند معتبر از اسباط بن سالم منقولست که بخدمت حضرت صادق عم رفتم از احوال عمر بن مسلم سوال فرمود کفتم صالح است و خوبست اما ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که کار شیطانست مکر نمیدانند که حضرت رسول صم تجارت فرمود قافلهٔ از شام امده بود متاع ایشانرا خرید و انقدر نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بر خویشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانی را که غافل نمیکرداند ایشانرا تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة و دادن زکوة علمای اهل سنت که قصه خوانانند میکویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند و دروغ میکویند تجارت میکردند اما نماز را ترک نمیکردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضل است از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند بسند معتبر منقولست که عمر بن یزید بخدمت حضرت صادق عم عرض کرد که شخصی هست میکوید که در خانهٔ خود مینشینم و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت پروردکار خود میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از ان سه نفریست که دعای

ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از معلی بن خنیس مرویست که حضرت صادق عم از احوال شخصی سوال فرمود کفتند بریشانست فرمود که در چه کار مشغولست کفتند که در خانه مشغول عبادتست فرمود که قوتش از کجاست کفتند که برادران مومنش باو میرسانند فرمود که انهائی که او را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر از او که در خانه عبادت میکند و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای اینکه محتاج بسوال نباشد و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایکان بکند در روز قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول صم فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین جزوهایش طلب حلال است و منقولست که سدیر صراف بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که برادمی در طلب روزی چه چیز لازم است فرمود که چون در دکان را کشودی و متاع خود را پهن کردی انچه بر تو لازم است بجا اورده * لمعهٔ ششم * در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره و اسبان و خانهای نفیس و امثال اینهاست کلینی بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صم روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد و دوست میدارد که اثر نعمت او بر بندهایش ظاهر باشد و از حضرت صادق عم منقولست که هرکاه خدا نعمتی کرامت فرماید به بندهٔ پس ان نعمترا ظاهر کرداند و خود را اباس یارابد ملائکه میکویند که دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است و اکر بر خود ظاهر نکند میکویند دشمن خداست تکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا عم فرمود که حضرت علی بن الحسین عم دو جامه میپوشیدند در تابستان که پانصد درهم قیمت انها بود و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق عم رفتم و جبهٔ خزی پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم پس کفتم فدای تو کردم جبه و کلاه من خزاست چه میفرماید فرمود که قصوری ندارد کفتم اکر تارش ابریشم باشد چونست فرمود که قصوری ندارد و فرمود که چون حضرت امام حسین عم شهید شدند جبهٔ خزی پوشیده بودند انکاه فرمود که عبد الله عباسرا چون حضرت امیر المومنین عم بنزد خوارج فرستادند که بر ایشان حجت تمام کند عبد الله بهترین جامهای خود را پوشید و بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسبان سوار شد و رفت و در برابر ایشان ایستاد ان خارجیان کفتند که یا ابن عباس تو بهترین ماها بودی حالا رخت جبابرانرا پوشیدهٔ و بر اسب ایشان سوار شدهٔ عبد الله بر ایشان این ایه را خواند که * قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق * بکو ای محمد که کی حرام کرده است زینت خدارا که برای بندکان بیرون اورده است و خلق فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست میدارد اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام میکذشت حضرت امام جعفر صادق عم را دید

که جامهای نفیس باقیمت پوشیده اند گفت والله که میروم واو را بر پوشیدن این جامها سرزنش میکنم پس بنزدیک حضرت امد و گفت والله یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامها بپوشید و علی بن ابیطالب و هیچیک از پدرانت چنین لباس نپوشیدند حضرت فرمود که حضرت رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد از ان وسعت بهم رسید پس سزاوار ترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکاران اند پس این ایه را خواندند که قل من حرم الله زینة پس ما سزاوار تریم از دیگران بانها بعد از ان فرمود که ای ثوری این جامها که می بینی از برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از ان دست سفیان را گرفتند و بنزد خود کشیدند و جامهٔ که بر بالا پوشیده بودند دور کردند و با و نمودند جامهٔ را که ملاصق بدن ایشان بود جامهٔ بسیار کندهٔ بود فرمودند که این جامهٔ کنده را از برای خود پوشیده ام و ان جامهٔ نفیس را برای زینت نزد مردم پس دست انداختند و جامهٔ کندهٔ سفیان بر بالای جامها پوشیده بود دور کردند جامهٔ ملاصق بدنش جامهٔ بسیار نرمی بود فرمود که این جامهٔ بالا را تو برای ریای مردم پوشیدهٔ و جامهٔ نفیس را برای لذت نفس در زیر پوشیدهٔ و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمودند که روزی من در طواف بودم ناگاه دیدم که کسی جامهٔ مرا میکشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای جعفر تو مثل این جامهارا میپوشی در چنین مکانی با ان ربطی که بعلی بن ابیطالب داری گفتم این جامهٔ قرقبیست یعنی جامهٔ کتانی که از مصری اورده اند بیکدینار خریده ام و حضرت امیرالمومنین در زمانی بودند که چیزی چند در ان زمان میتوانست کرد که در این زمان نمیتوان کرد اگر در این زمان من مثل ان جامها بپوشم میگویند که مرائیست مثل عباد و منقولست از عبدالله بن القداح که حضرت صادق ع تکیه بر من یا بر پدرم فرموده بودند و در ان حال عباد بن کثیر رسید حضرت دو جامهٔ نیکو از جامهای مرو پوشیده بودند عباد گفت که تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند این جامهای بازینت چیست که پوشیدهٔ اگر از این پست تر جامها بپوشی بهتر است حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتهایی را که خدا برای بندگانش خلق فرموده است و روزیهای نیکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی بنده کرامت میفرماید دوست میدارد که ان نعمت را بر ان شخص ببیند و هیچ قصوری ندارد این زینت وای بر تو ای عباد من پارهٔ تن پیغمبرم مرا ازار و ایذا مکنی و عباد دو عبای کنده پوشیده بود و منقولست از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق ع بودم شخصی بان حضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی بن ابیطالب جامهای درشت میپوشیدند و پیراهنی بچهار درهم میخریدند و می بینم شما جامهای نیکو می پوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب در زمانی بودند که ان جامه بد نمینمود اگر در چنین زمانی میپوشیدند بان جامه مشهور میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل ان

زمانست اما چون حضرت صاحب الامر ع ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیرالمومنین خواهد پوشید و بسیرت انحضرت عمل خواهد فرمود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا ع از من پرسیدند که چه میگویی در پوشیدن رختهای خز و درشت گفتم چنین شنیده ام که بیشتر می پوشیده اند و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق جامهٔ نورا در اب فرو میبرده اند و میپوشیده اند فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین ع جبهٔ خزی بپانصد درهم میخریدند و میپوشیدند و ردای خزی به پنجاه دینار میخریدند و زمستان در انها میگذرانیدند و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند بعد از ان این ایه را خواندند که قل من حرم زینة الله تا اخر ایه و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که سه چیز است که خدا مومن را بر انها حساب نمیکند طعامی که میخورد و جامهٔ که میپوشد و زن صالحهٔ که وارا اعانت مینماید و فرج او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت و اظهار زینت را دوست میدارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که اثر نعمت خود را بر بنده بیند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند فرمود که جامهٔ خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بزند و خانهٔ خود را نیکو کند و ساحت خانه را جاروب کند حتی انکه چراغ را پیش از غروب افتاب افروختن فقر را بر طرف میکند و روزی را زیاده میگرداند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده اند که در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیرالمومنین ع حال برادرش عاصم بن زیاد را که عبا پوشیده و جامهای نرم و ملایم را ترک کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش بسبب این بسیار مغموم و محزونند حضرت او را طلبیدند چون بیامد در و ترش کردند و فرمودند که ای دشمن نفس خود شیطان خبیث ترا حیران کرده است ایا حیا از اهل خود نکردی ایا رحم بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حلال کرده است و کراهت دارد که تو از انها بر داری و منتفع شوی تو نزد خدا از ان پست تری که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که * والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام * که ترجمه اش اینست که زمین را خلق فرمود و مقرر گردانید از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوها هست و خرما که شکوفهٔ انها در میان غلافها حاصل میشود ایا نفرموده است که * مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان * و فرموده است که * یخرج منهما اللولو و المرجان * پس در اول بمیوها و خلق انها بر خلایق منت نهاده و در ثانی بدر یاد مروارید و جواهر که از دریا بیرون می اید منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از بیان کردن بقول و حال انکه امر فرموده است که * واما بنعمة ربک فحدث * حدیث کن بنعمتهای پروردگارت و بیان کن انها را پس عاصم گفت

که یا امیر المؤمنین پس تو چرا در خورشها اکتفا کرده بر طعامهای ناگوار و در پوشش بر جامهای کنده حضرت فرمودند که من مثل تو نیستم خدا واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را بر ضعیفان و فقیران مردم بسنجند و بروش ایشان سلوک نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد و چون امام خود را مثل حال خود بینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و جامهای نرم پوشید و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق عم گفت که اگر خلافت باشما باشد ما با شما برفاهیت تعیش خواهیم کرد حضرت فرمود که هیهات هیهات ای معلی اگر با ما باشد مدار بر سیاست و تدبیر در شب با عبادت در شب و سیاحت و حرکت در روز بجهاد خواهد بود و پوشش ما جامهای درشت و خورش ما طعامهای غیر لذیذ خواهد بود پس خلافت ظاهر بر ما از ما غصب کردند و کما نشان اینست که بر ما ستم کرده اند و ما برفاهیت انداخته اند ای عزیز بدانکه احادیث در این ابواب بسیار است و احادیث بسیار نیز در فضل سواری اسبان نفیس و نگاه داشتن غلامان زینت ایشان واقع شده است احادیث نیز در مدح فقر و فقرا و جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده و حضرت رسول صم بر الاغ سوار میشدند و جامهای زبون می پوشیدند و اگر بصیرتی داری از این اخبار که نقل شد و از معارضات و گفتگوها که در میان ائمهٔ علیه السلام و صوفیهٔ از ما نقل شده است حق را می یابی و میدانی که اصل اینها را کمال دانستن و مقید باینها بودن خوب نیست و هم چنین مقید بزینتها و رفاهیتها بودن خوب نیست بلکه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مؤمنان خوبست و اگر فقیر باشد باید بفقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی بر و انداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه حاضر باشد بخورد همه را از جانب خدا و ند خود داند و اگر خواهد تکبر را علاج کند و گاهی برای ان رختهای زبون بپوشد خوبست اما در صورتی که ان رخت زبون باعث زیادتی تکبر او نشود مثلا در زمانی که اعتبار در شال پوشی باشد علاج تکبر بترک شال پوشیست و در صدر اسلام که نخوت و عصبیت باب بود و این چیزها را اعتبار نمیکردند تواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول صم در اخر این وصیت باین معنی اشاره فرموده است که ای ابوذر در اخر الزمان جماعتی بهم خواهند رسید که در زمستان و تابستان پشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشان را لعنت میکنند ملائکهٔ اسمانها و ملائکهٔ زمین و عقل نیز حکم میکند که بنده باید فرمان بردار باشد اگر خز و پرنیان اقا برایش بفرستد بپوشد و اگر شال فرستد بپوشد و در هر دو حال از اقا راضی باشد و بیان خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن بیان ان فقرهٔ شریفه که در اخر حدیث می اید خواهد شد انشاء الله تعم

* لمعهٔ هفتم * در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردن است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم منقول است که شستن سر دفع کثافت و چرک میکند و درد چشم را دور میکرداند و

شستن جامه غم و حزن را بر طرف میکند و پاکیزگیست برای نماز و فرمود که خود را باب پاکیزه کنید از بوهای بدی که مردم بانها متاذی میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و با احوال خود بپردازید بدرستیکه خدا دشمن میدارد از بندگان کثیف قاذوره کثیف بد بویی را که در پهلوی هر کس که بنشیند از او متاذی شود و حضرت امام رضا عم فرمود که سزاوار اینست که ادمی هر روز بوی خوش بکند و اگر قادر نباشد یکروز بکند و یکروز ترک کند و اگر قادر نباشد هر جمعه یکبار بکند و ابتر البته ترک نکند و حضرت صادق عم فرمود که خدا را حق لازمی هست بر هر بالغی که در هر جمعه شارب و ناخن بگیرد و بقدری از بوی خوش خود را خوشبو کند و حضرت امام رضا عم فرمود که بوی خوش از اخلاق پیغمبرانست و حضرت صادق عم فرمود که بوی خوش باعث قوت دلست و فرمود که یکنماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود که هر چیز که در بوی خوش صرف می نمائی اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول صم در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف میکردند و احادیث در فضیلت طیب و انواع ان و فضل روغنهای خوشبو بر خود مالیدن بسیار است و در این رساله همین اکتفا نمائیم

* لمعهٔ هشتم * در مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترک گوشت و حیوانی نمودن است بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر یافت و کلینی و غیر او بسندهای معتبر از حضرت رسول و ائمه عم روایت کرده اند که سید و بهتر طعامهای دنیا و اخرت گوشت است بسند معتبر از عبد الاعلی منقولست که بحضرت صادق عم عرض نمود که روایت بما رسیده است از حضرت رسول صم که حق تعالی دشمن میدارد خانهٔ پر گوشت را حضرت فرمود که دروغ میگویند حضرت مذمت گوشت نفرمود مذمت خانه کرد که در ان خانه گوشت مردم را بغیبت خورند و پدرم گوشت را دوست میداشت و بسیار تناول میفرمود و روزی که فوت شد در استین ام ولدش سی درهم بود که برای گوشت خریدن باو داده بود و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که گوشت خوردن در بدن گوشت میرویاند و کسی که چهل روز گوشت را ترک کند کج خلق میشود و هر که کج خلق شود اذان در گوشش بگویید و در حدیث دیگر فرمود که اذان در گوش راستش بگویید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صم فرمود که ما گروه انبیا گوشت را دوست میداریم و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هر که چهل روز او را گوشت میسر نشود قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا نماید و منقولست که پیغمبری از پیغمبران نجد از ضعف شکایت کرد وحی امد که گوشت با شیر بخور با باماست و حضرت امیر المؤمنین عم در نامهٔ که باهل مصر نوشتند در هنگامی که محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان میفرستادند بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران واستدلال بایات بسیار بر اینکه خدا بسبب تقوی در دنیا با ایشان نعمتها کرامت میفرماید و در اخرت ایشانرا حساب نمیکند بر انها

فرموده اند که ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و آخرت را شریک شدند با اهل دنیا در
دنیای ایشان و اهل دنیا با ایشان در آخرت شریک نیستند خدا برای متقیان حلال گردانیده است آنچه
ایشان را کافی باشد و غنی گردانید ایشان را از دیگران چنانچه فرموده است که بگو ای محمد که کیست که حرام
گردانیده است زینت و آرایشی را که خدا بیرون آورده است برای بندگان خود و کیست که حرام
کرده است روزیهای پاکیزه را بگو ای محمد زینت و روزیهای طیب برای جماعتی است که ایمان
آورده اند در زندگانی دنیا و کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند و جمیع اینها خالص است برای مومنان
در روز قیامت و مخصوص ایشانست و در آن نشاه غیر ایشان با ایشان شریک نیستند چنین تفصیل میکنیم
و بیان می نماییم آیات خود را برای کسانی که عالمند و میفهمند بعد از ذکر این آیه حضرت فرمود که متقیان
ساکن شدند در دنیا ببهترین مسکنها و خوردند بهترین خوردنیهای او شریک شدند با اهل دنیا در دنیای
ایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان میخوردند و آشامیدند شربتهای پاکیزه را که
ایشان می آشامیدند و پوشیدند بهترین جامهها را که ایشان میپوشیدند و ساکن شدند در بهترین مسکنها
که ایشان ساکن میشدند و تزویج کردند بهترین زنان را و سوار شدند بهترین مرکوبات و اسبان را و
تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند در قیامت ایشان همسایگان رحمت الهی خواهند بود و آنچه از خدا
طلبند با ایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلب ایشان را رد نخواهد نمود و لذتهای دنیا هیچ لذت ایشان را
در آنجا کم نخواهد کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین امری مشتاق باشید و آنرا طلب نمایید که آن
تقوی و پرهیزکاری از منهیات خدا است و موجب این سعادتهاست و بدانکه در مدح شیرینیها و انواع
میوهها و اصناف گوشتها و سایر ماکولات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد شده است اما کم
خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از عبادت
باز ماند و آنکه با سیری طعام خورده وارد شده است و حریص در اینها بودن و پیوسته طالب اینها
بودن عمر شریف خود را همه صرف تحصیل اینها نمودن بد است اما مقید بترک اینها بودن هم خوب نیست
و ترک طعامهای مقوی نمودن که بدن و عقل و قوی ضعیف شود خوب نیست زیرا که بدن آلت و مطیه
نفس است در جمیع احوال در تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف شد نفس معطل میشود بلکه در عبادات
همه بر بدن بسیار زور نمی باید آورد که بسیار ضعیف شود مثل آنکه شخصی در سفری اسبی داشته باشد
اگر روزی پنج فرسخ او را براه برد و در بعضی منازل هم توقفی برای قوت آن بکند چیزهای مقوی
بان بخوراند او را بمنزل میرساند و اگر در یکروز آنرا سی فرسخ یا چهل فرسخ براند در همان روز از کار
می ماند و بمنزل نمیرسد چنانچه بسند معتبر از حضرت باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که این
دین متین و محکم است پس سیر کنید و قطع مسافت آن نمایید برفق و مدارا و همواری و بسیار بار

عبادت را بر مردم سنگین مکنید که عبادت خدا را مکروه طبع بندگان خدا کنید پس از بابت کسی باشید
که مرکوب خود را آنقدر مراند که باز ماند و نه سفر را قطع کرده باشد و نه مرکوب را باقی گذاشته باشد
و حضرت صادق ع فرمود که عبادات خدا را مکروه نفس خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود که پدرم
روزی بر من گذشت در اوایل سن و من در طواف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت می کشیدم
و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا بنده را که دوست میدارد او را داخل بهشت میکند و
باندک عملی از او راضی میشود و در این باب احادیث بسیار است و ایضا باید عقل را سخیف و ضعیف
نکنند بترک حیوانی و مثل اینها زیرا که مدار تمیز امور بر عقلست و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل
باطل را میخورد چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار باین بود و ظاهرا که شیطان این عبادت ترک گوشت
و حیوانی را که مخالف طریقه شرعست از برای همین برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است
که چون چهل روز در سوراخی نشستند و عقل و قوی را ضعیف کردند اوهام و خیالات بر عقل
ایشان مستولی میشود و از راه وهم چیزها در خیال ایشان هم میرسد از بابت کسی که بمرض سرسام مبتلا
باشد و باعتبار ضعف عقل گمان میکنند که کمالیست و آنچه پیر با ایشان گفته است چون پیوسته در آن
سوراخ تاریک همین معنی در نظر ایشانست بتدریج بازدیاد قوت وهمی و ضعف عقل حالی ایشان میشود
و بیرون که آمدند اگر پیر میگوید که دیشب پنج مرتبه بعرش رفتم تصدیقش میکنند بدون بینه و برهان
و اینها همه از ضعف عقلست و بدانکه حدیثی از حضرت رسول ص منقولست که هر که در چهل صباح
عمل خود را از برای خدا خالص گرداند خدا چشمهای حکمت را از دلش بر زبانش جاری گرداند و
در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص
گرداند یا چنین فرمود که هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند در دنیا و او را
بدردها و دواهای دنیا بینا گرداند و حکمت را در دل او جا دهد و زبان او را بحکمت گویا گرداند بعد از
آن حضرت آیه خواندند که ترجمه اش اینست که آنان که گوساله را خدای خود اخذ کردند عنقریب بایشان
خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار خود ایشان و خواری در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهیم
جماعتی را که افترا بر خدا می بندند پس فرمود که هر صاحب بدعتی را که بینی البته ذلیل و خوار است
و هر کس که افترا بر خدا و رسول و اهل بیت می بندد البته ذلیل و بیمقدار است و صاحبان بدعت از روی
جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق و نمیدانند که این هیچ دخلی بمطلب ایشان
ندارد زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی اخلاص عمل آنست که از شوایب ریا عمل را پاک گرداند و
سعی کند که آنچه از او صادر شود از اعمال و افعال و اقوال او همه موافق رضای الهی باشد و نیت او
در این عملها مشوب بغرضهای فاسد نباشد بلکه عملهای مباحش را همه بنیت عبادت کند مثل آنکه

اگر به بیت الخلا رود باخود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد عبادت را با حضور قلب کند و باین نیت ان عمل عبادت میشود اگر در نیت صادق باشد واگر بباز ار رود برای این رود که خدا فرموده است که ببازار روم و طلب روزی بکنم برای فرموده خدا میروم و هم چنین در جمیع کارها و اخلاص از برای خدا وقتی میشود که کاری را که خدا فرموده باشد از برای خدا بکند و اگر نه اگر کسی بدعتی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار است پس اول باید دانست که کدام کار را خدا میخواهد و اخران کار را از برای خدا کرد و در فصلهای پیش این معنی را واضح ساختیم پس لفظ چهل روز بجه کاران صاحب بدعت می اید چه ظاهر است که اگر کسی چهل روز ورزش کشتی بکند داخل این حدیث نخواهد بود و حضرت در اخر حدیث دویم که مذمت بدعت فرموده اند اشعار باین معنی نموده اند و بعد از ان معنی که از اخلاص برای تو بیان کردیم میدانی که چهل روز باان حال بودن چه بسیار دشوار است و ظاهر است که کسی که بان سعادت فایز شود که از روی علم و دانایی عملش را برای خدا خالص کرداند و بدعت در اعمالش نباشد چشمهای حکمت بر زبانش جاری میشود و اگر بروفق بدعت عمل کند چشمهای ضلالت بر زبانش جاری میشود از جانب شیطان که عالم را گمراه کند و اگر در میان اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده اند و ایشانرا داخل صوفیه نشمرده اند چون بر طریقهٔ حق مستقیم بوده اند و راه قرب و عبادت و مناجات و بندگی خدا را داشته اند مانند سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیاء والکاملین شیخ صفی الدین وسید الافاضل بن طاوس و زبدة المتعبدین ابن فهد حلی و شهید سعادتمند شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان از زهاد که طریقهٔ ریاضت و عبادت و بندگی بقانون شریعت مقدس نبوی داشته اند بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم حق را درس میگفته اند و بدعتی از ایشان نقل نکردهٔ اند لهذا ملا جامی در نفحات هیچ یک از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته با اینکه از افتاب مشهورتر بوده اند و از اثار اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است و در ترویج دین ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله علیهم سعیها کردند و جان خود را در راه دین بذل کردند و جماعت دیگر از صوفیهٔ باطل بر خلاف ایشان در خرابی دین سعیها کردند و شنیدی که صفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه چه معارضات کردند و بعد از عصر ائمهٔ پیوسته با علمای دین اثنی عشر معارضها و مجادلات میکرده اند و اکنون هم میکنند امید که خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت نماید بمحمد واله الطاهرین

* لمعهٔ نهم در بیان حرمت غناست بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی نیست و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمه الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است

حرمت غنا و در میان سنیان خلافیست بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیهٔ ایشان و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته اند و احادیث در باب حرمت ان بسیار است و ظاهر بعضی احادیث انست که از گناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح و سند حسن از حضرت صادق عم روایت کرده است در تفسیر این ایه که حق تعالی مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمیشوند نزد قول زور یعنی گفتار باطل فرمود که مراد غناست و بسند حسن از امام محمد باقر عم منقولست که غنا از جملهٔ گناهانیست که خدا بر اهل او وعید اتش فرموده است و بعد از ان این ایه را خواندند که * و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین * که ترجمه اش اینست که از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کنندهٔ از خدا را تا گمراه سازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا میکند براه خدا و دین حق برای ان گروه مهیا شده است عذابی خوار کننده و در احادیث دیگر وارد شده است که گناه کبیره انست که خدا وعید اتش بران کرده باشد پس معلوم میشود که غنا از گناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حضرت فرمود که غنا داخل است در ایچه خدا فرموده است که * و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله * و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که خانهٔ که در ان غنا میکنند ایمن نیست ان خانه از نزول بلاهای دردناک و دعا در انجا مستجاب نمیشود و ملک داخل انخانه نمیگردد و بسند صحیح مرویست که ریان بن الصلت از حضرت امام رضا عم پرسید که هشام بن ابراهیم از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده اید در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ میگوید ان زندیق او از من پرسید من باو گفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر سوال نمود از غنا حضرت فرمود که اگر حق و باطل متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود ان شخص گفت که در طرف باطل فرمود که درست حکم کردی و بسند معتبر از امام جعفر صادق عم منقولست که فرمود که مجلس غنا مجلسیست که خدا نظر رحمت بسوی اهل ان مجلس نمیکند و غنا داخلست در ان ایه که * و من الناس من یشتری لهو الحدیث * و بسند صحیح از مسعدة بن زیاد منقولست که در خدمت حضرت صادق عم بودم شخصی عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلا میشوم و همسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود می نوازند و بسیار من طول میدهم نشستن را از برای استماع اواز ایشان حضرت فرمود که چنین مکن انشخص گفت که من بپای خود برای این نمیروم همین میشنید نیست که بگوش خود میشنوم حضرت فرمود که تو به کن مگر نشنیدهٔ که خدا میفرماید که گوش و چشم و دل از همهٔ ایشان سوال خواهند کرد گفت والله که گویا که هرگز این ایه را نه از عربی شنیده بودم و نه از عجمی و بعد از این دیگر بان عمل عود نخواهم کرد والحال استغفار و توبه میکنم حضرت فرمود که برخیز و غسل بکن و نمازی بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اگر بر انحال میمردی و خدا را

شکر کن و از خدا طلب که توبه ات را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه خدا انها را نمیخواهد که
خدا چیزیرا که قبیح است نمیخواهد و نهی فرموده است و قبیح را اهلش بکذار که هر فعلی را اهلیست که ان
فعل مناسب ایشانست از حضرت صادق عم منقولست در تفسیر این ایه که * فاجتنبوا الرجس من الاوثان
و اجتنبوا قول الزور * اجتناب نماید از رجس و پلیدی که ان بتانست و اجتناب کنید از قول زور
و کفتهٔ باطل فرمود که مراد از قول زور غناست در حدیث دیکر فرمود غنا اشیانهٔ نفاق است در حدیث دیکر
وارد است که از انحضرت پرسیدند از غنا حضرت فرمود که داخل خانهٔ چند مشوید که خدا از اهل انها
اعراض فرموده و روی رحمت را از ایشان کردانیده است و در حدیث دیکر فرمود که شنیدن لهو و غنا
در دل میرویاند نفاق را چنانچه اب کیاه را میرویاند و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم فرمود
که بخوانید قران بلحن عرب وصوت ایشان واحتراز نماید از لحنهای اهل فسق و فجور وصاحبان کناهان
کبیره بدرستی که بعد از من جماعتی خواهند امد که ترجیع کنند او از خود را بقران مانند ترجیع نوحه
و غنا و رهبانیت قران ایشان از کردن ایشان بالاتر نخواهد رفت و دلهای ایشان بر کشته و سرنکونست
و دلهای جماعتی که کار ایشان خوششان می اید نیز سرنکونست علی بن ابراهیم در حدیث طولانی
روایت کرده است که حضرت رسول صم برای سلمان بیان فرمود چیزهای بدی را که در اخر الزمان بهم
خواهد رسید و از علامات قیامت است از انجمله فرمود که تغنی بقران خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند
خواند و از حضرت صادق عم پرسیدند از خریدن کنیزان غنا کننده فرمود که خریدن ایشان و فروختن
ایشان حرام است و تعلیم کردن ایشان کفرست و کوش کردن خوانندکی ایشان نفاقست و در حدیث دیکر
فرمود که زن غنا کننده ملعونست و هر که کسبش را میخورد ملعونست و در کتاب عیون اخبار الرضا
روایت کرده است که از حضرت امام رضا عم پرسیدند از شنیدن غنا حضرت فرمود که اهل حجاز جایز میدانند
و ان باطلست و لهواست نشنیدهٔ که خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون بلغو میکذرند کریمانه
و بزرکانه میکذرند و کوش نمیدهند و از حضرت امام رضا عم بسند معتبر منقولست که هر که نفس
خود را منزه کرداند از غنا و نشنود انرا پس بدرستیکه در بهشت درختی هست که خدا بادها را امر میفرماید
که ان درخت را حرکت دهند پس از ان صدای خوشی خواهد شنید که هرکز نشنیده باشد و کسی که
غنا شنیده باشد انرا نخواهد شنید علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که بحضرت
صادق عم عرض نمودم که سوالی میخواهم بکنم حیا مانع میشود ایا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت
درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر میفرماید که میوزند و ان درخت را بنغمهٔ چند مترنم میسازند
که خلایق بخوبی از نغمها هرکز صدایی نشنیده باشند بعد از ان فرمود که ان عوض و ثواب کسیست که
ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است

که

که غنا موروث نفاق است و باعث فقر میشود بسند دیکر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که بسیار
کوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانیست بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق عم سوال
کردند از معنی قول زور که خدا از ان نهی فرموده است فرمود که از جملهٔ قول زور است انکه شخصی
بکسی که غنا کند کوید که احسنت خوب خواندی احادیث دیکر در حرمت غنا وارداست و از برای
ارباب انصاف و بصیرت کمتر از انچه مذکور شد هم کافیست و بدانکه اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر
کرده اند بترجیع اوازی که شنونده را بطرب اورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بتکریر و حرکت دادن
اواز در کلو و طرب را کفته اند که ان حالتیست که ادمیرا از خوشحالی و ازاندوه حاصل میشود و بعضی
از لغویین و علما بمحض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب اورندرا در ان اخذ نکرده اند و غنا در فارسی
سرود را میکویند و جمیع خوانندکیها را در فارسی سرود میکویند و در میان عرب الحال هم میشنویم که
کسی را که میخواهند بکویند خوانندکی کن میکویند تغن یعنی غنا بکن پس ظاهر شد از انچه کذشت که
هر خوانندکی که در ان تحریر او از باشد و اینکس را بحزن یا فرح اورد حرام است مکر انچه استثنا خواهد
شد و اکر بطرب هم نیاورد بعید نیست جمع کثیری حرام است و چنین فردی ظاهر انی باشد زیرا که مطربی که
کفته اند مراد اینست که ان نوع اواز از شانش این باشد که بطرب اورد اکر نه کاه باشد که کسی
بهم رسد که از هیچ اوازی بطرب نیاید چنانچه اکر عسل را تعریف کنند که چیز شیرینیست که ادمی از ان
محظوظ و ملتذ میشود اکر بندرت کسی را عسل بد اید خلل در ان تعریف ندارد بلی یکقسم از اواز
هست که اصل جوهر اواز خوشی دارد پس اکر قران را اراسته بخواند و تحریری در صوت بکند که در
حد اخزانی بهم رسد اما تکریر اواز و تحریر در ان نباشد ان ظاهرا غنا نیست و اینکه در بعضی احادیث
وارد شده است که قران را بحزن بخوانید بر این معنی محمولست و هم چنین احادیثی که دلالت دارد بر انکه
ائمه عم بحزن تلاوت میفرموده اند و در بعضی احادیث که وارد شده است که ترجیع او از بکن بقران بان
احادیث معارض مقاومت نمیتواند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از علمای مانه دیده ایم که قران را در
باب غنا استثنا کرده باشد و بدانکه اکثر علما حدی خواندن را برای راندن شتر استثنا کرده اند و چون در
مستندش ضعفی هست بعضی از علمای ما انرا نیز حرام میدانند و هم چنین خلافست در صدای زنی
که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان در میان ایشان داخل نشوند و جمعی از علما اینرا حلال
دانسته اند و ابن ادریس و علامه در تذکره این را نیز حرام دانسته اند ولیکن حلیتش حدیث معتبر دارد
و هم چنین نوحهٔ زنان در ماتمها اکر دروغ نکویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث دارد و شیخ علی
علیه الرحمه ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیهٔ حضرت امام حسین عم را جایز دانسته اند بتحریر خواندن
و احتیاط در دین انست که از همهٔ اینها اجتناب نماید بمقتضای عموم احادیث بسیاری که کذشت * لمعهٔ

دهم * در بیان ذکر است بدانکه ذکر در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع دارد اول یاد خدا است
در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب آن شود و خدا را یاد آورد و برای خدا ترک آن نماید دویم یاد
خدا است در وقت طاعات که خدا را یاد آورد و بسبب آن مشقت طاعت بر او آسان شود و بجا آورد سیم
یاد خدا است در هنگام رفاهیت و نعمت که و فور نعمت او را از یاد خدا فراموش نکند و شکر آن بجا آورد
چهارم یاد خدا است در هنگام بلا و محنت که در آن حالت بخدا تضرع نماید و بر آن بلا صبر کند پنجم ذکر
الهیست بدل که تفکر در صفات کمالیهٔ الهی و در آلاء و نعمای او بکند و تفکر در دین حق و معانی قرآن
و احادیث رسول و اهل بیت عم و تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که
خدا فرموده است اینها همه ذکر الهیست ششم ذکر بزبان است و آن انواع دارد مثل مذاکرهٔ علوم حق و آیات
و اخبار و درس گفتن و ذکر آنچه سابقا مذکور شد و فضایل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و دعا
خواندن و اسمای الهی که از شارع متلقی شده است مداومت نمودن اما باید که یادی باشد که پسندیدهٔ
شارع است و بعنوان بدعت نباشد و دل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میگردد و براین مضامین
احادیث متواتره وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه اطاعت خدا
میکند یاد خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و هرکه معصیت خدا میکند
خدا را فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد و بسندهای معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که فرمود که دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود
که از برای مردم از نفس خود نپسندی مگر چیزی را که برای نفس خود از مردم میپسندی و با برادران
مؤمن مواسات نمودن در مال و برادرانه در میان خود و ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن
نه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و بس بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا
فرموده باشد بجا آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده باشد ترک نمائی و در حدیث
دیگر فرمود که در توریة نوشته است که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام
غضب خود حضرت امام موسی عم فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمیکند مثل زیارت
برادران مؤمن از برای خدا و بدرستیکه دو مؤمن که با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد مینمایند
و بعد از آن فضایل ما اهل بیت را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان تمام میریزد و از بسیاری المی که
باو میرسد نفر یاد می آید که ملائکه آسمانها و خازنان بهشت حال او را می یابند و بر او لعنت میکنند و
هیچ ملک مقربی نمیماند مگر آنکه او را لعنت میکند پس بر زمین می افتد و امانده و رانده شده و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت
و آن نیکو و جمیل است و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهائیست که خدا احرام گردانیده است و ذکر خدا دو

ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از آن یاد خدا است در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از آن
گردد و حضرت صادق عم فرمود که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند
آن مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جملهٔ ذکر خدا است و یاد دشمنان
ما از جملهٔ شیطانست و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر
کیست فرمود که کسی که صد آیه از قرآن بخواند چون حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در
میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعتست و بهترین عبادات میدانند و خلاصهٔ اوقات عمر خود را در
اینها ضایع میکنند و مردم را گمراه میگردانند اول ذکر جلی آن مشتمل بر چند چیز است اول آنکه این نحو
عبادت از شارع متلقی نشده است و در آیات و اخبار کیفیت ذکر جلی برخلاف این وارد شده است
زیرا که حق سبحانه و تعم فرموده است که * ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین * یعنی بخوانید
پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستیکه حقتعم دوست نمیدارد دانا را که از حد اعتدال
بیرون میروند و جای دیگر میفرماید که * و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیة دون الجهر من القول
بالغدو و الآصال و لا تکن من الغافلین * که ترجمه اش اینست که یاد کن پروردگار خود را در خاطر
خود از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز و مباش از جملهٔ غافلان
و نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صم شنید که جمعی فریاد بر آورده اند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع بلیغ
نمود و فرمود که بدرستیکه ندا نمیکنید کسی را که نشنود یا دور باشد و با سانید صحیح منقولست از حضرت
صادق عم که حضرت موسی از خداوند خود سوال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی بمن که بروش
نزدیکان با تو از گویم یا دوری که چون ترا خوانم بلند بخوانم خطاب رسید که من همنشین آنکسی ام که
مرا یاد میکند یعنی فریاد در کار نیست بسند معتبر منقولست که حضرت صادق عم فرمود که شیعهٔ ما جماعتی
اند که در خلوت و پنهانی خدا را بسیار یاد میکنند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که حق سبحانه
و تعالی میفرماید که هرکه مرا آهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه یاد کنم و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین عم منقولست که هرکه خدا را در پنهانی یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستیکه
منافقان خدا را آشکار اذکر میکردند و در پنهان ذکر نمیکردند خدا در وصف ایشان فرمود که بریای
مردم کار میکنند و یاد خدا نمیکنند مگر اندکی و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که ذکری که آدمی در خاطر
خود بکند ثواب آنرا غیر از خدا کسی نمیداند از بزرگواری آن ذکر پس از این آیات و احادیث معلوم
شد که باین نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع پسندیده نیست و در تعریف بدعت دانستی
که این قسم امور که از شارع وارد نشده است خوب دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعت است *
دویم * آنکه تحریرها و غنا میکنند و ذکر را بتصنیفها بر میگردانند و در میان آن اشعار عاشقانه و ملحدانه

بنغمه و ترانه میخوانند و این باجماع علمای ما حرام است چنانچه دانستی درباب غنا قطع نظر از اعمال شنیعهٔ
که درضمن ان میکنند ازدست بردست زدن بنغمه واصول خدا کفار رادر قران باز مذمت فرموده است
ورقص کردن که شرعا مذموم است وعقل همه کس حکم بقباحت ان میکند * سیم * انکه این اعمال رادر
مساجد میکنند و شعرخواندن در مسجد مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست
که فرمود که اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر میخواند بگوئید باو که خدا دهنت را بشکند مسجد را
برای قران خواندن ساخته اند و ابضاً نهی کرده اند از او از بلند کردن در مسجد و دراکثر ایشان این
اعمال را در شب و روز جمعه واقع میسازند و شعرخواندن در شب جمعه مطلقاً مکروه هست و در روز
جمعه نیز مکروه هست چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق عم منقولست که هرکه در روز جمعه یك
بیت شعر بخواند نصیب و بهرهٔ او از ثواب ان روز همان بیت خواهد بود و چون بایشان میگوئی که این
اعمال بدعت و نشر یعست جواب میگویند که ما را از این قرب دیگر حاصل میشود و فریادها میکنند و
مانند حیوانات کف میکنند و باین اداء در نظر عوام کالانعام از کمالات خود مینمایند و درباب قرب بیشتر معلوم
شد که این چیزها نیست که ما بوهم خود یابیم و راه قرب منحصر است در راه متابعت شرع و ان حرکاتی که
از ایشان صادر میشود و حالش نام میکنند بر چند قسم است یك قسم انست که خیالات باطله در نفس
ایشان از عشق مجاز هست این صداهای خوش را که شنیدند ان معنی طغیان میکند و باعث اضطراب
ایشان میشود و ان خصوصیتی بایشان ندارد در مجلس شراب وساز وتنبك هم ان شور و وجد و رقص
میباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که از ابای طاهرین خود صلوات الله علیهم
روایت فرمود که شیطان نزد انبیای امد از زمان ادم تا هنگامی که حضرت عیسی مبعوث شدند و با ایشان
سخن میگفت و سوالها از ایشان میکرد و بحضرت یحیی زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت روزی
حضرت یحیی باو فرمود که ای ابومره مرا بتو حاجتیست گفت که قدر تو از ان عظیمتر است که حاجت ترا رد توان
نمود انچه خواهی سوال نما که انچه فرمائی مخالفت نخواهم کرد حضرت فرمود که میخواهم که دامها و تلهای
خود را که بنی ادم را بان صید می نمائی بمن نمائی ان ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد چون صبح
روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست و ناگاه منتظر او بود دید که صورتی در برابرش ظاهر شد
رویش مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوك و طول چشمهایش در طول رویش و هم چنین
دهانش در طول رویش و زقن ندارد و ریش ندارد و چهار دست دارد دو دست در سینه و دو
دست در دوش او رسته و پی پایش در پیش و انگشتان پایش در عقب و قبائی پوشیده و کمر بندی
بر روی ان بسته و بران کمر بند رشتها بالوان مختلف اویخته بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز
و بهر رنگی رشتهٔ در ان میان هست و زنگ بزرگی در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بران خود

قلابی اویخته چون حضرت او را باین هیئت مشاهده فرمودند پرسیدند که این کمر بند چیست که
در میان داری گفت این کبری و مجوسیت است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود که
این رشتهای الوان چیست گفت این اصناف زنان است که مردم را بالوان مختلفه و رنگ امیزیهای خود
میربایند فرمود که این زنگ چیست که در دست داری گفت این مجموعه ایست که همه لذتها در
اینجاست از طنبور و بربط و طبل و نای و سرنا و غیر این ها چون جمعی بشراب خوردن مشغول شدند و لذتی
نمی یابند از ان من این جرس را بحرکت در می اورم مشغول خواندن گی و ساز میشوند چون صدای
انرا شنیدند از طرب و شوق از جا بدر می ایند و یکی رقص میکند و دیگری بانگشتان صدا میکند
و دیگری جامه بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو میگردد
گفت زنان که ایشان تلها و دامهای منند چون نفرینها و لعنتهای صالحان بر من جمع میشود نزد زنان
میروم و از ایشان دل خوش میشوم حضرت فرمود که این خود چیست که بر سر تست گفت باین خود را
از نفرین های صالحان حفظ میکنم فرمود که این قلاب چیست که بران اویخته است گفت باین دلهای
صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود که هرگز بمن یکساعت ظفر یافتهٔ گفت نه و لیکن در تو
یك خصلت می بینم که مرا خوش می اید فرمود که کدام است گفت اندکی بیشترك چیزی میخوری
در هنگام افطار و این موجب سنگینی تو میشود و دیرتر بعبادت برمیخیزی حضرت یحیی فرمود که با خدا
عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم شیطان گفت من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را
دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت دیگر بخدمت حضرت نیامد بگفتیم دیگر انست
که از باب مکر و فریب وساختگیست چنانچه بسیار دیده ایم که اگر در انحالت بر کنار بامی باشند در هنگام
اضطراب و شور خود را بطرف دیگر می اندازند و اثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است و یکقسم دیگر
مرضی است که باعتبار ترك حیوانی و ضبط نفس در ذکر خفی و سایر بدعتهای ایشان که موجب ضعف
قلب و دماغ و مولد مواد سوداویه است حاصل میشود که باندك صدای خوشی یا صدای موحشی
یا زیادتی فرحی یا زیادتی حزنی مدهوش میشوند و بیتابانه حرکات از ایشان صادر میشود و ان باعتبار
مرضی است که در بدن ایشان حاصل میشود و انرا بتنقیه جلاب و ترك ان بدعتها و خوردن دواهای
مقوی علاج می باید کرد و در زنان جمعی که باعتبار بیماریهامزاجشان ضعیف میشود این حالات می باشد
اما فرقی که هست انست که انها کمال نمیدانند معالجه میکنند و اینها کمال میدانند و سعی در زیادتیش
میکنند و یك قسم دیگر انست که مبداش اختیاری ایشانست واخر بی اختیار میشوند بسبب انکه گریه را
در ادمی برای این مقرر کرده اند که اگر حزنی یا شوقی در ادمی زیادتی کند بان دفع کند چنانچه عباد در
مقام مناجات و راز گفتن با قاضی الحاجات این طریقه دارند و گاه هست که شوری و شوقی دارند که

از اول شب تا صباح زاری میکنند و هیچ این حالات ایشانرا و نمیدهد زیراکه چون براه بندگی درست
رفته اند شیطان بر ایشان دست ندارد و از ائمهٔ ما صلوات الله علیهم این طریقه را نقل کرده اند و اما
انجماعت میگویند که گریه کار پیره زنانست و کمال نیست و خودرا از گریه منع میکنند و خودرا بدست
شوق و خیالات میدهند تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر میشود و اخر علاجش را بگریه
میکنند و اگر اول خودرا بگریه دهند بانجا منتهی نمیشود چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از
جابر روایت کرده اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر عم عرض نمودم که جمعی هستند که هرگاه چیزی از
قرانرا یاد کردند یا کسی بر ایشان خواند بیهوش میشوند و چنین می نمایند که اگر کسی دست و پای ایشانرا
ببرد خبر نمیشوند حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا ایشانرا باین امر نفرموده است چیزی
که بان مامور شده اند و بکار ایشان می اید نرمی و رقت و گریه و ترس است ای عزیز شاهدی
برای بدعت بودن این اطوار از این بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل
نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین عم و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و
علمای ملت ایشان هرگز مطربی داشته اند و برای ایشان زمزمه میکرده است یا حلقهٔ ذکری منعقد میساخته اند
یا اصحاب خودرا باین امر میکرده اند و اگر این عبادت چنین اهتمام در شان ان میبود چرا ایشان باصحاب خود
نمیفرمودند بلکه بدعتها شیرین می باشد و عبادتها بر نفس گران نمی بینی که اگر پنجاه فاضل عادل بگویند
که متواتر است که حضرت امام جعفر صادق فرموده است که هر که در شب جمعه نماز جعفر بکذارد
گناهانش امرزیده میشود و فضایل نامتناهی دارد از ده هزار کس یک کس بان رغبت نمیکند و اگر
بیفعهٔ بگذرند که چند جلف فریاد کنند که یارب من یارب من در حلقهٔ ایشان داخل میشوند برغبت تمام
و تا صباح بر میجهند تو خود با نفس خود اندیشه نمیکنی که کدام روز نفس تو چنین راغب بخیرات بوده
چرا در یک امر خیر دیگر این اهتمام را ندارد از انصاف مگذر هرگاه از اهل بیت رسالت صم قریب هزار
حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده باشد چنانچه ابن طاوس علیه الرحمه کتابی
در خصوص این مطلب نوشته است و در ان دعاها و اعمال چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم تو کرده
باشند و تو هیچیک نظر نکنی و تمام ان شب و روز را در چیزی صرف نمایی که تمام علمای عصر گویند که
حرام است و خود اعتراف داشته باشی که خدا نفرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی گفت و بچه
حجت امید ثواب خواهی داشت و در هنگامی که میروی تعقیب نماز بخوانی چون اصل تعقیب سنت است
چند بدعت باان ضم میکنی که مبادا از تو سنت خالصی بعمل اید و نعوذ بالله مستحق ثواب شوی زیراکه
باانکه ببرکت اهل بیت رسالت صم قریب بصد هزار بیت از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد
منقولست همه را ترک میکنی و اوراد فتحیه که چند سنی جمع کرده اند میخوانی که بحسب معنی رتبهٔ ندارد

و بحسب عربیت و اعراب اکثرش غلط است اخر این چند جاهل سنی مناجات و ذکر خدا را به از پیشوایان
دین و برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین میدانند پیغمبران ارز و میکردند که
تابع ایشان باشند و داخل شیعهٔ ایشان باشند ترا ننگ می اید که پیروی ایشان کنی و بازان اوراد انغمه
و اهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل اید و از گناه خالی نباشد منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق
عم امد و گفت دعایی اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع خودرا بگذار انچه میگوییم بخوان * دویم *
ذکر خفی است و ذکر خفی بان معانی که سابقا مذکور شد خوبست و بهترین عبادات است که دل ادمی پیوسته
بیاد خدا باشد بتفصیلی که گذشت اما ان نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند هیئات مخصوصی است و
چنین هیئاتی تا بسند معتبری از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعتست چنانچه در تعریف
بدعت دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه ان هیئات وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان
نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که اینرا معروف کرخی از حضرت امام رضا عم روایت کرده است و این
بچند وجه باطل است * اول * انکه معروف کرخی معلوم نیست که بخدمت حضرت امام رضا عم رسیده
باشد و اینکه میگویند که دربان حضرت بوده است البته غلطی باید باشد زیراکه جمیع خدمتکاران و
ملازمان انحضرت را از سنی و شیعه در کتابهای رجال ما ضبط کرده و سنیان متعصبی که بخدمت انحضرت
تردد داشته اند و روایت حدیث میکرده اند نامشانرا ذکر کرده اند اگر این مرد دربان انحضرت میبود البته
نقل میکردند * دویم * انکه پیر طریقت او را در تذکرهای داود طایی نقل کرده اند و احوال او معلوم است
که از متعصبین اهل سنت بوده است و هرگز توسلی بخدمت ائمه نداشته است * سیم * انکه سندی که
با اعتقاد ایشان باو منتهی میشود در این باب جمعی در ان سند هستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال انهارا
ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرد که من
مهدی صاحب الزمانم و گفت اتفاق اهل دل بر این شده است و غیر او از جماعتی که همیشه تعصبات و
بدعتها معروفند * چهارم * انکه از مشایخ ایشان شنیده ایم انواع مختلفه دارد ذکر خفی که هر طایفهٔ بیک نحوی
انرا از پیران خود اخذ کرده اند و اگر منقول باشد یکی از انها منقول خواهد بود * پنجم * انکه این چنین عبادتی را
که بهترین عبادات میدانید و میگویید بیش از نماز از ان قرب حاصل میشود ائمه ما چرا ضنت میکردند
و همین معروف کرخی میگفتند و بیک کس دیگر از اصحاب نمیگفتند و اگر میگویید که دیگران قابل نبودند
هرگاه در میان صد هزار کس از اصحاب حضرت امام رضا عم همین یک معروف قابل بود و بزرگان اصحاب
قابل نبودند پس شما چرا بهر لری تعلیم می نمایید * ششم * انکه هرگاه چنین سری را معروف قابل بود سلمان
و ابوذر قابل نبودند پس از ایشان بهتر خواهد بود بلکه بایست بازای پانصد حدیث بلکه هزار حدیث که
در شان سلمان وارد شده است دو حدیث هم در شان معروف وارد میشد و یک کس او را از خواص

انحضرت میشمرد * هفتم انکه بر تقدیری که این وارد شده باشد یک حدیث مجهولی خواهد بود و شرط
دینداری نیست که عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک کنند و مرتکب عملی شوند که مجهولی چند
روایت کرده باشند و ما در این باب بهمین اکتفا میکنیم که تطویل سخن موجب ملال است و اگر کسی خود را
از غرضهای نفسانی و وسوسهای شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفا کرداند و بدیدهٔ
انصاف نظر نماید انچه در این ده لمعه بروجه اختصار بیان شد برای هدایت او کافیست و اگر پای تعصب
و عناد و لجاجت بمیان اید زیاده از این هم فایده نمیدهد چه ظاهر است لهذا این مطلب را اوضح تر از حقیت
مذهب تشیع نمیتوان کرد و اکثر مسلمانان بسبب عناد و تعصب از دیدن حقیت ان کورند و از راه تسنن
بجهنم میروند چندین برابر مسلمانان ارباب مذاهب باطله هستند که بجهنم میروند بکفر و عناد اگر شیطان
ترا فریب دهد که اکثر عالم باین راه میروند و رفته اند این دلیل بطلانست نه حقیت چنانچه حضرت امیر
المومنین عم میفرماید که وحشت مکیرید از راه هدایت بسبب کمی اهلش پیوسته اهل باطل بسیار بوده اند
و اهل حق اندکی بوده اند و حقتعم در اکثر قران قلیل را مدح فرموده است و کثیر را مذمت فرموده است
حقتعم شاهد است و کفی بالله شهیدا * که این ذرهٔ حقیر را با هیچ یک از سالکان این طریق عداوت دنیوی
نبوده و نیست از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان ما و ایشان نیست و در نوشتن این امور و بیان این معانی
بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست چون غرض دنیوی منظور تواند بود در مخالفت اکثر خواص و عوام
از فضل کریم لایزال چنین امید دارم که باین مواعظ وافیه و نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک جهالت
هدایت فرماید ما و ایشان و جمیع مومنین را بدرجات سعادات و کمالات فایز کرداند انه علی کل شیء قدیر
یا اباذر طوبی لاصحاب الالویة یوم القیمة یحملونها فیسبقون الناس الا وهم السابقون الی المساجد بالاسحار و
غیر الاسحار یا اباذر الصلوة عماد الدین و اللسان اکبر و الصدقة تمحوا الخطیئة و اللسان اکبر * ای ابوذر خوشا
حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت که ان علمها را برخواهند داشت و بر مردمان پیشی خواهند
کرفت بدرستیکه ایشان جماعتی اند که سبقت میکیرند در دنیا برفتن مسجدها در سحرها و غیر سحرهای
ابوذر نماز ستون دین است و زبان بزرکتر است یعنی انچه از زبان صادر میشود از عقاید حق و شهادتین و ذکر
خدا بزرکتر از نماز است و این اشاره است بانچه حق تعم فرموده است که * ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
و المنکر و لذکر الله اکبر * که بتفسیر بعضی از مفسرین مراد اینست که نماز نهی و منع می نماید از کناهان و
بدیها و یاد خدا بزرکتر از نماز است و تصدق کردن محو می نماید کناهان را و زبان بزرکتر است یعنی انچه
بزبان صادر میشود از امر بخیرات و مبرات بیان علوم و حقایق بزرکتر از تصدق است و فوایدش بیشتر است
بدانکه مساجد را حقتعم خانهٔ خود خوانده است خداوند عالمیان را مکان نمی باشد جاهایی را محل قرب رحمت
و خانهٔ خود مقرر فرموده اگر کسی از مخلوقی توقع احسانی دارد بخانهٔ او میرود و در مساجد رحمت و فیض سبحانی

زیاده

زیاده از جاهای دیگر میباشد در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در واقع ساختن انها در مساجد
بیشتر است چنانچه در زکوة واجب بعلانیه دادن ان بهتر است زیرا که در حق واجب و دین لازم را ادا
نمودن ریا نمیباشد و در نماز سنت و تصدق سنت ظاهر اکثر احادیث انست که مخفی کردن بهتر باشد
چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است از این حدیث و از بعضی
از احادیث دیگر ظاهر میشود که نافلهٔ شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و ممکنست که
خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع بران نمیشود با انکه نسبت بکسی
که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر
باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صم از جبرئیل پرسیدند که کدام
یک از بقعهای زمین محبوبتر است نزد خداوند عالمیان فرمود که مسجدها و محبوبترین اهل مسجدها
بسوی خدا انکسی است که پیش از دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود و منقولست که
در توریة نوشته است که حقتعم میفرماید که بدرستی که خانهای من در زمین مسجدهاست پس خوشا حال
بندهٔ که در خانهٔ خود طهارت بکیرد و مرا در خانهٔ من زیارت کند بدرستیکه بر زیارت کرده شده البته
لازم است که کرامی دارد زیارت کنندهٔ خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب بسوی
مسجدها میایند که در روز قیامت ایشانرا نور ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقولست که حضرت
صادق عم فرمود که بر شما باد بدر امدن در مسجدها بدرستی که انها خانهای حقتعم است در زمین و کسی
که با طهارت بمسجد در اید خدا او را از کناهان پاک کرداند و او را از زیارت کنندکان خود
بنویسد پس بسیار در مساجد نماز و دعا بکنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعهٔ
در روز قیامت برای نماز کذارنده شهادت میدهد و حضرت رسول صم فرمود که هر که قران سخن او و
مسجد خانهٔ او باشد خدا در بهشت برای او خانه بنا کند فرمود که چون حقتعم جماعتی را می بیند که کناهان
بسیار میکنند و سه نفر از مومنان در میان ایشان هست ایشان را ندا میکند که ای کروهی که معصیت
من بسیار میکنید اگر نه در میان شما جمعی از مومنان بودند که بجلال من با یکدیکر مهربانی میکنند و
زمین من و مسجدهای مرا بنماز خود معمور میکردانند و در سحرها استغفار میکنند از ترس من هر اینه
عذاب خود را بسوی شما میفرستادم و پروا نمیکردم و حضرت صادق عم فرمود که سه چیز در روز قیامت
بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهل ان مسجد دران نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان
باشد و حرمت او را ندارند و مصحفی که غبار بران نشیند و انرا تلاوت نکنند و حضرت رسول صم فرمود
که نشستن در مسجد عبادت است مادام که غیبت مسلمانی نکنند و حضرت امیر المومنین عم فرمود که
همسایهٔ مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود در صورتی که شغلی نداشته

باشد و صحیح باشد و بسند معتبر منقولست از فضل بقباق که حضرت صادق عم فرمود که ای فضل نمی اید
بمسجد از هر قبیلهٔ مگر بیشرو ان قبیله و از هر اهل بیتی مگر بزرك و نجیب ایشان ای فضل بر نمیگردد
کسیکه بمسجد میرود بکمتر از یکی از سه چیز یا دعایی که بکند و خدا بان سبب او را داخل بهشت گرداند
یا دعایی بکند و بسبب ان بلایی از بلاهای دنیا از او دفع شود یا برادری از برای خدا بگیرد و فرمود که
هر که برود بسوی مسجدی از مساجد های خود در ابر هر تر و خشکی که بگذارد برای او تسبیح کویند
تا زمین هفتم و حضرت امیر المومنین عم فرمود که نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر است و نماز در مسجد
جامع و بزرك شهر با صد نماز برابر است و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است و نماز در
مسجد بازار با دوازده نماز برابر است و نماز در خانه یکنماز محسوبست واز حضرت صادق عم منقولست
که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابر است
و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هر که مسجدی بنا کند خدا
خانهٔ در بهشت برای او بنا کند و حضرت صادق عم از حضرت رسول صم روایت فرمود که هر که مسجد را
جاروب کند حقتعم ثواب یك بنده ازاد کردن برای او بنویسد و کسی که از خاکروبه بدر برد بقدر
داروی که بچشم میباشند خدا دو بهرهٔ عظیم از رحمت با و کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود که هر که
مسجد برادر روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند و بقدر داروی چشم خاکروبه بدر برد حقتعم
گناهانش را بیامرزد و حضرت صادق عم فرمود که مسجدهای خود را اجتناب فرمایید از خریدن و
فروختن و از داخل شدن دیوانگان و خوردسالان و فریاد زدن برای کم شده و احکام جاری کردن
و فرمود که هر که اب دماغ را برای حرمت مسجد فرو برد و بمسجد نیندازد موجب دفع دردهای او گردد
و حضرت رسول صم فرمود که هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی برافروزد پیوسته ملائکه و حاملان
عرش برای او استغفار کنند تا روشنی از ان چراغ در ان مسجد باشد بدانکه احادیث بسیار در فضیلت
تصدق کردن و انواع ان وارد شده است در این کتاب بایراد چند حدیث اکتفا مینماییم حضرت امام محمد
باقر عم فرمود که نیکی به پدر و مادر و خویشان و تصدق نمودن بر فقیران فقر را برطرف میکند و عمر را
زیاده میگرداند و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع میکند و در حدیث دیگر فرمود که یك حج بکنم دوست
ترمیدارم از اینکه هفتاد بنده ازاد کنم و اگر اهل یکخانه از مسلمانانرا گرسنهٔ ایشانرا سیر گردانم و عریان
ایشانرا بپوشانم و روی ایشانرا از سوال خلق نگاهدارم دوست ترمیدارم از اینکه هفتاد حج بکنم حضرت
صادق عم فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع نمایید بلاها را از خود بدعا و روزیرا بجانب
خود فرود اورید بتصدق و بدرستیکه تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می اید که هر یك مانع ان
میشوند و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از تصدق کردن بر مومن و اول بدست خدا در می اید یعنی

قبول میفرماید پیش از انکه بدست سایل در اید و حضرت رسول صم فرمود که زمین قیامت همه اتش است
بغیر از سر سایهٔ مومن که تصدق بر او سایه می افکند و حضرت صادق عم فرمود که مستحب است که بیمار
بدست خود بسایل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید و حضرت رسول صم فرمود که بامداد تصدق نمایید
که بلا از ان در نمیگذرد و از حضرت صادق عم منقولست که یهودی بر حضرت رسول صم گذشت و
گفت السام علیك یعنی مرگ بر تو حضرت در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام میرك کرد
و مرگ از برای تو طلبید فرمود که من نیز همانرا بر او رد کردم و امروز ماری پشت سر شرا خواهد گزید و
خواهد مرد و ان یهودی هیزم کش بود پس رفت بصحرا و پشتهٔ هیزمی جمع کرد و بر پشت بست و برگشت
چون بیامد حضرت فرمود که این پشتهٔ هیزم را بر زمین گذار چون بگذاشت ماری در ان میان ظاهر شد
که چوبی را بدندان داشت حضرت پرسید که ای یهودی امروز چکار کردی گفت بغیر از این کاری
نکردم که دو گردهٔ نان داشتم و یکی را بسایل دادم و یکی را خوردم حضرت فرمود که بهمان تصدق
خدا ان بلا را از ان دفع کرد که چوب دهان ان مار را گرفت پس فرمود که صدقه دفع مینماید مرگهای بد را
از ادمی و حضرت صادق عم فرمود که حضرت رسول صم فرمود که هر که خواهد که خدا از او دفع نماید
نحوست روزش را باید که در ابتدای ان روز افتتاح نماید بتصدقی و هر که خواهد نحوست شب از او
زایل گردد باید که در اول شب افتتاح نماید بتصدقی و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول
خدا صم فرمود که تصدق پنهان اتش غضب خدا و ند عالمیانرا فرو مینشاند در حدیث دیگر بعمار ساباطی
فرمود که ای عمار تصدق پنهان به از تصدق اشکار است و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت
اشکار است و منقولست که حضرت صادق عم چون نماز خفتن میگذاشتند و پارهٔ از شب میگذشت انبانی
پر از نان و گوشت و زر بر دوش خود میگرفتند و بخانهای فقرای مدینه میگشتند و بر ایشان قسمت مینمود
ند و کسی انحضرت را نمیشناخت چون حضرت از دنیا رحلت فرمود و ان خیر از ایشان منقطع شد دانستند
که از انحضرت بوده است و بسند معتبر منقولست از معلی بن خنیس که شب تاری که بارشی شده
بود حضرت صادق عم از خانه بیرون امدند و متوجه ظلهٔ بنی ساعده شدند و من اهسته از عقب حضرت
روان شدم در اثنای راه چیزی از انحضرت افتاده فرمود که بسم الله خداوندا بر ما برگردان در این حال
من نزدیك امدم و سلام کردم فرمود که تو یی معلی گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که بدست تفحص نما و انچه
بیابی بمن ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است انچه می یافتم بحضرت می دادم دیدم
که انبان بزرگی پر از نان با انحضرت هست که من نمیتوانم برداشت گفتم فدای تو گردم بده من بر سر گیرم
فرمود که من سزاوار ترم ببرداشتن از تو و لیکن با من بیا چون بظلهٔ بنی ساعده رسیدیم دیدم جماعتی
خوابیده اند و حضرت اهسته در زیر بالین هر یك یك گرده و دو گردهٔ نان میگذاشتند تا بهمه رسانیدند

و برگشتیم پس عرض کردم که فدای تو گردم اینها حق را می شناسند و شیعه اند فرمود که اگر شیعه بودند
با ایشان مواسات میکردم در مال که مال خود را مساوی میان خود و ایشان قسمت میکردم حتی در نمک
و بدان که خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه خزینه داری و حافظی برای آن مقرر فرموده است
بغیر از تصدق که خدا خود آنرا حفظ میفرماید بدرم هرگاه تصدق میفرمود چیزی را آنرا در کف سایل
میگذاشت پس برمیداشت و میبوسید و می بویید و باز در دست او میگذاشت بدرستی که تصدق شب
فرو می نشاند غضب پروردگار را و محو میکند گناهان عظیم را و آسان میگرداند حساب قیامت را و تصدق
روز مال و عمر را زیاد میکند بدرستی که حضرت عیسی بر کنار دریا گذشت و یک گرده نان از قوت
خود را بآب انداخت بعضی از حواریان گفت یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود که
چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثوابش نزد خدا عظیم است و در حدیث دیگر فرمود که تصدق
باعث ادای دین و زیادتی برکت میشود و فرمود که از حضرت رسول صم سوال نمودند که کدام تصدق
بهتر است فرمود که تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول فرمود که تصدق ده برابر ثواب
میدهند و قرض هجده برابر و صله و احسان ببرادر مؤمن را بیست برابر و صله رحم و اعانت خویشان را
بیست و چهار برابر بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین عم انبان نان بر دوش
میگرفتند در شب بخانهای فقرا میرسانیدند و در هنگام عطا فرمودن رو را میپوشیدند که آنحضرت را
نشناسند و در بعضی روایات آنست که صد خانه در مدینه بود که در هر خانه جماعتی بسیار میبودند که
معاش ایشان بتصدق شبهای حضرت علی بن الحسین میگذشت و نمیدانستند چون حضرت بدار بقا
رحلت فرمود آنها قطع شد دانستند که آنحضرت می آورده اند و بسیار بود که بر در خانهای ایستادند
و انتظار می بردند چون حضرت پیدا میشد ندا میکردند که صاحب انبان آمد و در کتب سنی
و شیعه روایت کرده اند که چون آنحضرت را غسل میدادند بر کتف مبارک آنحضرت پینها بود مانند پینه
که بر زانوی شتر میباشد از بسیاری بارهای گران که بر دوش خود بخانه فقرا می بردند و از برای
فقرا و همسایگان در شبها آب می کشیدند و منقولست که آنحضرت روزی که روزه میداشتند میفرمودند
که گوسفندی را میکشتند و پاره پاره میکردند و می پختند چون شام میشد رو برآن دیگ میداشتند
و از بوی آن مرق قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسها بیاورید و از برای فقرا و همسایگان قسمت
می نمودند خود بنان و خرما افطار میفرمودند * یا اباذر الدرجة فی الجنة فوق الدرجة کما بین السماء
و الارض و ان العبد لیرفع بصره فیلمع له نور یکاد یخطف بصره فیفزع لذلك فیقول ما هذا فیقال هذا
نور اخیك فیقول اخی فلان کنا نعمل جمیعا فی الدنیا و قد فضل هکذا فیقال له انه کان افضل منك عملا ثم
یجعل فی قلبه الرضا حتی یرضی * ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمان است

بر زمین و بدرستی که بنده نظر بجانب بالا میکند نوری از برای او لامع میگردد که از بسیاری
روشنی نزدیکست که دیده او را برباید و کور کند پس ترسان میشود و میگوید که این چیست میگویند
که این نور فلان برادر مؤمن تست میگوید که ما و او در دنیا بایکدیگر عبادت میکردیم چرا در این جا
اینقدر بر من زیادتی دارد میگویند که او از تو عملش بهتر بود پس در دل او خوشنودی میکند از ندکه
بمرتبه خود راضی باشد و الم نداشته باشد * یا اباذر الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر و ما اصبح فیها
مؤمن الا حزینا و کیف لا یحزن و قد اوعده الله جل ثناؤه انه وارد جهنم و لم یعده انه صادر عنها
و لیلقین امراضا و مصیبات و امورا تغیضه و لیظلمن فلا ینتصر یبتغی ثوابا من الله تعالی فما یزال فیها حزینا
حتی یفارقها فاذا فارقها افضی الی الراحة و الکرامة یا اباذر ما عبد الله علی مثل طول الحزن * ای ابوذر
دنیا زندان مؤمنان است و بهشت کافران است و هیچ مؤمنی صبح نمیکند در دنیا مگر محزون و مغموم
و چگونه محزون نباشد و حال آنکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده
نفرموده است که از آن بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات مینماید و باو میرسد
مرضها و دردها و مصیبتها و امری چند که او را بخشم می آورد و ظلم بر او میکنند و کسی نصرت و یاری
او نمیکند و در آن مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن باین جهتها در دنیا حزین است تا از
دنیا مفارقت نماید چون از دنیا بیرون رفت میرسد براحت و کرامت و نعمت ای ابوذر هیچ عبادتی از
عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای
راحت مؤمن خلق نکرده است و در خور مراتب ایمان بلاها و احزان بایشان میرسد و برای دانستن
حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا و اوصیا و محنتهای اهلبیت رسول خدا صم کافیست و بحسب تجربه
معلوم است که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند و هوا را ملایم نمیگرداند مانند بلاها و مصائب و موجب
زهد در دنیا و توجه بجناب اقدس ایزدی میگردد چنانچه حضرت رسول صم فرمود که بر بلاهای عظیم
اجر عظیم کرامت میفرمایند چون خدا بنده را دوست دارد او را ببلای عظیم مبتلا میگرداند پس اگر راضی
باشد او را نزد خدا رضا و خوشنودی خواهد بود و اگر به سخط آید برای او سخط الهی خواهد بود و
عبد الله بن بکر از حضرت صادق عم پرسید که آیا مؤمن مبتلا میشود بخوره و پیسی و مثل این مرضها فرمود
که مقرر نکرده اند بلا را مگر از برای مؤمن در حدیث دیگر فرمود که خدا ایمان مؤمن را گرفته است
بر این که قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق ننمایند و از دشمنش انتقام نتوانند کشید و خشم
خود را فرو نتوانند نشانید مگر بفضیحت خود زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام و در حدیث دیگر
فرمود که مؤمن از چهار خصلت خالی نمی باشد همسایه که او را آزار کند و شیطان که در مقام گمراه کردن
او باشد و منافقی که پیروی او نماید و مؤمنی که حسد او را برد و این آخر از همه بر او دشوارتر است

زیرا که اقرار ادمی بند دو مردم قبول میکنند بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حقتعم میفرماید
که اگر نه این بود که شرم میدارم از بندهٔ مومن خود بر او کهنه نمیکذاشتم که عورت خود را بان ستر نماید
و بندهٔ که ایمانش کامل شد او را مبتلا میکردانم بضعف قوت و کمی روزی پس اکر دلتنک شد باو
برمیکردانم و اکر صبر نمود باو مباهات می نمایم با ملائکهٔ خود و حضرت صادق عم فرمود که در کتاب حضرت
امیر المومنین عم نوشته است که مبتلاترین مردم ببلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیای ایشان پس
هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است و مبتلا میشود مومن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که
ایمانش درست و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است زیرا که حقتعم دنیا را ثواب مومن
قرار نداده است و عقوبت کافر را در دنیا مقرر نفرموده است هر که دینش سستست و عملش ضعیف است
بلایش کم است و بلا نزدیکتر است بمومن پرهیزکار از باران بزمینها و حضرت صادق عم فرمود که اکر
مومن در قلهٔ کوهی باشد که البته حقتعم کسی را بسوی او برمی انکیزاند که او را ازار کند تا او را ثواب
بدهد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حقتعم دو ملک را بسوی زمین میفرستاد در
هوا یکدیکر را ملاقات کردند یکی بدیکری کفت که بچه مطلب میروی کفت حقتعم مرا فرستاده است
بدریای ایل که یکجاری از جباران ماهی ارزو کرده ان ماهی را برانم و بدام صیادان جبار دراورم که
برای او شکار کند تا ان کافر در دنیا بمنتهای ارزوهای خود برسد پس او از دیکری پرسید که تو ابچه
کار فرستاده است کفت مرا بکاری عجیبتر فرستاده است یک بندهٔ مومنی که روزها روزه میدارد
و شبها عبادت میکند و دعای او و صدای او در اسمانها معروفست دیکی برای افطار خود بر بار کذاشته است
میروم که دیک او را سرنکون کنم تا ان مومن بسبب ایمانش بنهایت مرتبهٔ ابتلا و امتحان برسد و حضرت
صادق عم فرمود که حقتعم دوستش را در دنیا نشانهٔ تیر بلای دشمنش کردانیده است و از سماعه منقولست
که در خدمت حضرت صادق عم بودم شخصی امد از پریشانی بانحضرت شکایت کرد حضرت فرمود که
صبر کن که عنقریب خدا فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از ان شخص پرسیدند که زندان کوفه چکونه است
کفت بسیار تنک و بد بوست و اهلش ببدترین حالی کرفتارند فرمود که تو در زندانی و میخواهی که
در راحت و نعمت باشی مکر نمیدانی که دنیا زندان مومنست در حدیث دیکر فرمود که خدا را در زمین
بندکان خالص هست که هیچ تحفهٔ بزمین نمیفرستد مکر انکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلائی نمیفرستد مکر
انکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود که خدا بندهٔ را که دوست میدارد او را فرو میبرد فرو بردنی و ما و
شما شیعیان صبح و شام در بلائیم و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هرکاه خدا بندهٔ را دوست دارد
غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و بر او فرو میریزد بلا را ریختنی پس دعا میکند حقتعم میفرماید که
لبیک ای بندهٔ من من قادرم که انچه میطلبی زود بسوی تو بفرستم اما اکر از برای تو ذخیره کنم بهتر است از

برای

برای تو و حضرت صادق عم فرمود که بر مومن چهل شب نمیکذرد مکر انکه او را امری عارض میشود که
باعث اندوه او شود بسبب ان متذکر و اکاه شود در حدیث دیکر فرمود که شخصی حضرت رسول صم را
بطعامی دعوت نمود چون بخانه او در امدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای دیواری تخم کرد و ان
تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و بر زمین نیفتاد و نشکست پس حضرت از ان حال تعجب نمودند
ان شخص کفت که از این تخم تعجب میفرمایید بحق انخدائی که ترا براستی فرستاده است که هرکز نقصانی بمن
نرسیده است حضرت چون این را شنیدند برخواستند و از طعام او تناول نفرمودند و کفتند که هر که نقصی
باو نمیرسد خدا را در او حاجتی نیست و در او خیری نیست و بدانکه قطع نظر از این بلاها اکر مومن در
رفاهیت و نعمت باشد دنیا سجن او ست زیرا که نسبت بنعمتها و منازلی که حقتعم در اخرت برای او مقرر
فرموده اکر تمام دنیا را باو دهند که برای او زندانست و اکر کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد نسبت بان
عذابها که در اخرت برای او مهیا شده است بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن عم
با جمعی از خویشان و اصحاب با جامهای فاخر بر اسبان سوار شده براهی میرفتند در عرض راه پیر یهودی
خارکشی برخورد و کفت ای فرزند رسول پیغمبر شما کفته است که دنیا زندان مومن و بهشت کافر است
پس چرا تو بان رفاهیت سواری و من باین محنت کرفتارم حضرت فرمود که اکر جای مرا در اخرت مشاهده
کنی میدانی که این برای من زندانست و اکر جای خود را ببینی میدانی که اینحال که داری بهشت
تست و اما انچه جناب نبوی صم فرموده اند که وعده نموده اند که وارد جهنم خواهد شد اشاره است بانکه
حقتعم میفرماید که * وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین
فیها جثیا * که ترجمه اش بقول اکثر مفسران انست که نیست از شما ادمیان مکر که وارد جهنم میشود و این
ورود مردمان بر جهنم بر پروردکار تو حتم و لازم است و حکم کرده شده است بران یعنی وعده ایست
که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکاران او میکذاریم ستمکاران را در اتش در حالتی
که بزانو در امده کان باشند از شدت و هول ان و بدانکه خلافست که ورود در اینجا بمعنی دخولست
یا انکه نزد جهنم حاضر شوند یا بر روی ان کذرند بعضی را اعتقاد اینست که ورود بمعنی دخولست و
همه از مومن و کافر داخل جهنم خواهند شد و لیکن بر مومنان برد و سلام خواهد کردید و بایشان ضرر
نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبد الله روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود که ورود
بمعنی دخولست و هیچ بر و فاجر نماند مکر انکه در دوزخ در اید و لیکن دوزخ بر مومنان سرد و سلامت
باشد چنانچه بر ابراهیم عم بود و بعد از ان مومنان را بیرون اورند و کافران را در ان بکذارند و بعضی
کفته اند که مراد از ورود انست که بر کنار جهنم حاضر شوند و این مضمون بسند معتبر از حضرت صادق
عم منقولست و حضرت فرمود که نمیشنوی از عرب که میکویند وارد اب بنی فلان شدیم یعنی بر کنار ان

رسید بهم نه که داخل ان شد بهم و بعضی گفته اند که مراد از ورود گذشتن بر صراطست که بر روی
جهنم است و انچه حضرت فرموده اند که وعدهٔ بیرون رفتن انرا نکرده است بنابر اینست که در این ایه
متقیانرا وعدهٔ نجات فرموده است و هر مومنی جزم نمیتواند کرد که از جملهٔ متقیانست و اکثر مفسران متقی
را تفسیر کرده اند بمتقی از شرك و کفر و الله یعلم * یا اباذر من اوتی من العلم ما لا یبکیه لحقیق ان یکون
اوتی علم ما لا ینفعه لان الله عز و جل نعت العلماء فقال ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی
علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون
و یزیدهم خشوعا یا اباذر من استطاع ان یبکی فلیبك و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباك ان القلب
القاسی بعید من الله و لکن لا یشعرون * ای ابوذر هر کرا علمی بدهند که باعث خوف و کریهٔ او نشود
او سزاوار است باینکه علمی یافته باشد که از ان منتفع نکردد زیرا که خدای عز و جل وصف نموده است
علما را باینکه فرموده است که انان که علم بایشان داده بودند و متصف بعلم کردیده بودند پیش از نزول
قران یعنی ایمان داشتند بکتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند بانها مانند نجاشی و اصحاب و غیر ایشان
مثل سلمان و ابوذر چون خوانده میشود قران بر ایشان می افتند بر زنخهای خود بسجده برای تعظیم امر الهی
یا بجهت شکر بر ایجاز وعدهٔ الهی که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد صم و انزال قران و سجدهٔ
بر زنخ یا سجدهٔ ایشان بوده پیش از نزول قران یا مراد سجدهٔ بر روست و باین عنوان تعبیر نمودن برای
اینست که ابتدای زنخ از سایر اعضای رو بزمین نزدیك میکردد و میکویند منزه است پروردکار ما از
انکه مشرکان باو نسبت میدهند یا از خلف وعدهٔ که در کتب سابقه کرده است بدرستیکه وعدهٔ
پروردکار ما واقع است و تخلف نمیدارد و می افتند بذقنهای خود در سجده و میکریند در حالت
سجود و زیاده میکرداند شنیدن قران خشوع و فروتنی و تضرع ایشان را ای ابوذر کسیکه قادر بر کریه
باشد باید که از خوف الهی بکرید و کسیکه قادر نباشد حزن و اندوه را شعار دل خود کرداند و خود را
بجهد بکریه بدارد بدرستیکه دل سخت با قساوت دور است از خدا و لیکن نمیدانند بدانکه
از جملهٔ صفات حمیده و خصال پسندیده رقت قلب و تضرع و کریه است و ان بکثرت یاد مرك و عذابهای
الهی و اهوال قیامت و احتراض نمودن از اموری که در اخبار وارد شده است که موجب قساوت قلب است
حاصل میشود و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب کناهان و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا و بدانست
چنانچه احادیث در این باب کذشت و اقرب راههای قرب بسوی خداوند عالمیان راه تضرع و استغاثه
و مناجات است و کریه موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوباتست چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
علی نقی عم منقولست که حضرت موسی در هنکام مناجات از حقتعم سوال کرد که الهی چیست جزای کسیکه
چشمان او از ترس تو کریان شود وحی رسید که ای موسی روی او را از کرمی اتش نکاه میدارم و

از خوف و فزع روز قیامت او را ایمن میکردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صم فرمود که
هر که چشمان او پر اشك شود از خوف الهی خدا بازای هر قطرهٔ که از دیدهٔ او میریزد قصری در بهشت
باو کرامت فرماید که مزین باشد بمروارید و جواهر و در ان قصر از نعمتهای الهی بوده باشد انچه چشم
ندیده و کوش نشنیده و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد و حضرت صادق عم فرمود که بسیار است که
میان ادمی و بهشت زیاده از مابین تحت الثری تا عرش دوری هست از بسیاری کناهان پس کریه میکند
از ترس الهی و از روی پشیمانی از کناهان تا انکه نزدیکتر میشود ببهشت از پلك چشم بچشم و در حدیث
دیکر فرمود که چه بسیار کسی که بلهو و لعب خندهٔ او در دنیا بسیار باشد و در روز قیامت کریهٔ او بسیار
باشد و چه بسیار کسی که در دنیا بر بسیاری کناهان خود کرید و ترسان باشد و در روز قیامت در
بهشت شادی و خندهٔ او بسیار باشد و در حدیث دیکر فرمود که هیچ چیزی نیست مکر انکه انرا کیلی
و وزنی هست مکر قطرات اشك که قطرهٔ از ان دریاهای اتش را فرو می نشاند چون چشم کسی پر از اب
شود بر روی او هرکز غبار مذلت و خواری ننشیند چون پر و جاری کردد خدا ان رو را بر اتش جهنم
حرام کرداند و اکر بندهٔ در میان امتی کریه کند خدا ان امت را ببرکت ان کریه بنده رحم نماید و حضرت
باقر عم فرمود که هیچ قطرهٔ محبوب تر نیست نزد حقتعم از قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی
بیرون اید و غرض از ان غیر خدا نباشد و باسانید معتبره از حضرت صادق عم منقولست که هر دیدهٔ
کریانست در روز قیامت مکر سه چشم دیدهٔ که پوشیده شده باشد از چیزهائی که خدا حرام کرده است
و دیدهٔ که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی و دیدهٔ که کریسته باشد در دل شب از ترس حقتعم و
بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که بحضرت صادق عم عرض کردم که میخواهم بکریم و نمی اید و
بسیار است که بعضی از مردکان خود را یاد میکنم که مرا رقت حاصل شود و کریه بیاید ایا جایز است این
فرمود که بلی ایشان را یاد کن چون بکریه در امدی خدا را بخوان و در حدیث دیکر فرمود که اکر ترا کریه
نیاید خود را بکریه بدار پس اکر اشك بیرون اید مثل سر مکس به به بسیار خوبست و از حدیث دیکر
فرمود که اکر از امری خوف داشته باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی
چنانچه سزاوار است بکو و صلوات بر محمد و ال محمد بفرست و حاجت خود را طلب و خود را بکریه
بدار اکر چه بقدر سر مکسی باشد بدرستیکه پدرم میکفت که اقرب احوال بنده بخدای عز و جل وقتیست
که در سجده باشد و کریان باشد و حضرت علی بن الحسین عم فرمود که هیچ قطرهٔ نزد خدا محبوبتر نیست
از دو قطره قطرهٔ خونی که در راه خدا ریخته شود و قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری کردد
و از حضرت رسول صم منقولست که هفت کس اند که در سایهٔ عرش الهی خواهند بود در روزی که
سایهٔ بغیر از او نباشد امام عادلی و جوانی که در عبادت نشو و نما کند و شخصی که بدست راست تصدق

کند و از دست جت مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده اش از خوف الهی
جاری گردد و شخصی که برادر مومن خود را ببیند و بگوید که ترا از برای خدا دوست میدارم و شخصی
که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز بسوی مسجد برگردد و شخصی که زن صاحب جمالی
او را بنزد یکی خود بخواند و او بگوید که من از پروردگار عالمیان میترسم * یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی
لا اجمع علی عبد خوفین و لا اجمع له امنین فاذا امنی فی الدنیا اخفته یوم القیمة و اذا خافنی فی الدنیا امنته
یوم القیمة یا اباذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا لاحتقره و خشی ان لا ینجو من شر یوم القیمة یا اباذر ان
العبد لیعرض علیه ذنوبه یوم القیمة فیقول اما انی کنت مشفقا فیغفر له یا اباذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل
علیها و یعمل المحقرات حتی یاتی الله و هو علیه غضبان و ان الرجل لیعمل السیئة فیفرق منها فیاتی الله عز
و جل امنا یوم القیمة یا اباذر ان العبد لیذنب فیدخل به الجنة فقلت و کیف ذلک بابی انت و امی یا رسول الله
قال یکون ذلک الذنب نصب عینیه تائبا منه فارا الی عز و جل حتی یدخل الجنة یا اباذر الکیس من ادان نفسه
و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه و هواها و تمنی علی الله عز و جل الامانی * ای ابوذر خداوند
عالمیان میفرماید که من جمع نمیکنم بر بندهٔ خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او دو ایمنی را پس اگر در
دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را میترسانم و اگر از من ترسانست در دنیا او را
در روز قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید انرا حقیر شمارد
و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستیکه بندهٔ را عرض میکنند
بر او گناهانش را در روز قیامت پس او میگوید که پیوسته ترسان بودم از این گناهان پس بسبب این
خدا او را می امرزد ای ابوذر بدرستیکه بندهٔ حسنه میکند و اعتماد بران میکند و گناهان میکند و حقیر
و سهل میشمارد تا انکه چون قیامت بنزد خدا می اید بر او خشمناکست و بدرستیکه شخصی گناهی میکند
و از ان میترسد و در حذر است پس در قیامت ایمن نزد خدا می اید و باک ندارد ای ابوذر بدرستیکه
گاه بندهٔ گناهی میکند و بسبب ان داخل بهشت میشود ابوذر گفت که چگونه چنین میشود پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله فرمود که ان گناه پیوسته در برابر چشمان او ست و از ان توبه میکند و از عذاب
ان بخدا میگریزد و پناه میبرد تا بسبب ان داخل بهشت میشود ای ابوذر زیرک ان کسی است که نفس
خود را بتعب دارد و کار کند از برای اهوال بعد از مرگ و عاجز ان کسی است که متابعت نفس و خواهشهای
ان کند و بر خدا ارزوها کند و بمتابعت هوا ارزوی بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از این کلمات
قدسیه که از شجرهٔ طیبه رسالت صادر گردیده چند ثمره عارفانرا حاصل میشود * ثمرهٔ اول * خوف و رجاست
بدانکه مومن را از اتصاف باین دو خصلت چارهٔ نیست و می باید که در دل مومن خوف و رجا هر دو
بر وجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و ناامید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از

عذاب الهی از جملهٔ گناهان کبیره است و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن و خوف و مایوس بودن
بدانکه رجا عبادتست از امید داشتن برحمت الهی و طالب ان بودن و اثار صدق رجا در اعمال ظاهر میشود
پس کسی که دعوای رجا کند و ترک اعمال خیر نماید او کاذبست در ان دعوی بلکه این غرهٔ است و از
بدترین صفات ذمیمه است مثل انکه اگر زارعی زراعت نکند و شخم نکند و تخم نپاشد و گوید که من امید
دارم که این زراعت بر اید این عین سفاهت است نه رجا و امید اگر انچه زراعت ضرور است بعمل اورد
و تخم بپاشد و اب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود برود و گوید که امید دارم که حقتعالی کرامت فرماید
امید او بجاست و در دعوای خود صادقست هم چنین در زراعتهای معنوی کسی که اعمال صالحه را
با شرایط بجا اورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاست و هم چنین
در خوف اگر خوف او را باعث یاس از خدا شود و ترک عمل کند این ناامید از رحمت الهیست و در مرتبهٔ
شرکست و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در عبادات اهتمام نماید این خوف صادقست
زیرا که هر که از چیزی خایف و ترسانست البته از ان گریزانست و ان شق اول بمثل از بابت انست که
شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان ان کند و گوید من از ان میترسم پس کسی که راست
گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری چند میشود که موجب عذابست ادمی می باید طبیب
نفس باشد و اگر رجا و امید را بر خود غالب داند و ترسد که موجب سستی در عمل گردد بتفکر در عقوبات
الهی و تذکر ایات و احادیث خوف خود را امتدکر گرداند و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد که باین سبب
ترک عمل نماید بایات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار گرداند و کسی توهم نکند
که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف و رجا یک چیز نیست که بزیادتی هر یک
دیگری کم گردد بلکه محل رجا جناب ایزدی است و او محض فضل و رحمتست و از او هیچ گونه خوف
نمی باشد و محل خوف نفس ادمی و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای او ست پس ادمی از خود
میترسد و از خداوند خود امید میدارد و چند انکه در بدیها و عیوب خود تفکر می نماید خوفش زیاده
میگردد و چند انکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر می کند امیدش زیاده میگردد و چنانچه حضرت
سید الساجدین عم در دعاها در بسیار جائی اشاره باین معنی فرموده اند که ای مولای من هرگاه گناهان
خود را می بینم ترسان میشوم چون در عفو تو مینگرم امیدوار میشوم و براین مضامین احادیث و ایات
بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که لقمان فرزند خود را وصیت
فرمود که ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از او
چنان امید بدار که اگر با گناه جن و انس بدرگاه او روی ترا رحم خواهد کرد بعد از ان حضرت فرمود
که پدرم میگفت هیچ مومنی نیست مگر انکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجا

که هر یک را که یاد بگیری بسنجند بران زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که
حضرت صادق عم فرمود که ای اسحق چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نمیبینی او
ترا می بیند پس اگر گمان میکنی که او ترا نمیبیند کافر میشوی و اگر میدانی که در همه حال ترا میبیند و احوال
ترا میداند و در حضور او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندگان سهل تر شمرده و در حدیث
دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه چیز را از او میترساند و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه
چیز میترساند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خدا را شناخت از او خایف و ترسان میباشد و هر که از
خدا میترسد نفس او بدنیا رغبت نمیکند و شخصی بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که جمعی از شیعیان
شما هستند که گناهان میکنند و میگویند ما امید برحمت خدا داریم حضرت فرمود که دروغ میگویند ایشان
شیعهٔ ما نیستند بارزوهای نفس خود مایل شده اند و گمان میکنند که امید دارند هر که امید چیزی
میدارد از برای تحصیل ان کار میکند و هر که از چیزی میترسد از ان گریزان میباشد و در حدیث
دیگر فرمود که مومن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند که خدا انها را امرزیده است
یا نه و ترس از اینده عمرش که نمیداند که چه گناهان و مهالک کسب خواهد کرد پس او در هیچ روزی
صبح نمیکند مگر خایف و ترسان و او را اصلاح نمی اورد مگر خوف حقتعم و در حدیث دیگر فرمود که
مومن با ایمان قایز نمیگردد تا ترسان و امیدوار نباشد و امیدوار نمی باشد تا کار نکند برای انچه از ان
میترسد و امید دارد و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که حقتعم شانه
میفرماید که اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستیکه اگر
سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هراینه مقصر خواهند بود و بکنه
عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق نخواهند بود انچه را طلب می نمایند از کرامتها و ثوابهای من و
مستحق بهشت و درجات عالیه ان نخواهند بود و لیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امیدوار
فضل من باشند و بگمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که در این حال رحمت من شامل حال ایشان
میشود و خوشنودی من بایشان میرسد و امرزش من جامهٔ عفو در ایشان میپوشاند بدرستیکه منم خداوند
بسیار بخشندهٔ بسیار مهربان و در حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی عم نوشته است که حضرت رسول
صم در منبر فرمود که بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که بمومنی خیر دنیا و اخرت نمیرسد مگر
بحسن ظن و گمان نیکی که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردگار خود دارد و حسن خلق در
معاشرت مردم و ترک غیبت مومنان کردن و بحق خداوند که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب
نمیکند مومنی را بعد از توبه و استغفار مگر بسبب گمان بدی که بپروردگار خود داشته باشد و در
امید بخدا تقصیر نماید و بید خلقی با مردم و غیبت مومنان کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی

نیست که هیچ بندهٔ گمان نیکو بخدا نیکو نیست مگر انکه خدا بر وفق گمان او با او عمل می نماید زیرا که حقتعم
کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و بدیها و حیا میکند و شرم میدارد از انکه بندهٔ
مومن با او گمان نیک داشته باشد و بخلاف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند
خود گمان نیکو بدارید و بثوابهای او بطاعات و عبادات رغبت نمایید و از حضرت صادق منقولست که
حسن ظن بخدا انست که امید از غیر خدا نداری و نترسی مگر از گناه خود و از حضرت رسول صم منقولست
که هر که گناهی با شهوتی رو دهد و از ان اجتناب نماید از خوف الهی خدا برا و اتش جهنم را حرام
گرداند و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند و انچه در قران وعده فرموده است باو کرامت
فرماید چنانچه فرموده است که * ولمن خاف مقام ربه جنتان * کسیکه از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند
خود بترسد او را دو بهشت هست که حقتعم باو کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد صم فرمود که
در حکمت ال داود وارد شده است که ای فرزند ادم چگونه بکلام هدایت متکلم میشوی و حال انکه
هشیار نشدهٔ از مستی گناهان و بدیهای ای فرزند ادم صبح کرده است دل تو با قساوت و تو عظمت پروردگار
خود را فراموش کردهٔ اگر بپروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را می شناختی همیشه
از او ترسان بودی و وعدهای او را امیدوار بودی بیچاره فرزند ادم چرا یاد نمیکنی لحد خود در او تنهای
خود را در ان مکان و حضرت صادق عم فرمود که از خدا امیدوار امیدی که ترا بر معاصی جرات ندهد
و بترس از او ترسی که ترا از رحمت او ناامید نگرداند و در حدیث دیگر فرمود که خایف کسی است که
خوف الهی برای او زیادتی نگذاشته باشد که سخن گوید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صم
فرمود اخر بندهٔ را که حقتعم امر فرماید که باتش جهنم برند بندهٔ باشد که چون او را ببرند بجهنم نگاهی بعقب
کند پس حقتعم فرماید که برش گردانید پس از او سوال نماید که چرا بقفا نظر میکردی گوید خداوندا
من این گمان بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان بمن داشتی گوید پروردگارا گمان من این
بود که گناهان مرا بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی پس خداوند جبار تعم شانه فرماید که ای
ملائکهٔ من بعزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شان خود سوگند میخورم که این بنده یکساعت
از عمر خود گمان نیک بمن نداشته است و اگر یکساعت بمن این گمان میداشت او را باتش نمی ترسانیدم
باین دروغی که میگوید او را ببهشت برید پس حضرت رسول صم فرمود که هر بندهٔ که ظن نیکو بپروردگار
خود داشته باشد خدا با او بگمان او عمل میکند چنانچه حقتعم میفرماید که * ذالکم ظنکم الذی ظننتم بربکم
اردیکم فاصبحتم من الخاسرین * که ترجمه اش اینست که این گمان بدیست که بپروردگار خود داشتید
شما را هلاک کرد پس صبح کردید از جملهٔ زیانکاران * ثمرهٔ دویم * در بیان بعضی از قصص خائفان که
ذکر احوال ایشان موجب تنبه مومنان است * قصهٔ اول * کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین عم

روایت کرده است که شخصی با اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل ان کشتی
غرق شدند مکر زن انمرد که بر تختهٔ بند شد و بجزیرهٔ از جزایر بحر افتاد و در ان جزیره مرد راهزن فاسقی
بود که از هیچ فسقی نمیکذشت چون نظرش بر ان زن افتاد کفت تو از انسی یا از جنی کفت از انسم پس
دیکر با ان زن سخن نکفت و براو چسبید و بهیئت لمجامعت در امد چون متوجه ان عمل قبیح شد دید که
ان زن اضطراب میکند و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره باسمان کرد که از خداوند خود
میترسم پرسید که هرکز مثل این کار کردهٔ کفت نه بعزت خدا سوکند که هرکز زنا نکرده ام کفت تو هرکز چنین
کاری نکردهٔ چنین از خدا میترسی و حال انکه باختیار تو نیست و ترا بجبر براین کار داشته ام پس من
اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن پس برخواست و ترک ان عمل نمود و هیچ باز زن سخن نکفت
و بسوی خانهٔ خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کردهای خود در اثنای راه
براهبی برخورد و باو رفیق شد چون پارهٔ راه رفتند افتاب بسیار کرم شد راهب با نجوان کفت که افتاب
بسیار کرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند جوان کفت که مرا نزد خدا حسنه نیست و کار
خیری نکرده ام که جرات کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب کفت من دعا میکنم تو امین بکو چنین کردند
بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایهٔ ان میرفتند چون بسیاری راه رفتند راه ایشان
جدا شد و جوان براهی رفت و راهب براه دیکر رفت و ان ابر با جوان روان شد و راهب در افتاب ماند
راهب باو کفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد
بکو چکار کردهٔ که مستحق این کرامت شدهٔ جوان قصهٔ خود را نقل کرد راهب کفت که چون از خوف
خدا ترک معصیت او کردی خدا کناهان کذشتهٔ ترا امرزیده است سعی نما که بعد از این خوب باشی * قصهٔ
دویم کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد الصادق ع‌م روایت کرده است که پادشاهی در میان
بنی اسرائیل بود و ان پادشاه قاضی داشت و ان قاضی برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود
و ان برادر زن صالحهٔ داشت که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه شخصی را میخواست که بکاری فرستد
بقاضی کفت که مرد ثقهٔ معتمدی را طلب کن که بان کار بفرستم قاضی کفت که کسی معتمدتر از برادر خود
کمان ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف ان امر باو نمود او ابا کرد و کفت من زن خود را تنها
نمیتوانم کذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد کفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق و
اهتمام ندارم مثل زن خود و خاطر من باو بسیار متعلق است پس تو خلیفهٔ من باش در امر او و بامور او
برس و کارهای او را بساز تا من برکردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و ان زن از رفتن
شوهر راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر بنزد ان زن می امد و از حوایج او سوال
می نمود و بکارهای او اقدام می نمود و محبت ان زن براو غالب شد و او را تکلیف زنا کرد ان زن امتناع

وابا

وابا کرد قاضی سوکند خورد که اکر قبول نمیکنی من بپادشاه میکویم که این زن زنا کرده است کفت انچه
میخواهی بکن من این کار را قبول نخواهم کرد قاضی بنزد پادشاه رفت و کفت زن برادرم زنا کرده است
و نزد من ثابت شده است پادشاه کفت که او را سنکسار کن پس امد بنزد زن و کفت پادشاه مرا امر کرده است
که ترا سنکسار کنم اکر قبول میکنی میکذرانم و الا ترا سنکسار میکنم کفت من اجابت تو نمیکنم انچه خواهی
بکن قاضی مردم را خبر کرد زن را بصحرا برد و کودی کند و او را سنکسار کرد تا وقتی که کمان کرد که او
مرده است باز کشت و در ان زن رمقی باقی مانده بود چون شب شد حرکت کرد و از کود بیرون امد
و بروی خود راه میرفت و خود را میکشید تا بدیری رسید که در انجا دیرانی میبود بر در ان دیر خوابید
تا صبح شد چون دیرانی در را کشود ان زن را دید و از قصهٔ او سوال نمود زن قصهٔ خود را باز کفت دیرانی
بر ان رحم کرد او را اید بر خود برد و ان دیرانی پسر خوردی داشت و غیر ان فرزند نداشت مال و جمعیتی
داشت پس دیرانی ان زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مندمل شد و فرزند خود را باو داد که تربیت کند
و ان دیرانی غلامی داشت که او را خدمت میکرد ان غلام عاشق ان زن شد و باو در اویخت و کفت
اکر بمعاشرت من راضی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم کفت انچه خواهی بکن این امر ممکن نیست که
از من صادر شود پس ان غلام بیامد و فرزند دیرانی را بکشت و بنزد دیرانی امد و کفت این زن زنا
کار را اوردی و فرزند خود را باو دادی الحال فرزند ترا کشته است دیرانی بنزد زن امد و کفت
چرا چنین کردی میدانی که من بتو چه نیکیها کردم زن قصهٔ خود را باز کفت دیرانی کفت که دیکر نفس من
راضی نمیشود که تو در این دیر باشی بیرون رو و بیست درهم برای خرجی باو داد در شب او را از
دیر بیرون کرد و کفت این زر را توشه کن و خدا کارساز تست ان زن در انشب راه رفت تا صبح بدهی
رسید دید مردی را بردار کشیده اند و هنوز زنده است از سبب انحال سوال نمود کفتند که بیست در
هم قرض دارد و نزد ما قاعده چنان است که هر که بیست درهم قرض دارد او را بردار میکشند و تا ادا
نکند او را فرو نمی ارند پس زن ان بیست درهم را داد و انمرد را خلاص کرد انمرد کفت که ای زن
هیچ کس بر من مثل تو حق نعمت ندارد مرا از مردن نجات دادی هر جا که میروی در خدمت تو می ایم
پس همراه بیامدند تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها بود و جمعی میخواستند بر ان کشتیها سوار
شوند مرد با ان زن کفت که تو در این جا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها مزدکاری کنم و طعامی
بکیرم و بنزد تو اورم پس انمرد بنزد اهل ان کشتیها امد و کفت در این کشتی شما چه متاع هست کفتند
انواع متاعها و جواهر و عنبر و سایر چیزها هست و این کشتی دیکر خالیست که ما خود سوار میشویم کفت
قیمت این متاعهای شما چند میشود کفتند بسیار میشود حسابش را نمیدانیم کفت من یک چیزی دارم که
بهتر است از مجموع انچه در کشتی شماست کفتند چه چیز است کفت کنیزکی دارم که هرکز باز حسن و جمال

ندیده اید گفتند بما بفروش گفت میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود او را ببیند و برای شما خبر بیاورد شما آن کنیز را که کنیز ندیده اند و زر بمن بدهید تا من بروم آخر او را تصرف کنید ایشان قبول کردند و کسی فرستادند خبر آورد که چنین کنیزی هرگز ندیده ام پس آن زن را به ده هزار درهم بایشان فروخت و زر گرفت و چون او برفت و ناپیدا شد ایشان بنزد آن زن آمدند و گفتند که برخیز و بیا بکشتی گفت چرا گفتند ترا از آقای تو خریده ایم گفت آن آقای من نبود گفتند اگر نمی آیی ترا بزور میبریم ناچار برخواست و با ایشان بکنار دریا رفت چون بنزدیک کشتیها رسیدند هیچ یک از ایشان از دیگران ایمن نبودند آن زن را بر روی کشتی متاع سوار کردند و خود همه در کشتی دیگر آمدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان با آن جماعت همه غرق شدند و کشتی زن با متاعها نجات یافت و باد او را بجزیرهٔ برد از کشتی فرود آمد و کشتی را بست و برگرد آن جزیره برآمد دید مکان خوشیست و آبها و درختان میوه دار دید با خود گفت که در این جزیره میباشم و از این آب و میوها میخورم و عبادت الهی میکنم تا مرگ در رسد پس خدا وحی فرمود بپیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که در آن زمان بود که برو بنزد آن پادشاه و بگو که در فلان جزیره بندهٔ از بندگان من هست باید که تو و اهل مملکت تو همه بنزد او بروید و بگناهان خود نزد او اقرار کنید و از او سوال کنید که از گناهان شما درگذرد تا من گناهان شما را بیامرزم چون پیغمبران پیغام را بآن پادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی آن جزیره رفتند و در آنجا همان زن را دیدند پس پادشاه بنزد او رفت و گفت این قاضی بنزد من آمد و گفت زن برادرش زنا کرده است و من حکم کردم که او را سنگسار کنند و گواهی نزد من گواهی نداده بود میترسم که بسبب آن جرمی کرده باشم میخواهم که برای من استغفار نمایی زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهرش آمد و او را نمیشناخت گفت من زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او راضی نبود برفتن من و سفارش او را ببرادر خود کردم چون برگشتم و از احوال او سوال کردم برادرم گفت که او زنا کرد او را سنگسار کردیم و میترسم که در حق آن زن تقصیر کرده باشم از خدا طلب که مرا بیامرزد زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین و او را در پهلوی پادشاه نشاند پس قاضی پیش آمد و گفت برادرم زنی داشت و عاشق او شدم و او را تکلیف بزنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه او را متهم بزنا ساختم و بدروغ او را سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت خدا ترا بیامرزد پس رو بشوهرش کرد که بشنو پس دهقانی آمد و قصهٔ خود را نقل کرد و گفت در شب او را بیرون کردم و میترسم که درندهٔ او را دریده باشد و کشته شده باشد بتقصیر من گفت خدا ترا بیامرزد بنشین پس غلام آمد و قصهٔ خود را نقل کرد زن بدهقانی گفت که بشنو پس گفت خدا ترا بیامرزد پس آن مرد دار کشیده آمد و قصهٔ خود را نقل کرد زن گفت که خدا ترا بیامرزد چون او بی سبب در

برابر نیکی بدی کرده بود پس آن زن عابده بشوهر خود رو کرد و گفت من زن توام و آنچه شنیدی همه قصهٔ من بود و مرا دیگر احتیاجی بشوهر نیست میخواهم که این کشتی و مال را متصرف شوی و مرا در این جزیره بگذاری که عبادت خدا کنم می بینی که از دست مردان چه کشیده ام پس شوهر او را گذاشت و کشتی را با مال متصرف شد و پادشاه و اهل مملکت همگی برگشتند * قصهٔ سیم * ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر مردم را میشکافت و کفن مردگان را میدزدید پس یکی از همسایگان او بیمار شد و ترسید که بمیرد و آن کفن دزد کفن او را برباید او را طلبید و گفت من با تو چون بودم در همسایگی گفت همسایهٔ نیکی بودی برای من گفت بتو حاجتی دارم گفت بگو که حاجت تو برآورده است پس دو کفن را بنزد او گذاشت و گفت هر یک را که میخواهی و بهتر است برای خود بردار و دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کنند و چون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر پس آن نباش از گرفتن کفن ابا کرد و بیمار مبالغه کرد تا او کفن بهتر را برداشت چون آن شخص مرد و او را دفن کردند نباش با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه میداند که من کفنش را برداشته ام یا گذاشته ام پس آمد و قبرش را شکافت ناگاه صدایی شنید که کسی بانگ بر او میزند که مکن پس او ترسید و کفن را گذاشت برگشت و بفرزندان خود گفت که من چون پدری بودم برای شما گفتند نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم حاجت مرا برآورید گفتند بگو آنچه فرمایی چنین خواهیم کرد گفت می خواهم که چون من بمیرم مرا بسوزانید چون سوخته شوم استخوانهای مرا بکوبید و در هنگامی که باد تندی آید نصف آن خاکستر را بجانب صحرا بباد دهید و نصف دیگر را بجانب دریا گفتند چنین خواهیم کرد چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند در آن حال حق تعم بصحرا فرمود که آنچه در تست جمع کن و بدریا فرمود که آنچه در تست جمع کن پس آن شخص را زنده کرد و باز داشت و فرمود که ترا چه باعث شد که چنین وصیتی کردی گفت بعزت تو که از ترس تو چنین کردم حق تعم فرمود که چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا از تو راضی میگردانم و خوف ترا بایمنی مبدل میسازم و گناهان ترا میآمرزم * قصهٔ چهارم * ابن بابویه نقل کرده است که روزی حضرت رسول صم در سایهٔ درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و جامههای خود را کند و در زمین گرم میغلطید و گاهی شکم خود و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیمتر است و حضرت رسول صم باو نظر میفرمود پس او جامههای خود را پوشید حضرت او را طلبیدند و فرمودند که ای بندهٔ خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این شد گفت ترس الهی مرا باعث این شد و بنفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند که عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا ترسیدهٔ

انچه شرط ترسیدن است و بدرستیکه پروردگار تو مباهات کرد بتو با ملائکه سموات پس باصحاب
خود فرمود که نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند چون نزدیک او امدند گفت خداوندا جمع کن
امر همه را بر هدایت و تقوی را توشهٔ ما گردان و بازگشت ما را بسوی بهشت گردان * قصهٔ پنجم * ابن
بابویه از حضرت رسول صم روایت کرده است که در زمان پیش سه نفر براهی میرفتند در میان راه
ایشانرا باران گرفت بغاری پناه بردند ناگاه سنگی از کوه فرود امد و در غار را گرفت و راه ایشانرا مسدود
کرد یکی از ایشان گفت که والله که شما را از این مهلکه بغیر از راستی نجات نمیدهد بیایید هر یک از
ما عملی بدرگاه خدا عرض کنیم که خدا داند که راست میگوییم پس یکی از ایشان گفت که خداوندا
اگر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من کاری کرده بود که قدری از برنج در عوض بگیرد و
مزد خود را نگرفت ناپیدا شد پس من ان برنج را برای او زراعت کردم و حاصل انرا برای او گاوها
خریدم چون مزد خود را از من طلب کرد گفتم ان گاوها از ان تست بگیر گفت من از تو اندکی برنج طلب
دارم گفتم این گلها همه از حاصل ان برنج بهم رسیده است و همه مال تست و همه را بتصرف او دادم
خداوندا اگر میدانی که ان کار را از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن پس اندکی ان سنگ دور
شد دیگری گفت که خداوندا اگر میدانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب شیر گوسفندان خود
را برای ایشان و عیال خود می اوردم شبی دیر امدم و پدر و مادرم بخواب رفته بودند و اهل و عیالم
از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادر نمیخوردند با ایشان نمیدادم پس نخواستم که ایشانرا بیدار
کنم و نخواستم که پیشتر بفرزندان دهم و ترسیدم که مبادا ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر نباشم
پس تا صبح با ان حال انتظار ایشان کشیدم خداوندا اگر میدانی که ان کار را از ترس تو کردم ما را فرجی
کرامت فرما پس سنگ اندکی دیگر دور شد سیم گفت که خداوندا اگر میدانی که من دختر عموئی
داشتم و بسیار او را دوست میداشتم و خواستم او را بفریبم گفت تا صد دینار بمن ندهی تن در نمیدهم
پس صد دینار بهم رسانیدم و باو دادم چون راضی شد و در میان پای او نشستم گفت از خدا بترس و مهر
خدا را بناحق مشکن پس برخواستم و از صد دینار گذشتم اگر میدانی که از ترس تو کرده ام این بلا را از ما
دور گردان پس ان سنگ دور گردید و بیرون امدند * قصهٔ ششم * کلینی بسند حسن از حضرت صادق
عم روایت کرده است که روزی حضرت امیر المومنین عم با جمعی از صحابه نشسته بودند شخصی بخدمت
انحضرت امد و گفت یا امیر المومنین با پسری عمل قبیحی کرده ام مرا پاک گردان و حد الهی را بر من جاری
کن حضرت فرمود که برو بخانه بلکه جنونی ترا طاری شده است که چنین سخنی میگویی تا انکه چهار مرتبه
امد و چنین اقرار کرد مرتبهٔ چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که حضرت رسول صم در مثل تو سه حکم
مقرر فرموده است هر یک را که میخواهی اختیار کن گفت ان سه حکم کدام است فرمود که یا یک ضربت

شمشیر که بر گردنت بزنند یا ترا از کوهی دست و پا بسته بیندازند یا ترا با اتش بسوزانند گفت یا امیر
المومنین کدام دشوارتر است فرمود که با اتش سوزانیدن گفت من او را اختیار میکنم که دشوارتر است
یا امیر المومنین حضرت فرمود که مهیا شو که حد را بر تو جاری کنیم پس برخواست و دو رکعت نماز گذارد
و چون فارغ شد گفت خداوندا گناهی کردم که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و نزد وصی و پسر عم
پیغمبرت امدم و از او سوال نمودم که مرا پاک کند پس او مرا مخیر گردانید در میان سه صنف از عذاب
خداوندا من دشوارتر را اختیار کردم خداوندا از تو سوال مینمایم که اینرا کفارهٔ گناه من گردانی و مرا
باتش اخرت نسوزانی پس گریان برخواست و رفت در میان گودی که از برای او کنده بودند و اتش
بر دورش برافروخته بودند نشست پس حضرت امیر المومنین عم با اصحاب همگی گریان شدند و حضرت
فرمود برخیز ای جوان که ملائکهٔ اسمانها و ملائکهٔ زمین را بگریه در اوردی خدا توبهٔ ترا قبول
فرمود برخیز و دیگر چنین کاری مکن * قصه هفتم * بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود
روزی بعضی از این جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور اینرا ببیند فریفته خواهد شد ان زن چون
این سخن را شنید گفت والله که بخانه نروم تا او را از راه نبرم پس در همان شب قصد خانهٔ ان عابد کرد
و در را کوفت و گفت ای عابد مرا امشب پناه ده که در سرای تو شب را بروز اورم عابد ابا نمود زن گفت
که بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته ام و اگر در نگشایی ایشان
میرسند فضیحت بمن میرسانند عابد چون این سخن را شنید در را گشود چون زن بخانه در امد جامهای
خود را افکند چون عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست باو رسانید
و در حال متذکر شد و دست از او برداشت و دیگی در بار داشت که اتش در زیر ان میسوخت رفت
و دست خود را در زیر دیگ گذاشت زن گفت که چکار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای ان
خطایی که صادر شد پس بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون
بیامدند دستش تمام سوخته بود * قصه هشتم * بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که عابدی در
بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هر چند بر او زور می اورد
یک انگشت از انگشتان خود را با اتش میداشت تا ان خیال از نفسش بیرون میرفت و پیوسته در این کار
بود تا صبح چون صبح شد بان زن گفت که بیرون رو که بد مهمانی بودی تو از برای ما * قصه نهم * از
حضرت رسول صم منقولست که زهد حضرت یحیی عم در این مرتبه بود که به بیت المقدس امد نظر کرد بعباد
و رهبانان و احبار که پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته اند و زنجیرها در گردن
کرده و بر ستونهای مسجد بسته اند چون اینجماعت را مشاهده نمود نزد مادرش امد و گفت ای مادر از

برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و
رهبانان مادر گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن
یحیی را نقل نمود زکریا گفت که ای فرزند چه چیز ترا باعث شد است که این اراده نمایی و تو هنوز طفل
خوردی یحیی گفت ای پدر مگر ندیده‌ای از من خوردسال‌تر که مرگ را چشیده است گفت بلی پس زکریا
بمادر یحیی گفت که آنچه میگوید چنان کن پس مادر کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و پوشید
و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آنکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد پس
روزی نظر کرد بدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست پس خطاب الهی باو رسید که ای یحیی
آیا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر بجهنم بکنی
پیراهن آهن خواهی پوشید بعوض پلاس پس حضرت یحیی گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش
مجروح شد بحدی که دندانهایش پیدا شد چون این خبر بمادرش رسید با زکریا بنزد او آمدند و عباد
بنی اسرائیل بگرد او برآمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است گفت
من باخبر نشدم زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور
من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبه‌ای هست که نمیگذرند
از این عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین گفتم جهد و سعی
کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر امر فرموده‌اند پس مادر باو گفت که ای فرزند رخصت میدهی
که دو پاره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و آب
چشمت را جذب نماید گفت تو اختیار داری پس آن دو پاره نمد را برای او ساخت و بر رویش گذاشت
و آستینهایش را افشرد از اشک چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت
زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند منست
و این آب دیده اوست و تو از همه رحم کنندگان رحیم‌تری پس هرگاه که زکریا می‌خواست بنی
اسرائیل را موعظه بگوید بجانب چپ و راست نظر میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ
نمیبرد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود را در عبائی پیچیده آمد در میان
مردم نشست و حضرت زکریا او را ندید فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در
جهنم کوهی هست که آنرا سکران مینامند و در پایین کوه وادیی هست که آنرا غضبان میگویند زیرا که از
غضب الهی افروخته شده است و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق آنست و در آن چاه
تابوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها و جامها و زنجیرها و غلها از آتش هست چون یحیی اینرا
شنید سر برداشت و فریاد برآورد که واغفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران برخواست و بی‌خبرانه متوجه

بیابان

بیابان شد پس زکریا از مجلس برخواست و بنزد مادر یحیی رفت فرمود که یحیی را طلب نما که میترسم
او را نه بینی مگر بعد از مرگ او پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید
ایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی به کجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنم
که او شنیده و رو بصحرا رفته است پس رفت تا بچوپانی رسید از آن سوال نمود که آیا جوانی با این
هیئت و صفت دیدی گفت بلکه یحیی را می خواهی گفت بلی گفت الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که
پاهایش در آب دیده‌اش فرو رفته بود و سر بسوی آسمان بلند کرده میگفت که بعزت تو ای مولای
من که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو به بینم چون مادر بیامد و نظرش بروی افتاد
بنزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با او بخانه رود
پس با او بخانه رفت و مادر از او التماس کرد که ای فرزند التماس دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن
پشم بپوشی که آن نرم‌تر است یحیی قبول نمود و پیراهن پشم پوشید مادر از برای او عدسی پخت و آنحضرت
تناول فرمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب باو ندا رسید که ای یحیی خانه‌ای به از
خانه من می خواهی و همسایه‌ای به از من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخواست و گفت
خداوندا از لغزش من درگذر بعزت تو سوگند که دیگر سایه‌ای نطلبم بغیر از سایه بیت المقدس و بمادرش
گفت که ای مادر پیراهن مو را بیاور مادر پیراهن را باو داد و در او آویخت که مانع رفتن شود حضرت
زکریا باو گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده‌اند و بعیش دنیا منتفع نمیشود پس
برخواست یحیی و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید و به بیت المقدس رفت با احبار و رهبانان
عبادت میکرد تا شهید شد * قصه دهم * ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایت کرده است که گفت
روزی در مسجد رسول صم با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر
و اهل بیعة رضوان را ابوالدردا گفت که ای قوم می خواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه
صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده بود گفتند کیست آن شخص گفت علی بن ابیطالب
چون اینرا گفت همگی رو از وی گردانیدند پس شخصی از انصار باو گفت که سخنی گفتی که هیچ کس
با تو موافقت نکرد او گفت که من آنچه دیده بودم گفتم شما نیز هر چه دیده‌اید از دیگران بگویید من شبی در
نخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان
گردیده بود و با آواز حزین و نغمه دردناک میفرمود که الهی چه بسیار گناهان که از دوش من برداشتی
و در برابر آنها نعمت فرستادی و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی الهی
عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه اعمال عظیم شد پس من از غیر آمرزش تو امید
ندارم و بغیر خوشنودی تو آرزو ندارم پس از پی آن صدا رفتم دانستم که حضرت امیرالمومنین است پس

در پشت درختان پنهان شدم و انحضرت رکعات بسیار نماز کذاردند چون فارغ شدند مشغول
دعا و کریه و مناجات شدند و از جملهٔ انچه میفرمودند این بود که الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم
کناه من بر من اسان میشود چون عذاب عظیم ترا بیاد می اورم بلیهٔ خطاها بر من عظیم میشود اه اکر بخوانم
در نامهای عمل خود کناهی چند را که فراموش کرده ام و تو انها را احصا فرمودهٔ پس بکوئی بملائکه که
بکیرید او را پس وای بر چنین کرفته شدهٔ و اسیری که خویشان او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیلهٔ او
بفریادش نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند پس فرمود که اه از اتشی که جکرها را
بریان میکند اه از اتشی که جمیع احشا را فرو میریزد اه از دریاهای افروخته از اتشهای جهنم پس بسیار
کریستند تا انکه دیکر صدا و حرکت از انحضرت نشنیدم با خود کفتم که البته خواب بر انحضرت غالب شد از
بسیاری بیداری بنزدیک رفتم که برای نماز صبح انحضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت
ننمود و بمثابهٔ چوب خشک جسد مبارکش بی حس افتاده بود کفتم انا لله و انا الیه راجعون ودویدم بجانب
خانهٔ انحضرت و خبر را بحضرت فاطمهٔ عم رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض کردم فرمود که والله ای
ابودردا این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو میدهد پس اب اوردند و بر روی
انحضرت پاشیدند بهوش باز امدند و نظر بسوی من فرمودند من میکریستم فرمود که از چه میکریی
ای ابودردا کفتم از انچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود که اکر به بینی مرا که بسوی حساب بخوانند در
هنکامی که کناهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکهٔ غلاظ و زبانیهٔ تندخو مرا احاطه کرده
باشند و نزد خداوند جبار مرا بدارند و جمیع دوستان در انحال مرا واکذارند و اهل دنیا همه بر من
رحم کنند هر اینه در انروز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او
پوشیده نیست پس ابودردا کفت که والله که چنین عبادتی از هیچ یک از اصحاب پیغمبر صم ندیدم * ثمرهٔ سیم
* در مدح مخالفت نفس و خواهشهای ان و مذمت متابعت هواهای نفسانی بدانکه نفس امارهٔ انسان
ضررش زیاده از شیطانست چنانچه حقتعم میفرماید که حضرت یوسف عم فرمود که بدرستی که نفس
امر کننده است ببدی مکر انکه را خدا رحم فرماید و در جای دیکر میفرماید که هر که از خدا و ندعالمیان
و ایستادن در محاسبه نزد او بترسد و نهی کند نفس را از خواهشهای او بدرستی که بهشت ماوای
اوست و در جای دیکر میفرماید که در قیامت شیطان بکمراهان خواهد کفت که مرا بر شما سلطنتی نبود
بغیر انکه شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید نفسهای خود را ملامت کنید و بدانکه
مجاهده با نفس و شیطان افضل است از جهاد کردن با دشمنان ظاهر و دشوارتر است از ان و یک ثمره از
ثمرات مجاهدهٔ با نفس جهاد با کفار است و مجاهدهٔ نفس انست که بعقل مستقیم با نفس و ارادت ان که
مخالف شرع باشد معارضه نماید و باستعانت الهی و تذکر ایات و احادیث و مواعظ او را منقاد حق کرداند

تابع

تابع شرع سازد مانند اسب چموشی که اثر ادب و تعلیم رهوار کرداند و تحمل بارهای کران
بر ان اسان کردد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که حضرت رسول صم لشکری
بجهاد فرستادند چون برکشتند فرمودند که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچک را بجا اوردند و جهاد بزرکتر
بر ایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرکتر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود
که بهترین جهادها کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پهلوی اوست و از حضرت صادق
عم منقولست که فرمود که حذر نماید از هواها و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود
بدرستیکه هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان از متابعت هواهای خودشان و درو کردهای زبانشان
و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول خدا صم فرمود که حقتعم میفرماید که بعزت
و جلال و بزرکواری و نور علو شان و رفعت مکان خود سوکند میخورم که هیچ بندهٔ اختیار نمیکند
خواهش نفس خود را بر خواهش فرمودهٔ من مکر انکه امور او را متفرق میسازم و دنیا را بر او مشتبه
میکردانم و دل او را بدنیا مشغول میکردانم و نمیرسانم باو مکر انچه از برای او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت
و جلال و بزرکواری خودم سوکند که هیچ بندهٔ اختیار نمیکند فرمودهٔ مرا بر خواهش خود مکر انکه ملائکه را
بحفظ او موکل میکردانم و اسمانها و زمینها را متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجر را بسوی او
میفرستم و حضرت صادق عم فرمود که نفس را با خواهشهای خود مکذار بدرستیکه خواهش نفس در
هلاکی انست و نفس را با هوا کذاشتن موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز
داشتن دوا و درمان دردهای نفس است * یا اباذر ان اول شیء یرفع من هذه الامة الامانة و الخشوع
حتی لا یکاد یری خاشعا * ای ابوذر اول چیزی که از این امت برداشته میشود امانة و خشوع است تا
انکه از هیچیک از ایشان خشوع و شکستکی و تضرع نمیتوان دیدن بدانکه امانت عبارت از عفت
ورزیدن در اموال و عرض مردم است و خیانت در برابر انست و امانت اشرف صفات کمالست و خیانت
موجب نقص و وبال چنانچه بسند معتبر از امام جعفر صادق عم منقولست که حقتعم هیچ پیغمبری نفرستاد
مکر انکه مردم را امر فرمود براستی در سخن و اداکردن امانت به نیکوکار و بدکار و باسانید معتبره از
انحضرت منقولست که نظر مکنید بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بان کرده اند
و اکر ترک کنند وحشت هم میرسانند و لیکن نظر کنید براستکویی و اداکردن امانت مردم با ایشان و حضرت
امام زین العابدین عم فرمود که بر شما باد باداکردن امانت مردم بدرستیکه اکر کشندهٔ پدرم مرا امین کند
بر شمشیری که پدرم را بان کشته باشد و ان شمشیر را امین سازد البته باو رد نمایم و حضرت صادق عم
فرمود که هر که را امین کنند بر امانتی و او بصاحبش رد نماید هزار عقده از عقدهای اتش از کردن خود
کشوده است پس مبادرت نمایید باداء امانت بدرستیکه امانتی که بکسی میسپارند ابلیس صد

شیطان را بر او میگمارد از اعوان خود که او را گمراه کنند و وسوسه نمایند تا او را هلاک کنند مگر کسی که خدا او را نگاه دارد و در حدیث دیگر فرمود که هر که حق مؤمنی را حبس نماید خدا در روز قیامت پانصد سال او را بر پا ایستاده بدارد تا آنکه نهرها از عرق او جاری شود و منادی از جانب خدا ندا کند که این ظالمیست که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را سرزنش کنند پس او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که ظلم کند بر مزد و ری و مزدش را ندهد خدا ثواب او را حبط نماید و بوی بهشت را بر او حرام گرداند با آنکه بویش از پانصد سال راه شنیده میشود و کسی که از همسایه اش یک شبر از زمین را خیانت کند و داخل خانهٔ خود کند خدا آن زمین را تا هفتم طبقهٔ زمین طوقی کند در گردن او در روز قیامت و بان هیئت بمقام حساب در آید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دار دنیا و بصاحبش ندهد تا مرگ او را در یابد بر غیر ملت من مرده است و خدا را که ملاقات نماید از او خشمناک باشد و فرمود که هر که خیانتی را بخورد دو دانند که این مال خیانتست گناه او مثل گناه آنکسی هست که آن خیانت را کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانی را حبس کند و بصاحبش ندهد خدا برکت روزی او را بر او حرام گرداند و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد و صاحبش طلبد و او تاخیر کند و ندهد هر روز بر او گناه عشاری نوشته میشود و بسند صحیح از امام جعفر صادق عم منقولست که هر که چیزی از مال برادر مؤمنش را بظلم متصرف شود و باو پس ندهد پاره از آتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که مال مؤمنی را بغصب متصرف شود پیوسته حقتعالی از وی روی رحمت گردانیده اعمال او را دشمن دارد و او را بر کارهای خیرش ثواب ندهد تا توبه کند و مالی که گرفته است بصاحبش رد نماید و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هر که ظلم کند بر کسی البته خدا او را بگیرد یا در جانش یا در مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد چون توبه کند خدا او را می آمرزد و در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسم است ظلمی که خدا می آمرزد و ظلمی که خدا نمی آمرزد و ظلمی که خدا نمیگذارد اما ظلمی که نمی آمرزد آن شریک از برای او قرار دادن است و اما ظلمی که می آمرزد ظلمیست که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمی که نمیگذارد و نمیگذراند آن حق الناس است که مردمان از یکدیگر میطلبند * یا اباذر والذی نفس محمد بیده لو ان الدنیا کانت تعدل عند الله جناح بعوضة او ذباب ما سقی الکافر منها شربة من ماء یا اباذر الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما ابتغی به وجه الله و ما من شیء ابغض الی الله تعالی من الدنیا خلقها ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها و لا ینظر الیها حتی تقوم الساعة و ما من شیء احب الی الله عز و جل من ایمان به و ترک ما امر ان یترک یا اباذر ان الله تبارک و تعالی اوحی الی اخی عیسی عم یا عیسی لا تحب الدنیا فانی لست احبها و احب الاخرة فانما هی دار المعاد

یا اباذر ان جبرئیل اتانی بخزائن الدنیا علی بغلة شهباء فقال لی یا محمد هذه خزائن الدنیا و لا ینقصک من حظک عند ربک فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة لی فیها اذا شبعت شکرت ربی و اذا جعت سألته یا اباذر اذا اراد الله عز و جل بعبد خیرا فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا و بصره بعیوب نفسه یا اباذر ما زهد عبد فی الدنیا الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصره عیوب الدنیا داءها و دواءها و اخرجه منها سالما الی دار السلام یا اباذر اذا رایت اخاک قد زهد فی الدنیا فاستمع منه فانه یلقی الیک الحکمة فقلت یا رسول الله من ازهد فی الناس قال من لم ینس المقابر و البلی و ترک فضل زینة الدنیا و اثر ما یبقی علی ما یفنی و لم یعد غدا من ایامه و عد نفسه فی الموتی * ای ابوذر بحق آن خداوندی که جان محمد بدست قدرت اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با بر پشهٔ یا بر مگسی کافر را در دنیا یکشربت آب نمیداد ای ابوذر دنیا ملعونست و آنچه در دنیاست ملعونست مگر چیزی که مطلب از آن رضای الهی باشد و هیچ چیز نزد خدا دشمن نمیدارد مانند دنیا حقتعالی دنیا را خلق فرمود و از آن اعراض نمود و نظر لطف بسوی آن نفرمود و نخواهد فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیزی نزد خدا پسندیده تر و محبوب تر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چند که خدا امر فرموده است بترک آنها ای ابوذر حقتعالی وحی فرمود ببرادرم عیسی عم که ای عیسی دوست مدار دنیا را بدرستیکه من آنرا دوست نمیدارم و دوست دار آخرت را که بازگشت همه با آنجاست ای ابوذر جبرئیل بنزد من آمد و خزینهای دنیا را برای من آورد و بر استر اشهبی سوار بود پس گفت ای محمد اینها خزینهای دنیاست بتو میدهم و از بهرهٔ تو نزد حقتعالی و نعیم آخرت تو چیزی کم نمیشود بسبب متصرف شدن خزاین دنیا من گفتم ای حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی باین خزاین نیست هرگاه که سیر میشوم پروردگار خود را شکر میکنم چون گرسنه میشوم از او سوال می نمایم ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده را خواهد او را بمسایل دین خود فقیه و عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا بر طرف میگرداند و او را زاهد میکند و او را بعیبهای نفس خود بینا میکند ای ابوذر هیچ بندهٔ بزهد و ترک دنیا متصف نمیگردد مگر آنکه حقتعالی علوم و حکمتها را در دل او ثابت میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بینا و گویا میگرداند او را بعیبها و دردها و دواهای دنیا و او را سالم از کفر و معاصی از دنیا بیرون میبرد و بخانه سلامتی که بهشت پاکیزه سرشتست داخل میگرداند ای ابوذر چون برادر مؤمن خود را ببینی که ترک دنیا کرده است و رغبت بآن ندارد سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را بسوی تو القا میکند من گفتم که یا رسول الله کیست که زهد او در دنیا بیشتر است فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و ترک کند زیادتی زینتهای دنیا را و اختیار کند و ترجیح دهد نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای فانی دنیا و فردا را از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد در توضیح این فصل سه باب ایراد می نمائیم * باب اول * در مذمت دنیا بدانکه

هرچند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان
او را مزین ساخته است و غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظهٔ قبایح آن صرف نموده است ذکر بعضی از
مواعظ و امثال که از مقربان بارگاه ذو الجلال وارد شده است موجب بیداری و هشیاری میشود از
حضرت صادق عم منقولست که حقتعم جمیع خیرات را در خانهٔ جمع کرده است و کلید آنخانه را زهد در دنیا
گردانیده است و فرمود که حرام است بر دلهای شما شناختن شیرینی و لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید
و حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که هیچ خلقی معین و یاور دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن
و فرمود که علامت رغبت بثواب آخرت ترک زینتهای دنیاست بدرستی که زهد در دنیا کم نمیکند از آنچه
خدا از برای اینکس قسمت فرموده است و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمیکند آنچه را خدا
برای ایشان قسمت فرموده است پس کسی غبن دارد که بهرهٔ آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت
صادق عم فرمود که روزی حضرت رسول صم محزون از خانه بیرون آمد ملکی بر آنحضرت نازل شد و
کلیدهای خزاین و گنجهای زمین را از برای آنحضرت آورد گفت ای محمد این کلید گنجهای دنیاست
پروردگارت میفرماید که بگشا خزینهای دنیا را و آنچه خواهی بردار و از مرتبهٔ تو نزد ما چیزی کم
نمیشود حضرت فرمود که دنیا خانهٔ کسیست که در آخرت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع میکند که
عقلی نداشته باشد ملک گفت که بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی
شنیدم که در آسمان چهارم میگفت در هنگامی که کلیدها را بمن میدادند و در حدیث دیگر فرمود که
حضرت رسول صم گذشتند بر بزغالهٔ مردهٔ گوش بریدهٔ که در مزبله افتاده بود پس باصحاب خود فرمود که
این بزغاله بچند می ارزد گفتند که اگر زنده بود یکدرهم نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن پروردگاری
که جان من در دست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش و حضرت صادق
عم فرمود که هرگاه حقتعم خیر بندهٔ را خواهد او را زاهد در دنیا میگرداند و بمسایل دین خود او را عالم
میگرداند و عیبهای دنیا را باو می شناساند و کسی را که خدا این کرامتها باو بفرماید خیر دنیا و آخرت
باو داده است و فرمود که هیچ کس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه ترک دنیا و این ضد آن چیزیست
که طلب میکنند دشمنان حق از رغبت در دنیا پس فرمود که کجاست صبر کنندهٔ صاحب کرمی که در این
چند روز اندک از سر دنیا بگذرد بدرستی که مزهٔ ایمان را نمی یابید شما و حرام است لذت ایمان تا زهد
در دنیا نورزید و فرمود که مؤمن خود را از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت
و چاشنی محبت الهی را هرگاه می یابد و او نزد اهل دنیا چنانست که گویا دیوانه شده است و عقلش مخلوط
شده است و لیکن نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی با دل او مخلوط شده است و باین سبب بغیر خدا
مشغول نمیشود و فرمود که دلی از محبت و کدورتها صاف و خالص شد زمین بر او دلتنگ میشود تا میل

باسمان

باسمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و حضرت رسول صم فرمود که طلب دنیا باخرت ضرر میرساند
و طلب آخرت بدنیا ضرر میرساند پس بدنیا ضرر رسانیدن سزاوارتر است بضرر رسانیدن آخرت
و بسند معتبر منقولست که جابر جعفی بخدمت امام محمد باقر عم آمد حضرت فرمود که ای جابر والله که من
محزونم و دل من مشغول است جابر گفت فدای تو شوم مشغولی دل و اندوه تو از چه چیز است فرمود که
ای جابر کسی که خالص و صافی دین خدا در دل او در آمد مشغول میگرداند دل او را از غیر خدا ای
جابر چه چیز است دنیا و چه چیز میتواند بود دنیا مگر هست بغیر از طعامی که بخوری یا جامهٔ که بپوشی یا زنی
که با او مقاربت نمایی ای جابر بدرستی که مؤمنان مطمئن نمی باشند بدنیا و دل نمی بندند بماندن
در دنیا و در هیچ وقت از مرگ ایمن نیستند ای جابر آخرت خانهٔ دائمیست و دنیا خانهٔ فنا و نیستی است
و لیکن اهل دنیا در غفلتند و مؤمنان پیش از این زمان دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند ایشان را
از یاد خدا کر نمیکرد چیزهایی که از امور دنیایی شنیدند و کور نمیکرد ایشان را از یاد خدا چیزهایی که از
زینتها میدیدند پس چنانچه باین علم فایز شده بودند بثواب آخرت فایز گردیدند و بدان ای جابر که اهل
تقوی و پرهیزکاران مؤنت و خرج ایشان از اهل دنیا آسانتر است و اعانت و یاری ایشان نسبت بتو
بیشتر است اگر تو در یاد خدا باشی ترا بر آن یاری میکنند و اگر خدا را فراموش میکنی ترا آگاه میکنند و بیادت
میاورند بیان کنندگانند امرهای خدا را عمل کنندگانند بآنها محبت خدا قطع محبت از غیر او کرده اند
و از دنیا وحشت گرفته اند بسبب طاعت و بندگی آقای خود و بدلهای خود نظر بخدا و دوستی او
انداخته اند و میدانند که چیزی که سزاوار است بمنظور داشتن و دل باو بستن خداوند عظیم الشأنست
پس دنیا را بمنزلهٔ منزلی دان که فرود آیی و بار کنی یا مالی که در خواب بیابی و چون بیدار شوی چیزی
در دست تو نباشد این مثل را برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از باب سایهٔ
درختیست که لحظهٔ در آن قرار گیری و برطرف شود ای جابر پس حفظ کن آنچه را خدا امر فرموده است ترا
برعایت آنها از دین و حکمت او و سوال مکن از آنچه تو نزد او داری از روزی و بطلب توفیق بر تکالیفی را
که او از تو میطلبد و منقولست که ابوذر گفت که ای طلب کنندهٔ علم ترا فرزندان و مال از حال خود
مشغول نسازد بدرستیکه روزی که از ایشان مفارقت مینمایی مانند مهمانی خواهی بود که شب در خانه
بماند و روز بمنزل دیگر رود و دنیا و آخرت بمنزلهٔ دو منزلست که از یکی بار کنی و بدیگری نزول
نمایی از حضرت صادق عم منقولست که حقتعم بحضرت موسی عم وحی نمود که ای موسی دل خود را بدنیا
مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را پدر و مادر
خود اخذ کنی ای موسی اگر ترا بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا
و زینتهای آن ای موسی پیشی بگیر در خیرات و طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را بآن احتیاج

نداری و دیدهٔ خود را میفکن بسوی هر که فریب دنیا خورده است و او را بخود گذاشته ام بدان
بدرستیکه هر فتنهٔ ابتدای ان محبت دنیاست و ارزو مکن حال کسی را که مال بسیار دارد که بسیاری
مال بسیاری گناه می باشد بسبب حقوق واجبی که خدا بر مال دارد و ارزو مکن حال کسی را که مردمان
از او راضیند تا ندانی که خدا از او راضی است و ارزو مکن حال کسی را که مردم اطاعت او مینمایند
بدرستی که اطاعت کردن مردم او را و متابعت او نمودن برخلاف حق باعث هلاک او و متابعان او ست
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیرالمومنین ع ببعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم ترا و
خود را بتقوی و پرهیزکاری کسی که معصیت او حلال نیست وامید از غیر او نمیتوان داشت و بینیازی
حاصل نمیشود مگر بفضل او بدرستی که کسی که از مناهی خدا پرهیز دعزیز و باقوت و سیر و سیراب
میشود و عقلش از عقول اهل دنیا برتر میشود پس بدنش با اهل دنیاست و دل و عقلش مشغول معاینهٔ
اخرتست فرو میشاند بنور دلش محبت انچه را چشمهایش می‌بیند از زینت دنیا پس حرام دنیا در نظر او
نجس و قبیح شده است و از شبهای دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص نیز خود را متضرر می یابد مگر
بقدر ضرورت از پارهٔ نانی که پشتش بان قوت یابد و عبادت تواند کرد و جامهٔ که عورت خود را بان
بپوشاند از هر قسم که بیابد اگر چه کنده و درشت باشد و بران قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد
بلکه اعتماد وامید او بر خالق اشیاست و چندان جد و سعی در عبادت میکند که دندهای او ظاهر
گردیده است و دیدهای او در سرش فرو رفته است پس خدا بعوض انچه از قوت خود در عبادت
خدا صرف کرده است قوتی از جانب خود بیدن او کرامت فرموده و عقل او را شدید و محکم گردانیده است
و انچه در اخرت برای او مقرر فرموده زیاده از انهاست که در دنیا باو عوض داده است پس ترک کن دنیا را
که محبت دنیا ادمی را از حق کور و کر و گنگ و کردن را ذلیل میگرداند و تدارک کن در بقیه عمر خود و
تاخیر مکن عمل را بفردا و پس فردا بدرستیکه هلاک شدند انان که پیش از تو بودند بطول امل و ارزوها
و تاخیر اعمال خیر تا انکه مرگ ناگاه بایشان رسید و ایشان غافل بودند پس برجوبها ایشانرا برداشتند
و بقبرهای تاریک و تنگ نقلشان فرمودند و فرزندان و اهالی ایشانرا ترک نموده بحال خود پرداختند پس
بخدا از خلق منقطع شو با دلی ترک دنیا کرده و بیرو رد کار خود پیوسته و با عزمی درست که در ان سستی
و شکستگی نباشد خدا ما را و ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد ما را و ترا بر چیزی چند که موجب
خوشنودی او ست و از حضرت امام رضا ع منقولست که عیسی بن مریم ع بحواریان گفت که ای بنی
اسرائیل از رده مباشید بر انچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل دنیا ازرده نمیباشند از فوت دین خود
اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که چگویم در وصف خانهٔ
که اولش مشقت و عناست و اخرش نیستی و فناست و در حلالش حسابست و در حرامش عقاب است

هر که غنی میشود در ان مفتونست و هر که محتاج میشود محزونست و هر که از برای ان سعی میکند بدستش
نمی اید و هر که ترکش میکند رو باو می اورد و هر که خواهد از احوال او عبرت گیرد و بینا شود او را بعیوب
خود بینا میگرداند و کسی که برغبت بسوی ان نظر نماید کورش میکند و در خطبهٔ دیگر فرمود که نظر کنید
بسوی دنیا بدیدهٔ زهد و از ان اعراض نمائید بخدا سوگند که بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که رحل
اقامت در ان افکنده اند بیرون میکند و انانکه بنعمتهای ان مغرور گردیده ایمن اند بفجایع و مصیبتها
مبتلا میگرداند انچه از دنیا پشت کرد و رفت بر نمیگردد و انچه اینده است نمیتوان دانست که چه مقدار است
که انتظار ان توان برد شادی و سرورش امیخته است باندوه و حزن و جلادت و قوت شجاعانش
اینست بسستی و ضعف پس فریب ندهد شمارا بسیاری انچه شمارا خوش می اید از زینتهای که اندک
زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت گیرد پس بعیبهای
دنیا بینا شود انچه از دنیا در پیش است عنقریب از ان اثری مانده است و انچه از اخرت در پیش است
بزودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که هر چه بعد در می اید بزودی بسر می اید و انچه
اینده است بزودی حاضر میشود و نزدیکست و در خطبهٔ دیگر فرمود که شمارا حذر میفرمایم از دنیا
بدرستیکه ان شیرینست و سبز و خوش اینده است مردم را محب خود میگرداند باندکی از لذتهای عاجل
که بایشان میرساند و باندک زینتی خود را خوش مینماید و امیدها و ارزوها از بود خود ساخته است
و بحیله و فریب خود را زینت کرده است و نعمت و زینت ان نماند ار دو از مصیبتهای ان ایمن نمیتوان
بود فریب دهنده است ضرر رساننده است مانع از خیر است بزودی زایل میگردد و وفا نیست ساکنانش
را میخورد در راه رو انش را میبرند هیچکس از ان بزینتی اراسته نشد مگر انکه بعد از ان او را عبرت دیگران
گردانید و روبکسی نیاورد براحت مگر انکه پشت کرد بسوی او بمحنت چه بسیار کسی که بران اعتماد
کرد و دل او را بدرد اورد و چه بسیار کسی که بان مطمئن شد و او را بزمین زد و بسی صاحب
شوکت را بخاری انداخت و بسی صاحب نخوت را ذلیل ساخت پادشاهیش مذلت است و عیشش
ناگوار است شیرینیش تلخ است و غذاهاش سم است زندهاش در معرض موتست و صحیحش در عرصهٔ
بلاست پادشاهیش بزودی برطرف میشود و عزیزش مغلوب میگردد و کسی که از ان بسیار جمع کرده
منکوب میشود و کسی که بان پناه برده مخذول میشود ایا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی که
پیش از شما بوده اند که عمرشان از عمرهای شما دراز تر بوده و اثار ایشان بیشتر باقی مانده و املهای
ایشان دراز تر بوده و لشکر و قبیلهٔ ایشان فراوان تر بوده است دنیا را پرستیدن چه پرستیدنی و انرا اختیار
کردند چه اختیار کردنی چون بدر رفتند توشهٔ بایشان نداد که بمنزل رسند و مرکوبی نداد که ایشان را
بجائی رساند هیچ شنیدید که دنیا جانی فدای ایشان کرده باشد یا ایشانرا اعانتی کرده باشد یا با ایشان

مصاحبت نیکو کرده باشد بلکه با ایشان فرو داورد بلاهای گران او سست کرد بنیاد ایشان را نقبها و متزلزل
ساخت اساس ایشان را بمصیبتها و بینی ایشان را بمذلت بر خاک مالید و ایشان را پامال حوادث گردانید و باری
نمود مرگ را بر ایشان بدرستیکه دید جزای منکری را که داد جمعی را که منقاد او بودند و انرا اختیار
میکردند و امید اقامت در ان داشتند که چون خواستند که از ان مفارقت ابدی کنند توشه نداد بایشان
بغیر از گرسنگی و تشنگی و نفرستاد ایشان را مگر بتنگی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد مگر ندامت و
پشیمانی ایا چنین بیوفائی را اختیار میکنید و بار خود می بندید او را و دل بان می بندید و بران حرص
میورزید پس بد خانه ایست این خانه برای کسی که او را متهم نداند و از ان در ترس و اندیشه نباشد
پس بدانید و خود هم میدانید که این دنیا را ترک خواهید کرد و از ان بخانه دیگر بار خواهید کرد و پند
بگیرید در این دنیا از احوال جمعی که میگفتند کی قوتش از ما بیشتر است ایشان را بقبرها بردند و در
زیر خشت و خاک پنهان کردند همسایهٔ استخوانهای پوسیده شدند پس ایشان همسایه چندند که بفریاد
یکدیگر نمیرسند و دفع ضرری از یکدیگر نمیتوانند نمود در یکجا مجتمع اند و هر یک تنها و فردند و همسایه
یکدیگرند و از یکدیگر دورند و نزدیکانند که بزیارت یکدیگر نمیروند و مجاورند که بنزدیک
یکدیگر نمی ایند حلیمان و بردبارانند که کینهای ایشان بر طرف شده است و جاهلانند که حسدهای ایشان
مرده است از ضرر ایشان ترسی نیست و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند
بزیر زمین و از وسعتها بتنگی رفته اند و از روشنائی بدر رفته بظلمت قرار گرفته اند و باز بزیر زمین
بر خواهند گشت بنحوی که مفارقت کرده اند پا برهنه و عریان و با اعمال خود باز گشت خواهند کرد بسوی
حیات دایمی و خانه باقی چنانچه حقتعالی میفرماید که چنانچه ابتدا کردیم در اول خلق ایشان را بر خواهیم گردانید
وعده ایست بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت
رسول صم از سفری مراجعت میفرمودند اول بخانه فاطمه عم تشریف میبردند و مدتی می ماندند بعد از ان
بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای انحضرت حضرت فاطمه دو دست رنج و قلادهٔ و دو
گوشواره از نقره ساختند و پردهٔ در خانه او یختند چون حضرت مراجعت فرمودند بخانه فاطمه داخل
شدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند و انحال را مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند بمسجد درامدند
و بنزد منبر نشستند و حضرت فاطمه گمان بردند که برای ان زینتها حضرت رسول چنین بغضب امدند
پس گردن بند و دست رنجها و گوشوارها را کندند و پرده را گشودند و همه را بنزد حضرت فرستادند
و بان شخص که اینها را برد گفتند که بگو که دخترت سلام میرساند و میگوید که اینها را در راه خدا بده
چون بنزد انحضرت اوردند سه مرتبه فرمود که کرد انچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد و ال
محمد نیست و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشهٔ می بود خدا در دنیا کافری را شربتی از اب نمیداد

پس برخاستند و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند و روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین
عم در بعضی از باغها بیلی در دست داشتند و اصلاح ان باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد در غایت حسن
و جمال و گفت ای فرزند ابو طالب اگر مرا تزویج نمائی ترا غنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم به گنجهای
زمین و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیاست حضرت
فرمود که برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا در من بهرهٔ نیست و باز مشغول بیل زدن شدند و حضرت
رسول صم فرمود که غافل ترین مردم در دنیا کسی است که از تغیر احوال دنیا پند نگیرد و قدر کسی در
دنیا عظیم تر است که دنیا را نزد او قدری نباشد و فرمود که حقتعالی وحی فرمود بدنیا که بتعب انداز کسی
را که ترا خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترا ترک کند و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن
و اندوه است و زهد در دنیا مورث راحت دل و بدن است و حضرت صادق عم فرمود که محبت دنیا
سر جمیع گناهان و خطاهاست و حضرت رسول صم فرمود که هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند
بهشت او را واجب میشود هر که سالم باشد از داخل شدن در دنیا و متابعت خواهشها و شهوة شکم و
شهوت فرج * باب دویم * در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در مذمت دنیا برای تنبیه غفلت زدگان
مسالک حسرت بیان فرموده اند * تمثیل اول * در بیان آنکه هر چند ادمی بدنیا مشغول میگردد خلاصی
از ان دشوارتر است از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که حضرت امام محمد باقر عم فرمود که مثل
کسی که حریص است بر جمع دنیا از بابت مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتر می تند
راه در رفتنش بسته تر میشود و خلاصش مشکل تر است تا بحدی که در ان میان از غم میمیرد پس حضرت
صادق عم فرمود که از جملهٔ موعظهائی که حضرت لقمان پسر را فرمود این بود که ای فرزند مردم برای
اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه انها که جمع کردند باقی ماند و نه کسانی که برای ایشان جمع میکردند و
بدرستیکه تو بندهٔ مزدوری که بکاری چند ترا امر کرده اند و مزدی بر انها برای تو وعده کرده اند پس
عمل خود را اتمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در این دنیا از بابت گوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد
و بخورد تا فربه شود و انرا بکشند و هلاکش در فربهی ان باشد و لیکن دنیا را بمنزلهٔ پلی دان که بر نهری
بسته باشند که از ان پل بگذری و انرا بگذاری و هرگز بسوی ان بر نگردی دنیا را خراب بگذار و عمارت
ان مکن بدرستی که ترا امر بابادانی ان نکرده اند و بدانکه فردا چون نزد حقتعالی بایستی از چهار چیز
ترا سوال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز انرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز انرا فانی کردی
و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و تهیهٔ جواب خود را بگیر و محزون
مباش از انچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستی که اندک ان بقا ندارد و بسیارش بلاهای بسیار دارد
پس تهیهٔ اخرت خود را بگیر و سعی کن در بندگی و پردهٔ غفلت را از رو بگشا و خود را در معرض نیکهای

پروردگار خود در او رو در دل خود توبه را تازه کن و تا فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از
آنکه اجل رو بتو آورد و قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و آنچه اراده داری حایل گردد
* تمثیل دویم * در بیان آنکه هر چند تحصیل دنیا بیشتر می نمائی حرص بر آن زیاده میشود و بسند معتبر از
حضرت امام رضا عم منقولست که مثل دنیا مثل آب شور دریاست که هر چند آدمی بیشتر میخورد تشنه
تر میشود تا هنگامی که او را بکشد * تمثیل سیم در بیان آنکه ظاهر دنیا خوش آینده و باطنش کشنده است
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که در کتاب حضرت امیر المومنین عم نوشته است که
مثل دنیا مثل مار کشنده است که پشتش در نهایت نرمی و ملایمت است و شکمش پر است از زهر کشنده
عاقل از زهرش حذر می نماید و طفل نادان بنرمی وخط و خالش میل میکند و با آن بازی میکند * تمثیل
چهارم * در فنا و سرعت انقضای دنیا حضرت رسول صم فرمود که مرا چکار است با دنیا مثل من و دنیا
مثل سواره ایست که در روز بسیار گرمی بدرختی برسد و در سایهٔ آن درخت قیلوله کند و برود و آن
درخت را بگذارد * تمثیل پنجم * در بیان بی وفائی دنیا از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که دنیا
از برای حضرت عیسی عم ممثل شد در صورت زن ازرقی حضرت از آن پرسید که چند شوهر کردهٔ گفت
بسیار پرسید که همه ترا طلاق گفتند گفت نه همه را کشتم حضرت عیسی فرمود وای بر حال شوهرهای
باقی مانده چرا عبرت نمیگیرند از حال شوهرهای کشته شده ات * تمثیل ششم * در بیان کیفیت نجات از
دنیا از حضرت امام موسی عم منقولست که حضرت لقمان بپسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا
دریائیست عمیق و گروه بسیاری در این دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو در این دریا تقوی
و پرهیزکاری باشد آنچه در این کشتی پر کنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان آن
توکل بر خدا آن کشتی براه نمیرود و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد
* تمثیل هفتم * در بیان پستی دنیا و آنکه سربلندی در این خانهٔ پست ضرر میرساند از حضرت امام
موسی عم منقولست که دنیا بمثابهٔ خانه ایست که سقفش را پست پوشیده باشند اگر سربلندی میکنی و
تکبر مینمائی سر بر طاق می آید و میشکند و اگر سر بزیر می افکنی و تواضع و شکستگی میکنی بسلامت
بدر میروی * تمثیل هشتم * در بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت رسول صم منقولست که مثل دنیا مثل
طعامهای لذیذ است که آدمی تناول مینماید و در هنگام خوردن لذیذ است چون بمعده رسید متعفن
و بدبو میـ[illegible] چند طعام لذیذتر و چرب و شیرین تر است مدفوعش بدبوتر و کثیف تر است از اد و
مفسدهٔ خود [illegible] ی بیشتر و درد و الم بر اکلش مترتب میشود همچنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر متصرف
میشوی که در هنگام مردن که وقت دفع آنست بدی و ضررش بیشتر ظاهر میشود یا مانند خانهٔ که دزد
بر آن زند هر چند متاع آن خانه بیشتر و نفیس تر است حسرت صاحبش بیشتر است همچنین دزد اجل

که بر خانهٔ مال میزند هر چند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش شدید و صعب تر است * تمثیل
نهم * در بیان آنکه دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمیشوند و محبت دنیا مانع خیرات و سعادات است از حضرت
رسول صم منقولست که مثل صاحب دنیا مثل کسیست که در میان آب راه رود چنانچه هر که در آب راه
میرود البته قدمش تر میشود همچنین هر که داخل دنیا میشود البته آلوده میشود و دروغ میگوید کسی
که دعوی مینماید که من داخل دنیا میشوم و از آن احتراز مینمایم منقولست که حضرت عیسی عم فرمود
که بحق و راستی بشما میگویم که اسب را تا سواری نکنی و نرم نکنی چموشی آن بر طرف نمیشود همچنین
تا دل را نرم نکنی بیاد مرگ و مشقت عبادت قساوتش بر طرف نمیشود و منقاد حق نمیگردد بحق و
راستی بشما میگویم که چنانچه بیمار که بسوی طعام نظر میکند از مرض و الم بآن میل نمینماید همچنین بیمار
محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمی یابد * تمثیل دهم * در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است
بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا و در این مقام قصهٔ بلوهر و یوذاسف که مشتمل بر حکم شریفه انبیا علیهم
السلام و مواعظ لطیفهٔ حکماست ایراد می نمایم چون بر فواید بی نظیر محتوی و مشتملست بسبب طول قصه
ناظران این کتاب را از برکات آن محروم نمیگردانم ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه
بسند خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود در ممالک هندوستان بالشکر فراوان
و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او در نفوس رعیت او قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می یافت
و با این حال حرص عظیم داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواهای نفسانی دقیقهٔ
فرو نمیگذاشت و محبوبتر و خیرخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را بر اعمال ناشایست ستایش می نمود
و قبایح او را در نظر او زینت میداد و دشمن و بدخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را بترک آنها امر
میفرمود و او در حداثت سن و ابتدای جوانی بمنصب فرمانروائی فایض گردیده بود و صاحب رای
اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان بغایت عارف بود و چون مردم او را
باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی منقاد او گردیده بودند و هر سرکشی و رامی او را خاضع و مطیع
بود و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جهانبانی و بیهوشی و شهوت و خودبینی
و ظفر یافتن او بر دشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش موجب طغیان و زیادتی آن مستیها
گردیده بود پس تکبر و تطاول مینمود مردمان را حقیر میشمرد بسبب وفور مدح و ستایش مردم اعتمادش
بر تمامی عقل و رای خود زیاده میشد و او را همتی و مقصودی بغیر از دنیا نبود و بآسانی او را میسر میشد
آنچه را میطلبید و میخواست از دنیا و لیکن فرزند پسر نمیشد او را و جمیع فرزندان او دختر بودند و پیش
از پادشاهی او امر دین در مملکت او شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دشمن دین
و اهل دین را در نظر او زینت داد و همت بر اضرار ایشان گماشت و از ترس زوال ملک خود ایشان را از

مملکت خود دور کردانید و بت پرستان را مقرب خود کردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت
و ایشانرا تفضیل و تشریف برد بکران داد و بتهای ایشانرا سجده کرد پس چون مردم این حال را از او
مشاهده نمودند مسارعت نمودند بعبادت بتان و استخفاف باهل دین پس روزی پادشاه سوال نمود
از حال شخصی از اهل بلاد خود که ان مرد را قرب عظیم و منزلت پسندیده نزد پادشاه بود و غرض پادشاه
ان بود که باو استعانت جوید بر بعضی از امور خود و باو احسان نماید جواب کفتند که ای پادشاه
او لباس خواهش دنیا را از بر کنده و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده و بعبادت پیوسته است پس این سخن
بر پادشاه بسیار کران امد و او را طلب نمود چون حاضر شد و نظرش بروی افتاد او را در زی عباد و
زهاد دید او را منع کرد و دشنام داد و کفت تو از بندکان من و از اعیان مملکت من بودی خود را رسوا
کردی و اهل و مال خود را ضایع کذاشتی و تابع اهل بطالت و زیان کاری شدی و خود را در میان
مردم مضحکه و مثل ساختی و حال انکه من ترا برای کارهای عظیم خود مهیا کردانیده بودم میخواستم بتو
استعانت جویم بر امورى که مرا پیش اید عابد کفت ای پادشاه اکر مرا بر تو حقی نیست و لیکن عقل ترا بر
تو حق هست پس بشنو سخن مرا بی انکه بخشم ایی بعد از ان امر کن بانچه خواهی بعد از فهمیدن انچه میکویم
و تفکر نمودن در ان بدرستیکه ترک تامل و تدبیر دشمن عقلست و حایل میشود میان ادمی و فهمیدن
اشیا پادشاه کفت که انچه میخواهی بکو عابد کفت میپرسم از تو ای پادشاه که ایا عتاب تو با من برای کناهیست
که بر نفس خود ضرر رسانیده ام یا در خدمت تو تقصیری و جرمی دارم پادشاه کفت که جرم تو بر نفس
خود نزد من بدترین کناهانست و من چنین نیستم که هر کس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را
بخود واکذارم بلکه هلاک کردن خودش نزد من مثل انست که دیکری از رعیت مرا هلاک کرداند و چون
من اهتمام در امر رعیت دارم حکم میکنم بر تو از برای تو و مواخذه مینمایم ترا برای تو ز براکه ضایع کردانیدهٔ
خود را عابد کفت که ای پادشاه از حسن ظنی که بتو دارم کمان دارم که مرا مواخذه ننمایی مکر به حجتی که
بر من تمام سازی و حجت جاری نمیشود مکر نزد قاضی و حاکمی و کسی که از مردم بر تو قاضی نیست
و لیکن نزد تو قاضیان هستند و تو حکم ایشانرا جاری میسازی و من بعضی از ان قاضیان را ضیم و از
بعضی ترسانم پادشاه کفت که کدامند قاضیان که میکویی عابد کفت که اما ان قاضی که بحکم او راضیم عقل
تست و اما قاضی که از او ترسانم هوا و خواهشهای نفس تست پادشاه کفت که انچه خواهی بکو و راست
بکو خبر خود را این که در چه وقت این رای ترا ساخ شد و کمراه کردانید ترا عابد کفت اما خبر من
بدرستیکه در حداثت سن سخنی شنیدم و در دل من جا کرد السخن مانند دانهٔ که بکارند و پیوسته
نشو و نما کرد تا درختی شد چنانچه می بینی و این قصه چنان بود که از شخصی شنیدم که میکفت که نادان
امر براکه اصل ندارد و بکار نمی اید چیزی میداند و بان اعتقاد دارد و امر براکه اصل دارد و بکار

می اید ناچیز و باطل می انکارد و تا ادمی امر باطل و ناچیز را ترک ننماید بان امر ثابت و اصیل نمیرسد و کسی
که نیکونه بیند و ادراک ننماید حقیقت ان امر حق و ثابت را ترک ان ناچیز و باطل بر او کوارا نمیشود و ان
امر اصیل و باقی اخرتست و ان امر باطل و ناچیز دنیاست چون این کلمه حق را شنیدم در نفس من مستقر
کردید ز براکه چون تامل کردم حیات دنیا را مرک یافتم و توانکری دنیا را فقر و درویشی دیدم و شادی
دنیا را اندوه دانستم و صحت دنیا را بیماری شناختم و قوت دنیا را ضعف دانستم و عزت دنیا را خواری
دیدم و چکونه حیات ان مرک نباشد و حال انکه زندکانی ان برای مردن است و ادمی در ان زندکانی
یقین بمردن دارد و بی اعتماد است بزندکی و پیوسته مترصد رحلت است و چکونه توانکری دنیا فقر و
درویشی نباشد و حال انکه انچه در دنیا برای ادمی حاصل میشود برای اصلاح بچیزی دیکر محتاج
میشود بلکه احتیاج بچیزهای بسیار بهم رساند که برای انچیز اول ناچار است از انها مثل انکه ادمی برای
سواری بچهار پایی محتاج میشود چون تحصیل ان نمود محتاج میشود بعلف ان و بمهتر و براق ضروری ان
چهار پا و بسبب هر یك از انها بچندین چیز دیکر محتاج میشود پس کجا بنهایت میرسد حاجت کسی که بر این
حال باشد و چکونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال انکه چشم هر کس را بحصول مطلبی روشن کردانید
در کمین او ست که چندین برابر ان خوشحالی اندوه و غم باو برساند چنانچه اکر کسی بوجود فرزندی
شاد شود انچه اندیشه میبرد از اندوه و مرک ان فرزند و بیماری او و پراکندکی احوال او چندین برابر ان
شادیست که باو رسیده است بسبب وجود او و اکر بمالی خوشحال کردد از بیم تلف ان مال اندوه بر او
راه مییابد زیاده از ان سروری که بان مال بهم رسانیده است پس هرکاه حال دنیا چنین باشد سزاوارترین
مردم بترك دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را بر این حال و چکونه تندرستی دنیا بیماری نباشد و حال
انکه تندرستی در دنیا از اخلاط اربعه است و صحیح ترین اخلاط و دخیل ترین انها در حیات خونست و
در هنکامی که ان قوی تر است و اعتماد ادمی بر ان بیشتر است سزاوارتر است ادمی را از ان بمرک ناکهان
و ورم کلو و طاعون و مرکی و خوره و ورمهای سینه و چکونه قوت دنیا ضعف نباشد و حال انکه اسباب
قوت همکی موجب ضرر و هلاك بدنند و چکونه عزت دنیا خواری نباشد و حال انکه هرکز کسی عزتی
در دنیا ندیده است که بعد از ان خواری و مذلتی نباشد و ایام عزت کوتاهست و ایام خواری دراز پس
سزاوارترین مردم بمذمت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او کشوده باشند و مهیا کرده باشند
و حاجتهای خود را از دنیا یافته باشد ز براکه در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسانست از انکه
افتی بمال او برسد و انرا فانی کرداند یا بنا کاه بلایی بخویشان و دوستانش برسد و ایشانرا بیابد یا فتنهٔ
بر جمعیت او برخورد و بغارت برد یا مصیبتی در رسد و بناهای او را از بیخ بر کند یا مرک او را در رسد
و او را از یاد را و رد از مفارقت هر چیزی که بان بخل میورزید دردی بر دل او کذارد پس مذمت

میکنم بسوی تو ای پادشاه دنیا بی را که انچه عطا کرده باز میکیرد و وبال او را بر کردن ادمی میکذارد و بر
هر که جامهٔ بوشانید از او میکند و او را عریان میکرداند و هر کرا بلند کرد پست میکند و بجزع و بیتابی
می افکند و عاشقان و طالبان خود را ترک میکند و بشقاوت و محنت میرساند و کمراه کننده است کسی را
که اطاعت ان کند و مغرور ان شود و غدار و بازی دهنده است هر کس را که ایمن باشد از ان و اعتماد
بران داشته باشد بدرستیکه دنیا مرکبی است سرکش و بدرک و مصاحبیست خاین و بیوفا و راهیست
لغزنده و منزلیست در غایت کوی و پستی کرامید ارنده ایست که کرامی نداشته است کسی را مکر انکه
عاقبت خوار کرده است او را محبوبه ایست که هرکز محبت بکسی نداشته است ملازمت کرده شده ایست که
لازم هیچکس نکشته است با ان و فامیکنند و ان غدر و مکر میکند و با ان راست میکویند و ان دروغ
میکوید و وفا میکنند با ان در وعده و ان خلف وعده میکند کج است با کسی که با ان راستست بازی
کننده است با کسی که مطمین خاطر است بان در اثنای انکه طعام و غذا میدهد کسی را ناکاه او را طعمهٔ
دیکری میکند و در هنکامی که او را خدمت میکند ناکاه او را خادم دیکران میکرداند و در اثنای
انکه میخندند او را ناکاه بر او میخندد و در زمانی که او را بر دیکران شماتت میفرماید ناکاه بر او شماتت
میکند و در اثنای انکه او را بر دیکران میکریاند ناکاه دیکران را بر او میکریاند کاه دستش را بعطا
میکشاید و کاهی بسوال و در عین عزت ذلیل میکرداند و در هنکامی که او را مکرم دارد و باهانت و
مذلت میرساند و در اثنای بزرکی حقیر میشمارد و در اثنای رفعت بپستی می اندازد و بعد از اندک
فرمان برداری نافرمانی میکند و بعد از سرور بحزن می افکند و بعد از سیری بکرسنکی مبتلا میکرداند
و در اثنای زندکی می میراند پس اف باد بر خانهٔ که حال این باشد و کرداران بر این منوال بوده باشد تاج
سروری بر سر شخصی میکذارد صبحکاه و روی او را بر خاک مذلت میمالد شبانکاه صبح دستش را
بدست رنج طلا زینت میدهد و شام دستش را در بند میکشد بامداد بر تخت پادشاهیش می نشاند و
بیبن بزند اتش میکشاند شب فرشی مخمل براتش میکستراند و روز بر خاک خارش می نشاند در اول
روز الات لهو و لعب براتش مهیا میکند و در اخر روز نوحه کران را بنوحه اش میدارد شب او را حالی
میدارد که اهلش باو تقرب میجویند و روز او را بحتی می افکند که اهلش از ان کریزان میشوند
بامداد او را خوشبو میدارد و شبانکاه او را جیفهٔ کندیده میکرداند پس ادمی در دنیا پیوسته در بیم
سطوتها و قهرهای انست و از بلاها و فتنهای ان نجات ندارد و برخوردار میکردد و نفس از چیزهای
تازهٔ دنیا و دیده از امور خوش ایندهٔ دنیا و دست از جمعیت و اسباب دنیا پس بزودی مرک در میرسد
و دست خالی میماند و دیده خشک میشود و کذشتنی میکذرد و باطل شدنی باطل میشود و هلاک
میشود انچه هلاک میشود و دنیا جمعی را که هلاک کرده دیکران را بعوض ایشان میکیرد و هر کس بدل هر

کسی راضی میشود و از رفتن کسی پروا ندارد کروهی را در خانهای کروهی جا میدهد و وامانده
جمعی را بجمعی میخوراند و اراذل را بجای افاضل و عاجزان را در مکان دوراندیشان عاقل می نشاند و
کروهی را از تنکی عیش بفراخی نعمت میکشاند و از پیاده روی بر مرکب می نشاند و از شدت بنعمت
و از تعب باستراحت میرساند پس چون ایشانرا غرق این نعمتها و راحتها کردانید منقلب میسازد احوال
ایشانرا و لباس نعمت را از ایشان میکند و قوت ایشانرا بعجز مبدل میکرداند و ایشانرا بنهایت بدحالی و
فقر و احتیاج مبتلا میکرداند و اما انچه کفتی ای پادشاه در ضایع کردانیدن من اهل خود را و ترک کردن
ایشان خطا کفتی من ضایع نکردانیده ام اهل خود را و ترک ایشان نکرده ام بلکه پیوند کرده ام با ایشان و از
هر چیز بریده ام برای ایشان ولیکن مدتی بر دیدهٔ من و غفلت او پخته بود کو یا دیدهٔ مرا السحر و جادو بسته
بودند اهل و غریبه را از یکدیکر نمیشناختم و دوست و دشمن خود را نمیدانستم چون پردهٔ سحر از پیش
دیدهٔ من برخواست و دیدهٔ من صحیح و بینا کردید تمیز کردم میان دوست و دشمن و یار و بیکانه و دانستم
که انهائی را که اهل و دوست و برادر و اشنا میشمردم جانوران درنده بودند که همکی در مقام اضرار
من بودند و همت ایشان بر دریدن و خوردن مصروف بود و لیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر
رسانیدن بحسب اختلاف قوت و ضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی و شدت و بعضی مانند
کرک بودند در غارت کردن و بعضی مانند سک بودند در فریاد زدن و بعضی مانند روباه بودند
در حیله و دزدی پس همکی مقصود اضرار من بود لیکن از راههای مختلف ای پادشاه بدرستیکه
تو با این عظمت که داری از ملک و پادشاهی و بسیاری فرمان بران از اهل و لشکر و حوالی و حواشی
و اطاعت کنندکان اکر نیک نظر نمائی در حال خود میدانی که تنها و بیکسی و یک یار دوست نداری از
جمیع اهل روی زمین زیرا که میدانی که جمعی که فرمان بردار تو نیستند از جمیع طوایف دشمن تواند و این
جمعی که رعیت و فرمان بردار تواند حشوی چندند از اهل عداوت و نفاق که دشمنی ایشان مر ترا بسی
زیاده است از عداوت جانوران درنده و خشم ایشان مر ترا از طوایف دیکر که مطیع تو نیستند بیشتر است
پس اکر نیکو تامل کنی و نظر نمائی در حال جمعی که یاری دهندکان و خویشان تواند یابی که ایشان جمعی اند
که کار ترا میکنند برای مزد و همکی در مقام انند که کار را کمتر کنند و مزد را بیشتر بکیرند چون نظر
نمائی بمخصوصان و خویشان بسیار نزدیک خود کروهی را می یابی که تو جمیع مشقت و زحمت و کار کسب
خود را برای ایشان بر خود کذاشته و نسبت با ایشان بمنزلهٔ غلامی کردیده که انچه کسب کند قدری مقرر
باقای خود دهد با این حال هیچ یک از ایشان از تو راضی نیستند هر چند جمیع مال خود را بر ایشان قسمت
نمائی و اکر مفردی ایشان را از ایشان باز کیری البته با تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد ترا ای پادشاه
که بی کس و تنهائی و بی مال و اسبابی و امامن پس بدرستی که صاحب اهل و مال و برادران و

دوستانم که مرا میخورند و برای خوردن مرا میخواهند من دوست ایشانم و ایشان دوست منند و
هرگز دوستی میان من و ایشان برطرف نمیشود و ایشان ناصح و خیرخواه منند و من ناصح و خیرخواه ایشانم
و نفاق در میان من و ایشان نیست ایشان بمن راست میگویند و من با ایشان راست میگویم و دروغ در
میان ما نمی باشد و یاری یکدیگر میکنیم و دشمنی در میان ما نیست و در بلاها یکدیگر را فرو نمیگذاریم
طلب می نمایند خیر و خوبی و اگر من با ایشان طلب نمایم خوف ان ندارند که من بر ایشان غلبه کنم و
خیر ایشانرا از ایشان باز گیرم و بتنهائی متصرف شوم بلکه ان خیر بهم میرسد بی انکه از دیگری کم شود
و ان خیر سعادت اخرویست و باین سبب در میان ما و ایشان فسادی و نزاعی و حسدی نیست ایشان
برای من کار میکنند و من برای ایشان کار میکنم بسبب اخوت و برادری ایمانی که هرگز برطرف شدن
ندارد و این یاری از میان ما هرگز زایل نمیگردد و اگر من گمراه شوم هدایت من میکنند و اگر نابینا شوم
دیده ام را نور می بخشند و اگر دشمنی قصد من کند حصار منند و اگر تیری بسوی من اید سپر من میشوند
و یاری دهندگان منند اگر از دشمنی ترسم من و ایشان در یکخانه و مسکن نیستیم و خواهش انرا از دل
بدر کرده ایم ذخیرها و اسباب دنیا را ترک کرده ایم و برای اهل دنیا گذاشته ایم پس در کثرت مال با کسی
نزاع نمیکنیم و بر یکدیگر ظلم نمیکنیم و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیاست از میان ما برخواسته است
پس این جماعتند ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من که دوست میدارم ایشانرا و
از دیگران قطع کرده ام و با ایشان پیوند کرده ام و ترک کرده ام جماعتی را که بدیده جاد و رسیده با ایشان
نظر میکردم چون ایشانرا شناختم و سلامتی جستم در ترک ایشان ای پادشاه اینست حقیقت دنیائی که خبر
دادم ترا که ناچیز است و اینست حسب و نسب دنیا و عاقبتش انست که شنیدی چون دنیا را باین اوصاف
شناختم ترک ان کردم و شناختم امر اصیل باقی را که اخرت است و انرا اختیار کردم اگر خواهی ای پادشاه که
تعریف کنم برای تو انچه را دانسته ام از اوصاف اخرت که ان امر باقیست پس مهیای شنیدن ان شو تا
بشنوی غیر انچه شنیده باشی پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید و گفت دروغ میگوئی چیزی
نیافته و بغیر تعب و رنج و مشقت بهره نبرده بیرون رو و در مملکت من مباش که تو خود فاسدی و
دیگرانرا فاسد میگردانی و متولد شد در این ایام از پادشاه بعد از انکه ناامید شده بود از فرزند نرینه
پسری که ندیده بودند اهل روزگار مثل مانند او در حسن و جمال و چندان از حصول ان فرزند شاد
شد که نزدیک بود که از غایت سرور هلاک شود و گمان کرد که بتانی که در ان ایام بعبادت انها مشغول بود
انفرزند را باو بخشیده اند پس جمیع خزاین خود را بر بتخانها قسمت نمود و امر کرد مردم را بعیش و شادی
یکسال و ان پسر را یوذاسف نام نهاد و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود او
بعد از تامل و ملاحظه عرض کردند از طالع این فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه رسد

که هیچکس بان مرتبه نرسیده باشد در زمین هند و همگی منجمان بر این سخن اتفاق کردند الا یکی
از منجمان که گفت گمان من اینست که این شرف و بزرگی در طالع این پسر است نیست مگر بزرگی و شرف
اخرت و گمان میبرم که پیشوای اهل دین و عباد بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه
بوده باشد زیرا که این شرافتی که در طالع او مشاهده میکنم بشرافتهای دنیا نمیماند پس پادشاه از این سخن
بسیار محزون گردید نزدیک بود که شادی او بحصول ان فرزند باطل و مبدل گردد منجمی که این سخن از
او صادر شد نزد پادشاه از جمیع منجمان معتمدتر و راستگوتر و داناتر بود پس امر کرد که شهری را برای
ان پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان و خدمتکاران برای او مقرر فرمود
و سفارش نمود با ایشان که در میان خود سخن مرگ و اخرت و اندوه و مرض و فنا و زوال مذکور
نسازند تا انکه زبان ایشان بترک این سخنان معتاد شود و این معانی از خاطر ایشان محو گردد و امر کرد
ایشانرا که چون ان پسر بحد تمیز رسد از این باب سخنان نزد او مذکور نسازند که مبادا در دل او تاثیر کند
و بامور دین و عبادت راغب گردد و مبالغه تمام در اجتناب از این قسم سخنان بخدمتکاران نمود تا بحدی
که هر یک را باید یکدیگر جاسوس و نگهبان کرد و در ان هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده
گردید از ترس انکه مبادا ان پسر او را بجانب خود راغب گردانند و ان پادشاه را وزیری بود که متکفل
امور او گردیده بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود و با او خیانت نمیکرد و با او دروغ عرض
نمینمود و بر خیرخواهی او هیچ چیز را اختیار نمیکرد و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل نمیورزید
و هیچ کاری از کارهای او ضایع و مهمل نمیگذاشت و با این حال مرد لطیف الطبع خوش زبانی بود و
بخیر و خوبی معروف بود و همگی رعیت از او خوشنود بودند و او را دوست میداشتند و لیکن امرا و
مقربان پادشاه حسد او را میبردند و بر او تفوق میطلبیدند و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان
گران بود روزی از روزها پادشاه بعزم شکار بیرون رفت و ان وزیر در خدمت او بود پس وزیر
در میان دره مردی رسید که زمین گیر شده بود و در پای درختی افتاده بود و یارای حرکت نداشت
وزیر از حال او سوال نمود گفت جانوران درنده مرا ضرر رسانیده اند و باین حال افکنده اند پس
وزیر براو رقت کرد ان مرد گفت که ای وزیر مرا با خود ببر و محافظت نمای بدرستیکه از من نفع عظیم
خواهی یافت وزیر گفت که من ترا محافظت می نمایم هرچند امید نفعی از تو نباشد و لیکن بگو که چه منفعت
از تو متصور است که مرا بان وعده میکنی ایا کاری میکنی یا عملی داری ان مرد گفت که من رخنه سخن را
می بندم که از راه فسادی بر صاحبش مترتب نشود پس وزیر بسخن او اعتنائی ننمود و امر فرمود که او را
بخانه بردند و معالجه نمودند تا انکه بعد از زمانی امراء پادشاه شروع در حیله کردند برای دفع وزیر و
تدبیرها براند نشیدند تا انکه رای همگی بر این قرار گرفت که در پنهانی یکی از ایشان بپادشاه گفت که این

وزیر طمع دارد در ملك تو که بعد از تو پادشاه شود و پیوسته احسان و نیکی میکند بمردم و همهٔ این مطلب را
درست میکند و اگر خواهی که صدق این مقال بر تو ظاهر گردد بوزیر بگو که مرا این اراده سانح گردیده است
که ترك پادشاهی کنم و باهل عبادت به پیوندم پس هرگاه این سخن را باوزیر میگوئی از شادی و
سرور باین اراده راستی سخن من بر تو ظاهر میگردد و این تدبیر را برای این کردند که رقت قلب او را
میدانستند در هنگام ذکر فنای دنیا و مرگ و میدانستند که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و
محبت بسیار با ایشان دارد پس چنین گمان بردند که از این راه بر وزیر ظفر می یابند پس پادشاه گفت که
اگر من از وزیر چنین حالی مشاهده کنم دیگر با او سخن نگویم و جزم کنم براستی تو پس وزیر بخدمت
پادشاه آمد پادشاه گفت که تو میدانستی که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملك و پادشاهی در
این وقت یاد کردم ایام گذشتهٔ خود را و هیچ نفعی از ان با خود نمی یابم و میدانم که اینده نیز مثل گذشته
خواهد بود و عنقریب همگی زایل خواهد گردید و در دست من هیچ چیزی نخواهد ماند و اکنون اراده
دارم که از برای اخرت سعی تمام نمایم مثل ان سعی که برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که با اهل عبادت
ملحق شوم و پادشاهی را باهلش واگذارم ای وزیر رای تو در این باب چیست پس وزیر از استماع این
سخنان رقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه آنچه باقیست و زوال ندارد اگر چه بدشواری بدست اید
سزاوار است بطلب کردن و هر چه فانیست اگر چه اسان بدست اید سزاوار تر است بترك کردن ای
پادشاه نیکو رائی دیدهٔ و امید دارم که حقتعم برای تو شرف دنیا و اخرت را جمع کند پس این سخن بسیار
گران امد بر پادشاه و کینهٔ او را در دل گرفت اما اظهار نکرد و لیکن وزیر اثار گرانی طبع و انحراف مزاج
از چهرهٔ پادشاه استنباط نمود و بخانه خود غمگین و محزون باز گشت و ندانست که سبب این واقعه چه بود
و کی این مکر را برای او ساخته بود و فکرش بچارهٔ این کار نمیرسید پس تمام شب از دلگیری و تفکر خوابش
نبرد پس بیادش امد سخن ان مرد که میگفت من شکاف سخن را می بندم و او را طلب نمود و گفت تو یك
روزی میگفتی که من رخنهٔ سخن را سد میکنم ان مرد گفت مگر باینگونه چیزی محتاج شدهٔ وزیر گفت
بلی خبر میدهم ترا که من مصاحبت این پادشاه بودم پیش از پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمان
روائی درین مدت دلگیری از من بهم نرسانید زیرا که میدانست که من خیرخواه و مشفق اویم و در همه
امور خیر او را بر خیر خود اختیار میکنم و لیکن در این روز او را از خود بسیار منحرف یافتم و گمان ندارم
که بعد از این با من بر سر شفقت اید ان مرد گفت که از برای این امر هیچ سببی و علتی گمان میبری گفت
بلی دیشب مرا طلبید و آنچه گذشته بود وزیر نقل کرد ان مرد گفت اکنون رخنهٔ این سخن را دانستم و ان
رخنه را سد میکنم که فسادی از ان حاصل نشود انشاءالله تعم بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است
بتو که میخواهی پادشاه دست از سلطنت بردارد و تو پادشاهیت را بعد از او متصرف شوی چاره اش آنست

که چون صبح شود جامها و زینتهای خود را بیندازی و کهنه ترین لباس عبادت کنندگان را در پوشی
و موی سر خود را بتراشی و باین حال بدر خانه پادشاه روی بدرستیکه پادشاه ترا خواهد طلبید و
از علت این فعل از تو سوال خواهد نمود پس جواب بگو که همان چیزیست که دیروز مرا بان میخواندی و
سزاوار نیست که کسی رائی را برای دوست و مصاحب خود بپسندد و خود با او موافقت ننماید و بر
مشقت ان صبر نکند و گمان من انست که آنچه باو دعوت نمودی دیروز محض خیر و صلاح است
و بهتر است از این حالی که دارم ای پادشاه من مهیا شده ام هر وقت که اراده میفرمائی برخیز که متوجه ان
کار شویم پس وزیر بفرمودهٔ انمرد عمل نمود و بسبب ان از دل پادشاه بدر رفت آنچه باو گمان برده
بود پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند و وعید کشتن نمود ایشانرا همگی گریختند
و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت چشمش بدو شخص افتاد از دور امر
باحضار ایشان فرمود چون بیاوردند ایشانرا دو عابد بودند بایشان گفت چرا از بلاد من بیرون نرفته اید
گفتند که رسولان تو امر ترا بما رسانیدند و اینك ما عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت که چرا پیاده
میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و چهارپا و توشه نداریم باین سبب دیر از ملك تو بیرون رفته ایم
پادشاه گفت که از مرگ کسی که میترسد چنین شتاب میکند در بیرون رفتن و بی توشه و مرکب ایشان
گفتند که از مرگ نمیترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما در مرگست پادشاه گفت که چگونه از مرگ
نمیترسید و حال انکه خود میگوئید که رسولان تو امدند و وعدهٔ کشتن بما دادند و ما اینك در عزم
بیرون رفتنیم همین است گریختن از مرگ ایشان گفتند که گریختن ما از مرگ نه از ترس مرگست گمان
مبر که ما از تو میترسیم و لیکن از ان میگریزیم که مبادا خود بدست خود خود را بکشتن دهیم و نزد خدا
معاقب گردیم پس پادشاه در غضب شد و فرمود که ان دو عابد را باتش سوختند و امر کرد بگرفتن عابدان
و اهل دین در مملکت خود و فرمود که هر جا که ایشانرا بیابند باتش بسوزانند پس رئیسان بت پرستان
همگی همت خود را مصروف گردانیدند بر طلب عباد و زهاد و جمعی کثیر از ایشانرا باتش سوختند و باین
سبب شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را باتش بسوزانند تا امروز باقی مانده است این سنت در
میان ایشان و در جمیع ممالك هند قلیلی از عباد اهل دین ماندند که نخواستند که از ان بلاد بیرون
روند و غایب و مختفی شدند که شاید قلیلی از مردم را که قابل دانند هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر
پادشاه و نشو و نما کرد با نهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال و لیکن هیچ چیز از اداب
باو تعلیم ننموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان بان محتاج می باشند از اداب ملوك و ذکر مرگ و زوال
و فنا و نیستی نزد او مذکور نساخته بودند و حق تعم بان پسر از دانش و دریافت و حفظ مرتبهٔ کرامت
فرموده بود که عقلها در ان حیران بود و مردم از ان تعجب می نمودند و پدر او نمیدانست که از اینحالت

ومرتبهٔ ان پسر خوشحال باشد با از ده ده زیرا که میترسید که این فهم و قابلیت باعث حصول ان امری شود
که منجم دانا در شان او خبر داده بود پس چون پسر بفراست دریافت که او را در ان شهر محبوس
کردانیده اند و از بیرون رفتن او مضایقه میکنند و از کفت و شنید مردم بیکانه او را منع مینمایند
و پاسبانان بحراست و حفظ او قیام نموده اند شکی در خاطر او بهم رسید و در سبب ان حیران ماند و ساکت
شد و در خاطر خود کفت که این جماعت صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربه اش زیاده شد و علمش
افزونتر شد با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانایی نیست و مرا در امور تقلید
ایشان نمودن سزاوار نیست پس اراده کرد که چون پدرش بنزد او اید این امر را از او سوال نماید باز
اندیشه کرد که البته این امر از جانب پدر منست و او مرا بر این سر مطلع نخواهد کردانید پس باید که از کسی
معلوم کنم که امید استکشاف این امر از او داشته باشم و در خدمت او مردی بود که از سایر خدمتکاران
مهربانتر بود نسبت باو و پسر پادشاه با او انس زیاده از دیکران داشت و امید داشت که این خبر را از او
معلوم تواند نمود پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده کرد و در شبی از شبها با نهایت همواری و
ملایمت با او اغاز سخن کفتن کرد و کفت تو مرا بمنزلهٔ پدری و مخصوص ترین مردمی بمن و بعد از ان
سخنرا کاه از روی تطمیع و کاه از روی تهدید میکفت تا انکه کفت کمان من انست که پادشاهی بعد از
پدر بمن تعلق خواهد داشت و در انحال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت یا منزلت و قرب تو نزد من
از همه کس بیشتر خواهد بود یا بدحالترین مردم خواهی بود نزد من ان مرد کفت که بچه سبب من خوف
این داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو کفت اکر امری از تو سوال کنم و حقیقت انرا بمن نکویی و از
دیکران معلوم من شود بدترین عقابها که بران قادر باشم از تو انتقام بکشم ان مرد اثار صدق از محاوی
کلام پسر پادشاه استنباط نمود و یافت که وفا بوعدهٔ خود خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام از کفتهٔ منجمان
و سبب منع کردن پدر او را از بیرون رفتن و از مردم بیکانه نزد او امدن عرض نمود پسر پادشاه او را
شکر فرمود و تحسین نمود و این سر را اخفا کرد تا روزی که پدر نزد او امد کفت ای پدر اکرچه من کودکم
اما بتحقیق که میدانم و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را و میدانم که پیوسته در این حال نخواهم ماند
و تو نیز بر این منوال پایدار نخواهی ماند و دیر یا زود باشد که روزکار ترا از خود بکرداند پس اکر مراد تو اینست
که امر فنا و زوال و نیستی را از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست و اکر حبس کردهٔ مرا از
بیرون رفتن و مانع شدهٔ مرا از امیزش مردم که تا مشتاق نشود نفس من بغیر این حالت که دارم پس بدان
که نفس من بیقرار است از شوق انچیزی که میان من و او حایل شدهٔ بحدی که هیچ خیالی دیکر بغیر
ان ندارم و دل من بهیچ امر دیکر الفت نمیکیرد ای پدر مرا از این زندان خلاصی ده و بکو که در بیرون
رفتن من چه مفسده دانستهٔ تا از ان احتراز نمایم و رضای ترا بر همه چیز اختیار نمایم چون پادشاه از پسر

این سخنانرا استماع نمود دانست که او از حقیقت احوال اکاه کشته است و حبس و منع او موجب زیادتی
حرص و خواهش او بر خلاصی میکردد پادشاه کفت ای پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که ازاری
بتو نرسد و چیزی که مکروه طبع تو باشد بنظر تو در نیاید و نه بینی مکر چیزی را که موافق طبع تو باشد
نشنوی مکر چیزی را که باعث سرور و خوشحالی تو کردد و هرکاه خواهش تو در غیر اینست من هیچ
چیز را بر رضای تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت و دور کردانند از
راه او هر امر ناخوشی و قبیحی را و در تمام راه برای او اسباب لعب و طرب را از دف و نی و غیر انها مهیا
کنند پس چنین کردند و او سوار شد و بعد از ان بسیار سوار میشد روزی موکلان از او غافل
شدند بر راهی عبور نمود و دو کس را از کدایان که یکی از انها ورم کرده بود بدنش و رنکش زرد
شده بود و اب و رنکش رفته بود و نظرش بسیار قبیح و سمج کردیده بود و دیکری نابینا کردیده بود دو
کسی دست او را کرفته بود براه میبرد چون پسر پادشاه ایشانرا دید بر خود بلرزید و از حال ایشان
سوال نمود کفتند که صاحب ورم دردی در اندرون دارد که این حالت در او ظاهر کردیده است و ان
دیکر افتی بدیدهای او رسیده است و نورش برطرف شده است پرسید که ایا این کوفتها و علتها در میان
مردم بسیار می باشد کفتند بلی کفت ایا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد کفتند نه پسر در ان روز
غمکین و محزون و کریان بخانه باز امد و بزرکی و پادشاهی پدرش در نظر او بسیار سهل شده بود و
چند روز در این حال و اندیشه بود بعد از چند روز دیکر که سوار شد در اثنای راه مرد پیری را
مشاهده نمود که از پیری منحنی شده بود و هیاتش متغیر کردیده موهایش سفید شده بود و رنکش سیاه
شده و پوستهای بدنش در هم کشیده شده بود و کامهارا کوتاه میکذاشت از ضعف پیری از دیدن
او بسیار متعجب شد و از حال او پرسید کفتند این حالت پیریست کفت در چند وقت ادمی باین مرتبه
میرسد کفتند در صد سال یا مثل ان پرسید که بعد از این دیکر چه حال می باشد کفتند مرک کفت ادمی انچه
از عمر خواهد برای او میسر نیست کفتند نه بلکه در اندک وقتی باین حال میشود که می بینی پس پسر
پادشاه کفت که ماه سی روز است و سال دوازده ماهست و انقضای عمر صد سالست پس چه زود
تمام میکند روز ماه را و چه زود باخر میرساند ماه سال را و چه بسرعت فانی میکرداند سال عمر را پس
بخانه باز کردید و این سخن را مکرر میکفت و در تمام شب خواب نکرد و او دل زندهٔ پاک و عقل مستقیمی
داشت که بفکر امری که می افتاد غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس باین سبب حزن و اندوه بر او غالب
شد و دل بر ترک دنیا و خواهشهای دنیا کذاشت و با ان حال با پدر خود مدارا میکرد و حال خود را از
او مخفی میداشت و لکن هرکه سخنی میکفت کوش میداد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت او کردد
پس روزی خلوت کرد با ان شخصی که راز خود را از او پرسیده بود از او پرسید که ایا کسی را می شناسی

که حال او غیر حال ما باشد و طریقهٔ دیگر غیر طریقهٔ ما داشته باشد ان مرد گفت بلی جماعتی بودند که
ایشان را عباد میگفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب اخرت میکردند و ایشان را صحنان و علمها بود که
دیگران اشنای انها نبودند و لیکن با ایشان عناد ورزیدند و دشمنی کردند و ایشان را باتش سوختند
و پادشاه همگی ایشان را از ملک خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد
زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند که تا چون بعنایت الهی امر دین رواج
گیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و پیوسته دوستان خدا در زمان دولتهای باطل چنین
بوده اند و سنت و طریقهٔ ایشان همین بوده است پس پسر پادشاه دلش بسیار تنگ شد برای این خبر
و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسی بود که چیزی گم کرده باشد که بدون انچیز چاره نداشته
باشد و در تجسس ان باشد و او از عقل و علم و کمال و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترک دنیای ان
پسر در اطراف عالم منتشر شد و این خبر بمردی رسید از اهل دین و عبادت که او را بلوهر میگفتند در
زمین سراندیب و ان مردی بود عابد و حکیم و دانا پس بدریا نشست و بجانب سولابط امد و قصد در
خانهٔ پسر پادشاه کرد و لباس اهل عبادت را از خود انداخت و در زی تجار برامد و امد شد میکرد بدر
خانهٔ پسر پادشاه تا انکه شناخت جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد او تردد داشتند
چون بر حکیم ظاهر شد که ان مرد که صاحب سر پسر پادشاه بود تقربش نزد او زیاده از دیگرانست سعی
در اشنایی نمود و در خلوت باو گفت که من مردی ام از سوداگران سراندیب و چند روز است که باین
ولایت امده ام و متاعی دارم بسیار گرانبها و پر قیمت و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتماد میخواستم
که انرا باو اظهار کنم و ترا برای اظهار اینمعنی پسند بدم و متاع من بهتر است از کوگرد احمر که اکسیر است
و کور را بینا میکند و کر را شنوا میگرداند و دوای همهٔ دردهاست و از ضعف ادمی را بقوت می اورد
و از دیوانگی حفظ میکند و بر دشمن یاری میدهد و کسی را سزاوار تر ندیدم باین متاع از این جوان
که پسر پادشاهست اگر مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کن اگر متاع من بکار او اید مرا نزد
او ببر تا باو بنمایم که اگر متاع مرا او ببیند قدرش را خواهد دانست ان مرد بحکیم گفت که تو سخنی میگویی که
ما هرگز از کسی این نوع سخن نشنیده ایم و نیکو و عاقل مینمایی ولیکن مثل ما تا حقیقت چیزی را نداند نقل
نمیکند تو متاع خود را بمن بنما اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت که من مردی
ام طبیب و در دیدهٔ تو ضعفی مشاهده میکنم میترسم که اگر بمتاع من نظر نمایی دیدهٔ تو تاب دیدن ان نیاورد
و ضایع شود لیکن پسر پادشاه دیده اش صحیح است و جوانست و بر دیدهٔ او این خوف ندارم نظری
بکند بمتاع من اگر او را خوش اید در قیمت با او مضایقه نمیکنم و اگر نخواهد نقصانی و تعبی برای او
نخواهد بود و این متاع عظیمست گنجایش ندارد که پسر پادشاه را از این محروم گردانی و این خبر را باو

برسانی پس ان مرد بنزد پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد پسر پادشاه در دلش افتاد که همان
مطلب که دارد از بلوهر حاصل میشود گفت چون شب شود البته ان مرد تاجر را بنزد من بیاور و در پنهانی
او را بیاور که اینچنین امر عظیم را سهل نمیتوان شمرد پس ان مرد امر کرد بلوهر را که مهیا شو برای ملاقات
پسر پادشاه بلوهر با خود برداشت سبدی را که کتابهای خود را در ان سبد گذاشته بود و گفت متاعهای من
در این سبد است پس او را برد بخدمت پسر پادشاه و چون داخل شد سلام کرد و پسر پادشاه در نهایت
تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و ان مرد بیرون رفت حکیم بخلوت در خدمت پسر پادشاه نشست
و گفت ای پسر پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلادت تحیت فرمودی پسر پادشاه گفت ترا
برای این تعظیم کردم که امید واری عظیم از شما دارم حکیم گفت که اگر تو اینگونه با من سلوک کردی پس
پدرت که پادشاهی در بعضی از افاق زمین که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر خود براهی
میرفت در عرض راه دو کس را دید که جامهای کهنه پوشیده بودند و اثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر
بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود امد و ایشان را تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد و چون
وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و بنزد برادر پادشاه امدند چون بسیار جرات
داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن و گفتند که امروز پادشاه خود را خوار و خفیف کرد و اهل
مملکت خود را رسوا کرد و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پست بیقدر سزاوار انست که او را
ملامت نمایی بر این عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بگفتهٔ وزرا عمل نمود پادشاه را ملامت
کرد پادشاه در جواب سخنی گفت که او را معلوم نشد که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجید و برادر
بخانهٔ خود بازگشت تا چند روز بر این گذشت پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ
میگفتند تا ندای مرگ در خانهٔ برادر در دهد و طریقهٔ ان پادشاه ان بود که هر گرا ارادهٔ کشتن او داشتند
چنین میکردند پس از این ندا نوحه و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد و او جامهٔ مرگ پوشیده بدر
خانهٔ پادشاه امد و میگریست و موی ریش خود را میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود چون
حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و واویلاه و وامصیبتاه براورد و دو دست خود را بلند کرد بتضرع و زاری
پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بیخرد جزع می نمایی از منادی که ندا کرده است بدر خانهٔ
تو بامر مخلوقی که خالق تو نیست و برادر تست و بتحقیق میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن
باشی با این حال مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی پروردگار خود را دیدم
و من داناترم از شما بگناهانی که نزد پروردگار خود دارم برو که من دانستم که وزرای من ترا برانگیخته اند
و فریب داده اند زود باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر گردد پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از
چوب ساختند و امر فرمود که دو تا را بطلا زینت کردند و دو تا را بقیر اندودند پس دو تابوت قیر را از

طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساخت و دو تابوت طلا را از مردار و خون و فضله و مو پر کرده سر هر دو را محکم بست پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان میبرد که ایشان او را بر این عمل ملامت کرده اند و تابوتها را بر ایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قیمت کنید ایشان گفتند که بحسب ظاهر حال و دریافت ما این دو تابوت طلا قیمت دارند از زیادتی شرافت و خوبی و آن دو تابوت قیر قیمت ندارد بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت که این حکم شما برای آن مرتبهٔ پستی است از علم که شما دارید و اشیا را بآن علم میدانید پس امر فرمود که تابوتهای قیر را گشودند بسبب جواهری که در آنها بود خانه روشن شد پس گفت مثل این دو تابوت مثل آن دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشانرا و ظاهر ایشانرا سهل دانستید و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکویی و سایر صفات کمال که کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را گشودند اهل مجلس از کثافت و ذلت آنچه در اندرون آنها بود برخود بلرزیدند و از گند و تعفن آنها متاذی شدند پس پادشاه گفت که این دو تابوت مثل قومیست که زینت یافته است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی رسواتر و شنیع تر و بدنماتر است از این مردارها پس همهٔ وزرا و اشراف گفتند که منظور شما را یافتیم و خطای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه بلوهر گفت که این بود مثل تو ای پسر پادشاه در آن تحیت و اکرامی که مرا فرمودی پسر پادشاه تکیه زده بود چون این سخن را شنید راست نشست و گفت زیاده کن مثل را برای من ای حکیم بلوهر گفت که دهقان بیرون می آورد تخم نیکویی را برای کاشتن چون کفی از آن برگرفت و پاشید بعضی از آن دانها بر کنار راه می افتد و بعد از اندک زمانی مرغان آنرا میربایند و بعضی بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر روی آن نشسته است پس سبز میشود و بحرکت می آید چون ریشه اش بسنگ رسید خشک میشود و باطل میگردد و بعضی از آن بر زمین پر خاری می افتد که چون میرویید خوشه میکند و نزدیک میرسد بار دادن خارها بر آن می پیچد و آنرا ضایع و باطل میکند و آنچه از آن تخم بر زمین افتاد که پاکست هر چند اندکی باشد سالم میماند و برومند میگردد ای پسر پادشاه دهقان مثل حامل حکمت است و تخم مثل انواع سخنان حکمت است و اما آنچه افتاد بر کنار راه و مرغان آنرا میربایند مثل آن سخنی است که بر گوش خورد و در دل اثر نکند و اما آنچه بر سنگ افتاد و سنگ ریشه اش را خشک کرد مثل آن سخنیست که کسی آنرا بشنود و خوش آید او را و دل باو بدهد و دریابد و بفهمد آنرا اما ضبط آن ننماید و مالک آن نشود و اما آنچه روییده و خار آنرا باطل گردانید مثل سخنیست که شنونده آنرا دریابد و ضبط نماید و چون هنگام آن شود که بآن عمل نماید خار و خاشاک شهوات و خواهشهای نفسانی او را مانع گردد از عمل نمودن بآن حکمت آن حکمت را باطل گردانند و اما آنچه سالم ماند و بار آمد مثل سخنیست که

عقل آنرا دریابد و حافظه آنرا ضبط نماید و عزم نیکو آنرا جاری ساخته بعمل آورد و این در وقتی میشود که ریشهٔ شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه را از دل برکنده باشد و مصفا گردانیده باشد نفس خود را از بدیها بوذاسف گفت که ای حکیم من امید دارم که آن تخم حکمتی که در دل من کشتی از آن قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع دهد و آفت نداشته باشد پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرما بلوهر گفت که شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود و آن میگریخت و فیل از پی آن میشتافت تا آنکه باو رسید آنمرد مضطر شد و خود را در چاهی در آویخت و دو شاخ در کنار آنجا روییده بود در آنجا چنگ زد و پاهای او بر سر مارهای چند واقع شد که در میان آن چاه سر برآورده بودند چون بآن دو شاخ نظر کرد دید که دو موش بزرگ مشغولند بکندن ریشهای آن دو شاخ یکی سفید و دیگری سیاه چون نظر بزیر پای خود کرد دید که چهار افعی از سوراخهای خود سر بیرون کرده اند چون نظر بقعر چاه انداخت دید که اژدهایی دهان گشاده است که چون در چاه افتد او را فرو برد چون سر بالا کرد دید که در سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن آن عسل و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمیداند چه وقت او را خواهند گزید و از فکر آن اژدها که نمیداند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او در افتد اما آن چاه دنیاست که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ عمر آدمی است و آن دو موش شب و روزند که عمر آدمی را از بیخ میکنند و فانی میکنند و آن چهار افعی اخلاط چهارگونه اند که بمنزلهٔ زهرهای کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت بهیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند و آن اژدها مرگست که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که او فریفته شده بود و از همه چیز او را غافل گردانیده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت خوردن و آشامیدن و بوییدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن بوذاسف گفت که این مثل بسیار عجب است بسی مطابق است با احوال دنیا دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل آن که فریب آنرا خورده اند و سهل و حقیر میشمارند در دنیا چیزی چند را که بایشان نفع می بخشد بلوهر گفت که نقل کرده اند که مردی را سه رفیق بود که آنمرد یکی از ایشان را برگزیده بود بر جمیع مردم و برای خاطر او مرتکب سختیها و شدتهای بسیار میشد و برای او خود را بمهلکهایی انداخت و شب و روز در کار او مشغول بود و رفیق دویم در منزلت نزد او از اول پست تر بود اما دوست میداشت او را و گرامی و ملاطفت میفرمود باو و خدمت و اطاعت او می نمود هرگز از او غافل نبود و رفیق سیم را جفا میکرد و حقیر میشمرد و بر خاطرش گران بود آن رفیق و از محبت و مال بهره نداشت مگر اندکی ناگاه آنمرد را واقعه رو داد که محتاج باعانت آن رفیقان شد و میران غضب پادشاه در رسیدند که او را بحضور پادشاه برند آن مرد پناه برد برفیق اول و گفت میدانی که من ترا چگونه بر

گزیده بودم و همگی اوقات خود را صرف تو می نمودم امروز روزیست که مرا احتیاج بتو افتاده است
چه مدد از تو بمن میتواند رسید رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم و مرا مصاحبان دیگر هستند که گرفتار
ایشانم و امروز ایشان سزاوارترند بمن از تو لیکن از تو نزد من دو جامه هست که از ان منقطع نمیتوان شد
شاید ان دو جامه را بتو دهم پس انمرد پناه برد برفیق دویم و گفت بر تو معلوم است مکرمت و ملاطفت من
نسبت بتو پیوسته مسرت و شادی ترا طلب می نمودم و امروز روز احتیاج منست بتو نزد تو چه نفع هست
برای من ان رفیق گفت که ان قدر بکار خود گرفتارم که بتو نمیتوانم پرداخت خود فکری از برای خود
بکن و بدانکه اشنائی میان من و تو بریده شد والحال طریقهٔ من غیر طریقهٔ تست شاید که من گامی چند
باتو رفاقت کنم که نفعی از ان بتو عاید نگردد بعد از ان برگردم و مشغول امری چند شوم که باینها اهتمام بیش
از تو دارم پس پناه برد برفیق سیم که باو جفا میکرد و او را حقیر میشمرد و باو التفات نداشت در ایام وسعت
و راحت و باو گفت که من بسی از تو شرمنده ام و منفعلم ولیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو اورده است
ایا در این روز چه نفع بمن میرسانی گفت که همراهی و محافظت تو می نمایم و از تو غافل نمی باشم پس بشارت
باد ترا و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که ترا فرو نمیگذارم و دلگیر مباش از تقصیراتی که در باب
احسان و ملاطفت من کردهٔ بدرستیکه انچه از تو بمن عاید شده است برای تو ضبط نموده ام بلکه بهمین
راضی نشده تجارت از برای تو کرده ام و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر انچه بمن دادهٔ
از برای تو نزد من موجود است بشارت باد ترا که امید دارم که انچه نزد منست از تو باعث رضای پادشاه
گردد از تو در این روز و باعث خلاصی تو شود از این بلیهٔ عظیم که ترا پیش امده است پس ان مرد
چون احوال ان رفیقان را مشاهده نمود گفت نمیدانم بر کدام یک از این دو امر حسرت بیشتر خورم بر تقصیری
که در باب رفیق نیک کرده ام یا بر رنج و مشقتی که در کار رفیق بد برده ام پس بلوهر گفت که رفیق اول
مال است و رفیق دویم اهل و فرزندان و رفیق سیم عمل صالح بوذاسف گفت این سخنی است حق و
ظاهر پس مثلی دیگر بفرما برای دنیا و اهل دنیا که فریب انرا خورده اند و دل بدان بسته اند بلوهر گفت
که یک شهری بود که عادت مردم ان شهر ان بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت
پیدا میکردند و برخود یکسال پادشاه و فرمان فرما میکردند و ان مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان
میبرد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی
و بی چیز بدر میکردند و ببلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی در ان
مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او میگردید پس اهل انشهر در یکسال مرد غریبی را بر خود امیر و
پادشاه میکردند ان مرد بفراستی که داشت دید که در میان ایشان بیگانه و غریبست باین سبب با ایشان
انس نمیگرفت و طلب نمود مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال اهل ان شهر باخبر بود در باب

معامله خود با اهل ان شهر با او مصلحت کرد ان مرد گفت که بعد از یکسال این جماعت ترا از این شهر
بیرون خواهند کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو در انست که انچه می توانی و استطاعت داری
از اموال و اسباب خود در این عرض سال بیرون فرستی بان مکان که ترا بعد از سال بانجا خواهند فرستاد
که چون بانجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس پادشاه
بفرمودهٔ ان شخص عمل نمود و چون سال بگذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع
گردید و بعیش و نعمت روزگار میگذرانید پس بلوهر گفت که ای پسر پادشاه من امید دارم
که تو ان مردی باشی که بغریبان و بیگانگان انس نگیری و بپادشاهی چند روزه فریب نخوری
و من انکس باشم که برای داشتن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا راهنمائی میکنم و احوال دنیا
و اهل ان را بتو می شناسانم و ترا امداد و اعانت میکنم بوذاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بدرستیکه
من همان پادشاه غریبم و توئی کسی که من پیوسته در طلب او بودم پس وصف کن از برای من احوال
اخرت را که بجان خود سوگند میخورم که انچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقع است و من نیز از احوال
دنیا امری چند مشاهده کرده ام که دانسته ام زوال و فنای او را و ترک ان در خاطرم قرار گرفته در نظرم
بسیار حقیر و بیقدر گردیده است بلوهر گفت که ای پسر پادشاه ترک دنیا کلید درهای سعادت اخرتست
پس هر که طلب اخرت نماید و درش را که ترک دنیاست بیابد بزودی پادشاهی ان نشاه را می یابد و چگونه
زهد نورزی در دنیا و حال انکه حقتعالی عقلی چنین بتو کرامت کرده است و می بینی که دنیا هر چند بسیار
باشد جمع کردن ان برای این بدنهای فانیست و بدن نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرری را از خود
دفع نمیتواند کرد و گرمی انرا میگدازد و برودت انرا منجمد میسازد و بادهای سموم انرا از هم می پاشد
و اب غرقش میکند و افتاب میسوزاندش و هوا تحلیلش میبرد و جانوران درنده او را میدرند
و مرغان انرا بمنقار سوراخ میکنند و باهن بریده میشود و بصدمها درهم می شکند و قطع نظر از عوارض
خارجی معجونیست مرکب از بیماریها و دردها و المها و مرضها و در گرد این بلاهاست و منتظر انهاست و
پیوسته از انها ترسانست و سلامتی خود را احتمال میداند و ایضا هفت افت قرین است که از انها خلاصی
ندارد هیچ بدنی یعنی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ و اما انچه از ان سوال نمودی
از امر اخرت پس بدرستیکه امید دارم که انچه را اندک یابی در این دنیا بسیار یابی در اخرت بوذاسف
گفت گمان میبرم انجماعتی که پدرم ایشانرا باتش سوزانید و از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران
تو بودند و طریقهٔ ترا داشتند گفت بلی بوذاسف گفت که شنیدم که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت
و مذمت ایشان بلوهر گفت که چنین بود بوذاسف گفت ایا سبب این چه بود ای حکیم بلوهر گفت اما انچه
گفتی در بدگوئی مردم نسبت با ایشان چه توانند گفت در باب جماعتی که راستگو بودند و دروغ

نیکو بند و دانا باشند و جاهل نباشند و از از ایشان بمردم نرسد و نماز بسیار کنند و خواب کم کنند و
با نواع بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت کیرند و دل بمال و اهل نبسته
باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند بوذاسف کفت که چکونه اهل دنیا در عداوت ایشان
متفق شدند و حال انکه در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر کفت که مثل ایشان در این باب
مثل سکی چند است مختلف و رنکارنك که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن ان مردار
و برروی یکدیکر فریاد میکنند و در یکدیکر زنند و در این هنکام مردی بنزدیك ایشان رسد همکی
دست از نزاع برمیدارند و متفق میشوند و بران حمله می اورند و بر روی او میجهند و فریاد میکنند
با انکه ان مرد را با مردار ایشان کاری نیست و با ایشان منازعهٔ در ان جیفه ندارند و لیکن چون ان
مرد را غریب و بیکانه دیدند از طور خود از او وحشت میکنند و با یکدیکر انسی و الفت میکیرند
و با یکدیکر اتفاق میکنند هر چند بیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند پس بلوهر کفت که ان مردار
مثل متاع دنیاست و ان سکهای رنکارنك مثل انواع اهل دنیاست که برای دنیا با یکدیکر نزاع میکنند
و خون یکدیکر را میریزند و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات ان صرف می نمایند و ان شخص که
سکان بر او حمله می اورند و او را بجیفهٔ ایشان کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترك دنیا کرده است
و از دنیا بکنار رفته است و با ایشان در امر دنیا منازعه ندارد و دنیا را با ایشان کذاشته است و با این حال
اهل دنیا با او دشمنی میکنند برای بیکانکی که از ایشان دارد ای پسر پادشاه اکر تعجب میکنی تعجب کن
از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروفست بر جمع دنیا و بسیاری ان و مفاخرت کردن باعتبارات ان و
غلبه جستن در ان چون کسی را دیدند که دنیا را در دست ایشان کذاشته است و از دنیا دوری
کرده است با او منازعه و خشم و غضب بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا منازعه میکنند پس
چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعهٔ این جماعت بوذاسف کفت ای حکیم بر سر مطلب من ای و از ان کونه
سخن بکو بلوهر کفت که چون طبیب مهربان بیند که بدن را اخلاط فاسده ضایع کرده است و خواهد تقویت
بدن کند و انرا فربه کرداند اول مبادرت نمی نماید بغذاهایی که مورث قوت و مولد کوشت و خونست
زیرا که میداند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذاهای مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد
بدن میشود و نفعی برای قوت نمی بخشد بلکه اول او را امساك و پرهیز میفرماید و برای دفع اخلاط
فاسده دواها برای او تدبیر میکند چون اخلاط فاسده را از بدن او زایل کرداند باو تجویز طعامهای
مقوی میکند و در این هنکام مزهٔ طعام را می یابد و فربه میشود و قوت می یابد و متحمل بارهای کران
میتواند شد بمشیت الهی بوذاسف کفت که ای حکیم مرا خبر ده از چکونکی اکل و شرب خود بلوهر کفت که
حکما نقل کرده اند که پادشاهی بود با ممالك وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای زیادتی ملك و

مال متوجه جنك و قتال شد با پادشاه دیکر و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان
بجانب ملك ان پادشاه روان شد و بعد از انعقاد معرکهٔ قتال پادشاه مخالف بر او ظفر یافت و بسیاری از
ایشان را کشتند و پادشاه با بقیهٔ لشکر منهزم شدند و با زن و فرزندان میکریخت تا چون شب در امد در
نیستانی که در کنار نهری بود با عیال خود پنهان شد و اسبان خود را رها کرد که مبادا با او از اسبان دشمن
بر مکان ایشان مطلع کردد و شب با نهایت خوف دران نیستان بسر بردند و هر لحظه صدای سم اسبان
دشمن بکوش ایشان میرسید و موجب زیادتی خوف ایشان میکردید چون صبح شد در انجا محصور ماند
که بیرون نمیتوانست امد زیرا که عبور از ان نهر ممکن نبود و از ترس دشمن بجانب صحرا بیرون
نمیتوانست امد پس او و عیالش در انجای تنك ماندند با نهایت ازار و مشقت از سرما و کرسنکی و طعامی
و توشهٔ با خود نداشتند و فرزندان خوردسال از سرما و کرسنکی میکریستند و فریاد میکردند دو روز
در این حال ماندند تا انکه یکی از فرزندان او از این شدت هلاك شد او را در اب انداختند و یکروز
دیکر بر این حال کذرانیدند پس ان پادشاه با زن خود کفت که ما همه مشرف بر هلاك شده ایم اکر بعضی
از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از اینکه همه بمیریم مرا بخاطر رسیده که یکی از این طفلانرا بکشیم و او را
قوت خود و باقی اطفال خود کنیم تا خدا ما را از این بلیه نجات بخشد و اکر این امر را بتاخیر اندازیم همکی
طفلان لاغر و ضعیف میشوند که از کوشت ایشان سیر نتوان شد و چندان ضعیف شویم که اکر فرجی
رو دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس ان زن رای پادشاه را پسندید و یکی از
فرزندان خود را کشتند و در میان کذاشتند و کوشت او را خوردند بلوهر کفت ای پسر پادشاه چه
کمان داری در چنین حالی این مرد مضطرب ایا بسیار خواهد خورد از بابت کرسنه که بطعام فراوان
رسد یا اندکی خواهد خورد مانند مضطری که بضرورت لقمهٔ را خورد بوذاسف کفت که بلکه کمان من
اینست که اندکی از انرا با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم کفت که خوردن و اشامیدن من در دنیا همین
نحوست بوذاسف کفت که ای حکیم بکو که این امری که مرا بسوی ان میخوانی ایا چیزیست که مردم او را
بعقل خود یافته اند و بر همه خبر اختیار کرده اند از برای خود یا حق سبحانه و تعالی مردم را بان خوانده است
و اجابت او کرده اند بلوهر کفت که این امری که من ترا بان دعوت می نمایم از ان بلندتر و لطیف تر است
که از اهل زمین ناشی تواند شد یا ایشان بعقل خود تدبیران توانند کرد زیرا که کار اهل دنیا اینست که
مردم را با عمال دنیا و زینتها و عیش و رفاهیت و وسعت نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذتهای ان
بخوانند بلکه انچه من میکویم امریست بیکانهٔ اطوار اهل دنیا و دعوتیست اسمانی از جانب حقتعالی ظاهر و
هویدا و هدایتیست براه راست که اعمال اهل دنیا را درهم میشکند و مخالف طریقهٔ ایشان است و زشتی
و بدی اعمال ایشانرا ظاهر میکرداند و ایشانرا از هوا و هوس و خواهشهای خود بعبادت پروردکار

خود می کشانند و کسی که ادراک این امر نموده خدا او را هدایت نموده است این امر نزد او بسیار ظاهر و
روشن است و لیکن از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان میگرداند انرا تا انکه حقتعالی انرا ظاهر و هویدا
گرداند بعد از پنهانی و خفا و دین حق را رفعت بخشد و بلند گرداند و مذهب باطله اهل جهل
و فساد را پست گرداند و برخاک مذلت نشاند بوذاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بلوهر گفت که بعضی
از مردم هستند که بفطرت مستقیم و فکر درست پیش از امدن پیغمبران حق را می یابند و بان راغب
میگردند و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان اطاعت می نمایند و توای
پسر پادشاه انکسی که بعقل و فراست خود در مقصد اصلی کردهٔ بوذاسف گفت که ایا جمع دیگر هستند
غیر از گروه شما که مردم را بترک دنیا خوانند بلوهر گفت که در این بلاد گمان ندارم اما در غیر این بلاد جمعی
هستند که بزبان اظهار حق مینمایند و اعمال ایشان باعمال حق نمی ماند و باین سبب راه ما و ایشان مختلف
شده بوذاسف گفت که بچه سبب حقتعالی شما را بحق سزاوار تر گردانیده است از ایشان و حال انکه ان امر
غریب اسمانی از یک محل و منبع نشان شده است بلوهر گفت که جمیع راههای حق از جانب خدا است
و حقتعالی جمیع بندگان را بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند و بشرایط ان عمل نموده اند و
دیگران را بان راه حق بفرمودهٔ الهی هدایت نموده اند ظلم نمیکنند و خطا نمیکنند و دقیقهٔ از دقایق شرع
و دین را فرو نمیگذارند و جمعی دیگر قبول کرده اند انرا اما انرا چنانچه باید بر پا نمیدارند و بشرایط ان عمل
نمینمایند و باهلش نمیرسانند و ایشان را در اقامت حق و عمل نمودن بشرایع ملت عزمی و اهتمامی نیست
پس اداب ملت و قوانین شریعت را ضایع میکنند و بر طبعهای ایشان گرانست و فرق در میان این دو
گروه بسیار است زیرا که کسی که دین را ضایع کند مثل کسی نیست که انرا محافظت نماید و کسی که
امور ملت را فاسد گرداند مثل کسی نیست که اظهار اصلاح او کرد و کسی که بر شدتها صبر نماید در راه
حق مثل کسی نیست که جزع کند و بسبب انها ترک حق نماید و از این جهت است که ما بحق سزاوار تریم
از ان جماعت باز بلوهر بر سر این سخن امد و گفت بر زبان ان جماعت جاری نمیشود امری از امور دین
و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی خدا مگر انکه فرا گرفته اند انها را از اهل حق چنانچه ما از ایشان اخذ
کرده ایم و لیکن فرق در میان ایشان انست که ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند و طالب دنیا
گردیده اند و دل بر اعتبار ان بسته اند و تفصیل این حال و حقیقت این مقال انست که پیوسته سنت
الهی چنین جاری بود که پیغمبران بسوی خلق می فرستاد در هر قرنی از قرنهای گذشته بزبانهای مختلف
که خلایق را بدین حق دعوت می نمودند و چون دین ایشان رواج میگرفت و اهل حق با ایشان
میگرویدند و همه بر یک امر مستقیم میبودند و راه حق واضح بود و دین و شریعت ان پیغمبر در میان
ایشان ظاهر بود و هیچ گونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود و چون پیغمبران رسالتهای پروردگار

خود را تمام بخلق میرسانند و حجت الهی را بر ایشان تمام میکرد و معالم دین و احکام شریعت را برای ایشان
بر پا میداشت و ظاهر میگردانید و اجل ان پیغمبر منتهی میشد حقتعالی او را بجوار رحمت خویش میبرد
و اندک زمانی بعد از رحلت ان پیغمبر امت او بر طریقهٔ او می ماندند و دین او را تغییر نمیدادند و بعد از
مدتی مردم تابع شهوتهای نفسانی گردیده بدعتها در ان دین احداث میکردند و اهل جهالت بر اهل علم
غالب میشدند و عالم فاضل کاملی که در میان ایشان بود از خوف و بیم ضرر اهل جهل خود را پنهان
میکرد و علم خود را اظهار نمیکردانید و چنان بود که نامش را میدانستند و منزل و ماوایش پی نمیبردند
و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشانرا سبک می شمردند و باین سبب روز
بروز علم پنهان میشد و جهل ظاهر میگردید و هر چند قرنها بیشتر میگذشت و بعد از عهد ان پیغمبر
زیاده میشد جهالت زیاده میشد تا بحدی که مردم بغیر جهل راهی نداشتند و جهال غالب تر میشدند و
علما کمتر و مخفی تر میشدند پس معالم دین الهی و احکام شریعت ان رسول را تغییر میدادند و از جادهٔ
شریعت منحرف میگردیدند و با این حال دست از کتاب و دین بر نمیداشتند و اقرار بکتاب الهی می نمودند
اما بتاویلات باطله موافق غرضهای خود معانی انرا تحریف میکردند و اصل دین را دعوی میکردند
و حقیقت انرا ترک می نمودند و احکام شریعت را ضایع میکردند و باین سبب پیوسته اختلاف در میان
هر دین بهم رسیده است پس هر صفتی و عبادتی که پیغمبران اورده اند در اصل ان ما با ان جماعت
موافقت داریم و لیکن در کیفیت و احکام و سیرت ان با او مخالفیم و در هر امری که مخالفت ما نموده اند
ما را بر ایشان حجتهای واضح هست و بر بطلان طریقهٔ ایشان گواهان عادل داریم از کتابهایی که خدا
فرستاده است و در دست ایشان است پس هر یک از ایشان که بحکمتی متکلم میشود ان حجت ماست
بر ایشان و انچه از اثار دین و کلمات حکمت بیان میکنند گواه ماست بر بطلان ایشان زیرا که ان صفات
همه موافق سیرت و صفت و طریقهٔ ماست و مخالف اداب و طریقهٔ ایشان است پس از کتاب الهی نمیدانند
مگر لفظی را و از یاد خدا نمیدانند مگر اسمی را و حقیقت دین را نمیدانند که انرا بر پا توانند داشت بوذاسف
گفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث میشوند و در بعضی زمانها مبعوث نمیشوند و چرا در
هر عصری پیغمبر نمیباشد بلوهر گفت که مثل این مثل پادشاهی است که زمین خرابی داشته باشد که هیچ
ابادانی در ان نباشد و ارادهٔ تعمیر و ابادانی ان زمین نماید و مرد کاردان ساعی امین خیرخواهی را بان
زمین فرستد و او را امر نماید که ان زمین را ابادان کند و اصناف درختان بکارد و انواع زراعتها بعمل
اورد و درخت مخصوصی چند و تخم معینی چند باو دهد و مبالغه نماید که بغیر انچه پادشاه فرموده دیگر
چیزی در ان زمین بعمل نیاورد و بفرماید که در ان زمین نهرهای جاری گرداند و حصاری
بر گرد ان زمین براورد و از فساد و خرابی مفسدان انرا محافظت نماید پس ان مرد بیاید و ان زمین را

بجملهٔ ابادانی در اورد و موافق فرمودهٔ بادشاه درختان و زراعات بکارد و نهری عظیم بسوی ان جاری
کرداند و درختان و زراعتها بروید و بیکدیکر متصل کردد و بعد از اندک زمانی اثر در امرک در
رسد و کسی را خلیفه و جانشین خود کند و وفات نماید بس جمعی بعد از ان بهم رسند و اطاعت ان
جانشین نکنند و در خرابی ان زمین بکوشند و نهرش را بر کنند و بخشکد درختان و زراعتهای ان
زمین چون خبر شود بادشاه از نافرمانی انجماعت و خرابی ان زمین رسول دیکر تعیین نماید که احیای ان
زمین نماید و اصلاح ان کند و بابادانی اول برکرداند و بر این منوالست فرستادن حقتعالی انبیا را که چون
یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد باز دیکری را برای اصلاح ایشان میفرستد بوذاسف کفت
که ایا انچه انبیا و رسل از جانب حقتعالی می اورند مخصوص جمعیست یا شامل جمیع خلق است بلوهر کفت
که هرکاه انبیا و رسل از جانب خدا مبعوث کردیدند جمیع مردم را دعوت مینمایند بس هر که اطاعت
ایشان کرد داخل زمرهٔ ایشان میکردد و هر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست و هرکز خالی نمیباشد از
فرمان برداری که در جمیع امور اطاعت حقتعالی نماید از بیغمبران و اوصیای ایشان و برای این امر مثلیست
که مرغی بود در ساحل دریا که انرا قدم می نامیدند و تخم بسیار میکذاشت و بسی حریص و راغب
بود بر جوجه براوردن و بسیاری ان و در بعضی از زمانها انرا میسر نبود تعیش نمودن دران جزیره بس
چارهٔ خود در ان میدید که جلای وطن نموده بزمین دیکر سفر کند تا ان زمان منقضی شود و از خوف
انکه مبادا نسل ان منقطع کردد تخمهای خود را متفرق کرداند بر اشیانهای مرغان دیکر بس ان مرغان تخم
انرا با تخمهای خود در زیر بال کرفتند و جوجهای ان مرغ نیز با جوجهای مرغان دیکر برامدند چون
مدتی برامد ان جوجها با جوجهای قدم الفت کرفتند و در میان ایشان موانست بهم رسید چون ایام فراق
قدم از وطن خود منقضی شد بماوای خود مراجعت نمود و شب بسر زمین خود در امد و بر اشیانهای ان
مرغان عبور مینمود و اواز خود را بکوش جوجهای خود و جوجهای دیکر میرسانید بس جوجهای ان
چون صدایش را شنیدند از بی ان رفتند و جوجهای مرغان دیکر هم که الفت کرفته بودند بجوجهای
ان از بی ایشان رفتند و انچه از مرغان جوجهٔ ان نبودند و با جوجهٔ ان الفت نداشتند از بی اواز ان نرفتند
چون قدم محبت فرزند بسیار داشت جوجهای خود و جوجهای دیکر انرا که از بی جوجهایش امده بودند
رام خود کردانید و با خود الفت داد همچنین بیغمبران دعوت الهی را بر همهٔ مردم عرض مینمایند و اهل
حکمت و عقل اجابت ایشان می نمایند زیرا که فضیلت و رتبهٔ حکمت را میدانند بس مثل ان مرغ که
اواز زد مرغان دیکر را مثل بیغمبرانست که همهٔ مردم را براه حق میخوانند و مثل ان تخمها که متفرق
کرداند بر اشیانها مثل حکمت است ان جوجها که از تخمهای ان مرغ حاصل شدند مثل علما دانایانیست
که بعد از غیبت بیغمبر برکت او بهم میرسند و مثل سایر جوجهای ان مرغ که الفت کرفتند مثل جماعتیست

که اجابت دعوت علما و حکما و دانایان می نمایند قبل از بعثت بیغمبران زیرا که حقتعالی بیغمبران را بر
جمیع خلق تفضیل داده است و از برای ایشان از حجتها و براهین و معجزات کرامتی چند مقرر فرموده است
که بدیکران نداده است تا انکه رسالت ایشان در میان مردم ظاهر کردد و حجتهای ایشان بر خلق تمام
شود و لهذا بعد از بعثت بیغمبران جمعی میکرویدند بایشان که بیشتر اجابت علما و دانشمندان اهل
دین نمیکردند و این برای انست که حقتعالی دعوت بیغمبران را نور و روشنی و وضوح و تاثیری دیکر
داده است که در دعوت دیکران نیست بوذاسف کفت که ای حکیم توکفتی انچه بیغمبران می اورند کلام
الهیست ایا کلام خدا و ملائکه شبیهست بکلام مردم بلوهر کفت که نمیبینی چون مردم میخواهند که بعضی
از حیوانات یا مرغان بفهمانند که نزدیک ایند یا دور شوند یا رو کنند یا بشت کنند و حیوانات و مرغان
سخن ایشان را نمیفهمند صداهای چند برای فهمانیدن انها اصفیر و اصوات وضع میکنند که بان وسیله
مطلب خود را بان بفهمانند و اکر بلغت خود سخن کنند انها نخواهند فهمید همچنین بندکان چون عاجزند
از فهمیدن کنه کلام جناب مقدس ایزدی و ملائکه و دانستن حقیقت و کمال و لطف و مرتبهٔ ان سخن
لهذا شبیه به سخنان ایشان کلام خود را بایشان فرستاده و بان سخن که در میان ایشان شایع است حکمت
را بایشان فهمانیده است مانند اوازهایی که مردم برای فهمانیدن حیوانات و مرغان وضع کرده اند و
بامثال این مصطلحات که در میان ایشان جاریست دقایق حکمت را برای ایشان واضح و لایح کردانیده است
و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است بس این کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بدنیست
و مسکنیست و حکم حقایق برای کلمات و اصوات جانیست و روحیست ولیکن اکثر مردم بغور و کنه
کلام حکمت نمیتوانند رسید و عقل ایشان بان احاطه نمیتواند نمود و باین سبب تفاوت و تفاضل میان
علما در علم می باشد و هر عالمی علم را از عالم دیکر اخذ نموده است تا انکه منتهی میشود بعلم الهی که از او
بخلق رسیده است و بعضی از علما را انقدر از علم و دانش کرامت میفرماید که او را از جهل نجات
می بخشد و تفاوت مراتب ایشان بقدر زیادتی علم ایشان است و نسبت مردم بعلوم و حقایق که از انها
منتفع میشوند و بکنه انها نمیرسند از بابت نسبت ایشان است باقتاب که از روشنایی و حرارت ان منتفع
میشوند و تقویت ابدان و تمشیت امور معاش خود میکنند و دیدهٔ ایشان از دیدن قرص افتاب عاجز است
مثل دیکر این حکمتها و علوم مانند چشمه ایست که ابش جاری و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد که
مردم از اب ان چشمه منتفع میشوند و حیات می یابند و باصل منبع ان بی نمیبرند مثل دیکر مانند ستارهای
روشن است که مردم از نور انها هدایت می یابند و نمیدانند که از کجا بر می ایند و در کجا بنهان میشود و
بدرستی که حکمت و علم حق شریفتر و رفیعتر و بزرکتر است از جمیع انچه ما انرا بان وصف کردیم
و تشبیه نمودیم کلید درهای جمیع خیرات و خوبیهاست و موجب نجات و رستکاری از جمیع شرور و

بدهاست اب حیات است که هرکه از ان بیاشامد هرکز نمیرد و شفای جمیع درد هاست که هرکه خود را بان
مداوا کند هرکز خسته نکردد راه راستیست که هرکه بدان راه برود هرکز کمراه نشود ریسمان محکمیست
از جانب خدا او بیخیه که هرکز کهنه نمیشود و هرکه در دست دارد انرا هرکز کور نکردد و هرکه جنك در ان
زند رستکار کردد و هدایت یابد و پیوند او باحقتعم هرکز نکسلد بوذاسف کفت که چرا این حکمت
وعلم که انرا باین درجه از فضل و شرف و رفعت ومنفعت و کمال و وضوح وصف کردی جمیع مردم
از ان منتفع نمیکردند حکیم کفت که مثل حکمت مثل افتابست که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچك
و بزرك طالع میکردد پس هرکه خواهد از ان منتفع کردد نفع خود را ازاو منع نمی نماید و از دور و نزدیك
هرکه باشد او را از روشنی خود محروم نمی کرداند پس اکر کسی نخواهد از افتاب منتفع شود اورا بر افتاب
حجتی نخواهد بود زیراکه افتاب منع فیض خود از کسی نکرده است و هم چنین است حکمت درمیان مردم
که همه کس را احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود از کسی نکرده است و لیکن انتفاع مردم از ان
متفاوتست جنانچه مردم از انتفاع بنور افتاب برسه قسمند بعضی بینایند و دیدهٔ روشن دارند واز ضوء
افتاب بروجه کمال نفع می یابند و اشیا را بان می بینند و بعضی کورند و احساس نور نمیکنند بحدی که
کر چندین افتاب بتابد از انها بهرهٔ نمی برند و بعضی ضعیف البصرند که ایشان را نه کور میتوان شمرد
و نه بینا هم چنین سخن حق وکلام و حکمت افتابیست که بر دلهای تابد بعضی که صاحب بصیرتند ودیدهٔ
دل ایشان روشن است اثرانرا می یابند و بان عمل می نمایند و از اهل علم و حکمت و معرفت میکردند
و بعضی که دیدهٔ دل ایشان کور است بسبب انکار حق سخن حق را قبول نمیکنند وبان عمل نمی نمایند
مانند انکور بچشم ظاهر که از افتاب بهره نمی برد و بعضی که دلهای ایشان باقتهای نفسانی بیمار کردیده و
دیدهٔ دل ایشان ضعیف و کند کردیده است از نور خورشید علم و حکمت بهرهٔ ضعیفی میبرند و علم
ایشان پست و عمل ایشان اندکست و جندان تمیز میان نیك و بد و حق و باطل نمیکنند بدانکه اکثر مردم
در بینایی خورشید علوم ومعارف کور اند که از ان هیچ بهرهٔ نمیبرند بوذاسف کفت که ایا کسی میباشد
که اول که سخن حق را بشنود اجابت ننماید و انکار کند و بعد از مدتی اجابت کند وقبول نماید بلوهر
کفت بلی حال اکثر مردم بحکمت جنین است بوذاسف کفت که ایا پدرم هرکز از این سخنان حکمت جیزی
شنیده است بلوهر کفت که کمان ندارم که شنیده باشد شنیدن درستی که در دل او جا کرده باشد
و خیرخواه مهربانی در این باب باو سخن کفته باشد بوذاسف کفت که چرا حکما در این مدت مدید
پدرم را بر این حال کذاشته اند و امثال این سخنان حق را باو نکفته اند بلوهر کفت زیراکه ایشان محل
سخن خود را امید اند و بسیار باشد که ترك کنند سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر شنود و طبعش
ملایم تر باشد و بیشتر قبول کند برای این که او را قابل سخن او ندانند و بسیار است که دانایی با کسی در

مقام

تمام عمر معاشرت نماید و در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد و میان ایشان درهیچ چیز
جدایی نباشد الا در دین و حکمت و ان حکیم دانا غم خورد براو و برای حال او غمکین باشد و بسبب
اینکه او را قابل نداند اسرار حکمت را باو نکوید جنانچه نقل کرده اند که پادشاهی بود در نهایت عقل و
فطرت و مهربانی داشت بارعیت و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و بامور ایشان میرسید و ان
پادشاه وزیری داشت موصوف بصدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت او می نمود
و محل اعتماد و مشورهٔ او بود و وزیر در کمال عقل و دینداری و ورع و پرهیزکاری بود و بترك
دنیا راغب بود و بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا کرفته بود
و فضل و بزرکی ایشان را دانسته بود و محبت ایشانرا بدل و جان قبول کرده بود و او را نزد پادشاه قرب
و منزلت عظیم بود و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه براین منوال بود و لیکن از
امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی باو اظهار نمی نمود و براین حال سالها با یکدیکر کذرانیدند و
وزیر هرکاه بخدمت پادشاه می امد بظاهر سجدهٔ بتان میکرد و تعظیم انها می نمود و غیر ان از امور باطل
و لوازم کفر را بار تکاب می نمود از برای تقیه و حفظ و نفس خود از ضرر پادشاه و وزیر از غایت اشفاق
و مهربانی که بان پادشاه داشت پیوسته از کمراهی و ضلالت او دلکیر و غمکین بود تا انکه روزی
با برادران و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشورت نمود ایشان کفتند
که در حذر باش که مبادا تاثیری در او نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند پس اکر یابی که قابل
هدایت هست و سخن تو در او تاثیر خواهد کرد در امر دین با او سخن بکو و از کلمات حکمت او را اکاه
ساز و اکر نه با او سخن مکو که موجب ضرر او بتو و اهل دین تو میکردد زیراکه پادشاهان مغرور میباشند
شد و از قهر ایشان ایمن نمیباید بود و بعد از ان پیوسته وزیر در این اندیشه بود پادشاه اظهار خیر خواهی
و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید و پادشاه
با ان کفر و ضلالت در نهایت همواری و ملایمت بود و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور و
تفقد احوال ایشان بود و بعد از مدتی که حال میان پادشاه و وزیر براین منوال کذشت شبی از شبها بعد از
انکه مردم همکی بخواب رفته بودند پادشاه باوزیر کفت که بیا سوار شویم و در این شهر بکردیم و ببینیم
که احوال مردم چونست و مشاهده نماییم اثار بارانها را که در این ایام بر ایشان باریده است وزیر کفت
بلی بسیار نیك است و هردو سوار شدند و در نواحی شهر میکشتند و در اثنای سیر بمزبلهٔ رسیدند و
نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف ان مزبله میتافت بوزیر کفت که از پی این روشنایی میباید رفت که
خبر انرا معلوم کنیم پس از مرکب فرود امدند و روان شدند تا بنقبی که از انجا روشنی میتافت جون نظر
کردند مردی دروشی بد قیافهٔ دیدند که جامهای بسیار کهنهٔ پوشیده از جامهایی که در مزبلها انداخته اند

و متکایی از فضله و سرکین برای خود ساخته بران تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین
پر از شراب کذاشته و طنبوری در دست کرفته مینوازد و زنی بزشتی خلقت و بدی هیئت و کهنکی لباس
شبیه بخودش در برابرش ایستاده است و هرکاه که شراب مطلبد ازن ساقی او میشود و هرکاه که طنبور
مینوازد ان زن برایش میرقصد و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنا میکو ید بنوعی که
پادشاهان را ستایش کنند و ان مرد نیز زن خود را تعریف میکند و سیدة النسا میخواند او را و بر جمیع زنان
تفضیلش میدهد و ان هر دو یکدیکر را بحسن و جمال میستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب
عیش میکنند پادشاه و وزیر مدتی مدید چنین بر پا ایستاده بودند در حال ایشان نظر میکردند و از لذت
و شادی ایشان از ان حال کثیف تعجب مینمودند بعد از ان برکشتند و پادشاه بوزیر کفت که کمان ندارم
که ما و ترا در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از این حال
خود دارند در این شب و کمان دارم که هر شب در این کار باشند پس وزیر چون این سخنان اشنا را از
پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد کفت ای پادشاه میترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت
و سروری که باین لذتهای دنیا داریم در نظر جماعتی که پادشاهی دایمی را امید انند مثل این مزبله و این
دو شخص نماید و خانهای ما که سعی در بنا و استحکامش میکنیم در نظر جماعتی که مساکن سعادت
و منازل باقی اخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما مینماید و بدنهای ما نزد ان کسانی
که پاکیزکی و نظارت و حسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان نماید که این دو بد قیافهٔ زشت در
نظر ما مینمایند و تعجب ان سعادتمندان از لذت و شادی ما بعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت
این دو شخص بحال ناخوش که دارند پادشاه کفت که ایا میشناسی جمعی را که باین صفت که بیان کردی
موصوف باشند وزیر کفت بلی پادشاه کفت که کیستند ایشان وزیر کفت که ایشان جمعی اند که بدین الهی
کرویده اند و ملک و پادشاهی اخرت و لذات انرا دانسته اند و پیوسته طالب سعادتهای اخرتند پادشاه
کفت که ملک اخرت کدامست وزیر کفت که ان نعیم و لذتیست که شدت و جفا بعد از ان نمیباشد
و توانکریست که بعد از ان فقر و احتیاج نمیباشد و شادیست که هرکز در عقب ان اندوهی نیست و صحتیست
که بیماری از پیش نیست و خوشنودی است که هرکز باندوه و خشم زایل نمیکردد و ایمنی است که
بترس مبدل نمیشود و زندکیست که مرک بعد از ان محالست و پادشاهی بیزوال است اخرخانه هستی
و بقاست و دار زندکی و حیات بی انتهاست تغییر احوال در ان نمیباشد خدا از ساکنان دار اخرت
برداشته است درد و پیری و تعب جفا و بیماری و کرسنکی و تشنکی و مرک را ای پادشاه اینست صفت
ملک اخرت که بیان کردم پادشاه کفت که ایا برای داخل شدن ان خانه و فایز شدن بان سعادت فرزانه
راهی و وسیلهٔ و سببی و حیله میدانی وزیر کفت بلی ان خانه مهیاست برای هرکه انرا از راهش طلب

باید

-اید و هرکه از درکاهش بدر اید البته بان ظفر می یابد پادشاه کفت که چرا تو پیش از این مرا بچنین خانه
راه نمی نمودی و اوصاف انرا برای من بیان نمیکردی وزیر کفت که از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر
میکردم پادشاه کفت که اکر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما او را ضایع
کنیم و خود را از ان محروم کردانیم و سعی در تحصیل ان ننماییم بلکه باید که جهد کنیم تا خبران را مشخص
نماییم و بان ظفر یابیم وزیر کفت که رخصت می فرمایی که مکرر وصف اخرت را برای تو بیان کنم تا یقینت
زیاده کردد پادشاه کفت که بلکه ترا امر میکنم که شب و روز در این کار باشی و نکذاری که من بامر
دیکر مشغول کردم و دست از این سخن بر نداری بدرستیکه این امر عجیب غریبیست که انرا سهل نمیتوان
شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد و بعد از این سخنان وزیر و پادشاه راه نجات پیش کرفته
بسعادت ابدی فایض کردیدند بوذاسف کفت که من از اندیشهٔ این راه نجات هیچ امر دیکر مشغول
نخواهم شد تا انرا بدست اوردم و با خود چنین اندیشه کرده ام که در میان شب با تو بکریزم هر وقت که ارادهٔ
رفتن نمایی بلوهر کفت که کجا ترا طاقت از هست که با من بیایی و کی صبر می توانی کرد بر رفاقت و مصاحبت
من و حال انکه مرا خانه و ماوایی نیست و چهار پایی و بار برداری ندارم و مال نقره و طلایی نیستم
و از وقت چاشت و شامی با خود بر نمیدارم و بغیر این کهنه که پوشیده ام جامهٔ ندارم و در شهرها قرار
نمیکیرم مکر اندک زمانی و از شهر بشهر میکردم و هرکز از منزلی کردهٔ نانی با خود بمنزل دیکر نمیبرم بوذاسف
کفت که امید دارم انکس که بتو توانایی و صبر بر این حال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر کفت که
اکر البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و بغیر این راضی نمیشوی مانند ان توانکری خواهی بود که دامادی
ان مرد فقیر را اختیار کرد بوذاسف کفت که ان قصه را بیان فرما که چون بوده است بلوهر کفت که نقل کرده اند
که جوانی بود از فرزندان اغنیا و دختر عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش
اراده نمود که ان دختر را بعقد او دراورد و ان جوان از این معنی کراهت داشت و عدم رضای خود را
بپدر اظهار نه نمود و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیکر شد و در عرض راه کذار ان جوان
بخانهٔ مرد فقیری افتاد بدر ان خانه دختری را دید که ایستاده است و دو جامهٔ کهنه در بر دارد ان
دختر او را خوش امد و از او سوال نمود که تو کیستی کفت من دختر مرد پیری ام که در این خانه میباشد
ان جوان انمرد پیر را طلب نمود و چون بیرون امد دختر او را برای خود خواستکاری نمود انمرد کفت که
تو از فرزندان اغنیا و توانکری و دختر فقرا و مسکینان را نمی توانی خواستن جوان کفت که دختر تو مرا بسیار
خوش امده است و دختر صاحب حسب و مال و جمال را میخواستند که بمن تزویج نمایند من از ان کریخته ام
برای انکه او را نمی خواستم و فقر تو را پسندیدم دختر خود را بعقد من دراور که انشاء الله از من
خیر و خوبی مشاهده خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم بود مرد پیر کفت که چکونه دختر خود را

پدر

بتو دهم و حال انکه راضی نمیشوم که دختر مارا از پیش ما بیرون بری و کمان ندارم که اهل تو راضی
باشند که این دختر را نزد ایشان بری جوان کفت که من نزد شما می مانم و دختر شمارا بیرون نمیبرم مرد
پیر کفت که زیب و زیور خود را بیفکن و جامهٔ در خور مادر بپوش و بخانهٔ مادر آن جوان چنین کرد و چند
کهنه از جامهای ایشان کرفته پوشید و با ایشان نشست پس انمرد پیر از احوال او سوال نمود و با او صحبت
میداشت که تا عقل و دانش او را بیازماید تا انکه بر او ظاهر شود که عقلش کامل است و ان کار را از
روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس باو کفت که چون تو مارا اختیار کردی و بما راضی شدی و
درویشی مارا پسندیدی برخیز و با من بیا پس او را بسردابهٔ برد چون انجوان بسردابه در امد دید که
در پشت خانه ان مرد خانها و مسکنهاست در نهایت وسعت و غایت زیبایی که در مدت عمر خود مثل انها
ندیده بود و او را بسر خزانها برد که انچه ادمی بان محتاج میباشد در انها مهیا بود پس کلید تمام خزاین خود را
بان جوان داد و کفت جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب تعلق بتو دارد و اختیار همه با تست و انچه
خواهی بکن که نیکو جوانی هستی و انجوان بسبب ترک خواهش بتمام خواهشها رسید بوداسف کفت که امید
دارم که من نیز مثل انجوان باشم و طریقهٔ او را اختیار نمایم و ان مرد پیر عقل ان جوانرا ازمود تا بر او اعتماد
نمود و چنین می یابم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی بفرما که در باب عقل من چه بر تو ظاهر
کشته است بلوهر کفت که اکر این امر بدست من میبود از امتحان عقل تو بمحض دیدن اکتفا میکردم و لیکن
بر کردن من لازم کردیده است متابعت سنت و طریقهٔ که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر
ساخته اند که در استعلام توفیق هر یک بنهایت باید رسید و رازهای مکنون سینها را بلطایف حیل و
تجارت استعلام میباید نمود و من میترسم که اکر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده
باشم و من امشب از پیش تو میروم و هر شب بدر خانهٔ تو می ایم پس تو با خود تفکر نما و از سخنانی که از من
شنیدی پند بکیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و بسیار تدبر کن و هر چیز از و دتصدیق مکن و بهر
فکری زود راضی مشو تا انکه بعد از تامل و تانی و تفکر بسیار حقیقت ان امر بر تو ظاهر کردد و در حذر
باش که مبادا هواهای نفسانی و شبهای شیطانی ترا از حق بکرداند و بباطل میل دهد و در مسایلی که
ترا در ان شبههٔ عارض شود بعد از تامل بسیار با من مطارحه کن و هر کاه که عازم بیرون رفتن شوی مرا
اعلام بخش و در این شب همین اکتفا نمود و بوداسف را وداع نمود و بیرون رفت و شب دیکر نزد او
امد و بر او سلام کرد و او را دعا کرد و بنشست و از جملهٔ دعاهای او این بود که سوال میکنم از خداوندی
که اولست و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و اخراست و بعد از همه چیز
خواهد بود و هیچ چیز با او باقی نمی ماند باقیست که هرکز فنا باو راه نمی یابد و عظیم و بزرکوار یست که عظمت
او را نهایت نیست یکتا و یکانه ایست که احدی در خداوندی با او شریک نیست و قاهر یست که او را

همتا نیست و از نوید بداورنده ایست که در افرینش کسی را شریک خود نساخته است و قادر و
توانا ییست که ضد و معاضی هرکز نداشته است صمد یست که هر کس را باو احتیاج است مانندی و شبیهی
ندارد و پادشاهیست که در پادشاهی معاونی ندارد که ترا پادشاه عادل کرداند و پیشوا و هادی اهل
دین سازد و بکرداند ترا قاید مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری ضلالت
و کمراهی و ترک و زهد دنیا ترا کرامت فرماید و ترا دوستدار صاحبان عقل و خبرت و دشمن ارباب
بطالت و جهل کرداند تا انکه برساند ما و ترا بانچه وعده فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیهٔ
بهشت و منازل رفیعهٔ رضا و خوشنودی بدرستیکه که امید ما از خدا و ند خود ظاهر و هویداست
و خوف و ترس او در دل مکنون و مخفی است و دیدهای ما بسوی کرامت او بازاست و کردنهای
ما نزد اطاعت او خاضع و ذلیل است و جمیع امور بتوفیق و هدایت او ست پس بوداسف را از استماع
این سخنان رقت عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خیر و کمال بسی زیاده کردید و از کمال حکمت
و دانایی ان حکیم متعجب کردیده پرسید که ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال کذشته است کفت
دوازده سال بوداسف از این سخن متعجب شد و کفت فرزند دوازده ساله طفل میباشد و من ترا در سن
کهولت و شصت سالکی می بینم حکیم کفت که از ولادت من نزدیک بشصت سال کذشته است ولیکن
تو از عمر من سوال نمودی و عمر زندکانیست و زندکانی نمی باشد مکر در دین حق و عمل بخیرات و
ترک دنیا و از ان زمان که باین حالات موصوف کردیده ام تا حال دوازده سال است و پیش از ان بسبب
جهالت و قلت عمل از بابت مردکان بودم و ایام مرک را از عمر خود حساب نمیکنم پسر پادشاه کفت که ای
حکیم چکونه کسی را که میخورد و می اشامد و حرکت میکند مرده می نامی حکیم کفت که برای ان مرده اش
میخوانم که با مردکان شریکست در کوری و کری و کنکی و ضعیف بودن حیات و قلت بی نیازی چون
در صفات با مردکان شریکست در نام هم می باید نیز موافق ایشان باشد بوداسف کفت که هرکاه تو این
حیات ظاهری را حیوة نمیدانی و باین قسم زندکانی چندان مسرور نیستی می باید که بر طرف شدن این
حیوة را هم مرک ندانی و از ان کراهت نداشته باشی با وجود حیات معنوی که داری بلوهر کفت که اکر
باین زندکانی اعتمادی نمودم و از زوال این کراهت میداشتم خود را بچنین مهلکه نمی افکندم که نزد
تو ایم با وجود انکه میدانم که پدر تو چه مقدار بر اهل دین خشم دارد و در مقام اضرار و قمع ماست پس
از این جا بدان که این مرک را مرک نمیدانیم و این زندکانی را حیات نمی شماریم و از مرک کراهت نداریم
و چکونه رغبت در حیات داشته باشد کسی که ترک لذتها و بهرهای خود از ان زندکی کرده باشد و چکونه
کریزد از مرک کسی که نفس خود را از دست خود کشته باشد ای پسر پادشاه مکر نمی بینی که انان که
در دین کامل کردیده اند چیزهایی را که مردم زندکی دنیا را برای انها میخواهند از اهل و مال ترک کرده اند

و از مشقت عبادت چندان متحمل شده اند که جز مرگ از آن نمی آسایند و فارغ نمیگردند پس کسی که
از لذتهای زندگانی متمتع نگردد زندگانی بچه کار او می آید و کسی که او را راحت نباشد مگر از مرگ
چرا از مرگ گریزان باشد بوذاسف گفت که راست میگوئی ای حکیم اما مسرور میشوی که فردا مرگ ترا
دریابد بلوهر گفت که اگر امشب مرگ را بیابم خوشحال تر میشوم از آنکه فردا بمن رسد بدرستیکه کسی که
نیک و بد را فهمید و جزای هریک را نزد حق تعالی دانسته البته ترک میکند عمل بد را از بیم عقاب و بعمل
می آورد نیک را باامید ثواب و کسی که یقین بوجود خداوند یگانه دارد و بوعدهای او تصدیق
کرده است البته مرگ را دوست میدارد برای امیدواریها که بعد از مرگ از فضل پروردگار خود
دارد و دنیا را نمیخواهد و از آن کراهت دارد از ترس آنکه مبادا بشهوتهای دنیا فریفته شود و مرتکب معصیت
حق تعالی گردد پس مرگ را آرزو دی میخواهد که از شر فتنهٔ دنیا ایمن گردد و بسعادت عقبی فایز شود بوذاسف
گفت که چنین کسی که تو میگوئی گنجایش دارد که پیش از اجل خود را هلاک گرداند برای امید نجات
و رسیدن بسعادات ای حکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار و اهتمام ایشان در
عبادت بتهای خود بلوهر گفت که مردی باغی داشت که در آبادانی آن میکوشید و سعی تمام در خدمت آن
باغ مینمود ناگاه روزی گنجشکی را دید که بر روی درختی از درختان بوستان او نشسته و میوهٔ آنرا
میخورد از آن بخشم آمد و تلهٔ نصب کرد آن گنجشک را شکار کرد چون قصد کشتن آن نمود حق تعالی بقدرت
کاملهٔ خود آن گنجشک را بسخن در آورد و بصاحب باغ گفت که تو همت بر کشتن من گماشتهٔ و در من
آنقدر گوشت نیست که ترا از گرسنگی سیر گرداند یا از ضعف قوت بخشد آیا تراهدایت نمایم بامری که از
برای تو بهتر باشد از کشتن من گفت آن چه چیز است گنجشک گفت که مرا رها کن تا من ترا سه کلمه تعلیم نمایم
و سه نصیحت کنم که اگر آنها را حفظ نمائی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو آن مرد وعده کرد که چنین
خواهم کرد مرا خبر ده از آن سخنان گنجشک گفت که آنچه بتو میگویم حفظ نما و عمل کن اندوه مخور بر آنچه از
تو فوت شود و باور مکن چیزی را که محالست و از عقل دور است و طلب مکن چیزی را که بدست
تو نیاید و تحصیل آن نتوانی نمود آن مرد چون این سخنان را شنید گنجشک را رها کرد پس پرواز نمود و بر شاخ
درختی نشست و بآن مرد گفت که اگر بدانی از رها کردن من چه چیز از دست تو بدر رفته است هر آینه
خواهی دانست که از چیز بسیار عظیم گرانمایه محروم گشتهٔ آن مرد گفت که آن چه چیز است گنجشک گفت که
اگر مرا میکشتی از حوصلهٔ من مروارید بیرون می آوردی بقدر تخم غاز و بسبب آن در تمام عمر
بی نیاز میشدی و سرمایهٔ عظیم بهم میرسانیدی آن مرد چون این سخن را شنید از رها کردن آن ندامت
بسیار برد و غمگین گشت و لیکن اظهار ننمود و گفت از گذشته سخن مگوی که گذشته گذشت بیا تا من
ترا بخانه برم و ترا گرامی دارم و جای نیکو برای تو تعیین نمایم گنجشک گفت که ای جاهل من میدانم که چون

بر من ظفر یابی مرا نگاه نخواهی داشت و از آن سخنان که من بفدای خود بتو گفتم هیچ منتفع نشدی من
نگفتم که بر گذشته تاسف مخور و امری که شدنی نیست تصدیق مکن و آنچه را بآن نتوانی رسید طلب مکن
و الحال نتوانی اندوه میخوری بر امری که گذشته است و از دست بدر رفته است و طلب میکنی باز گشتن
مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نمیشود و تصدیق میکنی که در چینه دان من مروارید باشد
بقدر تخم غاز و حال آنکه جمیع بدن من بقدر تخم غاز نیست بلوهر گفت که هم چنین این گروه گمراه بتها
بدست خود ساخته اند و میگویند که اینها ما را خلق کرده اند و خود محافظت آن بتها می نمایند از ترس آنکه
مبادا دزد آنها را ببرد و گمان میکنند که بتان حافظ و نگهدارندهٔ ایشانند و اموال و مکاسب خود را خرج
اصنام میکنند و گمان میکنند که بتان رازق ایشانند پس طلب می نمایند از بتان چیزی چند را که از ایشان
حاصل نمیگردد و بانها نمی رسند و بامر محالی که عقل حکم ببطلانش میکند تصدیق می نمایند پس آنچه
بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت بر ایشان نیز لازم می آید بوذاسف گفت که راست میگوئی
ای حکیم بدرستی که من همیشه حال این بتها را بعقل خود میدانستم و هرگز میل بعبادت ایشان نکردم و امید
خیری از ایشان نداشتم پس خبر ده مرا از آن چیزی که مرا بسوی آن میخوانی و برای خود آنرا پسندیده
آن چه چیز است بلوهر گفت که مدار آن دینی که من ترا بآن میخوانم بر دو چیز است یکی شناخت حق جل و
علی و دیگری عمل نمودن بامری چند که موجب خوشنودی اوست بوذاسف گفت که حق جل و علی را
چگونه باید شناخت حکیم گفت که ترا دعوت می نمایم که بشناسی خداوند خود را باینکه یکتاست و شریک
ندارد و همیشه در یگانگی خود پروردگار بوده و آنچه غیر اوست همه مخلوق و آفریدهٔ او یند و آنکه
او قدیم است و هرچه غیر اوست حادث است و او صانع اشیاست و هرچه غیر اوست مصنوع و ساخته
شدهٔ اوست و آنکه او تدبیر کنندهٔ امور است و جمیع اشیا غیر او تدبیر کرده شدهٔ اویند و او باقیست و آنچه
غیر اوست فانیست و او عزیز است و غیر او خوار و ذلیل است و آنکه او خواب ندارد و غافل نمیشود
و نمی خورد و نمی آشامد و ضعیف نمیشود و کسی بر او غالب نمی شود و عاجز نمیگردد و آنچه خواهی
می یابد و آسمان و زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا در تحت قدرت اویند و آنکه اشیا را از کتم
عدم بی ماده و مدت خلق نموده است و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود و فنا و زوال بر او راه
ندارد و محل حوادث نمی باشد و احوال مختلفه در او بهم نمی رسد و بگذشتن زمانها تغییر در او حادث
نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکان نیست و نسبتش بجمیع
مکانها است مساویست و بمکانی نزدیک تر از مکانی دیگر نیست داناییست که هیچ چیز بر او مخفی نیست
تواناییست که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و باید که بدانی که مهربان و رحیم و عادلست و برای
اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا گردانیده است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل

نمائی باموری که موجب رضا و خوشنودی او میگردد و اجتناب نمائی از چیزهائی که باعث غضب و خشم
او میشود بوذاسف گفت که کدام عمل است که موجب رضای خداوند یگانهٔ آفریننده اشیا میگردد
بلوهر گفت که رضای الهی در آنست که اطاعت او کنی و معصیت و نافرمانی نکنی و بمردم برسانی انچه را
توقع داری که ایشان بتو رسانند و از مردم باز داری انچه را میخواهی که ایشان از تو باز دارند و عدالت
نمودن با خلق موجب خوشنودی اوست و متابعت اثار انبیا و رسل نمودن و از سنت و طریقهٔ ایشان
بدر نرفتن یعنی رضای پروردگار است بوذاسف گفت که ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک دنیا
بگو و مرا از احوال ان با خبر گردان بلوهر گفت که چون دیدم دنیا را که در تغیر و زوال و تقلب احوالست
و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای مصائب و نوائب و بلاهااند و همگی در کرو مرگ
و فنایند و دیدم صحت دنیا را که بعد از ان بیماری هست و جوانیش به پیری و فنا و توانگریش بفقر و
درویشی مبدل میگردد و فرحش باندوه و عزتش بمذلت و راحتش بشدت منقلب میگردد و امنیتش
بخوف و حیاتش بموت منتهی میشود و دیدم که عمرها بسی کوتاهست و مرگ در کمین است و قدر
انداز ان تقدیرات ایزدی تیرهای قضا بسوی هرکس در کمان پیوسته اند و بدنها در نهایت ضعف
و سستی و ناتوانیند و از هیچ بلائی امتناع و ابا ندارند و رفع هیچ بلیه از خود نمی توانند کرد و از مشاهدهٔ
این احوال دانستم یقین که دنیا منقطع و زایل است و کهنه میگردد و فانی میشود و انچه از دنیا دیدم دانستم
احوال انچه را ندیدم و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح و مخفی و اشکار و پنهانش را
شناختم و از گذشته اش حال اینده اش را مشخص کردم پس چون دنیا را شناختم از ان حذر کردم و چون
عیبهای ان بینا گشتم از ان گریختم ای بوذاسف می بینی کسی را در دنیا در بادشاهی و نعمت و شادی
و راحت و عیش و رفاهیت که مردم بر حال او رشک میبرند در شادی جوانی و طراوت بدن و شادمانی
و رشک فرمای عالمیانست در زیبائی سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت
که ناگاه دنیا از او بر میگردد در هنگامی که در عین سرور و بهجت و زینت و راحت است و از همه
احوال خوش وقت تر است پس بدل میکند عزتش را بمذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را بید
حالی و توانگریش را بدرویشی و فراخی نعمتش را بتنگی و شدت و جوانیش را بپیری و رفعتش
را به پستی و حیاتش را بمرگ پس او را میافکند در سوراخی تنگ پر وحشت تنها و بیکس و غریب و از
دوستان جدا میگردد و ایشان از ان مفارقت می نمایند و برادران و یاران او را وا میگذارند و از
ایشان حمایتی نمی یابد و فریب خورده بود از دوستی دوستان و در این حال دفع مضرتی از او نمی نمایند
و عزت و ملک و بادشاهی و اهل و مال او را بغارت میبرد کسی که بعد از او بر سریر ملک می نشیند
و چنان در خاطرها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده و هرگز نامش بر زبانها جاری نگردیده

و هرگز او را جاهی و منزلتی در دنیا نبوده و هرگز مالک بهره از زمین نگشته پس ای پسر بادشاه دنیا را
خانهٔ خود مدان و مسکن خود قرار مده و مزارع و مسکن انرا ترک کن اف بر او و تف بر روی او باد
بوذاسف گفت که اف بر دنیا و بر کسی که فریب انرا بخورد با این رسوائی احوال ان ورقت نمودن او و گفت
ای حکیم دیگر سخن بگو که سخن تو شفای دردهای سینهٔ من است بلوهر گفت که بدرستیکه عمر بسی
کوتاه است و شب و روز ان را بزودی طی میکنند و رحلت از دنیا بزودی و سرعت دست میدهد
و عمر هر چند دراز باشد اخر مرگ میرسد و هر که در دنیا رحل اقامت انداخته البته بسفر اخرت رحلت
می نماید پس انچه برای دنیا جمع کرده است پراکنده میشود و انچه برای دنیا سعی کرده ضایع میشود و بناها
که محکم ساخته خراب میگردد و نامش از زبانها و یادش از خاطرها بر طرف میشود و حسبش کم میشود
و بدنش میپوسد و شرفش بپستی مبدل میگردد و نعمتهای دنیا وبال او میشود و کسبهای دنیا باعث
زیانکاری او میگردد و بادشاهی او بمیراث بدیگران میرسد و فرزندانش بخواری مبتلا میشوند
و زنانش را دیگران بتصرف در می اورند و امانهاش و پیمانهاش شکسته میشود و اثارش مندرس
میگردد و مالش را قسمت میکنند و بساطش را بر میچینند و دشمنانش شاد میشوند و ملکش خراب
میشود و تاج سلطنتش را دیگری بر سر مینهد و بر سریر دولتش دیگری مینشیند و از خانهای خود
بیرونش میبرند برهنه و خوار و بی معاون و یار تا در گودال قبرش می افکنند در تنهائی و غربت
و تاریکی و وحشت و بیچارگی و مذلت از خویشان جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته هرگز از ان
وحشت بدر نمی اید و از ان غربت نمی اساید بدان ای پسر بادشاه که مرد عاقل دانا را سزاوار انست که
در سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل دوراندیش باشد که تادیب میکند عامهٔ خلق را و باصلاح
می اورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشانرا باموری که صلاح ایشان در انهاست و نهی میفرماید ایشانرا
از چیزهائی که باعث فساد ایشان است و عقاب میکند کسی را که مخالفت و عصیان او ورزد و نوازش
میکند کسی را که فرمان او برد همچنین سزاوار انست که عاقل نفس خود را تادیب کند در جمیع اخلاق و
خواهشها و شهوتهای او و بدارد او را بر امری که باو نفع می بخشد هر چند از انها کراهت داشته باشد
و بر او دشوار باشد و خبر نماید او را بر اجتناب کردن از اموری که باو ضرر میرساند و باید که برای
نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد که چون امر خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد و چون
امر شری از او صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را ملامت نماید و از جملهٔ چیزهائی که لازم است
بر صاحب عقل که نظر نماید و تفکر کند در اموری که بر او وارد میشود و بعد از تفکر انچه را موافق حق و
صواب داند بان عمل نماید و انچه را خطا داند ترک نماید و خود را از ان منع فرماید و باید که خود را و علم
و رای و دانش خود را حقیر شمارد تا بر او عجب و خودبینی مستولی نگردد بدرستیکه حقتعم مدح

فرموده است اهل عقل را و مذمت فرموده است اهل جهل و خودبینی را و بعقل هر چیز را ادراک میتوان
نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک میشوند مردم معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقول انچیزیست که عقل
ایشان ادراک ان نموده باشد و تجربهای ایشان بان رسیده باشد و بصیرتهای ایشان انرا دریافته باشد
در هنگامی که ترک هواها خواهشهای نفسانی کرده باشند و عقل با هوای نفس ممزوج نبوده باشد و صاحب
عقل را سزاوار نیست که انچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل تواند اورد انرا حقیر شمارد و
ترک کند هرگاه قدرت نداشته باشد بر زیاده بران بلکه انچه از اعمال خیر میسر و مقدور گردد می باید که
غنیمت شمارد این یکی از حربهای مخفی و سلاحهای پنهانی شیطانست که نمی بیند و ادراک نمینماید
او را مگر کسی که نیکو در مکرهای او تدبر نماید و از این مکر بسلامت نمیرهد مگر کسی که حقتعالی او را
نگاهدارد و از جملهٔ سلاحها و حربهای کشندهٔ شیطان دو حربه است که کشنده تر از حربهای دیگر اوست
یکی انکار عقلست که در دل مرد عاقل وسوسه مینماید که تو عقل و بصیرتی نداری و از عقل
و دانائی نفعی بتو عاید نمیگردد و غرضش از این وسوسه آنست که محبت علم و طلب علم را از خاطر او
بیرون کند و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت دهد برای او مشغول شدن بغیر علم را از
لهو و لعب دنیا پس اگر ادمی از این راه فریب او را خورد و متابعت او نمود بر او ظفر می یابد و دیگر از
دست او رهائی مشکل است و اگر در این باب قبول وسوسهٔ او ننمود و فریب او را نخورد و عقل خود را
بر شیطان غالب گرداند بحربهٔ دیگر قصد او مینماید باینکه چون ادمی ارادهٔ عملی از اعمال خیر و قصد
تحصیل کمالی از کمالات کرد که عقلش بان احاطه نموده و قادر بر تحصیلش هست بر او عرض مینماید
بسیاری از اعمال و کمالات و علوم که فوق طاقت و ادراک اوست تا او را بسبب عدم ادراک انها غمگین
و دلتنگ گرداند و باین سبب او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف است و طاقت این امور نداری و بر
دریافت تو اعتمادی نیست پس عبث خود را رنج میفرمائی و ثمره بر عمل تو مترتب نمیشود و باین وسیله
او را باز میدارد از تحصیل کمالی چند که در خور حوصله و طاقت اوست و باین حربه و سلاح بسیاری
از مردان این میدانرا بر زمین افکنده است و از فضایل و کمالات محروم گردانیده است پس ای بوذاسف
برحذر باش از شر شیطان و ترک مکن علومی را که نمیدانی و در انچه دانستهٔ فریب شیطانرا مخور که با انها
عمل ننمائی بدرستیکه تو در خانهٔ ساکنی که شیطان بالوان حیلهای گوناگون بر اهل ان خانه مستولی
گردیده است و بانواع مکرها ایشانرا گمراه گردانیده و بعضی را پردها بر گوشها و عقلها و دلهای ایشان
اویخته است که ادراک حق نمیکنند و بر ضلالت خود مانده اند و هر چیز که جاهلند طلب علم ان نمینمایند
مانند حیوانات و بدرستیکه عامهٔ خلق را مذهبها و طریقهای مختلف هست بعضی از ایشان سعی تمام
در ضلالت خود مینمایند بحدی که خون و مال مردم را بر خود حلال کرده اند و گمراهی و باطل خود را در

لباسهای حق بمردم مینمایند که دین مردم را بر ایشان مشتبه گردانند و زینت میدهند ضلالت خود را در
نظر جمعی که ضعیف العقلند و از دین حق ایشانرا برمیگردانند پس شیطان و لشکرهای او اهتمام تمام
مینمایند در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشانرا ملال و سستی در این کار نمی باشد و عدد لشکر
شیطانرا بغیر از حقتعالی کسی احصا نمیتواند نمود و جز بتوفیق و عون الهی و جنگ زدن در متابعت دین حق
رفع مکرهای ایشان نمیتواند نمود پس از خدا سوال مینمائیم که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرماید و
بر دشمنان خود ما را نصرت دهد بدرستیکه یاری بر ترک معاصی و فعل طاعات از جانب حقتعالی است و
بدون توفیق او امری میسر نمیگردد بوذاسف گفت که ای حکیم حقتعالی جل شانه را برای من بنحوی وصف
کن که چنان نزد من ظاهر گردد که گویا او را می بینم بلوهر گفت که خدای عز و جل دیدنی نیست و بدیدن
موصوف نمیگردد و عقلها نیز کنه وصف او نمیرسند و زبانها انچه سزاوار مدح و ستایش اوست قیام
نمیتوانند نمود و بندگان احاطه بعلمهای او نمیتوانند کرد مگر چیزی چند را که او تعلیم ایشان نماید بر
زبان پیغمبرانش از انچه از صفات کمالیهٔ خود بیان کرده است فهمهای خلایق ادراک عظمت پروردگاری
او نمیتوانند نمود جناب مقدس او از ان رفیع تر و منیع تر و بزرگوارتر و لطیف تر و پاکیزه تر است که عقلها
و وهمها نزدیک بارگاه جلال و کبریاء معرفت و شناسائیش توانند گردید پس بتوسط پیغمبران از علوم
خود بر مردمان ظاهر گردانیده است انچه خواسته است و صلاح ایشانرا دانسته است و از وصف ذات
و صفات خود بیان فرموده است انچه اراده فرموده و عقلهای خلایق طاقت ادراک ان داشته است و ایشانرا
بر شناخت خود و دریافت پروردگاری خود راهنمائی فرموده است بایجاد اشیا از کتم عدم و معدوم
گردانیدن انچه ایجاد فرموده بوذاسف گفت که چه حجت هست بر وجود پروردگار بلوهر گفت که هرگاه
بینی امر مصنوع ساخته شدهٔ را و نه بینی انکسی را که انرا ساخته است البته عقل تو حکم میکند که کسی انرا
ساخته است هم چنین اسمان و زمین و انچه در میان انهاست دلالت میکند بر صانعی که ایشانرا ساخته و
افریده است و چه حجت از این قوی تر و ظاهرتر می باشد بوذاسف گفت که بفرما ای حکیم که ایا بقضا
و قدر الهیست انچه بمردم میرسد از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات بانه بلوهر گفت که اینها
همه بقضا و قدر حقتعالی است بوذاسف گفت که بفرما که کارهای بد و گناهان مردم هم بقضا و قدر است
یا نه بلوهر گفت که حقتعالی از اعمال سیئهٔ ایشان بیزار است زیرا که ثواب عظیم برای مطیعان مقرر فرموده
و عذاب شدید در جزای عاصیان وعده نموده بوذاسف گفت که بفرما که کیست عادلترین مردم
و کیست ظالم ترین مردم و کیست زیرکترین مردم و کیست احمق ترین مردم و کیست شقی ترین مردم
و کیست سعادتمندترین مردم بلوهر گفت که عادلترین مردم کسیست که برای مردم انصاف از نفس خود
بیشتر دهد و جابرترین و ظالمترین مردم کسیست که ظلم و جور خود را عدل داند و عدل اهل عدل را

جور و ظلم شمارد و زیرك ترین مردم کسیست که تهیه و استعداد اخرت خود را درست کند و بی خرد
ترین مردم کسیست که همگی همت خود را صرف دنیا نماید و گناهان و خطاها کار او باشد و سعادتمند
ترین مردم کسیست که عاقبت اعمال او بخیر باشد و شقی ترین مردم کسیست که ختم اعمال او بچیزی باشد
که موجب غضب و خشم پروردگار او گردد پس حکیم گفت که با مردم بنحوی معامله نماید و جزا دهد
ایشانرا که اگر با او ان نحو معامله نمایند و جزا دهند او را باعث هلاك و ضرر او گردد او خداوند خود را
بخشم اورده و مخالف رضای او نموده است و کسی که با مردم چنان معامله نماید که اگر با او ان معامله
نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند خود است و تحصیل رضای الهی یافته و از غضب او اجتناب
نموده است بعد از ان گفت زنهار که امر نیك و حسن را بد مشمار و هر چند ان را از بدان بینی و کار
قبیح و بد را نیك مدان هر چند در نیکان مشاهده نمایی بوذاسف گفت که بفرما کدام یك از مردم سزاوار
ترانند بسعادت و کدام یك از ایشان سزاوارترند بید بختی و شقاوت بلوهر گفت که سزاوارترین مردم
بسعادت کسیست بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب کند و سزاوارترین مردم بشقاوت
کسی است که معصیتهای الهی را بجا اورد و طاعتهای الهی را ترك نماید و شهوتهای نفس خود بر
رضای الهی اختیار کند بوذاسف گفت که کدام یك از مردم خدا را فرمان بردارترند بلوهر گفت انکس
که بیشتر متابعت فرمودهٔ الهی کند و در دین حق راسخ تر باشد و از گناهان و اعمال قبیحه از همه کس
دورتر باشد بوذاسف گفت که بیان فرما حسنات و سیات را بلوهر گفت که حسنات صدق و راستی نیت
و گفتار و کردار است و سیات بدی نیت و بدی گفتار و کردار است بوذاسف گفت که نیکی و صدق
نیت کدام است بلوهر گفت که اعتدال و میانه روی در قصد و همت است بوذاسف گفت که چیست بدی
کردار گفت معصیت پروردگار نمودن بوذاسف گفت که بفرما که چگونه حاصل میشود میانه روی در
قصد و همت گفت باینکه پیوسته متذکر فنا و زوال دنیا باشی و همت گماری بر ترك اموری که موجب
غضب الهی و وبال اخروی میگردد بوذاسف گفت که سخاوت کدام است گفت که سخاوت و جوان
مردی صرف کردن مال است در راه رضای الهی بوذاسف گفت که چه چیز است موجب گرامی بودن گفت
که تقوی و پرهیزکاری از انچه خدا از ان نهی فرموده است بوذاسف گفت کدام است بخل گفت که منع
کردن حقوق از اهلش و گرفتن اموال از غیر محلش پرسید که حرص کدام است گفت که میل کردن است
بسوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزهایی که باعث فساد این کس میشود و عقاب الهی بر انها مترتب
میشود پرسید که راستی کدام است گفت انست که خود را فریب ندهی و با خود دروغ نگویی پرسید که
حماقت کدام است گفت انست که دل بدنیای فانی دهی و اخرت که دایم و باقی است ترك نمایی پرسید که
دروغ چیست گفت انکه ادمی با خود دروغ گوید و خود را بان فریب دهد و پیوسته بهواها و شهوات

نفس خود و مشعوف و خوشحال باشد و امور دین خود را بتاخیر اندازد و بطول امل پرسید که کدام یك
از مردم کامل ترند در صلاح و شایستگی گفت انکس که عقلش کامل تر است و نظر در عواقب امور
بیشتر میکند و دشمنان خود را بهتر میشناسد و خود را از شر ایشان بیشتر محافظت می نماید پرسید که ان
عاقبت که گفتی در ان نظر می باید کرد چیست و ان دشمنان که گفتی از ایشان حذر باید کرد کیستند گفت
عاقبت اخرت است و ان دشمنان حرص و غضب و حسد و حمیت و شهوت و ریا و لجاجت در باطل است
پرسید که کدام یك از این دشمنان که شمردی قوی تر است و احتراز ان دشوارتر است گفت در حرص
خوشنودی نمی باشد و موجب شدت غضب میگردد و در غضب جور غالب است و شکر اندك و کم
موجب عداوت و دشمنی بسیار میگردد و حسد مورث فساد نیست و بدگمانی بخداوند خود میگردد
و حمیت باعث لجاجت عظیم و گناهان شنیع میشود و کینه سبب طول عداوت و سبب رحم و شفقت و شدت
قهر و سطوت می باشد و ریا از همه مکری بدتر است و بسیار مخفی می باشد و از همه دروغها بدتر است
و لجاجت زود ادمی را در خصومت عاجز میکند و حجت را قطع مینماید پرسید که کدام یك از مکرهای
شیطان در هلاك کردن تمام تر و تاثیرش بیشتر است گفت انکه بسبب شهوتهای نفسانی بر مردم مشتبه و
مخفی گرداند نیك و بد را و ثواب و عقاب را و عواقب امور ناشایست را پرسید که حقتعالی چه قوت بادمی
کرامت فرموده است که بان تواند غالب شد بر این صفات ذمیمه و اعمال قبیحه و خواهشهای هلاك کننده
گفت ان قوت عقل و علم است و عمل کردن بهردو و صبر کردن نفس بر ترك خواهشهای خود و امید
داشتن بثوابهایی که در شرع وارد شده است و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرگ و پیوسته در
حذر بودن که بسبب امور فانی دنیا امور باقی اخرت از اینکس فوت نشود و عبرت گرفتن از عاقبتهای
بدی که بر امور گذشتهٔ دنیا مترتب گردیده و خود را بر اداب و سنن اهل عقل داشتن و نفس را از عادتهای
بد باز داشتن و بعادتهای نیك و خلقهای حسن عادت فرمودن و طول امل را از خود دور کردن
و صبر بر شداید نمودن و بقدر کفاف از روزی قانع شدن و بقضاهای الهی راضی بودن و تفکر
در شدت عقوبات اخرت نمودن و تسلی دادن خود بر چیزهایی که در دنیا از ادمی فوت میشود و ترك
ارتکاب اموری که باتمام نمی رسد و بنا شدن باموری که بازگشت او بانهاست از امور اخرت و راه
سعادت را بر راه ضلالت اختیار نمودن و یقین دانستن که بر کار خیر و شر ثواب و عقاب هست و دانستن
حقوق الهی و خلق نیك خواه مردم بودن و نفس را از متابعت هواها و مرتکب شدن شهوتها نگاهداشتن
و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن که اگر فسادی بر ان مترتب شود چون تفکر و تدبر نموده معذور
باشد اینهاست قوتها و لشکرهایی که باینها بر ان دشمنان غالب میتواند شد بوذاسف گفت که کدام یك از
خلایق پسندیده تر و نایاب تر است بلوهر گفت که تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مومن پرسید

که کدام یک عبادت بهتر است گفت دل یاد خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضل است
گفت محبت صالحان پرسید که کدام سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نیکیها و نهی از منکر و بدیها پرسید
که کدام دشمن است که دفعش دشوارتر است گفت گناهان پرسید که کدام یک از فضیلتها افضل است
گفت راضی شدن بانچه کافی باشد از روزی پرسید که کدام یک از اداب بهتر است گفت ادابی که از
دین و شرع ظاهر شود پرسید که کیست که جفا کارتر است گفت پادشاه ظالم و دلی که در ان رحم نباشد
پرسید که چه چیز است که بنهایت نمی رسد گفت که چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمی شود پرسید
که کدامست چیزی که عاقبتش از همه چیز بدتر است گفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که
موجب غضب الهیست پرسید که کدام چیز است که زودتر از حالی بحالی میگردد و ثبات نمیدارد گفت
دل پادشاهانی که کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک از گناهان رسواتر است گفت پیمان
الهی را شکستن و باخدا مکر کردن پرسید که چه چیز است که زودتر منقطع میگردد گفت محبت عاشق
پرسید که کدام چیز خاین تر است گفت زبان دروغگو پرسید که چیز است که بیشتر پنهان می باشد گفت
بدی ریاکننده که مردم را بظاهر خود فریب دهد پرسید که چه چیز شبیه تر است باحوال دنیا گفت خوابهای
پریشان پرسید که کدام یک از مردم پسندیده تر است گفت انکس که کمانش بپروردگار خود نیکوتر
باشد و ترک محرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ و کوتاهی عمر کمتر باشد پرسید که
چه چیز است که در دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صاحب ادب و زن
سازکار موافقی که یاور باشد بر تحصیل اخرت پرسید که کدام درد است که علاجش مشکلتر است در
دنیا گفت فرزند بد و زن بد که خلاصی از این دو بلا حاصل نمیشود پرسید که در کدام اسایش راحت
بیشتر است گفت راضی بودن ادمی ببهرهٔ خود در دنیا و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صالح بودن
بوذاسف گفت ای حکیم خاطر خود را بامن دار که میخواهم از تو سوال کنم از چیزی که اهتمام من بان از همه
چیز بیشتر است بعد از انکه حقتعم مرا بکار خود بینا گردانید و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمیدانستم
و روزی کرد مرا از امور دین چیز چند را که از انها نا امید بودم بلوهر گفت که بپرس از انچه خواهی بوذاسف
گفت که مرا خبرده از حال کسی که در طفولیت بپادشاهی رسیده باشد و دین او بت پرستی باشد
و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته باشد و بانها معتاد شده باشد و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد
تا سن پیری و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد و یک لحظه خود را از شهوات و لذات نفس باز
نداشته باشد بلکه پیوسته همت او مصروف باشد بر انکه هر لذتی را بنهایت رساند و اقصای مراتب
هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر
انها نداند و چندانکه عمرش زیاده شود حرصش باین امور زیاده گردد و بدنیا فریفته تر گردد و ان

دین باطل در نفسش راسخ تر گردد و اهل دین باطل خود را دوست تر دارد و امر اخرتش را نداند
و غافل باشد از ان و فراموش کرده باشد انرا بسبب قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد و روز
بروز عداوتش زیاده گردد نسبت بجماعتی که مخلف دین اویند و بر دین حق ثابتند و از ترس او حق را
اظهار نمی نمایند و از ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند ایا چنین شخص
باین اوصاف را امید هست که در اخر عمر ان مذهب باطل را ترک نماید و از ان اعمال قبیحه نجات یابد
و میل کند بجانب امری که فضیلت ان ظاهر است و حجت حقیقت ان واضح است و فواید و بهرها در ان
بسیار است یعنی اختیار نماید انچه تو میدانی از دین حق و برسد بمرتبهٔ که گناهان گذشته اش امرزیده
شود و امید ثوابهای اخروی داشته باشد بلوهر گفت که دانستم که صاحب این اوصاف کیست و دانستم
که این سوال را برای چه کردی بوذاسف گفت که این دریافت و فراست از تو بعید نیست با ان درجهٔ
فهم که خدا بتو کرامت فرموده و ان رتبهٔ علم که ترا بان مخصوص گردانید بلوهر گفت که صاحب ان اوصاف
پادشاهیست که پدر تو است و باعث تو بر این سوال محبتی است که باو داری و اهتمامیست که در امر او
بعمل می اوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت حق او و از ترس انکه مبادا معذب شود در اخرت بعذابهایی
که حقتعم مثل انرا وعده فرموده است و میخواهی که مثاب شوی در این اهتمام و ادا کنی حقی را که خدای
تعم برای پدر بر تو لازم گردانیده است از شفقت بر او و گمان دارم که در خاطر داری که نهایت سعی و
کد و اهتمام بجا اوری در هدایت پدر خود و خلاصی او از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی و
رسانیدن او بسلامت و راحت و نعمت ابدی که حقتعم در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است
بوذاسف گفت که یک حرف را خطا نکردی و انچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس انچه اعتقاد داری
در امر پدرم بیان فرما که میترسم که او را مرگ دررسد و بحسرت و ندامت گرفتار شود در هنگامی که
پشیمانی او را هیچ ثمرهٔ نبخشد و از من هیچ نفعی باو نتواند رسید پس مراد در این امر صاحب یقین گردان و
این عقده را از خاطر من بگشا که بسیار غمگینم در این امر و چاره اش نمیدانم بلوهر گفت که اعتقاد ما در این
باب انست که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود دور نمیدانیم و هیچ کسی را نا امید از لطف و احسان
او نمیگردانیم و امید هدایت بهر کس داریم تا زنده است هرچند سرکش و طاغی و گمراه باشد زیرا که
حقتعم خود را برای ما وصف فرموده است برحمت و مهربانی و شفقت و ما باین نحو او را شناخته ایم و باین
اوصاف ایمان باو اورده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیانرا باستغفار و توبه باین سبب ما امیدواری
عظیم در حصول مقصود باو داریم اگر مشیت الهی بان تعلق گرفته باشد و بدان ای بوذاسف که نقل
کرده اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که صیت علم و دانش او در افاق منتشر گردیده بود و
بسیار ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و مدتی در میان

ایشان بانهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی و جهانبانی کرد چون اجل او در رسید و بدار بقا رحلت
نمود رعیت بر او بسیار جزع کردند و او را فرزندی نبود اما یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاهنان
حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان کسی را بر خود پادشاه نکردند و انتظار ولادت آن پسر میبردند
و وزرای پادشاه سابق امور مملکت را جاری میساختند پس موافق قول منجمان پسری متولد شد
و اهل آن مملکت شادی و سروری که ایشان را از تولد آن پسر حاصل شد تا یکسال بلهو و لعب و سازها
و انواع تنعمات تعیش کردند و بفسوق و معاصی روزگار گذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان
و حق شناسان که در میان ایشان بودند بآن گروه گفتند که این فرزند عطیه بود که حقتعالی بشما کرامت
فرموده بود و سزاوار این بود که در برابر این نعمت شما حقتعالی را شکر کنید که معطی این نعمت است شما
بازای شکر او کفران نعمت کردید و مخالفت او نمودید و شکر شیطان کردید و او را راضی کردید و خدا را
بخشم آوردید اگر اعتقاد شما اینست که غیر خدا این نعمت را بشما عطا کرده است پس شکر او بکنید آن گروه
در جواب گفتند که ما این عطیه را از خدا میدانیم و او بر ما باین نعمت منت گذاشته علما گفتند پس اگر
میدانید که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده پس چرا او را بخشم می آورید و دشمن او را راضی
میکنید رعیت گفتند که ای دانایان الحال آنچه باید کرد ما را بفرمایید نصیحت شما را قبول و بفرمودهٔ شما عمل
نماییم علما گفتند که می باید ترک نمایید متابعت شیطان را در خوردن مسکرات و مشغول کردیدن بسازها و
لهو و لعب و بطاعات و عبادات طلب خوشنودی پروردگار خود بکنید و چندبرابر آنچه شکر شیطان
و اطاعت او کرده اید شکر خداوند خود بجا آورید تا حقتعالی گناهان شما را بیامرزد در عیت در جواب ایشان
گفتند که بدنهای ما تاب تحمل جمیع آنچه شما فرمودید ندارد علما گفتند که ای اصحاب جهالت و ضلالت
چگونه اطاعت کردید کسی را که هیچ حق بر شما نداشت و معصیت میکنید کسی را که حق واجب لازم
بر شما دارد چون بود که قوت داشتید بر فعل کارهایی که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در
اعمالی که نیکو و پسندیده و سزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان علم و حکمت شهوتها در نفس
ما عظیم و قوی گردیده و لذتهای دنیا بر ما غالب شده چون این دواعی در نفس قوی است کارهای بد
بر ما آسان شده است و متحمل مشقتهای آنها میتوانیم شد و نیات خیر در نفس ما ضعیف است و باین سبب
مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است پس از ما راضی شوید که بتدریج روز بروز از بکیات از اعمال
ناشایست خود برگردیم و بطاعات رو آوریم و بار را بر ما گران مکنید علما گفتند که ای گروه بیخردان شما
فرزندان اهل جهالت و برادران اهل ضلالتید و شبیه ایشانید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسانست
و سعادت و فیروزی بر شما گران رعیت گفتند که ای دانایان و پیشوایان و ای حکیمان رهنما از سرزنش
شما بآمرزش پروردگار خود پناه می بریم و از شدت و عنف شما بپردهٔ عفو الهی میگریزیم پس شما سر

زنش

زنش مکنید ما را بضعف و سستی و عجب مگویید ما را بجهالت و پستی زیرا که پروردگار ما کریم
و مهربان و آمرزنده است پس اگر اطاعت او نماییم از گناه ما عفو میفرماید و اگر اطاعت او کنیم عبادات
ما را مضاعف میگرداند پس ما سعی میکنیم در عبادت و بندگی او بقدر آنچه از زمان مخالفت او کرده ایم
و پیروی خواهشها نموده ایم تا آنکه حق تعالی ما را بآرزوهای دنیا و عقبا برساند و بر ما رحم فرموده خلعت
مغفرت بر ما بپوشاند چنانچه بی طلب ما لباس هستی پوشانید و از ظلمت آباد عدم بساحت وجود کشانید
چون چنین گفتند علما اقرار بر صدق ایشان نمودند و بگفتهٔ ایشان راضی شدند پس ایشان یکسال تمام
روزه داشتن و نماز و عبادت کردند و مالها در راه خدا صرف کردند چون یکسال منقضی شد کاهنان
گفتند آنچه این گروه برای این مولود کردند دلالت بر این میکند که این پادشاه مدتی فاجر و بدکردار
باشد و مدتی صالح و نیکوکردار و در زمانی جبار و متکبر باشد و بعد از آن تواضع و شکستگی شیوهٔ او
گردد و منجمان نیز با ایشان در این قول اتفاق نمودند از ایشان پرسیدند که این حال را از کجا دانستید
و چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفتند که چون رعیت بسبب این مولود در اول مشغول لهو و باطل شدند
و در آخر بعبادت و بندگی رو آوردند دانستیم که این مولود چنین خواهد بود و منجمان گفتند که چون
در مولود او زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره تعلق باهل طرب و بطالت دارد و مشتری
تعلق باهل علم و عبادت دانستیم که این دو حالت در او خواهد بود پس آن طفل در نهایت قوت و
تنومندی و قدرت نشو و نما کرد چون نشئهٔ پادشاهی یافت آغاز بدمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و
جور و فساد تعدد و تطاول نمود و محبوب ترین مردم نزد او کسی بود که در این امور با او موافقت نماید و
دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید و مغرور شده بود
بجوانی و صحت و توانایی و ظفر بر مطالب و نصرت بر دشمنان و نخوت و خودبینی و سرور شادی او
بنهایت رسید و آنچه میخواست و آرزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها دید و شنید تا آنکه پس سی و دو
سالگی رسید پس جمع کرد زنان بسیار و پسران بی شمار که از اولاد پادشاهان نزد او جمع شده بودند
و بردگان حرم خود را از کنیزان با حسن و جمال و اسبان نفیس و مرکبهای فاخر و کنیزان و خدمتکاران
خاص خود را همگی حاضر نمود و فرمود که خود را بانواع لباسها و الوان زینتها بیارایند و امر فرمود که
مجلسی در مقابل مطلع آفتاب از برای او بنا کنند که زینتش از صحیفهای طلا باشد و اصناف جواهر در آن
بکار برند و طول آن مجلس صد و بیست ذرع و عرض آن شصت ذرع باشد و فرمود که سقف و
دیوارهای آنرا بطلا زینت دهند و بالوان جواهر مرصع گردانند و امر فرمود که آنچه در خزاین او بود از
نفایس اموال و جواهر و اسباب بیرون آورند و در مجلس او بترتیب بچینند و فرمان داد که جمیع
لشکری و امرا و سپهسالاران و نویسندگان و پیاولان و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و

دانشمندان اهل مملکت او همگی بانهایت زیب و فر حاضر شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران
لشکرش بر اسبان نفیس او سوار شوند و از برای هر صنف از صنوف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و
عامهٔ خلق مکانی مقرر فرمود که صفها بر کشیده در جاهای خود قرار گیرند و غرض او این بود که بر سر
منظر رفیعی بر اید و عظمت و پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت خزاین و وسعت مملکت و کثرت جنود
و عساکر خود را بنظر در اورد تا ورز عیش و طرب او زیاده گردد چون چنین مجلسی را مرتب ساختند
بمجلس در امد و بر تخت خود بالا رفت و بر تمام مملکت خود مشرف شد و همگی او را سجده کردند
و او را از مشاهدهٔ ان اسبان بی پایان و کثرت مطیعان و فرمان برداران سرور عظیم حاصل گردید پس
ببعضی از غلامان خواص گفت که مملکت و رعیت خود را باحسن وجوه مشاهده نمودم و شاد گردیدم
اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر در اورم و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور گردم پس اینه طلب
کرد و در اثنای انکه در او می نگریست و مشاهدهٔ صورت خود مینمود نظرش بر موی سفیدی افتاد
که در میان موهای ریش او ظاهر گردیده بود مانند زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار
باشد از مشاهدهٔ این حال بسیار خایف و هراسان و غمگین و ترسان گردید و اثر اندوه بر جبینش ظاهر
شد و شادیش باندوه مبدل گردید و با خود اندیشه کرد که این نشانهٔ اینست که جوانی باخر رسیده
ایام سلطنت و کامرانی بنهایت انجامیده و این موی سفید رسول ناامیدیست که خبر زوال پادشاهی را
بر من میخواند و پیش اهنگ مرگست که خبر مردن و پوسیدن را بگوش جانم میرساند هیچ دربانی مانع ان
نتوانست شد و هیچ نگهبانی دفع ان نتوانست کرد تا ناگاه بمن رسید و خبر مرگ و زوال پادشاهی بمن
رسانید و بزودی سرور مرا باندوه بدل خواهد کرد و شادی و عیش مرا زایل خواهد گردانید و بنای
قوت و توانایی مرا در هم خواهد شکست و حصارهای محکم و لشکر فراوان برای دفع این نفعی نخواهد
بخشید اینست ربایندهٔ جوانی و قوت و زایل کنندهٔ توانگری و عزت اینست پراکنده کنندهٔ جمعیت
عزیزان و قسمت کنندهٔ میراث میان دوستان و دشمنان باطل کنندهٔ عیشها مکدر سازندهٔ لذتها و خراب
کنندهٔ عمارتها و متفرق سازندهٔ جمعیتها اینست پست کنندهٔ صاحبان رفعت و خوار کنندهٔ اصحاب
عزت و شوکت اینک در رسیده و بار خود را فرو اورده در در خانهٔ من و دام خود را برای صید من گسترده
در کاشانهٔ من پس ان پادشاه که در محملها بر دوش گرفته بروی تختش رسانیده بودند بپای برهنه
مضطرب از تخت خود فرود امد و لشکری خود را جمع کرد و معتمدان خود را بنزدیک خود خواند و گفت
ای گروه من چگونه پادشاهی بودم شما را و باشما چه نوع سلوک کردم و در ایام دولت من شما بر چه حال
بودید ایشان در جواب گفتند که ای پادشاه پسندیده اطوار نیکو کردار حق نعمت بر ما بسیار داری و از
شکر نعمتهای تو عاجزیم و اینک جانهای خود را در راه فرمان برداری تو گذاشته ایم و انچه میخواهی بفرما

که بجان قبول میکنیم پادشاه گفت که دشمنی که از او نهایت بیم و خوف دارم بسرای من در امده و هیچیک
از شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی گردیده با انکه شما معتمدان من بودید و بشما امیدها داشتم ایشان
گفتند که ای پادشاه ان دشمن در کجاست و او را میتوان دید یا نه پادشاه گفت که خودش دیده نمیشود
اما اثار و علاماتش را میتوان دید ایشان گفتند که ما برای دفع دشمنان شما مهیا کرده ایم و حق نعمتهای
ترا فراموش نکرده ایم در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیارند دشمن خود را بما بنما تا دفع شر او از تو بکنیم
پادشاه گفت که من فریب عظیم از شما خورده بودم و بخطا بر شما اعتماد کرده بودم و شما را بمنزلهٔ سپری
میدانستم برای دفع دشمنان خود و مالهای گرانمایه بشما بخشیدم و شما را بر همه کس برگزیدم و شما را
بخود اختصاص تمام دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمایید و برای اعانت و یاری
شما بر این امر شهرهای محکم بنا کردم و قلعها استوار گردانیدم و اسلحهٔ که برای دفع اعادی در کار است
بشما عطا کردم و غم تحصیل مال و روزی را از شما بر داشتم که شما را اندیشهٔ بغیر از محافظت من نباشد
و گمان من این بود که باوجود شما اسیبی بمن نخواهد رسید و انکه شما برگرد من باشید رخنهٔ بر بنیان
وجود من راه نخواهد یافت و اکنون باوجود جمعیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است اگر این از سستی
و ضعف شماست که قدرت بر دفع ان ندارید پس من در استحکام کار و فکر روزکار خود خطا کرده ام
که شما را با این ضعف یاور خود گردانیده ام و اگر شما قادر بر دفع ان بوده اید و غافل شده اید پس شما
خیرخواه و مشفق من نبوده اید ایشان گفتند که ای پادشاه چیزی که ما طاقت دفع ان داشته باشیم بسلاح
و حربه و اسبان و قوت تهیهٔ خود بمشیت الهی نخواهیم گذاشت که ضرر ان بتو برسد تا ما حیات داریم و اما
چیزی که بدیده در نیاید ما علم بان نداریم و قوت ما بدفع ان وفا نمیکند پادشاه گفت که ایا من شما را
نگرفته ام برای اینکه دفع دشمنان از من بکنید گفتند بلی پادشاه گفت پس چه قسم دشمنان مرا محافظت
می نمایید از دشمنی که ضرر بمن رساند یا دشمنی که ضرر بمن نتواند رسانید گفتند از دشمنی که ضرر
رساند پادشاه گفت که ایا از هر دشمن ضرر رسانده نگاه میدارید یا از بعضی از دشمنان ضرر رسانده
گفتند از هر دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت که اینک رسول مرگ در رسیده و خبر خرابی و پوسیدگی
بدن و زوال ملک و پادشاهی بمن میدهد و میگوید که من میخواهم که انچه تو اباد ان کردهٔ ویران گردانم
و انچه بنا کردهٔ خراب کنم و انچه جمع کردهٔ پراکنده گردانم و انچه باصلاح اورده فاسد کنم و انچه اندوخته
قسمت کنم و کرده های تو را برهم زنم و تدبیرهای ترا باطل گردانم و این رسول خبر اورده از جانب مرگ
که عنقریب دشمنانرا بر تو شاد خواهم کرد و از فنای تو دردها و کینهای سینهٔ ایشانرا دوا خواهم کرد
و زود باشد که لشکرترا پراکنده کنم و انس ترا بوحشت مبدل کنم و ترا بعد از عزت خوار گردانم و فرزندان
ترا یتیم کنم و متفرق سازم جمعیت ترا و بمصیبت تو نشانم برادران و اهل بیت و خویشان ترا و پیوندهای

بدن ترا از هم بپاشم و دشمنان ترا در خانهای تو بنشانم ان کروه کفتند که ای بادشاه ما ترا از شر مردم
و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت میتوانیم نمود اما مرک و کهنکی و زوال را اما جارهٔ نمیتوانیم کرد
و قوت دفع انرا نداریم و از خود نیز انرا منع نمیتوانیم نمود بادشاه کفت که ایا جارهٔ برای دفع این دشمن هست
کفتند نه بادشاه کفت دشمنان دارم از این دشمن خود ترا یا دفع انها میتوانید کرد کفتند کدامند انها کفت
دردها و بلاها و غمها کفتند ای بادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم الشان قادری نازل میشود و اسباب انها
از بدن و نفس برانکیخته میشود و هیچکس بر دفع انها قادر نیست و بحاجب و دربان و حارس و نکهبان
ممنوع نمیکردند بادشاه کفت ایا قادر هستید بر دفع اموری که بقضا و قدر الهی برمن مقدر شده است
کفتند ای بادشاه کیست که پنجه در پنجهٔ قضا افکند و مغلوب ان نکردد و کیست که با قدر حقتعم ستیزه
نماید و مقهور ان نشود بادشاه کفت که پس هرکاه شما جارهٔ قضا و قدر نمیتوانید نمود و جمیع امور بقضا و
قدر است پس چه نفع از شما بمن میتواند رسید ایشان کفتند که ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم
و تو توفیق یافتهٔ و بحقایق امور پی بردهٔ و انچه میکویی حق است اکنون بکو که چه اراده داری بادشاه کفت
که اراده دارم که بعوض شما اصحاب و یاران بکیرم که مصاحبت ایشان با من دایمی باشد و وفا در عهد
و پیمان ایشان باشد و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد و مرک پیوند من و ایشانرا قطع نکند و بعد
از مندرس شدن بدن صحبت من و ایشان باقی باشد و مرا بعد از مرک تنها نکذارند و در زندکی ترک
یاری من هرکز ننمایند و از من دفع نمایند ضرر چیزی را که شما از دفع ان عاجزید که ان مرکست کفتند ای
بادشاه کیستند این جماعت که اوصاف ایشان را بیان کردی کفت ایشان کروهی چندند که ایشانرا برای
اصلاح شما فاسد کردانیدم کفتند که احسان خود را از ما باز مکیر و با ما و ایشان هردو نیکی و ملاطفت کن
که ما پیوسته اخلاق ترا پسندیده و کامل و مهربانیهای ترا عظیم و شامل یافته ایم کفت صحبت شما سم
قاتل است و اطاعت شما موجب کری و کوریست و موافقت شما زایل میکرداند کفتند چرا چنین است
ای بادشاه کفت زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و اموال و اسباب دنیاست و موافقت شما
با من در جمع خزاین و اسباب عیش و نعمتهاست و اطاعت شما مرا در امور یست که موجب غفلت از امور
اخرت است و شما مرا از فکر اخرت دور افکندید و دنیا را در نظر من زینت دادید اکر خیرخواه من بودید
مرک را بیاد من می اوردید و اکر بمن مشفق و مهربان بودید زوال و نیستی و فنا و کهنکی را در خاطر
من جا میدادید و امر باقی را برای من تحصیل می نمودید و مرا با امر فانی مشغول نمیساختید درستیکه انچه
شما نفع میدانید برای من ضرر است و انچه کمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری که
شما برای من تحصیل کرده اید همه را بشما کذاشتم و مرا بانها حاجتی نیست و بکار من نمی اید کفتند ای
بادشاه پسندیده افکار نیکوکردار سخن ترا فهمیدیم و عزم داریم که انچه بفرمایی اجابت کنیم و ما را اصلا

بر تو حجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و غالبست ولیکن ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد مملکت
ما و باطل شدن دنیای ما و شماتت دشمنان ما میکردد و بر ما کار بسیار دشوار شده است و در جارهٔ کار
تو حیران شده ایم بسبب تغییر رایی که ترا سانح کردیده و این امری که تازه بران عازم شدهٔ بادشاه کفت
که انچه شما را بخاطر میرسد بکویید و ایمن باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمایید و از من
بیم و ترس مدارید که من تا امروز مغلوب حمیت و تعصب بودم و امروز بر هردو غالبم و تا امروز هردو
برمن مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط کردیده ام و تا امروز بادشاه شما بودم و لیکن بنده بودم امروز
از بندکی ازاد شدم و شما را نیز از فرمان برداری خود ازاد کردم کفتند کیست انکه تو در زمان فرما
نفرمایی بندهٔ او بودی کفت من دران زمان بندهٔ خواهشهای نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب جهل
و نادانی کشته بودم و بندکی و فرمان برداری شهوتهای خود میکردم امروز این بندکیها و اطاعتها را
از خود بریدم و به پشت سر خود افکندم و ازاد شدم کفتند بکو ای بادشاه که اکنون چه عزم داری کفت
عزم دارم که بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل اخرت خود کردم و دنیای فریبنده
را ترک نمایم و این بارهای کران را از پشت خود بیندازم و مهیای مرک شوم و تهیهٔ سفر اخرت بکیرم که
اینک پیک مرک در رسیده و میکوید که فرموده اند که از تو جدا نشوم و با تو باشم تا مرک خود در رسد کفتند
ای بادشاه ان پیک که از جانب مرک امده کدام است که ما او را نمی بینیم و او مقدمهٔ مرکست کفت اما رسول
مرک این موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر کردیده و بانک زوال و فنا در میان جمیع جوارح
و اعضا در داده و همه اجابت او نموده اند و اما مقدمهٔ مرک ان ضعف و سستی و شکستگی است که این
موی سفید نشانه انست کفتند ای بادشاه چرا مملکت خود را باطل میکنی و رعیت خود را مهمل و سر
کردان میکذاری و از وبال و کناه این نمیترسی که این کروه را معطل و ضایع بکذاری مکر نمیدانی
که بهترین ثوابها باصلاح اوردن امور خلق است و سرنیکیها و بهترین عبادتها متابعت امت و جماعتست
و چکونه نمیترسی که کناهکار باشی و حال انکه در ضایع کردانیدن عامه خلق کناه زیاده از ان ثوابیست
که در اصلاح نفس خود توقع داری ایا نمیدانی که بهترین عبادتها عملیست که دشوارتر باشد و دشوار
ترین عملها سیاست رعیت است بدرستیکه تو ای بادشاه بعدالت در میان رعیت سلوک کردهٔ و پیوسته
بتدبیر صواب خود اصلاح امور ایشان نمودهٔ و بقدر انچه امور ایشان بصلاح پیوسته تو مستحق مزد ثواب
کردیدهٔ ای بادشاه صلاح این کروه در دست تست و اکنون میخواهی که ایشانرا بکذاری که فاسد
شوند و از فساد ایشان کناه بتو عاید میشود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح خود بتنهایی تحصیل می نمایی
مکر نمیدانی ای بادشاه که علما و دانشمندان کفته اند که هرکه شخصی را ضایع و فاسد کند موجب فساد
نفس خود کردیده و هرکه شخصی را باصلاح اورد موجب صلاح نفس خود شده و کدام فساد از این

شاملتر و بیشتر میباشد که تو ترک می نمایی جمیع این رعیت را که تو پیشوای ایشانی و بدمیر وی از میان این کروهی که تو باعث انتظام امور ایشانی زینهار که از خود منفکن لباس این سلطنت را که وسیلهٔ شرف دنیاو اخرت تو است پادشاه کفت فهمیدم انچه کفتید و ادراک کردم انچه بیان کردید اکر من پادشاهی را در میان شما اختیار کنم برای اینکه عدالت در میان شما جاری سازم و از خدا مزد طلب نمایم در اصلاح شما و داشتن شما را بخیرات و خوبیهای اعوان و یاران که با من مهربانی کنند و بی وزرا که بعضی از امور مرا متکفل شوند و ایشان نیز در ان مطلب خیرخواه و معاون من باشند کمان ندارم که بتنهایی چنین مطلبی را در میان شما براه توانم برد و حال انکه همکی شما مایلید بدنیا و راغب کردیده اید بشهوتها و لذتهای ان و با این حال شما اکر من در میان شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل کردم بدنیایی که اکنون امید دارم که ترک نمایم و باهلش واکذارم و فریفتهٔ ان کردم تا هنکامی که ناکاه مرک در رسد و مرا از تخت پادشاهی بزمین رساند و بعد از جامهای حریر و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامه خاک در من پوشاند و بعوض جواهر کرانبها سنک و کلوخ بر من افشاند و بعد از منازل وسیعه در قبر تنک ساکن کرداند و بپوشانند بمن بعد از خلع لباس مکرمت جامهٔ خاری و مذلت پس در انجا بمانم تنها و بیکس و هیچیک از شما با من نباشید و مرا از ابادانی بدر برید و بمحل خرابی و ویرانی تنها بیندازید و بدن مرا بجانوران زمین و غیران واکذارید که کوشت و پوست مرا بخورند و بدن من تمام کرم و مردار کنند بده شود و عزت از من بیکانه و خواری یار من کردد و دوست ترین شما نسبت بمن در ان حال کسی باشد که زودتر مرا دفن کند و مرا با کردهای بد خود واکذارد و برود و در ان حال بغیر حسرت و ندامت ثمرهٔ بر این دوستان و یاران مترتب نشود شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر رسانند را از من دفع نمایید و اکنون اعتراف مینمایید که نفعی از شما بمن نمیرسد و قادر بر دفع ضرری از من نیستید و چارهٔ برای من نمیدانید پس ای کروه من امروز چارهٔ کار خود میکنم چون شما با من مکر کردید و دامهای فریب برای من کسترده بودید و خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان کفتند که ای پادشاه نیکوکردار ما ان نیستیم که بیشتر بودیم چنانچه توان نیستی که بیشتر بودی انکسی که ترا از حال بد بحال نیک اورده حال ما را نیز متبدل ساخته و راغب بخیر و خوبی کردانیده پس توبهٔ ما را قبول فرما و خیرخواهی ما را ترک مفرما پادشاه کفت که تا شما بر سر قول خود هستید من در میان شما می باشم و هرکاه برخلاف این وعده عمل نمایید از میان شما بیرون میروم پس ان پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او همکی بر سیرت او عمل نمودند و بعبادت و بندکی حق سبحانه و تعالی مشغول کردیدند پس حقتعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را مخذول کردانید و مملکت ان پادشاه زیاده شد و سی و دو سال دیکر بر این سیرت نیکو در میان ایشان پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست و تمام عمر او شصت و چهار سال بود که نصف ان را بظلم و

فساد کذرانید و نصف دیکر را بصلاح و سداد بوذاسف کفت که بشنیدن این مثل بسی مسرور کردیدم از این باب مثلی دیکر بیان فرما که موجب زیادتی خوشحالی من کردد و شکر الهی را زیاده بجا اورم بلوهر کفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت و تفرقه و پراکندکی بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان و ان پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و سداد و حق شناسی و خداترسی و ان رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری از کناهان راغب میکردانید و امر میفرمود ایشان را بیاد کردن خدا در جمیع احوال و پناه بردن باو در دفع دشمنان و دفع شداید چون پدرش از دنیا برفت و او بر سریر سلطنت مستقر کردید حقتعالی دشمنان او را منکوب کردانید و رعیتش برفاهیت و امنیت مجتمع کردیدند و ملکش ابادان و معمور کردید و امور پادشاهیش منتظم شد و وفور این نعمتهای بی پایان باعث طغیان و غفلت و فساد او کردید بحدی که بندکی خدا را ترک کرد و نعمتهای خدا را کفران مینمود و هرکه با او عناد مینمود زیاد مسارعت بقتلش مینمود و بر این حال پادشاهی او بطول انجامید و روز بروز فساد او و رعیت او زیاده میشد تا انکه همکی فراموش کردند ان دین حقی را که پیش از پادشاهی او داشتند و انچه او امر میفرمود از باطل و ظلم همکی اطاعت او مینمودند و در ضلالت و کمراهی مسارعت میکردند و بر این حال ماندند تا انکه فرزندان ایشان بر این جهالت و بطالت نشو و نما کردند و عبادت الهی از میان ایشان بالکلیه برطرف شد و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمیشد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد که خداوندی و معبودی بغیر پادشاه دارند و ان پادشاه در حیات پدرش با خدا عهد کرده بود که اکر او پادشاه شود اطاعت الهی بنحوی بکند که هیچیک از پادشاهان کذشته نکرده باشند و فرمانبرداری خدا چندان بکند که فوق طاقت همه کس باشد چون بپادشاهی رسید غرور سلطنت ان نیت را از خاطرش محو نمود و مستی فرمان روایی چندان او را بیهوش کرد که چشم نکشود و بجانب حق اصلا نظر نیفکند و در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش نزد ان پادشاه زیاده از دیکران بود و دلش بسیار بدرد امد و دلتنک شد از ان کمراهی و ضلالت و مستی و بطالت که در ان پادشاه میدید و میخواست که یاد پادشاه بیاورد پیمانی را که او با خدا بند خود کرده بود و او را پند دهد و نصیحت کند و لیکن از شدت صولت و غفلت او حذر مینمود و جرات نمیکرد و از اهل دین و صلاح در مملکت ان پادشاه کسی نمانده بود بغیر او و یک شخص دیکر که در اطراف مملکت ان پادشاه مخفی بود و کسی نام و نشانش را نمیدانست پس روزی ان مرد مقرب جرات کرد و کلهٔ مردهٔ پوسیده برداشت و در جامه پیچید و در مجلس پادشاه در امد و چون بر جانب راست پادشاه نشست ان کله را بیرون اورد و در پیش خود کذاشت و پا بر ان میزد تا انکه ریزهای استخوان تمام ان مجلس را کثیف کرد و پادشاه از ان عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همکی متحیر شدند و جلادان شمشیرها

کشیدند ومنتظر فرمان پادشاه بودند که چون اشاره نماید اورا پاره پاره کنند پادشاه باان شدت غضب
و خشمی که او را از جای در اورده بود ضبط خود مینمود وامر بقتل او نفرمود وپادشاهان انزمان شیوهٔ ایشان
این بود که باوجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت علم و بردباری مینمود و مبادرت بسیاستها وتادیبها
نمیکرد برای تالیف دلهای رعیت و ابادانی مملکت زیراکه انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان
سلطنت میکردد وخرابی مملکت موجب نقصانی مال و خراج پادشاه میشود و باین سبب پادشاه ساکت
ماند تا از مجلس برخواست و انمرد در روز دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرده و پادشاه باو هیچ در
این باب سخن نگفت چون انمرد دید که پادشاه از سبب ان کار هیچ نمیپرسد در روز چهارم همان کله را
برگرفت با ترازوی و قدری از خاک و چون بمجلس در امد و باکله انگرد که هرروز میکرد ترازو را
برگرفت و در یک کفهٔ ان درمی میگذاشت ودر کفهٔ دیگر خاک ریخت انقدر که برابران درم شد پس انخاکرا
در چشم ان کله ریخت و یک کف خاک برداشت و در دهان ان کله ریخت درانحال پادشاه را دیگر طاقت
صبر نماند و بیتاب شد و گفت میدانم که باعث تو براین اعمال در مجلس من زیادتی قرب و منزلتست که
نزد من داری ومیدانی که ترا عزیز و گرامی میدارم و از تو میگذرم چیزی چند راکه از دیگران نمیگذرانم
وگمان دارم که در این اعمال غرضی و مطلبی داری پس ان مرد برو درافتاد و پای پادشاه را بوسه
داد و گفت ای پادشاه ساعتی رو بمن دار و عقل خود را همگی متوجه من گردان که باتو سخنی دارم
بدرستیکه مثل سخن حکمت مثل تیراست که اگر بر زمین نرمی اندازند مینشیند و جا میکند واگر بسوی
سنگ سخت اندازند تاثیر نمیکند و جا نمیگیرد و برمیگردد و همچنین کلمهٔ حق مانند بارانست که اگر بر
زمین پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد از ان گیاه میروید واگر بر زمین شوره ببارد ضایع میشود و
بدرستیکه در مردم هواها و خواهشهای مختلف میباشد پیوسته در دل ادمی عقل نورانی باخواهشهای
نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهش بر عقل غالب گردید حق را قبول نمیکند و از جا بدر
می اید و سفاهت و تندی میکند واگر عقل بر شهوات نفس غالب شد ادمی حق را می یابد و اورا
لغزشی و خطائی حاصل نمیشود و بدانکه من از هنگام طفولیت تاحال دوستدار علم و دانش بودم و
بتحصیل علوم راغب بودم و برهمه چیز انرا اختیار مینمودم پس هیچ علمی نماند مگر انکه از ان بهرهٔ وافی
اخذ نمودم تا انکه روزی در میان قبرستان میگردیدم این کلهٔ پوسیده را دیدم که بیرون افتاده بود از
قبرهای پادشاهان و چون بپادشاهان محبت عظیم دارم از مشاهدهٔ این کله براین حال وجد اگردیدن
ان از بدن و افتادن ان برخاک مذلت و خواری پس متاثر شدم پس انرا برداشتم و در برگرفتم و بخانهٔ
خود بردم و دیبا و حریر بران پوشانیدم و گلاب بران پاشیدم و بر روی فرش نیکو گذاشتم و باخود گفتم
که اگر این کله از سرهای پادشاهانست این اکرام در او تاثیر میکند و بحسن و جمال خود برمیگردد

واگر از سرهای فقرا و درویشانست برهمین حال میماند واکرام من نفعی باو نمیرساند پس چندروز
باو چنین سلوک کردم و در اکرام واحترام وزینت ان اهتمام کرده هیچ تغیر در ان نشد وهیچ جمالی اثر احاصل
نگردید چون دیدم که گرامی داشتن در ان تاثیری نمیکند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر
غلامان نزد من کم قدرتر بود فرمودم که خواری بیش از پیش بان سر رسانید دیدم که این حالت نیز
در ان هیچ تاثیری نکرد دانستم که اکرام نمودن و اهانت فرمودن نسبت بحال ان سر یکسانست چون
اینحالت را در ان مشاهده کردم بنزد حکما و دانایان رفتم و از احوال ان کله از ایشان سوال نمودم ایشان
نیز علمی باحوال ان نداشتند چون میدانستم که پادشاه منتهای دانش وعلم و معدن بردباری وحلم است
بنزد تو امدم که از تو سوال نمایم و از جان خود میترسیدم وجرات سوال نمینمودم تا انکه خود سوال فرمودی
اکنون التماس دارم که مرا خبردهی که این کله سر پادشاهانست یا گدایان بدرستیکه چون درمانده
شدم در تفکر در حال این کله با خود اندیشه کردم که دیدهٔ پادشاهانرا هیچ چیز پر نمیکند وحرص ایشان
بمرتبه ایست که اگر تمام زیر اسمان بتصرف در اورند بان قانع نمیگردند و همت بر تسخیر بالای اسمان
میگمارند و دیدهٔ ان کله را که ملاحظه کردم از وزن یکدرم خاک پر شد وهمچنین نظر کردم بدهان این
کله که اگر دهان پادشاهان باشد هیچ چیز پر نمیشود چون ملاحظه کردم از وزن یکدرم خاک پر شد
پس اگر که میگوئی این سر مسکینی است حجت بر تو تمام میکنم که این را از قبرستان پادشاهان برداشتم واگر
باور نمیکنی میروم و کلهای پادشاهان و مسکینان همه را بیرون میاورم و نزد تو حاضر میگردانم اگر
فضیلتی و شرفی در کله های پادشاهان بر من ظاهر میسازی من بگفتهٔ تو قایل میشوم واگر میگوئی که
این کله سر پادشاهی است پس بدان ای پادشاه که این کلهٔ اوست از شوکت و پادشاهی و زینت
و رفعت و عزت مثل انچه تو داری در حال حیوة خود داشته است و اکنون باین حال رسیده و نمی پسندم
بتوای پادشاه روزیراکه تو نیز باین حال افتاده باشی و پامال دوست و دشمن گردیده باشی و باخاک
یکسان شده باشی و کرم بدنت را خورده باشد و جمعیت بتنهائی و عزت بخواری بدل شده باشد
و ترا در خانهٔ جادهند کمتر از چهار ذرع و پادشاهیت بمیراث ببرند و یاد تو از میان مردم و علمای
تو تمام برهم خورده و فاسد شود و هرکه را گرامی داشته باشی خوار گردد و هرکرا خوار کرده باشی گرامی گردد
و دشمنان تو شاد شوند و یارانت گریزان شوند و خاک بر رو بتت بریزند و بحالی گرفتار شوی که اگر تورا
اواز دهند نشنوی واگر تورا گرامی دارند نیابی واگر ترا خوار گردانند بخشم نیائی و فرزندانت یتیم گردند
و زنانت بی کس شوند و گاه باشد که شوهران دیگر بگیرند پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان
شد و اشک از چشمش فرو ریخت و فریاد و او یلاه براورد و بسیار بگریست چون ان مرد دید که
سخنش در پادشاه تاثیر کرد دیگر از امثال این سخنان بسیار گفت پس پادشاه گفت که خدا تورا جزاء خیر دهد

و این جمعی که برگرد من بر امده اند از بزرگان خدا ایشان را ایلامی بد گرفتار کرداند بجان خود سوگند میخورم که مطلب ترا فهمیدم و بخبر خود بینا کردیدم پس ترک شهوات و معاصی نمود و بطاعات و خیرات راغب کردید و اوازهٔ نیکی و صلاح او در افاق منتشر شد و اهل فضل و علم از همه طرف رو باو اوردند و عاقبت او بخیر و صلاح انجامید و بر این حال ماند تا از دنیا مفارقت نمود بوذاسف گفت که دیگر از اینگونه مثلی بفرما بلوهر گفت که نقل کرده اند که در ازمنهٔ گذشته پادشاهی بود و بسیار خواهش داشت که از و فرزند حاصل شود و بهرگونه علاجی که گمان می برد بر این مطلب خود را معالجه مینمود و فایده نمی بخشید تا انکه در اخر عمر او یکی از زنان او حامله گردید و پسری از او متولد شد پس نشو و نما کرد و براه افتاد روزی گامی برداشت و گفت بروز معاد و بازگشت خود جفا میکنید پس گام دیگر برداشت و گفت پیر خواهید شد و گام سیم برداشت و گفت بعد از ان خواهید مرد پس بحال خود بازگشت و بطور اطفال مشغول بازی و لهو شد پادشاه از مشاهدهٔ این حال بسی متعجب شد و منجمان و علما را طلبید و حال ان فرزند را نقل کرد و گفت طالع فرزند مرا ملاحظه نمایید و در این اطوار او تامل کنید و احوال او را برای من بیان کنید انگروه انقدر در استعلام احوال او اندیشه کردند که مانده شدند و از احوال او چیزی استنباط نتوانستند نمود چون پادشاه دانست که ایشان نیز در امر او حیرانند او را بدایگان داد که بشیر دادن او مشغول شدند و یکی از ان منجمان گفت که این طفل پیشوایی از پیشوایان دین خواهد شد پس پادشاه نگهبانان بران فرزند گماشت که از او جدا نشوند تا انکه پسر بسن شباب رسید روزی خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و بباز ار امد ناگاه نظرش بر جنازهٔ افتاد پرسید که این چه چیز است گفتند این ادمی است که مرده است پرسید که چه چیز باعث مرگ او شده است گفتند که پیر شد و ایام عمرش بسر امد و اجلش در رسید و مرد پرسید که پیشتر صحیح و زنده بود و میخورد و می اشامید و راه میرفت گفتند بلی چون پارهٔ راه دیگر رفت نظرش بر مرد پیری افتاد از وی بعجب نظر بسیار برا او میکرد و ملاحظهٔ احوال او مینمود پس پرسید که این چه چیز است گفتند مردیست که سن بسیار دارد پیری او را در یافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل گردیده پرسید که این مرد اول طفل بوده و باین حال رسیده است گفتند بلی پس از ان در گذشت ناگاه بمرد بیماری رسید از حال او پرسید گفتند مردیست بیمار شده است گفت او صحیح بود و بعد از ان بیمار شده است گفتند بلی گفت والله که اگر شما راست میگویید انچه میگویید همهٔ مردم عالم دیوانه اند ناگاه پرستاران و پاسبانان بفکر ان پسر افتادند و تفحص کردند او را در خانه نیافتند بباز ار امدند و او را گرفتند و بخانه بردند چون بخانه در امد بر پشت خوابید پس نظرش بچوبهای سقف خانه افتاد پرسید که اول این چوبها چگونه بوده است گفتند اول نهالی بوده از زمین روییده و بعد از ان بزرگ شده و درختی شده بعد از ان انرا بریده اند و دیوارهای این خانه را بلند

کردند و این چوبها را بر روی انها انداخته اند و در این سخن بودند که پادشاه فرستاد بنزد موکلان که ملاحظه کنید که پسر من گویا شده به سخن امده است گفتند بلی سخن میگوید و سخنی چند میگوید از بابت سخن سودائیان و وسواسیان چون ان سخنان را بپادشاه نقل کردند علما و منجمان را دیگر طلبیده و از حال او سوال نمود ایشان حیران ماندند مگر همان منجم اول که باز گفت که او پیشوا و راهنمای اهل دین خواهد بود و پادشاه را از سخن او خوش نیامد پس بعضی از دانایان گفتند ای پادشاه اگر زنی را بتزویج او در اوری این حال سودا از او زایل میگردد و عاقل میشود و بکار خود بینا میشود پادشاه سخن ایشانرا پسندید و تفحص نمود در اطراف زمین و زنی بانهایت حسن و جمال که از ان بهتر نتوانند بود برای او بهم رسانید و بعقد او در اورد و برای زفاف او مجلس اراست و سازندگان و نوازندگان و بازیگران بسیار جمع کرد و هر یک بکار خود مشغول گردیدند چون نغمها و ترانهای ایشان بلند گردید پسر پرسید که این صداها چیست گفتند که اینها ارباب نغمه و ترانه و لهو و لعب و بازی و طرب اند که برای عروسی تو ایشانرا جمع کرده اند که خاطر ترا شاد گردانند پسر ساکت شد و جواب نگفت چون شب شد پادشاه زن ان پسر را طلب نمود و گفت فرزندی بغیر این پسر ندارم و بسیار او را عزیز میدارم میخواهم که چون ترا بنزد او برند بشیوهٔ مهربانی و ملاطفت و بافسون شیرین زبانی و حسن مصاحبت دل او را بسوی خود مایل گردانی چون زن را بنزد او بردند و خلوت شد زن بنزدیک او رفت و شروع در مهربانی و ملاطفت نمود و پردهٔ حیا را از پیش برداشت و دست در گردنش در اورد پسر گفت که شتاب مکن که شب دراز است و ایام صحبت بسیار است خدا بر تو مبارک گرداند این مواصلت را صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و بصحبت مشغول شویم پس انجوان مشغول طعام خوردن شد و زن مشغول شراب خوردن گردید و انقدر صبر کرد انجوان که مستی اثر زن اثر کرد و بخواب رفت پس دربانان و پاسبانان را غافل کرد و از خانه بیرون امد و بشهر در امد و در کوچه ها میگردید تا انکه به پسری هم سن خود از اهل ان شهر برخورد جامهٔ خود را انداخت و بعضی از جامهای ان پسر را پوشید که کسی او را نشناسد و ان پسر را برداشت و بایکدیگر از انشهر بیرون رفتند و در تمام ان شب راه رفتند چون نزدیک صبح شد ترسیدند که از عقب ایشان بیایند و ایشانرا بیابند در گوشهٔ پنهان شدند چون صبح شد و خدمتکاران پسر پادشاه بنزد دختر امدند او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند از عروس احوال داماد را پرسیدند گفت الحال نزد من بود و من بخواب رفتم نمیدانم بکجا رفته است چندانکه او را طلب کردند نیافتند چون شب در امد پسر پادشاه با رفیق خود از مسکن خویش بیرون امده رو براه اوردند و پیوسته چنین میکردند که روزها مخفی میشدند و شبها طی مسافت مینمودند تا انکه از مملکت ان پادشاه بیرون رفتند و بملک پادشاه دیگر داخل شدند و ان پادشاه را دختری بود در نهایت حسن و جمال و از بسیاری

محبتی که بان دختر داشت عهد کرده بود با او که او را شوهر ندهد مگر بکسی که او پسند و اراده نماید
و باین سبب غرفهٔ بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بود که بر شارع عام مشرف بود که آن دختر پیوسته در
انجا نشسته بود و بر مردمی که از آن شارع عبور مینمودند نظر میکرد که اگر کسی را به پسندید بر خود را اعلام
نماید که او را بعقد او در اورد ناگاه نظرش بر پسر پادشاه افتاد که با جامهای کهنه با رفیق خود سیر میکند
چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین آن پسر ساطع بود محبت او در دل آن دختر قرار گرفت و نزد
پدر فرستاد که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار کرده ام اگر مرا بکسی تزویج خواهی کرد باین
جوان بده و الا ابد بدیگری راضی نخواهم شد در انحال مادر دختر نزد او امد باو گفتند که دخترت شخصی
را پسندیده است برای شوهری خود و میگوید که بدیگری راضی نخواهم شد مادر بسی استماع این
سخن مسرور گردید و او نیز نظر کرد و آن پسر را مشاهده نمود و بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت
حال را عرض نمود پادشاه نیز بسیار خوشحال شد و بقصر دختر بر امد و گفت انجوان را بمن بنمائید چون او را
نشان دادند از دور مشاهدهٔ او نمود از قصر فرود امد تغییر لباس نمود نزد پسر امد با او سخن گفت و از
احوال او سوال نمود که تو کیستی و از کجا امدهٔ گفت ترا با من چه کار است و چه سوال از من میکنی من مردیم
از فقرا و مساکین پادشاه گفت که تو غریب مینمائی و رنگ تو رنگ مردم این شهر نمیماند پسر گفت که من
غریب نیستم پادشاه هر چند سعی نمود که او براستی احوال خود را بیان فرماید ابا نمود و بیان حال خود
نکرد پس پادشاه جمعی را موکل او گردانید که از احوال او باخبر باشند بنحوی که او نداند و مطلع باشند
که بکجا میرود و در کجا قرار میگیرد و بحرم سرای خود باز گشت و گفت جوانی را دیدم در نهایت عقل
و فراست و گویا پسر پادشاهست و چنان مییابم که او را میلی و خواهشی نباشد بانچه شما او را برای ان
میخواهید پس کس بطلب او فرستاد که او را حاضر گردانند ملازمان پادشاه نزد او امدند و گفتند که
پادشاه ترا میطلبد پسر گفت که مرا با پادشاه چه کار است و برای چه مرا میطلبد که مرا با او حاجتی نیست و
او مرا نمیشناسد ملازمان سخن او را گوش نکردند و باکراه او را بمجلس پادشاه حاضر ساختند پادشاه
او را گرامی داشت فرمود کرسی برای او گذاشتند و او را بر کرسی نشاندند پادشاه فرمود که دختر و زنش
پس پرده امدند به پسر گفت که ای جوان ترا برای کار خیری طلبیده ام دختری دارم که ترا برای
شوهری خود پسندیده میخواهم که او را بعقد تو در اورم و از فقر و بیچیزی برو امکن که ترا غنی میگردانم
و شرافت و بزرگی و رفعت بتو ارزانی میدارم پسر گفت که مرا بانچه میگوئی احتیاجی نیست ای پادشاه
اگر میخواهی برای تو مثلی بیان کنم پادشاه گفت بگو انجوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود
و پسری داشت ان پسر مصاحبان و دوستان داشت روزی ان مصاحبان طعامی مهیا کردند و پسر
پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس ایشان در امد بشراب خوردن مشغول شدند تا انکه همگی

مست

مست شدند و افتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای اهل خانهٔ خود بر سرش
افتاد و بیرون امد که بخانهٔ خود باز گردد و هیچیک از ان مصاحبان ایدار نکرد و مستانه براه می امد در
عرض راه گذارش بر قبری افتاد در عالم مستی و بیهوشی چنین بنظرش امد که ان قبر خانهٔ او ست پس
بان قبر داخل شد و گند مرده بمشامش رسید از غایت بیهوشی و بیخبری گمان کرد که بوهای خوشبست
که در خانه از برای او مهیا کرده اند و استخوانهای پوسیدهٔ که در ان قبر بنظرش امد گمان کرد که
فرشهای بزرگانه است که در منزل برای او گسترده اند و دید که مردهٔ تازهٔ در ان قبر دفن کرده اند و متعفن
گردیده چنان بخیالش در امد که معشوقهٔ او ست دست تنگ بگردنش در اورد و تمام شب او را میبوسید
و با او بازی میکرد چون صبح شد و بهوش باز امد و نظر کرد دست خود را در گردن مردهٔ گندیده دید و
جامهای خود را با نواع کثافات و چرک و ریم و خون الوده یافت و از گند بیتاب شد و از انحال دهشت
عظیم بهم رسانیده بیرون امد و بنهایت بدحالی متوجه شهر شد و از شرمندگی و انفعال انحال ناخوش
خود را از مردم پنهان میکرد تا بخانهٔ خود در امد و بسی شاد شد که کسی اثر انحال مشاهده نکرد پس
جامهای خود را افکند و خود را پاکیزه گردانید و جامهای نو پوشید و بوهای خوش خود را خوشبو
گردانید خدا ترا عمر دهد ای پادشاه کسی گمان داری که چنین حالی بر او گذشته باشد و دیگر
باختیار خود بچنین جائی میرود و چنین حالی را اختیار مینماید پادشاه گفت نه گفت حال من نیز مثل حال
ان پسر پادشاهست پس پادشاه بجانب زن التفات نمود و گفت نگفتم که این جوان بانچه شما میخواهید رغبت
نمی نماید مادر دختر گفت که او صاف و کمال دختر مرا چنانچه باید برای او بیان نفرمودی و باین سبب او
رغبت ننمود اگر رخصت میفرمائی من بیرون ایم و با او سخن بگویم پادشاه بان پسر گفت که زن من میخواهد
که برابر تو اید و با تو سخن بگوید و تا امروز او بحضور کسی نیامده است و با کسی سخن نگفته پسر گفت
که اگر خواهد بیاید پس زن بیرون امد و نشست و گفت از این معامله ابا مکن که حقتعالی خیر فراوان و
نعمت بی پایان بسوی تو فرستاده و رد چنین نعمتی سزاوار نیست قبول کن که دختر خود را بعقد تو در اورم
بدرستی که اگر به بینی که پروردگار چه بهرهٔ از حسن و جمال و زیبائی و رعنائی و کمال باو کرامت
فرموده قدر این نعمت را خواهی دانست و اگر او را اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد پس پسر رو
بپادشاه کرد و گفت میخواهی برای این حال مثلی بیان کنم پادشاه گفت بلی انجوان گفت که جمعی از دزدان
با یکدیگر اتفاق کردند که بخزانه پادشاه روند و دزدی کنند پس نقبی زدند و از زیر دیوار خزانه داخل شدند
متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند و در میان انها سبوی بزرگی بود از طلا و مهری از طلا بران زده
بودند با یکدیگر گفتند که در میان متاعهای این خزانه از این سبو بهتر چیزی نیست از طلا ساخته اند و مهر طلا
بران زده اند و انچه در این سبوست البته از سایر امتعهٔ این خزانه بهتر خواهد بود پس ان سبوی طلا را بر

کرفتند و بردند به نیستانی و همکی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند جون دران سبو را کشودند
جند افعی کشندهٔ دران سبو بود بر انجماعت حمله کردند و همکی را کشتند خدا ترا عمر دهد ای پادشاه
کمان داری که کسی که احوال انجماعت را شنیده باشد و حال ان سبو را داند دیکر بر سر ان سبو
میرود پادشاه کفت نه پسر کفت که حال من همین حال است پس دختر کفت پدر خود که مرا رخصت فرما
که بیرون ایم و با او سخن کویم زیرا که اکر به بیند که حق تعم چه مرتبه از حسن و نیکویی و زیبایی بمن
عطا فرموده است البته بی اختیار قبول خواستکاری من خواهد کرد پادشاه بانجوان کفت که دختر من میخواهد
که بحضور تو اید و بی حجاب با تو سخن کوید و تا امروز در برابر کسی نیامد و با بیکانه سخن نکفته ان
جوان کفت که اکر خواهد بیاید پس دختر با نهایت حسن و جمال و غنج و دلال از پرده بیرون خرامید و با ان
پسر کفت که ایا هرکز کسی مثل من دیدهٔ در نیکویی و خوش رویی و بهجت و نضارت و حسن و طراوت
و من ترا پسندیده ام و محبت تو را بجان خریده ام با من جفا مکن جون منی را بفراق خود مبتلا مکن جوان
رو بپادشاه کرد و کفت میخواهی برای تو مثلی بیان کنم که شاهد حال من باشد پادشاه کفت بلی جوان کفت
که نقل کرده اند که پادشاهی بود دو پسر داشت پس این پادشاه را با پادشاه دیکر محاربهٔ رو داد و در
جنکاه یکی از ان دو پسر اسیر پادشاه دیکر شد پس فرمود که ان پسر را در خانهٔ حبس کردند و حکم
فرمود که هر که بر او بکذرد سنکی بر او بزند و ان پسر بر این حال مدتی در حبس ماند پس برادر ان
پسر بپدر خود کفت که رخصت ده مرا که بروم بجانب برادر خود شاید بحیلهٔ او را خلاص کنم پادشاه کفت
برو و انجه خواهی از اموال و امتعه و اسباب با خود بردار و تجهیز سفر خود را درست کن و اسباب و امتعهٔ
بسیار و زنان خواننده و نوازندهٔ بی شمار با خود برداشت و متوجه ملک ان پادشاه شد جون نزدیک شهر
پادشاه رسید پادشاه از قدوم او باخبر شد و مردم شهر را امر کرد که او را استقبال نمایند و در بیرون
شهر منزلی مناسب برای او تعیین فرمود جون پسر پادشاه دران منزل قرار کرفت و متاعهای خود را
کشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا و معاملهٔ با ایشان
مساهله نمایند و متاعها را بقیمت ارزان بایشان فروشند جون همکی مردم ان شهر بمعامله مشغول شدند
پسر پادشاه ایشان را غافل کرد و بتنهایی بشهر درامد و زندان برادر خود را دانسته بود بنزد ان زندان
امد و سنکریزهٔ برداشت در ان زندان افکند که معلوم نماید که برادرش جه وقت دارد بانه جون سنک
ریزهٔ بر او خورد فریاد براورد و کفت مرا کشتی پس زندانبانان بر سر او جمع شدند و پرسیدند که
جرا فریاد کردی و ترا چه پیش امد که چنین فزع نمودی و در اینمدت ما ترا غذابها و سیاستهای عظیم
کردیم و مردم بر تو سنکهای کران انداختند جزع نکردی و بفریاد نیامدی اکنون از سنکریزهٔ این
مرد چرا بفریاد امدی کفت انها بیکانه بودند و مرا نمی شناختند و این مرد اشنا می ماند پس برادرش

بمنزل خود برکشت و بمردم شهر کفت که فردا نیز بیایید که متاعی برای شما بکشایم که هرکز مثل ان ندیده
باشید جون روز دیکر شد تمام مردم شهر بسوی ان شتافتند برای سودا پس فرمود که متاعهایش را برای
ایشان کشودند و سازندها و نوازندها و بازیکران و لعبت بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب
را فرمود که هر یک بشیوهٔ مردم را مشغول خود کردانند جون دید که مردم همکی مشغول خرید و سودا و
عیش و تماشا کردیدند بمثل روز کذشته عمل نموده مخفی بشهر درامد و بزندان برادر داخل شد و زنجیرهای
او را برید و کفت غم مخور که ترا مداوا میکنم و جراحتهای تو را مرهم میکذارم و او را برکرفته از شهر
بیرون اورد و بر جراحتهای او مرهم کذاشت و جون اندکی باصلاح امد و قدرت حرکت بهمرسانید
او را بسر راه اورد و کفت برو از این راه که بدریا میرسی و کشتی مهیا کرده ام برای تو بران کشتی بنشین
و بجانب وطن خود روانه شو و جون ان برادر محبوس قدری راه امد بطالع منحوس خود راه را کم کرد
و در چاهی در افتاد که در ان چاه اژدهای عظیمی بود و در ان چاه درختی بود جون نظر بان درخت
افکند دید که بر سر درخت ده از ده غول ماوا دارند و بر ساق درخت ده از ده شمشیر برهنه تعبیه
کرده اند و میبایست بران درخت بالا رود تا از چاه و اژدها خلاصی یابد پس سعی بسیار کرد بانواع
حیلها و از ساق ان درخت بالا رفت و خود را بشاخی از شاخهای ان درخت رسانید و بصد افسون از
ان غولان خلاصی یافت خود را بساحل دریا رسید و برکشتی سوار شده بخانهٔ خود رسید خدا عمر
ترا دراز کند ای پادشاه کمان داری که چنین کسی دیکر باختیار خود بچنین جایی برکردد و خود را بچنین
مهلکه بیفکند پادشاه کفت که نه جوان کفت که حال من نیز مثل حال ان جوان است که حالش را شنیدی پس
پادشاه و زن و دختر همکی از قبول انجوان مایوس شدند در این حال ان پسری که رفیق پسر پادشاه
شده بود بنزد پسر پادشاه امد و سر در کوش او کذاشت کفت هرکاه تو ان دختر را قبول نمیفرمایی التماس
دارم که برای من خواستکاری نمایی شاید بنکاح من دراورند پسر پادشاه بپادشاه کفت که رفیق من
میکوید که اکر پادشاه مصلحت میداند این سایهٔ مرحمت را بر سر من افکنده دختر خود را بعقد من دراورد
پس کفت که مثل این رفیق من بان مثل میماند که مردی رفیق جمعی شده بود پس همکی بکشتی نشستند
و کشتی را روانه کردند و جون پارهٔ راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیک جزیرهٔ که دران جا غولان
بسیار بودند و رفیقان ان مرد همکی غرق شدند او را دریا بان جزیره افکند و ان غولان بر دریا مشرف
شده بودند و نظر میکردند پس غول ماده نزدیک ان مرد امد او را دید عاشق او شد او را بنکاح دراورد
و با او صحبت داشت تا صبح و جون صبح شد ان مرد را کشت و قسمت کرد اعضای او را میان یاران و
مصاحبان خود و بعد از زمانی که مثل این واقعه رو داد شخص دیکر را کذار بان جزیره افتاد دختر پادشاه
غولان عاشق او شد او را برد در ان شب تا صبح او را بتکلیف مباشرت مینمود ان مرد جون از واقعهٔ ان

مرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نمیکرد و چون صبح شد ان غول بتهیهٔ قتل برخواست ان مرد
کریخت و خودرا بساحل دریا رسانید اتفاق کشتی در کنار ان جزیره بوده حاضر شد پس فریاد زد
اهل ان کشتی را و بایشان استغاثه نمود ایشان براو رحم کردند و او را سوار کشتی کردند و باخود بردند
او را باهلش رسانیدند و چون صبح شد غولان بجانب ان غول امدند پرسیدند که چه شد ان مردی
که بااو شب بروز اوردی کفت از من کریخت غولان تکذیب او نمودند و کفتند البته او را تنها خوردهٔ
و بما حصه ندادهٔ ما ترا در عوض او میکشیم اکر او را حاضر نسازی نزد ما ان غول بناچار بر روی اب سفر
کرد تا بخانهٔ انمرد امد و بنزد او نشست و کفت این سفر تو چون کذشت کفت در این سفر بلای عظیمی
رو داد و حقتعالی بفضل خود مرا از ان نجات بخشید و قصه غولانرا باو نقل کرد ان غول کفت که اکنون مشخص
از ایشان خلاص شدهٔ و خاطر جمع کردهٔ کفت بلی کفت من همان غولم که شب نزد من بودی و امده ام
که ترا ببرم ان مرد شروع بتضرع و استغاثه کرد ان غولرا سوکند داد که از کشتن من بکذرد که من بعوض
خود ترا بکسی دلالت میکنم که به از من باشد انغول براو رحم کرد و التماسش را قبول کرد و با یکدیکر
بخانهٔ پادشاه رفتند غول کفت که ای پادشاه سخن مرا بشنو و میان من و این مرد محاکمه کن من زن اینمردم
و او را بسیار دوست میدارم و او از من کراهت دارد از صحبت من دوری میکند ای پادشاه موافق
حق میان من و این مرد حکم کن چون پادشاه انزن را با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسندید
او را و فریفتهٔ او شد و ان مرد را بخلوت طلبید و کفت اکر تو این زنرا نمیخواهی بمن واکذار که من بسیار
فریفته و عاشق او شده ام کفت هرکاه پادشاه مایل صحبت اوهست من دست از او برمیدارم و الحق لیاقت
صحبت پادشاه دارد و چنین کسی مناسب پادشاهانست و امثال ما مردم فقیر قابل او نیستیم پس پادشاه
او را بخانه برد و شب با او عیش کرد چون سحر پادشاه بخواب رفت غول او را پاره پاره کرد و کوشت
او را بجزیره برده میان یاران خود قسمت کرد ای پادشاه ایا کمان داری کسی را که چنین حالی را داند
و باز بان موضع برکردد و خود را کرفتار ان غولان کرداند پادشاه کفت نه چون ان پسر این سخن را از
پسر پادشاه شنید کفت من از توحید انمیشوم و این دختر را نمیخواهم و بکار من نمی اید پس هردو از پادشاه
مرخص شدند و بیرون امدند پیوسته عبادت حقتعالی میکردند و در اطراف زمین سیاحت مینمودند و از
احوال جهان عبرت میکرفتند تا انکه حقتعالی بوسیلهٔ ایشان کروه بسیار را براه دین هدایت فرمود و درجهٔ
ان پسر بسیار بلند شد و اوازهٔ علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در افاق عالم منتشر شد
پس بفکر پدر خود افتاد که او را از ضلالت و کمراهی نجات بخشد رسولی بنزد پدر خود فرستاد چون
رسول بنزد پدر امد و کفت که فرزندت سلامت میرساند که حقتعالی ما را بدین حق فرموده و ما بتوفیق
الهی کروه بسیار را براه حق در اورده ایم و به بندکی الهی راه نمایی کرده ایم سزاوار نیست که تو در این

جهالت و ضلالت بمانی و از این سعادات محروم کردی پس پدر قبول نمود و با اهل بیت خود بخدمت او
شتافت و بدین او در امدند و طریقهٔ او را پیش کرفتند و بسعادات اخروی فایز کردیدند چون بلوهر
سخن را باین جا رسانید یوذاسف را وداع نمود و بمنزل خود مراجعت کرد چند روز دیکر بخدمت او
تردد مینمود تا انکه دانست که ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح بر روی او کشاده شده و براه حق و
دین مبین هدایت یافته پس او را بالکلیه وداع نمود و از ان دیار بیرون رفت یوذاسف تنها و دلکیر و
غمکین ماند تا انکه هنکام ان شد که بجانب اهل دین و عبادت رود و عامه خلق را هدایت نماید پس
حقتعالی ملکی از ملائکه را بسوی او فرستاد و در خلوت براو ظاهر شد و نزد او ایستاد و کفت بر تو باد خیر
و سلامتی از جانب حضرت ایزدی پدرستیکه تو انسانی در میان بهایم و حیوانات کرفتار شدهٔ که همکی
بفسق و ظلم و جهالت کرفتارند امده ام بسوی تو تحیت و سلام از جانب حقتعالی که پروردکار جمیع خلایقست
فرستاده است مرا بسوی تو که ترا بشارت دهم بکرامتهای الهی و بتو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو
پنهانست از امور دنیا و اخرت پس بشارت مرا قبول کن و مشورهٔ مرا اختیار نما و از کفتهٔ من بیرون مرو
و لباس دنیا را از خود بیفکن و شهوتهای دنیا را از خود دور کن و ترک کن پادشاهی زایل و سلطنت
فانی را که ثبات و دوام ندارد و عاقبت ان بجز پشیمانی و حسرت نیست و طلب کن پادشاهی را که زوال
ندارد و شادیرا که هرکز منقضی نمیشود و راحتی را که هرکز متغیر نمیکردد و راستکو باش در اقوال
و افعال و عدالت را پیشهٔ خود کن پدرستیکه تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشانرا بسوی بهشت
دعوت نمایی چون یوذاسف از ملک ان بشارتها شنید بسجده در افتاد و حقتعالی را شکر کرد و کفت من انچه را
پروردکار میفرماید اطاعت میکنم از فرمودهٔ او تجاوز نمی نمایم پس انچه صلاح من میدانی مرا بان امر فرما
که ترا حمد میکنم و پروردکار خود را که ترا برای اصلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا که او بمن رحم
و مهربانی فرموده و مرا از شر دشمنان دین نجات بخشیده و من پیوسته در اندیشهٔ همین امر بودم که تو
برای ان نازل کردیدهٔ ملک کفت که من بعد از چند روز دیکر نزد تو خواهم امد و ترا بیرون خواهم برد
که مهیا باش از برای بیرون رفتن پس یوذاسف عزم بیرون رفتن را باخود درست کرد و همکی
همتش بران مصروف بود و هیچکس را بران معنی مطلع نساخت چون وقت بیرون رفتن در امد ان ملک
در نصف شب براو نازل شد در هنکامی که مردم همه در خواب بودند و کفت برخیز که دیکر تاخیر جایز
نیست یوذاسف برخواست و افشای ان راز با احدی نفرمود بغیر از وزیر خود چون خواست که سوار
شود جوان زیبارویی که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود بنزد او امد و او را سجده کرد کفت کجا میروی
ای پسر پادشاه که ما را در این ایام شدت و تنکی رو خواهد داد بدرستیکه تو مصلح احوال رعیت و دانا
و کامل بودی رعیت و ملک بلاد خود را میکذاری و ما را بمحنت می اندازی نزد ما باش که از انرو ز

که تو متولد شده تا حال ما با آسایش و فراوانی و نعمت گذرانیده‌ایم و بلایی و آفتی و تنگی به ما نرسیده
بوذاسف او را تسلی فرموده ساکت گردانید و گفت تو در بلاد خود باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک
نما و با ایشان مدارا کن و مرا به جایی که فرستاده‌اند می‌باید رفت و به امری که فرموده‌اند عمل می‌باید نمود اگر
تو مرا در آن امر مدد و همراهی نمایی از عمل من بهره و نصیبی خواهی داشت این را بگفت و سوار شد
و آنقدر راه که مأمور شده بود که سواره برود رفت بعد از آن از مرکب فرود آمد و پیاده به راه افتاد وزیر
اسب او را می‌کشید و پای او را بلند می‌گریست و بی‌تابی می‌کرد و می‌گفت که به چه رو پدر و مادر ترا ببینم و
چه جواب به ایشان بگویم و آیا به چه عذاب مرا سیاست کنند و به چه خواری مرا بکشند و تو چگونه طاقت سختی
و مشقت و آزار خواهی داشت که هرگز بآن عادت نکرده و چگونه بر وحشت و تنهایی صبر خواهی کرد که
هرگز تنها نبوده و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ خوابیدن
خواهد داشت پس بوذاسف او را ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمربند خود را به او بخشید
وزیر بر پای بوذاسف افتاد و پاهایش را می‌بوسید و می‌گفت ای سید و آقای من مرا وامگذار و با خود
ببر هرجا که می‌روی که مرا بعد از تو گرامیی و حرمتی در میان این قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و
با خود نبری به صحراها خواهم رفت و هرگز به خانه نخواهم رفت که آدمی در آنجا باشد بار دیگر بوذاسف او را
دلداری نمود و تسلی فرمود و گفت بدی به خاطر خود راه مده که ان شاء الله ضرری به تو نخواهد رسید به غیر
خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی به نزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا به او پیغام خواهم کرد که ترا
گرامی دارد و با تو نیکی و احسان نماید پس بوذاسف جامه‌های پادشاهانه را از بر خود کند و به وزیر
بخشید و گفت جامه‌های مرا بپوش و به او داد یاقوت گرانبهایی را که پیوسته بر سر می‌زد و به وزیر گفت که
اسباب و مرکب و لباس مرا بردار و به نزد پادشاه رو و چون برسی او را از روی تعظیم سجده کن و این
یاقوت را به او بده و سلام مرا به او و همگی امرا و اشراف برسان و بگو به او که چون من در حال دنیای فانی
و آخرت باقی نظر کردم و در میان آنها متردد شدم در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم چون اصل
و حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم دشمنان
و بیگانگان را ترک کردم و به اصل و حسب خود پیوستم و بدان که پدرم چون این یاقوت را ببیند خاطرش
جمع می‌گردد و خوشحال می‌شود چون جامه‌های مرا در بر تو ببیند یاد می‌آورد مرا و محبت مرا نسبت به تو
این معنی او را مانع می‌شود از اینکه آسیبی و مکروهی به تو برساند پس وزیر به سوی شهر برگشت و بوذاسف
رو به راه آورد تا آنکه به صحرای گشاده رسید و درخت عظیمی در آنجا دید که بر لب چشمه رسته چون
نزدیک آمد چشمه دید در نهایت صفا و پاکیزگی و درختی مشاهده نمود در غایت نیکویی و رعنایی که
هرگز بآن خوبی درخت ندیده بود و آن درخت شاخه‌های بسیار داشت چون میوه آن درخت را چشید

از جمیع میوه‌های عالم شیرین‌تر یافت دید که مرغان بی‌حد و احصا بر آن درخت جمع آمده‌اند از مشاهده
آن احوال بسی شاد شد در زیر آن درخت ایستاد و با خود تعبیر این حال می‌کرد پس تشبیه نمود درخت را
به بشارت نبوت که به او رسیده بود و چشمه آب را به علم و حکمت و آن مرغان را به مردمی که نزد او جمع شوند
و از او حکمت و دانش آموزند و به او هدایت یابند بوذاسف در این اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را
دید که در پیش روی او پیدا شدند و به راه افتادند او از عقب ایشان روان شد پس او را بلند کردند
به سوی آسمان و حق تعالی از علوم و معارف آنقدر بر او افاضه نمود که احوال نشأه اولی که عالم ارواح است
و نشأه وسطی که عالم ابدان است و نشأه اخری که قیامت است همگی بر او ظاهر گردید و احوال امر آینده را
دانست پس او را بر زمین آوردند و یکی از آن چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد و
مدتی در این بلاد ماند و مردم را به حق هدایت کرد بعد از آن برگشت به زمین سولابطه که مملکت پدرش
بود چون پدرش خبر قدوم او را شنید با اشراف امرا و اعیان مملکت به استقبال او بیرون آمد و او را
گرامی داشتند و توقیر و تعظیم او نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل آن بلد جمیع به خدمت
او آمدند و بر او سلام کردند و نزد او نشستند پس سخنان بسیار با ایشان گفت و موانست و مهربانی
نسبت به همگی نمود و گفت گوشهای خود را با من دارید و دلهای خود را از غرضهای فاسد فارغ سازید
برای استماع سخنان حکمت ربانی که نوربخش جانهاست و قوت یابید به علمی که دلیل و راهنمای شماست
به راه نجات و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید سخنی را که جداکننده حق و باطل
و ضلالت و هدایت است و بدانید که آنچه من شما را بآن دعوت می‌نمایم دین حقی است که حق تعالی بر انبیاء
و رسل فرستاده است در قرنهای گذشته و خدا ما را در این زمان بآن دین امتیاز داده و مخصوص
گردانیده است به سبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من و سایر اهل این زمان دارد و به متابعت این
دین خلاصی از آتش جهنم حاصل می‌شود و به درستی که کسی به آسمانها نمی‌رسد و مستحق دخول بهشت
جاوید نمی‌گردد مگر به ایمان و عمل صالح پس جهد کنید در این دو امر تا دریابید راحت دایمی و حیوة
ابدی را و هرکه از شما ایمان آورد باید که ایمان او برای طمع زندگانی دنیا یا امید پادشاهی زمین یا طلب
عطا و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید ایمان شما برای تحصیل ملکوت سموات و پادشاهی نشأه باقی
آخرت و امید خلاص از عذاب الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن به راحت و آسایش آخرت
باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی آن زایل و فانیست و لذتهای آن بزودی منقطع می‌گردد در هنگامی
که نزد جزادهنده روز جزا بایستید به درستی که او جزا نمی‌دهد مگر به حق و عدالت و بدانید که مرگ
قرین بدنهای شماست و پیوسته در کمین شکار جانهای شماست که از بدنها برباید و بدنها را سرنگون
در گودها در اندازد و بدانید که چنانچه مرغ قادر بر زندگانی و نجات از شر دشمنان نیست از امروز

تا فردا مگر بقوهٔ بینائی و دو بال و دو پا هم چنین ادمی قادر بر حیات ابدی و نجات دایمی نیست مگر با یمان و اعمال صالحه و نیات حسنه پس اندیشه کنید و تفکر نمایید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در انچه شنیدید و بعقل درست بفهمید و از دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیاست و میتوانید گذشتن و راهرا قطع کنید مادام که راه نما و توشه و مرکب دارید و در این ظلمت اباد تا چراغ دارید غنیمت شمارید و منزل را طی کنید و بمعاونت اهل دین و عبادت گنجها برای خود ببندید و زید و شریک ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته و نیکو متابعت ایشان نمایید و مددکار ایشان باشید و شاد گردانید ایشان را بکردارهای نیک خود تا شما را بعالم نور و سرای سرور برسانند و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمایید و باداب و شرایط بجا اورید و بر املهای و ارزوهای دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن و از سایر اعمال قبیحه که حقتعالی از انها نهی فرموده است که انها هلاک کنندهٔ جان و بدنند و بپرهیزید از حمیت و تعصب و غضب و عداوت و انچه را راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بهیچکس واقع مسازید و دلهای خود را از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید و نیتهای خود را خالص و درست سازید تا چون شما را اجل دریابد بر راه راست باشید پس از انجا سفر کرد و شهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت فرمود تا اخر بشهر کشمیر رسید پس زمین کشمیر را اباد ان کرد و تمام ان ولایت را هدایت نمود و در انجا ماند تا انکه اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نموده بعالم انوار پیوست و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را ابابد میگفتند و پیوسته در خدمت و ملازمت ان بزرگوار میبود در علم و عمل کامل گردیده بود و وصیت کرد باو و گفت پرواز روح من بعالم قدس نزدیک شده است باید که فرایض الهی را در میان خود محافظت نمایید و از حق بباطل میل مکنید و چنگ زنید بعبادت و بندگی الهی پس ابابد را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد و سر خود را بجانب مغرب گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت فرمود ای عزیز این قصهٔ شریفه که بر حکم طریفه و امثال وافیه مشتمل است و گنجیست از گنجهای حکمت ربانی اگر در مواعظ و حکمتهای ان نیکو تامل و تدبر کنی و بدیدهٔ بصیرت در ان نظر نمایی برای قطع محبت دنیا و رفع علایق ان و دانستن معایب ان کافیست حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان میفرموده اند این قسم حکمتها و سخنان حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و فوز بمثوبات و زهد دنیا و رغبت باخرت میگردیده است نه دانستن مسئلهٔ هیولی و صورت و مانند ان که موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی گردد چنانچه حق تعالی لقمان را بحکمت وصف فرموده و از حکمتهای او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر میشود که چیست امید که حقتعالی جمیع مومنان را از غفلت مبرا از شهوتها و دیدهٔ بینا و گوش شنوا و زبان بحقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا از این معارف و حکمتها منتفع گردند * باب سیم * در بیان

معنی

معنی دنیاست بدانکه اکثر عالم مذمت دنیا میکنند و خود گرفتار ان هستند و بسیار است که امر حقی را دنیا نام میکنند و انرا مذمت مینمایند و امر باطلی را ترک دنیا نام میکنند و خود را بان میستایند پس تحقیق معنی دنیایی که مذمت ان در شرع وارد شده است باید نمود تا حق و باطل از یکدیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چند معنی فهمیده اند انها خطاست اول حیات دنیا و زنده بودن در این نشاه است نه چنین است که زندگانی در این نشاه بد باشد یا انکه اینرا دشمن باید داشت بلکه ارزوی مرگ کردن و طلب ان نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت الهی است بلکه انچه مذموم است اینست که ادمی این زندگانی را برای امور باطل خواهد یا انکه اعتماد بسیار بر این زندگی داشته باشد و ارزوهای دور و دراز کند و مرگ را فراموش کند و بسبب ان اعمال صالحه را تاخیر اندازد و مبادرت باعمال بد نماید و بارزوی اینکه اخر توبه خواهم کرد یا کارهای دور و دراز پیش گیرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اعتمادی که بتسویلات شیطان بر عمر ناقص خود دارد باین سبب از اموری که بکار اخرت می اید غافل شود و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل این امور نماید برای استماع دنیا و از مرگ کراهت داشته باشد بسبب تعلقی که باولاد و اموال و اسباب خود بهم رسانیده و زندگانی دنیا را برای این خواهد که از انها متمتع شود یا از فدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندگانی ابا نماید و ترک جهاد کند یا ترک طاعات و عبادات کند برای اینکه مبادا اعضا و جوارح و قوتهای او ضعیف شود این چنین زندگانی را برای این امور خواستن دنیاست و بد است و موجب شقاوت است اما اصل زندگانی این نشاه مایهٔ تحصیل سعادت ابدیست و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات در این زندگانی بهم میرسد و زندگانی را برای تحصیل این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوبست چنانچه حضرت سید الساجدین ع میفرماید که خداوندا عمر مرا دراز گردان مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان گردد و متابعت او نمایم زودی قبض روح من بکن پیش از انکه مستحق غضب و عقاب تو گردم و در دعاها طلب درازی عمر بسیار است و منقولست که حضرت امیر المومنین ع شنیدند که شخصی مذمت دنیا میکند فرمودند که ای مذمت کنندهٔ دنیا که فریفتهٔ ان گردیدهٔ و بازی انرا خوردهٔ ایا فریبش را میخوری و بعد از ان مذمتش میکنی دنیا میتواند که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بر ان جرم اثبات نمیتوانی کرد کی ترا غافل گردانید از احوال خود و بچه چیز ترا فریب داد و چگونه ترا فریب داد و حال انکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیدهٔ ایشان و بخوابگاه مادران تو در زیر خاک ترا عبرت فرمود و چه بسیار بیماران را متوجه معالجهٔ ایشان شدی و بدست خود بیمارداری ایشان کردی که برای ایشان شفا طلب مینمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفع بایشان نبخشید و چند انکه حیله کردی بمطلب

خود نرسیدی و چندانکه سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رها نتوانستی کرد پس دنیا چون ترا فریب
داده است و حال انکه ان بیمار را مثلی برای تو کردانید که تو از حال او بر حال خود اکاه شوی و از نفع
نکردن چاره و تدبیر در حال او و بر حال خود پند کیری و بمردن او مردن خود را بیاد اوری بدرستیکه
دنیا نیکو خانه ایست برای کسی که پندهای او را باور کند و خانهٔ عافیت است برای کسی که در احوال
ان تدبر نماید و بفهمد و خانهٔ توانکریست برای کسی که توشهٔ اخرت خود را از ان برکیرد و محل تنبه
اکاهیست برای کسی که از اوضاع ان پند کیرد دنیا محل پیغمبران خداست و وحیهای الهی در این
جا نازل کردیده و ملائکهٔ حق تعم در این خانه عبادت کرده اند و دوستان خدا در این نشاه خدا را
پرستیده اند و برتبهٔ محبت فایز کردیده اند و بندکان خالص خدا در دنیا سوداکریها کرده اند و باعمال
خود رحمت الهی را خریده اند و بهشت را بسود سوداهای خود برده اند پس کی مذمت دنیا میتواند
کرد و حال انکه پیوسته مردم را از جدایی خود خبر میدهد و باواز بلند ندای نیستی و فنای خود را
در میان مردم میزند و بدیهای خود را و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکند و بلاها و دردها
و مشقتهای خود بلاهای اخرت را برای مردم مثل میزند و لذتها و شادیهای خود عیشها و راحتهای
اخرت را بمردم می شناساند و ایشان را مشتاق انها میکرداند پس کسی را بعافیت میدارد و بامداد
بمصیبت و محنت می اندازد که امید وار میکرداند و کاه میترساند و کاهی تحف مینماید و کاهی حذر
می فرماید پس جمعی که پندهای انرا نشنیده اند و از موعظهای ان اکاه نکردیده اند در روز ندامت
و حسرت انرا مذمت خواهند کرد و کروهی که از ان پندها کرفته اند و از ان توشها برداشته اند در روز
قیامت انرا مدح خواهند کرد زیراکه انچه دنیا بیاد ایشان اورد از ان متذکر و اکاه شدند و از فنا و نیستی
و بدیهای خود با ایشان کفت باور کردند و تصدیق ان نمودند و از موعظهای ان پند کرفتند و فایدها
بردند * دویم * دینار و درهم و اسباب و اموال است و اینها نیز چنین نیست که همه قسمی از ان دنیا
باشد چنانچه سابقا مجملی از ان مذکور شد بلکه انچه از ان ادمی را از خدا غافل کرداند و بسبب تحصیل
ان مرتکب محرمات کردد یا محبت بسیار بان داشته باشد که بان سبب در راه خدا انرا صرف ننماید و حقوق
الهی از ان ادا نکند ان دنیاست و بداست اما برای کسی که انرا وسیلهٔ تحصیل اخرت کرداند ان بهترین
چیزهاست چنانچه حقتعم بسیار جاعتی را در قران ستایش فرموده که مالهای خود را در راه خدا صرف
مینمایند و بهشت از ان میخرند پس انها مایه ایست برای تحصیل سعادت اخرت و اصل انها بد نیست بلکه
محبت اینها داشتن و بسبب ان ترک اخرت نمودن بداست چنانچه از حضرت رسول صم منقولست که فرمود
که نیکو یاوریست توانکری بر تحصیل تقوی و پرهیزکاری و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد
باقر و امام جعفر صادق عم منقولست که فرمودند که نیکو یاوریست دنیا بر تحصیل اخرت و بسند صحیح

منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق عم امد و عرض نمود که ما طلب دنیا می نماییم و دوست میداریم
که دینار و بما اورد حضرت فرمود که برای چه میخواهی انرا کفت که میخواهم که صرف خود و عیال خود
نمایم و بان خویشان خود را نوازش کنم و تصدق کنم در راه خدا و بوسیلهٔ ان حج و عمره بجا اورم حضرت
فرمود که این طلب دنیا نیست طلب اخرت است و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیاست
دنیایی هست که ادمی را باخرت میرساند و دنیایی هست که ملعون است او در این باب اخبار بسیار است
و بعضی را در لمعات بیان کردیم * سیم * متمتع شدن از مستلذات دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانها
و اسباب نفیس داشتن و جامهای فاخر پوشیدن است و تحقیق انها نیز در لمعات کذشت پس هرکاه
دانستی که دنیا اینها نیست که عوام بعقل ناقص خود دنیا نام میکنند و دنیا و اخرت بیکدیکر بسیار مشتبه
میباشد زیراکه پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیایی نماید و عین اخرتست و عبادت کافران و نماز
تراویح سنیان و اعمال صاحبان بدعت و عبادت مرایان اخرت می نماید و عین دنیاست پس باید که اول
دنیا و اخرت را معلوم کنی و حقیقت هردو را بدانی پس از دنیا رو بکردانی و باخرت رو کنی و اکر
بنادانی براه روی کاه باشد که از اخرت رو بدنیا روی و ندانی پس بدانکه چنانچه از ایات و اخبار
معلوم میشود دنیا امریست مرکب از جمیع اموری که ادمی را از خدا و محبت او و تحصیل اخرت باز دارد
و دنیا و اخرت در برابر یکدیکرند پس هرچیز که باعث قرب بخدا میشود و موجب ثواب اخرت میکردد
ان اخرت است اکرچه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هرچیز که برخلاف این باشد دنیاست پس
بسا باشد که تاجری تجارتی کند و غرض تحصیل نفقهٔ واجب یا اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای اخروی
باشد و ان تجارت عین اخرت باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا کویند و بسیار باشد که شخصی
پیوسته عبادت کند و عبادت او بدعت باشد یا غرض او از ان عبادت در تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد
ان عبادت او عین دنیاست و کاه باشد که عابدی بظاهر ترک دنیا کرده باشد و در کناری نشسته باشد
و جامهای ثمینه پوشیده باشد و غرض او مکر و فریب باشد و خدا منظورش نباشد و هر تاری از
تارهای خرقهٔ او دام تزویری باشد برای تسخیر دلهای مردم و ریسمان و حد تش کمندی باشد برای
جزب جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بدعتی چند باشد که موجب وزر و وبال او کردد و بمردم
نماید که من ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالاتست بسا باشد که عالمی انرا
وسیلهٔ دنیای خود سازد و از جمیع اشقیا بدتر باشد بسا باشد که فقیری که مال نداشته باشد محبت مال را
زیاده از ان کسی داشته باشد که مال بسیار داشته باشد و تعلق بانها نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا
و اخرت خصوصیت بوضعی و عملی و جماعتی ندارد قاعدهٔ کلیش همانست که بیان کردیم و سابقا معلوم
شد که ان قانون را از شریعت مقدس نبوی میتوان دانست پس انچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته

و طلبیده موجب خوشنودی او میگردد اگر با شرایط و اخلاص بجا آورند آن آخرت است خواه نماز باشد
و خواه تجارت و خواه مجامعت باشد و خواه معاشرت مردم باشد و دنیا آنچیزیست که غیر اینها باشد و آن
بر چند قسمت دنیای حرامی میباشد که آدمی بسبب ارتکاب آن مستحق عقوبت الهی میگردد و آن باین
میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادت و خواه در معاشرت و خواه در جمیع اموال
و ارتکاب مناصب و غیر آن و دنیای مکروهی می باشد که مرتکب امری چند شود که انها نهی کراهت
فرموده و حرام نگردانیده و تحصیل زیادتیهای اموال و مساکن و اسباب از ممر حلال که آدمی را از کمالات
محروم گرداند و وسیلهٔ تحصیل آخرت نگردد از این بابست و دنیای مباح مرتکب لذتهای مباح شدن است
و غیر از چیزهایی که نه خدا بآن امر فرموده و نه نهی کرده بلکه حلال گردانیده و اینها نیز غالب اوقات چون
مانع تحصیل کمالات و سعادات اخرویست بقسم دوم بر میگردد و گاه باشد که کسی اینها را بنیتهای
صحیح خود وسیلهٔ عبادتی و سعادتی گرداند و بقصد قربت واقع سازد و عبادت شود اکثر مباحات را
بقصد قربت عبادت میتوان کرد و گاه باشد که ترک این مباحات را بلکه مستحبات را بنادانی خود عبادتی
قرار دهد و آن را ترک دنیا نام کند و بسبب آن معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد چنانچه بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که فرمود زهد در دنیا آن نیست که مال خود را ضایع کنی نه اینکه
حلال را بر خود حرام گردانی بلکه زهد و ترک دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد
از اعتماد تو بر خدا و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که فرمود که زهد در دنیا آنست که طول امل را
از خود دور گردانی و بنعمتهای خدا شکر کنی و از محرمات الهی بپرهیزی و از حضرت امام جعفر صادق
عم پرسیدند از معنی زهد فرمود که آنست که محرمات الهی را ترک نمایی و حضرت امیر المومنین عم فرمود که
مردم بر سه قسمند زاهد و صابر و راغب اما زاهد پس اندوه و شادی دنیا از دل او بدر رفته پس
بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نمیشود و بر خیری از دنیا که از او فوت شود تاسف نمیخورد و
محزون نمیشود و اما صابر پس آرزوی دنیا در دل او هست چون میسر شد نفس خود را لجام میکند و منع
مینماید از آن برای عاقبت بدی که از دنیا میدانند و باین سبب ابرا دشمن میدارد و اما راغب در دنیا
پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا حرام و پروا نمیکند که در تحصیل دنیا غرضش باطل
شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش برطرف شود پس این جماعت در گرداب دنیا افتاده اند و دست
و پا میزنند و اضطراب میکنند پس کسی که خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم اول بکند و معلوم
کند که خدا کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و آثار پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله
علیهم را تتبع نماید تا از اهلش معلوم کند و سنت و طریقهٔ ایشان را پیش گیرد و واجبات و سنتها را بعمل
آورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه

تکلیف

تکلیف نموده آنرا بعمل آورد و مباحات خود را بنیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت
بر گرداند چون در ارتکاب این امور شهوات نفسانی و وساوس شیاطین جن و انس معارض آدمی
میگردند باید که بتوسل بجناب مقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل مشقت طاعات
نفس را رام و منقاد شرع گرداند و خیالاتی که مخالف شرعست در هر باب بمعارضه و مجادله از نفس
بیرون کند تا براه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و اگرنه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیایند و بسبب
جهالت و نادانی خود را موفق میدانند و تفصیل این مطلب موقوفست بر بیان تفاصیل آداب و سنن و
طریقه اهل بیت عم و آن در این کتاب میسر نمیشود انشاء الله کتابی جدا در این باب نوشته شود و غرض از
ذکر این مجمل این بود که اکثر عوام از این راه فریب میخورند که کسی را که بر وضع غریبی مخالف وضعهای
متعارف می بینند بی آنکه ملاحظه کنند که آن وضع موافق شرعست و پسندیدهٔ حق است متابعت مینمایند
و بسبب آن گمراه میشوند شاید که کسی را که خدا هدایت او را خواسته باشد باین کلمات هدایت یابد
اما اکثر آن جمعی که ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته باینها هدایت نمی یابند و باعث زیادتی رسوخ ایشان
در باطل میگردد * والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یا اباذر ان الله تبارک و تعالی لم یوح الی ان اجمع
المال و لکن اوحی الی ان سبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین یا اباذر انی
البس الغلیظ و اجلس علی الارض و العق اصابعی و ارکب الحمار بغیر سرج و اردف خلفی فمن رغب
عن سنتی فلیس منی یا اباذر حب المال و الشرف اذهب لدین الرجل من ذئبین ضاریین فی زرب الغنم
فاغارا فیها حتی اصبحا فما ذا ابقیا منها * ای ابوذر حق تعالی بسوی من وحی نفرستاده که من
مال جمع نمایم و لیکن بسوی من وحی فرستاد که تسبیح کن پروردگار خود را او را منزه دان
و پاکی یاد کن از هر چیز که در ذات و صفات و افعال شایستهٔ او نیست و تسبیح را با حمد
پروردگار خود بجا آور که او را بر جمیع نعمتها که بتو کرامت فرموده بزبان و دل و اعضا و جوارح
شکر نمایی با آنکه چون توفیق تسبیح یابی آنرا از جانب خدا بدان و او را بر این نعمت شکر کن و از جملهٔ نماز
گذارندگان باش یا از جملهٔ سجده کنندگان باش در نماز و غیر نماز عبادت پروردگار خود بکن
بر هر حالی تا وقتی که در رسد ترا امرک که متیقن است رسیدن آن بهر زندهٔ از مخلوقات یعنی تا زندهٔ ترک
بندگی مکن ای ابوذر من جامهای کنده می پوشم و بر روی خاک مینشینم و انگشتان خود را میلیسم در
هنگام طعام خوردن و بر الاغ بی زین و پالان سوار میشوم و دیگری را با خود ردیف میکنم پس هر که
سنت مرا ترک نماید و از آن کراهت داشته باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال و شرف و بزرگی دنیا دین
آدمی را بیشتر تلف و ضایع میکند از تلف کردن دو گرگ گرسنهٔ درنده که در رمهٔ گوسفندی شب در
آیند و تا صبح غارت کنند این دو گرگ از آن گوسفندان چه چیز باقی خواهند گذاشت همچنین این دو

کرك درنده که یکی محبت مال است و یکی محبت جاه در این شب تار غفلت و جهالت دین ادمی را چنین
بغارت میبرند چون پردهای غفلت را از دیده بر میکیرند بعد از مرك و صبح اکاهی طلوع میکند و
بمقتضای * الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا * از خواب غفلت بیدار میشوند معلوم میشود که چه ضررها باین
رسانیده اند این کلمات شریفه مشتملست بر بیان سه خصلت * اول * محبت مال و جمع کردن درهم و
دینار از روی حرص و این بدترین صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و فساد
میشود و چون دل را بك محبوب بیش نمیباشد این محبت باعث این میشود که محبت الهی را از دل بیرون
میکند و پیوسته در جمیع کارها منظور او همین باشد و همین است معنی مال پرستیدن چنانچه در باب
نیت بیان کردیم و علاج این خصلت باین میشود که بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنا و نیستی دنیا
تفکر نماید و ملاحظه نماید که انچه جمع میکند بکار او نمی اید و انچه را در راه خدا صرف میکند ابد الاباد
بکار او خواهد امد و در عظمت رتبهٔ علم و عبادت و کمالات و اثاری که در دنیا و اخرت بر انها مترتب
میشود فکر کند تا بر او معلوم شود که این امر سهل باطل را که بزودی از ادمی جدا میشود مانع تحصیل ان
قسم کمالات ابدی که همیشه با این کس خواهد بود نمیتوان نمود و تامل نماید در عفو بتهائی که خدا برای
کسب مال حرام مقرر فرموده و در اینکه مال حلال را هم حساب می باید داد و در ثواب صرف کردن
در راه خدا یك را ده و هفتصد را هفتصد هزار عوض میدهند در روزی که دست ادمی از جمیع چیزها و
وسیلها کوتاه شده است و بداند که حقتعم ضامن رزق است و اعتماد بر او ست نه بر مال و عبرت کیرد از احوال
جمعی که مالهای بسیار جمع کرده اند و هیچ بکار ایشان نیامد و و بالش از برای ایشان ماند جمعی
متوجه عبادت و تحصیل اخرت شدند روزکار ایشان باحسن وجوه کذشت چنانچه حضرت صادق عم
فرمود کسی که یقین داند که حساب قیامت حق است جمع مال چرا میکند و در حدیث دیکر فرمود که در
میان بنی اسرائیل در زمان قحط عظیم بمرتبه رسید بحدی که قبرهای مردهارا شکافتند و کوشتهای
ایشانرا خوردند در یکی از ان قبرها لوحی یافتند که بران نوشته بود که من فلان پیغمبرم و قبر مرا فلان
حبشی نبش خواهد کرد بدانید که انچه را پیش فرستاده بودیم یافتیم و انچه را صرف کرده بودیم بر وجه
طاعت سود بردیم و انچه از عقب خود کذاشتیم زیان کردیم و بما نفعی ندارد و از عبد الله عباس منقولست
که اول درهم و دیناری را که بر روی زمین سکه زدند شیطان بر انها نظر افتاد پس برداشت
و بر دیده کذاشت و بر سینهٔ خود کرفت و از شادی فریادی زد و انها را در بر کرفت و کفت شماها باعث
روشنی چشم من و میوهٔ دل منید و بنی ادم که شما را دوست دارند دیکر پروا ندارم از انکه بت بپرستند
و مرا از ایشان همین کافیست که شما را دوست دارند و از حضرت امام رضا عم منقولست که جمع نمیشود
مال مکر بچند خصلت زشت بخل بسیار و امل دور و دراز و حرصی که بر ادمی غالب باشد و قطع کردن

رحم

رحم و اختیار کردن دنیا بر اخرت منقولست بسند معتبر از حضرت رسول خدا صلعم که بصحابه فرمودند که
کدام یك از شما مال وارث را از مال خود دوستتر میدارید کفتند یا رسول الله هیچیك از ما چنین
نیستیم فرمود که بلکه همه این حال دارید بعد از ان فرمود که فرزند ادم میکوید که مال من و مال من از
مال بغیر از این از تو هست که طعامرا بخوری و فانی کنی و جامه را بپوشی و کهنه کنی یا مال را تصدق کنی
و از برای خود ذخیره کنی و انچه غیر اینهاست مال وارث است و در حدیث دیکر فرمود که هیچ تکلیفی
بر بندکان دشوارتر نیست از بیرون کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاك کرد جمعی را که
پیش از شما بودند و شما را نیز هلاك خواهد کرد و فرمود که هر که محبت این دو سنك را بر محبت خدا ترجیح
دهد با اینها محشور خواهد شد و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که فرمود که سه چیز است که باعث
فتنه و ضلالت مردم میشود اول محبت زنان است و ان شمشیر شیطان است دویم شراب خوردن است
و ان تلهٔ شیطان است سیم محبت دینار و درهم است و ان تیر شیطان است پس کسی که زنان را دوست
دارد بیاطل از زندکانی خود منتفع نمیشود و کسیکه شراب را دوست دارد بهشت بر او حرام است و کسیکه
دینار و درهم را دوست دارد بندهٔ دنیاست و فرمود که حضرت عیسی میفرمود که دینار درد دینست
و عالم طبیب درد های دینست پس چون ببیند که طبیب درد را بسوی خود میکشد او را متهم دارید
و بر عالمی که محبت دینار و درهم داشته باشد اعتماد مکنید و بدانید که هرکاه او خیر خود را نخواهد خیر
خواه دیکران نخواهد بود * دویم * محبت جاه و اعتبارات باطل دنیاست و این ضرورش نسبت بخواص
زیاده از محبت دینار و درهم است و در نفس مخفی میباشد و بسیار کسی باشد که کمان کند که این معنی
را از نفس خود زایل کرده و بعد از مجاهدهٔ بسیار بر او ظاهر شود که در نفس او اینمعنی کاهنست و این
نیز از امهات صفات ذمیمه است و اخلاص در اعمال را باطل میکند و ادمی را مردم پرست میکند و بمهالك
عظیمه می اندازد و مرتکب مناصب باطل میکرداند و دین حق را و خدا را در نظر سهل میکند و اعتبارات
دنیا را در نفس قوی میکند و بتدریج ادمی را بکفر میرساند و علاج این نیز بعد از توسل بجناب مقدس
ایزدی انست که در بطالت مردم تفکر نماید و بتفکر صحیح بیابد که ایشان مالك ضرر و نفع او نیستند و در
دنیا و اخرت کار او بر پروردکار اوست و بداند که اعتبارات دنیا فانیست و بزودی زایل میشود
و عبرت کیرد از احوال جمعی که دنیا و روز ایشانرا بر میدارد و بزودی بر خاك مذلت می اندازد و
بعد از مردن ان اعتبارات و بال ایشان خواهد بود و اعتبارات واقعی که از علم و عمل بهم میرسد
هرکز زوال ندارد و پیوسته باقیست و در احادیث اهل بیت عم که در این باب وارد شده است تفکر نماید
و از بندهای ایشان مستفیض کردد چنانچه منقولست که از حضرت امام زین العابدین عم پرسیدند که
کدام عمل نزد حقتعم افضل است فرمود که هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه صم بهتر از دشمنی

دنیا نیست و بدرستیکه دنیا را شعبهای بسیار هست و گناهان را نیز شعبهای بسیار هست پس اول معصیتی که خدا را کردند تکبر بود در هنگامی که شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و تکبر کرد از جملهٔ کافران شد دیگر حرص بود که آدم و حوا را باعث شد با اینکه حق تعالی با ایشان فرمود که از هر چه خواهید از میوهای بهشت بخورید و نزدیک شجرهٔ منهیه مروید که از جملهٔ ستمکاران بر خود خواهید بود اگر از آن تناول نمائید پس با آنکه احتیاج بمیوهٔ آن درخت نداشتند خوردند و اینمعنی در میان فرزندان ایشان بهم رسید تا روز قیامت چنانچه می بینی که اکثر آن چیزهائی که فرزندان آدم مرتکب آنها میشوند چیزی چند است که بآنها احتیاج ندارند دیگر حسد بود که از فرزند آدم قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی حسد و رشک پس از اینها شعبها بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و محبت راحت و محبت سخن گفتن باطل و محبت رفعت تفوق بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب پس اینها هفت خصلت بدند همگی جمع شده اند در محبت دنیا چون پیغمبران و علما اینرا دانستند گفتند که محبت دنیا سر همهٔ بدیها و گناهان است و دنیا دو دنیاست یک دنیائی که آدمی را کافی باشد و زیاده بر آن ملعون است بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که طلب نماید ریاست و سرکرده بودن را هلاک میشود و در حدیث دیگر فرمود که زنهار که بپرهیزید از جماعتی که ریاست میطلبند و بزرگی را بر خود می بندند والله صدای کفش بر پشت کسی بلند نمیشود بباطل مگر آنکه خودش هلاک میشود دیگران را هلاک میکند بسند صحیح منقولست که امام موسی کاظم شخصی را نام بردند فرمودند که او ریاست دوست میدارد فرمودند که دو گرگ درنده در گلهٔ گوسفند بیفتند شبانان ایشان حاضر نباشد ضرر بآن گله نمیرسانند آنقدر که طلب ریاست ضرر به دین مسلمانان میرساند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق فرمود هر که سرداری و ریاست مردم کند ملعونست و هر که طلب آن نماید ملعون است و هر که در خاطر خود آنرا داشته باشد و محبت آن در دلش باشد ملعونست بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت صادق عم فرمود که گمان میکنید که من نیکان و بدان شما را نمی شناسم والله که بدترین شما کسی است که دوست دارد که مردم از پی او راه روند و سرکردهٔ ایشان باشد بدرستیکه چنین کسی یا دروغ گوست یا بیعقل است و بسند معتبر از رسول صم منقولست که اول چیزی که خدا را بآن معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و از حضرت صادق عم منقولست که بسفیان بن خالد فرمود که زنهار که طلب ریاست مکن که هیچ کس آنرا طلب نکرد مگر آنکه هلاک شد او گفت فدای تو گردم پس ما همه هلاک شده ایم زیرا که هیچ یک از ما نیست مگر آنکه میخواهد که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او اخذ نمایند حضرت فرمود که آن مراد نیست که فهمیدی آنچه بد است آنست که شخصی را بغیر از امام بحق از برای خود پیشوا قرار دهی

و آنچه از پیش خود گوید تصدیق نمائی و مردم را بمتابعت گفتهٔ او بخوانی * سیم * تواضع و فروتنی و شکستگی است نزد خدا و خلق و رفع تکبر از خود نمودن و این از بهترین صفات کمال است زیرا که ممکن ناچیز و فانی و ذلیل است و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص خداوند عالمیانست و چندانکه آدمی شکستگی بیشتر میکند خدا او را بلندتر میکند و قابل کمالات بیشتر میشود چنانچه خاک باعتبار پستی و شکستگی که دارد معدن صد هزار الوان معادن و نباتات و میوها و گلها و شقایق گردیده و از آن انسان بظهور آمده که گلستان انواع کمالات و معارف و حقایق است و مسجود ملائکهٔ سموات گردیده و اشرف مخلوقات در میان ایشان بهم رسید و آتش کاران سرکشی و نخوت بود از آن شیطان بهم رسید و مردود ازل و ابد شد پس آدمی باید که در جمیع امور از پوشیدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و برخواستن و با مردم معاشرت کردن و بندگی پروردگار خود کردن در مقام تواضع و شکستگی باشد و در امری رفعت طلب نباشد تفوق در آن امور نطلبد و نظر باصل نصب و حسب خود بکند و ملاحظه نماید که اصلش منی گندیده بوده و در مدتی غذایش خون حیض بوده و بعد از آن تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاساتست از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط که هر یک از آنها که از او جدا میشود خود از آنها نفرت میکند و آخر کارش آنست که جیفهٔ گندیده میشود که هیچ چیز از آن متعفن تر نمی باشد و تمام بدنش چرک و ریم و کرم میشود اینها کثافتهای بدن آدمی است و کثافت روح بسبب اخلاق ذمیمه و جهل و نادانی بصد هزار مرتبه از اینها بدتر است پس چنین کسی را گمان آنست که بنقص و عجز و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد و چندانکه آدمی کامل تر میشود علم او بیشتر و زبونی و بیچارگی او بیشتر میشود و تواضع و فروتنی او بیشتر میشود چنانچه از اطوار انبیا و اوصیا عم معلوم است و چون شکستگی کار بنده است و رفعت و بلندی کار خداوند است چندانکه بنده در کار خود بیشتر می افزاید خداوند کار خود را افزون تر میکند و او را بلندتر میکند و اگر خود خواهد که خود را بلند کند چون کار او نیست چندانکه سعی میکند پست تر میشود چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق عم منقولست که حقتعالی دو ملک موکل گردانیده که هر که از برای خدا تواضع و فروتنی کند او را بلند کنند و هر که تکبر کند او را پست و ذلیل کنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود وحی نمود که ای داود چنانچه نزدیک ترین مردم نزد من تواضع کنندگانند همچنین دورترین مردم از من متکبرانند و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی وحی نمود بحضرت موسی عم که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان سایر مردم برگزیدم و کلیم خود گردانیدم موسی عرض کرد که بچه سبب حق تعالی فرمود که در میان مردمان نظر کردم نیافتم کسی را که مذلت و شکستگی او نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وقتی که نماز میکنی پهلوی روی خود را نزد من بر خاک میگذاری بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که از جملهٔ

تواضع آنست که در مجلس به پست‌تر از مکان خود راضی شوی و هر که برخوری بر او سلام کنی و ترک جدل کنی هر چند محق باشی و نخواهی که مردم ترا ستایش کنند بر پرهیزکاری خدا بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که تواضع آنست که از حق مردم ادا کنی آنقدر که میخواهی که از حق تو ادا کنند و در حدیث دیگر منقولست که از آنحضرت پرسیدند که کدام است اندازهٔ تواضع که بنده هرگاه بآن متصف گردد او را متواضع گویند فرمود که تواضع را درجات بسیار هست از جملهٔ آنها آنست که آدمی قدر خود را بلندتر از مرتبهٔ خود قرار ندهد و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که بکسی برساند مگر چیزی را که خواهد که مردم باو برسانند و اگر بدی از مردم به بیند تدارک آن بنیکی و احسان بکند و خشم خود را از مردم فرو خورد و از بدیهای مردم عفو کند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد در حدیث معتبر دیگر منقولست که حضرت صادق ع نظر فرمود به شخصی از اهل مدینه که از برای خود چیزی خریده بود و برداشته بخانه می برد چون آن شخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که برای عیال خود خریدهٔ و از برای ایشان برداشتهٔ که بخانه برسانی و الله که اگر من از زبان اهل مدینه نمیترسیدم دوست میداشتم که خود چیزی بخرم و از برای ایشان ببرم و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که روزی حضرت علی بن الحسین ع گذشتند بر جماعتی که مبتلا بخوره بودند و حضرت بر الاغی سوار بودند ایشان مشغول چاشت خوردن بودند حضرت را تکلیف کردند بطعام خود حضرت فرمود که اگر من روزه نبودم اجابت شما مینمودم چون حضرت بخانه تشریف آوردند فرمودند که طعام نیکوئی برای ایشان مهیا کردند و ایشان را طلبیدند و با ایشان طعام تناول فرمودند منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع حضرت امام حسن ع را وصیت فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادا تست و باسانید بسیار از حضرت رسول صم منقولست که هیچکس تواضع و شکستگی نکرد مگر اینکه خدا او را بلند مرتبه گردانید و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که حسبی نیست هیچ قرشی و عربی را مگر بتواضع و بسند معتبر منقولست از حضرت امام موسی کاظم ع که چون حضرت نوح بکشتی نشستند و آنچه در کار بود در آنجا جا دادند کشتی مامور شد که هر جا که خدا فرماید برود پس بنزد خانهٔ کعبه رفت و هفت شوط طواف کرد و آن طواف نسا بود و دیگر روان شد پس حقتعالی وحی فرمود بکوهها که من کشتی بندهٔ خالص خود نوح را بر یکی از شما ها قرار خواهم داد پس همه سر بلندی و گردن فرازی کردند و هر یک را گمان این بود که کشتی بر روی او خواهد نشست و جودی که تل نجف اشرف و نزدیک شماست تواضع و شکستگی کرد و گفت من با این پستی کی قابل آنم که کشتی بر روی من قرار گیرد پس کشتی بامر الهی آمد و سینهٔ خود را بر جودی گذاشت پس در آن وقت حضرت نوح بخدا استغاثه نمود بزبان سریانی * که یا ماری اتقن یعنی ای پروردگار ما را باصلاح آور و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که در هنگامیکه

جعفر بن ابی طالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود چون بنزد او آمدند دیدند بر روی خاک نشسته و جامهای کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون او را بر آن حال مشاهده نمودیم ترسیدیم پس چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت شکر و سپاس میکنم خداوندی را که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت داده و دیدهٔ او را روشن گردانیده میخواهید شما ها را بشارت دهم گفتیم بلی ای پادشاه گفت در این ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمد و خبر آورد که حقتعالی پیغمبرش را بر دشمنان یاری داد و دشمنان او را هلاک کرد و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر گشتند و ملاقات ایشان در جائی واقع شده بوده است که آنرا بدر میگویند و درخت اراک بسیار در آنجاهست و گویا آن موضع الحال در نظر من است که آقائی داشتم و گوسفندان او را در آن وادی میچرانیدم پس جعفر گفت که ای پادشاه چرا بر خاک نشستهٔ و این جامهای کهنه را پوشیدهٔ گفت ای جعفر از جملهٔ آدابی که حقتعالی بحضرت عیسی فرستاده آنست که بدرستیکه از جملهٔ حقوق الهی بر بندگان آنست که چون خدا با ایشان نعمتی تازه کرامت فرماید تواضع و شکستگی بدرگاه او بیرند پس چون حقتعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت فرموده من این فروتنی و شکستگی نزد خدا اظهار مینمایم پس چون این خبر بحضرت رسول صم رسید باصحاب خود فرمود بدرستیکه صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود پس بسیار تصدق کنید تا خدا شما را رحم فرماید تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی را پیشهٔ خود کنید تا خدا در دنیا و آخرت شما را بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزتست پس از جرمهای مردم عفو نمائید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری منقولست که شأن و منزلت آنکس نزد خدا اعظم تر است که حق برادران مؤمن خود را بیشتر شناسد و حرمت ایشان را بیشتر دارد کسیکه فروتنی و تواضع کند برای برادران خود او نزد حقتعالی از جملهٔ صدیقانست و از شیعهٔ خاص حضرت امیرالمؤمنین ع و بدرستیکه پدری و پسری از مؤمنان بخانهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع وارد شدند پس حضرت برخواستند و ایشان را گرامی داشتند و در صدر مجلس ایشان را جا دادند و نزد ایشان نشستند و فرمودند که طعامی برای ایشان حاضر کردند چون ایشان تناول کردند قنبر طشت و ابریق چوبی آورد و دستمالی که دست را خشک کنند پس حضرت برخواستند و ابریق را گرفتند که آب بر دست پدر بریزند او بر خاک افتاد و گفت یا امیرالمؤمنین من چون راضی شوم که خدا به بیند که تو آب بر دست من بریزی حضرت فرمود که بنشین و دست بشو که میخواهم که خدا به بیند که برادر مؤمن تو خدمت میکند ترا تا حق تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان پس آنمرد نشست حضرت فرمود که قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم که با اطمینان

خاطر دست بشوبی چنانچه اگر قنبر دست تو را می شست مطمئن میبودی چون حضرت فارغ شدند ابریق
را بمحمد بن حنفیه دادند و فرمودند که ای فرزند اگر این پسر با پدرش همراه نمیبود اب بر دست او
میریختم ولیکن خدا راضی نیست که پدر و پسر را در حرمت مساوی گردانند چون با یکدیگر باشند
چون پدر اب بر دست پدر ریخت باید که پسر بر دست پسر بریزد پس محمد بن حنفیه اب بر دست پسر
ریخت پس حضرت امام حسن عسکری عم فرمود که هر که متابعت امیر المومنین عم کند در این باب شیعهٔ
او ست حقا بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که جامهٔ حضرت رسالت پناهی کهنه شده بود شخصی
دوازده درهم بخدمت انحضرت اورد بحضرت فرمود که یا علی این دوازده درهم را بگیر و برای من جامهٔ
بخر که بپوشم حضرت ببازار رفتند و بان دوازده درهم پیراهنی خریدند و بنزد حضرت رسول صم
اوردند حضرت فرمودند که یا علی جامهٔ از این پست تر مرا خوشتر می اید گمان داری که صاحبش پس
گیرد حضرت امیر المومنین عم فرمود که ببینم شاید راضی شود و ببازار رفتند و گفتند که حضرت
رسول این جامه را نپسندیدند و جامهٔ از این کم قیمت تر میخواهد اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را
بده ان مرد راضی شد و زر را داد حضرت انرا بخدمت حضرت رسول صم اوردند و جناب مقدس
نبوی با انحضرت باتفاق متوجه بازار شدند در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته است و گریه میکند
حضرت رسول از او پرسیدند که سبب گریهٔ تو چیست گفت یا رسول الله صاحب من چهار درهم بمن داد
که برای او چیزی بخرم و گم کردم و اکنون از ترس بخانه نمیتوانم رفت حضرت چهار درهم باو دادند
و فرمودند که بخانه خود برگرد و ببازار تشریف بردند پیراهنی بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد
الهی فرمودند چون از بازار بیرون امدند مرد عریانی را دیدند که میگوید که هر که برمن جامه بپوشاند
حقتعالی از جامهای بهشت براو بپوشاند حضرت ان پیراهن را کندند و بسایل دادند و ببازار برگشتند و
پیراهن دیگر بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند و بجانب منزل روان شدند در
عرض راه دیدند که همان کنیزک نشسته از او پرسیدند که چرا بخانه نرفتهٔ گفت یا رسول الله دیر کرده ام
و میترسم که مرا بزنند حضرت فرمودند که پیش باش و راه خانه را بمن بنما تا بیایم و ترا شفاعت کنم و حضرت
رفتند تا بر در خانه ایشان ایستادند و فرمودند السلام علیکم ای اهل خانه ایشان جواب نگفتند بار دیگر
فرمودند جواب نگفتند در بار سیم گفتند علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که
چرا در مرتبهٔ اول و دوم جواب نگفتید گفتند چون سلام ترا شنیدیم از برای برکت خواستیم که سلام تو
بر ما زیاده گردد پس حضرت فرمود که این کنیزک دیر بخانه امده است او را ازار مکنید ایشان گفتند
یا رسول الله از برای قدم تو او را ازاد کردیم حضرت فرمود که الحمد لله من هیچ دوازده درهمی ندیدم
که برکتش از این دوازده درهم بیشتر باشد خدا باین زر دو مومن را پوشانید و بندهٔ را ازاد

گردانید و بسند معتبر منقولست که از محمد بن مسلم که روزی بخدمت حضرت امام محمد باقر عم رفتم
حضرت طعام تناول میفرمودند مرا تکلیف نمودند و بعد از ان فرمودند که مگر گمان داری که حضرت
رسول صم از روزی که مبعوث شدند تا روزی که از دنیا رفتند هرگز تکیه زده چیزی تناول فرموده اند
نه و الله که هرگز چشمی ندید انحضرت را که در حال طعام خوردن تکیه فرموده باشد بعد از ان فرمود گمان
داری که ان حضرت از نان گندم سه روز پی در پی تناول فرموده باشد نه و الله که سه روز متوالی از
نان گندم سیر نشدند از روزی که مبعوث برسالت شدند تا وقتی که برحمت ایزدی پیوستند من
نمیگویم که حضرت را این مقدور نبود بلکه گاه بود که بیک کس صد شتر عطا میفرمودند اگر میخواستند که
سیر بخورند و طعامهای لذیذ تناول فرمایند میتوانستند بدرستیکه جبرئیل کلید گنجهای زمین را برای
انحضرت اورد سه مرتبه و مخیر گردانید انحضرت را در قبول ورد و گفت که اگر قبول کنی خدا از درجهٔ
تو در قیامت چیزی کم نخواهد کرد و در هر مرتبه انحضرت تواضع و شکستگی نزد خدا را اختیار فرمود و
هرگز از انحضرت چیزی سوال نکردند که بفرمایند نه اگر بود عطا میفرمود اگر نه بود میفرمود که چون بهم رسد
خواهیم داد و هرگز چیزی را از جانب حقتعالی عطا نفرمود که عطای او را امضا نکند و گاه بود که بهشت را
ضامن میشدند و عطا میفرمودند و حقتعالی برای او تسلیم مینمود محمد بن مسلم میگوید که بعد از ان حضرت
دست مرا گرفتند و فرمودند که امام شما حضرت امیر المومنین بر روی پشت دکان مینشستند و بر روی پشت دکان
طعام تناول میفرمودند و بمردم نان گندم و گوشت اطعام میفرمودند و بخانه میرفتند و خود نان و زیت
تناول میفرمودند و دو پیراهن کنده سنبلانی میخریدند و بهترش را بغلام خود میپوشانیدند
و زبون تر را خود میپوشیدند و اگر استینها از انگشتان میگذشت میبریدند و اگر پیراهن
از کعب بلندتر بود کوتاه میکردند و هرگز دو امر بر انحضرت وارد نشد مگر انکه انچه بر بدن دشوارتر بود
اختیار میفرمودند پنج سال پادشاهت مردم کردند از برای خود اجری بر روی اجری و خشتی بر روی
خشتی نگذاشتند و هرگز زمینی را باقطاع خود نگرفتند سرخ و سفیدی از انحضرت میراث نماند مگر
هفصد درهم که از عطاهای انحضرت زیاده مانده بود که میخواستند برای خود کنیزکی بخرند و هیچکس
طاقت عبادت انحضرت نداشت و حضرت علی بن الحسین عم مطالعه میفرمودند کتاب احوال حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه را و بر زمین میگذاشت و میفرمود کی طاقت این عمل دارد و بسند دیگر
منقولست که حضرت امیر المومنین عم روزی بنزد بزازی رفتند و فرمودند که جامهٔ بمن بفروش ان
مرد گفت که یا امیر المومنین انچه شما میخواهید من دارم چون دیدند که ان شخص حضرت را شناخت
بدکان دیگر رفتند که پسری در ان دکان بود و حضرت را نمیشناخت و دو جامه خریدند یکی را بسه
درهم که حساب این زمان صد و هفتاد چهار دینار میشود و یکی را بدو درهم پس بقنبر فرمود که او را

که سه درهم خریده ایم تو بردار و این را که بدو درهم خریده ایم من بپوشم قنبر گفت که یا امیرالمؤمنین انکه بهتر است تو بان سزاوارتری که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود که تو جوانی و جوانانرا خواهش این امور میباشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را بر تو زیادتی دهم و از حضرت رسول صلعم شنیدم که میفرمود که از انچه میپوشید بغلامان خود بپوشانید و انچه میخورید باشان بخورانید چون پیراهن را پوشیدند استینش را کشیدند در از بود بریدند و فرمودند که کلاهی برای فقرا از ان بدوزند چون پدران پسر بدکان امد یافت که انحضرت بان دکان تشریف اورده بودند و جامه خریده اند دو درهم را برداشت و بخدمت انحضرت امد و عرض کرد که پسر من شمارا نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع گرفته است حضرت فرمود که بقیمتی راضی شدیم و خریدیم دیگر چیزی را پس نمیگیریم و منقولست که روزی عمرو بن حریث در هنگام چاشت بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع امد دید که قصه انبانی اورد که مهر مبارک حضرت بران بود و چون گشود از انجا نان خشک برسبوسی بیرون اورد عمرو گفت که ای قصه چرا این ارد را نه بیخته و پاکیزه نکرده گفت پیشتر میکردم مرا نهی فرمود و گاهی طعام لذیذی درین همیان داخل میکردم برای همین مهر بران میزند پس حضرت ان نانرا گرفتند و در کاسه ریزه کردند و اب بران ریختند و نمک بران پاشیدند و تناول فرمودند بعد از ان فرمودند که این محاسن را برای خوردن باتش جهنم اشنا نمیکنم و این مرا کافیست و در حدیث دیگر منقولست سوید بن غفله در روز عیدی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع امد دید که نان خشکی و اردی با شیر پخته نزد حضرت گذاشته است گفت یا امیرالمؤمنین در روز عید چنین چیزی را نزد خود گذاشته فرمود که این عید است برای کسی که از گناه امرزیده باشد و حضرت صادق ع فرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع هیزم و اب بدوش خود بخانه می اوردند و خانه را جاروب میکردند و حضرت فاطمه ع اسیا میکردند و نان می پختند و بسند دیگر مرویست که حضرت در کوفه خرمائی خریده بودند و بر کنار ردا کرده بودند و بخانه میبردند اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از انحضرت بگیرند و بخانه رسانند حضرت فرمود که صاحب عیال سزاوارتر است ببار ایشان برداشتن از دیگران و بروایت دیگر فرمود که از کمال کامل چیزی کم نمیشود که نفعی خود بعیال خود برساند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین ع در پنج وقت پای برهنه میرفتند و نعلین را بدست چپ میگرفتند در عید فطر و اضحی که بمصلی میرفتند و در روز جمعه که بنماز میرفتند و در هنگامی که بعیادت بیماری یا تشییع جنازه میرفتند و میفرمودند که چون برای خدا میروم میخواهم که پا برهنه باشم و منقولست که پیاده و تنها در بازارها راه میرفتند و اگر کسی راه گم کرده بود بر سر راهش میرسانیدند و اگر ضعیفی بر میخورد اعانتش میفرمودند و اگر از مردم بازار کسی قران را غلط میخواند می ایستادند تا تعلیمش میفرمودند و این ایه را

می خواندند که مضمونش اینست که ما خانهٔ اخرت برای جماعتی مقرر فرموده ایم که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است و منقولست که ابراهیم بن العباس گفت که ندیدم و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا ع باشد هرگز با کسی بخلاف اداب معاشرت نفرمود و هرگز سخن کسی را قطع نفرمود که در میان سخن او سخن گوید و هرگز حاجت سائلی را رد ننمود و هرگز در حضور کسی پا دراز نفرمود و در مجلس تکیه نمیفرمود و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نمیداد و هرگز در خندهٔ انحضرت صدا ظاهر نمیشد و غلامان و مهتران و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر خوان مینشانید و خواب بسیار کم میفرمود و اکثر شبها را تمام بعبادت احیا میفرمود روزه بسیار میداشت و تصدق بسیار مینمود و اکثر تصدقات انحضرت در شبهای تار بود و از محمد بن عباد منقولست که حضرت امام رضا ع در تابستانها بر روی حصیر می‌نشستند و در زمستانها بر روی پلاس و جامهای کهنه میپوشیدند و چون بمجلس مردم می امدند زینت میفرمودند و روایت کرده اند که روزی حضرت امام رضا ع داخل حمام شد شخصی در حمام بود که انحضرت را نمیشناخت بحضرت خطاب کرد که یا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند بعد از زمانی مردم در امدند و حضرترا شناخت و مشغول معذرت شد حضرت دلداری او فرمودند و مشغول بودند تا کیسهٔ او را تمام کشیدند و اخبار در بیان تواضع ایشان زیاده از انست که درین کتاب احصا توان نمود * قال قلت یا رسول الله الخائفون الخاضعون المتواضعون الذاکرون الله کثیرا هم یسبقون الناس الی الجنة قال لا و لکن فقراء المسلمین فانهم یتخطون رقاب الناس فیقول لهم خزنة الجنة کما انتم حتی تحاسبوا فیقولون بم نحاسب فوالله ما ملکنا فنجور و نعدل و لا افیض علینا فنقبض و نبسط و لکنا عبدنا ربنا حتی دعانا فاجبنا * ابوذر گفت که بخدمت رسول صلعم عرض کردم که یا رسول الله ایا جمعی که از خدا خائف و ترسانند و پیوسته در مقام خضوع و مذلت و انقیادند نزد خداوند خود و در مقام تواضع و شکستگی ثابتند یاد خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند ایشان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد حضرت فرمود که نه و لیکن فقراء مسلمانان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد بدرستیکه ایشان در محشر پا برگردن مردم خواهند گذاشت و صفهای ایشانرا خواهند شکافت و رو ببهشت روانه خواهند شد پس خازنان بهشت بایشان خواهند گفت که باشید تا حساب شما بکنند ایشان در جواب خواهند گفت که بچه چیز حساب ما را میکنند ما حکومت و پادشاهی و منصبی نداشتیم که از ما بپرسند که عدالت کرده ایم یا جور و ظلم کرده ایم و مال زیادتی بما نداده بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده ایم یا نگاه داشته ایم و لیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را بسوی خود خواند اجابت او کردیم و از دنیا بیرون امدیم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان و حرمت داشتن ایشان و مذمت اهانت و خواری

ایشان بسیار است و احادیث نیز در مذمت فقر وارد شده است و هم چنین در باب غنا احادیث بر مدح
و مذمت ان وارد شده است و اکثر محققین جمع میان این احادیث باین نحو کرده اند که فقری که ممدوح است
فقر الی الله است و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنایی که ممدوح است غنای نفس است
و غنایی که مذموم است غنای بکثرت مال است که با حرص و طمع باشد و بعضی از احادیث ظاهر میشود که
فقری که مذموم است انست که ادمی در دین تنک مایه باشد و تحقیق این مقام انست که هر چیز که حق
سبحانه و تعم در دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است چون عالم تکلیف
و اختیار است هر چیز ادو جهت است و حقتعم ان چیز را برای جهة خیر مقرر فرموده و مردم وسیلهٔ جهة
شر میکردانند مثل انکه مال را حقتعم در دنیا خلق فرموده که انرا وسیلهٔ قوت بر عبادات و تحصیل سعادات
کردانند و جمعی بسبب ترک ان بانواع کمالات فایز کردند پس اکر مال نمیبود قوت بر عبادت هم نمیرسید
و ثوابی که بر تصدقات و خیرات مترتب میشود حاصل نمیشد و اکر مال نمیبود ثوابی که بر ترک مال حاصل
میشود حاصل نمیشد ولیکن این مال را فتنهٔ هم ساخته است که باز تحصیل انواع بدیها میتوان نمود و این جهت
را در ان برای این مقرر فرموده است که بر ترکش مثاب شوند اما جمعی انرا وسیلهٔ غیر ان کاری میکنند که
برای ان مخلوق شده است و باعث شقاوت ایشان میشود پس هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است
بسبب ان جهة شریست که در ان هست و مردم انرا جهت شر میکنند و اکرنه اصل ان جهت را حق تعم برای
وسیلهٔ خیری مقرر فرموده است و هر جا که مدح ان واقع شده است بسبب ان جهات خیریست که در ان
هست و هم چنین فقر و احتیاج وسیله ایست برای تحصیل سعادات که ادمی بر مشقت ان صبر نماید و
بثوابهای عظیم فایز کردد و رو بخدا اورد و از خدا طلب نماید و بسبب ان او را قرب حاصل شود و محتاج
بمحرمات نشود و از برای خدا ترک نماید و باعلی درجهٔ زهد و ورع برسد و لیکن کاهست که بر ان صبر
نمیکنند و بسبب ان مرتکب سوال از مخلوق میشوند و ان از بدترین نقایص و عیبهاست و کاهی بسبب
ان مرتکب محرمات میشوند و کاهی بسبب ان بخدا و ندخود بد کمان میشوند و نسبت جور و ظلم بخدا
میدهند و بسبب ان کافر میشوند چنانچه در حدیث وارد شده است که فقر نزدیکست که کفر باشد پس
معلوم شد که اصل فقر نعمت و رحمت است و لیکن کاه هست که ادمی باختیار خود انرا وسیلهٔ شقاوت
میکرداند پس هر جا که مدح وارد شده است جهت خیرش را مدح فرموده اند و هر جا که مذمت وارد
شده است جهت شرش را مذمت فرموده اند و لیکن چون نسبت باکثر نفوس فقر و احتیاج موجب
صلاح است و غنا و توانکری مورث طغیان و فساد لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا
بیشتر فرموده اند چنانچه حقتعم میفرماید که بدرستیکه ادمی طغیان هم میرساند چون خود را مستغنی و
بی نیاز دید یا کمان کرد که بی نیاز است و فقیر را در این اینه نکتهٔ بخاطر رسیده که چون محالست که ادمی بی

نیاز شود بلکه هر چند غنی تر میشود احتیاجش بیشتر میشود لهذا فرموده که وقتی که مستغنی میشود
بلکه فرموده که وقتی که خود را مستغنی دانست و کمان کرد که مستغنی شده است و هم چنین عبادات را
حقتعم برای این مقرر فرموده که وسیلهٔ سعادات کردانند و معاصی را برای این مقرر فرموده که ترک انرا
وسیلهٔ سعادات کردانند و کاه باشد که کسی عبادتی را وسیلهٔ شقاوتی کرداند و معاصی را برای این
مقرر فرموده که ترک انرا وسیلهٔ سعادات کردانند یا اکر بغفلت از ایشان صادر شود بتوبه و ندامت از ان
بمرتبهٔ عالیه کمالات فایز کردند اکر معصیت نمیبود کی مردم بترک ان مثاب میشدند و ان شکستکی و انکسار
و عجز توبه کاران از کجا بهم میرسید و اکر ترک اولای حضرت ادم و حضرت داود و سایر انبیا نمیبود ان
کریها و زاریها که موجب قرب و کمالات نامتناهی کردید از کجا حاصل میشد چنانچه واقع شده است
که اکر شما کناه نمیکردید و قادر بر کناه نبودید خدا خلق دیکر میفرمود که قادر بر کناه باشند و کناه از
ایشان صادر شود و سخن در این جا بسیار نازک میشود و عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است
مجملا اکر درست تفکر کنی می یابی که هر چیز که حقتعم در این عالم مقرر فرموده همه عین اصلاح بندکانست
و همه لطف و رحمت است و لیکن بندکان بغیر مصرفش صرف میکنند مثلا اکر بزرکی خانه برای کسی
بفرماید و دیوانخانهٔ نفیس برای او مقرر سازد و ابریزی در انجا بفرماید که برای او بسازند و انواع
ما یحتاج او از مساکین بسازند اکر دیوانخانه را ابریز کند و ابریز را مسکن خود کند و برود در میان
ابریز بنشیند از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود و در این مسایل که فروع مسایل قضا و قدر است
تفکر نمودن بهتر است و مجمل دانستن که حقتعم علیم حکیم است و ظالم نیست و انچه میکند عین عدالت و
حکمتست زیرا که تفکر در این باب موجب لغزشهاست و عقل اکثر مردم بان احاطه نمیتواند کرد و ائمه را از
تفکر در این باب نهی فرموده اند و چون جمع میان اخبار بروجه اجمال بیان شد بعضی از اخبار را نیز نقل
کنیم بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که فقرای مومنان در باغهای بهشت خواهند
کردید و تنعم خواهند فرمود پیش از اغنیای ایشان بچهل سال بعد از ان فرمود که برای تو مثلی بیان
کنم مثل فقرا و اغنیا از باب مثل دو کشتی است که بر عشاری بکذرد و نظر کند یکی را ببیند که خالیست
و هیچ چیز ندارد میکوید که اینرا واکذارید که بروند و نظر کند بدیکری ببیند که پر از متاعست میکوید
که اینرا نکاه دارید تا عشور شرا حساب کنیم و از حضرت رسول صم منقولست که دو چیز است که فرزند
ادم از انها کراهت دارد مرک را کراهت دارد و راحت مومن از بلاها و فتنها در مرکست و از کمی مال کراهت
دارد هر چند مال کمتر است حساب سبکتر است و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هلاک کرد مردمان را
دو چیز خوف درویشی و فقر و طلب بزرکی و فخر بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست
که خفیف و سبک مشمارید فقیران شیعیان علی بن ابیطالب و فرزندانش را صم بدرستیکه یکی از

ایشان در قیامت شفاعت میکنند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیلهٔ عظیمند از قبایل عرب از حضرت صادق
ع منقولست که مصیبتهای دنیا عطاهای حقتعم است و فقر را حقتعم برای مومن در خزاین خود ضبط
میفرماید و در حدیث دیگر از حضرت رسول صم روایت فرمود که فقرا امانتیست که حقتعم بخلق میسپارد
کسیکه انرا پنهان دارد خدا او را مثل ثواب کسی میدهد که روزها بروزه باشد و شبها بعبادت
ایستد کسی که انرا اظهار نماید بکسیکه قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند پس بدرستیکه او را کشته است
و نمیگویم که او را بشمشیر و نیزه کشته است ولیکن بسبب جراحتی که بدل او رسانیده او را کشته است
و از حضرت صادق ع منقولست که هر چند ایمان ادمی زیاده میشود تنگی معیشت او بیشتر میشود و فرمود
که اگر نه این بود که مومنان در طلب روزی بر خدا الحاح میکردند هراینه ایشانرا از حالی که دارند
بحالی تنگتر و دشوارتر نقل میفرمود که حقتعم دنیا را بکسی عطا نفرمود مگر برای عبرت و از کسی دور
نفرمود مگر برای ازمایش و در حدیث دیگر فرمود که حقتعم برای شیعیان ما در دولتهای باطل مقرر
نفرموده است مگر قدر قوت ضروری ایشانرا اگر خواهند بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب روند زیاده
از این بدستشان نمی اید و در حدیث دیگر فرمود که حقتعم در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرای
شیعیان مانند کسی که معذرت از جمعی خواهد در حدیث دیگر مانند برادری که از برادری عذر
طلبد و میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که شما را فقیر نگردانیدم در دنیا برای اینکه شما نزد من
خوار و ذلیل بودید و امروز خواهید دانست که با شما چه لطفها خواهم فرمود هر کس که شما در دار
دنیا توشهٔ داده است و نیکی بشما کرده است دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا گوید
که پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند زنان خوب خواستگاری نمودند و جامهای
ملایم نفیس پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و بر اسبان مشهور پر
قیمت سوار شدند امروز بما عطا کن انچه بایشان عطا فرموده بودی حق سبحانه وتعم در جواب فرماید که
برای تو و هر یک از یاران و امثال تو از فقرا مقرر ساخته ام هفتاد برابر انچه باهل دنیا عطا فرموده بودم از
روزی که دنیا را افریده ام تا هنگام انقضای دنیا و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که
روزی شخص مالداری که جامهای پاکیزه در برداشت بخدمت رسول صم امد و نشست و بعد از او
مرد پریشانی که جامهای چرکین پوشیده بود امد و در پهلوی ان مرد غنی نشست ان مرد جامهای خود را جمع
کرد و از زیر دامن او کشید حضرت رسول صم فرمود که ترسیدی که از فقر او چیزی بتو بچسبد گفت نه
گفت ترسیدی که از توانگری تو چیزی باو برسد گفت نه فرمود که پس ترسیدی که جامه ات کثیف
و چرکین شود گفت نه فرمود که پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرینی بدی هست که ان شیطان
یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت میدهد و هر حسن و نیکویی را در نظر من قبیح و زشت

می نماید و اینک بتدارک این عمل نصف مال خود را باین مرد فقیر عطا کردم حضرت از ان مرد پریشان
پرسیدند که قبول میکنی گفت نه ان غنی از ان پرسید که چرا قبول نمیکنی گفت می ترسم که بان بلا مبتلا
شوم که تو مبتلا شدهٔ و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی هرگاه
بینی که فقر رو بتو اورده است بگو مرحبا بشعار صالحان چون بینی که توانگری رو بتو اورده است بگو
که گناهی کرده ام که خدا مرا در دنیا بعقوبت ان گرفتار کرده است بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که خوشا بحال مساکین که بر فقر خود صبر کنند ایشانند جمعی که ملکوت اسمان و زمین را مشاهده
میکنند و فرمود که این گروه مساکین بفقر خود راضی و خوشنود باشید و چنان کنید که خدا از دل شما
رضا ابیابد تا حق تعم شما را ثواب عظیم بدهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید چندان ثواب نخواهید داشت
و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعم ندا کند که کجایند
فقرا پس گروهی بسیار از مردم برخیزند پس حقتعم ندا فرماید که ای بندگان من گویند لبیک ای
پروردگار ما پس فرماید که شما را در دنیا فقیر نکردم برای اینکه رتبهٔ شما نزد من پست بود ولیکن میخواستم
که درجهٔ شما را امروز بلند کنم بروید و روهای مردم را ملاحظه کنید هر کس که بشما نیکی و احسان
کرده است ان احسانرا این کرده است از جانب من شما بهشت را بمکافات عمل ایشان بدهید و از محمد
بن الحسین خزاز منقولست که حضرت صادق ع بمن فرمود که ایا بازار که میروی میوها و غیر انها از چیزها
که میفروشند که قادر بر خریدن انها نیستی ارزو میکنی گفتم بلی فرمود که بعدد هر چیز که می بینی و
قدرت بر خریدن انها نداری یک حسنه در نامهٔ عملت می نویسند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر
صادق ع منقولست که چون روز قیامت میشود گروهی از مردم از صحرای محشر برمیخیزند و می ایند تا
در بهشت و در بهشت را میکوبند پس خازنان بهشت بایشان میگویند که شما کیستید میگویند که مائیم
فقرا ایشان میگویند که ایا پیش از حساب میخواهید که داخل بهشت شوید میگویند که چیزی بما نداده
بودید که ما را بران حساب کنید در این حال از جانب رب العزة ندا رسد که راست میگویند ایشانرا داخل
بهشت کنید و حضرت امام موسی کاظم ع فرمود که حق سبحانه و تعم میفرماید که من توانگرانرا غنی نکرده ام
برای این که نزد من گرامی بودند و فقیرانرا فقیر نگردانیدم برای این که نزد من بی مقدار بودند ولیکن
فقیران را وسیلهٔ ابتلا و امتحان اغنیا گردانیدم و اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند
و حضرت صادق ع فرمود که مالداران شیعیان ما امینان مایند بر محتاجان ایشان پس از برای ما فقیرانرا
محافظت نمایید تا خدا شما را محافظت نماید بسند صحیح منقولست که امیر المومنین ع فرمود که فقر و بی چیزی
مومنان را بیشتر زینت میدهد از لجام نفیسی که عذار اسب را زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که
فقر مرگ بزرگست و حضرت صادق ع فرمود که فقر مرگ سرخ است راوی عرض کرد که فقر از دینار و

در هم را میفرماید فرمود که نه و لیکن مراد فقر دین است و از حضرت رسول صم منقولست که هر که سبك شمارد و خفیف کند فقیر مسلمانی را بدرستی که حق تعم سبك شمرده است و خداوند او را در روز قیامت خفیف و سبك میدارد مگر اینکه از این عمل توبه کند و هر که فقیر مسلمانی را گرامی دارد چون خدا را در روز قیامت ملاقات نماید از او راضی باشد و حضرت امام رضا عم فرمود که هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند بر خلاف سلامی که با غنیا میکند چون در قیامت خدا را ملاقات نماید یعنی بمقام حساب اید از او در خشم باشد * یا اباذر ان الدنیا مشغلة للقلوب و الابدان و ان الله تبارك و تعم سائلنا عما نعمنا حلاله فکیف بما نعمنا فی حرامه یا اباذر انی قد دعوت الله جل جلاله ان یجعل رزق من یحبنی الکفاف و ان یعطی من یبغضنی کثرة المال و الولد * ای ابوذر بدرستی که دنیا مشغول کننده دلها و بدنهاست از یاد خدا و کار خدا بدرستی که حق تعم از ما سوال خواهد کرد از انچه تنعم کرده باشیم در حلال او پس چگونه سوال نباشد بانچه تنعم کرده باشیم در حرام او ای ابوذر من از خدا سوال کردم که بگرداند روزی هر کس را که مرا دوست دارد بقدر کفاف و عطا فرماید بکسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال و فرزند بدانکه این حدیث دلالت میکند بر اینکه بر حلال نیز حساب می باشد سابقا احادیث گذشت که بر صرف کردن حلال مومنان را حساب نمیکنند و ممکن است که مراد از مومنان در انجا مومنان خالص باشد و در این جا مراد از اینکه از ما سوال میکنند این باشد که از بعضی از افراد مسلمانان سوال میکنند یا انکه مراد از حساب نکردن ان باشد که تقاص از حسنات ایشان بازای ان نمیکنند و مراد از سوال کردن این باشد که تفحص انها میفرماید و بدانکه احادیث در مدح کفاف بسیار واقع شده است چنانچه منقولست از حضرت علی بن الحسین عم که رسول خدا صم گذشتند بشبانی که شتری چند داشت و میچرانید و از او شیر طلبیدند در جواب گفت که انچه در پستانهای شترانست چاشت مردم قبیله است و انچه در ظرفهاست پسین میخورند حضرت فرمود که خداوندا مال و فرزندش را بسیار کن پس گذشتند بشبان دیگر که گوسفندان خود را میچرانید و از او شیر طلبیدند او انچه در پستانهای شتران بود دوشید با انچه در ظرفها بود بخدمت حضرت فرستاد و یك گوسفند نیز بهدیه فرستاد و گفت این نزد ما حاضر بود و اگر زیاده احتیاج هست دیگر بفرستم حضرت فرمود که خداوندا بقدر کفاف او را روزی بده بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله برای انکسی که سوال ترا رد کرد دعائی کردی که ما همه انرا می خواهیم و برای انکسی که حاجت ترا روا کرد دعائی فرمودی که همهٔ ما از ان کراهت داریم حضرت فرمود که انچه از دنیا کم باشد و کافی باشد بهتر است از انچه زیاده باشد و ادمی را از یاد خدا غافل گرداند خداوندا محمد و ال محمد را بقدر کفاف روزی بده بسند معتبر از حضرت صادق عم منقول است که حضرت رسول صم فرمود که خداوندا روزی کن محمد و ال محمد را و هر که محمد و ال محمد را دوست

دارد عفت از محرمات و شبهات و کفاف در روزی و روزی کن کسی را که دشمن محمد و ال محمد باشد بسیاری مال و فرزند بسند دیگر از حضرت صادق عم منقولست که خداوند عز و جل میفرماید که بندهٔ مومن من محزون میشود از اینکه من روزی بر او تنگ میکنم و حال انکه باعث زیادتی قرب او میشود بسوی من و خوشحال میشود بندهٔ مومن که روزی را بر او فراخ گردانم و حال انکه باعث دوری او میشود از من و در حدیث دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستی که خوشحال ترین مردم و مقرب ترین ایشان نزد من بندهٔ مومنیست که بهرهٔ عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود کند و در پنهانی بندگی خدا کند و در میان مردم کم نام باشد و انگشت نما نباشد و روزی او بقدر کفاف باشد و صبر کند بران و بزودی مرگ او را در رسد و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش کم باشند * یا اباذر طوبی للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الاخرة الذین اتخذوا ارض الله بساطا و ترابها فراشا و مائها طیبا و اتخذوا کتاب الله شعارا و دعائه دثارا یقرضون الدنیا قرضا یا اباذر حرث الاخرة العمل الصالح و حرث الدنیا المال و البنون * ای ابوذر خوشا حال جمعی که زهد در دنیا اختیار نموده اند و ترك لذات دنیا کرده اند و بسوی اخرت و اعمالی که موجب سعادت اخرت است رغبت نموده اند و ایشان گروهی اند که زمین خدا را بساط خود ساخته اند و خاك زمین را فرش و بستر خود قرار داده اند و از بوی خوش باب قناعت کرده اند که خود را باب از بوهای بد پاك میکنند و کتاب خدا را پیراهن تن خود گردانیده اند و پیوسته تلاوت میکنند و بان عمل می نمایند و دعا و تضرع بدرگاه خدا را لباس خود ساخته اند که هرگز از خود جدا نمیکنند و دنیا را از خود بریده اند بریدنی با انکه قرض میدهند قرض دادنی که در اخرت عوض بگیرند ای ابوذر زراعت اخرت عمل صالح است و زراعت دنیا مال و فرزندان حضرت در اینجا اشاره فرموده بتفسیر این ایه * که من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نوته منها و ماله فی الاخرة من نصیب * ترجمه اش اینست که هر که اراده نماید در دنیا کشت اخرت را یعنی که عمل چندی را که موجب ثواب اخرت باشد در این نشاه تحصیل نماید و تخم ایمان در بوستان دل بکارد و باب اعمال صالحه انرا پرورش دهد تا در عرصهٔ قیامت حاصل انرا بردارد زیاده کنیم برای او در کشت او یعنی بدهیم او را بعوض ان از ده تا هفتصد و زیاده بران با انکه او را توفیق زیادتی خیرات کرامت کنیم و هر که اراده نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی در اعمال و افعال پیوسته غرضش تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضاء حکمت و مصلحت و او را در اخرت بهرهٔ نخواهد بود حاصلش انست که هر که عملی برای اخرت کند در عمل خود موفق میشود و بیامن برکات ان بر و کار او عاید میگردد و در اخرت حسنات او مضاعف میشود و هر که عمل او از برای دنیا باشد روزی مقرر باو میرسد اما نه بر وجهی که مدعای او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا می یابد و او را

در اخرت هیچ بهرهٔ نخواهد بود لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت در دنیا چند روزی بمدد شیطان
با ایشان نفعی میرساند و در اخرت محرومند و جمعی که نیت خود را برای خدا خالص کرده اند غالب اوقات
در دنیا بر اعمال ایشان ثمره مترتب نمیشود تا مزد خود را در اخرت کامل بیابند و در دنیا عمل ایشان مشوب
باغراض فاسدهٔ دنیوی نباشد زیرا که هیچ عملی را حقتعم بیمزد نکرده است حتی کافرانند که زحمتهای
ریاضت شاقه برای امور فاسدهٔ دنیا میکشند چنانچه میشنویم بان مطلب فاسد میرسند مثل اینکه میخواهند
که ایشانرا کشف سفلیات حاصل شود و گاه هست بان مطلب خود میرسند چون از سعادات اخرت
محرومند و بسا باشد که مسلمانی از روی اخلاص خدارا سالها عبادت کند و حقتعم این معنی را باو ندهد
زیرا که ثواب او را در اخرت ذخیره فرموده و مصلحت او را در این نمیداند که در دنیا اینرا باو بدهد زیرا
که غالب اینست که این معنی باعث انانیت و عجب او میشود و از خدا باز میماند حتی انکه در حدیث
وارد شده است که ایمان مومن که کامل شد حقتعم راه خواب دیدن را هم از او مسدود میگرداند و
بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست بدرستیکه مومن نیکی که میکند مردم شکر او نمیکنند و احسان
او در میان خلق مشهور نمیشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی و معروف او باسمان بالا میرود
و در زمین پهن نمیشود و نیکی و احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف و نیکی او از برای مردم است
و در میان مردم منتشر میشود و باسمان بالا نمیرود و مقبول الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت
امام موسی کاظم عم منقولست که حضرت رسول صم را کفران نعمت میکردند و شکر احسان بر قرشی و عربی
و عجمی داشت و کی معروف و نیکیش بر خلق زیاده از انحضرت بود همچنین ما اهلبیت را کفران میکنند
و شکر نیکی و احسان مارا مرعی نمیدارند و نیکان مومنان نیز چنین اند که احسانها و نیکیهای ایشانرا
کسی شکر نمیکند و ایضا منقولست که مفضل بن عمر بخدمت حضرت امام جعفر صادق عم عرض نمود
که جمعی از علمای عامه که نزد ما بند میگویند که چون حقتعم بندهٔ را دوست داشت ملکی از اسمان
برای رفعت شان او ندا میکند که خدا فلان شخص را دوست میدارد شما او را دوست دارید پس
محبت او در دلهای مردم می افتد و هر بندهٔ را که دشمن داشت منادی از اسمان ندا میکند که حقتعم فلان
شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم افتد چون اینرا گفتم
حضرت راست نشستند و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند گفتند نه چنین نیست که ایشان میگویند ولیکن
چون حقتعم بنده را دوست داشت مردم را در زمین وا میگذارد که بعداوت و دشمنی او مشغول
میشوند و بد او را میگویند پس انها گناهکار میشوند و موجب ثواب و اجر او میشود چون بنده را دشمن
دارد او را محبوب مردم میگرداند که بناحق مدح او کنند و او و مدح کنندگان او هردو گناهکار باشند
بعد از ان فرمود که کی نزد خدا محبوبتر از حضرت یحیی بن زکریا بود مردم با او عداوت کردند تا او را

کشتند و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت علی بن ابی طالب عم بود از مردم ان ازارها کشید که میدانی
و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت حسین بن علی عم بود مردم ازار او کردند تا او را شهید کردند و بدانکه
در فقرات حضرت رسول صم اشعار فرموده اند بفضیلت قران بر دعا زیرا که فرموده اند قران را شعار خود
گردانیده اند و دعا را دثار خود گردانیده اند و شعار جامهٔ ملاصق بدن را میگویند و دثار را بر جامهٔ
دیگر که بر بالای ان بپوشند اطلاق میکنند و جامهٔ ملاصق بدن اختصاصش بادمی بیشتر میباشد احادیث
در این باب اختلافی دارد از بعضی احادیث افضلیت قران ظاهر میشود و از بعضی از فضیلت دعا و بعضی
چنین جمع کرده اند که اگر معنی قران را یابد قران بهتر است و اگر نه دعا و بعضی برعکس گفته اند و انچه این
خاکسار را بخاطر میرسد انست که نسبت باحوال مختلف می باشد و ادمی باید طبیب نفس خود باشد و در
هر حالی انچه مناسب ان داند اثر ایران بدارد و گاه هست که ادمی در مقام خوفست اگر خوف سهلی دارد
مناسب انست که دعاهائی که مشتمل بر تخویفست بخواند تا چون ماده اش مستعد شده است باعث کمال ان
صفت گردد و اگر خوف بسیار دارد دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار بیاس می انجامد و هم چنین در
باب رجا و سایر صفات نفسانی و هم چنین در باب قران خواندن و بسیار است که ادمی ایهٔ یا دعائی را
مکرر خوانده است و چندان در ان تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان
در او اثر میکند که فوق او متصور نیست و چندان از ان معارف بر او فایض میشود که احصا نمیتوان نمود
و در این باب سخن بسیار است و عرصهٔ سخن تنگست اگر خدا خواهد در محل مناسب بیان شود انشاء الله تعم
* یا اباذر ان ربی اخبرنی فقال و عزتی و جلالی ما ادرک العابدون درک البکاء عندی و انی لابنی لهم
فی الرفیق الاعلی قصرا لا یشرکهم فیه احد قال قلت یا رسول الله ای المومنین اکیس قال اکثرهم للموت
ذاکرا و احسنهم له استعدادا یا اباذر اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع قلت فما علامة ذلک بابی
انت و امی یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود و التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله
* ای ابوذر بدرستیکه پروردگار من مرا خبر داد و فرمود که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که نمی یابند
عابدان از هیچ عملی انچه از گریه می یابند نزد من از ثواب و قرب و بدرستی که من از برای ایشان بنا
میکنم در اعلای مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصر را که هیچ کس در ان قصر و مرتبه
با ایشان شریک نباشد ابوذر گفت که عرض کردم که یا رسول الله کدام یک از مومنان زیرکتر و عاقلترند
فرمود انانکه یاد مرگ بیشتر میکنند و تهیهٔ انرا نیکوتر درست میکنند ای ابوذر چون نور در دل ادمی داخل
شد ان دل گشاده و فراخ میشود ابوذر گفت علامت این حالت چیست پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله فرمود که علامت منور بودن و گشادگی دل میل ادمی است بسوی اخرت که خانهٔ جاوید است
و رجوع کردن بکاری که برای ان خانه بکار اید و پهلو تهی کردن از دنیا که خانهٔ فریب و مکر و غفلتست

و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از انکه در رسد بدانکه احادیث در باب فضل گریستن برای
خدا سابقا ایراد نمودیم و از عقل و شرع معلوم است که تضرع بدرگاه بی نیاز مورث سعادت دنیا و اخرتست
و گریه را مراتب بسیار است و هر کس در خور مرتبهٔ خود از ان بهره میبرد یکی میگرید و نان از خدا
میطلبد و دیگری خلاصی از جهنم میطلبد و دیگری بهشت میطلبد و دیگری قرب میطلبد تا بمرتبهٔ محبان
که از هر قطرهٔ صد هزار لذت میبرند و هیچ لذتی را با این برابر نمیکنند و چنانچه در اخرت کسی شریک
قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد دو احادیث در باب یاد مرگ کردن و باعمال
صالحه مهیای و روان شدن که چون در رسد ادمی را حسرت نباشد نیز گذشت و معنی دل را نیز بیان
کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و نیات صادقه و صفات حسنه می باشد زیرا که چنانچه
روشنیهای ظاهری دیدهٔ ظاهر را بینا میگرداند که تمیز کند میان اشیا و حقیقت الوان و اشخاص بداند
و راههای ظاهری را گم نکند هم چنین علم و معارف موجب اینست که دیدهٔ دل بینا شود و نفس ناطقهٔ
انسانی که از ان تعبیر قلب میکنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و گم نکند و هم چنین هر یک
از صفات حسنه و نیات صحیحه که او را باعمال شایسته راهنمائی مینمایند بمنزلهٔ چراغی و مشعلی بلکه
خورشیدی اند برای نفس و با این انوار در دلهای کاملان چراغانیست از علم و معرفت و انواع کمالات
روحانی و گشادگی دل کنایه از استعداد قبول حق و معارف الهیست زیرا که دلهای اشقیا مانند ظرفیست
میان پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی در ان داخل نمیشود و قبول هیچ حقی نمیکنند
و دلهای مومنان در گنجایش معارف مختلف است بسبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی
از باب پیاله ایست که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد اگر زیاده از قدر حوصله اش بران بریزند
از سر بدر میرود و از بسیاری عبادات و کمالات وسعت زیاده میشود و استعداد قبول معارف
بیشتر میشود تا انکه بمنزلهٔ دریائی میشود که هر چند نهرهای حقایق بران بریزند مطلقا او را ازجا بدر نمیارد
ان انوار معنوی سبب گشادگی میشود و این گشادگی سبب ادراک قبول حق میگردد که قبایح دنیا بدیهای
دنیا را بداند ترک انها نماید محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعهٔ اخرت و کمالات معنوی را دانسته طالب
انها شود و تحصیل انها خود را مستعد مرگ گرداند یا اباذر اتق الله و لا تری الناس انک تخشی الله فتکرمون
وقلبک فاجر یا اباذر لیکن لک فی کل شیء نیة حتی فی النوم و الاکل یا اباذر لیعظم جلال الله فی صدرک فلا
تذکره کما یذکره الجاهل عند الکلب اللهم اخزه و عند الخنزیر اللهم اخزه * ای ابوذر از مناهی خدا بپرهیز و از
خدا بترس بمردم چنین منما از خدا میترسی برای انکه ترا گرامی دارند دلت مایل بفجور و بدیها باشد ای ابوذر
باید ترا در کاری که کنی نیت قربتی باشد جمیع کارها را از برای خدا کنی تا خواب کردن و چیز خوردن را ای ابوذر
باید در دل تو جلال بزرگواری خدا باشد و او را سبک یاد نکنی چنانچه جاهلان سگ را دیدند میگویند خدایا

انرا خوار کن چون بخوک برخوردند میگویند که خداوندا انرا خوار کن احادیث در مذمت دنیا در اول
کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که حضرت عیسی ع بحواریان فرمود که
بحق و راستی میگویم که بکار شما نمی اید که ظاهر خود را نیک کنید که خوش اینده باشد و دلهای شما
فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما کثیف و پر چرک باشد مباشید از باب غربال
که ارد خوب را از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را در میان خود نگاه میدارد هم چنین شما کلام
حکمت را از دهان خود بیرون نمی اورید برای مردم و کینه و بدیها را در سینهٔ خود نگاه میدارید ای
بندهای دنیا مثل شما مثل چراغیست که مردم را روشنی میدهد و خود را میسوزاند ای گروه بنی
اسرائیل در مجالس علما خود را در اورید و اگر چه باید که بزانو راه روید خود را بان مجالس برسانید
بدرستیکه حقتعالی زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمینهای مرده را بباران های
درشت قطره و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که خوشا حال بندهٔ گمنامی که مردم اعتنا
بشان او نکنند و او مردم را شناسد و مردم او را نشناسند و حقتعالی او را شناسد و از او خوشنود باشد
این جماعت چراغهای راه هدایتند که حقتعالی ببرکت ایشان دفع میکند هر فتنهٔ تاریک کنندهٔ که مردم را بشبه
اندازد و برای ایشان میگشاید در هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمهٔ خود را نمیکنند و جفا کار و
ریاکننده نیستند و بدانکه کسی که عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده و پستی دنیا و اهل دنیا بر او
ظاهر شده و قدر اوقات عمر عزیز خود را دانسته در هر امری تا رضای خدا را در ان نداند و نباید که
بکار اخرت او می اید متوجه ان کار نمیشود و عمر خود را بیطالت ضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی
بخورد چون منظور اصلی او در تحصیل اخرت است برای این طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف
نشود و او را قوه بندگی بهمرسد و اگر این معنی بحسب واقع منظور او باشد و محض گذرانیدن خاطر نباشد
طعام خوردن او باین نیت عبادت میشود و این طعام همه نور میشود و قوتی که از او حاصل میشود صرف
بندگی خدا میشود و هم چنین خواب را برای این میکند که در هنگام عبادت حضور قلب داشته باشد
و عمل بفرمودهٔ الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف شود و اگر به بیت الخلا میرود که خود را از
کثافات و نجاسات پاکیزه کند که در وقت عبادت مطهر و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و
مجملی از تحقیق اینمقام در اول کتاب گذشت و در اینمقام جناب مقدس نبوی باینمعنی اشاره فرموده اند
که باید ترا در هر کاری نیتی باشد و هیچ کار را بی نیت قربت بجا نیاوری حتی در خواب کردن و
طعام خوردن و انچه حضرت فرموده اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمائی و خدا را در مقامهای سهل
ذکر نکنی مراد اینست که از روی بی اعتنائی در هر مقام خدا را یاد نکنی بی انکه غرض تو یاد خدا با توسل
باو باشد و اگرنه گذشت که ذکر خدا در هر حالی خوبست و در احادیث وارد است که در صغیر و کبیر امور

باید که بخدا متوسل باشند و از او استعانت جویند و جمیع حاجات خود را از خورد و بزرگ از او سوال
نمایند و این معنی عین تعظیم الهی است که خود را و قدرت و توانایی خود را ناچیز داند و در جمیع امور
خود را محتاج خداوند خود داند و بداند که کوچک و بزرگ نزد قدرت او یک نسبت دارد و تفصیل
این معنی انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد * یا اباذر ان الله ملائکة قیاما من خیفته ما رفعوا رؤسهم
حتی ینفخ فی الصور النفخة الاخرة فیقولون جمیعا سبحانک و بحمدک ما عبدناک کما ینبغی لک ان تعبد و لو کان
لرجل عمل سبعین نبیا لاستقل عمله من شدة ما یری یومئذ و لو ان دلوا صب من غسلین فی مطلع الشمس
لغلت منه جماجم من فی مغربها و لو زفرت جهنم زفرة لم یبق ملک مقرب و لا نبی مرسل الا خر جاثیا لرکبتیه
یقول رب نفسی نفسی حتی ابراهیم اسحق ع یقول یا رب انا خلیلک ابراهیم فلا تنسنی * ای ابوذر بدرستیکه
حقتعالی را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی سر بالا نمیکنند تا روزی که در صور
بدمند دمیدن اخر که همگی خلق باز زنده میشوند پس جمیع ملائکه در ان حال میگویند که خداوندا
ترا منزه میدانیم از جمیع نقایص و عیبها و از انکه عبادتی قابل درگاه تو باشد و ترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم
و عبادت تو نکرده ایم چنانچه سزاوار است که ترا عبادت کنند و اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد
هر اینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی که در انروز مشاهده می نماید و اگر دلوی از
غسلین جهنم که چرک و ریم اهل جهنم است که قرنها در دیگهای جهنم جوشیده است در مشرق افتاب
بریزند هر اینه از حدت و حرارت ان بجوش اید مغز سر انجماعتی که در مغرب افتابند چون جهنم در صحرای
محشر بخروشد و یصدا اید نماند احدی نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسلی مگر انکه بزانو در افتند و هر
یک استغاثه کنند که پروردگارا نفس مرا رحم کن و مرا نجات بخش و همه در اندیشهٔ خود باشند حتی
ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش کند و بحال خود مشغول باشد و گوید که ای پروردگار
من منم خلیل تو ام ابراهیم مرا در این روز از رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر
بدانکه از جملهٔ عقایدی که اقرار بانها واجب است و از ضروریات مذهب است و انکار انها کفر است اقرار
کردن ببهشت و دوزخ است و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجودند چنانچه بسند
معتبر منقولست که ابوالصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا ع سوال نمود که بهشت و دوزخ ایا
اکنون موجود هستند فرمود بلی بدرستیکه حضرت رسول ص داخل بهشت شدند و جهنم را مشاهده
فرمودند در شب معراج ابوالصلت عرض نمود که جمعی میگویند که حقتعالی مقدر فرموده است که موجود سازد
بهشت و دوزخ را و هنوز خلق نفرموده است حضرت فرمود که جمعی که این سخن را میگویند از ما نیستند
و ما از ایشان نیستیم و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب ما
کرده است و هیچ بهرهٔ از ولایت ما ندارد و همیشه در اتش جهنم خواهد بود و بعد از ان حضرت
استدلال

استدلال بایات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق انها میکند و بسند معتبر از محمد بن مسلم
منقولست که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که والله که بهشت خالی نیست از ارواح مومنان از روزی
که خدا انرا خلق فرموده است و ایات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است و باید اعتقاد
داشت که کفار مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز برطرف نمیشود و سنیان و غیر ایشان از
فرقهایی که غیر شیعه اثنی عشری اند هر یک که در مذهب خود متعصب و راسخند و عقل ایشان کامل است
و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در
مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت ع داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف العقلند
و چندان تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد حال ایشان موقوفست بامر الهی و ممکن است که حقتعالی بفضل
خود ایشانرا از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناهان کبیره از شیعیان اثنی عشری ایشان مستحق
شفاعت و رحمت هستند و ممکن است که حقتعالی بفضل کامل خود ایشانرا بیامرزد و بجهنم نبرد و اگر بجهنم
روند البته مخلد نخواهند بود و اخر نجات می یابند و داخل بهشت میشوند و کسی که منکر ضروری از
ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر
اینها از اموری که ضروری دین شده است و هر که صاحب ان دین است انرا شنیده است او کافر است و
مرتد است و مخلد در اتش جهنم است هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل این کلام را این مقام
گنجایش ندارد و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کردم که ای
فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است فرمود که ای ابو محمد
مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی اخرتست که انرا انتهایی نیست و فکران زندگانی
را بکن و تهیهٔ انرا درست کن و بدرستیکه جبرئیل روزی نزد حضرت رسول ص امد و ترش کرده
واثار اندوه در چهره اش ظاهر بود و پیش از ان هرگاه می امد متبسم و خندان و خوشحال می امد پس
حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون امدهٔ جبرئیل گفت که امروز دمهایی را
که بر اتش جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمودند که دمهای اتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت
ای محمد حقتعالی امر فرمود که هزار سال بر اتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند
تا سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاهست و تاریک و اگر قطرهٔ از ضریع که
عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض اب باهل
جهنم میخورانند در ابهای اهل دنیا بریزد هر اینه جمیع دنیا از گندش بمیرند و اگر یک حلقهٔ از زنجیری که
هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند از گرمی ان تمام دنیا بگدازد و اگر
پیراهنی از پیراهنهای اهل اتش را در میان زمین و اسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بدان هلاک شوند

چون جبرئیل اینهارا بیان فرمود حضرت رسول صلعم و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حقتعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند شما را و میفرماید که من شما را ایمن کردانیدم از آنکه گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق عم فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند چون بکنار جهنم میرسند ملائکه گرزهای آهن بر کلهٔ ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت بابو بصیر گفت که آنچه گفتم ترا کافیست گفت بس است مرا و کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام محمد باقر عم فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بگروهی که ایشانرا مرگ نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند و کران و گنگان و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کردهٔ پروردگار خود رحم بر ایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از حمیم گرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند و بقلابهای آتش بدنهای ایشانرا درند و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند و ملائکهٔ بسیار غلیظ و بسیار شدید ایشانرا در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و برو ایشانرا در آتش میکشند و با شیاطین ایشانرا در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشانرا میبندند اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود اینست حال جمعی که بجهنم میروند و منقولست که در تفسیر این آیه که حقتعالی میفرماید که جبار معاند را بعد از زندگانی بجهنم میبرند و بخورد او میدهند از آبی که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد و بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد آنرا و بگلو پس فرو نمیرود از غایت تلخی و گندگی و از همه طرف مرگ باو میرسد و بحال مرگ می باشد و آرزوی مرگ میکند و لیکن او را نمیباشد و نمیمیرد و بعد از هر عذابی عذابی سخت تر برای او هست فرمود که آن صدید جهنم را چون نزدیک او می آورند رو پس بریان میشود و پوست و گوشت رو پس در آن میریزد پس چون میخورد جمیع امعا و احشا پس پاره پاره میشود و بزیرش میریزد و از هر یک از ایشان مانند رودخانه از چرک و ریم روان میشود و آنقدر میگریند که از آب دیدهٔ ایشان نهرها جاری میشود و در روهای ایشان جوها هم میرسد بعد از آن اشک منقطع میشود و خون بجای اشک میبارد بحدی که کشتیها در آب دیدهٔ ایشان جاری میتوان

کرد و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که جهنم را هفت در است از یک در فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک در مشرکان و کافران داخل میشوند از آنجماعتی که هرگز بخدا ایمان نیاورده اند و از یک در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن در شریک نیست و یک در دیگر باب لظی است و یک در دیگر باب سقر است و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میروند پس جهنم جوشی میزند و ایشانرا طفرهٔ ببالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الاباد در جهنم حال ایشان اینست و یک در دیگر هست که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درهاست و گرمی و شد تش از همه بیشتر است و منقولست از ابن عباس که دو یهودی بخدمت حضرت امیر المومنین عم آمدند و پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجایند حضرت فرمود که بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار بورتست و در هر بورتی هفتاد هزار مار سیاه هست و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یکجزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا باب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم فریادی در محشر بر آورد که جمیع ملائکهٔ مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقولست که غساق وادیست در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر خانهٔ چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقربیست و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزند از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم هفت است اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش می آید و مرتبهٔ دویم لظی است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است و دست و پای مشرکانرا با پوست سر ایشانرا بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بر حق و رو گردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده مرتبهٔ سیم سقر است که حقتعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حقتعالی آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمی دارد و باز میسوزاند و آتش است

بسیار سیاه کنندهٔ پوست کافران را اما ظالمان را او هو بد است برای ایشان و بران موکلند نوزده ملك
با نوزده نوع از ملائکه و مرتبهٔ چهارم حطمه است که از ان شرارها جدا میشود مانند کوشك عظیم که کو با
شتران زردند که بر هوا میروند و هر کرا در ان افکنند او را در هم میشکند و میکوبد مانند سرمه و روح
از ایشان مفارقت نمی نماید چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعم ایشان را بحالت اول بر میکرداند و طبقهٔ
پنجم هاویه است که در انجا کروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالك بفریاد ما برس چون مالك بفریاد
ایشان میرسد ظرفی از اتش بر میکیرد که مملو است از چرك و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری
شده مانند مس کداخته و با ایشان میخورانند چون بنزدیك روی ایشان می اورد پوست و کوشت
روی ایشان در ان میریزد از شدت حرارت ان چنانچه حقتعم میفرماید که برای ستمکاران اماده کرده ایم
اتشی را که احاطه کند با ایشان سراپردهای ان و اکر استغاثه نمایند از تشنکی بفریاد ایشان میرسند بابی که
مانند مس کداخته باشد چون پیش دهان ایشان برند بریان کند رو های ایشان را بد شرابیست مهل
از برای ایشان و بد تکیه کاهیست اتش از برای ایشان و هر کرا در هاویه اندازند هفتاد هزار سال در
اتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعم بدل ان پوست دیکر برویاند و طبقهٔ
ششم سعیر است که در ان سیصد سراپرده از اتش هست و در هر سراپردهٔ سیصد قصر است از اتش و در
هر قصری سیصد نوع از عذاب مقرر است و در انجا مارها و عقربها از اتش هست و کندها و زنجیرها و
غلها از اتش برای اهل ان طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه و تعم میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای
کافران زنجیرها و غلهای اتش افروخته و طبقهٔ هفتم جهنم است که فلق در انجاست و ان چاهیست در
جهنم که چون در ان را می کشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود
کوهیست از مس در میان جهنم و اثام وادیست از مس کداخته که بر دور ان کوه جاریست و
این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که در جهنم وادی
هست که انرا سقر می نامند که از انروز که خدا انرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اکر خدا انرا رخصت
فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر اینه جمیع انچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم
بخدا پناه میکیرند از حرارت و کند و بدی و کثافت ان وادی و انچه خدا در انجا برای اهلش مهیا
فرموده از عذاب خود و در ان وادی کوهیست که جمیع اهل ان وادی پناه میکیرند بخدا از کرمی و تعفن
و کثافت انکوه و از عذابهایی که خدا در انجا برای اهلش مقرر فرموده و در انکوه درهٔ هست که اهل انکوه
بخدا استعاذه می نمایند از کرمی و کند و کثافت ان دره و عذابهای ان و در ان دره چاهی هست که اهل
ان دره از کرمی و تعفن و غذارت و عذاب شدید انجاه بخدا پناه میبرند و در انجاه ماری هست که
جمیع اهل انجاه از خباثت و تعفن و کثافت ان مار و انچه خدا در نیشهای ان زهر مقرر فرموده بخدا استعاذه

می نمایند و در شکم ان مار هفت صندوق است که انجا جای پنج کس از امتهای کذشته است و دو کس
از این امت اما ان پنج قابیل که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و کفت من
میمیرانم و زنده میکردانم و فرعون است که دعوی خدایی کرد و یهود است که یهود را کمراه کرد و بونس است
که نصاری را کمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابو بکر و عمر و بسند
صحیح از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمودند که شبی بمعراج میرفتم در عرض راه
صدای مهیبی شنیدم که از ان خایف شدم جبرئیل کفت که شنیدی یا محمد کفتم بلی کفت که این سنکی
بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودند اکنون بقعرش رسیده است فرمود که بعد از ان
دیکر انحضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود پس حضرت رسول صم فرمود که چون داخل
اسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا انکه رسیدم بملکی از ملایکه که عظیم تر از او
ملکی ندیدم با هیئتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر پس انچه ملائکهٔ دیکر از تحیت و دعا نسبت بمن
بجا اوردند او بجا اورد و لیکن نخندید و خوشحالی که دیکران داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم
که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم کفت کنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از
او ترسانیم پس مالك خازن جهنم است و هرکز نخندیده است و از روزی که حقتعم او را والی جهنم
کردانیده تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده میکردد و خدا این
مالك را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اکر با کسی بخنده ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد
البته بر روی تو میخندید و از دیدن تو اظهار فرح مینمود پس من بر او سلام کردم و رد سلام بمن نمود و
مرا بشارت بهشت داد پس من بجبرئیل کفتم چون جمیع اهل سموات او را اطاعت می نمودند بفرما که اتش
دوزخ را بمن بنماید جبرئیل کفت که ای مالك بمحمد بنما اتش جهنم را پس پرده را بر کرفت و دری از
درهای جهنم را کشود ناکاه از ان زبانهٔ باسمان بلند شد و ساطع کردید و بخروش امد که من در بیم شدم
پس کفتم ای جبرئیل بکو که پرده را بیندازد فی الحال مالك امر فرمود ان زبانه را که بجای خود برکرد پس
برکشت و در حدیث دیکر وارد شده است در تفسیر این ایه که حقتعم میفرماید که بریده شده است برای
کافران جامها از اتش که این ایه برای بنی امیه نازل شده است که اتش ایشانرا فرا کیرد چنانچه جامه ادمی
را فرا میکیرد پس لب زیرین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان
برسد و بعد از این ایه حقتعم میفرماید که بریزند از بالای سر ایشان اب جوشان که بکدازد از غایت
حرارت انچه در شکم ایشانست از احشا و امعا و پوستهای ایشانرا و برای ایشان کرزها از اهن اماده
کرده اند که هر کاه که خواهند بیرون ایند از اتش از کثرت شدت و الم بر کردانند ایشانرا بان کرزها در
اتش و کوبند با ایشان که بچشید عذاب اتش سوزانرا و در حدیثی وارد شده است که اکر کرزی از ان

کرزها در زمین کذارند و جمیع انس و جن جمع شوند و خواهند که انرا بردارند نتوانند برداشت و
از حضرت امیر المومنین صم منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان اتش زده اند و پاهای
ایشانرا در زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا در کردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس
کداخته پوشانیده اند و جبها از اتش برای ایشان بسته اند در میان عذابی کرفتارند که کرمیش بنهایت
رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرکز ان درهارا نمی کشایند و هرکز نسیمی بر ایشان
داخل نمیشود هرکز غمی از ایشان برطرف نمیشود عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه
تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می اید بمالک استغاثه میکنند که از پروردکار
خود بطلب که ما را بمیراند در جواب میکوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از ان استعاذه می نمایند و ان جای هر متکبر و
جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بر روز قیامت نداشته باشد و هرکه عداوت
ال محمد صم داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیکران سبکتر باشد کسیست که در
دریای از اتش باشد و دو نعل از اتش در پای او باشد و بند نعلینش از اتش باشد که از شدت
حرارت مغز دماغش مانند دیک در جوش باشد و کمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است
و حال انکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیکر وارد شده است که فلق چاهیست در جهنم
که اهل جهنم از شدت حرارت ان استعاذه می نمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس
کشید جمیع جهنم را سوزانید و در ان چاه صندوقیست از اتش که اهل ان چاه از کرمی و حرارت ان
صندوق استعاذه می نمایند و ان تابوتیست که در ان تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان
جا دارند اما شش کس اول پسر ادم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در اتش انداخت
و فرعون و سامری که کوساله پرستی را دین خود کرد و انکسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان کمراه کرد
و انکسی که نصاری را بعد از پیغمبرشان کمراه کرد و ان شش کس اخر ابو بکر است و عمر و عثمان و
معاویه و سرکردهٔ خوارج نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صم منقولست فرمود که اکر در این مسجد
صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر ان با ایشان برسد هر اینه مسجد و هرکه
در انست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکندی کردن شتران که یکی از ایشان که میکزند
کسی را چهل قرن یا چهل سال در دان میماند و عقربها هست بدرشتی استر که اثر کزیدن انها نیز این
قدر از مدت میماند و از عبد الله عباس منقولست که جهنم راهفت در است و بر هر دری هفتاد هزار
کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر درهٔ هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد
هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانهٔ هفتاد هزار مار است که طول هر ماری

سه روز راهست و نیشهای ان مارها بمثابه نخلهای طولانیست می اید بنزدیک فرزند ادم و میکیرد
پلک چشمان و لبهای انرا و جمیع پوست و کوشت او را از استخوانهایش میکشد چون میکریزد از ان مار در
نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در ان نهر فرو میرود و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که حقتعالی هیچکس را خلق نفرموده است مکر انکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او
مقرر فرموده چون اهل بهشت در بهشت قرار میکیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند
اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشانرا
جهنم با ایشان مینمایند که این منازلیست که اکر معصیت الهی میکردید داخل این منازل میشدید پس
چندان ایشانرا فرح و شادی رو دهد که اکر مرک در بهشت باشد بمیرند از شادی انکه از چنین عذابی
نجات یافته اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشانرا در
بهشت و نعمتهایی که در انجا مقرر شده با ایشان بنمایند و بکویند با ایشان که اکر طاعت الهی میکردید این
منازل را متصرف میشدید پس ایشانرا حالی رو دهد از اندوه که اکر مرک باشد بمیرند پس منازل اهل
جهنم را در بهشت بنیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم بیدکاران دهند و اینست تفسیر
این ایه که حقتعالی در شان اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که بمیراث میبرند بهشت را و در ان مخلد
و پایدار خواهند بود و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت
میشوند و اهل جهنم بجهنم در ایند منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم
اکر مرک بصورتی از صورتها در اید خواهید شناخت انرا کویند نه پس بیاورند مرک را بصورت کوسفند
سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و با ایشان کویند که ببینید این مرکست پس حقتعالی امر فرماید
که انرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرک نیست و ای
اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان
ایشانرا از روز حسرت در روزی که کار هرکس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان
از ان روز غافلند حضرت فرمود مراد این روز است که حقتعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد همیشه در جای
خود باشند و مرک ایشانرا نباشد که در انروز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان
منقطع کردد * یا باذر لو ان امراة من نساء اهل الجنة اطلعت من سماء الدنیا فی لیلة ظلماء لاضاءت لها الارض
افضل مما یضیء بالقمر لیلة البدر و لوجد ریح نشرها جمیع اهل الارض و لو ان ثوبا من ثیاب اهل
الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من ینظر الیه و ما حملته ابصارهم * ای ابوذر اکر زنی از زنان اهل بهشت
از اسمان اول مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب تاری هر اینه زمین از نور جمال او روشن میشود
بهتر از انکه روشن میشود از ماه شب چهارده و هر اینه بوی خوش او برسد بمشام جمیع اهل زمین و اکر

جامهٔ از جامهای اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر اینه هر کس بسوی آن نظر نماید مدهوش شود و دیدهٔ او تاب دیدن آن نیاورد و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که بخدمت حضرت صادق عم عرض نمودم که یا بن رسول الله چیزی از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق گردانی فرمود که ای ابو محمد بدرستیکه بوی بهشت را از هزار سال راه میشنوند و پست ترین اهل بهشت را آنقدر میدهند که اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود و سهلترین اهل بهشت چون داخل بهشت میشود سه باغ بنظر او می آید چون داخل پست تر میشود در آن مشاهده می نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوها آنقدر که خدا خواهد چون حمد و شکر الهی بجای آورد میگویند باو که بجانب بالا نظر کن چون نظر میکند در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده مینماید که در باغ اول ندیده است پس گوید که پروردگارا این را نیز بمن کرامت فرما خطاب رسد که اگر اینرا ابدهم شاید که باز دیگری را طلبی او گوید نه همین مرا کافیست و از این بهتری باشد چون بان حدیقه در آید و مسرت و شادی او عظیم شود سپاس و شکر الهی بجا آورد پس خطاب رسد که در جنة الخلد را برروی او بگشایند اضعاف آنچه در بهشت دویم دیده بود در آنجا مشاهده نماید فرح و سرورش مضاعف گردد و بگوید پروردگارا مر تو راست حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من به بهشتها و نجات بخشیدی مرا از آتش ابو بصیر گفت که چون این بشارتها را شنیدم گریستم و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده گردان فرمود که ای ابو محمد نهری هست که در دو اطراف آن نهر کنیزان از زمین روییده است چون مومن یکی از آن کنیزان بگذرد او را خوش آید او را از زمین میکند و حق تعم بجای او دیگری میرویاند ابو بصیر گفت فدای تو گردم دیگر بفرما فرمود که مومن را در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین کرامت میفرماید ابو بصیر گفت فدای تو گردم هشتصد دختر باکره باو میدهند فرمود که بلی هرگاه که با هر یک از آنها مقاربت می نماید باکره اند گفت فدای تو گردم حور العین را از چه چیز خلق کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله نمایانست و جگر مومن آینهٔ حور العین است و جگر حور العین آینهٔ مومن است که از غایت لطافت و صفا چهرهٔ خود را در آن مشاهده می نماید گفت فدای تو گردم آیا حور العین را سخنی هست که بان تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی میگویند که هرگز خلایق بان خوبی سخن نشنیده اند گفت سخن ایشان چیست گفت میگویند که ماییم خالدات که پیوسته خواهیم بود و مردن ما را نمی باشد و ماییم تنعم کنندگان و شادمانان که هرگز ما را اندوه نمی باشد و ماییم که در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از آن بدر نمی رویم و ماییم که پیوسته راضی و خوشنودیم و در هیچ حال بغضب و خشم نمی آییم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشا حال کسی که

ما از برای او خلق شده ایم ماییم آنان که اگر یک تار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور ما آن دیدها را خیره کند و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که فرمود که بهشت را هشت در است از یک در پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و دوستان داخل میشوند و من می ایستم بر صراط و دعا میکنم و میگویم خداوندا سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یاری کرده و بامامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا در اینحال ندا از میان عرش الهی در رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت دادیم در شیعیان تو پس هر یک از شیعیان و دوستان من و آنان که یاوری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند بکردار یا بگفتار شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند از آن جماعتی که اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر ذرهٔ از بغض ما اهل بیت نباشد بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که فرمود بدرستی که حق سبحانه و تعم در بهشت برای بندگان مومن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده پس در روز جمعه میشود حقتعم ملکی را نزد بندهٔ مومن میفرستد با دو حله چون آن ملک بدر بهشت آن مومن میرسد بدربانان میگوید که از مومن رخصت بگیرید تا من بنزد او آیم پس دربانان بنزد مومن می آیند و میگویند که فرستادهٔ پروردگارت بر در ایستاده و رخصت می طلبد پس او بزنان خود میگوید که مرا چه باید کرد ایشان میگویند ای سید و بزرگ و سرور ما بحق آنخداوندی که بهشت را بتصرف تو داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول بنزد تو فرستاده پس ملک در آید و آن دو حله را بیاورد و مومن یکی را بر کمر بندد و یکی را بر دوش افکند و با ملک حقتعم روان شود و بر هر چیز که بگذرد از نور او روشن شود و بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامت پس در آنجا مومنان همگی مجتمع گردند حقتعم نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان بسجده در آیند خطاب رسد که ای بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را از شما برداشته ام پس ایشان گویند که ای پروردگار ما چه چیز از این بهتر میباشد که بما کرامت کردهٔ بهشت را بما عطا فرمودهٔ جواب فرماید که بشما عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها پس در هر جمعه مومن بر میگردد با هفتاد برابر آنچه داشته است پیش از آن جمعه و اینست که حقتعم میفرماید که نزد ما زیادتهای رحمت و کرامت هست و روز مزید روز جمعه است و شبش بسیار سفید و پرنور است و روزش بسیار نورانیست پس بسیار خدا را در این شب و روز تنزیه کنند مانند گفتن * سبحان الله * و بزرگی یاد کنند بمثل گفتن * الله اکبر و لا اله الا الله * بسیار بگویید و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید بگفتن الحمد لله و غیر آن از ثناهای خدا و صلوات بر محمد و آل محمد

بسیار بفرستد چون بندهٔ مؤمن از وعده‌گاه بر میگردد بهر چیز که میکذرد انرا از نور خود روشن میکند تا انکه بنزد زنان خود می اید زنانش میکویند بحق ان خداوندی که بهشت را بر ما مباح کردانیده ای سید ما هرگز ترا بحسن امروز ندیده‌ایم او در جواب کوید که از تجلی نور جلال پروردکار خود نور و بها و حسن یافته‌ام بعد از ان حضرت فرمود که زنان بهشت رشک نمیدارند و حایض نمیشوند و بد خویی نمیدارند راوی کفت که فدای تو کردم میخواهم از چیزی سوال نمایم و شرم میکنم از ان ایا در بهشت غنا میباشد حضرت فرمود بدرستیکه در بهشت درختی هست که حقتعالی امر میفرماید بادها را که بران درخت میوزند و انرا بحرکت می اورند و از ان نغمهٔ چند صادر میشود که خلایق هرگز بخوبی ان نشنیده‌اند پس حضرت فرمود که ان جزای کسیست که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد راوی میکوید که کفتم فدای تو کردم دیکر بفرما از اوصاف بهشت فرمود که حقتعالی بهشتی بید قدرت خود خلق کرده که هیچ چشمی انرا ندیده و مخلوقی بران مطلع نکردیده پروردکار عالم هر صبح انرا میکشاید و میفرماید که نسیم و بوی خوش خود را بر اهل بهشت زیاده بفرست اینست که حقتعالی میفرماید که پس نمیداند نفس انچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی چشم و سرور ایشانست بجزای کارهای خیری که در دنیا میکردند از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که طوبی درختیست در بهشت که اصلش در خانهٔ پیغمبر است و هیچ مؤمنی نیست مکر انکه در خانهٔ او شاخی از ان درخت هست که خواهش هر چیز که در خاطرش در اید ان شاخ برای او حاضر میسازد و اگر سوار تند روی در سایهٔ ان درخت صد سال بتازد نمیتواند رفت و اگر کلاغی از ته ان درخت پرواز کند انقدر که پیر شود و از پیری بیفتد ببالای ان درخت نرسد پس سعی نمایید در تحصیل چنین کرامتی بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که در بهشت درختی هست که از بالایش حلها بیرون می اید و از پاییش اسبان ابلق زین و لجام کرده بیرون می اید که بالها دارند و سرکین و بول ندارند پس دوستان خدا بران اسبان سوار میشوند و انها پرواز میکنند بهر جایی که ایشان خواهند پس میکویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پست ترند که پروردکارا چه عمل این بندکان ترا بچنین کرامتی رسانیده است خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها بعبادت بر میخواستند و خواب بسیار نمیکردند و روزه میداشتند و روز چیزی نمیخوردند و با دشمنان من جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق مینمودند و بخل نمیورزیدند و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که طوبی درختیست در بهشت در خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع در خانهٔ هر شیعهٔ شاخی از ان درخت هست و یک برک ان یک امت را سایه می افکند و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم حضرت فاطمه صم را بسیار میبوسیدند و این امر بطبع عایشه کران بود روزی در این باب اعتراض کرد حضرت فرمود که ای عایشه شبی که مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد

یک درخت طوبی برد و میوهٔ از ان درخت بمن داد تناول نمودم پس حقتعالی ان میوه‌ها را نطفه کرد در صلب من چون بزمین امدم با خدیجه مقاربت نمودم و او بفاطمه حامله شد پس هر مرتبه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از او میشنوم و در حدیث دیکر فرمود که فاطمه حوری است انسی صورتست و هر کاه که مشتاق بوی بهشت میشوم فاطمه را میبویم که از بوی بهشت بشنوم و از عبدالله عباس منقولست که حضرت رسول صم فرمود که حلقهٔ در بهشت از یاقوت سرخ است و بر روی صحیفهٔ طلا اویخته پس هر کاه که ان حلقه را بر صحیفه میکویند صدا میکند که یا علی و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول صم فرمود که چون مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم در انجا ملکی چند دیدم که بناها میکردند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره وکاه دست باز میکرفتند کفتم بایشان که چرا کاهی مشغول میباشید و کاهی دست باز میکیرید کفتند که دست که باز میکیریم انتظار خرجی میکشیم پرسیدم که خرجی شما چیست کفتند کفتن مؤمن در دنیا این کلمات * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر * هر کاه این کلماترا میکوید ما از برای او بنا میکنیم و از جابر بن عبدالله انصاری منقولست که حضرت رسول صم فرمود که بر در بهشت نوشته است * که لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله * یعنی علی برادر رسول خداست و اینرا بر در بهشت نوشته‌اند پیش از انکه اسمان و زمین را بیافرینند بدو هزار سال و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول صم فرمود که حق تعم در بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده است و بر سر ان هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است از برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیکر دوستی کنند و بزیارت یکدیکر روند و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که حضرت امیرالمؤمنین از حضرت رسالت پناه صم سوال نمود از تفسیر این ایه کریمه که حق تعم میفرماید که * لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد * که ترجمهٔ ظاهرش اینست که لیکن انانکه بپرهیزند از مناهی پروردکار خود و از عذاب او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها که از بالای ان غرفها منزلها و غرفهای از ان رفیعتر هست که بر غایت استحکام بنا شده جاری میشود از زیران غرفها نهرهای بهشت حقتعالی این منازل و درجات را بمتقیان وعده فرموده و خلاف نمیکند خداوند وعدهٔ خود را او سوال نمود که برای که این غرفها را بنا کرده‌اند یا رسول الله حضرت رسول صم فرمود که یا علی این غرفها را حقتعالی بنا کرده است برای دوستانش بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای انها از طلاست و بنقره منقش و مزین ساخته‌اند و هر غرفهٔ هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی دربانست و در ان غرفها فرشهای عالی بر روی یکدیکر کسترده‌اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا برنکهای مختلف و در میان ان فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده‌اند چون مؤمن را در بهشت باین منازل

در او رند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند و حلهای مطرز از طلا و نقره در او پوشانند و در
زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بیفکنند و هفتاد حله برنگهای مختلف مطرز بطلا و نقره و مکلل
بمروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی بحرکت اید
و برخود ببالد چون مومن در منازل خود قرار کیرد رخصت طلبد ملکی که موکل است باغهای او که
درآید و او را تهنیت کوید بکرامتهای الهی پس کویند بان ملک خدمتکاران مومن از کنیزان و غلامان
که در این جا زمانی باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجهٔ حور العین او مهیای
ملاقات او شده صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریهٔ که برای او در این منزل مهیا
کرده اند از خیمهٔ خود بیرون اید و رو بتخت مومن بخرامد و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند
و هفتاد حله پوشیده باشد بافته بیاقوت و مروارید و زبرجد و حلهایش را بمشک و عنبر رنکین کرده
باشند و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکلل بیاقوت و مروارید در پا کشیده باشد و بند نعلین
از یاقوت سرخ اراسته چون نزدیک دوست خدا رسد و اراده نماید که از شوق برای او برخیزد کوید
که ای دوست خدا امروز روز تعب و مشقت تو نیست برمخیز که من از برای توام و تو از برای منی
چون نزدیک او اید با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچیک را ملال حاصل نشود پس
نظر بکردن حوریه افکند در کردنش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ و در وسطش لوحی باشد که
بر ان لوح نوشته باشد که ای دوست خدا محبوب منی و من محبوب توام شوق من برای تو بنهایت رسیده
و شوق تو برای من بنهایت رسیده پس حقتعالی هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بهشت بکویند و حوریه
را بتزویج او در اورند چون بدر اول از درهای بهشت ان مومن رسند کویند بملکی که بان در
موکلست که برو و از دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده که او را تهنیت
و مبارکباد بهشت بکوییم ان ملک کوید که باشید تا من بحاجب بکویم تا بمومن عرض کند که شما امده اید
پس ان ملک بیاید بنزد حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بکوید که بر در سرا هزار ملک
ایستاده اند که پروردکار عالمیان ایشان را برای تهنیت دوست خدا فرستاده و ایشان رخصت دخول
میطلبند حاجب کوید که بر من دشوار است که در این حال رخصت دخول کسی بر دوست خدا بطلبم
و او با زوجهٔ حوریهٔ خود خلوت کرده است و میان حاجب و مومن دو باغ فاصله است پس حاجب اید
بنزد قیم و کوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که جناب رب العزة ایشان را برای تهنیت فرستاده رخصت
از برای ایشان از دوست خدا طلب پس قیم اید بنزد خدمتکاران خاص و کوید که رسولان خداوند
جبار بر در برپا ایستاده اند و ایشان هزار ملائکه اند حقتعالی ایشان را برای تهنیت فرستاده بولی خدا عرض
کنید چون ایشان عرض کنند رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان بیایند بنزد غرفه و ان غرفه را

هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد چون ان ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهد هر ملکی
ان دری را که بان موکل است بکشاید پس قیم هر ملکی را از دری از درهای غرفه در اورد و هر یک
از ایشان رسالت پروردکار خود را برسانند و اشاره باین حالتست انچه حقتعالی میفرماید * که
والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار * که ترجمه اش اینست
که ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر دری از درهای منازل ایشان و کویند که سلام الهی بر شما
باد بسبب انچه بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محنتها صبر کردید در دار دنیا پس چه نیکوست
عاقبت این سرای شما و اشاره باین کرامتست انچه حقتعالی در سورهٔ هل اتی فرموده است * و اذا رایت ثم
رایت نعیما و ملکا کبیرا * و چون نظر نمائی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نکنجد
و ملکی بزرک و متسع با پادشاهی عظیم حضرت فرمود که مراد این نعیم و پادشاهیست که حقتعالی بدوست
خود کرامت می فرماید که ملائکه از جانب حقتعالی شانه برسالت نزد او می ایند و بی رخصت بر او داخل
نمیشوند پس فرمود که نهرها از زیر مساکن ایشان جاریست چنانچه حقتعالی میفرماید * که تجری من تحتهم
الانهار * و میوهها با ایشان نزدیکست بمثابتی که هر میوه را که مومن طبعش بان مایل شود بدهان خود ان را
میتواند کرفت چنانچه تکیه کرده است بی انکه حرکت کند و بدستی که انواع میوهها بسخن می ایند و
بدوست خدا میکویند هر یک از ایشان که اول مرا تناول نما پیش از انکه دیکری را تناول نمائی و فرمود
که هیچ مومنی در بهشت نیست مکر انکه او را باغهای بسیار هست بعضی را دار بست کرده و بعضی
درختانش بر زمین خوابیده و نهرها باو کرامت کرده اند از شراب و نهرها از اب و نهرها از شیر و نهرها از
عسل و چون دوست خدا غذائی را میل نماید بی انکه بکوید انچه خواهش کرده نزد او می اورند و کاهی
با برادران مومن خود خلوت میکنند و صحبت میدارند و کاهی بدیدن یکدیکر میروند و در باغهای
خود تنعم میکنند و سیر می نمایند و هوای بهشت پیوسته مانند ما بین طلوع صبح است و طلوع افتاب و از
ان بسیار نیکوتر و خوش اینده تر و هر مومنی را هفتاد زوجه از حوران میدهند و چهار زن از ادمیان
و ساعتی با حوریه صحبت میدارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی هم خلوت میکنند با خود و بر کرسیها تکیه
زده اند و با یکدیکر صحبت میدارند و کاه هست که مومنی بر تخت خود تکیه داده ناکاه شعاع نوری او
را فرا میکیرد و در ان حال بخدمتکاران خود میکوید که این شعاع تابان از کجا بود ایشان میکویند که این
نور حوریه ایست که هنوز تو او را ملاقات نکردهٔ از خیمهٔ خود سر بیرون کرد و بتو نظر کرد از شوق لقای
تو و خواهان تو شده است و محبت تو بر او غالب کردیده و چون تو را دید که بر تخت تکیه دادهٔ از کثرت
شوق و فرح متبسم شد و ان شعاعی که مشاهده نمودی و نوریکه ترا فرا کرفت از سفیدی و صفا و پاکی
و نزاکت دندانهای او بود پس دوست خدا کوید که او را رخصت دهید از منزل خود فرود اید و بنزد

من چون دوست خدا این را فرماید هزار هزار غلام و کنیز مبادرت نمایند و این بشارت را بحور به
رسانند و او از خیمهٔ خود فرود اید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و مزین بمروارید و یاقوت و زبرجد
و ملون بمشک و عنبر برنگهای مختلف در بر داشته و از لطافت بحدی باشد که مغز استخوان ساقش از
زیر هفتاد حله نماید و قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض کتفها پس ده ذراع باشد چون نزدیک دوست
خدا رسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و زبرجد و مروارید بیاورند و نثار او کنند و دست
در گردن یکدیگر در اورند مدتها و ایشانرا ملال حاصل نشود بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد
باقر عم فرمود که بهشتها که حق تعم در قران یاد فرموده جنة عدن است و جنة الفردوس و جنة نعیم و جنة
الماوی این بهشتها خدا را بهشتهای دیگر هست و مومن از جنتها و باغستانها امید هند انقدر که خواهد
و در انها تنعم میکند بهر روش که خواهد و هر چیز که مومن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است
که بگوید سبحانک اللهم همین که این را گفت خادمان مبادرت می نمایند و انچه خواهد بان طلب نزد
او حاضر میسازند چنانچه حق تعم میفرماید که دعویهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام یعنی خواندن
ایشان در بهشت خدا را با چیزی را که خواهند چنانچه ازین حدیث ظاهر میشود باین وجه باشد * که
سبحانک اللهم * یعنی بپاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست و تحیت و درود ایشان در بهشت
بر یکدیگر سلام است حضرت فرمود که یعنی تحیت خدا مکاران بر ایشان سلام است * واخر دعویهم ان
الحمد لله رب العالمین * و اخر دعوای ایشان است که بگویند الحمد لله رب العالمین حضرت فرمود مراد
انست که انچه را طلب نمودند برای ایشان حاصل شد و لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و اشامیدن
و بعد از ان که فارغ شدند حمد الهی بجا می اوردند بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
که از حضرت پرسیدند از تفسیر این ایه * که فیهن خیرات حسان * فرمود که ایشان زنان مومن عارف
شیعه اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را بمومنان تزویج می نمایند و انجا که فرموده است * که حور
مقصورات فی الخیام * مراد حوران بهشتند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان باریکست و در
میان خیمهای در و یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمهٔ چهار در و بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده
ایستاده اند که دربان ایشانند و هر روز از خدا کرامتی بر ایشان میرسد و ایشان را برای این بیشتر خلق
فرموده که مومنانرا بایشان بشارت فرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که فرمود کمان
نیک بخداوند خود داشته باشید بدرستی که بهشت را هشت در است و عرض هر دری چهل ساله را
هست و از حضرت رسول منقولست که درختی در بهشت نیست مگر انکه ساق ان از طلاست و فرمود که
اهل بهشت را بول و غایطی نمی باشد بلکه بعرقی از ایشان دفع میشود و از مشک خوشبوتر فرمود که اهل
بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده میشود چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحت

منظر زیاده میگردد و فرمود که پست ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم میدهند و نود و دو مرتبه از مراتب
عالیهٔ بهشت برای او مقرر میسازند بسند معتبر منقولست که ملحدی بخدمت حضرت صادق عم امد
و سوال بسیاری کرد و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جملهٔ سوالهای او این بود که چگونه است
که اهل بهشت هر میوهٔ که از درختان بهشت تناول می نمایند باز ان میوه بهمان هیئت بر میگردد فرمود
که بلی از بابت چراغست که هر چند از ان چراغ برافروزند از نور ان چیزی کم نمی شود اگر چه عالم
از ان پر از چراغ شود پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و می اشامند و ایشانرا فضله نمی باشد
فرمود که زیرا که غذای ایشان نازک و لطیف است و انرا ثقل نمی باشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو
دفع میشود پرسید که چون است که هر چند که حوریرا وطی میکنند باز باکره می یابند اورا فرمود که از طینت
طیب و پاکیزه مخلوق شده است و باو افتی و جراحتی نمیرسد و در سوراخ او چیزی داخل نمیشود و حیض
و کثافات از او دفع نمیشود پس پیوسته رحم بیکدیگر چسبیده است و بغیر هنگام مقاربت گشوده نمیشود
لهذا چنین است پرسید که چون میشود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود که درهمی را که
در میان اب صافی بیندازی که یک نیزه عمق ان باشد بسبب لطافت می نماید و بسند معتبر از عبد الله بن
علی منقولست که بخدمت بلال موذن حضرت رسول صم رسید و از وصف بهشت از او سوال نمود بلال
گفت که از حضرت رسول صم شنیدم که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت
از یاقوت و بجای گل در میان ان مشک خوشبو کار کرده اند و کنگرهای ان حصار از یاقوت سرخ و
سبز و زرد است پرسیدم که درهای بهشت از چه چیز است بلال گفت که درها مختلف است باب الرحمه
از یاقوت سرخ است و باب الصبر در کوچکیست یک لنگه از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از
یاقوت سفید است و دو لنگه دارد و وسعت ان در پانصد سال راه است و ان در را صدا و ناله هست
میگوید که خداوندا اهل مرا بمن برسان و باب البلا که جمعی که در دنیا بلاها مبتلا گردیده اند مانند مصیبتها
و دردها و مرضها و خوره و غیر ان از ان در داخل میشوند از یاقوت زرد است و یک لنگه است و بسیار
کم است کسی که از این در داخل شود زیرا که اجر بلاها را بجزع ضایع میکنند گفت دیگر بفرما گفت
باماد بزرگ پس بندگان شایستهٔ خدا که ترک دنیا کرده اند و از محارم الهی ورع داشتند و پیوسته
بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را انیس خود ساخته اند از ان در داخل میشوند پرسید که چون داخل
بهشت میشوند چه کار میکنند گفت بکشتیهای نشینند و در دو نهر عظیم بهشت سیر میکنند و کشتی از
یاقوت است و انچه کشتی را بان میرانند از مروارید است و در ان کشتیها ملائکه که از نور هستند و جامهای
سبز بسیار سبز در بر دارند پرسید که اسم ان نهر چیست گفت جنة الماوی پرسید که ایا در میان بهشت بهشت
دیگر هست گفت جنة عدن در وسط واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه اش از

مروارید است پرسید که آیا دیگر بهشتی هست گفت بلی جنت الفردوس هست پرسید که حصارش از چه چیز است گفت دیوارش و غرفهایش همه از نور است که حقتعالی خلق فرموده ای عزیز وسعت رحمت الهی اینست و شدت غضب الهی آنکه شنیدی و این عیشها بصد هزار کدورت آلوده این دو روزهٔ فانی قابل این نیست که خود را از چنین رحمتی محروم گردانی و بچنان عذابی و شدتی مبتلا گردانی و هیچکس را راه نجاتی بغیر عمل صالح نداده اند و از شریف و وضیع و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده اند اگر برحمت الهی خاطر جمع میکنی گاه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم و اگر بشفاعت اعتماد میکنی چه میدانی که قابل شفاعت هستی و اگر میگویی که شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعیان را که بیان کرده اند داری شیعه بمعنی پیرو است در چه چیز متابعت پیشوایان خود چنانچه باید کرده ایم بآرزوها و غفلتها عمر خود را فانی میکنیم چون مرگ در رسد پشیمانی چارهٔ ندارد آخر فکر نمیکنی که این بدنی که تاب گرمی آفتاب ندارد چگونه طاقت آن عذاب خواهد داشت و اگر خاری بدستت میرود یا زنبوری بر تو نیش میزند تاب نداری چگونه تاب تحمل زهر آن مارها و عقربها خواهی داشت امید که خدای تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت و حیرت آگاه سازد و براه نجات و طریقهٔ هدایت بدارد بمحمد و آله الطاهرین

یا اباذر اخفض صوتک عند الجنائز و عند القتال و عند القرآن یا اباذر اذا اتبعت جنازة فلیکن عملک فیها التفکر و الخشوع واعلم انک لاحق به * ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازها و نزد قتال با دشمنان و نزد خواندن قرآن ای ابوذر چون از پی جنازه روی باید که کار تو در آن وقت تفکر و خضوع و شکستگی باشد که تفکرها در فنای دنیا و از حال آن جنازه متنبه شوی و بدانی که عنقریب باو ملحق خواهی شد بدانکه ممکن است که مراد از پستی صدا آهسته سخن گفتن باشد در این سه وقت چون هنگام تنبه و آگاهی است و فریاد زدن دلالت بر غفلت و بی باکی میکند یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست از حضرت امیرالمؤمنین ص که غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن نزد خواندن قرآن و نزد گفتن اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات صف مسلمانان با صف کافران و نزد دعا کردن مظلومان که دعای مظلوم را هیچ چیز مانع نمیشود تا بعرش میرسد و احتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون جنازه و قتال هنگام تفکر و اعتبار است پس باید در دل تفکر کنند و بیاد خدا باشند و نزد خواندن قرآن باید ساکت باشند و گوش دهند زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی احادیث آنست که در هنگامی که دیگری قرآن خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن و حرام است سخن گفتن و اکثر علما را اعتقاد آنست که وجوبش مخصوص کسیست که اقتدا به پیش نماز کرده باشد و او قرائت بلند خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن و اگر واجب نباشد البته سنت مؤکد است گوش دادن و خاموش شدن هر وقت که قرآن خوانند و ثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت

صادق

صادق ع منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بدون آنکه بخواند یک ثواب برای او ثبت نماید و یک گناه از نامهٔ عملش محو نماید و یک درجه برای او در بهشت بلند گرداند و در خصوص جنازه احتمال دارد که مراد ترک جزع و فریاد و ناله کردن باشد که منافی صبر و رضا بقضاست چنانچه از حضرت رسول ص منقولست که دو صدا است که خدا دشمن میدارد یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت و دیگری ساز نواختن در هنگامی که خدا نعمتی کرامت فرماید و منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع مشایعت جنازهٔ میرفتند شنیدند که شخصی از آن جماعتی که مشایعت جنازه میکند میخندد فرمود که گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته اند و گویا حق الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است و گویا این مردها که می بینیم مسافری چندند که در اندک زمانی بسوی ما برمیگردند خود ایشان را در قبرها جا میدهیم و میراث ایشان را میخوریم و گمان میکنیم که همیشه بعد از ایشان خواهیم بود فراموش کرده ایم هر واعظی و [illegible] هندهٔ را با آنکه بهر بلیه و مصیبتی گرفتار شده ایم خوشا حال کسی که نفس خود را ذلیل شمارد و [illegible] ل باشد و باطنش شایسته باشد و خلقش نیکو باشد و زیادتی مالش را صرف نماید [illegible] کاهدارد و شر خود را از مردم دور گرداند و بسنت پیغمبر عمل کند و میل ببدعت ننماید * یا اباذر اعلم ان فیکم خلقین الضحک من غیر عجب والکسل من غیر سهو * ای ابوذر بدانکه در میان شما دو خلق بد هست خندیدن عبث در غیر هنگام تعجب و کسل و سستی در عبادت دانسته بدون سهو و فراموشی در این فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده اول بسیار خندیدن و این از غفلت و غرور ناشی میشود و اگرنه کسی که بر احوال خود و گناهان خود مطلع باشد و از اهوالی که در پیش دارد در حذر باشد البته خندیدن او کم و حزن او بسیار میباشد چنانچه در باب صفات مؤمن وارد شده است که خوشحالی او در روی اوست و اندوه او در دل اوست و این صفت نیز مذموم است که آدمی پیوسته ترش رو باشد که مردم از او متنفر باشند بلکه مؤمن میباید گشاده رو و متبسم باشد و خوش طبعی و مزاح قدری از آن مطلوبست اما زیادتی در خنده و مزاح هر دو بد است و مذمومست چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که بسیاری مزاح آب رو را میبرد و بسیاری خنده ایمان را محو میکند و بسیاری دروغ بهاء حسن را میبرد و از حضرت صادق ع منقولست که مزاح مکن که نور ترا میبرد و در حدیث دیگر فرمود که داود بسلیمان گفت که ای فرزند زنهار که خنده بسیار مکن که بسیاری خنده آدمی را در قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که باعث غضب خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و خندیدن از غیر تعجب و با سیری چیزی خوردن و از حضرت رسول ص منقولست که عجب دارم که کسی که یقین باتش جهنم دارد چرا میخندد و فرمود که احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را میمیراند و حضرت صادق ع فرمود که چه بسیار کسی که خندهٔ او در دنیا بسیار

باشد از روی لعب و طرب و در روز قیامت گریهٔ او بسیار باشد و چه بسیار کسی که گریهٔ او بسیار
باشد بر گناهش از خوف عذاب الهی در بهشت سرور و خندهٔ او فراوان باشد و فرمود که خندهٔ رسول
صلعم تبسم بود که صدا از آن ظاهر نشد و روزی بجماعتی انصار گذشتند ایشان سخن میگفتند و دهان
را از خنده پر میکردند فرمود که ای گروه کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد و در اعمال
خیر عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد و مرگ را یاد کند
که شکنندهٔ جمیع لذتهاست و حضرت صادق عم فرمود که بسیاری خنده ایمان را میگدازد چنانکه آب
نمک را میگدازد و فرمود که از جهالت است خندیدن بی تعجب و مکرر میفرمود که دندان خود را بخنده
مگشا و حال آنکه کارهای رسوا کننده کردهٔ و ایمن نیست از شبیخون مرگ یا عذاب الهی کسی که گناهان
کرده است و فرمود که کسی را که دوست داری با او مزاح مکن و با او مجادله و منازعه مکن و فرمود که
قهقهه از شیطان است و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که فرمود که زنهار که مزاح بسیار
مکنید که باعث حقد و کینه میشود و مزاح دشنام کوچک است و حضرت امام موسی کاظم بعضی از فرزندان
خود را وصیت فرمودند که بپرهیز از مزاح که نور ایمانت را میبرد و مروت و انسانیت را سبک میکند
و بسند صحیح از معمر ابن خلاد منقولست که خدمت حضرت امام رضا عم عرض نمود که گاه هست که شخصی
در میان جماعتی میباشد که مزاح میکنند و خنده میکنند فرمود که باکی نیست تا فحش نرسد بعد از آن
فرمود که اعرابی بود بخدمت حضرت رسول صلعم میامد و هدیه میاورد و میگفت یا رسول الله قیمت هدیهٔ
ما را بده یعنی تبسم فرما حضرت می خندیدند و وقتی که غمگین میشدند میفرمودند که اعرابی کجاست
کاش میامد و ما را می خندانید و از حضرت صادق عم منقولست که هیچ مؤمن نیست مگر آنکه در آن
دعابه هست پرسیدند که دعابه چیست فرمود که مزاح و خوش طبعی و منقولست از یونس شیبانی که
حضرت صادق عم از من پرسید که چون است مداعبه و مطایبهٔ شما شیعیان با یکدیگر گفتم کم است فرمود
که چنین مکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است و تو بمداعبه سرور و خوشحالی در دل
برادر مؤمن خود داخل میکنی و حضرت رسول صلعم بسیار بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را
مسرور سازند و در حدیث دیگر فرمود که خندهٔ مؤمن تبسم است و بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که چون قهقهه کنی در خنده چون فارغ شوی بگو* اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا
مرا دشمن مدار و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که حضرت یحیی بن زکریا بسیار میگریست و خنده
نمیکرد و حضرت عیسی گاه میگریست و گاه می خندید و آنچه عیسی میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد*
خصلت دویم* کسل و سستی در عبادت است و کسل از صفات منافقان است و از ضعف ایمان و یقین
ناشی میشود و موجب محرومی از سعادت ابدی میگردد بلکه مؤمن می باید که در عبادت صاحب نشاط

باشد و مردانه متوجه عبادت شود و کارهای خیر را بزودی بجا آورد و بتاخیر نیندازد که در تاخیر آفت
بسیار است چنانچه حضرت صادق عم فرمود که پدرم میفرمود که هرگاه ارادهٔ خیری نمائی مبادرت کن
بآن که نمیدانی بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود هرگاه قصد خیری کنی آن را بتاخیر
مینداز بدرستیکه بسیار است که حقتعم مطلع میشود که او بطاعتی مشغولست میفرماید که بعزت و جلال
خودم سوگند که بعد از این عمل ترا عذاب نکنم هرگز و اگر گناهی را قصد کنی زینهار که آن را ترک کن که
بسیار است که حقتعم مطلع میشود بر بندهٔ و او را مشغول معصیتی می یابد میفرماید که بعزت و جلال خود
سوگند که بعد از این عمل ترا نیامرزم هرگز و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که کسی که قصد عمل
خیر نماید آن را بزودی بجا آورد که هر چیز که در آن تاخیری شد شیطان را در آن مهلتی و اندیشهٔ هست
و در حدیث دیگر فرمود که خدا خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانکه در میزان اعمال ایشان در
قیامت سنگین است و شر را بر اهل دنیا سبک کرده است چنانچه در قیامت در میزان اعمال ایشان سبک است
و از حضرت صادق عم منقولست که بپرهیز از دو خصلت از ضجر و دلتنگی و از کسل و تنبلی بدرستیکه
اگر ضجر میکنی بر هیچ حقی صبر نمی توانی کرد و اگر کسل میورزی هیچ حقی را ادا نمیتوانی کرد* یا اباذر
رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیلة و القلب ساه یا اباذر الحق ثقیل مر و الباطل خفیف حلو و رب
شهوة ساعة تورث حزنا طویلا یا اباذر لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری الناس فی جنب الله تعم امثال
الاباعر ثم یرجع الی نفسه فیکون هو احقر حاقر لها یا اباذر لا تصیب حقیقة الایمان حتی تری الناس کلهم حمقی
فی دینهم عقلاء فی دنیاهم* ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار طول ندهی و بسیار سبک بجا نیاوری
که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از ایستادن یکشب بعبادت که با فراموشی دل باشد و از آنچه
کنی و گوئی دل خبر نداشته باشد ای ابوذر حق بر طبعها گران است و تلخ است و باطل سبک
و آسان است و شیرین است و بسیار است که شهوت یکساعت دنیا مورث حزن طولانی آخرت میگردد
ای ابوذر فقیه نمیباشد آدمی تمام فقه و چنانچه باید دانا نمیشود تا آنکه مردم در جنب جلال و عظمت الهی
نزد او بمثابهٔ شتران نباشند پس رجوع بنفس خود کند و خود را از همه کس حقیرتر شمارد ای ابوذر
بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم را چنین ندانی که احمقند در دین خود و عاقلند در دنیای خود و در
اول کتاب تحقیق بعضی از شرایط عبادت و حضور قلب گذشت و بر همگی ظاهر است که کردن و شنیدن
حق هر دو بر آدمی گران و دشوار است چنانچه اکثر عالم اگر کسی خیر ایشان را با ایشان میگوید هر چند که
دانند که صلاح ایشان در آنست آزرده میشوند و کردن باطل خواه در معاصی و شهوات و خواه در
اعمال بدعت بر طبعها گوارا و در کامها شیرین است و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش می آید چنانچه
خوشامد گفتن ارباب عزت را خوش می آید هر چند دانند که دروغ است و کارهای بد ایشان را

به نیکی یاد کردن و ایشان را بخیر و صلاح ستودن ملایم طبع ایشانست هر چند میدانند که این گفتن برای خوبی ایشان و کار ایشان نفعی نمیدهد و دفع عذاب از ایشان نمیکند و بدانکه بی اعتنا ایشان مردم بودن دو جهت دارد یکی ممدوح است و دیگری مذموم انچه ممدوح است و از ارفع کمالاتست انست که خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و مردم را بی دخل داند و در عبادات ایشانرا منظور ندارد و در امر خیری که مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند و در جایی که میان رضای الهی و رضای مخلوق متردد شود رضای خدا را اختیار نماید و این معنی از راه شناسایی عظمت حقتعم حاصل میشود و چندانکه یقین او زیاده میشود این صفت کاملتر میگردد و انچه مذموم است انست که از راه تکبر مردم را سهل و بیقدر داند و حقیر شمارد و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن بخود ناشی میشود و این از بدترین صفات ذمیمه است و حضرت در این کلام معجز نظام هر دو معنی اشاره فرموده که مردم را در جنب خدا از باب شتران داند که در هنگام طاعت الهی ایشانرا ملحوظ ندارد چنانچه اگر کسی در جایی نماز کند و شتری چند در انجا باشند البته ایشانرا منظور نمیدارد پس باید که در جنب عظمت خدا عظمت مردم را سهل داند و بعد از ان اشاره بمعنی دوم فرمودند که چون بخود رجوع کند خود را از همه کس حقیرتر شمارد یعنی باعث او بر عدم اعتنا ایشان مردم عظیم دانستن خودش نباشد و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر که صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزی که خدا را از ان بخشم اورد از دین خدا بدر میرود و از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که دینی نیست کسی را که عمل کند بطاعت مخلوقی در معصیت خالق و از حضرت رسول صم منقولست که هر که طلب نماید خوشنودی مردم را بچیزی که موجب سخط الهی میشود حقتعم چنین کند که ان جمعی که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرمود که بخشم میاور بد خدا را بسبب رضای احدی از خلق او و تقرب مجوید بسوی احدی از خلق بچیزی که موجب دوری از خدا است بدرستیکه میان خدا و احدی از خلق وسیلهٔ نیست که بسبب ان خیری برساند یا شری را بر گرداند مگر اطاعت او و طلب خوشنودی او بدرستیکه طاعت الهی موجب فیروزیست بهر چیزی که طلب نمایند و موجب نجاتست از هر شری که از ان حذر کنند و بدرستیکه خدا نگاه میدارد از بدیها کسی را که مطیع او باشد و از عذاب او کسی که معصیت او کند خود را حفظ نمیتواند نمود و کسی که از خدا اگر بزد گریزگاهی نمی یابد زیرا که امر الهی بخواری او نازل میشود هر چند جمیع خلایق کراهت داشته باشند و حق تعم حضرت امیرالمومنین عم و خواص او را مدح فرموده که جهاد میکنند در راه خدا و نمیترسند از ملامت کنندگان و حضرت امیرالمومنین عم فرمود که از ملامت کنندگان پروا مکنید تا خدا دفع شر دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق عم منقولست که هر که حقیر شمارد مومنی را خواه مسکین و خواه غیر مسکین پیوسته

حقتعم تحقیر او نماید و از او در خشم باشد تا از ان برگردد و احادیث این مطلب بعضی سابقا مذکور شد و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد و انچه حضرت فرمود که مردم را باید احمق در دین و عاقل در دنیا دانست مراد غالب مردم است یا مراد از ناس اهل دنیاست * والله یعلم یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب فهو اهون لحسابک غدا و زن نفسک قبل ان توزن و تجهز للعرض الاکبر یوم تعرض لا تخفی علی الله منک خافیة * ای ابوذر محاسبهٔ نفس خود بکن پیش از انکه با تو محاسبه کنند که حساب روز قیامت بر تو اسان شود و نفس خود را بسنج در مراتب نقص و کمال پیش از انکه در روز حساب ترا بسنجند و مهیا شو برای عرض اکبر قیامت در روزی که ترا و اعمال ترا بر خداوندی عرض کنند که هیچ پنهانی از تو بر او پوشیده نیست بدانکه اگر کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و بسعادت ابدی فایز گردد باید که از نفس خود ایمن نباشد و فریب او را نخورد و پیوسته در مقام عیب جویی او باشد چنانچه عیوب دشمن خود را تفحص نماید زیرا که عیوب در نفس مخفی میباشد و هر عیبی را که شکافت و در مقام ازالهٔ ان در امد چندین عیب دیگر بر او ظاهر میشود چنانچه از حضرت رسول صم منقولست که هیچ عیبی را از خود نفی نمیکند مگر انکه عیب دیگر بر او ظاهر میگردد و باید که پیوسته در مقام محاسبهٔ نفس خود باشد و تفکر نماید که روزی خواهد بود که حساب اعمال او بکنند پس در این روز حساب خود را با خود درست کند و جواب هر سوال را مهیا کند زیرا که خود را غافل کردن برای دفع محاسبهٔ اخرت فایده نمی دهد از باب مرغی که چون میروند او را شکار کنند چشم خود را بر هم میگذارد و بدانکه این عمر مایه ایست که سعادت ابدی تحصیل میتوان نمود پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر دقیقهٔ را صرف چکار کرده اگر صرف طاعتی کرده سودمند اید شده و اگر صرف معصیتی کرده زیانکار اید شده و اگر صرف هیچ یک نکرده مایهٔ او را تلف و ضایع کرده و بدزد شیطان داده پس در صورت اول او را تحسین نماید و ترغیب بر یادتی ان بکند و در صورت دوم و سیم او را ملامت و ازار کند و هر قدر که مقدور باشد از ان تاوان بگیرد و بتوبه و انابه و تدارک انچه فوت شده بمایهٔ باقی مانده اگر چه تدارک گذشته نمی باشد زیرا که هر زمانی را بهره ایست از اعمال خیر پس عملی که در ان زمان کنی حق ان زمان را ادا کرده و گذشته از کیسه ات رفته است و اگر قبول نکند با او مجادله و مجاهده کنی و بتفکرات صحیح و تذکر ایات و اخبار وعد و وعید او را رهوار گردانی که نفس ادمی بمثابهٔ اسب کور چموش سرکشی است که در صحرایی رود که چندین چاه در هر قدمی در جانب چپ و راست راه بوده باشد اگر یک لحظه از ان غافل میشوی وقتی خبر میشوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که فرمود که از ما نیست کسی که محاسبهٔ خود نکند هر روز پس اگر عمل خیری کرده باشد از خدا زیادتی انرا طلبد و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت صادق عم

منقولست که فرمود به شخصی بدرستیکه ترا طبیب نفس خود کرده اند و درد را از برای تو بیان
کرده اند و علامت صحت را بتو شناسانیده اند و ترا باو رهنمایی کرده اند پس نظر کن که چگونه بکار خود
قیام مینمایی و در حدیث دیگر فرمود که دل خود را قرین و مصاحب نیکوکار با فرزند مهربان خود دان
و عمل خود را پدری دان که متابعت او نمایی و نفس خود را دشمن دان که با او مجاهده کنی و مال خود را
عاریه دان که باید بصاحبش رد نمایی و در حدیث دیگر فرمود که نفس خود را حبس کن و منع فرما از
چیزی که بان ضرر میرساند پیش از انکه از تو مفارقت نماید و سعی کن که نفس خود را از کرو بدر اوری
چنانکه سعی می نمایی در طلب معاش بدرستی که نفس تو در کردهای تو است و در حدیث دیگر فرمود
که از نفس خود از برای خود انچه میتوانی بگیر و غنیمت شمار توشه بگیر از نفس خود در صحت پیش
از بیماری و در قوت پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیر المومنین ع فرمود که
صغیر و خود نیست چیزی که در قیامت ضرر میکند پس در انچه شما را خبر داده است بمنزلهٔ کسی باشید
که بچشم خود معاینه دیده باشد و در وصیتی که حضرت امام حسن ع را فرمود میفرماید که ای فرزند
مومن را سه ساعت می باشد در یکساعت با پروردکار خود مناجات میکند و در ساعت دیگر محاسبهٔ
نفس خود میکند و در ساعت سیم مشغول لذتی میشود که حلال باشد و او را بران حمد کنند و حضرت
صادق ع فرمود که نفس خود را محاسبه کنید پیش از انکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه
موقف است و در هر موقفی هزار سال میدارند و حضرت امیر المومنین ع فرمود که کسی که نقصهای
نفس خود را پیروی نکند و تفحص ننماید و هواها و خواهشها بر او غالب میشود و کسی که پیوسته در
نقص باشد مرگ از برای او بهتر از زندگیست و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که ای فرزند ادم
پیوسته احوال تو بخیر و نیکی مقرون است مادام که واعظی از نفس خود داشته باشی و واعظ خود باشی
و همت تو در محاسبهٔ نفس خود مصروف باشد و خوف الهی را شعار و پیراهن تن خود کرده باشی و اندوه
را لباس خود ساخته باشی ای فرزند ادم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد و ترا نزد پروردکار خود
بحساب باز خواهند داشت و از اعمال تو سوال خواهند کرد پس امروز جوابی برای انروز مهیا کن *
یا اباذر استحیی من الله فانی و الذی نفسی بیده لاظل حین اذهب الی الغائط متقنعا بثوبی استحیی من
الملکین الذین معی یا اباذر اتحب ان تدخل الجنة نعم فداک ابی و امی قال فاقصر من الامل واجعل الموت
نصب عینیک و استحیی من الله حق الحیاء قال قلت یا رسول الله کلنا نستحیی من الله قال لیس کذلک الحیاء
و لکن الحیاء ان لا تنسی المقابر و البلی و الجوف و ما وعی و الراس و ما حوی و من اراد کرامة الاخرة
فلیدع زینة الدنیا فاذا کنت کذلک اصبت و لایة الله * ای ابوذر از خدا حیا کن و شرم بدار بدرستی
که من بحق انخداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت او ست چون بیت الخلا میروم جامهٔ خود را برسر

و روی پیچم از شرم دو ملکی که با منند ای ابوذر میخواهی که داخل بهشت شوی کفتم بلی پدر و مادرم
فدای تو باد فرمود که پس امل و ارزوی خود را در دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر چشم خود بدار که
پیوسته در یاد مرگ باشی و از خدا حیا بدار چنانکه سزاوار حیا داشتن است کفتم یا رسول الله ما همه از
خدا حیا و شرم داریم فرمود که حیا داشتن چنین نیست و لیکن حیای از خدا انست که فراموش نکنی قبر
و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را و فراموش نکنی جوف و انچه در جوفست یعنی شکم و فرج را از حرام
و شبهه نگاهداری و فراموش نکنی انچه در سر است یعنی چشم و کوش و زبان و اندیشه و خیال
خود را از معصیت باز داری و بطاعت مصروف کردانی و کسی که کرامت و بزرکی اخرت را خواهد
باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هرکاه چنین باشی ای ابوذر بدرجهٔ ولایت الهی میرسی و دوست
خدا میکردی در این مقام حضرت سید الانام بچندین خلق از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند * اول
حیاست و حیا عبارت از تاثر نفس است از امری که قباحت ان امر براو ظاهر شود و این باعث انزجار او
میکردد از ان عمل و این بر دو قسم است یکی از افضل صفات کمال است و مورث فوز بسعادات است
و دیگری نقص است و موجب حرمان از کمالات است اما انچه کمالست انست که بعد از انکه بعلم تمیز میان
نیک و بد و حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق و شرم کند در ترک کردن عبادات و محاسن اداب
شریعت و از مرتکب شدن معاصی و قبایح اداب که از شرع قباحت انها معلوم شده باشد و مجملی از تفسیر حیا
در اول کتاب مذکور شد و ظاهر است که کسی که متصف بصفت حیا باشد البته هر قبیحی را که اراده
نماید اگر تفکر نماید که حق تعالی حاضر است و بر فعل او مطلع است و حضرت رسول صلعم و ائمهٔ معصومین ع
مطلع میشوند و هر روز اعمال امت را بر ایشان عرض می نمایند و دو ملك که پیوسته ملازم اویند البته
بر عمل او مطلع میشوند و اگر حق تعالی پردهٔ از او برگیرد ملائکهٔ سموات بر فعل او مطلع میشوند و در قیامت
در حضور صد و بیست چهار هزار پیغمبر و گروه بی حد و احصا از ملائکه و سایر عباد رسوا خواهد
شد و این معنی از روی یقین و ایمان حالی او کردد البته متوجه ان عمل نخواهد شد و همچنین در فعل
طاعات و انچه از حیا مذموم است انست که امر حقی را بفعل ناقص خود قبیح شمارد و ترك ان کند و این
از جهل ناشی میشود مثل انکه مسئلهٔ بر او مشکل شده است نمی پرسد و حیا میکند و در جهالت می ماند
یا عبادتی را ترک میکند برای انکه در نظر جمعی از اشقیا بد نماست و این حیا موجب محرومی از سعادات است
و حق تعالی میفرماید * ان الله لا یستحیی من الحق * بدرستی که حق تعالی حیا نمیکند از بیان حق و بسند
معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که حیا دو حیاست حیای عقل است و حیای حماقت و حیای عقل از
علم ناشی میشود و باعث علم میشود و حیای حماقت از جهل ناشی میشود و باعث جهالت میکردد و حضرت
صادق ع فرمود که حیا از ایمان است و ایمان موجب دخول بهشت است و فرمود که حیا و ایمان هر دو در یك

ربیمان بسته اند هر یک که از ادمی جدا شود دیگری باو میرود و در حدیث دیگر فرمود که ایمان
ندارد کسی که حیاندارد و حضرت رسول صم فرمود که چهار خصلت است که در هر که باشد اگر از سر
تا پا گناه باشد خدا گناهان اورا بحسنه بدل میکند راست گویی و حیا و حسن خلق وشکر و حضرت صادق
عم فرمود که هر که روی او تنکست علم او کمست پس حیا در طلب علم خوب نیست و از حضرت رسول
صم منقولست که از حکما و دانایان پیش نمانده است مگر یک مثل که اگر حیا نداری انچه خواهی بعنی ترک
حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح میشود و در حدیث دیگر فرمود که حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل
و سستی رایست و دیگر قوتست و اسلام است و ایمانست وحضرت صادق عم فرمود که حضرت عیسی
میفرمود کسی که در خانهٔ خود بخلوت بنشیند باید پردهٔ خانه را بیاویزد بدرستیکه حقتعالی حیا را در میان
خلق قسمت فرموده چنانکه روزی را قسمت فرموده و از این حدیث شریف ظاهر میشود که سنت است که
کسی که به بیت الخلا رود جامه برسر بیندازد یا به پیچد که سر و رو را فرا گیرد چون حالت ناخوشیست
مناسب حیا اینست که روی خود را بپوشد با انکه چون در این حالت بر عیوب ظاهرهٔ خود از فضلات
و کثافات ظاهر میشود باید که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند و از انها شرم کند که
از این کثافتهای ظاهری بدتر است و در دعاهای اداب خلوت اشاره باینمعنی هست و اکثر علما در اداب
خلوت نقل کرده اند که سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد و بعضی هردو معنی را از سنتها
شمرده اند و این معنی متضمن ان نیز هست زیرا که در تقنیع که در این حدیث وارد شده سر پوشیدن هم
بعمل می اید و فایدهٔ بدنی هم دارد که بوهای بد بدماغ سرایت نکند * خصلت دویم * عفت شکم
از محرمات و مکروهات و عفت واجب انست که از خوردن حرام اجتناب نماید و عفت از چیزهایی که نهی
کراهت از ان فرموده اند و از شبهها که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان ان مال
غالب باشد مثل جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرامست مانند ارباب مناصب مستحب است و این تکلیف
از اعظم تکالیف الهیست وسعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست چنانچه وارد شده است
که حلال قوت برگزیدگانست و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیر المومنین برای
همین برانبان غذای خود مهر میزدند که شبهه داخل ان نشود و باید که غذا را در اعمال و اثار و قرب
و بعد بخدا مدخلیت عظیم هست زیرا که قوتهای بدنی ادمی از روح حیوانیست و روح حیوانی بخاریست
که از خون هم میرسد و خون از غذا هم میرسد چون غذای حلال قوت ان باعضا و جوارح در امد هر
بکار ایکاری که پسندیده است میدارد و همهٔ ان قوت صرف عبادات میشود و لقمهٔ حرام که در بدن
در امد و قوت ان باعضا و جوارح سرایت کرد ان قوتها از حرام بهم رسیده حرام زاده اند و از حرامزاده کار
خوب نمی اید چون سر از دریچه چشم بدر میکند چشم را بمعاصی میدارد و هزار فساد میکند و اگر سر از

دریچه گوش بدر میکند او را بشنیدن انواع باطلها میدارد و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و اگر نطفه
میشود فرزندی که از ان حاصل میشود بیک معنی حرامزاده است و مایل بدیها میباشد و ان حدیث که
واقع شده است که کسی که راغب است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست ممکن است که بر این معنی
محمول باشد و لقمهٔ حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دل را منور میکند
و این معنی بتجربه نیز معلوم شده است و از حضرت صادق عم منقولست که هر که خواهد دعایش مستجاب
شود باید که کسبش را حلال کند و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که بهترین
عبادتهای خدا عفیف داشتن شکم و فرج است و منقولست که شخصی بانحضرت عرض نمود که عمل من
بسیار ضعیف است و روزه کم میدارم اما گمان من اینست که نمیخورم مگر از حلال حضرت فرمود که کدام
عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج و حضرت رسول صم فرمود که بیشتر چیزی که امت من بسبب ان
داخل جهنم میشوند دو چیز میان تهیست شکم و فرج و بسند معتبر از حضرت رسالت پناه صم منقولست که
هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت براو واجب میشود از داخل شدن در دنیا و متابعت
نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و شهوت فرج و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق عم بنجم
فرمود که ای نجم تمام شما شیعیان در بهشت با ما خواهید بود اما چه بسیار قبیحست که یکی از شما وقتی
داخل بهشت شود که پرده اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده باشد نجم گفت فدای تو شوم شیعهٔ
شما چنین خواهد شد فرمود که بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند و حضرت رسول صم فرمود که بیشتر
چیزی که برامت خود میترسم بعد از خود این کسبهای حرام است و شهوتهای مخفی و ربا و سود در بیع
و قرض و حضرت صادق عم فرمود که کسی که مالی از غیر حلال کسب کند و بانمال حج رود و تلبیه گوید
ندا میرسد باو * که لا لبیک و لا سعدیک بعنی لبیک گفتن تو و اجابت کردن و خدمت کردن تو مقبول
درگاه ما نیست و اگر مال از حلال کسب کند و بحج رود و تلبیه بگوید در جواب او لبیک و سعدیک
میگویند و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که دنیا بحلال بر جمعی مشرف شد و حلال را بر ایشان
جلوه داد و عرض کرد ان حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا رفتند پس بر جماعتی حلال وشبه را باهم
عرض کرد گفتند ما را بشبه احتیاجی نیست و حلال را بوسعت صرف کردند و برای جمعی حرام و شبه را
جلوه داد ایشان گفتند که ما را بحرام احتیاجی نیست و در شبه بفراخی عیش کردند و خود را بحرام صرف
برای جماعتی جلوه داد و از پیش رفتند و بانچه میخواستند نرسیدند و مومن در دنیا میخورد بقدر
حاجت مثل کسی که بخوردن میته مضطر شده باشد و حضرت امام موسی کاظم عم فرمود که حرام نمو نمیکند
و زیاد نمیشود و اگر نمو کند برکت نمیدارد و هر چه را در راه خدا انفاق میکند ثواب نمی یابد و هر چه از
عقب خود میگذارد توشهٔ اوست بسوی اتش جهنم و بسند معتبر منقولست از سماعه که بحضرت صادق

عم عرض کردم که شخصی از مناصب و اعمال بنی امیه مالی بهم رسانیده است و از ان مال تصدق میکند
وصله واحسان بخویشان میکند وحج میکند که از کارهاش را خدا بیامرزد و میکوید که خدا فرموده است
که حسنات کناهان را برطرف میکند حضرت فرمود که انچه از مال مردم تصرف می نماید کناه هست وکناه
کناه را برطرف نمیکند ولیکن ثواب کناه را برطرف میکند و منقولست در تفسیر این ایه که حقتعم میفرماید
* که وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا * که ترجمه ظاهرش اینست که قصد کردیم بسوی
انچه کرده بودند از اعمالی که بصورت عمل خیر بود پس کردانیدیم ان عمل را مانند ذره های پراکنده
در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده حضرت صادق عم فرمود که والله که اعمال ایشان از جامهای سفید
مصری سفیدتر و نورانی تر خواهد بود پس حقتعم میفرماید که هبا شو پس پراکنده و باطل میشود برای
اینکه چون بحرامی میرسیدند انرا میکرفتند * خصلت سیم * عفت فرجست از محرمات و مکروهات
و شبهات و این نیز تکالیف شاقه الهیست و تحقیقش همانست که کذشت که احتراز از زنای صرف
واجبست و زنا از کناهان کبیره است و مکروهاتی که در شرع معلوم شده است عفت از انها
مستحب است و شبهها بر دو قسم است یکی باعتبار اشکال در مسئله است واحتراز از انها نیز بنا بر مشهور
مستحب است و بعضی این احتیاط را واجب میدانند مکر انکه طرف حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم
دیکر شبهه مال بر میکردد مثل انکه بزر شبهه کنیزی خریده باشد یا زر شبهه را مهر کرده باشد یا مهر زن
را غصب کند یا در دادن با قدرت مضایقه کند و زنا بر اعضا و جوارح منقسم میشود زنای فرج معلوم است
و زنای چشم نکاه کردن به پسران بشهوت و بزنان غیر محرم است و زنای کوش شنیدن اوازیست که
باعث شهوت میشود و زنای دست بازی کردن است با نامحرم و همچنین در سایر اعضا و اینها نیز حرامی
و شبهه میدارد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم منقولست که فرمودند
که هیچ کس نیست مکر انکه بهره از زنا می یابد و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان
بوسیدن است و زنای دستها لمس کردنست خواه فرج تصدیق این اعضا بکند وخواه تکذیب کند یعنی
خواه زنای فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که بدترین مردم
در عذاب در روز قیامت مردیست که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد و از حضرت
امام موسی کاظم عم منقولست فرمود که بپرهیزید از زنا که روزی را برطرف میکند و دین را باطل میکند
و حضرت صادق عم فرمود که از زناکار شش خصلت می باشد سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت در اخرت
اما انچه در دنیاست نور او را میبرد و فقیر میکند و فنا و نیستی را نزدیک میکند و انچه در اخرتست غضب
پروردکار است و دشواری حساب و خلود در جهنم و حضرت رسول صم فرمود که چون زنا بعد از من
در میان امت بسیار شود مرک مفاجاه بسیار میشود و حضرت صادق عم فرمود که حضرت یعقوب بفرزندش

میکفت که ای فرزند زنا مکن که اکر مرغی زنا کند پرهایش میریزد و در حدیث دیکر فرمود که حواریان
در خدمت حضرت عیسی جمع شدند و کفتند ای معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت عیسی فرمود که
حضرت موسی کلیم خدا شما را امر کرد که قسم دروغ بخدا مخورید و من امر میکنم شما را که نه قسم راست
بخورید و نه قسم دروغ و موسی پیغمبر خدا شما را امر میکرد که زنا مکنید و من شما را امر میکنم که در
خاطر خود هم زنا مکذرانید چه جای انکه بجا اورید بدرستی که کسی که در خاطر خود خیال زنا میکذراند
بمنابه کسیست که در خانه مزین طلاکاری اتش برافروزد و دود ان نقشها و زینتها را باطل کند هر چند
خانه نسوزد و از حضرت صادق عم منقولست که بمفضل بن عمر فرمود که ای مفضل میدانی که چرا کفته اند
که هر که زنا بحرمت مردم میکند روزی زنا بحرمت او نیز خواهند کرد کفت نه فرمود که زن زناکاری
در میان بنی اسرائیل بود مردی هم در میان ایشان بود که بسیار بقصد زنا بنزد ان زن میرفت در روز
اخری که بنزد ان زن امد خدا بر زبان ان زن جاری کرد که بخانه خود که میروی مردی را با زن خود خواهی
دید ان مرد با خاطر مشوشی از خانه ان زناکار بیرون امد و در غیر وقتی که همیشه میرفت بخانه شد بیرخصت
ناکاه مردی را در فراش زن خود دید هر دو را بخدمت حضرت موسی اورد در انحال جبرئیل نازل
شد و کفت هر که زنا میکند روزی با حرمت او نیز زنا میکنند پس حضرت موسی نظر با ایشان کرد
و فرمود که عفت بورزید از زنان مردم تا زنان شما با عفت باشند و حضرت رسول صم فرمود که جبرئیل
مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و عاق پدر و مادر و قطع کننده رحم و مرد پیر
زناکار نمی شنوند و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که دروغ میکوید کسی که کمان میکند که حلال
زاده است و زنا را دوست میدارد و حضرت صادق عم فرمود که نیکی کنید با پدران خود تا فرزندان
شما با شما نیکی کنند و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند زنان شما و فرمود که ولد الزنا سه
علامت دارد مردم را در حضور ایشان ازار میکند و مشتاق است بزنا و بغض ما اهل بیت دارد و حضرت
رسول صم فرمود که چهار چیز است که داخل خانه نمیشود مکر انکه انخانه خراب میشود و هرکز ببرکت اباد ان
نمی شود خیانت در امانت کردن و دزدی و شراب خوردن و زنا کردن و در حدیث دیکر فرمود که در
شب معراج کذشتم بزنی چند که ایشان را به پستانها اویخته بودند پرسیدم از جبرئیل که ایشان کیستند کفت
که اینها زنی چندند که زنا کرده اند و فرزندان بهم رسانیده اند و بشوهرهای خود ملحق ساخته اند
و مال شوهرها بمیراث با ایشان رسیده و از حضرت رسول صم منقولست که هر که بحرام ذره بزنی جماع کند
یا با مردی یا پسری اغلام کند خدا او را در روز قیامت محشور کرداند از مردار کندیده تر که مردم از
بوی او متاذی باشند تا بجهنم داخل شوند و خدا از او قبول نکند هیچ عملی را و اعمالش را همه حبط
نماید و او را در تابوتی داخل کند و بفرماید که او را میخهای اهن بران تابوت بدوزند و در عذابی

باشد که اگر رگی از رگهای او را بر چهار صد هزار کس بگذارند همه بمیرند و از همه کس عذابش
بیشتر باشد و کسی که زنا کند با زن یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان خواه آزاد و خواه بنده خدا
بر قبر او سیصد هزار در از جهنم بگشاید که از آن درها مارها و عقربها و شهابها از آتش در قبر او داخل
شوند و بسوزد تا روز قیامت چون محشور شود اهل قیامت از گند فرج او متأذی باشند تا داخل جهنم
شود کسی که بخانهٔ همسایه نظر کند و نظرش بر عورت مردی یا گیسوی زنی یا بدن او افتد خدا او را
داخل جهنم کند با منافقانی که تتبع امور مسلمانان میکردند و از دنیا بیرون نرود تا رسوا شود و در آخرت
عیوبش فاش شود و کسی که قدرت بر زنی یا کنیزی که بر او حرام باشد بهم رساند و از خوف الهی آنرا
ترک نماید حق تعالی آتش جهنم را بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم قیامت ایمن گرداند و او را داخل
بهشت سازد و کسی که بحرام دست بدست زنی رساند چون بصحراء محشر درآید دستش بسته باشد
و کسی که با زن نامحرمی خوش طبعی کند حق تعالی بهر کلمهٔ هزار سال او را در حشر حبس کند و اگر زنی
راضی شود که مردی بحرام او را در بر گیرد یا ببوسد یا بحرام با او ملاقات نماید یا با او خوشطبعی کند بر آن زن
نیز گناه آن مرد باشد و اگر مرد او را مجبور سازد گناه هر دو بر مرد باشد و کسی که چشمهای خود را پر کند
از دیدن زنی بحرام خدا در قیامت بر چشمانش میخها بدوزد و چشمش را پر از آتش کند تا از حساب
خلایق فارغ شود پس بفرماید که او را بجهنم برند و هر که با زن شوهرداری زنا کند از فرج آن مرد
و زن رودخانهٔ از چرک و ریم روان شود پانصد سال راه و جمیع اهل جهنم از گند ایشان متأذی باشند
و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بغیر محرم خود بکند و اگر چنین کند خدا
ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد بیگانه را بفراش شوهر خود در آورد بر خدا لازم است که
او را با آتش بسوزاند بعد از آنکه در قبر او را عذاب کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که فرمود که حرمت اغلام زیاده از زناست زیرا که حقتعالی باغلام امتی را هلاک کرد و کسی را
بزنا در دنیا هلاک نکرد و از حضرت رسول ص منقولست که هر که با پسری جماع کند در روز قیامت جنب
محشور شود و آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا بر او غضب کند و او را لعنت کند و برای او جهنم را مهیا
گرداند و بد محل بازگشتی است جهنم برای او و حضرت صادق ع فرمود که مردی که بر پشت مردی
میرود عرش الهی بلرزه می آید و مردی که بگذارد که با او چنین عمل قبیحی بکنند خدا او را بر روی
جسر جهنم حبس نماید تا از حساب خلایق فارغ گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقهٔ
عذاب کند تا بطبقهٔ زیرین جهنم برسد و از آنجا بدر نیاید و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که لواطه آنست
که در پایین تر از دبر با او مباشرت کند و مباشرت کردن در دبر کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت

ننشیند کسی که مردم در دبر او وطی کنند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که چون قیامت قایم شود
بیاورند زنی را که با مثل خود مساحقه کرده اند جامها از آتش در بر و مقنعها از آتش بر سر و زیر جامها از
آتش پوشیده و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشانرا بجهنم اندازند و حضرت رسول
ص فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حقتعالی در روز قیامت لجامی از آتش بر سر او کند * خصلت
چهارم * نگاه داشتن چشم است از محرمات و مکروهات و از چشم مفاسد عظیم در نفس آدمی راه می
یابد بلکه دریچهٔ اکثر معاصی چشم است از آنجا خیال بسیاری از معاصی در نفس حاصل میشود
و نظر کردن بر زنان نامحرم و بفرج غیر زن و متعه و کنیزی که بملک یا به تحلیل وطیش حلال باشد و اطفال
خود حرام است و همچنین نظر کردن بپسران سادهٔ مزلف بالذت و شهوت حرام است و موجب عشق
مجاز که بحقیقت کفر است میگردد زیرا که بت پرست میشود و جمیع احوال آن معشوق در نظرش میباشد
و از خدا دور میشود و هر فسقی یا کفری که معشوقش او را بآن مأمور سازد اطاعت میکند چنانچه بسند
معتبر منقولست که از حضرت صادق ع پرسیدند از عشق حضرت فرمود دلهایی که از یاد الهی خالیست
حقتعالی محبت غیر خود را بآن دلها میچسباند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که زنهار که حذر
نمایید و بپرهیزید از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان سادهٔ اغنیا و پادشاهان که فتنهٔ ایشان بد
تر است از فتنهٔ دختران که در پردها می باشند و از حضرت صادق ع منقولست که نظر کردن تیریست از
تیرهای زهر آلودهٔ شیطان و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر او حقتعالی ایمان باو
کرامت فرماید که طعم و لذت آن ایمانرا بیابد و در حدیث دیگر فرمود که مکرر نظر کردن شهوترا در دل
آدمی میکارد و از برای فتنهٔ آدمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافیست و در حدیث دیگر فرمود
که ایمن نباشند آنجماعت که نظر بر پشت سر زنان مردم می افکنند از اینکه مردم نیز نظر بعقب زنان
ایشان کنند و از جملهٔ نظرهایی که بد است و مورث مفاسد میشود از روی خواهش نظر کردن بزینتهای
دنیا و اهل دنیاست که باعث میل بدنیا و مرتکب شدن محرمات میگردد چنانچه حقتعالی میفرماید که * و لا
تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی * و خلاصهٔ
مضمونش اینست که باز مکن چشمان خود را و نظر مکن بسوی چیزهایی که متمتع و برخوردار ساخته ایم
بآنها صنفی چند از اصناف مردم را از زینت و بهجت زندگانی دنیا تا بیازماییم ایشانرا در آن چیزها و
روزی پروردگار تو که روز بروز بتو میرساند یا روزی غیر متناهی که در آخرت برای تو مقرر ساخته
یا روزیهای معنوی از معارف و کمالات برای تو بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار دنیا که بآن متمتعند
و باقی تر و پاینده تر است و تکالیف زبان و گوش و سایر آنچه سر بآنها محیط است بعضی گذشت و بعضی
انشاء الله در محل مناسب بیان خواهد شد * یا باذر یکفی من الدعاء ما یکفی الطعام من الملح یا باذر مثل

الذی یدعوا بغیر عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر * ای ابوذر کافیست از دعاها اندکی و اعمال خیر اندک چنانکه طعام را کافیست از نمک ای ابوذر مثل انکسی که دعا میکند بی انکه عمل صالحی داشته باشد مانند مثل کسیست که تیر اندازد از کمان بی زه و توضیح و تنویر این مطالب عالیه بوسیلهٔ سه نجم بحصول می پیوندد * نجم اول * در بیان فضیلت دعا و فواید انست بدانکه افضل عبادات و نزدیک ترین راههای قرب بنده بجناب قاضی الحاجات طریقهٔ دعا و تضرع و مناجاتست و بکثرت دعا و مناجات یقین بذات و صفات کمالیه الهی زیاده میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود و موجب قطع طمعها و علایق از خلق میشود و همین طریقه از جمیع ائمهٔ ع منقولست که بعد از ادای فرایض و سنن پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید الساجدین ع چنانچه حقتعالی میفرماید * و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون فی جهنم داخرین * یعنی گفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم بدرستیکه انجماعت که تکبر می نمایند و سرکشی میکنند از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت و خواری و در احادیث بسیار از ائمهٔ اطهار ع منقولست که مراد از عبادت در این ایه دعاست پس حقتعالی اول امر بدعا فرموده و دیگر وعدهٔ استجابت نموده و بعد از ان دعا را عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانده و بر ترک ان وعدهٔ دخول جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که * و اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون * که ترجمه اش اینست که چون سوال نمایند از تو بندگان من از صفت من یا نزدیکی و دوری من یا کیفیت دعا کردن من که اهسته دعا کنند یا بلند پس بگو بایشان که من نزدیکم بایشان بعلم و احاطه و لطف و رحمت مستجاب میگردانم دعای دعا کننده را در هنگامی که مرا خواند پس باید که بندگان اجابت کنند مرا در دعا کردن که از ایشان طلبیده ام یا انکه چون من اجابت میکنم در دعا باید که ایشان اجابت من کنند در جمیع تکالیف من و باید که ایمان اورند بوعدهٔ من در اجابت دعا یا در ایمان خود ثابت باشند شاید که راه راست یابند و برشد و صلاح خود پی برند و بسند معتبر منقولست که از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدند که کدام عبادت بهتر و افضل است حضرت فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد حق تع از انکه از او سوال نمایند و از رحمتهای غیر متناهی که نزد اوست طلب نمایند و هیچ کس نزد خدا دشمن تر و بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الهی که دعاست و از عطاها و رحمتهای الهی سوال ننماید و از میسر بن عبد العزیز منقولست که حضرت صادق ع فرمود که ای میسر دعا بکن و مگو که هرچه مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا منزلتی هست که بان نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا نکند و سوال ننماید از خدا چیزی باو نمیدهند پس بطلب تا عطا کند ای میسر هر که

دری

دری را بسیار میکوبد البته بروی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که هر که از فضل خدا سوال ننماید فقیر میشود و فرمود که بر شما باد بدعا بدرستیکه شما را اقرب بخدا حاصل نمیشود بعبادتی مثل دعا و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را برای خرد دی ان حاجت بدرستیکه حاجت کوچک و بزرگ همه بدست خداست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع میفرمود که محبوبترین اعمال نزد حقتعالی در زمین دعاست و فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع دعا بسیار میکردند و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که دعا حربهٔ مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که بان دین مؤمن برپاست و نور اسمان و زمین است و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که بصحابه فرمودند که میخواهید دلالت کنم شما را بر حربه و سلاحی که شما را نجات دهد از شر دشمنان شما و روزی شما را زیاد گرداند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستیکه حربهٔ مؤمن دعاست و حضرت امام رضا ع فرمود که دعا از نیزه تیز کارگرتر است و فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چند که از اسمان نازل شده باشد و محکم گردیده باشد و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست و موجب فیروزی بهمهٔ حاجتهاست و بکرامتهای الهی نمیتوان رسید مگر بدعا و هر دری را که بسیار میکوبند البته بروی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد بدعا که شفای جمیع دردهاست و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که هر بلایی که بر بندهٔ مؤمن نازل گردد خدا او را دعا الهام نماید البته ان بلا زود زایل میشود و هر بلایی که بر مؤمن نازل شود و توفیق دعا نیابد و ترک کند البته ان بلا طول می انجامد پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خدا و ندعا المسان و حضرت رسول صلعم فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید مالهای خود را بدادن زکوة بدرستی که هیچ مرغی بدام نمی افتد مگر انکه تسبیح خود را ترک نماید و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که دفع کنید موجهای بلا را از خود بدعا پیش از انکه بلا نازل گردد بحق انخدا وندی که دانه را شکافته و انواع گیاه را از ان بیرون اورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی مؤمن تندتر میرود از سیلی که از بالای کوه بپایین اید و از دویدن اسبان تندرو و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمیشود مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بدعا و تضرع و انابه و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع نمایند بانیتهای درست و سعی نمایند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند البته خدا هر فاسدی را برای ایشان باصلاح می اورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نموده بایشان برمیگرداند و حضرت صادق ع فرمود که سه چیز است که با انها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها و استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود که حق تع روزهای

موءمنان اازجائی چند مقرر فرموده که کمان نداشته باشند زیراکه بندهٔ هرکاه نداند که روزیش از کجا میرسد دعا بسیار میکند و در حدیث دیکر فرمود که هرکرا چهار چیز عطا فرمایند او را از چهار چیز محروم نمیکردانند هرکرا دعا دادند از اجابت محروم نمی سازند و هرکرا استغفار کرامت کردند و توبه اش را قبول میفرمایند و هرکرا شکر عطا کردند نعمتش را زیاده میکنند و هرکرا صبر دادند از اجر و ثواب محروم نمیکردانند * نجم دویم * در توضیح مجملی از شرایط و اداب دعاست بدانکه چون دعا مکالمه و سخن کفتن و عرض نیاز کردن است بحضرت قاضی الحاجات باید که ادمی معنی دعا را بداند و فهمیده با حضور قلب دعا کند و لا اقل ادابی که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی مثل او بند رعایت می نماید همان قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رزاق و مالک جمیع امور اوست رعایت کند و ظاهر است که اکر کسی حاجتی بمخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند * اول انکه بداند که چه میکوید و اکر از روی مستی و بی خبری حرفی کوید با بزرکی و دلش از انچه میکوید خبر نداشته باشد اکر سیاستش نکنند به سخنش هرا اعتنا نخواهند کرد پس در هنکام مناجات با خداوند خود باید که دلش خبر داشته باشد از انچه بر زبانش جاری میشود و از روی جد و جهد و اهتمام طلب نماید و بحاجت خود بی اعتنا نباشد چنانچه از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حقتعالی قبول نمیفرماید دعائی را که از دل غافل صادر شود و فرمود که چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا مکنید که دل شما از ان غافل باشد و خبر نداشته باشد و لیکن باید که جد و سعی کنید از برای او در دعا و حضرت صادق عم فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعائی را که با دل سخت و صاحب قساوت دعا کنند و در حدیث دیکر فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعائی را که با دل فراموش کار غافل کنند پس هرکاه دعا کنید دل خود را با خدا دارید پس یقین کنید که دعای شما مستجابست دویم انکه کسی را که شخصی برای دفع شدائد باو پناه میبرد البته پیوسته ملازمت او میکند و در غیر حال شدت باو پناه میبرد تا در هنکام شدت و بلائی که رو دهد روی ان داشته باشد که باو پناه برد همچنین باید که در درکاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع کند و خدا را بسبب وفور نعمت فراموش نکند تا در حال شدتها و سختیها که پناه باو برد حاجت بزودی براورده شود با انکه هیچ انی نیست که بنده را صد هزار کونه احتیاج در امور دنیا و اخرت بجناب مقدس ایزدی نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که کسی که پیش از نزول بلا پیوسته دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجابست و ملائکه میکویند که این صدای اشنائیست و دعای او را از اسمان منع نمیکنند و کسی که پیش از نزول ان بلا دعا کند برای دفع ان بلا خدا ان بلا را هرکز باو ننماید و در حدیث دیکر فرمود که کسی که خواهد که دعای او در شدتها مستجاب شود باید که در هنکام رخا و نعمت دعا بسیار بکند و براین مضمون احادیث بسیار است * سیم * انکه کسی که بمخلوقی

حاجتی دارد خدمات شایسته برای او میکند که مرضی طبع او باشد و از چیزهائی که او کراهت دارد اجتناب می نماید تا چون حاجتی از او بخواهد براورده شود هم چنین در درکاه خدا هرکه عبادت و بندکی و اطاعت الهی بیشتر کرده است دعایش باجابت نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی در این حدیث فرموده اند که دعای بی عمل صالح از بابت تیر انداختن از کمان بی زه است و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که بهترین دعاها انست که صادر شود از سینهٔ پاکیزه از عیبها و صفات ذمیمه و دل پرهیزکار و در مناجات است سبب نجات و باخلاص در اعمال خلاصی از عقاب حاصل میشود پس هرکاه که فزع و خوف شما بسیار شود پناه بخداوند خود برید و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که حقتعالی میفرماید که دعا کنید تا دعای شما را مستجاب کردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود که دعای شما برای این مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید به پیمانهائی که حقتعالی از شما کرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک نمودن مناهی و حقتعالی از شما کرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک نمودن مناهی و حقتعالی میفرماید که وفا کنید بعهد و پیمان من تا وفا کنم بعهد و پیمان شما و الله که اکر شما وفا کنید از برای خدا خدا نیز وفا میکند از برای شما و از نوف بکالی منقولست که حضرت امیر المومنین عم فرمود که حقتعالی وحی نمود بحضرت عیسی که بکو بکروه بنی اسرائیل که داخل خانهٔ از خانهای من نشوند مکر با دلهای طاهر و پاک و دیدهای خاشع و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و شبه و بکو بایشان که بدانند که از هیچ یک از شما دعائی مستجاب نمیکنم هرکاه مظلمهٔ کسی بظلم در ذمهٔ او باشد و در ابواب سابقه کذشت حدیثی که هرکه خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و این امر بسی ظاهر است که هر چند ادمی را قرب زیاده میشود دعایش بقبول نزدیکتر است چنانچه نزد پادشاهان ظاهر هرکه قربش بیشتر است حاجتش روا تراست و ایضا چنانچه سابقا تحقیق کردیم هر چند مناسبت میان فاعل بیشتر میشود قابلیت استفاضه زیاده میشود و مانعی که از فیض هست از طرف قابلیت هر چند قابل کاملتر میشود قابلیت رحمت زیاده میشود و فیض بیشتر فایض میشود * چهارم * از شرایط استجابت دعا کمال معرفت ان خداوندیست که از او حاجت می طلبد و سابقا مجملی اشاره کردیم که هرکس که خدا را بقدری از معرفت شناخته و در خور ان معرفت از او فیض میبرد و از خداوند شناختهٔ خود سوال میکند پس هر قدر که در مراتب قدرت و رحمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمامتر می شناسد تاثیرات ان صفات بان زیاده عاید میکردد و باین معنی اشاره دارد ان حدیث که با سانید بسیار منقولست که من نزد کمان نیکوی بندهٔ خودم که بمن دارد و هر قدر که کمان او بمن نیکوتر است من باو نیکوتر معامله می نمایم و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که جماعتی از حضرت امام جعفر صادق عم سوال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود حضرت فرمود که زیرا

که شما کسی را دعا میکنید که او را نمیشناسید و از حضرت صادق عم منقولست که چون دعا کنی گمان کن
که حاجت تو در در خانهٔ توست و در حدیث دیگر فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خدا امر حاجتی
که سوال نماید باو عطا کند باید که از همگی مردم مایوس و نا امید باشد و اگر امید از غیر خدا نداشته
باشد پس چون خدا این حالترا از دل او یابد هر چه سوال کند باو عطا فرماید در این معنی در باب سوال
از مخلوقین هم ظاهر است که هر که عظمت پادشاهیرا بیشتر میداند و وسعت ملک و خزانه و کرم او را بیشتر
میداند توقع عطا از او زیاده دارد و پادشاه نیز در خود متوقع و شناسائی او باو عطا میکند و در این باب
سخن بسیار است و این رساله گنجایش تفصیل ان ندارد * پنجم * از شرایط استجابت مبالغه و الحاح در
دعاست و الحاح نزد مخلوقین باعتبار تنگی حوصله و قلت کرم ایشان بد نماست اما حقتعم دوست میدارد
بسبب وسعت لطف و رحمت نامتناهی که نزد او در سوال مبالغه و الحاح نمایند چنانچه از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که و الله که الحاح نمی نماید بندهٔ موءمنی بر خدا در حاجت خود مگر اینکه حقتعم مکروه
و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را بر یکدیگر در سوال و از برای خود این را پسندیده و دوست
میدارد که از او سوال نمایند و از انچه نزد اوست طلب نمایند و حضرت رسول صم فرمود که حقتعم رحم
کند بندهٔ را که طلب نماید از حقتعم حاجتی را پس الحاح نماید در دعا خواه مستجاب شود دعای او و خواه
نشود و حضرت جعفر بن محمد الصادق عم فرمود که بنده چون دعا میکند حقتعم پیوسته در مقام بر اوردن
حاجت اوست مادام که استعجال نکند و در حدیث دیگر فرمود که حقتعم مراد بندگان خود در امید اند در
هنگامی که او را دعا میکنند و لیکن دوست میدارد که حاجتهای خود را بیان کنند و ذکر کنند نزد او *
ششم * از اداب دعا مخفی گردانیدن دعاست زیرا که کریمان مخفی حاجت را طلبیدن دوستتر میدارند
و دعای پنهان باخلاص نزدیکتر و از ریا دورتر است چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا عم منقولست
که یک دعا مخفی بجا اوری بهتر است از هفتاد دعا که اظهار نمائی و علانیه بجا اوری اگر حاجت عظیمی
داشته باشد استعانت بدعای موءمنان بجوید و در مجامع ایشان دعا کند نیز خوبست و اگر منظور ناچیز
دانستن خود و حقیر شمردن دعای خود باشد و از ریا ایمن باشد در مجامع دعا کردن بهتر است و برکات
انفاس موءمنان و اجتماعات ایشان بسیار است و خود را در میان رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود
داخل گردانیدن فوز عظیم است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند
البته دعای ایشان مستجابست و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر یک ده مرتبه خدا را در حاجتی
بخوانند البته حقتعم دعای ایشانرا مستجاب میکند و اگر چهار نفر نباشند و یکنفر خدا را چهل مرتبه در
حاجتی بخواند البته خداوند عز و جل دعایش را مستجاب میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که چهار
نفر جمع نمیشوند برای دعا مگر اینکه وقتی که متفرق میشوند دعای ایشان مستجاب شده است و فرمود که

پدر مرا که حاجتی رو میداد زنان و اطفال را جمع می نمود و دعا میکرد و ایشان امین میگفتند و در حدیث
دیگر فرمود که دعا خواننده و امین گوینده در ثواب شریکند * هفتم رعایت نمودن اوقاتیست که مظنهٔ
استجابت دعاست زیرا که حقتعم بعضی از زمانها و مکانها را در استجابت دخیل گردانیده است چنانچه از
حضرت صادق منقولست که طلب نمائید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایها یعنی
اول پیشین و نزد امدن باران و نزد ریختن اول قطرهٔ از خون موءمنی که شهید شود بر زمین بدرستیکه
درهای اسمان را در این اوقات میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که دعا در چهار محل مستجابست در
نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام و حضرت امیر الموءمنین عم فرمود که غنیمت
شمارید دعا را در چهار وقت نزد خواندن قران و نزد اذان و نزد امدن باران و نزد ملاقات کردن دو
صف برای شهادت و از حضرت رسول صم منقولست که بهترین وقتها که خدا را بخوانید سحرهاست
و منقولست که چون حضرت صادق عم ارادهٔ طلب حاجت داشتند نزد زوال شمس طلب می نمودند و چون
این اراده مینمودند اول چیزی تصدق میکردند و خود را بوی خوشی خوشبو میکردند و بمسجد
میرفتند و حاجت خود را میطلبیدند و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که حقتعم از بندگان خود دوست
میدارد هر بندهٔ را که بسیار دعا کند پس بر شما باد بدعا کردن در سحر تا طلوع افتاب و بدرستیکه این
ساعتیست که درهای اسمان گشوده میشود و روزیها قسمت میشود و حاجتهای عظیم بر اورده میشود
و حضرت صادق عم فرمود که در شب ساعتی هست که هر که توفیق یابد که در ان ساعت نماز کند و خدا را
بخواند البته دعایش مستجابست در هر شبی که باشد و ان بعد از نصف شب است تا بقدر سدس شب
بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقت است که حاجت بنده از خدا محجوب نمیشود بعد از نماز
واجب و نزد امدن باران و نزد ظاهر شدن معجزهٔ از حجتهای خدا در زمین و حضرت امیر الموءمنین عم
فرمود که کسی را که بسوی پروردگار خود حاجتی باشد در سه ساعت طلب نماید در ساعتی در روز
جمعه و ساعتی که زوال شمس میشود که در انوقت بادهای رحمت میوزد و درهای اسمان گشوده میشود
و رحمت الهی نازل میگردد و خروس باواز می اید و یکساعت در اخر شب نزدیک طلوع صبح بدرستی
که در سحر دو ملک ندا میکنند از جانب حقتعم که ایا کسی هست که در این وقت توبه کند تا توبه اش را
قبول کنیم ایا کسی هست که سوال کند و باو عطا کنیم ایا کسی هست که طلب امرزش کند تا گناهانش را بیامرزیم
ایا کسی هست که حاجتی داشته باشد و عرض کند تا حاجتش را بر اوریم پس اجابت نمائید داعی خدا را در ان وقت
داعی خدا را و طلب نمائید روزی را در مابین طلوع صبح تا طلوع افتاب که ان دخیلتر است در روزی از
سفرها کردن برای تجارت و ان ساعتیست که خدا قسمت روزی در میان بندگان خود میفرماید و فرمود
که درهای اسمان را برای شما میگشایند در پنج وقت نزد امدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله

و نزد اذان و نزد خواندن قران و نزد زوال افتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق عم فرمود که ساعتی که در ان ساعت دعا مستجاب میشود در روز جمعه وقتیست که امام از خطبه فارغ شود تا وقتی که مردم بنماز برخیزند و ساعت دیکر اخر روز جمعه است تا فرو رفتن افتاب و در حدیث دیکر فرمود که ساعت استجابت اول زوالست و از حضرت امام زین العابدین عم منقولست که حضرت فاطمه عم فرمود که از حضرت رسول صم شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در ان ساعت از خدا چیزی طلب نماید البته باو عطا فرماید کفتم یا رسول الله کدام ساعت است فرمود که وقتی که نصف قرص افتاب فرو رود پس حضرت امام زین العابدین عم فرمود که حضرت فاطمه عم خود میفرمود که برو بر بلندی چون بینی نصف قرص افتاب غروب کرده مرا اعلام کن که دعا کنم بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که بر تو باد بدعا کردن در وقتی که در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا نزدیک تراست * هشتم * از شرایط و اداب تضرع و زیادتی مذلت و شکستکی است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که هرکاه که شما را رقت بهم رسد دعا کنید که دل را رقت حاصل نمیشود مکر وقتی که از برای خدا خالص کردد و متوجه خدا شود و ان علامت استجابتست در حدیث دیکر فرمود که چون بدن بلشعر یره اید و لرزد و چشمانت کریان شود پس در دعا اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو کردیده و هنکام اجابت است و در حدیث دیکر فرمود که اکر از امری خایف باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی پس اول خدا را و بزرکی بعظمت یاد کن و براو ثنا کن چنانکه او سزاوار است و صلوات بر محمد و ال محمد بفرست و حاجت خود را طلب و خود را بکریه بدار و سعی کن که کریه کنی اکرچه بقدر سر مکسی باشد بدرستی که پدرم میفرمود که نزدیک ترین حالات بنده بخدا در هنکامیست که در سجده باشد و کریان باشد و تضرعاتی که بدست می باشد در حالت دعا موافق احادیث معتبره انست که اکر هنکام رغبت و رجا باشد کف دست را بسوی اسمان کنی چنانچه دست پیش کسی میداری که چیزی بدستت دهد و اکر حالت خوف و بیم باشد پشت دستها را باسمان میداری یعنی من از اعمال خود نا امید شدم و از کثرت بدی اعمال روی طلب از تو ندارم و در حالت تضرع انکشت سبابهٔ راست بجانب راست و چپ حرکت میدهی که نمیدانم که از اصحاب یمینم یا اصحاب شمال و از نیکوکارانم نزد تو یا از بدکاران و در هنکام تبتل و انقطاع انکشت سبابهٔ دست چپ را بلند میکنی و پست میکنی مانند کسی که بابرام چیزی از کسی طلبد باشاره بانست که نمیدانم که مرا بلند خواهی کرد یا پست خواهی کذاشت و در هنکامی که کریه بسیار شود و اسباب و علامت اجابت ظاهر کردد دستها را از جانب سر خود بلند میکنی یا از پیش روی خود پیش میبری که کو یا حاجتم را داده اند و دست فراز میکنم که بکیرم ای عزیز ببین که حق تعم با ان مرتبهٔ جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی با کدایان خوان احسانش چه نحو سلوک کرده و ایشان را رخصت چه

کستاخیها داده و بان رفعت شان خود را چه نزدیک کردانیده و بایین و سایل بندکان را باشنایی خود خوانده و بندکان با نهایت احتیاج و پستی چه مستغنیانه با پروردکار خود سلوک مینمایند و رو از چنین خدا و ندکریمی که پیوسته خوان احسانش را برای نیکوکاران و بدکاران کشیده رو میکردانند و رو بعاجزان و لئیمان ممکنات میبرند و از رحمتهای خدا خود را محروم میکردانند * نهم * بدانکه کسی را که حاجتی بدرکاه بزرکی شد اول بساولان و دربانان ان درکاه را از خود خوشنود میکرداند که دخول مجلس پادشاه او را باسانی حاصل شود و حاجتش زودتر براورده شود و دربانان درکاه مالک الملوک فقرا و مساکینند باید که پیش از طلب حاجت تصدقی بکند تا حاجتش زودتر براورده شود چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که هرکاه احدی از شما بیمار شود طبیب را میطلبد و باو چیزی میدهد و اکر حاجتی بپادشاهی دارد رشوه بدربانان میدهد پس اکر حاجتی بخدا داشته باشد باید تصدقی بکند خواه کم و خواه بسیار * دهم * انکه اکر کسی حاجتی دارد که هست که در درکاه کریمان حاجت دیکران را وسیلهٔ حاجت خود میکند بانیکه یا اول حاجت دیکران را مقدم میدارد که ان کریم را خوش اید که او اهتمام بشان دیکران زیاده از خود دارد و این معنی موجب زیادتی روای حاجت اوست یا انکه ان حاجتی که خود دارد برای دیکران میطلبد تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود ان حاجت را برای دیکران می طلبد پس ان حاجت را برای او نیز بر وجه اکمل روا کند یا انکه در هنکام حاجت خواستن دیکران را با خود شریک میکند و این معنی نیز خوش ایندهٔ طبع کریمانست که ادمی همین در فکر خود نباشد و دیکران را در وقتی که احسانی باو میرسد فراموش نکند چنانچه حقتعم در سورهٔ فاتحه چنین تعلیم بندکان فرموده است که در عرض عبادت و طلب استعانت دیکران را با خود شریک کنند و حضرت رسول صم فرمود که چون یکی از شما دعا کند دعا را عام بکند و مخصوص خود نکرداند که دعا باستجابت نزدیکتر میشود و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه چهل مومن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند پس از برای خود دعا کند دعایش مستجاب میکردد و از حضرت رسول صم منقولست که هیچ دعایی زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایبی از برای غایبی و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که نزدیکترین دعاها باجابت دعای مومنیست که از برای برادر مومن خود کند غایبانه پس ملکی موکلست بدعای او که میکوید امین و از برای تو خدا دو برابر انچه از برای برادر خود دعا کردی عطا میفرماید و حضرت صادق عم فرمود که دعا از برای برادر مومن خود غایبانه کردن باعث زیادتی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول صم منقولست که هر مومنی که از برای مومنین و مومنات دعا کند خدا بعدد هر مومنی که کذشته است و خواهد امد از اول تا اخر دنیا مثل انچه برای ایشان دعا کرده است باو بر میکرداند و بدرستیکه بندهٔ را در قیامت امر کنند که بجهنم برند پس ملائکه او را اکشند در انحال مومنان

و مؤمنات گویند که پروردگارا این بنده در دنیا برای ما دعا میکرد ما را شفاعت ده در حق او پس خدا ایشان را شفیع او کند و بشفاعت ایشان نجات یابد و از ابراهیم بن هاشم منقولست گفت که عبد الله بن جندب را در عرفات دیدم که هیچکس وقوف را از او بهتر بجا نیاورد پیوسته دست باسمان بلند کرده بود و آب دیده بر دو طرف رویش جاری بود بحدی که بر زمین میریخت چون مردم از وقوف فارغ شدند و برگشتند باو گفتم که هرگز وقوفی بخوبی وقوف تو ندیده ام گفت و الله که دعا نکردم مگر از برای برادران مؤمن خود زیرا که از حضرت امام موسی کاظم عم شنیدم که میفرمود که هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در غیبت از عرش او را ندا کنند که از برای تو باد صد هزار برابر آنچه از برای او دعا کردی و نخواستم که صد هزار برابر محقق مضمون را ترک کنم برای یکی که ندانم که مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که هرگاه ملائکه میشنوند که مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا میکند غایبانه یا او را بنیکی یاد میکند با او میگویند که نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعای خیر از برای او میکنی و او از تو غایبست و او را بنیکی یاد میکنی حقتعالی بتو عطا فرموده دو برابر آنچه از برای او دعا کردی و بر تو ثنا گفته دو برابر آنچه تو بر برادر خود ثنا گفتی و تراست فضل و زیادتی بر او و اگر بشنوند که برادر مؤمن خود را ببدی یاد میکند و بر او نفرین میکند با او میگویند که بد برادری هستی برای برادر خود باز ایست از بدگویی و نفرین او ای آنکسی که خدا گناهان و عیبهای ترا پوشیده است و بدانکه خداوند خود را به از تو میشناسد و از حضرت صادق عم منقولست که چون ظلمی بر کسی واقع شود و او نفرین کند بر کسی که بر او ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخصی دیگر هست که گمان میکند که تو بر او ظلم کردهٔ و ترا نفرین میکند اگر میخواهی نفرین ترا و او را هر دو مستجاب گردانم و اگر میخواهی هر دو را تاخیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد * یازدهم * از جملهٔ آداب دعا آنست که خدا را پیش از طلبیدن حاجت ببزرگواری و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود و بر دیگران یاد کند و او را بر آن نعمتها شکر کند چنانچه اگر کسی نزد بزرگی میرود که مطلبی عرض کند از آداب نیست که ابتدا شروع بمطلب کند بلکه آداب آنست که پیش از مطلب او را ستایش در خور بزرگواری او بکند و حقتعالی در سورهٔ کریمهٔ حمد این آداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده و خود را برحمانیت و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرموده و بعد از آن عبادت را بوسیلهٔ امام الحاجه عرض کرده زیرا که حاجت طلبان را ارمغانی در خور توانایی خود گذرانیدن مناسبست و بعد از آن طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود نمودن موافق وعدهٔ الهی موجب مزید نعمتست و حسن طلبیست که تو خداوندی که پیوسته احسان کردهٔ اگر اکنون نیز احسان نمایی بعید نیست و نعمتهای خدا را بر دیگران یاد کردن نیز حسن طلبیست که چون همه عالم احسان کردهٔ

سزاوار است که بمن نیز احسان کنی چنانچه شخصی نزد بزرگی میرود و قصیدهٔ یا نثری را بر او میخواند و کرمهای او را یاد میکند که بر او نیز کرم کند و لهذا وارد شده است که بهترین دعاها الحمد لله است و ایضا چون گناهان آدمی موجب محرومی از خیرات و سعاداتست پس از دعا استغفار از گناهان باید کرد تا موجب رفع موانع شود و بحمد و ثنا او را قربی بجناب مقدس ایزدی حاصل شود که حاجتش برآورده شود و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه منقولست که مفضل بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که دعای جامعی تعلیم من فرما حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که نماز میکند برای تو دعا میکند میگوید سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب گرداند دعای حمد کنندگان خود را و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که از خداوند خود حاجتی سؤال نماید از حاجتهای دنیا و آخرت باید که ابتدا کند بثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و آل محمد بعد از آن حاجت خود را بطلبد و در حدیث دیگر فرمود که اول خدا را بصفات کمال مدح کن پس ثنا بگو او را بر نعمتها و شکر کن پس اقرار بگناه بکن بعد از آن سؤال کن و الله که هیچ بندهٔ از گناه بدر نمی آید مگر باقرار بگناهان و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه حاجتی داشته باشید حمد و ثنای پروردگار خود بگویید بدرستیکه کسی که حاجتی از پادشاهی طلب مینماید از برای او مهیا میکند از ستایش بهترین سخنانی که بر آن قدرت دارد که او را بآن سخن بستاید و فرمود که بدرستیکه شخصی داخل مسجد حضرت رسول صلعم شد دو رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سؤال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل کرد بر خداوند خود و دیگری آمد و دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت فرمود که حاجت خود را بطلب که خدا عطا میفرماید از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است زیرا که اگر کسی حاجتی بدرگاه پادشاهی دارد مناسب اینست که تحفهٔ برای مقربان آن پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند و اگر ایشان هم شفاعت نکنند چون آن پادشاه مطلع میشود که بایشان تحفهٔ داده و مقربان او را نوازش فرموده او را خوش می آید و حاجتش را روا میکند و ایضا کسی که محبوب بزرگواریست نزد آن بزرگوار مدح او کردن و از برای او مطلب طلبیدن هر چند محتاج آن طلب نباشد آن محبوب آن بزرگوار را خوش می آید که محبوب او را ستایش میکند و باین اسباب صلوات موجب قبولی دعا میگردد و نکتهٔ لطیف کاملی در این باب در بیان شفاعت کبری گذشت و تفصیل این سخن را در شرح صحیفهٔ کامله بیان کرده ایم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که دعا محجوبست از آسمان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد نفرستند و در حدیث دیگر فرمود که هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده بال میزند چون صلوات فرستاد بالا میرود و در حدیث دیگر فرمود که هر کرا بخدا حاجتی باشد اول صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت خود را بطلبد

پس دعای خود را ختم کند بصلوات بر محمد و ال محمد بدرستیکه خدا اکر بمترا ست ازانکه دو طرف دعا را قبول فرماید و میان را رد کند زیراکه صلوات بر محمد و ال او البته مقبولست و رد نمیشود و فرمود که چون نام پیغمبر مذکور شود بسیار بر او صلوات فرستید که هرکه یک صلوات برانحضرت بفرستد حق تعم براو هزار صلوات بفرستد در هزار صف از ملائکه و هیچ خلقی نماند مکر انکه براو صلوات فرستند بسبب صلوات خدا و ملائکه بر او پس کسی که بچنین رحمتی رغبت نماید او جاهل و غافلست و خدا و رسول صم و اهل بیت عم از او بیزارند و حضرت رسول فرمود که صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را زایل میکرداند و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه صد مرتبه بکوید * یارب صل علی محمد و ال محمد * صد حاجت او براورده شود که سی حاجت از حاجتهای دنیا باشد و بروایت دیکر فرمود که هیچ عملی در میزان اعمال سنکین تر از صلوات بر محمد و ال محمد نیست و بدرستیکه شخصی را در قیامت اعمالش را بمیزان میکذارند سبک می اید حضرت رسول صم صلوات بر خود را در میزان او میکذارد سنکین میشود و بر اعمال بدش زیادتی میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق بصباح بن سیابه فرمود که میخواهی تراچیزی تعلیم نمایم که خدا بسبب ان روی ترا از اتش جهنم نکاهدارد کفت بلی فرمود که بعد از صبح صد مرتبه بکو * اللهم صل علی محمد و ال محمد * تا خدا روی ترا از کرمی اتش جهنم نکاهدارد و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد حقتعم شصت حاجت او را براورد سی حاجت دنیا و سی حاجت اخرت و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون شب جمعه میشود نازل میشوند از اسمان ملائکه بعدد ذرات هوا با بعدد مورچکان و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و نمینویسند تا روز شنبه عملی را بغیر از صلوات بر محمد و ال محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید و فرموده که سنت موکد است که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزهای دیکر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و ال محمد و بسند دیکر منقولست که هرکه بعد از عصر در روز جمعه بکوید * اللهم صل علی محمد و ال محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک والسلام علیه وعلیهم ورحمة الله و برکاته حقتعم صد هزار حسنه در نامهٔ عملش ثبت نماید و صد هزار کناهش را محو فرماید و صد هزار حاجتش را براورد و صد هزار درجه برای او بلند کند و روایت دیکر انست که اکر هفت مرتبه بخواند خدا بعدد هر بندهٔ حسنهٔ باو عطا فرماید و عملش در ان روز مقبول کردد چون در قیامت مبعوث شود در میان دو چشمش نوری ساطع باشد و در بعضی احادیث این زیادتی هست که و السلام علیه و علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته * و هر یک را که بخوانند خوبست و حضرت

امام رضا عم فرمود که هرکه قادر نباشد بر چیزی که کفارهٔ کناهان خود را بدهد صلوات بر محمد وال محمد بسیار بفرستد که کناهانش را درهم میشکند و حضرت امام علی نقی عم فرمود که حقتعم ابراهیم را خلیل خود کرد برای انکه صلوات بر محمد وال محمد بسیار میفرستاد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه باین نحو صلوات بر محمد و ال محمد بفرستد که * صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و ال محمد و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته * از کناهان پاک شود مانند روزی که از مادر متولد بوده است و از حضرت امام محمد باقر عم بسندهای معتبر منقولست که چون عطسه کنند بکویند * الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته بسند معتبر دیکر منقولست که کسی که صدای عطسه کسی را بشنود و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد هرکز بدرد دندان و درد چشم مبتلا نشود و بسندهای بسیار از حضرت رسول منقولست که فرمود که هرکه صلوات فرستد بر من و برال من صلوات نفرستد بوی بهشت را نشنود باانکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و بسند معتبر از انحضرت منقولست که بحضرت امیرالمومنین عم فرمود که بشارت میدهم تراکه جبرئیل مرا خبر داد که کسی که از امت من صلوات بر من بفرستد و بعد ازان بر ال من بفرستد درهای اسمان برای او کشوده میشود و ملائکه هفتاد صلوات براو میفرستند و اکر کناهکار باشد کناهانش میریزد چنانچه برک از درختان میریزد و حق تعم میفرماید که لبیک ای بندهٔ من و سعدیک ترا اجابت کردم و مدد و اعانت توبی نمایم و بملائکه میفرماید که ای ملائکهٔ من شما هفتاد صلوات براو فرستادید من هفتصد صلوات براو میفرستم و اکر بر من صلوات نفرستد و بر اهل بیت من صلوات نفرستد میان صلوات او و اسمان هفتاد حجاب بهمرسد و حق تعم فرماید که * لا لبیک و لا سعدیک * اجابت تو نمی کنم و تر امدد و اعانت نمینمایم ای ملائکهٔ من دعای او را بالا میاورید مکر انکه به پیغمبر من عترت او را ملحق کرداند پس دعای او پیوسته در حجابست تا ملحق کرداند بمن اهل بیت مرا و ظاهر احادیث معتبره انست که هروقت که نام مبارک انحضرت مذکور شود صلوات براو وال اطهار فرستادن واجب است و در احادیث معتبره وارد است که فرمود که کسی که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد که کناهانش امرزیده شود پس او دور است از رحمت الهی و در حدیث دیکر فرمود که بخیل و بدترین بخیلان کسیست که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیکر فرمود که هرکه صلوات مرا فراموش کند راه بهشت را کم کرده است و بسند معتبر از مالک جهنی منقولست که کفت من کلی بدست حضرت امام جعفر صادق عم دادم حضرت کرفتند بو کردند و بر دیدهای خود کذاشتند بعد ازان فرمودند که هرکه کلی بکیرد و بو کند و بر چشمانش کذارد و بکوید * اللهم صل علی محمد و ال محمد * هنوز ان کل را بر زمین نکذاشته خدا او را بیامرزد * نجم سیم * در بیان سبب مستجاب نشدن بعضی از دعا

بدانکه چون حق سبحانه و تعالی وعده فرموده که دعای بندگان خود را مستجاب گرداند البته خلف در
وعدهٔ الهی نمی باشد پس اینکه بعضی از دعاها اثر استجابتش ظاهر نمیشود بچند وجه جواب میتوان گفت
* اول انکه چون حق تعالی حکیم علیم است کارهای او البته منوط بحکمت و مصلحتی باشد پس وعدهٔ
که فرموده مشروط بحکمت است یعنی اگر مصلحت شما باشد مستجاب میکنم چنانچه اگر کریمی گوید که هر
که از من چیزی میطلبد عطا میکنم و شخصی بیاید و گوید افعی کشندهٔ بدست من بده یا زهر قاتلی را
بده که بخورم و ان سایل ضرر انها را نداند و دادن با و موجب هلاک او گردد البته عطا نکردن در چنین
حالی بکرم انسب است بلکه عطا کردن جور است و ظاهر است که اکثر ارزوهای خلایق موجب ضرر
ایشان است و نمی دانند و از روی جهالت سوال می نمایند و حضرت امام زین العابدین عم در دعای
طلب حاجات صحیفهٔ کامله باین معنی اشاره فرموده که ای خداوندی که متبدل نمیسازد حکمت او را
وسیلها اگر کسی گوید که هرگاه چنین باشد دعا چه فایده دارد زیرا که هر چه صلاح بندگان در انست البته
حق تعالی بعمل می اورد در جواب میگوییم که ممکن است که یک امری بدون دعا مصلحت در عطای ان نباشد
و مصلحت مشروط بدعا باشد پس امور بر سه قسم است بعضی ان است که بدون دعا مصلحت در عطای
ان هست اگر ابدا دعا کرامت میفرماید و بعضی هست که با دعا نیز مصلحت در دادن ان نیست اگر ابدا
منع میفرماید و بعضی هست که با دعا مصلحت در عطای ان هست و بی دعا مصلحت نیست چنین امری
عطایش موقوف بدعاست و چون ادمی تمیز میان این امور بعقل خود خوب داند دعا بکند و اگر حاصل
نشود عطایش موقوف بدعاست و اگر حاصل نشود از دعا ها مایوس نشود و بداند که البته صلاح او در
این چیز نبوده که حق تعالی دعایش را مستجاب نکرده با انکه اصل دعا کردن عبادتیست بهترین عبادتها موجب
قرب میشود چنانچه حضرت صادق عم فرمود که دعا کن و مگو که انچه مقدر شده است خواهد شد بدرستی
که دعا عبادتست و تفصیل این کلام بعد از این مذکور خواهد شد * وجه دویم انست که هر چیز را
شرطی چند میباشد و مانعی چند میباشد که تا ان شرایط بعمل نیاید و ان موانع برطرف نشود ثمره بر ان فعل
مترتب نمیشود مثل انکه حقتعالی فرموده که نماز کنید تا شما را بیامرزم نماز را شرایط هست که اگر بدون ان
شرایط بعمل اورد مقبول نیست پس اگر کسی نماز بی وضو بکند نماز نکرده است و مستحق امرزش نیست
و هم چنین مانعی چند از تاثیر میدارد چنانچه فرموده اند که نماز موجب قرب است اگر کسی نماز کند و جمیع
قبایح را بجا اورد تاثیر ان قبایح که موجب بعد و حرمانست مانع است از تاثیر نماز در قرب و هم چنین اگر طبیبی
گوید که ریوند مسهلست یعنی با شرایطی که مقرر است بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد بجا
نیاورند اسهال میکند پس اگر ریوند را بدون سحق که یکی از شرایط عمل اوست یا با یکمثقال تریاک
که منافی عمل اوست بخورد و عمل نکند گفتهٔ طبیب خطا نشده خواهد بود هم چنین دعا را شرایط هست

چنانچه سابقا دانستی و از تضرع و زاری و اهتمام و خداشناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن
حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانعی که گذشت پس هر یک از اینها که
اخلال کند و دعایش مستجاب نشود منافات با وعدهٔ الهی ندارد و چون این معنی در ضمن احادیثی که
سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا مینماییم * وجه سیم * انست که گاه هست که
حقتعالی دعایی را مستجاب میفرماید و مصلحت در تاخیر ان میداند یا برای اینکه در انوقت باو ضرر میرساند
یا میخواهد که او دعا کند و درجات او را در مراتب قرب زیاده گرداند و اگر بزودی حاجت او را براورد
ترک دعا میکند و بان درجات عالیه فایز نمیگردد و بسا باشد که حاجت مومنی را مستجاب گردانند و بعد
از چندین سال باو بدهند چنانچه منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدند که ایا میشود که دعای کسی
مستجاب شود و در رسانیدن باو تاخیر شود فرمود که بلی تا بیست سال و در حدیث دیگر فرمود که از وقتی
که موسی و هرون بر فرعون و قومش نفرین کردند و حقتعالی فرمود که دعای شما مستجاب شد تا وقتی
که خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال گذشت و بسند صحیح منقولست که ابن ابی نصر بخدمت حضرت
امام رضا عم عرض نمود که چندین سالست که از خدا حاجتی سوال میکنم و روا نمیشود و از دیر شدن این
حاجت در دلم چیزی بهم رسیده حضرت فرمود که ای احمد زینهار که شیطان را بر خود راه مده که ترا از
رحمت خدا ناامید گرداند بدرستی که حضرت امام محمد باقر عم میفرمود که بدرستی که مومن از حقتعالی
حاجتی سوال می نماید و خدا تاخیر می نماید استجابت او را برای اینکه دوست میدارد شنیدن او از دعا و
ناله و زاری او را پس حضرت امام رضا عم فرمود که والله که انچه خدا تاخیر میکند و از مومنان منع
میفرماید در دنیا و اخرت با ایشان میدهد بهتر است از برای ایشان از انچه در دنیا با ایشان میدهد بدرستیکه
حضرت امام محمد باقر عم میفرمود که سزاوار نیست که دعای مومن در هنگام نعمت و رخا مثل دعای او
باشد در وقت شدت و بلا و چنین نباشد که همین که باو عطا کنند سست شود و دعا را کم کند پس باید
که مومن را هرگز از دعا ملال حاصل نشود بدرستیکه دعا را رتبه و منزلت عظیم نزد خدا هست و بر
تو باد بصبر کردن بر بلاها و تنگیها و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و زینهار که بپرهیز از عداوت
نمودن و معارضه کردن با مردم بدرستیکه ما اهل بیت صله میکنیم با کسی که از ما قطع میکند و احسان
میکنیم با کسی که با ما بدی میکند پس والله که در این امر عاقبت نیکو مشاهده مینماییم و بدانکه صاحب
نعمت در دنیا اگر سوال کنند و باو عطا کنند دیگر چیزی غیر او سوال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر
او سهل خواهد شد و چون نعمت الهی بر مسلمان بسیار شد او را خطر عظیم هست بجهت حقوقی که از
خدا بر او واجب میشود و بیم ان هست که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید و موجب طغیان او گردد
بگو بمن که اگر سخنی بگویم اعتماد بر گفتهٔ من خواهی کرد گفتم فدای تو گردم اگر بفرمودهٔ تو اعتماد نکنم

بگفته که اعتماد خواهم کرد و حال آنکه تو حجت خدائی بر خلق فرمود که پس اعتماد نفرموده خدا بیشتر
داشته باش بدرستیکه خدا بتو وعده کرده آیا خدا نفرموده است که چون بندگان از تو سوال نمایند از حال
من بگو که من با یشان نزدیکم مستجاب میکنم دعای دعا کننده که مرا بخواند و میفرماید که ناامید مشوید از
رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده میکند شما را مغفرت عظیم از جانب خود و فضل بسیار پس باید که
اعتماد شما بر خدا زیاده باشد از اعتماد بر دیگران و در خاطر خود راه مدهید بغیر از گمان نیک بخداوند
خود تا گناهان شما آمرزیده شود و از حضرت صادق عم منقولست که بسیار است که حقتعم دعای شخصی
را مستجاب میفرماید و تاخیر مینماید تا مدتی تا او زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرمود که گاه هست که
بنده دعا میکند پس حقتعم میفرماید بدو ملک که موکلند باو که من حاجت او را مستجاب گردانیدم و لیکن
الحال باو مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که او از او را بشنوم و گاه هست که بنده دعا میکند
پس حقتعم میفرماید که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن میدارم و در حدیث دیگر
فرمود که پیوسته مومن با خیر و حالت نیکوست و امید وار رحمت حقتعم است مادام که استعجال نکند که
ناامید شود و ترک دعا کند راوی گفت که چگونه استعجال کند فرمود که استعجال آنست که گوید که اینقدر
مدت دعا کردم و اجابت را نمیبینم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که روزی حضرت ابراهیم
خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس میگشت که چراگاهی برای گوسفندان خود پیدا کند ناگاه صدای
شخصی بگوشش رسید از پی صدا رفت دید شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شبر است
چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید که ای بنده خدا از برای کی نماز میکنی گفت از برای خدای
آسمان حضرت ابراهیم عم پرسید که آیا بغیر تو کسی از قوم تو باقی مانده است گفت نه پرسید که خوراک
تو از کجا بدست می آید گفت در تابستان میوه این درخت را جمع میکنم و در زمستان بآن معاش میکنم
فرمود که منزلت در کجاست اشاره بکوهی کرد که در برابر بود حضرت ابراهیم فرمود که مرا با خود نمیبری که
امشب با تو بسر بریم گفت در میان راه آب عظیمی هست که نمیتوان گذشت حضرت فرمود که تو چگونه
عبور مینمائی گفت بر روی آب راه میروم حضرت فرمود که مرا با خود ببر شاید که خدا بمن هم این کرامت
بفرماید که بر روی آب راه روم چنانکه بتو کرامت فرموده پس عابد دست حضرت را گرفت و باهم رفتند
چون بآب رسیدند هر دو بر روی آب روان شدند و گذشتند چون بخانه عابد رسیدند حضرت
ابراهیم فرمود که کدام روز عظیمتر است عابد گفت که روز جزا که مظالم بندگان را از یکدیگر میگیرند
حضرت فرمود بیا که دست برداریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر آن روز ایمن گرداند عابد گفت که دعای
مرا چه میکنی والله که سه سالست که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده است حضرت ابراهیم
فرمود میخواهی که ترا خبر دهم که برای چه دعای ترا حبس کرده اند گفت بلی فرمود که حقتعم چون بنده را

دوست میدارد دعای او را حبس مینماید و زود بر نمی آورد تا او را بسیار مناجات کند و از جناب
مقدس او سوال نماید و تضرع کند چون بنده را دشمن میدارد دعایش را زود مستجاب میکند یا ناامیدی
در دل او می افکند که دیگر دعا نکند بعد از آن فرمود که حاجت تو چه چیز بود گفت روزی گله گوسفندی
بر من گذشت و پسری نیکو روئی با آن گله بود آن پسر گیسوی مشک بوئی داشت پرسیدم که این
گوسفندان از کیست گفت از ابراهیم خلیل الرحمن پس دعا کردم که خداوندا اگر ترا در زمین خلیلی
و دوستی هست بمن بنما ابراهیم فرمود که خدا دعای ترا مستجاب گردانید منم ابراهیم دوست خداوند رحمن
پس حضرت باو معانقه فرمودند چون حضرت پیغمبر صم مبعوث شدند مصافحه مقرر شد * وجه چهارم
* آنست که حق سبحانه و تعم بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن نباشد اضعاف
مضاعفه آن حاجت را در دنیا و آخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را رد نفرموده و حاجت
ایشان را بر وجه اکمل روا کرده است چنانچه اگر کسی از پادشاه فلسی طلب نماید و آن پادشاه در عوض
جواهری باو عطا کند که صد هزار تومان قیمت آن باشد هیچ عاقل نمیگوید که حاجت او را رد کرده است
بلکه او را مدح میکند که اضعاف آنچه آن سایل طلبیده باو عطا فرموده پس در درگاه پادشاه پادشاهان
این گدایان جاهل و سائلان نادان مطالب خسیسه را منظور نظر خود میگردانند و از حقتعم سوال می نمایند
و آن کریم علی الاطلاق نعمتهای بی انتها و رحمتهای بی عد و احصا در برابر عطا میفرماید و قدر آنها را
نمیدانند و از عدم حصول آن مطالب خسیس شکایت می نمایند اما آنچه در آخرت بایشان کرامت میفرماید
درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت است که نامرادمحرومان حاجات دنیا و ناکامان عرصه نیستی و فنا
گردانیده چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که بدرستیکه گاه هست که بنده در حاجتی
خدا را میخواند و حقتعم میفرماید که اجابت دعای او را تاخیر کنید که من مشتاق آواز و دعای اویم پس
چون روز قیامت میشود حقتعم میفرماید که ای بنده من مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان
ثوابرا بعوض برای تو مقرر ساخته ام و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان
ثواب عظیم را بعوض بتو دادم پس آن مومن از بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده نماید آرزو کند که
کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمیشد و اما آنچه در دنیا عطا میفرماید مراتب قرب و کمالات
نامتناهیست که لازم دعاست ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعم بندگان نادان را بانواعی از روی
غایت لطف و مهربانی بالطبع جهول ایشان مدارا می نماید و بدام و دانه خواهشهای طبع سرکش ایشان
از روی حکمت ایشانرا بساحت کبریای خود میکشاند چنانچه بلا تشبیه بازی را پادشاهی خواهد شکار
کند اگر اول باو گوید که بیا من ترا بر سر دست خود میگیرم و شهباز اوج عزتت میگردانم هیچ فایده در
تسخیر آن نمیکند بلکه اول آنرا بطعمه و دانه آشنای دام خود میگرداند و چون قابل شد بر روی دست

خویشش جامه دهد و هر جایش که میفرستد برود و دیر برمیگردد و اگر پدر مهربان طفلی را خواهد که بمکتب علوم و حقایق فرستد اگر صد هزار دلیل و برهان برای او بگوید فایده نمیکند بلکه اول او را بجوز و مویز و وعدهٔ قبای رنگین و عبای زرین بمکتب آشنا میکند و چون لذت فهم حقایق و حکمتها را یافت بسیاستهای عظیم او را از آن شغل باز نمیتوان داشت هم چنین این حیوانات عدیم الشعور و طفل طبعان مغرور چون فضیلتی و کمالی و لذتی و بهرهٔ بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار و درهم و خیل و حشم و سایر لذات جسمانی نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال بانهایت رتبهٔ عظمت و استغنا و جلال ایشان را بدرگاه خود خوانده که هر چه خواهید از من بطلبید و نمک آش خود را از من بخواهید و سبزی طعام را از من بطلبید تا آنکه از این راه رو بدرگاه او آورند و از بسیاری دعا و توسل و مناجات بانهایت بیگانگی بمرتبهٔ آشنایی و قرب فایز گردند و لذت مناجات او را بیابند و از خلق رو برتافته در جمیع امور رو باو داشته باشند زهی کریم بی انتها که بدام و دانهٔ نمک و سبزی بساحت قرب خود میرساند و بوسیلهٔ خواهشهای نفسانی مقرب حضرت یزدانی میگرداند و آن جاهل نادان شبهه میکند یا دلگیر است که حاجتم بر آورده نشده است * ان الانسان لربه لکفور * مگر نمیدانی که اصل دعا کردن عبادتست و در این ضمن بندگی خدا کردهٔ و با ملک الموت مناجات کردهٔ و ثوابهای آخرت تحصیل نمودهٔ و پا بر بساط قرب خداوند جبار گذاشتهٔ و خداوند عالم را انیس و همراز خود گردانیدهٔ و بسمع یقین و ایمان لبیکها از عرش رفعت شنیدهٔ و اگر معنی مناجات و لذت آن را فهمی و راز نهانی را بگوش دل بشنوی و دلداری و بنده نوازیهای آن محبوب حقیقی را در هنگام تضرع و دعا در التماس حاجتها و آرزوهای خود دریابی که خود را گم خواهی کرد اگر رخصت دخول پادشاهان عاجز دنیا یابی و گوشهٔ چشم التفاتی از ایشان ببینی تمام حاجتهای خود را فراموش میکنی هیهات هیهات چشم خاکی را همین بس نیست که او را با جناب رب الارباب بمشافهه رخصت مکالمه و عرض حاجت داده اند و کلیدهای خزاین رحمت را نیز باو سپرده اند و متکفل امور و مصالح او گردیده اند و حضرت رب العزة میفرماید که تو دعا بکن و خیر خود را بمن بگذار و او سرکشی میکند و از روی علم ناقص و جهل کامل خود بر آنجناب گستاخی میکند و بحکم می نماید اگر غفلت عقلها را بر ایشان نکرده بود بایست که کسی که این احادیث متواتره را بشنود که حضرت عزت میفرماید که حاجت او را برمیآورید که من او را دوست میدارم و مشتاق نالهٔ اویم در ناکامی حاجت بر نیامدن از شوق بکام دل بمیرد و دیگر دست حاجتش دامان خواهشی نگیرد چون سخن نازک شد و عبارت نارساست و مطلب وسیع است سخن مختصر کرده ختم میکنیم این مبحث را بذکر جماعتی که دعای ایشان مستجاب است و جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سه کسند که دعای ایشان مستجابست کسی که بحج بیت الله الحرام رود دعایش مستجابست

پس نیک باحوال بازماندگانش برسید تا در حق شما دعا کند و کسیکه بجهاد فی سبیل الله رود نیکو خلافت کنید در اهل ایشان و کسی که بیمار باشد دعایش مستجابست پس او را بخشم میاورید و دلتنگ مگردانید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پنج دعاست که از پروردگار عالم محجوب نمیگردد دعای امام عادل و دعای مظلوم حقتعالی باو میفرماید که البته از برای تو انتقام میکشم اگر چه بعد از مدتی باشد و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح از برای فرزندش و دعای مومن از برای برادر مومن خود غایبانه حقتعالی میفرماید که ترا دو برابر او کرامت کردم و از حضرت رسول صلعم منقولست که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها میگذراند تا آنکه حقتعالی بسوی آن نظر میفرماید و میگوید که بلند کنید دعای او را که من مستجاب میکنم و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر تند تیزتر است و در حدیث دیگر فرمود که چهار کس اند که دعای ایشان رد نمیشود تا آنکه درهای آسمان برای ایشان گشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد دعای پدر از برای فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای کسیکه بعمره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه دار تا افطار نماید و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که شش دعاست که از حقتعالی محجوب نمیگردد دعای پدر برای فرزند اگر باو نیکی کند و نفرین پدر بر فرزند اگر عاق او گردد و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم برای کسی که او را یاری کند حق او را از ظالم بگیرد و دعای مومنی که در حق برادر مومنی دعا کند که با او مواسات کند و احسان کرده باشد برای خوشنودی اهل بیت رسول ع و نفرینی که مومن بر کسی کند که محتاج باو شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواسات و احسان باو داشته باشد و نکند بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که پنج کسند که دعای ایشان مستجاب نیست مردی که حقتعالی طلاق زنش را بدست او گذاشته و آن زن او را آزار میکند و دارد مالی که مهر او را بدهد و او را رها کند نمیکند و بر او نفرین میکند و شخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد و او را نفروشد و بر او نفرین کند یا چون بار دیگر بگریزد دعا کند که خدا او را برگرداند و شخصی که در زیر دیوار خم شدهٔ شکستهٔ گذرد و دعا کند که بر سرش نیاید و شخصی که مال بکسی قرض بدهد و گواه نگیرد و دعا کند که خدا مالش را باو برساند و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد و در خانهٔ خود بنشیند و طلب نکند و گوید که خدایا مرا روزی بده * یا اباذر ان الله یصلح بصلاح العبد ولده و ولد ولده و یحفظه فی دویرته و الدور حوله ما دام فیهم ای ابوذر بدرستیکه حقتعالی اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندانش را و فرزندان فرزندانش را و حرمت او را رعایت میفرماید که در اهل خانهای او و در خانهای همسایگان او و مادام که در میان ایشان است که بلاها را از ایشان رفع می نماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیگرداند مفاد این کلمات شریفه ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت و بندگی است

که کسی که بندهٔ شایستهٔ خدا است خدا ببرکت او فرزندانش را هم بصلاح و نیکی میدارد که نام
خیرش در دنیا و اخرت باقی بماند و ثمرهٔ نیکی ایشان باو عاید گردد و ببرکت او دفع بلاها از خویشان
و دوستان و همسایگان او میفرماید بلکه ببرکت نیکان دفع بلاها از دیار ایشان میفرماید چنانچه بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که چون حقتعمی بیند اهل شهری را که ایشان از حد تجاوز میکنند
در نافرمانی و معصیت و در ان شهر سه کس از مومنان صالح هستند حقتعم ایشان را ندا میفرماید که ای
اهل معصیت من اگر در میان شما نمی بودند این مومنان که بایکدیگر بجلال من دوستی مینمایند
و بصلاح و نیکی و عبادت خود زمین و مسجدهای مرا معمور میدارند و در سحرها از ترس من استغفار
می نمایند هر اینه عذاب خود را بر شما نازل میگردانیدم و پروا نمیکردم * یا اباذر ان ربك عز و جل
یباهی الملائکة بثلاثة نفر رجل فی الارض قفر فیؤذن ثم یقیم ثم یصلی فیقول ربك للملائکة انظروا الی
عبدی یصلی و لا یراه احد غیری فینزل سبعین الف ملك یصلون وراءه و یستغفرون له الی الغد من
ذالك الیوم و رجل قام من اللیل فصلی وحده فسجد و نام و هو ساجد فیقول تعالی انظروا الی عبدی
روحه عندی و جسده ساجد و رجل فی زحف ففر اصحابه و ثبت هو یقاتل حتی یقتل * ای ابوذر
بدرستیکه پروردگار عزیز بزرگوار تو مباهات می نماید با ملائکه بسه نفر اول شخصی که در بیابانی تنها
اذان و اقامه بگوید و نماز گذارد پس پروردگار تو بملائکه فرماید که نظر کنید بسوی بندهٔ من که نماز
میگذارد و هیچ کس غیر از من او را نمی بیند و بر نماز او اطلاع ندارد پس حقتعم هفتاد هزار ملك را
فرو میفرستد که در عقب او نماز گذارند و از برای او استغفار نمایند تا فردای ان روز و دویم شخصی
که در شب برخیزد و نماز شب بگذارد تنها پس به سجده رود و در سجده خوابش ببرد در انحال
حق تعم بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بندهٔ من که روحش نزد من است و بدنش در سجده است
و سیم شخصی است که در جنگی باشد که در راه خدا جهاد کند و رفیقانش بگریزند و او ثابت قدم بماند
و قتال کند تا شهید شود بدانکه احادیث در مدح اخفا و پنهان کردن عبادت وارد شده است چنانچه
بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر چند عبادت مخفی تر است اجرش بیشتر است و در حدیث
دیگر وارد شده است که عمل صالح را چون بندهٔ از خلق پنهان میکند و مخفی میدارد خدا البته انرا برای
مردم ظاهر گرداند که او را در دنیا زینت بخشد با انچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب اخرت و از
حضرت صادق عم منقولست که محبوب ترین اعمال نزد حق سبحانه و تعم نماز است و او اخر وصیت
پیغمبرانست پس چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا اورد پس
بکناری رود که هیچ انسی او را نبیند پس حق تعم بر او مطلع گردد که گاهی در رکوع است و گاهی در
سجود بدرستی که بنده هرگاه سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد میکند که وای بلاء فرزند

ان ادم اطاعت خدا نمودند و من عصیان کردم و ایشان سجده کردند و من از سجده اباکردم و احادیث
بسیار دلالت میکند بر اینکه عبادات واجبه را مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر ان علانیه کردن
بهتر است که ادمی متهم ترك واجبات نشود و موجب رغبت دیگران گردد و اینضا ریا در ان بسیاری نمی
باشد چون حق لازم واجب است و در اداء حقوق لازمه چندان فخری و ریائی نمی باشد چنانچه بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر چه را خدا فرض و واجب گردانیده علانیه کردنش بهتر است
از پنهان کردن و هر چه سنت باشد پنهان کردنش بهتر است از علانیه کردن و اگر کسی زکوة مالش را
بردوش بگیرد و علانیه قسمت نماید هر اینه نیکو و جمیل خواهد بود و باینمضمون احادیث بسیار است
خصوصا نماز واجب که بجماعت واقع ساختن و در مساجد و جامع بجا اوردن فضیلت نامتناهی دارد
پس احادیثی که در باب اخفای عبادت واقع شده است مراد از انها عبادتهای سنت است بامر ادانست
که از باب سمعهٔ خود بمردم نشنواند و افتخار بانها نکند و انچه در این حدیث وارد شده است چون
مشتمل بر اذان و اقامه است بر نماز سنت حمل نمیتوان نمود زیرا که در نماز سنت اذان و اقامه بدعتست پس
حمل میکنیم بر اینکه در صورتی که در چنین صحرائی تنها مانده باشد و باوجود تنهائی خدا را فراموش نکند
و باداب و شرایط متوجه عبادت شود حق تعم بسبب اینکه اذان و اقامه گفته تدارك او میفرماید و ملائکه
برای او میفرستد که باو اقتدا کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد نه اینکه ادمی خود دانسته ترك جماعت
کند و بصحرائی رود که کسی نباشد و خود را از فضیلت جماعت محروم گرداند و بدانکه نماز شب سنت
است و طریقهٔ پیغمبران و دوستان خدا است و مشتمل بر فضایل بی انتهاست و هنگام راز گفتن با قاضی
الحاجات و چون ادمی را در روز بسبب متوجه شدن بمشاغل دنیوی تشویش بسیار در خاطر بهم میرسد
در اعمال روز حضور قلب کمتر میباشد و چون مردم نیز بر احوال انکس مطلع میگردند اخلاص در ان
دشوار است و چون ادمی در اول شب خوابید چون بر می خیزد در اخر شب نفس از خیالات و وساوس
خالیست و حضور قلب اسان تر است و چون کسی چندان مطلع نیست عمل با خلاص نزدیك تر است
چنانچه حق تعم میفرماید که * ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا * که ترجمه اش انست که بدرستی که
در شب بعبادت الهی قیام مینمایند یا عبادتی که در شب حادث میشود یا ساعتها که در شب ناشی میشود
ثبات قدم ورزیدن در ان دشوارتر است چون ترك خواب نمودن و بعبادت برخواستن دشوار است
یا انکه موافقت دل با زبان در ان بیشتر است و دل خبر دارد از انچه بر زبان جاری میگردد و سخنش
درست تر است یعنی دعوای اخلاص در بندگی خدا که مینماید صادق تر است چنانچه از حضرت صادق
عم در تفسیر این ایه وارد شده است که مراد انست که ادمی برخیزد از رخت خواب خود و غرضش رضای
خدا باشد و غیر او منظورش نباشد با انکه حق تعم را در ان تاریکی شب نورها و فیضها و رحمتها هست که

لذت انهار امتعهٔ ان می یابند و باسانید بسیار از نبی و ائمه اطهار ع منقولست که شرف مومن برخواستن او ست بنماز شب و عزت مومن باز داشتن شر خود است از مردم و از حضرت صادق مرویست که بر شما باد بنماز شب بدرستیکه از سنت پیغمبر شماست و ادب صالحان پیش از شماست و رفع کنندهٔ دردهاست از بدنهای شما و فرمود که نماز شب رو را سفید میکند و ادمی را خوش خو و خوشبو میکرداند و سبب مزید روزی میکردد و در حدیث دیگر فرمود که مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست و هشت رکعت نماز که بنده در اخر شب میکذارد زینت اخرتست و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع امد و شکایت از احتیاج و بی چیزی کرد و افراط کرد در شکایت تا انکه نزدیک بود که از کرسنگی شکایت کند حضرت فرمود که ایا نماز شب میکذاری کفت بلی حضرت باصحاب التفات نمودند و فرمودند که دروغ میکوید کسی که دعوی میکند که نماز شب میکنم و در روز کرسنه است حقتعم نماز شب را ضامن قوت روز کردانیده است و حضرت امیر المومنین ع فرمود که نماز شب موجب صحت بدنست و سبب خوشنودی پروردکار میشود و تمسک باخلاق پیغمبرانست و متعرض شدن رحمت الهی است و از حضرت صادق ع منقولست که کاه هست که بنده برمیخیزد در شب و خواب بر او غالب میشود و او را بجانب راست و چپ میل میدهد و ذقنش بسینه می چسبد پس حقتعم امر میفرماید که درهای اسمانرا میکشایند و بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بندهٔ من که زحمت بخود میرساند در تقرب جستن بمن در چیزی که باو واجب نکردانیده ام و از من امید یکی از سه چیز دارد که یا کناهانش را بیامرزم یا توبه اش را تازه کردانم یا روزیش را زیاد کردانم ای ملائکه شما را کواه میکیرم که هر سه را باو کرامت کردم و در حدیث دیکر فرمود که نماز شب رو را نیکو میکند و خلق را نیکو میکند و ادمی را خوشبو میکند و روزی را زیاد میکند و باعث ادای قرض میشود و غمها را از ایل میکرداند و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیکر فرمود که خانهائی که در ان خانها نماز شب میکنند و تلاوت قران در نماز شب میکنند اهل اسمانرا روشنی میدهد چنانچه ستارهای اسمان اهل زمین را روشنی میدهد و بروایت دیکر فرمود در تفسیر ان ایه که حقتعم میفرماید که حسنات و نیکیها بدیها و کناهانرا برطرف میکند که مراد اینست که نماز شب که مومن میکند کناهان روزش را برطرف میکند و از حضرت رسول صم منقولست که هر که خدا او را نماز شب روزی فرماید از مردان یا زنان و برخیزد خالص از برای خدا و وضوی کامل بسازد و از برای خدا نماز کند بانیت صادق و دل سالم از بدیها و بدن باخشوع و چشم کریان حق تعم در عقب او نه صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد انچه در هر صفی از ملائکه باشند بغیر خدا احصا نتوانند نمود و یک طرف صف در مشرق باشد و طرف دیکر در مغرب چون فارغ شود بعد از ان ملائکه از برای او درجات بنویسند و بسند دیکر از انحضرت منقولست که چون بندهٔ در میان شب تاریک بایستد و با

خداوند خود خلوت کند و با او مناجات کند و راز بکوید حقتعم نوری در دل او ثابت کرداند و هرکاه که کوید یارب یارب خداوند جلیل و بزرکوار او را ندا فرماید که لبیک ای بندهٔ من از من سوال کن تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امور ترا کفایت کنم پس بملائکه فرماید که ای ملائکه نظر کنید بسوی بندهٔ من که بخلوت و تنها بدرکاه من امده در میان شب تاریک در هنکامی که بطالون از من غافلند و غافلان در خوابند کواه باشید که کناه او را امرزیدم و در حدیث دیکر فرمود که جبرئیل عم پیوسته مرا بنماز شب وصیت میفرمود تا انکه کمان کردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان فوت شود و فرمود که یا علی سه چیز است که موجب فرح و شادی مومنانست در دنیا ملاقات کردن برادران مومن و افطار نمودن از روزه و تهجد کردن در اخر شب و فرمود که حقتعم ابراهیم را خلیل خود کردانید برای انکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد در هنکامی که مردم در خواب بودند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که شب او بسر نیاید مکر با نماز وتر و منقولست که شخصی بخدمت حضرت امیر المومنین ع عرض نمود که یا امیر المومنین من محروم شده ام از نماز شب فرمود که تو مردی که کناهان ترا در بند کرده است و حضرت رسول صم فرمود که دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوب تر است نزد من از دنیا و انچه در دنیاست و از حضرت رسول صم منقولست که مادر سلیمان بانحضرت کفت که زنهار که در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب در شب ادمی را در قیامت فقیر میکرداند و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امیر المومنین ع امد و از فضیلت نماز کردن در شب و قران خواندن در ان سوال نمود حضرت فرمود که بشارت باد ترا هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص و غرضش محض رضای الهی باشد حقتعم بملائکه فرماید که برای این بنده بنویسید بعدد انچه از اب رود نیل میرود و میروید از دانه و برک و بعدد هر درختی و نی و شاخی و مرغی که بر روی زمین میپرند و کسی که نه یک شب را نماز کند حقتعم ده دعای او را مستجاب کرداند و در قیامت نامه اش را بدست راستش دهند و کسی که هشت یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنک ثابت مانده باشد و با نیت راست و درست جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد باو کرامت فرماید و هر که هفت یک شب را نماز کند چون از قبر مبعوث شود رویش مانند ماه شب چهارده باشد و از صراط بکذرد با ایمان و هر که شش یک شب را نماز کند حقتعم او را از توبه کاران بنویسد و کناهان کذشتهٔ او را بیامرزد و هر که پنج یک شبی را نماز کند حقتعم او را در قبهٔ ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت ساکن کرداند و هر که چهار یک شب نماز کند در قیامت داخل اول فایزان و رستکاران باشد تا از صراط بکذرد مانند باد تند و داخل بهشت شود بیحساب و باو کویند هر در که میخواهی داخل شو و هر که در نصف یک شب نماز کند اکر هفتاد مرتبه روی زمین را پر از طلا کنند

و باو دهند با ان برابری نکند و این عمل نزد خدا بهتر باشد از ازاد کردن هفتاد بنده از فرزندان
اسمعیل و هرکه در دو ثلث یکشب نماز کند حقتعالی باو کرامت فرماید از ثواب وحسنه بعدد ریک بیابان
عالج که حسنهٔ کمترش از کوه احد ده مرتبه سنکین تر باشد و هرکه یکشب تمام را نماز کند که کاه تلاوت قران
نماید و کاهی در رکوع باشد و کاهی در سجود باشد و کاهی در ذکر خدا باشد انقدر از ثواب باو عطا
فرمایند که کمترش ان باشد که بسبب ان از کناهان بیرون اید مانند روزی که از مادر متولد شده و بعدد
خلق خدا حسنات در نامهٔ عملش بنویسند و مثل ان درجات از برای او بلند کنند و قبر او را حقتعالی
منور کرداند و کناه و حسد را از دل او بردارد و او را از عذاب قبر پناه دهد و برات بیزاری از اتش جهنم
برای او بنویسند و در قیامت با ایمان از اهوال قیامت محشور شود و حقتعالی بملائکه فرماید که ای ملائکهٔ
من نظر نمایید به بندهٔ من که یکشب را بعبادت احیا کرد برای طلب خوشنودی من او را در جنة الفردوس
ساکن کردانید و در ان بهشت باو بدهید صد هزار شهر و در هر شهری جمیع انچه نفوس خواهش او
داشته باشد از دیدها از ان لذت یابد و بخاطر کسی خطور نکرده باشد برای او مقرر کردانید سوای انچه
من از برای او مهیا کرده ام از کرامتها و مزید الطاف وقرب جناب مقدس و در این باب اخبار بسیار است
و کیفیت نماز شب و دعاهای ان در کتابهای دعا و حدیث مذکور است باید که باظهار جوع نمایند و والد
فقیر علیه الرحمة والرضوان در سالهای کبیر و صغیر در این باب تالیف نموده اند باید که اظهار التحصیل
نمایند و اکر در این کتاب متوجه کیفیات و احکام عبادات شویم بسیار بطول میکشد* یا اباذر ما من رجل
یجعل جبهته فی بقعة من بقاع الارض الا شهدت له بها یوم القیمة و ما منزل ینزله قوما الا واصبح ذلك المنزل
یصلی علیهم او یلعنهم یا اباذر ما من صباح و لا رواح الا و بقاع الارض ینادی بعضها بعضا یا جارتی هل
مر بك ذاکر لله او عبد وضع جبهته علیك ساجدا لله فمن قائلة نعم فاذا قالت نعم اهتزت و ابتهجت و تری
ان لها الفضل علی جارتها* ای ابوذر هیچکس پیشانی خود را بر بقعهٔ از بقعهای زمین بسجده نمیکذارد
مکر اینکه شهادت میدهد ان بقعهٔ زمین بر سجدهٔ او در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در انجا
فرود ایند مکر اینکه چون صبح میشود ان منزل یا بر ایشان صلوات میفرستد اکر عبادت الهی در ان کرده
باشند یا بر ایشان لعنت میکند اکر معصیت خدا بر روی ان کرده باشند ای ابوذر هیچ صبح و شبی نیست
مکر اینکه بقعها و قطعهای زمین بعضی از انها بکر ندا میکند که ای همسایکان من ایا کسی بر شما
کذشت که یاد کند حق تعالی یا بندهٔ پیشانی خود را بر روی شما کذاشت که از برای خدا سجده کند پس
بعضی میکویند بلی پس ان قطعه زمینی که میکوید بلی بر خودمی بالد و شادی میکند و افتخار می نماید
و خود را بر همسایهای خود تفضیل میدهد بسبب اینکه عبادت الهی بر او شده با انکه غفلت ادمی را
بنحوی مغرور کردانیده که جمادات از او هشیار ترند وقدر عبادت و بندکی خدا را از او بیشتر میدانند

وتوجیه

و توجیه این اخبار بچند وجه میتوان نمود* اول انکه محمول بر حقیقتش باشد و جمادات را یک نحو شعور
ضعیفی بوده باشد چنانچه حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مکر انکه حق را تنزیه و تسبیح میکند
و متلبس بحمد اوست و لیکن شما تسبیح انها را نمیفهمید* دویم انکه این سخن بر وجه تقدیر باشد یعنی
اکر شعور میداشتند چنین میکفتند* سیم انکه مراد از قطعهای زمین اهل ان قطعها باشد از ملائکه و
صالحین جن که در قطعات زمین ساکنند و عبادت میکنند و بسند معتبر منقولست که شخصی از حضرت
امام جعفر صادق ع سوال نمود که ادمی نمازهای نافله را در یک موضع بجا اورد بهتر است یا تفریق کند
و در مکانهای مختلف واقع سازد حضرت فرمود بلکه بهتر انست که در جاههای مختلف بجا اورد زیرا
که این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و باسانید معتبره منقولست که هر جماعتی که
در مجلسی جمع شوند و خدا را در ان مجلس یاد نکنند و صلوات بر پیغمبر و ال اطهار او صلوات الله
علیهم اجمعین نفرستند ان مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد کردید* یا اباذر ان الله
جل ثناوه لما خلق الارض و خلق ما فیها من الشجر لم تکن فی الارض شجرة یاتیها بنو ادم الا اصابوا منها
منفعة فلم تزل الارض و الشجر کذلك حتی تکلم فجرة بنی ادم بالکلمة العظیمة قولهم اتخذ الله ولدا فلما
قالوا اقشعرت الارض و ذهبت منفعة الاشجار* ای ابوذر چون حقتعالی زمین را خلق فرمود و انچه در
زمین است از درختان هیچ درختی در زمین نبود که بنی ادم نزد ان درخت ایند مکر انکه از ان منفعتی
می یافتند و پیوسته زمین و درخت چنین پر منفعت بود تا هنکامی که بنی ادم تکلم نمودند بان کلمهٔ عظیم
و ناسزای بزرک که کفتند که خدا فرزند دارد چون این را کفتند زمین بر خود بلرزید و نفع درختان
برطرف شد حق جل علا میفرماید که* تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان
دعوا للرحمن ولدا* که ترجمه اش اینست که نزدیکست که اسمانها از هم شکافته شود از عظمت و شناعت
این سخن و زمین شکافته شود و در افتند کوهها و ریزه ریزه شوند بجهت انکه خواندند برای خداوند
رحمن فرزندی و سزاوار نیست خدا را که فرزند بکیرد بلکه هرچه در اسمان و زمین است همه مملوک
و بندهٔ او یند و این کلمهٔ شنیعه را کفار قریش کفتند که ملائکه دختران خدایند و یهود کفتند که عزیر
پسر خدا است و نصاری کفتند که عیسی پسر خدا است* تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا* و بسند
معتبر از حضرت صادق صلوات الله منقولست که حقتعالی هیچ درختی را خلق نفرمود مکر انکه میوهٔ داشت
چون مردم کفتند که خدا فرزند کرفته است برای خود نصف درختان میوهٔ ایشان برطرف شد و چون
شریک از برای خدا اقرار دادند درختان خار براوردند و از حضرت رسول صلعم منقولست که حق تعالی
پیغمبری از پیغمبران را بسوی قومش فرستاد و چهل سال در میان ایشان ماند و ایشان را دعوت نمود و
هیچ یک از ایشان باو ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند که در ان عید در کنیسهٔ خود جمع میشدند

پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان بکنیسهٔ ایشان رفت و با ایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید
ایشان گفتند که تو اگر پیغمبر خدائی دعا بکن که خدا میوهٔ بما بدهد برنگ جامههای ما و در آن روز جامههای
زرد پوشیده بودند آن پیغمبر رفت و چوب خشکی حاضر گردانید و دعا کرد که آن چوب سبز شد و میوهٔ
زردآلو داد و ایشان همگی خوردند و هر که خورد و نیت این داشت که مسلمان شود بر دست آن پیغمبر
هستهٔ زردآلو از دهانش شیرین بیرون افتاد و هر که نیت داشت که مسلمان نشود هستهٔ تلخ از دهانش
بیرون می آمد حاصل این سخنان اینست که آدمی بیدیهای گفتار و کردار خود را از رحمتهای صوری و
معنوی محروم میگرداند و چنانچه بیدیهای بنی آدم نفع درختان ظاهری برطرف شده پر خار و خاشاک
گردیده هم چنین درختهای معنوی از علم و کمالات که از مزارع دلها و بساطین سینهها میروید بی
ثمره و کم فایده گردیده چنانچه از آن روز که شیطان تصوف باطل را در میان در آورد و جناب مقدس
یزدی را با هر خس و خاشاک متحد دانستند زمین دلهای دانایان برخود بلرزید و از ثمرات شجرات علم
و دانائی ایشان بهره نبردند و جهالت در میان مردم لمال شد چنانچه حقتعم مثل زده است سخن نیکو را
بدرخت میفرماید که * الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون * که ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست
که آیا نمیبینی که چگونه پروردگار تو مثلی زده است کلمهٔ پاکیزه را که ایمان و معارف حق باشد بدرخت
طیب و نیکوئی که بیخش محکم باشد و شاخش در آسمان باشد یا بجانب آسمان کشیده شده باشد که
میدهد میوهٔ خود را در هنگامی باذن و مشیت و اراده پروردگارش و میزند خدا مثلها برای مردمان
شاید که متذکر شوند و بیابند حق را و بعد از این میفرماید که مثل سخن ناپاک و خبیث که کلمه کفر و عقاید
فاسده است مانند درخت ناپاک تلخیست که از روی زمین بلند شده و آنرا ریشه و شاخی و ثباتی نیست
و وجه انطباق این تمثیل بر عقلا ظاهر است که ایمان و عقاید حق ریشهاش محکم میباشد و بتشکیکات
و تسویلات متزلزل نمیشود و بزودی برطرف نمیشود چنانچه ظاهر است که این مذهب حق شیعه با آن
دشمنان قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که اثر از ایل گردانند و آن مذهبهای باطل شعلههای
خس و خاشاک بود که نمایشی کرد و در اندک روزی مضمحل شد و درخت حق ریشهاش ثابت
و محکم است و سر بر آسمان رفعت کشیده و بتوفیق پروردگارش چه میوههای رنگارنگ از انواع
عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهلش میدهد و اشقیا از آنها محروم‌اند * یا اباذر
ان الارض لتبکی علی المؤمن اذا مات اربعین صباحا * ای ابوذر بدرستی که زمین میگرید بر مؤمن
بعد از فوت او چهل روز همان احتمالات فقره سابقه در اینجا جاریست با آنکه در این جا مجاز شایع است
که میتی را که بعظمت یاد میکنند میگویند که آسمان و زمین بر او میگریند و این قسم اخبار را متوجه

تاویلشان نشدن و بر ظاهر گذاشتن باحتیاط اقربست و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر عم منقولست
که چون مؤمنی میمیرد گریه میکنند بر او ملائکه و بقعههای زمین که در آنها عبادت پروردگار میکرده
و درهای آسمان که اعمالش را از آن درها بالا میبرده اند و از فوت او رخنه در اسلام میشود که هیچ
چیز آن رخنه را نمی بندد زیرا که مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از ضرر منافقان
و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار شهر اهل شهر را حفظ میکند بدانکه فضیلت مؤمن زیاده
از آنست که حد و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که خداوند
عالمیان را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان نمود و حال آنکه در قرآن میفرماید که * و ما
قدروا الله حق قدره * تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را اندانستند آنچه سزاوار عظمت اوست پس
خدا را وصف نمیکنند بقدرتی مگر آنکه او اعظم است از آنچه ایشان وصف کرده اند و بدرستیکه پیغمبر را
وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود بندهٔ را که حقتعم از هفت حجاب او را گذرانید و با او
راز گفت و طاعت او را در زمین مانند طاعت خود گردانید و فرمود که آنچه رسول بفرماید و برای شما
بیاورد را اخذ کنید و عمل نمائید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید و فرمود که هر که اطاعت او کند
اطاعت من کرده است و هر که نافرمانی او کند عصیان من کرده است و امور دین را باو مفوض گردانید و ما
اهل بیت را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود جمعی را که حقتعم هر شک و شبهه و گناهی را از
ایشان برداشته و ایشانرا از جمیع عیبها و بدیها مطهر گردانیده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود و بدرستیکه
چون مؤمنی برادر خود را ملاقات می نماید و با او مصافحه میکند پیوسته حقتعم بسوی ایشان نظر رحمت
میفرماید و گناهان از روهای ایشان میریزد چنانچه برگ از درخت میریزد و از حضرت صادق عم
منقولست که چون دو مؤمن دست در گردن یکدیگر میکنند رحمت الهی ایشان را فرو میگیرد و چون
یکدیگر را در بر میگیرند از برای محض رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشند با ایشان
میگویند که گناهان شما آمرزیده شد عمل را از سر گیرید و چون با یکدیگر شروع بسؤال میکنند ملائکه
کاتبان اعمال بیکدیگر میگویند که دور شوید از ایشان شاید سری داشته باشند و خدا اسرار ایشان
را پوشیده است راوی گفت که عرض کردم که پس سخن ایشانرا نمینویسند و حال آنکه حقتعم میفرماید
که هیچ سخنی نمیگوید مگر آنکه نگهبانی و حافظ مهیائی هست حضرت آهی کشیدند و گریستند بسیار
و فرمودند که حقتعم امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوند چون با یکدیگر ملاقات نمایند باجلال
و حرمت ایشان و اگر چه ایشان نمی یابند نمی نویسند اما عالم السر و الخفیات میداند و اعمال و گفتهای
ایشان را حفظ می نماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حقتعم مؤمن را سه خصلت کرامت
فرموده است عزت در دنیا و غلبه و رستگاری در آخرت و مهابت در سینههای ظالمان و حضرت

امیرالمؤمنین صم فرمود که مؤمن در پنج نور میگردد داخل شدنش در امور و مجالس نور است و بیرون
آمدنش نور است و علمش نور است و سخنش نور است و نظرش در قیامت بسوی نور است و بسند
معتبر منقولست که جمعی از خواص حضرت امام جعفر صادق عم در شب ماهتابی در خدمت آنحضرت نشسته
بودند گفتند چه بسیار نیکوست این آسمان و چه بسیار روشن و نورانیند این ستارگان حضرت فرمود
که شما این را میگویید و چهار ملک عظیم الشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بزمین
نظر میکنند و شما و برادران مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده می نمایند نور شما را در آسمان زیاده
از این کواکب می یابند و ایشان نیز میگویند که چه بسیار نورانیند این مؤمنان و حضرت رسول صم فرمود
که بدرستیکه مؤمن در آسمان معروف است و اهل آسمان او را می شناسند چنانچه آدمی اهل و فرزندان
خود را می شناسد و مؤمن گرامی تر است نزد خدا از ملک مقرب و بروایت دیگر فرمود که مؤمن بنور
الهی نظر در چیزها میکند و از حضرت صادق عم منقولست که مؤمن را برای این مؤمن می نامند که امان
میدهد از جانب خدا از عذاب الهی و خدا امان او را اجازه میفرماید و بدانکه چنانچه از احادیث معتبره
ظاهر میشود اعمال در ایمان داخل است و بارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میرود چنانچه سابقا
بروجه اجمال باین معنی اشاره کردیم و بندهٔ خالص را گاهی تعبیر از آن بمؤمن میکنند و گاهی شیعه
میگویند و گاهی ولی خدا میگویند و گاهی مؤمن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که اعتقاداتش
درست باشد پس مغرور نمیتوان شد باحادیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع
شده است و اگر کسی رجوع نماید باحادیثی که در باب صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده است میداند
که مؤمن چه بسیار کم است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که مؤمن نایابتر است از گوگرد
احمر و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که مؤمن سزاوار آنست که هشت خصلت در او باشد
صاحب وقار باشد نزد فتنها که حادث میشود و زود گمراه نشود و نزد بلاها صابر باشد و در هنگام
نعمتها شاکر باشد و بآنچه خدا باو روزی فرموده قانع باشد و بر دشمنان خود ظلم نکند و برای دوستان
متحمل گناه و وزر نشود و بدن خود را پیوسته در تعب دارد در عبادت و مردم از او در راحت باشند
و بدرستیکه علم خلیل و دوست مؤمن است و حلم و بردباری وزیر اوست و صبر سپه سالار
لشکر اوست و رفق و همواری برادر است و نرمی خلق و مدارا پدر اوست و از حضرت علی بن الحسین
عم منقولست که مؤمن خاموشی او برای آنست که از گناه سالم باشد و سخن گفتن او برای آنست که
بغنیمتهای ثواب الهی فایز گردد و سخنی که باو بامانت سپارند بدوستان خود نمیگوید و شهادت
خود را از دشمنان مخفی نمی دارد و هیچ کاری از کارهای خیر را برای ریا نمیکند و هیچ طاعتی را برای
حیا نمیکند اگر نیکی او را گویند از گفتهٔ ایشان میترسد و استغفار میکند از گناهانی که مدح کنندگان او

نمیدانند او از گناهان بسیار نمیداند گفتهٔ کسی که بر احوال او مطلع نیست اگر او را مدح نماید وی میترسد
از احصای آنکسی که اعمال او را ضبط و احصا نموده و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که
مؤمن در امر دین خود قوی است و در عاقبت امور خود نظر می نماید و با خلق مدارا میکند و در ایمان بمرتبهٔ
یقین رسیده و در علم و یاد گرفتن حقایق صاحب حرص است و در امری که موجب هدایت اوست
صاحب نشاط است و اعمال خیر را با استقامت و راستی بجای آورد و با وفور علم صاحب حلم و برد
باریست و با بزرگی صاحب رفق و همواریست و در امور حق و صاحب سخاوت و جوانمردیست
و با توانگری میانه رو است و اگر فقیر است فقر از بیت خود میداند و بمذلت طمع خود را ضایع نمیگرداند
و با قدرت بر انتقام عفو می فرماید و طاعت خدا میکند و خیرخواه مسلمانان است و مردانه از شهوتها
میگذرد و با وجود رغبت بمعاصی ورع و پرهیزکاری می نماید و در جهاد کردن حریص است
و چون بنماز می ایستد دلش مشغول خدا است و در مصیبتها صبر می نماید و از فتنهار و دار جانبداری نماید
و در مکروهات شکیبائی دارد و در نعمتها شکر مینماید غیبت نمیکند و تکبر نمینماید و با خویشان بدی
نمیکند و در مکیدها سستی نمیورزد و در کج خلقی و درشت خوئیست چشمش برای پیشی نمیگردد و با رضای
خدا از ادو نظر کردن بدانچه نظر نمیکند و شکمش او را انتقصیحت نمی اندازد و که برای شکم مرتکب حرام
شود و در دنیا و آخرت رسوا شود و فرجش بر او غالب نمیشود که او را بحرام اندازد و خندد مردم را
نمیشود و او را تغییر و سرزنش میکنند و او کسی را بر بلائی یا گناهی سرزنش نمیکند و اسراف نمیکند
و مظلومان را یاری می نماید و بر مسکینان رحم میکند خود را در تعب و مردم را براحت میدارد از زینتهای
دنیا رغبت نمی نماید و از مذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند مردم همه در کاری چند اند و او پیوسته در
غم خود و کار خود است در عملش نقصی مشاهده نمی شود و در رایش سستی نمیباشد و دینش را
ضایع نمیکند هر که از او مشوره میکند او را بخیر راهنمائی میکند و مساعدت و همراهی میکند هر که از او
یاری طلبد و از فحش و بی خردی کناره میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین عم از
حضرت رسول صم سوال نمود از صفت مؤمن حضرت فرمودند که بیست خصلت است در مؤمن که اگر
این خصلتها در او نباشد ایمانش کامل نیست از اخلاق مؤمنان این است یا علی که بنمازها حاضر شوند
و بدادن زکوة مسارعت نمایند و مساکین را اطعام نمایند و بر سر یتیمان بشفقت دست بمالند و جامهای
کهنهٔ خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت دامن بر میان زنند یعنی مردانه عبادت کنند مؤمنان
جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمیگویند و چون وعده کنند خلف نمیکنند و چون ایشان را امین
کنند بر چیزی خیانت نمیکنند و در سخن گفتن راست گویند و در شبها راهب و متعبد اند و در
روزها مانند شیر در حق مردانه میکوشند و جهاد میکنند در روزها روزه اند و در شبها بعبادت

بر پا ایستاده اند از ایشان همسایکان نمیرسد و کسی که با ایشان همنشینی کند از ایشان متاذی نمیشود
بر روی زمین هموار ی راه میروند و کام برداشتن ایشان بخانهٔ بیوه زنان است و در پی جنازها ست
بکرداند خدا اماو شمار اا از جملهٔ پرهیزکاران و حضرت صادق عم فرمود که شیعهٔ علی جمعی بودند که
شکمهای ایشان از کرسنکی بر پشت چسبیده بود و لبهای ایشان از تشنکی روز خشک بود صاحب
مهربانی و دانایی و بردباری بودند و بترک دنیا و عبادت معروف بودند پس مارا اعانت و یاری کنید
در شفاعت و پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعت و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که مسلمان
انست که مردم از دست و زبان او سالم باشند و موءمن انست که مردم از او ایمن باشند در مال و جان
خود و حضرت صادق عم فرمود که موءمنان ملایم طبعان و نرم خویان هموارند مانند شتر رامی که اگر
مهارش را کشند منقاد باشد و اگر بر روی سنک سختش بخوابانند بخوابد و در حدیث دیگر فرمود که
سه چیز است که از علامات موءمن است علم بخدا و بانچه خدا دوست میدارد و دشمن میدارد و
از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که روزی حضرت امیر المومنین عم در عراق نماز صبح فرمود و بعد
از نماز مردم را موعظه فرمودند و خود کریستند و ایشان را کریانیدند از خوف الهی بعد از ان فرمودند
که والله که جمعی را مشاهده نمودم در عهد و زمان خلیل خود رسول خدا صم که صبح و شام میکردند
ژولیده موو کرد الوده و در نهایت لاغری و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده و در پیشانی ایشان جای
سجود پینه کرده مانند زانوی بزو شبها را برای خدا بروز می اوردند بسجده و نماز کاه بر پا ایستاده بودند
و کاه در سجده بودند و تضرع می نمودند در خلاصی خود از جهنم و کویا صدای اتش در کوش ایشان
بود و چون نام خدا در نزد ایشان مذکور میشد میلرزیدند مانند شاخهای درخت در هنکام وزیدن
بادها و با این حال پیوسته خایف و ترسان بودند و این کروه که می بینیم همکی در غفلتند پس بخانه رفتند
و دیکر انحضرت را کسی خندان ندید تا بشهادت فایز کردیدند و در حدیث دیکر فرمود که شیعه جماعتی
اند که مالهای خود را در ولایت ما بدوستان ما بذل نمایند و بسبب محبت ما با یکدیکر محبت کنند و برای
احیای امر تشیع یکدیکر را زیارت کنند چون بغضب ایند ظلم نکنند چون کسی را دوست دارند در
دوستی از حد بدر نروند و با برکت باشند بر همسایکان خود و هر که با ایشان خلطه نماید از شر ایشان
سالم باشد و از حضرت رسول صم منقولست که هر که خدارا شناخت و عظمت او را دانست منع میکند
دهانش را از سخن لغو و شکمش را از زیادتی طعام و خود را بمشقت می اندازد بروزه و عبادت
صحابه کفتند که پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله و دوستان خدا اند
حضرت فرمود که بدرستیکه اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت ایشان یاد خدا بود و نظر کردند پس
نظر کردن ایشان عبرت کرفتن بود و سخن کفتند پس سخن ایشان حکمت بود چون در میان مردم راه

میروند رفتار ایشان برکت است از برای مردم اکر اجلهای ایشان که بر ایشان نوشته شده است و مقدر
کردیده است نمیبود روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نمیکرفت از ترس عذاب و از شوق
ثواب نامتناهی و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که از حضرت رسول صم سوال نمودند که چه جماعتند
نیکان بندکان خدا فرمود که انجماعتی که چون حسنه کنند خوشحال شوند چون بدی کنند استغفار
نمایند چون بایشان نعمتی عطا نمایند شکر کنند چون ببلایی مبتلا شوند صبر کنند و چون از کسی
بخشم ایند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که بجابر جعفی فرمود که ای جابر ایا همین
بس است کسی را که تشیع را بر خود می بندد که دعوی محبت ما اهل بیت کند والله که شیعهٔ ما نیست
مکر کسی که اطاعت خدا نماید و تقوی و پرهیزکاری داشته باشد ای جابر پیشتر شیعیان را نمی شناختند
مکر بتواضع و شکستکی و بسیاری ذکر خدا و بسیاری نماز و روزه و تعهد همسایکان نمودن از فقرا
و مساکین و قرض داران و یتیمان و راستی در سخن و تلاوت قران و زبان بستن از غیر نیکی مردم
و امینان خویشان بودند در جمیع امور جابر کفت که یا ابن رسول الله من کسی را در این زمان باین صفات
نمی شناسم حضرت فرمود که ای جابر باین خیالها از راه مرو همین بس است مکر ادمی را که کوید من علی را
دوست میدارم و ولایت او دارم اکر کوید که رسول خدا را دوست میدارم و حال انکه انحضرت بهتر
از حضرت امیر المومنین است و باعمال انحضرت عمل نماید و پیروی سنت او نکند ان محبت هیچ بکار
او نمی اید پس از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بیابید بدرستیکه میان خدا و احدی
از خلق خویشی نیست و محبوبترین بندکان نزد خدا کسیست که پرهیزکاریش از محارم الهی زیاده کند
و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید والله که تقرب بخدا نمیتوان جست مکر بطاعت او و ما برائتی از اتش جهنم
از برای شما نداریم و هیچکس را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست ولی و دوست ماست و هر که
معصیت الهی میکند او دشمن ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مکر بپرهیزکاری و عمل صالح و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که نیستند شیعهٔ علی عم مکر نحیفان رنک شکستکان لاغر
جسمان خشکیده لبان تهی شکمان که رنکشان متغیر و روهاشان زرد کردیده چون ظلمت شب ایشانرا
فرا میکیرد زمین را فرش خود میکردانند و زمین را بپیشانی خود استقبال می نمایند سجدهٔ ایشان
بسیار است و اب دیدهٔ ایشان ریزانست و دعا و کریهٔ ایشان فراوانست در هنکامی که مردم شادند
ایشان محزونند و اندوهناکند و از حضرت صادق عم منقولست که نیست شیعهٔ جعفر مکر کسی که شکم
و فرج خود را از حرام بعفت بدارد و سعی او در عبادت شدید باشد و برای افریدکار خود کار کند
و امید ثواب و ترس عقاب او داشته باشد پس اکر این جماعت را به بینی ایشان شیعهٔ منند و بسند معتبر
از حضرت رسول صم منقولست که فرمود که یا علی خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و وای بر کسی که

ترا دشمن دارد و تکذیب تو نماید و دوستان تو معروفند در اسمان هفتم و زمین هفتم در ما بین این
هر دو و دوستان تو اهل دین و ورع و هیئت نیکو یند و تواضع و شکستکی و فروتنی برای خدا میکنند
دیدهای ایشان خاشع است و دلهای ایشان ترسانست برای یاد خدا و حق و لایت ترا می شناسند و زبان
ایشان پیوسته بفضل تو کویاست و اب از دیدهای ایشان ریزانست بسبب محبت و مهربانی که نسبت
بتو و امامان فرزندان تو دارند و خدا را عبادت می نمایند بنحوی که در قران ایشان را خدا امر
فرموده است و برهر نهجی که از طریقهٔ پیغمبر بر ایشان ظاهر کردیده و عمل می نمایند بانچه اولوا الامر
و امامان ایشان امر میفرمایند و با یکدیکر صله و احسان می نمایند و از یکدیکر دوری نمی کنند و باهم
دوستی میکنند و دشمنی نمیکنند و بدرستی که ملائکه بر ایشان صلوات میفرستند و دعای ایشان را
امین میکویند و از برای کناهکاران ایشان استغفار می نمایند و در مجامع ایشان حاضر میشوند و بر مرک
ایشان کریه میکنند تا روز قیامت و در روایتی امده که شبی حضرت امیر المومنین ع از مسجد بیرون
امدند و بجانب صحراء نجف روان شدند و شب ماهی بود در اثنای راه دیدند که جمعی از عقب انحضرت
میروند ایستادند و پرسیدند که کیستید شما کفتند شیعهٔ توایم یا امیر المومنین حضرت در روهای
ایشان نظر فرمود و کفت چرا بر شما سیمای شیعیان مشاهده نمیکنم کفتند سیمای شیعیان چیست
یا امیر المومنین فرمود که روهای ایشان زرد است از بیداری شب چشمهای ایشان کور وش است
از بسیاری کریه پشتهای ایشان خم است از بسیاری نماز شکمهای ایشان بر پشت چسبیده از بسیاری
روزه لبهای ایشان خشک است از بسیاری دعا پیوسته اثار خاشعان از ایشان هویداست و حضرت
صادق ع فرمود که مومن بایمان متصف نمیشود تا عقلش کامل نباشد و عقلش کامل نیست تا در او ده
خصلت نباشد مردم امید خیر از او داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار را از خود اندک شمارد
و اندک خیری از دیکران را بسیار شمارد و اندکی از عمل شر خود را بسیار داند و شر بسیا
ر دیکران را اندک داند و از حاجتهای بسیار که از او طلب نمایند دلتنک نشود و ملال بهم نرساند از
طلب علم در تمام عمرش و مذلت را دوست تر دارد از عزت و فقر نزد او محبوب تر باشد از توانکری
و از دنیا بقوت ضروری اکتفا نماید و دهم از همه دشوارتر است که هرکرا به بیند کوید که از من بهتر
و پرهیزکارتر است و بدرستی که مردم بر دو قسمند شخصی هست که از او بهتر و پرهیزکارتر است
و شخصی که از او بدتر و پست تر است چون می بیند ان شخص را که از او بهتر است نزد او تواضع و فروتنی
میکند و سعی میکند که در خوبی باو ملحق کردد و چون می بیند ان شخصی را که از او پست تر است میکوید
که شاید بدی اینم ظاهر باشد و نیکیش پنهان باشد پس چنین کند بلند مرتبه میشود و بزرک اهل
زمانش میشود و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص روزی ملاقات نمودند حارثه بن

نعمان انصاری را و فرمود که بر چه حال صبح کردهٔ حارثه کفت که صبح کردم یا رسول الله با ایمان محقق
و ثابت حضرت فرمود که هر چیزی را حقیقتی و دلیلیست حقیقت ایمان تو چیست کفت دلم از دنیا فسرده
شده است و بدنیا رغبت ندارد و ایمان باعث بیداری شبهای من بعبادت و تشنکی بروزهای من
بروزه کردیده است و کویا عرش پروردکار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند و کویا اهل
بهشت را می بینم که بزیارت یکدیکر میروند و کویا اهل جهنم را می بینم که در جهنم معذبند حضرت فرمود
تو بی مومنی که خدا دلت را بایمان منور ساخته است بر این حال ثابت باش خدا ترا ثابت بدارد حارثه کفت
که بر نفس خود از هیچ چیز انقدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من کردد که از چشم خود حضرت از
برای او دعا فرمود بینائی چشمش بر طرف شد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول
ص در بعضی از سفرها بودند در عرض راه جمعی از سواران بملازمت انحضرت رسیدند و سلام کردند
حضرت پرسیدند که کیستید شما کفتند ما مومنانیم فرمود که حقیقت و دلیل ایمان شما چیست کفتند
بقضاهای الهی راضی شده ایم و او امر الهی را منقاد کردیده ایم و امور خود را بخدا تفویض نموده بر او
توکل کرده ایم حضرت فرمود که دانایانند حکیمانند نزدیکست که از حکمت و دانائی بدرجهٔ پیغمبران
برسند پس اکر راست میکویید بنا مکنید خانهٔ چند را که پیوسته در انها سکنی نخواهید داشت و جمع مکنید
مالی را که نخواهید خورد و بپرهیزید از مخالفت خدا وندی که باز کشت شما بسوی اوست و اخبار در
این باب زیاده از حد و احصاست و بهترین اخبار این باب حدیث همام است که والد فقیر رحمة الله الملک
المنان شرح وافی بر ان نوشته اند امید که حقتعالی جمیع مومنان را توفیق اکتساب این کمالات و فوز باین
سعادات روزی کرداند * یا باذر اذا کان العبد فی ارض قی فتوضاء او تیمم ثم اذن و اقام و صلی امر الله
عز و جل الملائکة فصفوا خلفه صفا لا یری طرفاه یرکعون برکوعه و یسجدون بسجوده و یومنون علی
دعائه یا باذر من اقام و لم یوذن لم یصل معه الا ملکاه اللذان معه * ای ابوذر چون بنده در بیابان خالی
تنها بوده باشد و وضو بسازد یا تیمم کند اکر اب نداشته باشد پس اذان و اقامه بکوید و نماز کذارد حقتعالی
ملائکه را امر فرماید که در عقب او صف بکشند صفی که دو طرف ان صف را نتوان دید در رکوع کنند
ان ملائکه با رکوع او و سجود کنند با سجود او و امین کویند نزد دعای او ای ابوذر هر که اقامه کوید
و اذان نکوید با او نماز نکنند از ملائکه مکر دو ملکی که با او می باشند بدانکه اذان و اقامه از سنتهای
موکد حضرت رسول ص است و احادیث در فضیلت هر دو بی حد و احصاست و بعضی از علما در نماز
جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذان را در نماز صبح و شام واجب میدا
نند و احتیاط در ان است که اقامه را مطلقا ترک ننمایند و اذان را در نماز صبح و شام تا ممکن باشد ترک
ننماید و احتیاط انست شرایطی که در نماز رعایت می باید کرد از ایستادن و رو بقبله کردن و با طهارت

بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن همه را در اقامه رعایت بکنند و اذان و اقامه مخصوص نمازهای
واجب پنجگانه است و در غیر اینها از نمازهای واجب و سنت بدعتست و از حضرت رسول صم منقولست
که هرکه خالص از برای خدا اذان بگوید حقتعم ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق باو کرامت
فرماید و بشفاعت او چهل هزار گناهکار داخل بهشت کنند بدرستی که چون موذن میگوید اشهد ان
لا اله الا الله نود هزار ملك براو صلوات میفرستند و از برای او استغفار میکنند و در قیامت در سایهٔ
عرش الهی خواهد بود تا حقتعم از حساب خلایق فارغ شود و ثواب گفتن اشهد ان محمد ارسول الله را
چهل هزار ملك بنویسند هرکه بنماز جماعت حاضر شود و محافظت نماید بر صف اول تکبیر اول امام را در
یابد و از او مسلمانی نکند خدا ثواب موذنان را در دنیا و اخرت باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که هرکه دو سال از برای خدا اذان بگوید حقتعم بیامرزد گناهان او را بقدر
انچه دیده اش می بیند و صدایش در اسمان بلند میشود و هر تر و خشکی که صدای او را بشنوند
تصدیق او نمایند در انچه میگوید و از ثواب هرکس که در ان مسجد با او بجماعت نماز میکند بهرهٔ باو
بدهند و بعدد هرکه بصدای اذان او نماز میکند حسنه بیابد و در حدیث بلال از حضرت رسول صم
منقولست که موذنان امینان مسلمانانند بر نماز و روزهٔ ایشان و بر گوشت و خون ایشان از حقتعم چیزی
سوال نمی نمایند مگر انکه بایشان عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت نمیکنند مگر انکه شفاعت ایشانرا قبول
می نمایند و فرمود که هرکه چهل سال از برای خدا اذان بگوید خدا او را در روز قیامت با عمل چهل
صدیق محشور گرداند و هرکه بیست سال اذان بگوید در قیامت نور او اسمان اول او را نور کرامت
فرماید و هرکه ده سال اذان بگوید خدا او را در قبهٔ ابراهیم خلیل ساکن گرداند و هرکه یکسال اذان
بگوید حقتعم در قیامت گناهانش را بیامرزد اگر چه بسنگینی کوه احد باشد و هرکه خالص از برای
رضای خدا برای یکنماز اذان بگوید حقتعم گناهان گذشته او را بیامرزد و در بقیهٔ عمر او را از گناه حفظ
نماید و در بهشت او را در درجهٔ شهیدان جا دهد و بروایت دیگر از انحضرت منقولست که فرمود که
موذن را در مابین اذان و اقامه حقتعم ثواب شهیدی کرامت فرماید که در خون خود دست و پا زند
و در حدیث دیگر فرمود که هرکه یکسال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید بهشت او را
واجب شود و بسند معتبر منقولست که هشام بن ابراهیم بحضرت امام رضا عم شکایت نمود از بیماری و از
اینکه او را فرزند نمیشد حضرت فرمود که صدای خود را در خانه باذان بلند کن راوی گفت که چنین
کردم خدا بیماریم را بصحت مبدل گردانید و فرزندانم بسیار شدند و از حضرت صادق عم منقولست
که چون غول متعرض شما شود اذان بگویید و در احادیث صحیحه از حضرت صادق عم منقولست که هر
که با اذان و اقامه نماز گذارد در عقب او دو صف از ملائکه نماز کنند و اگر با اقامهٔ تنها نماز کند یکصف

از ملائکه در عقب او نماز کنند و در بعضی احادیث انست که طول هر صفی از مابین مشرق و مغرب
باشد و در بعضی اخبار وارد شده است که صف کمترش مابین مشرق و مغرب باشد و بیشترش مابین
زمین و اسمان و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که هرکه اذان و اقامه بگوید دو صف از
ملائکه در عقب او نماز کنند و هرکه اقامه بگوید و اذان نگوید یك ملك از جانب راست و یك ملك
از جانب چپ او نماز کنند و در حدیث دیگر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که اگر با اقامهٔ تنها نماز
کند یك ملك در عقب او نماز کند و جمع میان اخبار باین نحو ممکن است که دو صف در اذان کامل
باشد و یکصف در غیر کامل و اختلاف اقامه محمول باشد بر اختلاف عذرها که اگر ترك اذان بسبب عذر
قوی باشد یکصف با او نماز کنند و اگر بعذر سهلی ترك کرده باشد دو ملك با او نماز کنند و اگر بغیر
عذر ترك کرده باشد یك ملك با او نماز کند و الله تعم یعلم * یا اباذر ما من شاب یدع لله الدنیا و لهوها
و اهرم شبابه فی طاعة الله الا اعطاه الله اجر اثنین و سبعین صدیقا یا اباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی
الفارین * ای ابوذر هر جوانی که ترك کند از برای خدا دنیا و لهوهای دنیا را و جوانی خود را بپیری
رساند در طاعت الهی البته حق تعم باو عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را ای ابوذر کسی که خدا را
یاد کند در میان غافلان مثل کسیست که جهاد کند در میان گریختگان صدیق کسی را میگویند که
تصدیق پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال و افعال بیشتر و بیشتر از دیگران بکند و این قسم احادیث
در باب ثواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان نمود * اول * انکه مراد صدیق از امتهای
دیگر باشد یعنی ثواب یکجوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق از امتهای دیگر *
دویم انکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میگردد و حقتعم بفضل خود اضعاف انرا کرامت
میفرماید پس مراد انست که انچه حقتعم بانجوان تفضل میفرماید برابر است با ثواب استحقاق هفتاد و دو
صدیق و وجوه دیگر نیز میتوان گفت چون این دو وجه ظاهرتر بود بهمین اکتفا کردیم و بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که حق تعالی ایشانرا بی حساب داخل بهشت میکند امام عادل
و تاجر راستگو و پیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد و از حضرت رسول صم منقولست
که هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که بغیر از سایهٔ نیست امام عادل و جوانی
که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش بمسجد متعلق باشد وقتی که بیرون اید از
مسجد تا باز گردد و شخصی که در طاعت الهی بایکدیگر باشند تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت
خدا را یاد کند و اب از چشمانش جاری گردد از خوف الهی و شخصی که زن صاحب جمالی او را بحرام
بسوی خود بخواند و او از ترس خدا مرتکب او نشود و شخصی که تصدقی بدهد مخفی که دست چپش
نداند که از دست راست چه چیز داده است و از حضرت صادق عم منقولست که هرکه قران بخواند و او

جوان و با ایمان باشد قران با گوشت و خون او مخلوط گردد و حقتعم او را با رسولان نیکوکاران ملائکه
محشور گرداند و قران در قیامت از جانب او حجت تمام کند و گوید خداوندا هر عمل کنندهٔ مزد عمل خود را
یافت من مزد عمل کنندهٔ خود را میخواهم پس حق تعم دو حله از حلهای بهشت در او بپوشاند و تاج کرامت
بر سر او گذارد پس بقران خطاب فرماید که ایا راضی شدی قران گوید که زیاده از این از برای او امید
داشتم پس حقتعم برات ایمنی را بدست راستش دهد و برات مخلد بودن در بهشت را بدست چپش دهد
و او را داخل بهشت کنند پس باو گویند که یك ایه بخوان و یکدرجه بالا رو پس بقران فرماید که راضی
شدی گوید که بلی و کسی که بر او حفظ قران دشوار باشد و مکرر خواند تا حفظ کند حقتعم این ثواب را
مضاعف باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که کسی که در میان غافلان یاد
خدا باشد مانند کسیست که بعوض گریختگان جهاد کند و کسی که بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت
از برای او واجب است و احادیث بر این مضامین بسیار است * یا اباذر الجلیس الصالح خیر من الوحدة
و الوحدة خیر من السکوت و السکوت خیر من املاء الشر یا اباذر لا تصاحب الا مومنا و لا یاکل طعامك
الا تقی و لا تاکل طعام الفاسقین یا اباذر اطعم طعامك من تحبه فی الله و کل طعام من یحبك فی الله عز و جل
* ای ابوذر همنشینی با مصاحب صالح و نیکو بهتر است از تنهایی و تنهایی بهتر است از خاموشی و خاموشی
بهتر است از سخن بد گفتن بدانکه املا در لغت بمعنی انست که شخصی سخنی بگوید که دیگری بنویسد
و حضرت در اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر فرمودند برای اشعار باینکه انچه از سخنان لغو و باطل
میگویی بر کاتبان اعمال خود املا میکنی که ایشان بنویسند چنانچه حضرت امیر المومنین عم فرمود به شخصی
که سخنان لغو میگفت که ای مرد بر کاتبان خود نامه املا میکنی ای ابوذر مصاحبت مکن مگر با مومن
و نباید طعام خود را بخورد الا مگر پرهیزکاری و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران طعام خود را
بکسی که از برای خدا ترا دوست دارد و بخور طعام کسی را که ترا از برای خدا دوست دارد بدانکه
بحسب تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظیم هست پس باید که ادمی در
مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار مرضیهٔ ایشان در او تاثیر نماید و باخلاق پسندیدهٔ ایشان
متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نماید که مبادا بدیهای ایشان در او تاثیر کند و مصاحبت بد
که از شیاطین انسند ضرر بیشتر میرسانند از شیاطین جن زیرا که ادمی از مشاکل و مجانس خود
و بیشتر قبول میکند تا از غیر مجانس خود بلکه اکثر اغوای شیاطین انس میشود چنانچه از حضرت امام
موسی عم منقولست که حضرت عیسی گفت که مصاحب بد همنشین خود را بدرد خود مبتلا میگرداند
و قرین بد ادمی را هلاك میکند پس به بینید که با کی همنشینی میکنید و از حضرت امام محمد باقر عم
منقولست که پدرم حضرت علی بن الحسین عم فرمود که ای فرزند با پنج کس مصاحبت و همزبانی و رفاقت

مکن

مکن گفتم ای پدر ایشانرا بمن بشناسان فرمود که زینهار که با دروغگو مصاحبت مکن که مانند سراب
ترا فریب میدهد و نزدیك را برای تو دور میگرداند و دور را برای تو نزدیك میگرداند و با فاسق
مصاحبت مکن که ترا بیك لقمه یا کمتر میفروشد و دیگری را اختیار میکند و زینهار که با بخیل مصاحبت
مکن که ترا در مال خود فرو میگذارد و یاری نمیکند در هنگامی که نهایت احتیاج داری و زینهار که
با احمق مصاحب مباش که اگر خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و زینهار که با قطع کنندهٔ رحم مصاحبت
مکن که حقتعم در سه جای قران او را لعنت فرموده و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که مصاحبت
مکنید با صاحبان بدعتها و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود و حضرت
رسول صم فرمود که ادمی بر دین یار و همنشین خود است بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست
که مکرر در خطبها میفرمودند که مسلمانرا سزاوار انست که اجتناب نماید از برادری سه طایفه فاجران
بی باك و احمقان و دروغگویان اما بدکار بی پروا پس زینت میدهد برای تو کارهای بد خود را
و میخواهد که تو مثل او باشی و ترا اعانت نمیکند بر امر دین تو و بر کاری که در قیامت بکار تو اید و نزدیکی
او موجب جفا و خلاف ادبست و صحبت او سبب قساوت دل میشود و امد و شد او نزد تو موجب عار و بد
نامی تست و اما احمق پس او هرگز ترا بچیزی دلالت نمیکند و امید دفع شری از او نمیتوان داشت و هر چند
سعی کند هم از او نمی اید و گاه باشد که خواهد بتو نفع رساند و ضرر برساند پس مردن او بهتر است از
زندگی او و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او و اما دروغ
گو پس در مصاحبت او هیچ عیشی برای تو گوارا نیست سخن ترا بدروغ بمردم نقل میکند و از مردم
بدروغ سخن بتو نقل میکند و هر دروغی را که تمام کرد از پی در وغ دیگر ابتدا میکند تا بحدی که اگر
راستی گوید باو نمیتوان کرد و در میان مردم بنقل کذب دشمنی می افکند و کینها در سینها میرویاند
پس از خدا بپرهیزید و ملاحظه نمایید که با کی مصاحبت میکنید و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که متابعت
کن کسی را که ترا میگریاند و خیرخواه تست و متابعت مکن کسی را که ترا می خنداند و ترا فریب میدهد
و عنقریب بازگشت همه بسوی خدا است و حضرت صادق عم فرمود که محبوب ترین برادران بسوی من
کسیست که عیبهای مرا بمن بگوید و حضرت صادق عم فرمود که صداقت و دوستی حدی چند دارند
که در هر که انها نیست او بهرهٔ از صداقت ندارد * اول انکه اشکار و پنهان او با تو موافق باشد *
دویم انکه زینت ترا زینت خود داند و عیب ترا عیب خود داند * سیم انکه اگر حکومتی یا مالی بهمرساند
با تو تغییر سلوك نکند * چهارم انکه از تو منع نماید هر چه را بر ان قدرت داشته باشد * پنجم خصلتیست
که جمیع خصلتهای گذشته در ان جمع است انست که ترا در حوادث روزگار که رو دهد و انگذارد
و از حضرت رسول صم منقولست که سعادتمند ترین مردم کسیست که با نیکان مردم خلطه نماید و منقولست

که حواریان از حضرت عیسی عم پرسیدند که با که همنشینی کنیم فرمود که با کسی که خدا را یاد شما
اورد دیدن او و در علم شما بیفزاید سخن گفتن او و شما را راغب باخرت کرداند کردار او و حضرت
امیرالمومنین عم فرمود که هرکه خود را بمحل تهمت میدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و
هرکه سر خود را پنهان دارد اختیارش بدست خود است و هر سری که از دو کس بالا رود البته در کذشت
فاش میشود و کارهای برادر مومن خودرا حمل بر محمل نیک کن تا محمل یابی و سخنی که از او صادر
شود بر معنی بدی حمل مکن تا محمل خیر از برای او یابی و بر تو باد ببرادران نیک و بسیار از ایشان تحصیل
کن که ایشان تهیه اند در هنکام نعمت و سپرند در هنکام بلا در امری که خواهی مشوره کنی بجمعی
مشوره کن که از خدا ترسند و برادران خود را بقدر پرهیزکاری ایشان دوست دارد و از زنان بد
پرهیزید و از نیکان ایشان برحذر باشید و اگر شما را بنیکی امر کنند مخالفت ایشان نمایید که بطمع نیفتید
در بدیها و در حدیث دیکر از انحضرت پرسیدند که بدترین مصاحبان کیست فرمود که کسی که معصیت
خدارا نزد تو زینت دهد و در حدیث دیکر فرمود که همنشینی بدان مورث بدکمانی بنیکانست
و حضرت صادق عم فرمود که نظر کن هرکرا بینی که نفعی در دین بتو نمیرساند اعتنا باشنائی او مکن و نه
صحبت او رغبت منما بدرستی که انچه غیر خدا است همه باطل است و کاری که برای خدا نیست عاقبتش
نیکو نیست و از حضرت رسول صم منقولست که سه کسند که مجالست ایشان دل را میمیراند مجالست مردم
پست دنی و سخن گفتن با زنان و همنشینی اغنیا و مالداران و حضرت صادق عم فرمود که چهار چیز است
که ضایع میشود دیطالت دوستی که صرف بیوفائی کنی و نیکی و احسان بکسی کنی که شکر تو نکند
و علمی که بکسی کوئی که کوش ندهد و سری که بکسی بسپاری که حفظ نکند و حضرت امام محمد
باقر عم فرمود که با اغنیا همنشینی مکن بدرستی که کسی که با ایشان همنشینی میکند اول که با ایشان
می نشیند چنان میداند که خدا را بر او نعمتها هست و چون پاره نشست کمان میکند که خدا هیچ نعمت
بر او ندارد و حضرت رسول فرمود که چهار چیز است که دل را میمیراند کناه بعد از کناه و با زنان بسیار
سخن گفتن و با احمق مجادله کردن که او کوید و تو کوئی و بخیر بر نکردد و مجالست نمودن با مردکان پرسید
ند که کیستند مردکان فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد و بدانکه اطعام مومنان
فضیلت بسیار دارد و اطعام بسیار می باید کرد شاید که در ان میان مومنی باشد و فضیلت اطعام مومن
را در یابند چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه مومن کرسنه را اطعام نماید حق تعم
او را از میوه های بهشت اطعام نماید و هرکه مومن عریانی را بپوشاند حق تعم از استبرق و حریر بهشت
بر او بپوشاند و ملائکه بر او صلوات فرستند مادام که از ان جامه رشته باقی باشد و هرکه مومن تشنه را
شربت ابی بخوراند خدا از شراب سر بمهر بهشت باو بخوراند و کسی که اعانت مومنی کند باغمی از او

زایل کرداند حقتعم او را در سایه عرش خود جا دهد در روزی که بغیر سایه عرش سایه نباشد و بسند
معتبر از حضرت امام علی نقی عم منقولست که حضرت موسی بن عمران علی نبینا از خداوند خود سوال
نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که مسکینی را اطعام نماید خالص از برای تو خطاب رسید که یا موسی
در روز قیامت امر میکنم منادی را که در میان خلایق ندا در دهد که او از ازادکردهای خدا است از
اتش جهنم و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که سه چیز است که موجب رفع درجات مومن میکردد
همه کس سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن و در شب در هنکامی که مردم در خوابند نماز کردن و از
حضرت صادق عم منقولست هرکه مومنی را سیر کند بهشت برای او واجب شود و فرمود که من شخصی را
از مومنان اطعام کنم نزد من بهتر است از اینکه صد هزار کس یا زیاده از غیر ایشان را اطعام کنم و بسند
صحیح از حضرت رسول عم منقولست که هرکه سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید حق تعم او را از سه بهشت
اطعام نماید در ملکوت اسمان از جنت الفردوس و جنة عدن و طوبی که درختیست در بهشت که حقتعم
در جنت عدن بدست قدرت خود غرس نموده و از حضرت صادق عم منقولست هرکه مومنی را اطعام
نماید تا او را سیر کرداند هیچ یک از خلق خدا احصای ثواب ان نتوانند نمود نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل
مکر خداوند عالمیان بعد از ان فرمود که از جمله چیزهائی که مغفرت را واجب و لازم میکرداند اطعام
مسلمانان کرسنه است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه مومنی را شربتی از
اب بدهد از جائی که قدرت در اب داشته باشد حقتعم بهر شربتی هفتاد هزار حسنه باو کرامت فرماید
و اکر در جائی باشد که اب کم باشد چنان باشد که ده بنده از فرزندان اسمعیل را ازاد کرده باشد و بسند
معتبر از حسین بن نعیم منقولست که حضرت صادق عم از من پرسید که ایا برادران مومن خود را دوست
میداری کفتم بلی فرمود که بفقیران ایشان نفع میرسانی کفتم بلی فرمود که بر تو لازم است که دوست داری
کسی را که خدا او را دوست میدارد و الله که تا ایشان را دوست نداری نفع بایشان نمیتوانی رسانیدن
ایا ایشانرا بمنزل خود دعوت می نمائی کفتم بلی هر وقت که چیزی میخورم البته دو کس یا سه کس یا کمتر یا
بیشتر از ایشان با من می باشند فرمود که فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان کفتم فدای تو
کردم طعام خود را بایشان می خورانم و بر بساط خود ایشان را می نشانم و فضل ایشان بر من عظیم تر است
فرمود که بلی چون ایشان داخل خانه تو می شوند داخل میشوند با مرزش کناهان تو و عیال تو و چون
بیرون میروند می برند کناهان تو و عیال ترا و در حدیث دیکر فرمود که هرکه مومن مالداری را اطعام
بخوراند برابر است با اینکه یکی از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کند و هرکه مومن محتاجی را اطعام
نماید چنان است که صد کس از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کرده باشد و در حدیث دیکر فرمود
که اطعام یک مومن نزد من بهتر است از ازاد کردن ده بنده و ده حج و حضرت رسول صم نهی فرمود

از اجابت نمودن فاسقان بطعام ایشان * یا باذر ان الله عز و جل عند لسان کل قائل فلیتق الله امرء و لیعلم
ما یقول یا باذر اترک فضول الکلام و حسبک من الکلام ما تبلغ به حاجتک یا باذر کفی بالمرء کذبا ان
یحدث بکل ما یسمع یا باذر ما من شیء احق بطول السجن من اللسان * ای ابوذر حقتعم نزد زبان هر گوینده
ایست یعنی بر گفتار هر کس مطلع است پس باید که ادمی از خدا بترسد و بداند که چه میگوید که مبادا
چیزی بگوید که موجب غضب الهی گردد ای ابوذر ترک کن سخنهای زیادتی و لغو را و کافیست
ترا از سخن انقدر که بسبب ان بحاجت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ گفتن این کس همین
بس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار محبوس داشتن و زندان
کردن از زبان و سخن در فضل سکوت و ترک سخن باطل سابقا مذکور شد و انچه حضرت فرمودند
که شنیده را نقل کردن دروغ است ممکن است مراد ان باشد که اگر بجزم نقل کند دروغ است
بلکه اگر نقل کنند باید که بقایلش نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست
که چون حدیثی یا سخنی نقل کنید انرا نسبت دهید بانکس که بشما حدیث کرده است که اگر حق باشد
ثوابش از شما باشد و اگر باطل و دروغ باشد گناهش بر او باشد و محتمل است که مراد ان باشد که نزد
مردم دروغگو میشود و بکذب مشهور میشود هر چند که بقایلش نسبت دهد دروغ نیست اما کسی
که بسیار سخن کرد و دروغ بر امد اعتماد بر قولش نمی نمایند و ممکنست که مراد ان باشد که نمی باید
سخنی که نقل کنند ماخذش را معلوم کنند و از مردمی که بر قولشان اعتمادی نیست سخن نقل مکنند که
حرفهای بی اصل را شنیدن و نقل کردن بمنزلهٔ دروغ است در قباحت و شناعت والله تعالی یعلم * یا باذر
ان من اجلال الله تعالی اکرام ذی الشیبة المسلم و اکرام حملة القران العاملین به و اکرام السلطان المقسط * ای
ابوذر از جملهٔ اجلال و تعظیم حق سبحانه و تعالی است گرامی داشتن مسلمانی که ریشش سفید شده باشد
و گرامی داشتن حاملان قران که باحکام قران عمل نمایند و گرامی داشتن پادشاه عادل مضامین این کلمات
شریفه در ضمن سه ینبوع روشن میگردد * ینبوع اول * در بیان اکرام پیران مسلمانانست بدانکه گرامی
داشتن مسلمانان همگی لازمست خصوصا پیران ایشان چون موی سفید از سر رحمت الهیست و حقتعالی
انرا حرمت میدارد پس حرمت داشتن ان تعظیم امر الهی نمودنست چنانچه در خطب و احادیث بسیار
وارد شده است که رحم کنید خوردان خود را و توقیر نمایید پیران خود را و از حضرت رسول عم منقولست
که تبجیل و تعظیم نمایید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خدا است تعظیم ایشان و بسند معتبر از انحضرت
منقولست که هر که فضل و حرمت مرد پیر بر اید اند و او را توقیر و تعظیم نماید حقتعالی او را از فزع اکبر روز
قیامت ایمن گرداند و از حضرت صادق عم بسند معتبر منقولست که سه چیزاند که بحق و حرمت ایشان
جاهل نمیباشد مگر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد

وحامل

و حامل قران و امام عادل در حدیث دیگر فرمود که هر مومنی را گرامی دارد اول خدا را گرامی داشته بعد
از ان مومن را و هر که استخفاف کند بمومن ریش سفیدی حق تعالی کسی را بر او بگمارد که پیش از
مردن با او استخفاف نماید و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حقتعالی گرامی میدارد مرد هفتاد
ساله را و شرم میکند پیر هشتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که
هر که چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره و پیسی خدا او را ایمن میگرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد
خدا حسابش را در قیامت سبک و اسان میکند و چون شصت سال رسید خدا او را توبه روزی
میکند و چون هفتاد رسید اهل اسمان او را دوست میدارند و چون هشتاد سال رسید حقتعالی امر میفرماید
که حسناتش را بنویسند و گناهانش را ننویسند و چون بنود سال رسید گناهان گذشته و اینده اش
می امرزد و مینویسند که او اسیر خدا است در زمین و او را شفیع میگرداند در اهل بیتش و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که اول کسیکه موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت ابراهیم بود
چون دید گفت خداوندا این چیست وحی امد که این نور است و موجب توقیر است گفت خداوندا زیاده
گردان و در حدیث دیگر فرمود که هر که یک موی سفید در ریش او بهم رسد در اسلام ان موی سفید
نوری خواهد بود برای او در قیامت * ینبوع دویم * در بیان فضیلت قران و حامل ان و بعضی از فضایل
ایات و سوره است و این مشتمل است بر چند ساقیه * اول * در فضیلت قران است و از حضرت رسول
صم منقولست که هرگاه ملتبس و مشتبه شود بر شما مانند پارهای شب تار پس بر شما باد بقران بدرستیکه
قران شفاعت کننده ایست که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که مجادله نماید و حجت بر او تمام کند تصدیقش
مینمایند و هر که او را پیشوای خود گرداند او را به بهشت میرساند و هر که او را به پشت سر اندازد و بان
عمل ننماید او را بسوی جهنم میراند راه نماییست که به بهترین راهها دلالت میکند و کتابیست که در ان
تفصیل و بیان جمیع احکام است انرا ظاهریست و باطنیست و ظاهرش احکام الهیست و باطنش علوم
نامتناهیست ظاهرش خوش اینده است و باطنش عمیق است انرا نجوم و کواکب هست که بر احکام الهی
دلیلند و بران نجوم نجوم دیگر هستند که مردم را بان احکام میرسانند یعنی ائمهٔ معصومین عم که علم قران
نزد ایشان است عجایب قران را احصا نمیتوان کرد و غرائب ان هرگز کهنه نمیشود و در ان چراغهای هدایت
افروخته است و انوار حکمت از ان ظاهر است راهنماست بسوی امرزش گناهان کسی را که از ان یابد
اوصاف امرزش را پس باید که هر کس دیدهٔ خود را در قران بجولان در اورد و دیدهٔ دل خود را
برای مطالعهٔ انوار او بگشاید تا از هلاک نجات یابد و از ورطهای ضلالت خلاص شود بدرستی که
تفکر نمودن موجب زندگانی دلهای بیناست و در تاریکیها جهالت نور تفکر راهنماست پس نیکو خود را
خلاص کنید و در فتنها خود را امکذارید و در حدیث دیگر فرمود که قران هادیست در ضلالت و بیان

کننده است در کوری جهالت و دست گیرنده است در لغزشها و نور است در ظلمتها و ظاهر کنندهٔ بدعتهاست و نگاه دارندهٔ از مهالک است و در گمراهی هارهنماست و بیان کنندهٔ فتنهاست و رسانندهاست از دنیا باخرت و کمال دین شما در قرانست و هیچ کس ازان عدول ننمود مگر بسوی اتش و حضرت صادق عم فرمود که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاده است راست گوییست که بوعدهای خود وفا می نماید و مشتملست بر احوال و اخبار شما و اخبار گذشتها و اخبار ایندها و اخبار اسمان و زمین اگر انکسی که علمش را میداند شمارا خبر دهد بانچه در قرانست از اخبار غیب و علوم بی انتها تعجب خواهید کرد باسانید متواتره از حضرت رسول صم منقولست که فرمود که از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا که ریسمانیست اویخته از اسمان بزمین و دیگری عترت و اهل بیت من پس به بینید که با ایشان چه گونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشانرا چون خواهید داشت ساقیهٔ دویم * در بیان فضیلت حاملان قرانست بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که دیوانها که در قیامت حساب میکنند سه دیوانست دیوان نعمتها و دیوان حسنات و دیوان گناهان چون دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها تمام حسناترا فرا گیرد و دیوان گناهان باقی ماند پس فرزند ادم را طلبند و گناهانش را حساب کنند در این حال قران به بهترین صورتها بیاید و در پیش او مردر وان شود و گوید خداوندا منم قران و این بندهٔ مومن تست که خود را بتعب می انداخت بتلاوت من و درازی شب مرا بترتیل می خواند و چون مرا در تهجد میخواند اب از دیدهاش جاری میشد خداوندا او را راضی کن چنانچه مرا راضی کردهٔ پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای بنده من دست راست را بگشا پس پر کند حق تعم انرا از رضا و خوشنودی خود و دست چپش را پر کند از رحمت خود پس باو گوید که اینک بهشت از برای تو مباحست قران بخوان و بالا رو پس هر ایهٔ که بخواند یک درجه بالا رود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم بقران خطاب فرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که امروز گرامی دارم هر که ترا گرامی داشته و خوار کنم هر که ترا خوار کرده و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که قرانرا یاد گیرید بدرستی که قران در قیامت می اید بنزد حامل خود بصورت جوان بسیار خوش رو و میگوید منم ان قرانی که بسبب من شبها بیدار می بودی و روزها بسبب روزه خود را تشنه میداشتی و بسبب کثرت تلاوت من اب دهانت خشک و اب دیدهات جاری میشد امروز با تو ام هر جا که میروی و هر که تجارتی کرده امروز پی تجارت خود میرود و من بعوض تجارت جمیع تاجرانم برای تو بشارت باد ترا که بزودی کرامت الهی بتو میرسد پس تاجی می اورند و بر سرش میگذارند و نامهٔ امان از عذاب بدست راستش میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت را بدست چپش میدهند و دو حله بر او می پوشانند و باو میگویند که قران بخوان و بالا رو و بعد هر ایه بدرجه بالا میرود و پدر

و مادرش را دو حله می پوشانند اگر مومن باشند و میگویند بایشان که این برای انست که بفرزند خود تعلیم قران کردید و حضرت علی بن الحسین عم فرمود که بر شما باد بقران بدرستی که حق تعم بهشت را یک خشت از طلا و یک خشت از نقره خلق فرموده و بجای گل مشک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای سنگ زبرجد و مروارید در ان مقرر گردانیده و درجاتش را بعدد ایات قران گردانید پس کسی که قران خوانده باشد باو میگویند که بخوان و بالا رو و هیچ کس را در بهشت درجهٔ از او بالاتر نیست مگر پیغمبران و صدیقان و از حضرت رسول صم منقولست که اشراف و بزرگان امت من حاملان قرانند و جمعی که در شب عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حاملان قران بزرگان اهل بهشت اند و فرمود که خدا عذاب نمیفرماید دلی را که قران را حفظ نماید و بسند معتبر از انحضرت منقولست که اهل قران در اعلای درجات بهشتند بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید اهل قرانرا و حق ایشانرا سهل مدانید که ایشانرا نزد حق تعم منزلت رفیع هست * ساقیه سیم * در بیان صفات قرای قران و اصناف ایشانست بدانکه حامل قران را بر چند معنی اطلاق میکنند و چند قسم می باشند اول انست که لفظ قران را درست یاد گیرد و این اول مراتب حاملان قرانست و در این مرتبه تفاضل بزیادتی علم قراءت و دانستن اداب و محسنات قراءت می باشد و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره و ایات قرانی دویم دانستن معانی قرانست و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قران تعلم معانی او نیز می نموده اند و این مرتبه از دانستن لفظ بالاتر است و تفاضل در این مرتبه بزیادتی و نقصان و فهم معانی قران از ظهور و بطون میباشد سیم عمل نمودن باحکام قران و متخلق شدن باخلاقیست که قران بر مدح انها دلالت دارد و خالی شدن از صفاتیست که بر مذمت انها دلالت دارد پس حامل حقیقی قران کسی است که حامل الفاظ و معانی ان گردیده باشد و بصفات حسنهٔ ان خود را اراسته باشد و بدانکه قران احسان معنوی خداوند رحمانست چنانچه از حضرت رسول صم منقولست که القران مائدة الله یعنی قران خوان نعمت خداست و خوان کریمان جامع می باشد و در خور هر کس نعمت در ان می باشد سبزی و تره میدارد و الوان حلوا و نفایس میدارد لهذا هیچکس نیست که از قران بهرهٔ نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند حتی انکس که مرکبش را عمل می اورد و انکسی که کاغذش را میسازد و ان کاتبی که می نویسد و کارفرمایی که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قران دخیل می باشند و اگر از برای خدا کنند بهرهٔ دنیا و اخرت میبرند و اگر از برای دنیا کنند بهرهٔ دنیوی می برند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند و صاحب هر علم از علوم نامتناهی را بهرهٔ از قران هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباطی نماید و نحوی از انحای تراکیبش استشهادی نماید و معانی بیانی از نکات غریبهاش فایده مند میشود و اصحاب بلاغها از برکات

ایات کریمه اش بتلاوت کردن و نوشتن نفع می یابند وار باب مطالب دنیوی و اخروی بایات و سور اش
پناه میبرند و مطلب خود را می یابند و بکراه اعجاز قران تاثیرات غریبه ایات و سور انست وار باب
تکسیر و اصحاب عدد و غیر ایشان همه پناه بقران میبرند و از راه معانی غریبه اش جمیع صاحبان علوم
مختلفه منتفع میشوند از متکلم و حکیم و فقیه واصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاق و طبیبان و اصحاب
اکسیر و منشیان و شعرا و ادبا و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر قران بهره دارند و از هر بطنی از بطون
قران جمعی که قابل ان هستند از اصحاب عرفان وار باب ایقان فوایدو حکم و معارف نامتناهی می یابند
پس حامل کامل قران مجید جمعی اند که جمیع بهرهای قران را بر وجه کمال داشته باشند و ایشان حضرت
رسول و اهل بیت کرام صم اند زیرا که معلوم است باحادیث متواتره که لفظ قران مخصوص ایشانست وقران
تمام کامل نزد ایشانست و علوم قرانی که در میان است هم باتفاق بحضرت امیرالمومنین عم منتهی نیست
و ایضا احادیث متواتره وارد است که معنی قران را کسی بغیر از ایشان نمیداند و علم ما کان و ما یکون
الی روز قیامت و جمیع شرایط و احکام در قران هست و علمش نزد ایشان مخزونست و قران راهفت بطن
با هفتاد بطن است و علم جمیع ان بطون نزد ایشانست و هم چنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قران
مخصوص ایشانست چون از جمیع خطاها معصومند و بجمیع کمالات بشری متصفند و ایضا اکثر قران
در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشانست چنانچه وارد شده است که ثلث قران در شان ماست و ثلث
ان در مذمت دشمنان ماست وثلث دیکر فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت
کمالی که در قران واقع است بمدح صاحب ان صفت بر میکردد و صاحب انصفت بر وجه کمال ایشانند
و مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است بمذمت صاحبان ان صفات بر میکردد که دشمنان ایشانند
چون شخصی نیست قایم بذات بلکه عرضیت که در محال مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه پیوسته
در علم واجب الوجود بوده و ایجاد در لوح ظاهر کردیده و از انجا بروح حضرت جبرئیل منتقل کردیده
و از جانب خدا بلا واسطه و بواسطهٔ جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر کردیده و از انجا بقلوب
اوصیا و مومنان در امده و در صورت کتابی ظهور نمود پس اصل قران احرمتیست و بسبب ان در
هر جا که ظهور کرده ان محل را احرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت انچیز
بیشتر کردیده پس هر کاه ان نقشهای مرکب و لوح و کاغذی که بران نقش بسته و جلدی که مجاور انها
کردیده با اینکه پست ترین ظهورات اوست انقدر حرمت باو بخشیده باشد اکر کسی خلاف ادابی
نسبت بانها بعمل اورد کافر میشود پس قلب مومنی که حامل قران کردیده حرمتش زیاده از نقش
و کاغذ قران خواهد بود چنانچه وارد شده است که مومن حرمتش از قران بیشتر است و از مضامین
واخلاق حسنه قران هر چند در مومن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده کردیده و هر چند خلاف

ان

ان اوصاف از نقایص و معاصی واخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب نقصان ظهورات قران و نقص حرمت
کردیده پس این مراتب ظهورات قران و اوصاف ان زیاده میکردد تا چون بمرتبهٔ جناب بار فعت
نبوی و اهل بیت کرام او میرسد مرتبهٔ ظهورش بنهایت میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول صم
وارد شده است که * کان خلقه القران * یعنی خلق انحضرت قران بود بلکه اکر بحقیقت نظر کنی قران
حقیقی ایشانند که محل لفظ قران و معنی قران و اخلاق قرانند چنانچه دانستی که قران چیزیرا میکویند که
نقش قران در ان باشد و نقش کامل قران بحسب معنی و لفظ در قلوب مطهرهٔ ایشان حاصلست چنانچه
حضرت امیرالمومنین عم بسیار میفرمودند که منم کلام الله ناطق و اینست معنی ان حدیث که حضرت
صادق عم فرمود در حدیث طولانی که قران بصورت نیکویی بصحرای محشر خواهد امد و شفاعت حاملان
خود خواهد کرد راوی پرسید که ایا قران سخن میتواند کفت حضرت تبسم نمود و فرمود که خدا رحم
کند ضعیفان شیعیان ما را که هر چه از ما میشنوند تسلیم میکنند و اذعان مینمایند بعد از ان فرمود که
نماز شخصی است وصورتی دارد و خلقتی دارد و امر و نهی میکند راوی میکوید که صورت من متغیر شد
و کفتم این سخن را در میان مردم نقل نمیتوانم کرد حضرت فرمود که هر که ما را بنماز نشناسد حق ما را
نشناخته و انکار حق ما کرده بعد از ان فرمود که میخواهی سخن قرانرا بتو بشنوانم کفت بلی فرمود که در
قرانست که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا بزرکتراست حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند
پس نماز سخن میکوید و فحشا و منکر مردی چنداند و ماییم ذکر خدا و بزرکتریم چون این مطلب در حل
اخبار اهل بیت عم بسیار دخیلست اکر زیاده ازین توضیح نماییم اصوب بست بدانکه هر چیز بر اصورتی
و معنی وجسدی در و هست خواه اخلاق و خواه عبادات و خواه غیر انها و جمعی که حشویه انه بظاهر انها
دست زده اند و با از ان بدر نمیکذارند و خود را از بسیاری از حقایق محروم کردانیده اند و جمعی
بیواطن و معانی چسپیده اند و از ظواهر دست بر داشته اند و بسبب این ملحد شده اند و صاحب دین
انست که هر دو بسمع یقین بشنود و هر دو را اذعان نماید مثل انکه بهشت را صورتیست که عبارت از
در و دیوار و درخت و انهار و حور و قصور است معنی بهشت کمالات و معارف و قرب لذات
معنویست که در بهشت صوری می باشد حشوی میکوید که در بهشت بغیر لذت خوردن و اشامیدن
و جماع کردن معنی ندارد ملحد میکوید که بهشت در و دیوار و درختی نمیدارد همان لذتهای
معنوی را باین عبارات تعبیر کرده اند و باین سبب منکر ضروری دین کردیده و کافر شده است امام
صاحب یقین میداند که هر دو حقست و در ضمن ان لذتهای صوری لذتهای معنوی حاصل میشود
چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و هم چنین در باب صراط واقع شده است که صراط دین
حق است و واقع شده است که اهل بیت صراط مستقیم اند و وارد شده است که صراط محبت علی بن

ابی طالب است و واقع شده است که صراط جسریست بر روی جهنم همه حق است زیرا که صراط اخرت
نمونهٔ صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم می باید بود
و از چپ و راست شعبهای بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجه انها میشود از
این صراط بدر میرود و این صراط را هست در نهایت باریکی و دقت و نازکی و کمین گاهها دارد که
شیاطین بران رخنها در کمین نشسته اند و عقبها از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیار کسی
از ان عقبها راه را کم کرده اند و نمونهٔ این صراط بعینه صراط اخرت است که در نهایت باریکی و دشوار یست
بر روی جهنم میکذارند پس کسی که پیوسته در این صراط مستقیم بوده در ان صراط راست به بهشت
میرود و هر که بسبب اعتقاد فاسدی یا کبیرهٔ هلاک کنندهٔ از این صراط بدر رفته بهمان عقبه و کمین گاه
که میرسد پایش از ان صراط میلغزد و بجهنم می افتد و هم چنین مارها و عقربهای دوزخ صورت
اخلاق ذمیمه است و درختها و حور و قصور صورت و ثمرهٔ افعال حسنه است و هم چنین نماز را در دنیا
روحی و بدنی هست بدن نماز ان افعال مخصوصه است و روح نماز ولایت علی بن ابی طالب و اولاد
اوست و کار روح انست که جسد را باقی میدارد و منشا حرکات و اثار بدن میکردد پس نماز بی ولایت
چون موجب کمالی نمیکردد و باعث قرب نمیشود و از عذاب نجات نمی بخشد مانند بدن مرده است پس
ولایت روح انست و چون نماز کامل از ایشان صادر میشود و اگر از دیگری صادر شود ببرکت ایشان
میشود پس بقای نماز بایشان است باین سبب خود روح نمازند و چون وصف نماز در ایشان کامل
کردیده و خلق ایشان شده گویا با نماز متحد ند پس هم چنانکه لفظ انسان را بر بدن و بر روح ادمی با بروح
با بدن هر سه اطلاق مینمایند هم چنین نماز را بر این افعال و بران ذوات مقدسه و بران ذوات با اتصاف
باین صفت اطلاق مینمایند پس نماز که در قران واقع شده ظاهرش که این افعالست مراد است و باطنش
که ولایت است مراد است و منافات با یکدیگر ندارند و جمعی از ملاحدهٔ اسماعیلیه بسبب اینکه این
احادیث را نفهمیده اند انکار عبادات کرده اند و کافر شده اند و میکویند نماز کنایه از شخصیست
و روزه کنایه از شخصیست و این اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده و انکار
این احادیث کرده اند و رد کرده اند و هم چنین ایمان چون بحضرت امیر المومنین کامل کردیده و انحضرت
بروجه کمال بان متصف است و بقای ایمان ببرکت انحضرت است و ولایتش رکن اعظم ایمان است
و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش سرایت کرده و پیوسته از اثار و افعالش انوار ایمان مشاهده میشود
و اگر ایمان بر انحضرت اطلاق کنند در بطن قران بعید نیست و هم چنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی
چنین اند پس روح و معنی و محل حقیقی صلوة و ایمان و زکوة و غیر انها از عبادات علی بن ابیطالب ع
و فرزندان او یند و روح و معنی و محل حقیقی فحشا و منکر و کفر و فسوق و عصیان ابو بکر و عمر

و عثمان و سایر دشمنان ایشانند که بسبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بود و هم چنین
کعبه را داده اند برای اینکه محل فیوض الهی و معبد دوستان خداست و دلهای ائمهٔ معصومین
و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خداست از کعبه اشرفست و کعبهٔ حقیقی ایشانند اما نباید
که کسی انکار حرمت این کعبهٔ ظاهر کند یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه میباید که اول بکعبهٔ ظاهر رود
و بعد از ان بکعبهٔ باطن رود و از انوار هر دو بهره مند شود چنانچه باسانید معتبر از حضرت امام جعفر
صادق و امام محمد باقر ع منقولست که فرمودند که این سنگها را برای این بنا کرده اند که مردم بیایند
بطواف و بوسیلهٔ این طواف بخدمت ما برسند و معالم دین خود را از ما یاد کیرند و ولایت خود را بر ما عرض
نمایند زیاده از این اینمعنی را در اینمقام بسط نمیتوان داد اما اگر ادراک اینمعنی درست نموده بسیاری
از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میکردد و معنی نهی کردن نماز را میفهمی که هم نماز خودش در کسی که
کامل شد موجب قرب میشود و از معاصی و متابعت ارباب معاصی نهی میفرماید و منع میکند و هم
ائمهٔ معصومین که روح نمازند نهی میکنند بلکه همان معنی نمازی که در ایشان کامل کردیده و موجب
اعلای مراتب قرب ایشان کردیده بزبان ایشان متکلم است و ترا منع می نماید زیاده از این سخن در این
مقامات کفتن موهم معانی کفرامیز میشود رجوع میکنیم بنقل و اخباری که در وصف حاملان قران وارد
شده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که قاریان قران بر سه قسمند یکی شخصی است
که قران خوانده است و انرا سرمایهٔ دنیای خود کرده است و وسیلهٔ جلب فواید و اموال از پادشاهان
کردانیده و بقران بر مردم استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخصی دیگر انست که قران خوانده است
و حروف انرا حفظ و ضبط نموده و حدود احکامش را ضایع ساخته است و همین در راست کردن
لفظش سعی می نماید خدا این جماعت را در میان حاملان قران بسیار نکند و شخصی دیگر انست که قران
خوانده و دوای قرانرا بر دردهای دل خود کذاشته و شبهایش را بقران بیدار داشته و بسبب قران
روزها تشنه مانده بروزه داشتن و بقران برپا ایستاده است در مساجد و جاهای نماز و در شبها پهلو از
رخت خواب تهی کرده است بسبب قران پس ببرکت این جماعت خداوند عزیز جبار دفع می نماید بلاها را
و باین جماعت غلبه میدهد مسلمانان را بر دشمنان و باین جماعت حقتعالی باران از اسمان میفرستد والله که
این جماعت در میان قاریان کمترند از کوکرد احمر و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که سزاوار
ترین مردم بتخشع و تضرع در اشکار و پنهان حامل قران است و سزاوارترین مردم در پنهان و اشکار
بنماز و روزه حامل قرانست بعد از ان باواز بلند ندا فرمودند که ای حامل قران تواضع و فروتنی
کن تا خدا ترا بلند مرتبه کرداند و بقران طلب عزت از مردم مکن که خلایق را ذلیل میکرداند و متزین
شو بقران از برای خدا تا خدا ترا زینت بخشد و انرا برای مردم زینت خود مکن که خدا ترا معیوب

و بد نما گرداند بدرستیکه هرکه قران را ختم نماید چنانست که گویا پیغمبری را در میان دو پهلوی او جا
داده اند بدون انکه وحی باو بیاید و کسی که تمام قران را خوانده باشد سزاوار از برای او انست که با
جاهلان جهالت نکند و در میان جمعی که بغضب می ایند او بغضب نیاید و زود از جا بدر نرود بلکه
باید عفو کند و بپوشاند و درگذرد و حلم کند از برای تعظیم قران و کسی را که قران باو عطا کرده باشند
و گمان کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از انچه باو کرامت فرموده داده است از اموال و اسباب دنیا پس
بتحقیق که عظیم شمرده است چیزی را که خدا حقیر شمرده است و حقیر دانسته است چیزی را که خدا اعظیم
گردانیده است و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه قران را بخواند و باخواندن قران حرامی
بیاشامد یا محبت دنیا و زینتهای انرا بر قران اختیار کند مستوجب غضب الهی گردد مگر انکه توبه کند
و اگر بی توبه بمیرد در قیامت قران بر او حجت خود را اتمام کند که او را اعذری نماند * ساقهٔ چهارم *
در بیان اداب خواندن قرانست و ان مشتمل است بر شرایط بسیار اول ترتیل در قرانست چنانچه حقتعالی
در قران میفرماید که * و رتل القران ترتیلا * ترتیل کن در قرائت قران ترتیل کردنی و ترتیل قدری از ان
واجب است و قدری مستحب است ترتیل واجب بحسب مشهور انست که حروف را از مخارج ادا نماید
و حفظ احکام وقف و وصل بکند که اگر دو کلمه را متصل بیکدیگر خواند و فاصله در میان بقطع
نفس یا سکت طویل نکند کلمهٔ اول را ساکن نخواند بلکه اخرش را باول کلمه لاحق وصل کند
و اگر وقف کند بر کلمهٔ وقف بحرکت نکند چنانچه منقولست که از حضرت امیر المومنین عم سوال نمودند
از معنی ترتیل فرمود که ترتیل حفظ وقفهاست و ادا نمودن حرفها از مخارج و ترتیل مستحب شمرده خواندن
و بتانی خواندن قران است بحیثیتی که حروف در یکدیگر داخل نشود که خوب ممتاز نشود و بسیار
هم پاشان نخواند که حروف از هم بپاشد و اتصال کلام بر طرف شود و رعایت صفات حروف و مدها
و اقسام وقفها که از کتب قرائت تفاصیل انها معلوم میشود و این معانی را نیز داخل در انچه حضرت فرموده اند
میتوان کرد و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که از تفسیر ترتیل پرسیدند فرمود که حروف را خوب
ظاهر گردان و تند مخوان بنحوی که عربان شعر را می خوانند و از هم مپاش حرفها را مانند ریگی که باشند
ولیکن بفزع و خوف اورید یا بگویید یا بگریانید بخواندن قران دلهای سخت را و چنان نباشد که
همت بر اخر سوره گمارید و تند بخوانید که زود تمام شود * شرط دویم * تدبر و تفکر خواندن و متوجه
معانی ان گردیدن و برقت و خشوع خواندن است و باید که از مواعظ قران متذکر شود و از احوال
گذشتگان عبرت گیرد و چون بایهٔ رحمتی رسد از خدا طلبد و چون بایهٔ عذابی برسد استعاذه نماید
چنانچه باسانید بسیار از حضرت امیر المومنین عم و سایر ائمه صلوات الله علیهم منقولست که خیری
نیست در قرائتی که در ان تدبر نباشد و از حضرت صادق عم منقولست که قران بحزن نازل شده است پس

انرا بحزن بخوانید و از حفص منقولست که حضرت امام موسی عم از شخصی پرسیدند که بقاء در دنیا را
میخواهی گفت بلی فرمود که چرا گفت از برای خواندن قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند
که ای حفص هرکه از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قران نداند در قبر حقتعالی او را تعلیم قران می فرماید
تا درجات او را بلند گرداند زیرا که درجات بهشت بقدر ایات قرانست بقاری میگویند که بخوان
و بالا رو پس ایه که میخواند یک درجه بالا میرود حفص گفت که کسی را ندیدم که خوفش با امیدش زیاده
از انحضرت باشد و چون قران میخواندند بحزن و اندوه میخواندند و بنحوی میخواندند که گویا بمشافهه
با کسی خطاب میکنند و از رجاء بن ضحاک منقولست که حضرت امام رضا عم در راه خراسان چون بمیان
رخت خواب میرفتند تلاوت بسیار می فرمودند و چون بایه میرسیدند که در ان ذکر بهشت یا دوزخ بود
میگریستند و از خدا سوال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سورهٔ قل هو الله احد میخواند
ند بعد از احد اهسته میگفتند الله احد و چون سوره را اتمام میکردند سه مرتبه میگفتند * کذلک الله
ربنا و چون سورهٔ قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون میگفتند اهسته یا ایها الکافرون
و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند * ربی الله و دینی الاسلام * و چون از سورهٔ و التین
و الزیتون * فارغ میشدند میخواندند که بلی * و انا علی ذالک من الشاهدین * و چون سورهٔ *
لا اقسم بیوم القیامة میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند * سبحانک اللهم بلی * و چون از سورهٔ
فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که * الحمد لله رب العالمین * و چون سبح اسم ربک الاعلی * میخواندند
بعد از اعلی میفرمودند اهسته که سبحان ربی الاعلی و در هر جای قران * که یا ایها الذین امنوا
میخواندند اهسته میفرمودند * که لبیک اللهم لبیک و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست
که هرگاه یکی از مسبحات را بخوانید بگویید سبحان الله الاعلی و مسبحات سورهٔ چندند که
اولشان یسبح یا سبح است و چون بخوانید * که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات
بفرستید خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سورهٔ و التین خوانید در اخرش بگویید *
و نحن علی ذالک من الشاهدین * و چون قولوا امنا * بخوانید بگویید * امنا بالله و تتمهٔ ایه را بخوانید
تا مسلمین و بسند معتبر دیگر منقولست که حضرت امام رضا عم در هر سه روز یک ختم قران
میفرمودند و میگفتند که اگر خواهم در کمتر از سه روز ختم میتوانم کرد و لیکن هیچ ایه
نمیگذرد مرا هرگز مگر انکه در معنی ان ایه تفکر می نمایم و در سبب نزولش تامل میکنم و یاد
می اورم که در چه وقت نازل گردیده لهذا در هر سه روز یک ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که چون سورهٔ * قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از * لا اعبد ما تعبدون
میگفتند اعبد ربی * و بعد از اتمام سوره میفرمودند که * دینی الاسلام علیه احیا و علیه اموت

انشاء الله و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که آیات قرآنی خزینهای حکمت ربانیست پس
در خزانهٔ را که میگشایی باید که در آن نظر نمایی و بتفکر جواهر معانی و حکمتها را بیرون آوری
و در روایت دیگر از آنحضرت منقولست که اگر هر که در مابین مشرق و مغرب است بمیرد بعد از آنکه
قرآن با من باشد وحشت بهم نمیرسانم و چون آنحضرت مالک یوم الدین را میخواندند تکرار میفرمودند
بحدی که نزدیک بود که هلاک شوند و الحق چگونه وحشت بهم رساند کسی که انیس او
خداوند عالمیان باشد چون خواهد سخن بگوید با خداوند خود سخن گوید و مناجات کند و راز
بگوید و اگر خواهد کسی با او سخن گوید قرآن بخواند که گاهی خدا با او خطاب فرماید و
خود را مخاطب بآن خطابها دانسته لبیک در جواب گوید و گاهی پیغمبران با او سخن گویند و خطابهای
ایشان را چنان داند که از ایشان میشنود بلکه آن جماعت که پیغمبران با ایشان سخن میگفته اند کور
و کری چند بوده اند و کسی که آگاهست مخاطب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای
ایشان بر جمیع عالمیان عام است و گاهی حق تعم برای او قصه میخواند و احوال گذشتگان را برای
او نقل میکند و از شادی این کرامت نزدیکست که قالب تهی کند و گاهی خوان نعمتهای الوان
بهشت از برایش میکشد و آنکه عارفست چون از نعمتهای بهشت برای این لذت میبرد که از
دوست باو میرسد از وعدهاش نیز همین لذت میبرد بلکه بیشتر و مستان نشاه شراب طهور بهشت را
در این نشاه بیشتر می یابند و گاهی اوصاف خود را برای او بیان میفرماید و او را در گلستانهای
صفات کمالیهٔ خود بسیر میدارد و گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که چه خانهای
مملو از الوان نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و گناهکاران
دارد و گاهی بسیر گلستان رحیمیت میفرستد که چه لطفهای خاص و شفقتهای بی اندازه نسبت
بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر بوستان رازقیت میبرد او را که هیچ برگ و گیاهی نیست که بهرهٔ
خاصی از خوان رازقیت او نداشته باشد حتی آن برگ ضعیفی که در منتهای درخت است قدری
از روزی برای آن مقدر کرده است که از ریشهٔ که ده گز در زمین فرو رفته و دهان گشاده
از آب و خاک بدهان خود میکشد چه قدر بآن برسد و زیاده و کم نرسد و گاهی بسیر گلستان
قدرتهای نامتناهی میبرد و گاهی درهای گنجهای علوم و معارف نامتناهی را برو روی میگشاید
و از انواع جواهر حقایق آنچه دیده اش تاب آورد برو عرض مینماید و همچنین در صفات جلال و جمال
و رفعت و کمال و گاهی احوال دوستان خود و کمالات ایشان را برای او نقل میکند و از شدة
نوازشهای خود امید وار میگرداند که دوستان چندین هزار سال گذشته را احوال ایشان را آنچه مهربانی
نقل میفرماید و نعمتها که خود بایشان عطا فرموده ایشان را بآنها می ستاید و بیان شکیبایی ایشان و مشقتها

که در راه او کشیده اند میفرماید و بعد از آن بیان تدارک فرمودن خود مینماید و از بیان فرمودن
وسعت حلم و مزید کرمهای خود نسبت بگذشتها دستگاه امید را وسیع میگرداند زهی
پروردگار کریم که باغایت لطف و مدارا مانند پدر مشفق و ادیب مهربان برای تکمیل بندگان
گاهی بوعدهٔ حور و قصور و طعام و شراب تطمیع مینماید و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید
میفرماید پس کسی که از روی تنبه و آگاهی و تفکر قرآن خواند و درهای گلستانهای فیض
نامتناهی یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیدهٔ دلش را بنور ادراک معارف داده
باشند در هر صفحهٔ از صفحات قرآن که نظر میفرماید گلستانی از شقایق حقایق برایش مرتب ساخته اند و
چراغانی از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده اند و محفلی مملو از دوستان و برگزیدگان
خدا برای انس و الفت او نشانیده اند و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی
برایش حاضر ساخته اند و قدحهای مرد از ما از شراب طهور لطف و محبت برایش پر کرده اند میزبانش
خداوند مهربانست و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی از
شادی و سرور نمیرد و حشت چرا نکند * سیم * باطهارت بودن است در هنگام تلاوت چنانچه از
محمد بن الفضیل منقولست که بخدمت حضرت امام رضا عم عرض نمود که من قرآن میخوانم و مرا بول
میگیرد و بر میخیزم و بول میکنم و استنجا میکنم و بر میگردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود
که مکن تا وضو نسازی و این شرط بسبیل استحبابست بلکه ظاهر احادیث معتبره آنست که
جنب و حایض را نیز تلاوت غیر سورهای سجده مستحب است و بعضی زیاده از هفت آیه را مکروه
دانسته اند و زیاده از هفتاد آیه گفته اند کراهتش بیشتر است ولیکن احادیث صحیحه دلالت
دارد بر اینکه هر چه قدر از قرآن که خواهند میتوانند خواند بغیر از سورهای سجده و تلاوت
سورهای سجدهٔ واجب بر ایشان حرام است * سابقهٔ چهارم * استعاذه است و خلافی نیست در اینکه
هر وقت که شروع بقراءت کنند استعاذه مستحب است و در کیفیت آن میان قرا خلافی هست و
مشهور میان علماء شیعه یکی از دو صورتست اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این میان شیعه
و سنی مشهورتر است * دویم * اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم * و در بعضی از روایات
شیعه بعد از این * و اعوذ بالله ان یحضرون * وارد شده است و در بعضی از روایات * استعیذ
بالله من الشیطان الرجیم * تنها وارد شده است و در بعضی روایت * بان الله هو السمیع العلیم * وارد
شده است و در بعضی روایت بجای استعیذ اعوذ وارد شده است و در بعضی روایت اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم * وارد شده است * و آن دو وجه اول * اشهر و اولی است
* سابقهٔ پنجم * رو بجانب قبله بودن است در وقت قراءت قرآن در مجالس و غیر مجالس چنانچه منقولست

که بهترین مجالس انست که ادمی رو بقبله باشد و بعضی دیگر از اداب در کتب تفسیر و قراءت
مذکور است و ذکر انها در این مقام موجب تطویل میگردد * ساقیه ینجم * در کیفیت ختم قرانست بسند معتبر
منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق صم عرض نمود که من در یکشب قران را ختم میکنم
حضرت فرمود که مرا خوش نمی اید که در کمتر از یکماه ختم کنی و بسند معتبر منقولست که ابو بصیر بخدمت
حضرت صادق عم عرض نمود که من قران را در یکشب ختم کنم فرمود که نه گفت در دو شب فرمود که نه
تا بشش شب رسانید حضرت اشارت فرمودند که بلی بعد از ان فرمودند که جمعی که پیش از شما بودند
قران را در یکماه و کمتر ختم میکردند و بدرستی که قران را تند نمی باید خواند بنحوی که حروفش کم
شوند در یکدیگر و لیکن بترتیل می باید خواند و چون بایه گذری که در ان یاد بهشت باشد توقف کن
و از خدا بهشت را طلب کن و چون بایهٔ گذری که در ان ذکر اتش جهنم باشد توقف کن بخدا از اتش
جهنم پس ابو بصیر پرسید که در ماه رمضان در یکشب ختم بکنم فرمود که نه پرسید که در دو شب ختم بکنم
فرمود که نه پرسید که در سه شب ختم بکنم اشاره فرمود که بلی ماه رمضان را حق و حرمت دیگر هست که
ماههای دیگر بان شباهت ندارند و در انماه نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر منقولست که از انحضرت
سوال نمودند که در چند روز قرانرا ختم کنیم فرمود که پنج قسمت کنید یا هفت قسمت و نزد من قرانی هست
که دو از ده قسمت کرده اند و علی بن مغیره بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که پدرم از جدت
سوال نموده بود از ختم کردن قران در هر شب حضرت فرموده بودند که بلی و پدرم در ماه مبارک رمضان
چهل ختم میکرد و من گاهی چهل ختم میکنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر انچه فراغ و مجال داشته
باشم چون روز فطر میشود یکختم را از برای حضرت رسول صم قرار میدهم و یکی را پس از برای حضرت
امیر المومنین عم و یکی از برای حضرت فاطمه عم و دیگر از برای هر یک از ایمه یکی و یکی از برای شما
و تا حال پیوسته چنین کرده ام چه ثواب از برای من خواهد بود بسبب این عمل حضرت فرمود که خدا بسبب
این عمل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی راوی گفت الله اکبر چنین ثوابی برای من خواهد
بود حضرت سه مرتبه فرمود که بلی * ساقیهٔ ششم * در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرانست بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که هر که حافظه اش کم باشد و قرانرا بمشقت حفظ نماید حقتعم دو اجر باو کرامت
میفرماید و در حدیث دیگر فرمود که سزاوار اینست که مومن نمیرد مگر انکه قرانرا یاد گرفته باشد یا مشغول
یاد گرفتن باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که یاد گرفتن قران بر او دشوار باشد بمشقت یاد گیرد او دو
اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر منقولست که بخدمت حضرت صادق عم عرض نمودم که مرا غمها رو
داده که انچه در خاطر داشتم فراموش کرده ام حتی بسیاری از قران را نیز فراموش کرده ام چون نام قران را
بردم حضرت را فزعی و خوفی حاصل شد و فرمود که بدرستیکه شخصی که فراموش کرده است سورهٔ از

قران را ان سوره در قیامت از درجهٔ بلندی از درجات بهشت بر او مشرف میشود و میگوید که السلام
علیک او در جواب میگوید که و علیک السلام تو کیستی میگوید که من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی
و ترک نمودی اگر بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانیدم بعد از
ان فرمود که بر شما باد که با او از خوش بخوانید که مردم بگویند که خوش اواز ند و در این دو طایفه خیری
نیست و جمعی قرانرا یاد میگیرند که شب و روز در نمازها بخوانند و پروا ندارد که کسی بداند یا ندانند
و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قران وارد شده است که ظاهر بعضی
فراموش کردن لفظ است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعانی ان و معنی دوم ظاهر است که بد است و
اول اگر از روی بی اعتنایی باشد بد است و اگر بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود
قصوری ندارد و بعضی احادیث که وارد شده است که قصوری ندارد بر اینمعنی محمولست چنانچه از حضرت
رسول عم منقولست که هر که قران را یاد گیرد و عمدا فراموش کند چون بمحشر در اید دستش در گردنش
بسته باشد و خدا بعدد هر ایه ماری بر او مسلط گرداند که در اتش جهنم قرین او باشد مگر انکه خدا
او را بیامرزد و فرمود که نیکان شما گروهی اند که قران را یاد گیرند و یاد دهند از حضرت امیر المومنین
عم منقولست که بدرستیکه حقتعم گاه هست که قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان را
استثنا نفرماید بسبب بسیاری گناهان ایشان پس چون نظر میفرماید به پیران که قدم برمیدارند بسوی
نماز و اطفال که قران را یاد میگیرند ایشانرا رحم میفرماید و عذاب را از ایشان تاخیر مینماید * ساقیهٔ هفتم
* در ثواب قرائت قرانست بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که قران عهدنامهٔ الهیست بسوی
بندگان پس سزاوار اینست که هر مسلمانی در فرمان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه ایه بخواند و از حضرت
امیر المومنین عم منقولست که خانه که در ان قران خوانده میشود و یاد خدا در ان میشود برکت در انخانه
بسیار میشود و ملائکه در انجا بسیار میشوند و شیاطین از انخانه دور میشوند و روشنی میدهد انخانه
اهل اسمان را چنانکه کواکب روشنی میدهند اهل زمین را و خانهٔ که در ان قران خوانده نمیشود و یاد
خدا نمیکنند در ان برکت انخانه کم است و ملائکه از ان خانه دوری میکنند و شیاطین در انخانه حاضر
میباشند و حضرت صادق عم فرمود که خانه که در ان مسلمانی قران خواند اهل اسمان انخانه را بیکدیگر
می نمایند چنانچه اهل دنیا ستارهای روشن را بیکدیگر می نمایند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
عم منقولست که هر که قرانرا ایستاده در نماز بخواند حقتعم بعدد هر حرفی صد حسنه در نامهٔ عملش بنویسد
و اگر نشسته در نماز بخواند بهر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده
حسنه از برایش بنویسد و بسند صحیح از انحضرت منقولست که فرمود که چه چیز مانع میشود تاجران را که
مشغولند در بازار اینکه چون بخانه برگردند نخوابند تا سورهٔ از قران بخوانند تا حقتعم بجای هر ایه ده

حسنه از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید و از بشر بن غالب منقولست که حضرت امام
حسن عم فرمودند که هرکه ایهٔ از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعم بهر حرفی حسنهٔ از برای او بنویسد
و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و اگر گوش دهد قرانرا بهر حرفی حسنه
از برایش بنویسد و اگر در شب قرانرا ختم نماید ملائکه تا صبح براو صلوات فرستند و اگر در روز ختم کند
ملائکه کاتبان اعمال تا شام براو صلوات فرستند و البته بعد از ختم قران یکدعای مستجاب از برای او
هست و ختم قران از برای او بهتر است از ما بین اسمان و زمین که پر از ثواب باشد راوی عرض نمود که
اگر قران نخوانده باشد چکند فرمود که حقتعم بخشنده و کریم است اگر هر چه میداند بخواند خدا او را ثواب
میدهد و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه در مکه ختم کند قرانرا از جمعهٔ تا جمعهٔ یا بیشتر یا کمتر
و ختمش در روز جمعه باشد حقتعم اجر و ثواب از برای او بنویسد از اول جمعهٔ که در دنیا بوده است
تا اخر جمعهٔ که خواهد بود و هم چنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که هرکه در شبی ده ایه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر در شبی پنجاه ایه بخواند او را از
ذاکران بنویسند و اگر صد ایه بخواند او را از قانتان بنویسند و اگر دویست ایه بخواند او را از خاشعان
بنویسند و اگر سیصد ایه بخواند او را از رستکاران و فایزان بنویسند و اگر پانصد ایه بخواند انرا از
جماعتی بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشند و اگر هزار ایه بخواند برای او قنطاری از نیکی
بنویسند که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیرات باشد و قیراط
کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل ما بین اسمان و زمین و از حضرت علی بن الحسین عم
منقولست که هرکه حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بی انکه بخواند حق تعم برای او حسنهٔ بنویسد
و گناهی از او محو نماید و درجهٔ برای او بلند گرداند و کسی که حرفی از قرانرا بادکیرد حقتعم ده حسنه
برای او بنویسد و ده سیئهٔ از او محو نماید و ده درجه برای او بلند گرداند و فرمود که نمیگویم که هر ایهٔ
با او این ثواب میدهد بلکه بهر حرفی مانند با و تا هرکه حرفی از قرانرا در نماز نشسته بخواند خداوند
عالمیان پنجاه حسنه برای او ثبت نماید و پنجاه گناه از او محو فرماید و پنجاه درجه از برای او بلند گرداند و
هرکه حرفی را ایستاده در نماز بخواند حقتعم صد حسنه برای او ثبت نماید و صد سیئه از او محو فرماید و
صد درجه برای او بلند گرداند و کسی که قرانرا ختم نماید حقتعم باو یکدعای مستجاب عطا فرماید از برای
دنیا یا اخرت و حضرت امام موسی کاظم عم فرموده که اگر کسی بایهٔ از قران پناه برد از شر دشمنان اگر از
مغرب تا مشرق دشمن او باشند از شر همه ایمن گردد اگر بایقین و اعتقاد بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق
عم منقولست که شخصی بحضرت رسول صم شکایت نمود درد سینهٔ خود را حضرت فرمود که بخوان
قران طلب شفا کن زیرا که حق تعم میفرماید که قران شفای دردهائیست که در سینهاست و بسند معتبر

از حضرت امیر المومنین عم منقولست که هرکه صد ایه بخواند از هر جای قران که باشد و بعد از ان هفت
مرتبه یا الله بگوید اگر بر سنگی دعا کند خدا انرا بشکافد و بسند معتبر از حضرت امام موسی عم منقولست
که هرکه از بلیه ترسد و صد ایه بخواند از هر جای قران که خواهد بعد از ان بگوید * اللهم اکشف عنی
البلاء * سه مرتبه خدا ان بلا را دفع نماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر چیز را بهار یست
و بهار قران ماه مبارک رمضان است * ساقیهٔ هشتم در بیان فضیلت تلاوت از قران و نگاه داشتن
قران است از حضرت جعفر بن محمد عم منقولست که هرکه از مصحف تلاوت نماید از چشمش بر خوردار
شود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند که کافر باشند و بروایت دیگر فرمود که امید
میدارم در خانه که مصحفی باشد حقتعم ببرکت ان مصحف شیاطین را از ان خانه دفع نماید و در حدیث
دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در ان نماز نکنند و عالمی
که در میان جهال باشد و حرمتش را نگاه ندارند و مصحفی که او بخته باشند و غبار بران نشسته باشد
و از او تلاوت ننمایند و از اسحق منقولست که بانحضرت عرض نمود که من قرانرا در حفظ دارم از خاطر
بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف بخوان بهتر است مگر نمیدانی که نظر کردن
در قران عبادت است و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مومن بانها منتفع میشود بعد از مرگش
فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفی که از او بماند که تلاوت نمایند و چاهی که از برای
خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند و صدقهٔ ابی که جاری گرداند و سنت نیکوئی که بگذارد که
بعد از او مردم بان سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی صم وارد است که نهی فرمود از اینکه قرانرا
باب دهن محو نمایند یا باب دهان بنویسند و از حضرت رسول صم منقولست که نظر بروی علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه کردن عبادتست و نظر بروی پدر و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و
نظر بمصحف کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست * ساقیه نهم * در بیان فضایل و فواید بعضی
از ایات و سوره کریمه قرانی است * سورة الفاتحه * بسند معتبر منقولست که حضرت امام رضا عم فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که هرکرا علتی عارض شود در همان وقت هفت مرتبه سورهٔ حمد را بخواند
اگر علتش برطرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد مرتبه بخواند و من ضامنم از برای او عافیت را و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه سورهٔ حمد را بخواند حق تعم بعدد هر ایه که از اسمان نازل
شده است ثواب باو کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری عم منقولست که حضرت رسول صم
فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که من قسمت کرده ام سورهٔ فاتحة الکتاب را میان خدا و بندهٔ خود پس
نصف ان سوره از منست و نصف ان از بندهٔ من است و انچه بنده در ان سوره سوال می نماید باو عطا

میفرمایم چون بنده میکوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعم میفرماید که ابتدا کرد بندهٔ من بنام من و برمن
لازم است که کارهای او را باتمام رسانم و در جمیع احوال براو برکت فرستم پس چون بکوید الحمد لله
رب العالمین حق تعم فرماید که بندهٔ من حمد من کرد و دانست که نعمتها که نزد او ست همه از جانب
من است و بلاها که از او دور شده است همه بتطول و احسان من است ای ملائکه شمارا کواه میکیرم که
از برای او اضافه کردم بنعمتهای دنیا نعمتهای اخرت را و دفع کردم از و بلاهای اخرت را چنانچه
بلاهای دنیارا از او دفع کرده ام پس چون الرحمن الرحیم میکوید حق تعم میفرماید که بندهٔ من برای من
شهادت داد که من رحمن و رحیم ای ملائکه شمارا کواه میکیرم که بهره او را بسیار کردم و نصیب او را از
عطاهای خود عظیم کردانیدم و چون کوید مالك یوم الدین خداوند عالم فرماید که ای ملائکه کواه
میکیرم شمارا که چنانچه اعتراف کرد که من مالك روز جزایم روز حساب او را اسان کنم و از
کناهانش در کذرم وچون * ایاك نعبد * کوید حق جل وعلا فرماید که راست کفت بندهٔ من مرا عبادت
کرد پس کواه میکیرم شمارا که او را برای این عبادت نوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او ارزوی
منزلت او نمایند و چون وایاك نستعین کوید حق تعم فرماید که بندهٔ من بمن استعانت جست و التجا بمن
اورد کواه میکیرم شمارا که در جمیع امور او را اعانت نمایم و در جمیع شدایدها فریاد او رسم و در روز
بلاها و سختیها دست او رابکیرم پس چون اهدنا الصراط المستقیم بکوید تا اخر سوره حقتعم فرماید که انچه
از من طلبید باو کرامت کردم و انچه ارزو کرد باو عطا نمودم و انچه از او ترسید او را از ان ایمن کردانیدم
و بسند دیکر منقولست که سورهٔ حمد را بر دردی هفتاد مرتبه نمیخوانند مکر انکه ان درد ساکن میشود
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که اکر سورهٔ حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو
برکردد عجب نخواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکرا سورهٔ حمد عافیت
ندهد هیچ چیز او را عافیت نمیدهد و ایضا منقولست که حضرت صادق عم ببعضی از اصحاب خود که
شکایت از تب کرد فرمود که بندهای پیراهنت را بکشا و سر در کریبانت کن و اذان و اقامه بکو و هفت
مرتبه سورهٔ حمد را بخوان انشخص چنان کرد بزودی شفا یافت و در حدیث دیکر منقولست که شخصی
از صداع شکایت کرد حضرت فرمود که دست خود را بکذار بر موضعی که درد میکند و سورهٔ حمد و اية
الکرسی را بخوان و بکو الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اجل و اکبر مما اخاف و احذر اعوذ بالله من
عرق نعار و اعوذ بالله من حر النار * سورهٔ البقرة وال عمران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست
که هرکه سورهٔ البقرة وال عمران را بخواند این دو سوره در قیامت بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر
یا دو عبا و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه چهار ایه
از اول سورهٔ بقره و اية الکرسی تا العلی العظیم یا دو ایه بعد از ان و سه ایه سورهٔ بقره را بخواند بدی در

خود و در مالش نه بیند و شیطان بنزدیك او نیاید و قران را فراموش نکند و از حضرت امام رضا عم منقولست
که هرکه اية الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن کردد و هرکه بعد از نماز بخواند هیچ صاحب
نیشی باو ضرر نرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه یکمرتبه اية الکرسی
بخواند حقتعم از او بر کرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای اخرت را که سهلترین بلاهای
دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلاهای اخرت عذاب قبر باشد و منقولست که ابوذر از حضرت رسول
صم سوال نمود که کدام ایه عظیمترین ایاتیست که بر تو نازل کردیده است فرمود که اية الکرسی و بسند دیکر
منقولست که شخصی بحضرت صادق عم از تب شکایت کرد حضرت فرمود که اية الکرسی را در ظرفی
بنویس و باب حل کن و بخور و از حضرت امام موسی عم منقولست که یکی از پدرانم شنید که کسی سورهٔ
فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت بعد از ان شنید که قل هو الله احد میخواند فرمود که ایمان
اورد و ایمن شد بعد از ان شنید که سورهٔ انا انزلناه میخواند فرمود که تصدیق پیغمبر کرد و امرزیده شد
بعد از ان شنید که اية الکرسی میخواند فرمود که به به نازل شد برات بیزاری اینمرد از جهنم و بسند معتبر
از حضرت امیر المومنین عم منقولست که کسی که چشمش ازاری داشته باشد اية الکرسی بخواند و در
خاطر خود قرار دهد بر طرف میشود بتوفیق الهی عافیت می یابد انشاء الله و هرکه پیش از طلوع افتاب
یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد و یازده مرتبه سورهٔ انا انزلناه و یازده مرتبه اية الکرسی بخواند خدا
مالش را از تلف حفظ نماید چون کسی خواهد از خانه بیرون رود چند ایه ال عمران یعنی * ان فی خلق
السموات و الارض * تا اخر سوره با اية الکرسی و سورهٔ انا انزلناه و سوره حمد بخواند که موجب قضای
حاجتهای دنیا و اخرت میکردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود
که هرکه صد مرتبه اية الکرسی بخواند چنان باشد که مدت حیات خود عبادت کرده باشد و از حضرت
رسول صم منقولست که حق تعم فرمود که بتو و امت تو کنجی از کنجهای عرش خود را کرامت کرده ام فاتحة
الکتاب و خاتمهٔ سوره بقره یعنی * امن الرسول * تا اخر سوره و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که
فرمود که کمان ندارم که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بدون خواندن اية الکرسی
بسر اورد بعد از ان فرمود که اکر بدانید که چه فضیلت دارد در هیچ حال انرا ترك ننمایید بدرستیکه
حضرت رسول صم مرا خبر داد که اية الکرسی را از کنج زیر عرش بمن کرامت کرده اند و به پیغمبر دیکر چنین
کرامتی نداده بودند بعد از ان حضرت امیر المومنین عم فرمود که از انروز که اینرا از حضرت شنیده ام
تا حال یکشب ترك خواندن ان نکرده ام سه مرتبه میخوانم در هر شبی یکمرتبه بعد از نماز خفتن پیش از
نافله و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه بعد از نماز واجب اية الکرسی بخواند تا وقت
نماز دیکر در امان خدا باشد و در حدیث دیکر منقولست که فرمود که یا علی بر تو باد بتلاوت اية الکرسی

بعد از نماز فریضه بدرستیکه محافظت و مداومت نمی نماید برخواندن ان مگر پیغمبری یا صدیقی
یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که چون حق تعم امر فرمود که سورهٔ
فاتحه و ایه * شهد الله * و ایة الکرسی و ایه قل اللهم مالك الملك را بزمین اورند ایشان در عرش الهی
در او یختند و گفتند پروردگارا مارا بکجا میفرستی بنزد اهل خطاها و گناهان میفرستی حق تعم وحی
فرمود بایشان که بروید بزمین بعزت و جلال خود سوگند میخوردم که هر که از ال محمد و شیعیان ایشان
شماها را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب البته بسوی او نظر نمایم بنظر مخفی خود یعنی الطاف خاصهٔ
خود را شامل حال او گردانم هر روز هفتاد نظر و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را برآورم و توبه او را
قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی عم منقولست که اشجع سلمی
بحضرت صادق عم عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانهای مخوف واقع میشوم میخواهم چیزی
تعلیم من فرمائی که موجب ایمنی من گردد حضرت فرمود که هرگاه که خوف بر تو غالب گردد دست راست
خود را بر بالای سر خود بگذار و باواز بلند این ایه را بخوان * افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی
السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون اشجع گفت که چون بسفر رفتم بوادی رسیدم که میگفتند
جن در انجا بسیار است ناگاه شنیدم که شخصی میگوید که بگیرید ش من ایه را خواندم دیگری گفت که
چگونه بگیریمش و حال انکه پناه بایهٔ طیبه برد سورة النسا از حضرت امیر المومنین عم منقولست که هر که
سورهٔ نسا را در هر جمعه بخواند از ضغطه یعنی از فشار قبر ایمن گردد سورة المائده بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که هر که سورهٔ مایده را در هر روز پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و گناه الوده
نشود و هرگز بخدا مشرك نشود سورة الانعام بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که سورهٔ انعام
یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملك انرا مشایعت کردند تا نزد حضرت رسول صم اوردند پس این
سوره را تعظیم نمایید و بزرگ دانید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست و اگر مردم بدانند
که در قرائتش چه فضیلت و ثواب هست هرگز ترك نمایند قرائتش را و از عبد الله عباس منقولست
که کسی که سورهٔ انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جملهٔ ایمان باشد و بدیدهٔ خود هرگز جهنم
را نه بیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که سورهٔ انعام را یکدفعه نازل ساختند و هفتاد
هزار ملك مشایعت ان کردند واواز بلند کرده بودند بتسبیح و تکبیر و تهلیل تا نزد حضرت رسول صم
اوردند پس هر که این سوره را بخواند ان هفتاد هزار ملك تسبیح بگویند از برای او تا روز قیامت و از
حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اگر علتی داشته باشی که خوف هلاك از ان داشته باشی سورهٔ انعام را
بخوان که مکروهی بتو نمیرسد از ان علت سورة الاعراف بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که
هر که سورهٔ اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت از جملهٔ جماعتی باشد از دوستان خدا که حق تعم

در شان ایشان فرموده است که خوفی بر ایشان نیست واندوهناك نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او را
در قیامت حساب نکنند و بدرستیکه ایات محکمات در ان بسیار است پس قراءت این سوره را ترك
منمایید که گواهی میدهد در قیامت برای کسی که انرا خوانده باشد و بسند معتبر از اصبغ بن نباته
منقولست که روزی حضرت امیر المومنین عم فرمود که بخداوندی که محمد را براستی فرستاده است
و اهل بیتش را گرامی داشته است که انچه مردم طلب نمایند از احراز برای سوختن یا غرق شدن یا دزدی
یا گریختن چهار پا یا کنیز و غلام البته در قران هست پس هر که خواهد از من سوال نماید پس شخصی
برخواست و گفت یا امیر المومنین چیزی از قران بمن تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن
فرمود که این دو ایه را بخوان * ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ما قدروا الله حق
قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون * هر که
این دو ایه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن شود پس شخصی خواند و اتش در خانهای همسایگان
او افتاد و او سالم ماند و بخانهٔ او اتش نیفتاد پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین چهار
پائی دارم و چموشی میکند و من از او میترسم حضرت فرمود که در گوش راستش این ایه را بخوان *
و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون پس ان شخص چنین کرد چهار پایش نرم
و هموار شد شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین در ان زمین که من می باشم حیوانات درنده
بسیارند و بخانهٔ من داخل میشوند و تا حیوانرا ضایع نکنند بدر نمیروند حضرت فرمود که این دو ایه را
بخوان * لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم * ان مرد این دو ایه را خواند دیگر درندها
بخانه اش نیامدند شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین در شکم من صفرایی بهم رسیده است
ایا ایهٔ هست که موجب شفا گردد حضرت فرمود که بلی بی انکه دیناری و درهمی خرج کنی بر شکم خود ایة
الکرسی بنویس و بشوی و انرا بخور که این ذخیره باشد در شکم تو و باعث میگردد بقدرت الهی شخصی
دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین برای گمشده چیزی بفرما حضرت فرمود که دو رکعت نماز بگذار
و در هر دو رکعت سورهٔ یسین بخوان و بعد از ان بگو * یا هادی الضالة رد علی ضالتی * ان مرد چنین کرد
حقتعم گمشده اش را باو برگردانید پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین بندهٔ از من
گریخته است فرمود که این ایه را بخوان * او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب
ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور چون این ایه را
خواند غلامش برگشت پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المومنین حرزی برای دزدی بفرما
که دزد مال مرا بسیار می برد در شب حضرت فرمود که چون بمیان رخت خواب میروی این دو ایه را

بخوان * قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن * تا اخر سورهٔ بنی اسرائیل بعد از ان حضرت فرمود که کسی که شب
تنها در بیابانی باشد و ایهٔ سخره که * ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض تا تبارک الله رب
العالمین * بخواند ملائکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین از او دور شوند شخصی این را شنید
و شبی بخرابی افتاد و شب در انجا ماند و فراموش کرد که این ایه را بخواند چون خوابید دو شیطان
امدند و یکی دهانش را گرفت رفیقش باو گفت که دست از او بردار و او را مهلت ده چون دست
برداشت ان مرد بیدار شد و ایهٔ سخره را خواند ان شیطان که دهانش را گرفته بود به دیگری گفت که من دست
برداشتم و ایه را خواند خدا بینیت را بخاک مالد الحال حراست و نگهبانیش بکن تا صبح چون صبح شد بخدمت
امیر المومنین عم امد و گفت که در سخن تو شفا و راستی دیدم و حال شب خود را نقل کرد و بعد از طلوع
افتاب بان محلی که شب خوابیده بود برگشت اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک
کشیده بود و رفته بود سورة الانفال از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ انفال و سورهٔ
توبه را در هر ماه بخواند هرگز نفاق بر او راه نیابد و از شیعهٔ حضرت امیر المومنین عم باشد سورة یونس
از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ یونس در هر دو ماه یا سه ماه یکبار بخواند بیم ان نیست که
از جملهٔ جاهلان گردد و در قیامت از جملهٔ مقربان باشد سورة هود از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که هر که سورهٔ هود را در هر جمعه بخواند حقتعالی او را در قیامت در زمرهٔ پیغمبران مبعوث گرداند و در
قیامت گناهی از او ظاهر نشود و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که هر که از غرق ترسد
این ایات را بخواند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک الحق المبین وما قدروا الله حق
قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون * سورة
یوسف از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ یوسف را بخواند در هر روز یا در هر شب چون در
قیامت مبعوث شود جمال او مانند جمال حضرت یوسف باشد و در ان روز باو فزعی و خوفی نرسد و از
نیکان بندگان صالح خدا باشد سورة رعد از حضرت صادق عم منقولست که هر که بسیار سورهٔ رعد را
بخواند هرگز صاعقه باو نرسد و اگر چه ناصبی باشد و اگر مومن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند
بیحساب و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران مومنش سورة ابراهیم و سورة حجر از
حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ ابراهیم و سورهٔ حجر را در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند
هرگز باو فقر و دیوانگی و بلیه عظیمی نرسد سورة نحل از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ نحل را
در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد نوع از بلا از او دور گردد که سهلترش دیوانگی
و خوره و پیسی باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که در میان بهشتها واقع است سورة بنی اسرائیل
از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قایم آل محمد

عم را درنیابد و از اصحاب او باشد و منقولست که عمر بن حنظله بحضرت صادق عم شکایت نمود از صداع
حضرت فرمود که دست بر بالای سرت بگذار و این دو ایه را بخوان * قل لو کان معه الهة کما یقولون اذا
لابتغوا الی ذی العرش سبیلا و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون
عنک صدودا * سورة الکهف از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ کهف را در هر شب جمعه
بخواند نمیرد مگر شهید و خدا او را در زمرهٔ شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدان بایستد و بسند
معتبر از انحضرت منقولست که هر که سوره کهف را در شب جمعه بخواند کفارهٔ گناهانی باشد که جمعه تا جمعه
کرده است و در روایت دیگر وارد شده است که کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند
همین ثواب داشته باشد و از حضرت رسول صم منقولست که هر که ایهٔ * قل انما انا بشر مثلکم را * تا اخر
سوره بخواند در وقت خواب از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان او پر باشد از ملائکه
و استغفار از برای او کنند تا صبح و در حدیث دیگر از حضرت صادق عم وارد شده است که هر که این
ایه را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود سورة مریم از حضرت صادق عم منقولست
که هر که مداومت نماید بر سورهٔ مریم نمیرد تا انچه خواهد در خود و مال و فرزند به بیند و در اخرت
باو بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان عم در دنیا داشته است سورة طه از حضرت صادق عم منقولست
که ترک مکنید سورهٔ طه را که خدا این سوره را دوست میدارد و هر که این سوره را میخواند دوست
میدارد و کسی که بر قرائتش مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه اش را بدست راستش دهد و او را
بر گناهانی که در اسلام کرده حساب نکنند و در اخرت انقدر مزد باو عطا فرماید که او راضی شود سورة
الانبیاء از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ انبیا را بخواند از روی محبت و خواهش در
باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد سورهٔ حج از حضرت
صادق عم مرویست که هر که سورهٔ حج را در هر سه روز یکمرتبه بخواند در ان سال توفیق حج بیابد و اگر
در ان سفر بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید که اگر سنی باشد چونست فرمود که عذابش تخفیف
می یابد سورة المومنون از حضرت صادق عم منقولست که هر که در هر جمعه سورهٔ مومنین را بخواند
حقتعالی خاتمهٔ او را بخیر گرداند و در فردوس اعلی منزلش با منزل پیغمبران باشد سورة النور از حضرت
صادق عم منقولست که فرمود که حفظ نمایید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن سورهٔ نور و باین
سوره زنان خود را نیز از حرام حفظ نمایید بدرستیکه هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت
نماید هیچیک از اهل خانهٔ او زنا نکند تا او بمیرد چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت نمایند که از
برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا بقبرش گذارند و بسند معتبر منقولست که شخصی از وجع و ضعف
چشم بحضرت موسی عم شکایت نمود حضرت فرمود که ایهٔ نور را سه مرتبه در جامی بنویس پس اثرانشود

در شبنهٔ ضبط کن و مکرر بدیده بکش راوی کفت که صد میل کمتر کشیدم که دیده ام صحیح تر از اول
شد سورة الفرقان از حضرت امام موسی عم منقولست که ترک مکن تلاوت سوره فرقانرا بدرستیکه هرکه
در هر شب این سوره را بخواند حق تعم او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلا باشد
سورة الطواسین از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سه طس را در هر شب جمعه بخواند از اولیا
و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقر و بدحالی باو نرسد و در اخرت از
بهشت باو انقدر بدهند که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا فرمایند و حق تعم صد زن از حور
العین باو کرامت فرماید * سورة العنکبوت و الروم بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه
سورهٔ عنکبوت و روم را در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان بخواند و الله که اهل بهشت است و در
این حکم استثنا نمیکنم و نمیترسم که خدا در این سوکند بر من کناهی بنویسد و این دو سوره را نزد حق تعم
منزلت عظیم هست سورة لقمان از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که کسی که سورهٔ لقمان را در شب
بخواند حق تعم در ان شب ملکی چند موکل کرداند براو که او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح
شود و اکر در روز بخواند او را از شیطان و لشکرهایش حفظ نمایند تا شب سورة السجده از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعم در قیامت نامه اش را بدست
راست او دهد و او را حساب نفرماید هر چند کناه کار باشد و در بهشت از رفقاء محمد و اهل بیت او
صلوات الله علیهم بوده باشد سورة احزاب از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ احزاب را بسیار
تلاوت نماید در قیامت در جوار حضرت رسول صم باشد بعد از ان فرمود که در سورهٔ احزاب فضایح
بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود و دراز تر از سورهٔ بقره بود و لیکن کم کردند و تحریف
دادند سورة السباء و الفاطر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ سبا و سورهٔ فاطر را در شب
بخواند در ان شب در حفظ و حراست الهی باشد و اکر در روز بخواند در ان روز مکروهی باو نرسد
و حق تعم از خیر دنیا و اخرت انقدر باو کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد و ارزویش
بان نرسیده باشد و بسند معتبر از حضرت امام موسی عم منقولست که هرکه در وقت خواب این ایه را
بخواند که * ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان
حلیما غفورا * خانه بر سرش خراب نشود و بسند دیکر منقولست که شخصی از اهل مرو بخدمت حضرت
صادق عم شکایت نمود از درد سر حضرت فرمود که نزدیک بیا پس دست بر سر او کذاشتند و این ایه را
خواندند * ان الله یمسک * تا اخر سورة یس از حضرت صادق عم منقولست که هر چیز را قلبیست و قلب
قران سورهٔ یس است هرکه این سوره را در روز پیش از شام بخواند در انروز از بلاها محفوظ باشد
و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام و کسی که در شب پیش از خواب بخواند حق تعم هزار

ملک

ملک را باو موکل کرداند که او را از شر هر شیطان مردودی و هر افتی حفظ نمایند و اکر در انروز بمیرد
حق تعم او را داخل بهشت کرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند
و مشایعت او نمایند تا قبرش با استغفار و چون در لحدش کذارند ان ملائکه در میان قبرش ساکن
کردند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند
و او را ایمن کرداند از فشارش قبر و پیوسته از قبر او نور ساطع باشد تا اطراف اسمان تا وقتی که از قبر
بیرون اید چون حق تعم او را از قبر بیرون اورد ان سی هزار ملک با او باشند و مشایعت او نمایند و با او
سخن کویند و بروی او خنده کنند و بهر خیری او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بکذرانند
و او را در مقام قرب بمحلی بدارند که هیچ خلقی قریبتر از او نباشد مکر ملائکهٔ مقرب و پیغمبران
مرسل و او با پیغمبران بایستد نزد حق تعم و در هنکامی که مردم اندوه داشته باشند او اندوه نداشته
باشد و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پروردکار عالم باو خطاب فرماید که ای بندهٔ
من هر کرا خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول می نمایم و هر سوالی که خواهی از من بکن که سوالت را رد
نمیکنم پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید و او سوال کند و خدا عطا فرماید و دیکرانرا حساب کنند
و او را حساب نکنند و با دیکران در مقام حسابش باز ندارند و مذلت و خواری در ان صحرا باو
نرسد و هیچ کناهی از کناهان او را نکیرند پس نامهٔ خود بکیرد و بجانب بهشت روان شود پس مردم تعجب
کنند که سبحان الله این بنده را هیچ کناهی نبوده و از رفیقان پیغمبر اخر الزمان صم باشد و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه در عمر خود یکمرتبه سورهٔ یس بخواند حق تعم بعدد هر
خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در اخرتست و هر خلقی که در اسمان است بعدد هر یک از ایشان دو
هزار هزار حسنه از برای او بنویسد و دو هزار هزار کناه از او محو فرماید و بفقر و قرض و خانه فرو امدن
و تعب و مشقت و دیوانکی و خوره و وسواس و دردهای ضرر رساننده مبتلا نشود و حق تعم سکرات
و اهوال مرک را از او تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزی
و در قیامت او را شاد کرداند و چندان ثواب باو کرامت فرماید که او راضی شود و حق تعم خطاب فرماید
بملائکهٔ اسمانها و زمین که من از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار نمائید و بسند دیکر منقولست
که شخصی بخدمت حضرت امام رضا عم از بواسیر شکوه نمود حضرت فرمود که یس را با عسل بنویس
و حل کن و بخور و در حدیث دیکر از حضرت صادق عم منقولست که از برای دفع لکهای سفید و برص
که در بدن بهم رسد سورهٔ یس بعسل بنویسند و بیاشامند سورة الصافات از حضرت صادق عم
منقولست که هرکه سورهٔ صافات را در هر روز جمعه بخواند پیوسته از جمیع افتها و بلاها محفوظ باشد و در
دنیا روزیش فراخ باشد و ببدن و مال و فرزندانش مکروهی نرسد نه از شیطان مردودی و نه از

جبار معاندی و اگر در ان روز و در ان شب بمیرد حقتعم او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند
و با شهیدان او را داخل بهشت گرداند و در درجهٔ شهیدان او را جا دهد و بسند معتبر از سلیمان
جعفری منقولست که حضرت امام موسی عم بفرزند خود قاسم فرمود که برخیز ای فرزند و بر بالای سر
برادرت سورهٔ و الصافات صفا را بخوان تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد چون بایه اهم اشد خلقا ام من
خلقنا رسید قبض روح شد چون جامه بر روی میت کشیدند و بیرون امدند یعقوب بن جعفر
بحضرت عرض کرد که ما چنین میدانستیم که برای اسانی جان کندن سورهٔ یس میباید خواند شما فرمودید
که و الصافات بخوان حضرت فرمود که و الصافات را بر سر هر کس که بشدت جان کندن گرفتار باشد بخوانند
حقتعم راحتش را نزدیك میگرداند بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که
از گزیدن عقرب ترسد این ایه را بخواند * سلام علی نوح فی العالمین انا کذلك نجزی المحسنین انه من
عبادنا المؤمنین * و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که کسی که خواهد که او را در
قیامت بکیل وافی ثوابی کامل بدهند باید که بعد از هر نماز این ایه را بخواند * سبحان ربك رب العزة عما
یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین * و در حدیث دیگر وارد شده است که از مجلس
که برخیزند این ایه را بخوانند کفارهٔ گناهان اهل ان مجلس میگردد سورة ص از حضرت امام محمد باقر عم
منقولست که هر که سورهٔ ص را در شب جمعه بخواند حقتعم از خیر دنیا و اخرت انقدر باو عطا فرماید که هیچ
احدی از خلق عطا نفرموده باشد مگر پیغمبر مرسلی یا ملك مقربی او را داخل بهشت گرداند و هر که را او
خواهد از اهل خانه اش حتی خادمی که او را خدمت میکرده است سورة الزمر از حضرت صادق عم منقولست
که هر که سورهٔ زمر را بخواند حقتعم شرف دنیا و اخرت باو کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بی مال
و خویشان بحدی که هر که او را به بیند از او مهابتی در دلش بهم رسد و بدنش را بر اتش جهنم حرام
گرداند و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد
حوریه و از چشمها و حوران و درختان و میوها انچه در قران وصف فرموده باو کرامت فرماید سورة
المؤمن از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که سورهٔ حم مؤمن را در هر شب بخواند حقتعم گناهان
گذشته و ایندهٔ او را بیامرزد و ایمان را از او سلب ننماید و اخرت او را بهتر از دنیا گرداند برای او سورة
السجده از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ حم سجده را بخواند حقتعم در قیامت او را نوری
عطا فرماید انقدر که چشم کار کند و او را سرور و شادی در انروز کرامت فرماید و در دنیا بحالی باشد
که دیگران ارزوی حال او کنند سورة الشوری از حضرت صادق عم منقولست که هر که مداومت
نماید تلاوت سورهٔ حم عسق را چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد و مانند
افتاب نورانی باشد و چون بنزد عرش اید حقتعم فرماید که ای بندهٔ مؤمن مداومت نمودی بر قراءت

حمعسق

حمعسق و نمیدانستی که چه ثواب دارد اگر منزلت ان سوره و ثوابش را میدانستی هرگز از خواندن ان
ملال بهم نمیرسانیدی و اکنون جزای خود را خواهی دانست ای ملائکه او را داخل بهشت گردانید و از
برای او قصری مقرر ساخته ام از یاقوت سرخ و درها و کنگرها و درجهایش از یاقوت سرخ است و از
لطافت از اندرون بیرون را میتوان دید و از بیرون اندرون را میتوان دید و در ان قصر دختران
باکرهٔ جوان از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران گوشواره در گوش پاینده در حسن پیوسته
باو عطا کرده ام سورة الزخرف از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که مداومت نماید بر قراءت
سوره حم زخرف خدا او را در قبر از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن گرداند چون او را بمقام حساب
بیاورند ان سوره بیاید و بامر الهی او را داخل بهشت گرداند سورة الدخان از حضرت امام محمد باقر عم
منقولست که هر که سورهٔ دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعم او را در زمره ایمنان مبعوث
گرداند و او را در سایه عرش خود جا دهد و حساب او را اسان کند و نامهٔ او را بدست راست او
دهد و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر عم عرض نمود که چگونه شب
قدر را بشناسم فرمود که چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سورهٔ دخان را بخوان چون شب بیست
سیم شود تصدیق خواهی نمود انچه سوال نمودی سورة الجاثیه از حضرت صادق عم منقولست که هر که
سورهٔ جاثیه را بخواند ثوابش انست که جهنم را نبیند و او از خروشش را نشنود و با رسول خدا صم بوده
باشد سورة الاحقاف از حضرت صادق عم منقولست که هر که در هر شب یا هر جمعه سورهٔ احقاف را
بخواند در دنیا خوفی باو نرسد و از فزع روز قیامت ایمن گردد و از حضرت صادق عم منقولست که
سورهای حم ریاحین بهشتند پس چون توفیق خواندن انها یابید خدا را حمد و شکر و سپاس بسیار
بکنید که توفیق تلاوت انها بشما کرامت فرموده است بدرستیکه بندهٔ از خواب برخیزد و در نماز حم
بخواند از دهانش نسیمی خوش بوتر از مشك خوشبو و عنبر بیرون اید و بدرستیکه حقتعم رحم میکند
تلاوت کننده و خوانندهٔ این سورهارا و رحم میکند همسایگان و اشنایان و مصاحبان و خویشان او را
در روز قیامت و عرش و کرسی و ملائکهٔ مقرب از برای او استغفار مینمایند سورة محمد از حضرت
صادق عم منقولست که هر که سورهٔ الذین کفروا را بخواند گناه نکند و در دین خود هرگز شك بهم نرساند
و بفقر هرگز مبتلا نشود و هرگز از پادشاهی خوفی باو نرسد و همیشه از شك و کفر محفوظ باشد تا بمیرد
و چون بمیرد حقتعم هزار ملك بقبر او فرستد که نماز کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چون از قبر بیرون
اید ان هزار ملك او را مشایعت نمایند تا او را بمحل ایمنان از خوفهای قیامت بدارند و در امان خدا و
رسول باشد سورة الفتح از حضرت صادق عم منقولست که حفظ نمایید اموال و زنان و بندهای خود را
بخواندن سورهٔ انا فتحنا بدرستیکه کسی که بر خواندن این سوره مداومت نماید در روز قیامت منادی

از جانب رب العزه او را ندایی کند که همهٔ خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص مایی ای ملائکه او را
ملحق گردانید بر بندگان شایستهٔ من و او را داخل بهشت کنید و از شراب سر بمهر بهشت که بکافور ممزوج
است باو بخورانید سورة حجرات از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ حجرات را بخواند در هر شبی
یا در هر روزی در بهشت از جماعتی باشد که بزیارت رسول صم مشرف میشوند سورة ق از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که هرکه مداومت نماید سورهٔ ق را در نمازهای واجب وسنت خدا روزی
او را فراخ گرداند و نامه اش را بدست راست او دهد و او را حساب اسان بکند سورة الذاریات از
حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ ذاریات را در روز یا در شب بخواند خدا امر معیشت او را
باصلاح اورد و وسعت دهد روزی او را و منور گرداند قبر او را بچراغی که نور بخشد تا روز قیامت
سورة الطور از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر عم منقولست که هرکه سورهٔ طور را بخواند حقتعم
خیر دنیا و اخرت را برای او جمع نماید سورة النجم از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ نجم را در
هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعیش نماید و گناهانش امرزیده شود و محبوب
دلهای مردم گردد سورة اقترب از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ اقتربت الساعه را بخواند
چون از قبر بیرون اید بر ناقهٔ از ناقهای بهشت سوار شود سورة الرحمن از حضرت صادق عم منقولست
که ترک مکنید قراءت سورهٔ رحمن را و خواندن انرا در نماز بدرستیکه این سوره در دل منافقان قرار
نمیگیرد و حق تعم این سوره را در روز قیامت به بهترین صورتها در نهایت خوشبویی به صحرای محشر
حاضر میگرداند و میاید و در محل قرب و کرامت می ایستد حقتعم باو خطاب میفرماید که کی در زندگانی
دنیا ترا در نماز میخواند و مداومت مینمود خواندن ترا میگوید خداوندا فلان و فلان پس حق تعم
روهای ایشانرا سفید میگرداند و میفرماید که هرکرا خواهید شفاعت نمایید پس ایشان انقدر که خواهند
شفاعت مینمایند پس بایشان میگویند که داخل بهشت شوید و در هرجا که خواهید ساکن شوید
و بسند معتبر از انحضرت منقولست که مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سورهٔ الرحمن را
بخوانی و هر مرتبه که بگویی * فبای الاء ربکما تکذبان بگویی لا بشیء من الائک رب اکذب و در
حدیث معتبر دیگر فرمود که هرکه سورهٔ الرحمن را بخواند و در هر مرتبه که بگوید * فبای الاء ربکما
تکذبان بگوید لا بشیء من الائک رب اکذب * اگر در شب بخواند و در ان شب بمیرد شهید مرده باشد
و اگر در روز بخواند و در ان روز بمیرد شهید مرده باشد سورة الواقعه از حضرت صادق عم منقولست
که هرکه در هر شب جمعه سورهٔ واقعه را بخواند خدا او را دوست دارد و مردم را دوست او گرداند
و در دنیا بدحالی و فقر و احتیاج نه بیند و هیچ افتی و بلایی مبتلا نشود و از رفقای حضرت امیر المومنین
عم باشد و این سوره مخصوص انحضرت است و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که هرکه مشتاق

بهشت و وصف ان باشد سورهٔ اذا وقعت را بخواند و هرکه خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سورهٔ
الم سجده را بخواند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه سورهٔ واقعه را در هر شب
پیش از انکه بخوابد بخواند در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد و بسند معتبر از
اسمعیل بن عبد الخالق منقولست که حضرت صادق عم فرمود که پدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز
نشسته میکردند و در ان صد ایه میخواندند و میفرمودند که هرکه این دو رکعت را بکند و صد ایه
در این دو رکعت بخواند او را در ان شب از غافلان ننویسند اسمعیل گفت که حضرت امام محمد باقر عم
در این دو رکعت و تیره سورهٔ اذا وقعت و قل هو الله احد میخواندند سورة المجادله و الحدید از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را
عذاب نکند و در خودش و اهلش بدحالی و احتیاج نه بیند سورة الحشر از حضرت رسول صم منقولست
که هرکه سورهٔ حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب و اسمانهای
هفتگانه و زمینهای هفتگانه و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و افتاب و ماه و ملائکه همه
بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر در ان روز یا در ان شب بمیرد با شهادت مرده
باشد سورة الممتحنه از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که سورهٔ ممتحنه را در نمازهای واجب وسنت
بخواند خدا دل او را بایمان امتحان نماید و دیده اش را نورانی بدهد و خود و فرزندانش بدیوانگی و فقر
مبتلا نشوند سورة الصف از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه مداومت نماید بر خواندن سورهٔ
صف در نمازهای واجب و سنت خدا او را در صف ملائکه و انبیا جا دهد سورة الجمعه و المنافقین از
حضرت صادق عم منقولست که واجب و لازم است بر هرکه از شیعهٔ ما باشد که در نماز شام و خفتن شب
جمعه سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر سورهٔ جمعه و منافقین بخواند چون چنین کند چنان
باشد که بعمل حضرت رسول صم عمل نموده باشد و ثواب او نزد خدا بهشت باشد سورة التغابن از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ تغابن را در نماز واجبی بخواند ان سوره در روز قیامت شفیع او
باشد و گواه عادلی باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت او را قبول فرماید و از او جدا
نشود تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه سورهای مسبحات را
همه شب پیش از خواب بخواند نمیرد تا قایم عم را ادراک نماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول
صم جا دهند سورة الطلاق و التحریم از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ طلاق و تحریم را در
نماز واجبی بخواند خدا او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه و از اتش جهنم عافیت یابد و او را
داخل بهشت گرداند بسبب تلاوت کردن و محافظة حرمت این دو سوره زیراکه این دو سوره از حضرت
رسول صم اند سورة الملک از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ تبارک الذی بیده الملک را *

در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الهی باشد تا صبح شود و در روز قیامت
در امان الهی باشد تا داخل بهشت شود بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که سورهٔ ملك
مانعه است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در توریة سورة الملك است و هر که در شب بخواند بسیار
عبادت و تلاوت کرده و نیکو کرده است و در ان شب از غافلان نبوشتند بدرستی که من در نماز
و تیره بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم و پدرم در روز و شب هر روز میخواند و هر که این سوره را بخواند
چون نکیر و منکر بقبر او در ایند چون از جانب پاهایش بیایند پاهایش با ایشان بگویند که شما را
از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز بر ما می ایستاد و سورهٔ ملك را میخواند چون از
جانب شکمش بیایند شکمش با ایشان خطاب نماید که شما را از جانب من راهی نیست بدرستیکه این بنده
در من جا داده بود سورهٔ ملك را و چون از جانب زبانش بیایند با ایشان گوید که شما را از جانب من راهی
نیست زیرا که این بنده هر شب و روز سورهٔ ملك را تلاوت مینمود و بر من جاری میساخت سورة ن از
حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ ن و القلم را در فریضهٔ یا نافلهٔ بخواند خدا او را ایمن گرداند
از اینکه هرگز بفقر مبتلا شود چون بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد سورة الحاقه از حضرت صادق عم
منقولست که بسیار بخوانید سورهٔ حاقه را بدرستیکه خواندن ان در فرایض و نوافل از ایمان بخدا
و رسولست زیرا که این سوره در واقعهٔ حضرت امیر المومنین عم و معاویه علیه اللعنه نازل شده است
و هر که این سوره را بخواند ایمان از او بر طرف نشود تا هنگام مردن سورة المعارج از حضرت صادق عم
منقولست که بسیار بخوانید * سورهٔ سال سائل را * که هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعم در قیامت
از هیچ گناه او سوال ننماید و او را در بهشت با رسول خدا صم ساکن گرداند سورة نوح از حضرت صادق عم
منقولست که هر که ایمان بخدا و بخواندن قران دارد باید که خواندن سورهٔ نوح را ترك ننماید بدرستیکه
هر بندهٔ که این سوره را از برای خدا در نماز واجبی و سنتی بخواند خدا او را در مساکن نیکوکاران
ساکن گرداند و سه بهشت دیگر او را کرامت فرماید و دویست حور به و چهار هزار زن باو تزویج فرماید
سورة الجن از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان
و دمیدنها و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد و در بهشت از رفقای حضرت رسول صم باشد سورة المزمل
از حضرت صادق عم منقولست که هر که سوره مزمل را در نماز خفتن یا در شب بخواند شب و روز و ان
سوره هر سه شاهد و گواه او باشند در قیامت و خدا او را زندگانی نیکو زنده دارد و بمردن نیکو بمیراند
سورة المدثر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که در نماز واجب سورهٔ مدثر را بخواند بر خدا
لازم است که او را در جوار حضرت رسول صم جا دهد و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت او را در نیابد
سورة لا اقسم از حضرت صادق عم منقولست که هر که مداومت نماید بر سورهٔ لا اقسم و بان عمل نماید

خدا او را با رسول خدا صم محشور گرداند در بهترین صورتها و انحضرت او را بشارت فرماید و بر
وی بخندد تا از صراط و میزان او را بگذراند سورة الدهر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که هر که سورهٔ هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنج شنبه بخواند خدا با او هشتصد دختر باکره و چهار
هزار زن و حور العین کرامت فرماید و با حضرت رسول صم باشد و بسند معتبر از علی بن عمر منقولست
که بخدمت حضرت امام علی النقی عم رفتم در روز سه شنبه حضرت فرمود که دیروز ترا ندیدم گفتم
نخواستم که در روز دو شنبه حرکت کنم حضرت فرمود که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دو شنبه
نگاه دارد باید که در رکعت اول نماز صبح ان روز سورهٔ هل اتی علی الانسان بخواند چنانکه حقتعم
در ان سوره میفرماید که پس خدا ایشانرا نگاهداشت از شر انروز و باستقبال ایشان فرستاد نضرت
و خوشحالی و سرور و شادی را و در حدیث رجا ابن ضحاك وارد شده است که حضرت امام رضا عم
در صبح روز دو شنبه در رکعت اول سورهٔ هل اتی علی الانسان میخواندند و در رکعت دوم سورهٔ
هل اتیك حدیث الغاشیه سورة و المرسلات و النازعات از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ
و المرسلات را بخواند حقتعم میان او و حضرت رسول صم اشنائی بیند از دو هر که هر روز سورهٔ عم
یتسائلون را بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه را یابد و هر که سورهٔ نازعات را بخواند نمیرد
مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب سورة عبس و کورت از حضرت صادق عم منقولست که هر که
سورهٔ عبس و تولی و سورهٔ اذا الشمس کورت را بخواند در حفظ الهی باشد از خیانت و در سایهٔ کرامت
و مرحمت الهی باشد تا زنده باشد سورة الانفطار و المطففین و الانشقاق از حضرت صادق عم منقولست
که هر که سورهٔ اذا السماء انفطرت و سورهٔ اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هیچ
حاجت او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا دور نگرداند در اخرت و پیوسته او نظر بکرامتهای
الهی نماید و خدا نظر رحمت باو بدارد تا از حساب خلایق فارغ شود و بسند دیگر از انحضرت منقولست
که هر که در نماز واجب سورهٔ ویل للمطففین بسیار بخواند حقتعم در قیامت برات ایمنی از اتش جهنم
باو کرامت فرماید و او را بیحساب به بهشت برد سورة البروج از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ
و السماء ذات البروج را در فرایض بخواند چون سورهٔ پیغمبران است حقتعم او را در قیامت با پیغمبران
و مرسلان و صالحان محشور گرداند و با ایشان او را باز دارد سورة الطارق از حضرت صادق منقولست
که هر که سورهٔ و السماء و الطارق را در فرایض بخواند او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم
بوده باشد و از رفقای پیغمبران باشد در بهشت سورة الاعلی از حضرت صادق عم منقولست که هر که
سورهٔ سبح اسم ربك الاعلی را در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت باو گویند که هر در از درهای
بهشت که میخواهی داخل شو سورة الغاشیه از حضرت صادق عم منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن

سورهٔ هل اتیك حدیث الغاشیة در نماز واجب باسنت خدا او را فرو گیرد برحمت دنیا و اخرت و در روز
قیامت برات ایمنی از عذاب باو کرامت فرماید سورة الفجر از حضرت صادق عم منقولست که بخوانید سورهٔ
فجر را در نمازهای فریضه و نافله که ان سورهٔ امام حسین عم است و هرکه این سوره را بخواند در بهشت
در جوار انحضرت باشد سورة البلد از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ لا اقسم بهذا البلد را در
نماز واجب بخواند در دنیا از جملهٔ صالحان معروف شود در اخرت معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد
حقتعالی هست و در قیامت از رفقای پیغمبران و شهیدان و صالحان باشد سورة الشمس و اللیل و الضحی
و الم نشرح از حضرت صادق عم منقولست که هرکه بسیار بخواند در روزی یا در شبی سورهٔ والشمس
و ضحیها و سورهٔ و اللیل اذا یغشی و سورهٔ و الضحی و الم نشرح را هر چیز که نزد او حاضر باشند در
قیامت برای او شهادت بدهند حتی مو و پوست و گوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع
اعضای او و حقتعالی فرماید که من شهادت شما را قبول کردم از برای بندهٔ خود ای ملائکه ببرید او را
به بهشت و هر جا که او اختیار نماید باو عطا کنید گوارا باد فضل و رحمت من از برای بندهٔ من سورة
و التین از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ و التین را در فرایض و نوافل خود بخواند عطا
فرمایند از بهشت باو هر جا که بیند و سورة العلق از حضرت صادق عم مرویست که هرکه در روز یا در
شب سورهٔ اقرأ باسم ربك را بخواند و در ان روز یا در ان شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد و خدا
او را با شهیدان محشور گرداند و چنان باشد که در راه خدا در میان لشکر رسول صم جهاد کرده باشد
سورة القدر بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند
بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و اگر اهسته بخواند چنان باشد که در
راه خدا شهید شده باشد و در خون خود دست و پا زند و هرکه ده بار بخواند خدا هزار گناه از گناهان
او را محو نماید و بروایت دیگر از انحضرت منقولست که هرکه سورهٔ انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند
منادی از جانب حقتعالی او را ندا فرماید که خدا گناهان گذشتهٔ ترا امرزید عمل از سر گیر و بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هرکه پیش از طلوع افتاب قل هو الله احد و انا انزلناه را
بخواند در ان روز بگناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم
عم منقولست که بدرستیکه حقتعالی را در روز جمعه هزار نفحه و نسیم از رحمت خود هست هر بندهٔ را انچه
خواهد از ان عطا میفرماید پس هرکه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از عصر روز جمعه صد مرتبه
بخواند حقتعالی ان نفحهٔ رحمت را و مثل انرا باو عطا فرماید و از حضرت صادق منقولست که چون ماه مبارك
رمضان در اید هر شب هزار مرتبه سورهٔ انا انزلنا را بخوان و چون شب بیست و سیم شود دل خود را محکم
بدار و گوشهای خود را بگشا از برای شنیدن عجایب از انچه خواهی دید و بسند معتبر از انحضرت

منقولست که اگر کسی در شب بیست و سیم ماه مبارك رمضان سورهٔ انا انزلناه را هزار مرتبه بخواند چون
صبح کند یقین او محکم و شدید شده باشد باعتراف نمودن بچیزی چند که مخصوص ماست از غرایب
و فضایل و نیست این مگر بسبب چیزی که در خواب مشاهده نماید و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که هرکه جامهٔ نوی ببرد و سورهٔ انا انزلناه را سی شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه چون برسد
بتنزل الملئکة اندکی اب بردارد و بر جامه بپاشد پاشیدن سهلی پس دو رکعت نماز در ان جامه بکند
و دعا کند و در دعا بگوید * الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی
و اصلی فیه لربی * و حمد الهی بکند پیوسته در فراخی نعمت باشد تا ان جامه کهنه شود و بسند معتبر
منقولست که چون حضرت امام رضا عم جامهٔ نوی میپوشیدند قدحی از اب میطلبیدند و ده مرتبه سورهٔ
انا انزلناه و ده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد و ده مرتبه سورهٔ قل یا ایها الکافرون بر ان ظرف میخواندند
و بعد از ان اب را بر جامه می پاشیدند و میفرمودند که هرکه پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته
در فراخی عیش باشد مادام که تاری از ان جامه باقی باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم
منقولست که چون حقتعالی جامه نوی بکسی عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و در
هر رکعتی سورهٔ حمد و ایة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه بخواند بعد از ان حمد کند خداوندی را
که عورت او را بجامه پوشیده و او را در میان مردم زینت بخشیده و کلمهٔ لا حول و لا قوة الا بالله
بسیار بگوید و کسی که چنین کند در ان جامه معصیت خدا نکند و بعدد هر تاری که در ان جامه باشد
خدا ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کند و از برای او استغفار نماید و بر او دعا و ترحم کند و در
روایت دیگر وارد شده است که هرکه قدحی برگیرد و ابی در ان قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سورهٔ انا
انزلناه را بر ان قدح بخواند و اب را بر جامهٔ خود بپاشد پیوسته در وسعت باشد تا ان جامه کهنه شود
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که از برای عوذهٔ از بلاها سبوی تازه میگیری و از اب پر
میکنی و سی مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بر ان سبو میخوانی پس ان سبو را می اویزی و از ان اب میخوری
و وضو میسازی و پیش از انکه ابش تمام شود دیگر اب بر و پیش میریزی و بسند معتبر منقولست که
شخصی بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که هشت دختر مرا هم رسید و روی پسر تا حال ندیده ام
دعا فرما که خدا مرا پسری کرامت فرماید حضرت فرمود که چون میخواهی که مشغول جماع شوی دست
راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخوان و بعد از ان مشغول شو
چون حمل ظاهر شود در هر شب هر وقت که از پهلو بپهلو گردی باز دست بر جانب راست نافش بگذار و هفت
مرتبه ان سوره را بخوان ان شخص گفت که چنین کردم هفت پسر از پی یکدیگر خدا مرا روزی کرد و بسند
معتبر منقولست از ابی عمرو که گفت بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج بخدمت حضرت امام محمد

تقی ع نوشتم حال خود را حضرت فرمود که مداومت کن بر قراءت سورهٔ انا ارسلنا نوحا الی قومه من یکسال
خواندم و اثری ندیدم باز دیگر بخدمت حضرت نوشتم حال خود را و عرض کردم که از خواندن ان
سوره نفعی بمن نرسید حضرت بمن نوشتند که انراکه یکسال خواندهٔ کافیست الحال سورهٔ انا انزلنا بخوان
من چنین کردم بعد از اندک وقتی ابن ابی داود قرضم را ادا کرد و وظیفهٔ برای من و عیالم مقرر کرد و مرا
وکیل کرد ببصره فرستاد و پانصد درهم برای من مقرری قرار داد و من از بصره نامهٔ نوشتم بخدمت
حضرت امام علی نقی ع و بعلی بن مهزیار دادم و فرستادم و در ان نامه نوشتم که بپدرت حال خود عرض
کردم و بمن چنین نوشتند و عمل کردم و حالم خوب شده است میخواهم بفرمائی که ایا اکتفا کنم در خواندن
سورهٔ انا انزلناه در نمازهای واجب و سنت یا در غیر نماز هم می باید خواند اندازه و قدرش را
بفرمائی که چه مقدار می باید خواند حضرت نوشتند که هیچ سورهٔ از قران را ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ
و از خواندن انا انزلنا در شبانه روزی صد مرتبه کافیست و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع
منقولست که هرکه ده مرتبه بعد از نماز عصر سورهٔ انا انزلناه بخواند مثل اعمال جمیع خلایق از ثواب باو
کرامت فرمایند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد تقی ع چون در ماه تازه داخل میشدند
در روز اول ماه دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در
رکعت دویم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر میخواندند و بعد از نماز انچه میسر بود تصدق
می نمودند و سلامتی انماه را باین عمل میخریدند بسند معتبر منقولست که ابوعلی بن راشد بخدمت
حضرت امام علی نقی ع عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته بودید که بهترین سورهاکه در نماز واجب
خوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوارست که این دو سوره را در نماز صبح بخوانم حضرت
فرمود که بر تو گران نباشد والله که فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقولست که حمیری بخدمت
حضرت صاحب الامر نوشت که از ابای شما بما رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسی که انا انزلناه در
نمازش نمیخواند چگونه نمازش مقبول میشود و روایت دیگر رسیده است که نمازی که در ان قل هو الله
نخوانند مزکی و مقبول نیست و روایت دیگر رسیده است که هرکه در نمازهای واجبی سورهٔ همزه را
بخواند خیر دنیا باو میدهند پس ایا جایزاست که همزه را بخواند و ان دو سوره را ترک نماید حضرت در
جواب نوشتند که ثواب این سورهاکه بشما رسیده است حقست و اگر سورهٔ راکه ثوابی در ان بشما رسیده
باشد ترک کنید و قل هو الله احد و انا انزلناه بخوانید از برای فضیلت این دو سوره ثواب این دو سوره را
می یابید با ثواب ان سورهٔ که ترک کرده اید و اگر غیر این دو سوره را بخوانید هم جایزاست و نماز شما تمام
و کاملست و لیکن ترک افضل کرده خواهید بود سورة البینه از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هرکه
سورهٔ لم یکن را بخواند از شرک بیزار گردد و دین پیغمبر ص برای او کامل شود و در قیامت داخل

مومنان کامل مبعوث شود و خدا او را حساب نماید حساب اسان سورة الزلزله بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که ملال بهم مرسانید از خواندن سورهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها بدرستی که هرکه
در نمازهای نافله این سوره را بخواند هرگز خدا او را بزلزله و صاعقه و بافتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند
و او را باین افتها نمیراند و در وقت جان کندن ملک بزرگواری از جانب پروردگارش بنزد او بیاید
و بر بالای سرش بنشیند و بملک موت از جانب حق تع بگوید که برفق و مدارا سرکن با دوست خدا که
خدا را بخواندن سورهٔ اذا زلزلت بسیار یاد میکرد و ان سوره نیز سفارش بملک موت کند پس ملک موت
گوید که حق تع مرا امر کرده است که سخن او را بشنوم و اطاعت او بکنم و تا مرا امر نکند قبض روحش
نمایم پس ملک موت نزد او باشد تا پرده از پیش دیدهٔ ان مومن برگیرند و جای خود را در بهشت به بیند
و بعد از دیدن او را امر نماید که قبض روحم بکن پس ملک موت در نهایت ملایمت و اسانی قبض روح
او بکند و هفتاد هزار ملک روح او را مشایعت کنند و بزودی به بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت
امام رضا ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هرکه چهار مرتبه سورهٔ اذا زلزلت بخواند چنانست که
تمام قران را خوانده است سورة العادیات از حضرت صادق ع منقولست که هرکه مداومت نماید بر خواندن
سورهٔ و العادیات با حضرت امیرالمومنین ع محشور شود و در بهشت از رفقای انحضرت باشد سورة
القارعه از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که هرکه سورهٔ قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از
فتنهٔ دجال در دنیا و از حرارت جهنم در اخرت امان بخشد سورة التکاثر از حضرت صادق ع منقولست
که هرکه سورهٔ تکاثر را در نماز واجب بخواند حق تع ثواب صد شهید برای او بنویسد و هرکه در
نافله بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز
کنند و بسند معتبر از انحضرت منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هرکه سورهٔ الهکم التکاثر را در
وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاهدارد سورة العصر از حضرت رسول ص منقولست که
هرکه سورهٔ و العصر را در نمازهای نافله بخواند خدا او را در روز قیامت با روی نورانی و دندان
خندان و چشم روشن و خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت گرداند سورة الهمزه از حضرت
صادق ع منقولست که هرکه سورهٔ ویل لکل همزه را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از او دور
گرداند و روزی او را فراخ گرداند و او را بمرگ بد نمیراند سورة الفیل و القریش از حضرت صادق
ع منقولست که هرکه در نمازهای واجب سورهٔ الم ترکیف را بخواند برای او شهادت دهند در قیامت
هر دشت و کوهی و کلوخی که او از جملهٔ نمازگذارندگان بوده است و حقتعالی ندا فرماید که راست گفتید
شهادت شما را قبول کردم ای ملائکه او را بیحساب داخل بهشت کنید که من او را و عمل او را دوست
میدارم و ایضا از انحضرت منقولست که هرکه سورهٔ لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود بر

اسبی از اسبان بهشت سوار شود تا بر سر بایدهٔ نور بنشیند بدانکه مشهور میان علما انست که یکی از این
دو سوره را بتنهایی در نماز واجب نمیتوان خواند بلکه اگر خوانند باهم میباید خواند و هم چنین است حکم
والضحی و الم نشرح و سورة الماعون از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه سورهٔ ارایت الذی
یکذب بالدین را در نماز های فریضه و نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز و روزهٔ ایشانرا قبول
فرموده است و او را در قیامت باعمال دنیا حساب نکنند سورة الکوثر از حضرت جعفر بن محمد عم
منقولست که هرکه سورهٔ انا اعطیناك الکوثر را در نماز های فریضه و نافله بسیار بخواند خدا در قیامت
او را از حوض کوثر اب دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صم جا دهد سورة
الکافرون از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در نماز
فریضه بخواند خدا او را و پدر و مادرش را بیامرزد و اگر شقی باشد نام او را از دیوان اشقیا محو نماید
و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی دنیا سعادتمند بدارد و او را شهید بمیراند و شهید
مبعوث گرداند و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که پدرم میفرمود که قل هو الله احد ثلث
قران است و قل یا ایها الکافرون ربع قران است و بسند معتبر از انحضرت منقولست که هرکه وقتی که برخت
خواب رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند حق تعم برات بیزاری از شرك از برای او بنویسد
و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حضرت رسول صم در سفری نماز کردند و ما
بانحضرت اقتدا کردیم در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند و در رکعت دویم قل هو الله و چون
فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قران و ربع قرانرا خواندم و بسند صحیح از حضرت صادق عم
منقولست که ترك مکن خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز در نافله صبح و دو
رکعت اول نافله پیشین و دو رکعت اول نافله شام و دو رکعت اول نافله شب و نماز احرام و نماز صبح
اگر هوا بسیار روشن شده باشد و سورهٔ طولانی نتوانی خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد
شده است که این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله احد میخواند مگر نافله صبح که در رکعت اول قل یا
ایها الکافرون میخواند سورة النصر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح را
در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون از قبر بیرون اید با او نامهٔ
باشد و در ان نامه امان از صراط و از اتش جهنم و صدای جهنم بوده باشد و بر هر چیز که بگذرد او را
بشارت بنیکی دهند تا داخل بهشت شود و از برای او در دنیا از اسباب خیر انقدر حق تعم بگشاید که
بخاطرش خطور نکرده باشد و ارزوی ان نداشته باشد سورة اللهب از حضرت صادق عم منقولست که
چون سورهٔ تبت یدا ابی لهب را بخوانید لعن و نفرین کنید بر ابولهب که او از جملهٔ تکذیب کنندگان بود
و تکذیب پیغمبر و انچه او اورده است مینمود سورة الاخلاص از حضرت صادق عم منقولست که هرکه

سورهٔ قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند حقتعم بر او برکت فرستد و هرکه دو مرتبه بخواند حقتعم بر او و بر
اهلش برکت فرستد و هرکه سه مرتبه بخواند حقتعم با او و با اهلش و همسایگانش برکت دهد و هرکه
دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال بیکدیگر گویند
که بیایید برویم و بقصرهای برادر خود نظر کنیم و هرکه صد مرتبه بخواند خدا او ندعالمیان گناهان
بیست و پنجسال او را بیامرزد بغیر از خون ناحق و مال مردم و کسی که چهارصد مرتبه بخواند خدا او را
اجر چهارصد شهید کرامت فرماید از شهیدانی که اسبانشان را پی کرده باشند و خونشانرا ریخته باشند
و کسی که هزار مرتبه بخواند در یکشبانه روز نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا دیگری برای او
ببیند و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که چون حضرت رسالت پناه صم بر سعد بن معاذ نماز
کردند فرمودند که هفتاد هزار ملك بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل پرسیدم
که بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب اینکه قل هو الله احد میخواند ایستاده
و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و در برگشتن و بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هرکه
صد مرتبه قل هو الله احد را در وقت خواب بخواند خدا گناه پنجاه سالهٔ او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که فرمود که خود را حفظ نمایید از شر مردم بخواندن سورهٔ قل هو الله احد رو بجانب
راست خود کن و بخوان و بجانب چپ رو کن و بخوان و بجانب راه خود رو کن و بخوان و رو بپشت سر کن
و بخوان و بجانب بالای سر کن و بخوان و بجانب پایین نظر کن و بخوان و اگر خواهی که نزد حاکمی بروی
چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر یکمرتبه که بخوانی یك انگشت را عقد کن از دست چپ
و انگشتان را چنین نگاهدار تا از نزد او بیرون ایی و از حضرت صادق عم منقولست که هرکه یکروز
بر او بگذرد و پنج نماز بکند و در ان پنج نماز قل هو الله احد نخواند با او خطاب کنند که ای بندهٔ خدا تو از
نمازگذارندگان نیستی و بسند دیگر از انحضرت منقولست که هرکه بر او یکهفته بگذرد و قل هو الله احد
در ان هفته نخواند و بمیرد بر دین ابولهب مرده باشد و در حدیث دیگر فرمود که هرکه او را مرضی پیش
اید یا شدتی رو دهد و قل هو الله احد را از برای دفع ان نخواند او از اهل اتش است و در حدیث دیگر
فرمود که هرکه ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله احد را
ترك ننماید بدرستیکه هرکه بعد از نماز فریضه قل هو الله احد بخواند خدا با او خیر دنیا و اخرت کرامت
فرماید و گناه او و پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
امیر المومنین عم منقولست که هرکه سورهٔ قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند در ان
روز گناهی بر او لازم نشود هر چند بینی شیطان بر خاك مالیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که خانهٔ او و خانهٔ همسایگانش را حفظ نماید و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست

که هرکه در وقت خواب قل هو الله احد بخواند حقتعم پنجاه هزار ملك موکل کرداند که او را حراست نمایند
در ان شب و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه در وقت خواب
سورهٔ قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه سال او امرزیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که هرکه یکمرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث قران و ثلث توریة و ثلث انجیل و ثلث
زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق عم منقولست که حقتعم بعوض فدك بحضرت فاطمه عم اطاعت
تب را کرامت فرمود که تب مطیع انحضرت باشد پس هرکه حضرت فاطمه عم و فرزندان او را دوست دارد
و تبی بهم رساند و هزار مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند و بحق فاطمه عم سوال نماید زوال تب را
بامر الهی زایل میکردد و حضرت امام رضا عم فرمود که هرکرا صداعی با غیران عارض شود و دستهای
خود را بکشاید و سورهٔ فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست
بر روی خود بکشد ان ازار برطرف شود سورة المعوذتین بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که
سبب نزول معوذتین ان بود که حضرت رسول صم تب بهم رسانید جبرئیل این دو سوره را اورد
و تعویذ انحضرت کردانید و بسند معتبر از صابر منقولست که حضرت صادق عم امامت کردند در نماز شام
و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قران است و از حضرت امام رضا
عم بسند معتبر منقولست که هرکه در حد صبا و طفولیت تعهد نماید در هر شبی خواندن قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس را هر یك سه مرتبه و قل هو الله احد را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه حقتعم از
او دور کرداند دیوانگی و مرضهایی را که عارض اطفال میشود و استسقا و فساد معده و غلبه خون تا اسن
پیری مادام که تعهد و مداومت بر این نماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه در سه رکعت
وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بندهٔ خدا بشارت باد ترا که خدا وتر ترا قبول
کرد و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که هرکه بعد از نماز جمعه سورهٔ حمد را یکمرتبه و هر
یك از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه و ایة الکرسی و ایهٔ سخره و اخر سورهٔ برائة * لقد جائکم
رسول من انفسکم * تا اخر سوره هر یکرا یکمرتبه بخواند کفارهٔ گناهان او باشد از جمعه تا جمعه و از معمر بن
خلاد منقولست که در خدمت حضرت امام رضا عم بودم در راه خراسان و وکیل خرج انحضرت بودم مرا
امر فرمود که غالیهٔ راست کن چون راست کردم و در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش امد پس فرمود
که ای معمر چشم حق است از برای رفع تاثیر چشم در کاغذی سورهٔ حمد و قل هو الله احد و معوذتین
را بنویس و در غلاف شیشهٔ غالیه بکذار و از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که تاثیر چشم زدن
حق است و ایمن نیستی که چشم تو در خودت یا در دیگری تاثیر کند پس اگر از تاثیر چشم ترسی سه مرتبه
بگو * ماشاء الله لاقوة الا بالله العلی العظیم * و اگر یکی از شما زینتی کند و خوش اینده باشد چون از

منزل خود بیرون رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم باو ضرر نرسد و از
حضرت امام محمد باقر عم منقولست که کسی که در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین و ایة الکرسی
بخواند * ینبوع سیم * در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان و عدل و جور
ایشان است و ذکر ان در چندین جدول جاری میکردد * جدول اول * در بیان عدل و جور ایشان است
بدانکه عدل ملوك و امرا از اعظم مصالح ناس است و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عبادات
و معموری بلاد است و فسق و فجور ایشان مورث اختلال نظام امور اکثر عالمیان و میل اکثر ناس بطور
ایشان میکردد چنانچه از حضرت رسول صم بسند معتبر منقولست که دو صنفند از امت من که اگر ایشان
صالح و شایسته اند امت من نیز صالحند و اگر ایشان فاسدند امت من نیز فاسدند صحابه پرسیدند که کیستند
ایشان یا رسول الله فرمود که فقها و امرا و بسند دیگر منقولست از انحضرت که فرمود دو کسند که بشفاعت من
نمیرسند صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند و کسی که در دین غلو کند و از دین بدر رود و از حضرت
صادق عم منقولست که فرمود که امید نجات دارم از برای جمعی از این امت که حق ما را اشناسند مگر یکی
از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند و کسی که بخواهش خود بدعتها در دین کند و فاسقی که علانیه
گناهان کند و پروا نکند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که در قیامت اتش جهنم با سه
کس سخن خواهد گفت با امیر و قاری و صاحب مال پس با امیر خواهد گفت که ای انکسی که خدا ترا
سلطنت و استیلا داد و بر زیردستان خود عدالت نکردی پس او را میرباید مانند مرغی که دانه کنجد را
بر باید و بقاری میگوید که ای انکسی که خود را در نظر مردم زینت بخوبی میدادی و در حضور الهی
معصیت او می نمودی پس او را میرباید و بمالدار میگوید که ای انکسی که خدا بتو دنیای واسع و مال
بسیار داده بود و اندکی از انرا از تو قرض طلبیدند و ندادی و بخل ورزیدی پس او را میرباید و از
حضرت امیر المومنین عم منقولست که بردین خود حذر نماید از صاحب سلطنتی که کمان کند که طاعت
او طاعت خدا است و معصیت او معصیت خدا است و دروغ میگوید زیرا که نیست مگر در معصیت خالق
و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا کند و وجوب اطاعت مخصوص خدا و رسول صم
و اولوالامر است که ائمهٔ معصومین عم اند و حق تعم برای این امر فرموده است باطاعت رسول صم زیرا که
او معصوم و مطهر است از گناه و امر معصیت نمیکند و امر باطاعت اولوالامر نموده است برای انکه ایشان
معصوم و مطهرند از بدیها و گناهان و مردم را امر بمعصیت نمیکنند و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست
که فرمود که در جهنم اسیابی هست که در گردش است پرسیدند که چه چیز را خورد میکند یا امیر المومنین
فرمود که علمای فاجر و قاریان فاسق و جباران ظالم و وزیران خاین و رووسا و سرکردههای کذاب را
و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم شش کس را بشش خصلت عذاب می نماید عربان را بتعصب

و اربابان و اصحاب مزارع را اینکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را بحسد و تاجرانرا بخیانت
و اهل روستا را بنادانی و جهالت و باسانید معتبره منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هفت کس را
من لعن کرده ام و هر پیغمبر اجابت کرده شدهٔ که پیش از من بوده است بر ایشان لعنت کرده اند کسی که
در کتاب خدا چیزی زیاده کند و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسی که مخالفت سنت من
نماید و بدعت پیدا کند و کسی که چیزی را حلال کرداند از ظلم بر عترت من و غصب حق ایشان کند که
خدا حرام کردانیده است و کسی که بجبر تسلط بر مردم بهمرساند برای انکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشانرا
ذلیل کردانیده و ذلیل کرداند جمعی را که خدا عزیز کردانیده و کسی که اموال مشترک مسلمانانرا انتهابی
متصرف شود و این را حلال داند و کسی که حرام کرداند امری را که خدا حلال کردانیده است و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلطیست که عدل
نکند و مالداریست که حق خدا ندهد و فقیریست که فخر و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت امام رضا
عم منقولست که چون والیان دروغ میکویند و حکم ناحق میکنند باران از اسمان محبوس میشود چون
پادشاهان جور و ظلم میکنند دولتشان پست میشود چون مردم منع زکوة می نمایند چهارپایان هلاک
میشود و از حضرت رسول صم منقولست که امیر نمیشود کسی بر ده کس بازیاده مکر انکه چون او را بقیامت
بیاورند دستش در کردنش غل باشد پس اگر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را میکشایند
و اگر بدکار و ظالم باشد غل دیگر بر او می افزایند و بسند دیگر از انحضرت منقولست که هر که سرکردهٔ
جماعتی شود و در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم هر روزی که حاکم ایشان بوده است
هزار سال حبس نماید و بسند معتبر منقولست که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق عم امد حضرت از
او پرسیدند که ای زیاد از جانب خلفاء جور والی شدهٔ کفت بلی یابن رسول الله مرا مروتی هست و مالی
جمع نمیکنم و انچه بهم میرسانم با برادران مومن خود مواسات میکنم و برادرانه با ایشان صرف میکنم حضرت
فرمود که اکر چنین میکنی در هنکامی که نفس تو ترا بظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی
یاد او ر قدرت خدا را بر عقوبت تو و زیرا که انچه بمردم کردهٔ از ظلم از ایشان کذشته است و کناهش
برای تو باقی مانده است و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که خدا برای کسی که سلطنتی
باو داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اکر در میان مردم عدالت میکند
حق تعم امر میفرماید ملکی را که بفلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشان را ادبر بکرداند و باین
سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و انها که جور و ظلم میکنند و عدالت
نمیکنند امر میفرماید زود بکرداند پس بزودی روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی
میشود و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین عم فرمود بنوف بکالی که وصیت مرا قبول کن

و هرکز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار و طمغاچی مشو و بسند معتبر منقولست که حضرت امام
رضا عم فرمود که عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمتست و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که سه کسند که ایشان مقربترین خلق خواهند بود نزد حق تعم در روز قیامت تا خدا از حساب
خلایق فارغ کردد شخصی که قدرتش در حالت غضب باعث نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست
او ست و شخصی که در میان دو کس حکم کند باره رو دو یک جو بطرف هیچیک میل نکند و شخصی
که حق را بکوید خواه بر خود و خواه از برای خود و بسند معتبر از انحضرت منقولست که عدل شیرین
تر و کوارا تراست از ابی که تشنه بیابد و چه بسیار فراخست و موجب وسعت و رفاهیت میکردد عدل اکر
چه اندکی باشد و در حدیث دیکر فرمود که عدالت از عسل شیرین تر و از کره نرم تر و از مشک خوشبو
تر است و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود که ای فرزند
زنهار بپرهیز از ظلم کسی که یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد و از حضرت صادق عم منقولست که هر که
صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر نداشته باشد خدا کناهان او را در ان روز بیامرزد مکر انکه
خونی را بناحق بریزد یا مال یتیمی را بحرام بخورد و باسانید صحیحه از حضرت رسول صم منقولست که
بپرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت است یعنی موجب تاریکی ان روز میکردد و بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که هیچ احدی ظلم نمیکند مکر انکه خدا او را بسبب ان ظلم مبتلا میکرداند
در خودش یا در مالش یا فرزندانش و در حدیث دیکر فرمود که حق تعم وحی نمود به پیغمبری از
پیغمبرانش که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنزد این جبار و بکو که من ترا عامل نکرده ام بر ریختن
خونها و کرفتن اموال مردم بلکه ترا برای این قدرت داده ام که باز داری از من صدای نالهٔ مظلومان را
بدرستیکه من ترک نخواهم کرد فریاد رسی ایشان را در ظلمی که بر ایشان شده است اکر چه کافر باشند
و در حدیث دیکر فرمود که مظلوم از دین ظالم بیشتر میبرد از انچه ظالم از مال مظلوم میبرد بعد از ان
فرمود که کسی که بدی بمردم میکند بداند که بدی نسبت باو هم واقع شده بدرستیکه نمیدرود فرزند
ادم مکر چیزی را که میکارد و هیچ کس از تلخ شیرین ندرویده و از شیرین تلخ ندرویده است و حضرت
امیر المومنین عم فرمود که بد توشه ایست برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر مردم و بسند
معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر عم امد و کفت از زمان حجاج تا حال من والی
مردم شده ام ایا توبهٔ من قبول هست حضرت جواب نفرمودند باز دیکر اعادهٔ سوال کرد حضرت فرمودند
که توبه ات مقبول نیست تا بهر صاحب حقی حقش را ادا نمایی و از حضرت رسول صم منقولست که هر که
ظلمی بر کسی کرده باشد و او را نیابد که تدارک ان بکند از برای او استغفار نماید تا کفارهٔ ان ظلم شود
جدول دویم در بیان کیفیت معاشرت با رعایا و بیان حقی چند که رعایا بر ایشان

دارند بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که حق رعیت بر پادشاه آنست که بداند که ایشان برای این رعیت او شده اند که ایشان را خدا ضعیف گردانیده و او را قوة داده است پس واجب است بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی صادر شود ببخشد و مبادرت بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را بر ایشان داده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت نماید و در خانهٔ خود را بگشاید و پرده و حجاب از میان خود و مردم رفع کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد بر خدا لازم است که خوف او را در قیامت بایمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد باقر ع نزد عمر بن عبد العزیز رفتند او گفت که مرا موعظه کن حضرت فرمود که ای عمر درهای خانهٔ خود را بگشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومان را یاری کن و مظالم مردم را با ایشان رد کن بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که هر والی که محتجب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند حقتعالی در قیامت حوایج او را بر نیاورد و اگر هدیهٔ از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرکست و از حضرت صادق ع منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و ایشان را ضایع بگذارد حق او را ضایع بگذارد و در این باب احادیث بسیار است و چون بعامهٔ خلق فایده ندارد در این باب همین اکتفا نمائیم و کسی که آداب امرا و حکام خواهد رجوع نماید بنامهای شافیه که حضرت امیر المومنین ع بعمال و امرای اطراف نوشته اند خصوصا نامهٔ طولانی که برای مالک اشتر نوشته اند و نامهٔ که بسهل بن حنیف و بمحمد بن ابی بکر نوشته اند و بدانکه حقتعالی هر کس را در این دنیا سلطنتی داده چنانچه منقولست

* که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته * و در قیامت از سلوک او با رعیتش سوال خواهد فرمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امرا و وزرا را بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از برزیگران و اصحاب بیوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را واسطهٔ رزق ایشان گردانیده و علما را راعی طالبان علم ساخته و ایشان را رعیت علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر قوی و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری بدارد که موجب عقوبت و وزر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس ساخته و امر برعایت آنها نموده پس هیچیک در دنیا نیست که بهرهٔ از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدلی و جوری میباشد و هر کس در خود اینچه او را استیلا داده اند نعمتی باو کرامت نموده اند و در خور آن نعمت شکر از او طلبیده اند و شکر هر نعمتی

موجب مزید و فور آن نعمت میگردد و شکر هر یک از اینها آنست که بنحوی که خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقی که حقتعالی برای ایشان مقرر فرموده رعایت نماید و چون چنین کند حقتعالی آن نعمت را زیاده میگرداند و اگر کفران کند سلب می نماید چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلای خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکنند ملک ایشان پاینده میماند و الا بزودی زایل میگردد چنانکه گفته اند که ملک با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمیماند و همچنین در باب کسی که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر بر ایشان ظلم کند و حق ایشان را مرعی ندارد بزودی استیلای او بر ایشان برطرف میشود و اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک نماید بزودی علم را از او سلب مینمایند و الا علمش را می افزایند و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد بزودی آن اعضا ببلاها مبتلا میشود و از او زایل میشود انتفاع از آنها و عقاب ثواب آخرت از برای هر یک از رعایت و عدم رعایت این حقوق ثابت است و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید بحدیث طویلی که از حضرت علی بن الحسین ع در باب حقوق وارد شده است و ترجمهٔ که والد فقیر علیه الرحمه و الغفران در شرح من لا یحضر آن حدیث را نموده اند که بر جمیع حقوق مشتمل است و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد

* جدول سیم * در بیان ثواب اعانت مومنان و ادخال سرور در قلب ایشان و رفع ظلم از ایشان نمودن است و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان نفع نرساند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که تبسم بروی برادر مومن کردن حسنه است و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوب تر نیست از داخل گردانیدن سرور و خوشحالی بر مومن و در حدیث دیگر فرمود که حقتعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی مرا بندگان هستند که بهشت را برای ایشان مباح میکنم و ایشان را در بهشت حاکم و مختار میکنم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود که کسی که برادر مومن خود را خوشحال کند بعد از آن آنحضرت فرمود که مومنی بود در مملکت پادشاه جباری و او در مقام ایذاء آن مومن در آمد آن مومن گریخت و ببلاد مشرک رفت و یکی از مشرکان پناه برد آن مشرک او را بخانه در آورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون آن مشرک مرد حقتعالی باو وحی نمود که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت جائی میبود ترا در بهشت ساکن میگردانیدم و لیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک مرده باشد و لیکن ای آتش او را بترسان اما مسوزان و از آتش مکن و در دو طرف روز روزی او را خدا میفرستد سایل پرسید که از بهشت میفرستد فرمود که از هر جا که خدا خواهد میفرستد و باسانید معتبره از حضرت صادق ع منقولست که حقتعالی وحی نمود بحضرت داود ع بدرستیکه بندهٔ از بندگان من حسنه میکند و بسبب آن بهشت را برای او مباح میگردانم داود گفت خداوندا آن حسنه کدام است فرمود که بر بندهٔ مومن من خوشحالی

و سروری داخل گرداند اگر چه یک دانه خرما باشد داود گفت که خداوندا سزاوار است کسی را که ترا شناسد که امید خود را از تو قطع نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که مومنی را خوشحال کند حضرت رسول صم را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول صم را خوشحال و مسرور کند خدا را مسرور و خوشنود گردانیده است و همچنین اگر مومنی را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را بخشم آورده است در حدیث دیگر فرمود که محبوب‌ترین اعمال نزد حق تعم ادخال سرور است بر مومن باینکه در گرسنگی او را سیر گرداند یا کربی و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا کند و از سدیر صراف منقولست که در خدمت حضرت صادق عم بودم حق مومن نزد آنحضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند که میخواهی برای تو بیان کنم مرتبه و منزلت مومن را نزد خدا گفتم بلی فرمود که چون حق تعم قبض روح بندهٔ مومن میفرماید دو ملک که بر او موکل بوده‌اند باسمان میروند و میگویند پروردگارا این بندهٔ تو نیکو بندهٔ بود بطاعت تو مسارعت مینمود و از معصیت تو احتراز میکرد و قبض روح او نمودی ما را بعد از او بچه چیز امر میفرمایی خداوند عظیم الشان فرماید که بروید بدنیا و نزد قبر بندهٔ من باشید و تحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب آنها را برای بندهٔ من بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم پس فرمود که میخواهی دیگر بگویم از فضیلت مومن گفتم بلی فرمود که چون حق تعم مومن را از قبرش مبعوث میگرداند با او از قبرش مثالی و صورتی بیرون می‌آید و پیش او روان میشود پس مومن هر هولی از اهوال قیامت را که می‌بیند آن مثال باو میگوید که جزع مکن و مترس و اندوهناک مشو بشارت باد ترا بسرور و کرامت از جانب حقتعم و با او می‌آید تا بمقام حساب و حقتعم او را حساب آسان میفرماید و امر میفرماید که او را ببهشت برید و باز آن مثال در پیش او میرود پس مومن باو میگوید که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی پیوسته مرا بشارت میدادی بسرور و کرامت از جانب خدا تا آنکه مرا ببهشت رسانیدی تو کیستی آن مثال گوید من آن سرورم که بر برادر مومن خود داخل کردی در دنیا خدا مرا از آن سرور خلق نموده که ترا بشارت دهم و بسند معتبر از مشمعل منقولست که سالی بحج رفتم و بخدمت حضرت صادق عم رسیدم فرمود که از کجا آیی گفتم بحج آمده بودم فرمود که میدانی که حج چه ثواب دارد گفتم نه مگر آنکه بفرمایی فرمود که بندهٔ چون هفت شوط طواف این خانه میکند و دو رکعت نماز طواف میکند و سعی میان صفا و مروه میکند حقتعم از برای او شش هزار حسنه مینویسد و شش هزار گناه از او محو مینماید و شش هزار درجه از برای او بلند میکند و شش هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت او را بر می‌آورد گفتم فدای تو گردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بچیزی که ثوابش از این بیشتر است گفتم بلی فرمود که قضای حاجت مومن بهتر است از ده حج و در حدیث دیگر فرمود که هر که حاجت مومنی را برآورد

حقتعم

حقتعم او را ندا فرماید که بر من است ثواب تو و راضی نمیشوم از برای تو بغیر بهشت و بسند معتبر از مفضل منقولست که حضرت صادق عم فرمود که بشنو آنچه میگویم عمل نما بآن و خبر ده بآن علیه و بلند مرتبه‌گان برادران مومنت را گفتم فدای تو گردم کیستند ایشان فرمود که آنها که رغبت مینمایند در قضای حوایج برادران مومن خود بعد از این فرمود که هر که یک حاجت برادر مومن خود را برآورد حقتعم در قیامت صد هزار حاجت او را برآورد که یکی از آنها دخول بهشت باشد و یکی دیگر آن باشد که خویشان و آشنایان و برادران خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث دیگر منقولست که بمفضل فرمود که حقتعم جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای حوایج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی خود را از آن جماعت کن و بروایت دیگر فرمود که قضای حاجت مومن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حجی صاحبش بیست هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که کسی که برادر مومنش در حاجتی بنزد او بیاید او رحمتیست از خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصولست و اگر او را رد کند و حاجتش را برنیاورد و قدرت بر آن داشته باشد حقتعم در قبرش بر او ماری از آتش مسلط گرداند که ابهامش را بگزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه بیامرزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بدتر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که مومنی که حاجتی از برادر مومنش بر او وارد شود و قدرت بر روا کردن حاجت او نداشته باشد و دلش غمگین شود برای اینکه قدرت بر قضای حاجت برادر مومن خود ندارد حقتعم بسبب آن غم و اهتمام او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که خدا را بندگان در زمین هست که سعی میکنند در قضای حاجتهای مردم ایشان ایمنانند در روز قیامت و هر که برادر مومن خود را خوشحال و شاد گرداند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که راه رود در حاجت برادر مومنش هفتاد و پنج هزار ملک بال مرحمت بر او بگسترانند و هر قدمی که بردارد حسنهٔ حقتعم در نامهٔ عملش بنویسد و گناهی از او کم کند و درجهٔ از برای او بلند کند و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حجی و عمرهٔ باو کرامت فرماید از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که هر که اعانت نماید و بفریاد برسد برادر مومن غمگین مضطر خود را در هنگامی که بسیار بمشقت و سختی افتاده باشد و غم او را زایل گرداند و اعانت او نماید بر برآوردن حاجتش حقتعم برای او واجب گرداند هفتاد و دو رحمت را که یک رحمت امور معیشت دنیای او را باصلاح آورد و هفتاد و یک رحمت دیگر را از برای او ذخیره نماید که بآنها دفع نماید از او فزعها و اهوال روز قیامت را و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید مومنی را حقتعم از او دفع

نماید هفتاد و سه کرب و مشقت دنیا را از او دور کرداند و هفتاد و دو کرب از کربهای عظیم قیامت در هنکامی که همه کس مشغول حال خود باشند و در حدیث دیکر فرمود کسی که غمی و مشقتی از خاطر برای مومن پریشان خود بردارد حقتعالی حاجتهای دنیا و اخرتش را براورد و کسی که عیب مومنی را بپوشاند حقتعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و اخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت مومن است مادامی که مومن در اعانت برادر مومن خود است پس منتفع شوید بموعظها و رغبت نمایید در خیرات و بسند معتبر دیکر فرمود که هر که ترک یاری برادر مومن خود بکند و قدرت بر ان داشته باشد البته خدا او را در دنیا و اخرت خوار کرداند و از حضرت رسول صم منقولست که هر که از مومنی شدتی و المی از شدتهای دنیا بردارد حقتعالی هفتاد و دو شدت و الم از شدتهای اخرت را از او رفع نماید و هفتاد و دو شدت و الم از المهای دنیا را از او دور کرداند از حضرت صادق عم منقولست که جهار کسند که حقتعالی در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسی که شخصی از او چیزی خریده باشد و پشیمان شود و رد کند و او قبول نماید و کسی که مضطری را بفریاد رسد و کسی که بنده را ازاد کند و کسی که عزبی را کدخدا کند حضرت امیر المومنین عم فرمود که هر که رد نماید از مسلمانان ضرر ابی را یا ضرر اتشی را یا ضرر دشمنی را خدا کناهان او را بیامرزد و از حضرت صادق عم منقولست که شخصی را ملائکه در قبرش زنده کردند و نشانیدند و کفتند که ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم کفت طاقت ندارم ایشان یکی کم کردند کفت طاقت ندارم و همچنین کم میکردند تا به یک تازیانه رسید و کفتند از این یک تازیانه چاره نیست پرسید که بچه سبب این تازیانه را بر من میزنید کفتند برای انکه روزی بیوضو نماز کردی و بر ضعیفی کذشتی و او را یاری نکردی پس تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از اتش شد و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید در حاجتی و او قادر بر قضای ان حاجت باشد و نکند حقتعالی او را در قیامت سرزنش و تعییر شدید بکند و باو بکوید که برادر مومن تو امد بنزد تو در حاجتی که قضای ان حاجت را بدست تو کذاشته بودم و قادر بران بودی و نکردی بسبب کمی رغبت و خواهش ثواب ان بعزت خود سوکند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم و در حدیث دیکر فرمود که حقتعالی سوکند بذات مقدس خود خورده است که خائنی را در جوار رحمت خود جا ندهد سایل پرسید که خاین کیست فرمود که کسی که از مومنی ذخیره نماید درهمی را یا منع نماید از او چیزی از امور دنیا را از وی کفت که بناه میبرم بخدا از غضب او حضرت فرمود که حقتعالی سوکند خورده است که سه طایفه را در بهشت ساکن نکرداند کسی که بر خدا رد کند و سخن او را قبول ننماید یا کسی که سخن امام حقی را رد نماید یا کسی که حق مومنی را حبس نماید راوی کفت که زیادتی مال خود را باو بدهد فرمود که از جان خود و روح خود باو بدهد

و اکر جان خود را بخل کند بر برادر مومن خود یعنی ملاحظه عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را بر نیاورد شیطان در نطفه او شریک شده بوده است و در حدیث دیکر فرمود که هر که منع نماید از مومنی چیزی را که بان محتاج باشد ان مومن و او قادر باشد که ان چیز را که از جانب خود یا از جانب غیر باو برساند حقتعالی او را در صحرای محشر بدارد با روی سیاه و چشمان ازرق و دستهای در کردن بسته پس کویند که این خاینی است که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از ان فرماید که او را بجهنم برند و از حضرت رسول صم منقولست که هر که منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضای حاجت او باشد مثل کناه عشار ان بر ان لازم شود پرسیدند که کناه عشار چیست فرمود که در هر شب و روزی خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسی که خدا او را لعنت کند او را یاوری نیست * جدول جهارم * در بیان مذمت تحقیر و ایذای مومنان و راندن ایشان از درکاه خود و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که میان او و مومنی حاجبی باشد که مانع از دخول او کردد خدا میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقول است که در زمان بنی اسرائیل جهار نفر از مومنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و با یکدیکر سخنی داشتند ان مومن دیکر بدر خانه امد در را کوفت غلامی بیرون امد پرسید که مولای تو کجاست کفت در خانه نیست ان مومن بر کشت غلام چون نزد مولا امد از او پرسید که کی بود که در میزد کفت فلان مومن بود کفتم که در خانه نیست ان مولا ساکت شد و پروایی نکرد از برکشتن ان مومن و غلام خود را ملامتی نکرد بر انکار و هیچ یک از ان سه نفر ازرده نشدند از برکشتن ان مومن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیکر شد بامداد ان مومن باز بدر خانه امد دید که ایشان از خانه بیرون امده اند و بجانب مزرعه خود میروند بر ایشان سلام کرد و کفت من با شما بیایم کفتند بلی و عذری از او نخواستند از برکشتن روز کذشته و ان مومن مرد پریشان محتاج فقیری بود در اثنای راه ناکاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد کمان کردند که باران خواهد امد بسرعت روان شدند ناکاه منادی از میان ابر ندا کرد که ای اتش ایشان را بکیر و من جبرئیلم رسول پروردکار عالمیان ناکاه اتشی از میان ابر نازل شد ان سه نفر را ربود و سوخت ان مرد فقیر ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب ان واقعه را ندانست پس برکشت بخدمت حضرت یوشع امد و قصه را نقل کرد یوشع کفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از انکه از ایشان راضی بود بسبب کاری که نسبت بتو کردند و واقعه ایشان را نقل فرمود ان مرد کفت که من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اکر این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع میکرد اما در این ساعت نفعی نمیکند شاید بعد از ان نفعی بایشان برساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر

مسلمانی که بنزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی باو داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مومن را ملاقات نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر که نظر کند بسوی مومنی که او را بترساند خدا او را بترساند در روزی که پناهی و سایهٔ از غیر سایهٔ مرحمت او نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که بترساند مومنی را بسلطنت استیلای خود برای اینکه مکروهی باو برساند جای او در آتش جهنم است و اگر بترساند و مکروه را برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرمود هر که اعانت نماید بر ضرر مومنی بنصف کلمه در قیامت چون در آید حقتعم در میان دو چشمش نوشته باشد که او ناامید است از رحمت من و باسانید معتبره منقولست که حق تعم میفرماید که هر که بندهٔ مومن مرا ذلیل گرداند چنان است که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که در جهنم کوهی هست که آنرا صعدا میگویند و در صعدا وادی هست که آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هر وقت که پرده از آن چاه برمیگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می آیند و در آن چاه است منازل جباران و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی را بترساند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر که دستی بر مومنی زند که او را ذلیل گرداند یا طپانچهٔ بر روی او زند یا چیزی نسبت باو واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی گرداند و توبه و استغفار کند پس زینهار که تعجیل مکنید در ایذای احدی از خلق شاید که او مومن باشد و شما ندانید و بر شما باد بتانی و نرمی و تندی کردن از حربهای شیطان است و هیچ چیز نزد خدا محبوب تر نیست از حلم و نرمی و تانی و از حضرت رسول صم منقولست که هر که بروی مسلمانی طپانچه بزند حقتعم در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد و آتش را بر او مسلط گرداند و او را غل کرده باتش جهنم برند و هر که تازیانهٔ در پیش پادشاه جابری یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش هفتاد ذرع باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسی که سعی نماید در ضرر مومنی بسوی ظالمی و بد او را بگوید و باو مکروهی برسد حقتعم اعمالش را حبط نماید و اگر مکروهی یا آزاری باو برسد خدا او را در طبقهٔ هامان در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین عم از حضرت رسول صم پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح ایشان ننماید فرمود که چهارم شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق عم منقولست که شخصی که مومنی را بکشد بناحق وقت مردن باو میگویند که اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوسی بمیر و بسندهای معتبر از حضرت رسول صم منقول است که گناهکارترین مردم نزد خدا کیست که کسی را

بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شما را فریب ندهد حال کسی که دست بخون مسلمان گشوده بدرستیکه او را کشندهٔ هست که هرگز نمیمیرد که آن آتش جهنم است و از حضرت صادق عم منقولست که آدمی در دین خود هست مادام که مرتکب خون حرامی نشود و کسی که عمدا مومنی را بکشد توفیق توبه نمی یابد و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که شخصی را در قیامت خواهند آورد با قدر محجمهٔ از خون پس او گوید که من والله کسی را نکشته ام و شریک در خون کسی نگشته ام حقتعم باو فرماید که فلان بندهٔ مرا یاد کردی و آن سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد و از حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که داخل بهشت نمیشوند کسی که خونی بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اول چیزی که حقتعم در آن حکم میفرماید در قیامت خون مسلمانان است پس اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر میکنند در میان ایشان حکم میکنند دیگر هر که خونی کرده باشد بعد از آن در میان مردم حکم میکنند و هر کشته شده قاتل خود را میاورد و خونش را بر روی او میریزد و میگوید که این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیگر فرمود که حقتعم وحی فرمود بحضرت موسی عم که بگو بگروه بنی اسرائیل که زینهار که اجتناب نمایید از کشتن کسی بغیر حق که هر که یک کس را در دنیا میکشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه میکشم مثل آن کشتن و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که مومنی را عمدا بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده اش بنویسد و کشته شده از گناهان بدر آید و از حضرت رسول صم منقولست که فرمود بحق آن خداوندی که مرا بحق فرستاده است که اگر جمیع اهل آسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی باشند بآن خدا همه را برو در آتش جهنم افکند و از حضرت صادق عم منقولست که شخصی در قیامت بنزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب باشند و او را بخون آلوده کند او گوید ای بندهٔ خدا مرا با تو چکار بود گوید که در فلان روز یک کلمه گفتی و اعانت بر کشتن من کردی

* جدول پنجم *

در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان و متعرض سطوات ایشان نشدن است بدانکه پادشاهانی که بر دین حق باشند ایشانرا بر رعیت حقوق بسیار هست که حفظ و حراست ایشان مینمایند و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و دین و جان و مال و عرض ایشان بحمایت پادشاهان محفوظ میباشد پس ایشانرا دعا باید کرد و حق ایشانرا باید شناخت خصوصا در هنگامی که بعدالت سلوک نمایند چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند که از اجلال و تعظیم خدا است پادشاه عادل اگر چه ظاهرش اینست که مراد امام و منسوبان آنحضرت باشد چنانچه در حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل امام عادل واقع شده است اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد و اگر پادشاهان خلاف برنهج صلاح و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان میباید کرد یا خود را اصلاح

میباید نمود که خدا ایشانرا باصلاح آورد زیراکه دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست و مطلق پادشاهان جابر و ظالمان را نیز رعایت میباید کرد و تقیه از ایشان واجب است و خود را از ضرر ایشان حفظ کنند و مورد قهر ایشان نسازند چنانچه حضرت سید الساجدین عم در حدیث حقوق میفرماید که حق پادشاه بر تو آنست که بدانی که خدا ترا فتنهٔ او ساخته است و او را امتحان نموده که بر تو استیلا و سلطنت داده است و بدانی که بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او در نیاوری که خود را بهلاک اندازی و شریک گناه او باشی در آنچه نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون نمرود حضرت ابراهیم عم را بعد از انداختن باتش از ملک خود بیرون کرد داخل ملک پادشاهان قبط شد و صندوقی ساخته بود حضرت ساره را در صندوق کرده بود که کسی را بر او نظر نیفتد در ملک آن پادشاه بعشاری رسید چون آمد که عشور مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت در صندوق را بگشا به بینم در صندوق چه چیز هست حضرت ابراهیم عم فرمود که هر چه خواهی حساب کن و عشورش را بگیر او گفت که راضی نمیشوم تا در صندوق را بگشائی چون صندوق را گشود پرسید که این کیست فرمود که زن من و دخترخالهٔ من است عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را با پادشاه عرض نمود پادشاه گفت که همه را بحضور آور چون حضرت ابراهیم عم بمجلس پادشاه داخل شد پادشاه گفت که در صندوق را بگشا فرمود که حرمت من و دخترخالهٔ من در این صندوق است و هر چه با خود دارم فدا میدهم که در صندوق را باز نکنم پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود چون حسن و جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم فرمود که خداوندا دست او را از حرمت من حبس کن در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست که بساره رساند و نتوانست که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست من چنین کرده ابراهیم عم گفت بلی خداوند من صاحب غیرتست و حرام را دشمن میدارد و او حایل شد میان تو و حرمت من گفت که دعا کن که خدا دست مرا برگرداند اگر اجابت تو بکند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود دستش صحیح شد باز نظر کرد بساره دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم عم دعا کرد دستش خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبهٔ سیم که دستش برگشت حضرت ابراهیم عم را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت هر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم ابراهیم عم فرمود که چه حاجت است گفت کنیزک قبطیهٔ خوش روی عاقلی دارم میخواهم رخصت فرمائی که او را بساره دهم که خدمت او کند پس هاجر مادر اسمعیل را بساره بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد و پادشاه بمشایعت ابراهیم عم بیرون آمد و ابراهیم پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم عم در اثنای راه وحی رسید بحضرت ابراهیم که بایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ایستاد و پادشاه گفت خداوندم در این

ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است و حضرت رسول صم بحضرت امیر المؤمنین عم وصیت نمود که هشت کسند که اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را کسی که بسفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند و کسی که طلب خیر از دشمنان خود نماید و کسی که از ایشان طلب فضل و احسان نماید و کسی که خود را در میان دو کس داخل کند در سری که در میان ایشان باشد و او را داخل در آن سر نکرده باشند و کسی که استخفاف نماید بپادشاه و صاحب سلطنتی و کسی که در جائی نشیند که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد و کسی که با کسی سخن گوید که او گوش بدهد و از او سخن نشنود و از حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که هر که با ایشان مبالغه و منازعه میکند ذلیل میشود پدر و پادشاه و قرض خواه و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهانرا و دلهای ایشان در دست منست پس هر گروهی که اطاعت من میکنند دلهای پادشاهانرا بر ایشان مهربان میکنم و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای پادشاهانرا بر ایشان بخشم می آورم پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشانرا بسوی شما میل دهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون حقتعالی خیر رعیتی را میخواهد بر ایشان پادشاه مهربانی میگمارد و از برای او وزیر عادلی مهیا و میسر میگرداند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کنید خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمائید که او را اصلاح نماید بدرستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه شماست و بدرستیکه پادشاه عادل بمنزلهٔ پدر مهربان است پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت رسول صم منقولست که هر که اطاعت پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حقتعالی میفرماید که خود را بمهلکه میندازید و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که متعرض پادشاه جابری شود و بسبب آن بلیهٔ مبتلا شود خدا او را در آن بلا اجر ندهد و بر آن شدت او را صبر عطا نفرماید * جدول ششم * در بیان مفاسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان و مدح کردن ایشان است بدانکه تقرب ملوک و امرا موجب خسران دنیا و عقبی است و در دنیا دو روزی اعتباری آلوده بصد هزار مذلت و محنت هست و بزودی برطرف میشود و در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب می ماند و از برای دانستن این امر مشاهدهٔ احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای

دولتهای ایشان کافیست و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاعی داشته باشد میداند که در عین اعتبار یک
لحظه رفاهیت ندارند و حسرت بر حال فقرا و بیچارها میبرند و مفاسد قرب ایشان بسیار است اول اعانت
ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است که بسیاری خلطه با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از
ظلمها میسر نمیشود دویم میل قلبی و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرسد و حقتعالی
میفرماید که رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که اتش شمارا مس میکند و اخبار در نهی از مراوده
ایشان بسیار است سیم راضی بودن بافعال قبیحهٔ ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسی
که بظلمی راضی میشود در ان ظلم شریکست چهارم انکه بکثرت ملاحظه و مشاهدهٔ اطوار ناپسندیدهٔ
ایشان قبایح احوال ایشان از نظر محو میشود بلکه مستحسن می نماید و موجب میل و رغبت اینکس بان اعمال
و افعال میشود و بزودی اینکس بانها مبتلا میشود پنجم انکه در مجالس ایشان نامتعارف بودن خوش
نیست بحسب عرف و تعارف مجلس ایشان انست که هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند
ایشانرا مدح و تحسین کنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و رسول است ششم انکه اگر ظلمی در مجلس
ایشان شود منع نمیتوان نمود عرفا و کسی که خواهد مصاحب هم شرب باشد موید قول ایشان نیز میباید
بگوید و در اینضمن ترک نهی از منکر بعمل می اید که از جملهٔ گناهان کبیره است هفتم انکه بقای ایشانرا
بر ظلم میخواهد تا خود نزد ایشان معزز باشد یا بسبب محبت ایشان عزت ایشانرا میخواهد و این نیز جایز نیست
هشتم انکه در خانهای شبههٔ ایشان داخل میباید شد و بر بساطهای شبههٔ ایشان میباید رفت و از لقمهای
شبهه ایشان می باید خورد و اینها همه موجب قساوت قلبست بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم
بحرمت انها هم میرسد و بی شبهه حرام میشود و باز میباید تصرف کرده اغماض نمود و مفاسد دیگر بسیار است
که این رساله گنجایش ذکر انها اندارد و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که بخیل را راحت نمیباشد و حسود را لذت نمی باشد و پادشاهانرا وفائی باشد و
دروغگو را مروت نمی باشد و سفیه و بیخرد را بزرگی نمی شاید بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست
که پادشاهان از جمیع مردمان بیوفاترند و دوست و یار ایشان از همه کس کمتر است و بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که اگر دوستی داشته باشی و بولایت و حکومتی برسد و او را بر ده یک انچه
پیشتر با تو سلوک میکرد بیابی پس او دوست بد نیست برای تو و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم
منقولست که چهار چیز است که دل را فاسد میکنند و موجب قساوت قلب میشود و نفاق را بر دل میرویاند
چنانچه اب درخت را میرویاند لهو و ساز و غنا شنیدن و فحش گفتن و در خانهٔ پادشاهان رفتن و طلب
صید کردن و از حضرت رسول صم منقولست که هر که ملازم پادشاهان شود مفتون میگردد و هر قدر که
بپادشاه نزدیکتر میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق عم منقولست که صاحب ورع و پرهیز

کار انست که از محارم الهی بپرهیزد و از شبهها اجتناب نماید و اگر از شبهها اجتناب ننماید بحرام میافتد
بنادانی و کسی که منکری را ببیند و انکار ان نکند با انکه قادر بر ان باشد پس دوست داشته است که
خدا را معصیت کنند و هر که دوست دارد که خدا را معصیت کنند با خدا علانیه دشمنی کرده است و کسی
که بقای ظالمان را خواهد پس دوست میدارد که خدا را معصیت کنند و حال انکه حقتعالی حمد کرده است
خود را بر هلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از امیر المومنین عم منقولست که ظلم کننده و کسی که در ظلم
اعانت او مینماید و کسی که بظلم او راضیست هر سه شریکند در ظلم و از حضرت صادق عم منقولست که
حضرت عیسی فرمود بگروه بنی اسرائیل که اعانت مکنید ظالم را بر ظلم که فضل شما باطل میشود و از حضرت
رسول صم منقولست که هر که مدح کند پادشاه جابر را و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا
قرین ان ظالم باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلم قرین هامان باشد در جهنم و هر که از جانب
ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک موت بنزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا
و اتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حاضر میباشد در مجلسی که پادشاه
جابری بظلم و عدوان کسیرا زند یا بکشد یا ظلمی بر او کند اگر یاری او نکند زیرا که یاری و نصرت
مومن بر مومن واجب است در هنگامی که حاضر باشد و اگر حاضر نباشد و مطلع نشوید بر شما حجت
تمام نخواهد بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر عم روزی گذشتند
دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام روز دیگر بخدمت انحضرت رفتم فرمود که ان چه
مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو گردم ان قاضی مرا اکرام مینماید و گاهی نزد او می نشینم
حضرت فرمود که چه چیز ترا ایمن گردانیده است از انکه لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل ان
مجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المومنین صم در وقت وفات حضرت امام حسن عم را وصیت فرمود که
صالح را دوست دار برای صلاحش و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمائی و در دل او را
دشمن دار و از حضرت صادق عم منقولست که هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند
بر او کسی را که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای رفع ان ظلم دعایش را مستجاب نکند و او را بر ان مظلوم
بودن اجر ندهد و بسند معتبر از انحضرت منقولست که اعوان ظالمان در قیامت در سراپردهای اتش
خواهند بود تا حقتعالی از حساب خلایق فارغ شود و در حدیث دیگر فرمود که از جملهٔ رکون بظالم است
که بنزد پادشاه جابری برود و انقدر حیات او را خواهد که دست بکیسه کند و باو عطا کند و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که چون روز قیامت میشود منادی از جانب حقتعالی ندا میکند که
کجایند ظالمان و اعوان ایشان و هر که لیقهٔ در دوات ایشان گذاشته یا سر کیسهٔ برای ایشان بسته یا مدی
با ایشان داده ایشانرا با ظالمان محشور کنند و فرمود که هیچ بندهٔ نزد پادشاه مقرب نمیشود مگر انکه از خدا

دور میشود وهیچ بندهٔ مالش زیاد نمیشود مکر انکه حسابش دشوار میشود وهیچ بندهٔ اتباعش زیاده نمیشود
مکر انکه شیاطین او بیشتر میشوند و درحدیث دیکر فرمود که زینهار که احتراز نمایید از درکاه پادشاهان
وحوالی وحواشی ایشان که هرکه بدرکاه ایشان وحواشی واتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دور
تر است وهرکه پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا ورع را ازاو بر دارد و او را حیران کرداند و از حضرت
صادق عم بسند معتبر منقولست که فرمود که حفظ نمایید دین خود را بورع وپرهیزکاری وتقویت کنید
دین خود را بتقیه ومستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان وبدانید که هرمومنی که
خضوع وشکستکی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسی که در دین مخالف او باشد از برای طمع انچه در
دست اوست از دنیا خدا او را کمنام کرداند واو را دشمن دارد و بخود واکذارد واکر چیزی از دنیای
او بدستش اید حقتعم برکت را از انچیز بردارد وهر چه از ان مال در حج وعمره وبنده ازاد کردن صرف
نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق عم منقولست که هرکه اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته
حق تعم ازاو درغضب وخشم باشد تادست از ان اعانت بردارد * جدول هفتم * در بیان جهتی چند است
که بان جهات بخانهٔ حکام وامرا میتوان رفتن بدانکه کاه هست که معاشرت با ایشان وتردد کردن
بخانهای ایشان واجب میشود بسببی چند اول تقیه چنانچه سابقا مذکور شد پس اکر کسی از ندیدن
ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع ان ضرر دیدن ایشان لازم است وحضرات
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم بخانهٔ خلفای بنی عباس علیهم اللعنه ومنسوبان ایشان بتقیه تردد مینموده
اند وملایمت ومدارا با ایشان میفرموده اند دویم انکه بقصد این رود که دفع ضرری از مظلومی
بکند یا نفعی بمومنی برساند وباین سبب نیز کاهی واجب ولازم میشود چنانچه احادیث کذشت در باب
فریادرسی مظلومان وقضای حوایج مومنان بلکه اکر کسی قادر بر دفع ظلمی از مومنی باشد ورعایت
عزت واعتبار خود بکند ومتوجه ان نشود شریک ان ظلم خواهد بود ومعاقب خواهد کردید وحقتعم
او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث وارد شده است که هرچیز را زکاتیست وزکوة جاه واعتبار
انست که انرا صرف قضای حوایج برادران مومن کنند چنانچه بدادن زکوة مال زیاد میشود بصرف کردن
جاه وعزت خود در راه خدا ان نیز زیاد میشود هم چنانچه بترک زکوة مال تلف میشود هم چنین بترک صرف
کردن اعتبار اعتبار برطرف میشود وخدا او را ذلیل میکرداند چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
موسی کاظم عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که بمن برسانید حاجت کسی را که نمیتواند حاجت
خود را بمن رسانیدن بدرستیکه کسی که بصاحب سلطنتی رساند حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن
ان حاجت نباشد حقتعم در روز قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد و بسند معتبر دیکر از انحضرت
منقولست که فرمود که اکر از کوهی بزیر افتم و پاره پاره شوم دوست تر میدارم از انکه متولی عملی از اعمال

ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان را ه روم مکر از برای انکه غمی از مومنی بردارم یا اسیر ومحبوسی
را خلاص کنم یا قرض مومنی را ادا نمایم بدرستیکه کمتر چیزی که با اعوان ظالمان میکنند انست که بر سر
ایشان سراپردهٔ از اتش میزنند تا حقتعم از حساب خلایق فارغ شود ای زیاد اکر متولی عملی از اعمال
ایشان بشوی با برادران مومن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف کناه تو شود و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که هیچ جباری نیست مکر انکه با او مومنی میباشد که خدا بسبب ان مومن دفع ضرر
ان جبار از شیعیان می نماید وبهرهٔ ان مومن در اخرت کمتر از جمیع مومنان خواهد بود بسبب مصاحبت
ان جبار و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که خدا را با پادشاهان دوستان میباشد
که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود می نماید سیم انکه بقصد هدایت ایشان اکر قابل هدایت
باشند بنزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بکیرد چنانچه بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حضرت لقمان بخانهٔ قضاة و پادشاهان و امرا و سلاطین میرفتند
و ایشانرا موعظه میکردند و بر ایشان ترحم میکردند بسبب بلایی که ایشان بان مبتلا کردیده اند و دل
باعتبارات فانی دنیا بسته اند و عبرت از احوال ایشان میکرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ
مینمودند که بان غالب میشدند بر نفس و مجاهده با هوا و خواهشهای نفس میکردند ای عزیز بدانکه
این وجوهی که مذکور شد یا وجوه دیکر که ذکرش موجب طول کلام است کاه هست که غرض واقعی
ادمیست اکثر اوقات نفس غرضهای فاسد وخیالات باطل خود را از محبت جاه وعزت واعتبار ومال
ومنصب را باین صورتها در نظر ادمی در می اورد وادمیرا فریب میدهد وکمان میکند که از برای
خداست اما چون بشکافد معلومش میشود که غرضش محض دنیا بوده است ودر این قسم امور هواهای
نفسانی با اغراض صحیحهٔ انسانی بسیار مشتبه میشود پس بزودی فریب نفس وشیطانرا نباید خورد وخود را
در معرض چنین مهالک بدر نباید اورد * هدانا الله وجمیع المومنین الی مسالك الیقین یا اباذر لا یزال
العبد یزداد من الله بعدا ما سیئ خلقه * ای ابوذر پیوسته ادمی از خدا دور میشود مادام که خلقش
بداست بدانکه خلق صفتی را میکویند که ملکهٔ نفس وحالی او شده باشد واخلاق حسنه نزد حقتعم
بهتر است از اعمال حسنه هم چنین خلقهای بد بدتر است از عملهای بد وبسا باشد که صاحب خلق بدی
عبادت بسیار کند وصاحب خلق نیکی ان عبادت را نکند و درجهٔ او نزد خدا رفیعتر باشد و بر اخلاق
اعتماد میباشد چون خلق بد حالی نفس شده و بزودی از او منفك نمیشود و بر اعمالی که بواعث انها
ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست وزود متبدل میشود وخلق فطری میباشد که حقتعم در
اصل فطرت نفس را چنین خلق فرموده باشد وکسبی نیز میباشد وان بکثرت ممارست بر اعمال خیر حاصل
میشود مثل انکه سخاوت در بعضی مردم فطریست که چنین خلق شده اند و بعضی هستند که در طبعشان

بخلی هست اگر در مقام ازاله ان در اید از ازاله اش باین میشود که مکرر خود را بدارد بر احسان کردن و بر
نفس خود زور اورد بملاحظهٔ ثواب و عقاب و تفکر در حسن احسان نمودن و قبح بخل و رزیدن و هر چند
بیشتر از او صادر میشود بر نفس اسانتر میشود تا انکه حالی نفس میشود که بالطبع مایل میشود بسخاوت
و کریزان میشود از بخل و باین مرتبه که رسید خلق میشود و هم چنین گاه هست که جمعی طبعشان بحسب
اصل خلقت بسخاوت مایل است و خود را باغواء شیطان بر بخل میدارند تا حالی ایشان میشود و هم چنین
در ساير اخلاق حسنه و انکسی که صاحب خلق حسنی شده است کمالش بیشتر است اما انکسی که بمشقت
بر خود میگذارد امر بر او چون بر او دشوارتر است از اینجهت ثوابش ممکن است که زیاده باشد و خلق
حسن که در احادیث وارد شده است گاهی بر مطلق صفات حسنه که ملکهٔ نفس شده باشد اطلاق میکنند
و گاهی بر خصوص خلق معاشرت با خلق اطلاق میکنند و هم چنین خلق سیئ و بد انکه بد خلقی
بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته خود و اکثر خلق از او در ازارند خوش خلقی بهترین صفات
حسنه است و جمیع معایب را میپوشاند و از اعظم ارکان ایمانست چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که از مومنان کسی ایمانش کاملتر است که خلقش نیکوتر است از حضرت رسول صم
منقولست که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و از حضرت صادق عم
منقولست که هیچ عملی نزد حقتعالی محبوبتر نیست از انکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث
دیگر فرمود که خلق نیکو ادمی را میرساند بدرجهٔ کسی که روزها روزه دارد و شبها بعبادت خدا ایستد
و از حضرت رسول صم منقولست که بیشتر چیزی که امت من بسبب ان داخل بهشت میشوند پرهیزکاری
از محرمات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق عم منقولست که خلق نیکو گناهان را میگدازد چنانچه
افتاب یخ را میگدازد و فرمود که نیکی کردن بخلق نیک با مردم معاشرت نمودن خانها را معمور و ابادان
میکند و در حدیث دیگر فرمود که بدرستیکه خلق عطیه ایست از جانب حقتعالی که بخلق خود عطا میفرماید
و بعضی از ان سجیه و طبیعت ادمیست و بعضی انست که ادمی نیت و عزم خود را بر ان میدارد راوی
پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده اند و غیر ان نمیتواند کرد
و صاحب نیت و عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا و خود را بجبر بر نیکی خلق میدارد این بهتر است
و ثوابش بیشتر است و بروایت دیگر فرمود که حقتعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت
میفرماید و بسند معتبر از علاء بن کامل منقولست که حضرت صادق عم فرمود که چون با مردم خلطه نمائی
اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو با او زیاده باشد از
احسان او بتو بدرستی که گاه هست که بنده در عبادت تقصیر دارد و خلق نیکو نیز دارد و خدا او را
بان خلق نیکو بمرتبه و درجهٔ جماعتی میرساند که روزها روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در

حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول صم در مسجد نشسته بودند کنیزکی از انصار امد و کنار
جامهٔ حضرت را گرفت حضرت برخواستند که شاید سخنی یا کاری داشته باشد چون برخواستند او
ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بکنار جامهٔ حضرت دراز کرد باز حضرت برخواستند
تا سه مرتبه چنین کردند و در مرتبهٔ چهارم که حضرت برخواستند اندکی از کنار جامه حضرت را جدا کرد
و روانه شد صحابه ان کنیزک را ملامت کردند که چرا ایذا رسانیدی انحضرت کردی و چه کار داشتی گفت
در خانهٔ ما بیماری بود مردم انخانه مرا فرستاده بودند که پاره از جامهٔ انحضرت را برای شفا بگیرم چون
دست گذاشتم حضرت برخواستند حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم باز خصت بگیرم
در اخر خود جدا کردم و روان شدم و با سانید بسیار از حضرت صادق عم منقولست که بدی خلق فاسد
میکند ایمان و اعمال خیر را چنانکه سرکه عسل را ضایع میکند و فرمود کسی که خلقش بد است خود را
پیوسته در عذاب دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که توبهٔ صاحب خلق بد مقبول
نمیشود زیرا که اگر از یک گناه توبه میکند بگناهی از ان بدتر گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مومن
هموار و نرم و ملایم و با سماحت و صاحب خلق نیکوست و کافر درشت و غلیظ و بد خلق و متجبر است
و از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که حقتعالی دین اسلام را برای شما پسندیده است پس
نیکو مصاحبت نمائید با ان بسخاوت و حسن خلق و در حدیث دیگر از انحضرت پرسیدند که چه چیز است
اندازهٔ خلق نیکو فرمود که انست که پهلوی خود را نرم کنی که از پهلوی تو کسی ازار نه بیند و سخنت را
ملایم و نیکو کنی چون برادران مومن خود برسی بخوش روئی و خوشحالی با ایشان ملاقات نمائی
و حضرت رسول صم فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان نزد من امد و گفت یا محمد بر تو باد
بحسن خلق که خیر دنیا و اخرت با حسن خلق است و فرمود که شبیه ترین شما بمن کسیست که خلقش
نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین شما در قیامت کسیست که خلقش نیکوتر باشد
و با اهلش بهتر سلوک نماید و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که فرمود که نمیتوانید که همه مردم را
بمال خود فرا گیرید پس همه را فرا گیرید بخوش روئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر بنوف
بکالی فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حساب ترا سبک کند و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که چون خبر فوت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول صم رسانیدند حضرت با صحابه بجنازهٔ او
حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند چون جنازه اش را برداشتند
حضرت بی کفش و ردا بطریق اصحاب مصیبت از پی جنازهٔ او روان شدند و گاهی جانب راست
تابوت را میگرفتند و گاهی جانب چپ را چون بنزد قبرش گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند و بدست
مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت را بر او چیدند و بگل رخنهای خشتها را مسدود کردند

چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش میریختند فرمودند که میدانم که بدن سعد خواهد پوسید اما حقتعم
دوست میدارد که بندهٔ که کاری کند محکم بکند و در هنگامی که حضرت قبرش را هموار میکردند
مادر سعد گفت که ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو حضرت فرمود که ای مادر سعد خاموش باش
و جزم مکن بر پروردگار خود بدرستی که بسعد در قبر فشاری رسید چون حضرت برگشتند صحابه
پرسیدند که یا رسول الله در جنازهٔ سعد کاری چند کردی که در جنازهٔ هیچکس ندیدیم که چنین کنی
در جنازه اش بی ردا و کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازهٔ او صاحب تعزیه اند و بی ردا
و کفش آمده اند من پیر تاسی بملائکه کردم گفتند که گاهی جانب راست جنازه را میگرفتی و گاهی جانب
چپ را فرمود که دستم با دست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم گفتند که خود در غسلش
حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که باو
فشارش قبر رسید فرمود که برای این فشارش قبر باو رسید که با اهل و یاران کج خلقی میکرد و حضرت
رسول صم فرمود که دو خصلت است که در مسلمانی جمع نمیشوند بخیل بودن و کج خلق بودن * یا اباذر
الکلمة الطیبة صدقة و کل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة یا اباذر من اجاب داعی الله و احسن عمارة
مساجد الله کان ثوابه من الله الجنة فقلت بابی انت و امی یا رسول الله کیف نعمر مساجد الله قال لاترفع فیها
الاصوات ولایخاض فیها بالباطل و لایشتری فیها و لایباع و اترک اللغو مادمت فیها فان لم تفعل فلاتلو
من یوم القیمة الا نفسک یا اباذر ان الله تعالی یعطیک مادمت جالسا فی المسجد بکل نفس تنفس فیه درجة
فی الجنة و تصلی علیک الملائکة و تکتب لک بکل نفس تنفست فیه عشر حسنات و تمحی عنک عشر سیئات
یا اباذر اتعلم فی ای شیء انزلت هذه الایة اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون قلت لا فداک
ابی و امی قال فی انتظار الصلوة یا اباذر اسباغ الوضوء فی المکاره من الکفارات و کثرة الاختلاف الی المسجد
فذلکم الرباط یا اباذر یقول الله تبارک و تعالی ان احب العباد الی المتحابون بجلالی المتعلقة قلوبهم بالمساجد
و المستغفرون بالاسحار اولئک اذا اردت باهل الارض عقوبة ذکرتهم فصرفت العقوبة عنهم یا اباذر کل
جلوس فی المسجد لغو الا ثلثة قراءة مصل او ذاکر الله او سائل عن علم * ای ابوذر کلمهٔ پاکیزه و نیکو
صدقه است یعنی سخنی که نیکو باشد و بسبب آن نفعی بمؤمنی برسد ثواب تصدق دارد یا سخن خوب
هر چه باشد از قرآن و ادعیه و اذکار و حکم و معارف همه صدقه است زیرا که چنانچه سابقا دانستی
صدقهٔ هر نعمتی آنست که آنرا در راه رضای حق تعم صرف نمایند پس صدقهٔ زبان آنست که سخنی چند
از آن صادر شود که موجب خوشنودی حق تعم گردد و صدقهٔ علم آنست که آنرا بطالبانش بذل کنند
و صدقهٔ پا آنست که در راه قرب خدا سعی نمایند چنانچه بعد از این فرمود که هر گامی که بسوی نماز جماعت
کردن در مساجد یا مطلق نماز برمیداری صدقه است ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی خدا را یعنی

موذن را که از جانب خدا مردم را بنماز میخواند و نیکو آبادان کند و معمور گرداند مساجد الهی را ثوابش
از جانب خدا بهشت است ابوذر گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله چگونه آبادان کنیم مساجد
الهی را فرمود که صدا در مسجدها بلند نکنند و مشغول سخن لغو و باطل نشوند و چیزی نخورند
و نفروشند و ترک نمایند سخن لغو و بی فایده را مادام که در مسجدی و اگر چنین نکنی در قیامت ملامت
نخواهی کرد مگر خود را ای ابوذر بدرستیکه مادام که در مسجد نشستهٔ حق تعم بهر نفسی که میکشی
درجهٔ در بهشت بتو عطا میفرماید و بر تو صلوات میفرستند ملائکه و طلب رحمت از برای تو می نمایند
و بهر نفسی که در مسجد میکشی ده حسنه در نامهٔ عملت ثبت میکنند و ده گناه محو مینمایند ای ابوذر
میدانی که این آیه در چه چیز نازل شده است * اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون *
ترجمه اش بقول اکثر مفسرین آنست که ای گروه مؤمنان صبر کنید بر مشقت طاعات و بر آنچه بشما میرسد
از محنتهای دنیا و شکیبایی ورزید بر شداید حرب با دشمنان دین یا با نفس و شیطان قدم استوار دارید
در میدان محاربه ساخته و مهیا و آماده باشید در سرحدها برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید
از خدا و بپرهیزید از معاصی شاید که رستگار شوید ابوذر گفت که نمیدانم پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله فرمود که این آیه در باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز نازل شده است یعنی کسی که از نماز
ظهر مثلا فارغ شود و در مسجد بماند و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل
شود و آنرا بجماعت بجا آورد و در میان این دو نماز مشغول کار دنیا نشود صبر کرده است بر مشقت طاعات
و قدم استوار کرده است در معارضهٔ نفس و شیطان و خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادت الهی
و انتظار برده که در نماز دیگر با نفس و شیطان بار دیگر مجادله نماید و مهیای محاربهٔ ایشان بوده است
و در کمین شیطان بوده که در حصار ایمانش رخنه نکند و همچنین در مابین نماز عصر و شام و مابین
نماز شام و خفتن و سایر نمازها اگر کسی را شغل ضروری نبوده باشد و ممکن است که مراد حضرت این
باشد که هر که شامل این عمل نیز هست گو شامل جهاد بر دشمنان ظاهری نیز بوده باشد و ممکن است که
این آیه در خصوص این امر نازل شده باشد ای ابوذر وضو را کامل و تمام با شرایط و آداب و سنتها بجا
آوردن در محنتها و هوای سرد از کفاراتست که موجب کفارهٔ گناهان میگردد و بسیار بمسجدها رفتن
و ملازم مساجد بودن رباط است که حقتعم در این آیه بان امر فرموده است ای ابوذر حقتعم میفرماید که
بدرستیکه محبوب ترین بندگان بسوی من گروهی اند که با یکدیگر دوستی میکنند بمال حلالی که من
بایشان داده ام و دلهای ایشان بسته است بمسجدها و از گناهان خود استغفار مینمایند در سحرها این
جماعتند که هر گاه که اراده مینمایم که باهل زمین عذابی بفرستم ببرکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین
باز میدارم ای ابوذر هر نشستنی و بودنی در مسجد لغو و بی فایده است مگر برای سه چیز نماز گذارندهٔ

که در نماز خود قرائت قران کند یا کسی که یاد خدا مشغول باشد یا کسی که علم و مسائل دین خود را
از علما سوال نماید بدانکه هر یک از مضامین مذکوره در احادیث بسیار منقولست و بعضی سابقا مذکور
شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیر ان و باید دانست که ممکنات محتاج بمکانند یک خانه و یک بارگاه و یک
درگاه و یک تخت و یک کرسی میباشد اما خداوند بی نیاز چون در مکان نیست و نسبت همهٔ مکانها باو
مساویست برای طالبان عبادت و معرفت و قرب خویش بارگاهها و منظرها و جلوه‌گاهها مقرر فرموده
چنانچه بلا تشبیه پادشاهانرا عرشی میباشد که جلوهٔ بزرگی و کمال خود را برای مردم بران عرش
میکنند خداوند ذو الجلال را عرشها هست و در هیچیک محتاج نیست یک عرش او جمیع ممکناتست که مستقر
قدرت و عظمت اویند و در هر ذرهٔ از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات کمالش پرتو جلوه‌ها میکند
اثر قدرتش در ان ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر و اثر لطف و رحمتش در ان هویداست نه بان معنی
باطلی که ان ملحد میگوید که با همه چیز یکیست و همه چیز اوست تعم شانه عما یقولون بلکه اثار صفات
کمالیهٔ خود را در همه چیز ظاهر گردانیده و در هر چیز که نظر میکنی چندین هزار اثار قدرت و علم
و لطف و رحمت او مشاهده مینمایی و از این عرشها یک عرش که از همه بزرگتر است و اثار قدرت او
در ان بیشتر است انرا عظیم و اعظم فرموده و دوستان خاص خود را بمشاهدهٔ ان عرش برده و اگر نه نسبت
او بان عرش و زمین و اسمان و دریا و صحرا یکیست و یک عرش دیگر عرش محبت و معرفت اوست یعنی
دلهای دوستان و مقربانش که ان دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت و جلال محبت و معرفت
صفات کمال و جلال و جمال خود گردانیده چنانچه منقولست که دل مومن عرش خداوند رحمن است
و دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده و ان بارگاهها را مهبط فیضهای بی
نهایت و رحمتهای بی اندازهٔ خود گردانیده بارگاه اعظمش عرش اعلی است که خاص الخاص خود را بان
بارگاه راه داده و در زمین بارگاهها مقرر فرموده و بسان بارگاه ناقصان و عاجزان بطلا و نقره و یاقوت
و مروارید نیاراسته زیرا که حسن ذاتیرا اراتشی نمیباید این زشتهای معیوب خود را بزیورهای دنی
می ارایند و چندانکه بیشتر میارایند عیب و قباحتشان بیشتر ظاهر میشود و لیکن قادر ذو الجلال سنگ
سیاهی چند ابروی یکدیگر میگذارد و صد هزار نور معنوی در ان سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی
تعبیه میفرماید و عالمیانرا از اطراف و جوانب بدرگاه خود میخواند میروند و رو بران سنگ و خاک
میمالند و از ان نورهای معنوی بهرهای نامتناهی میبرند و اگر خانهٔ کعبه را از یکدانه یاقوت میساخت
مردم بسیر یاقوت میرفتند نه بفرمان حی لا یموت و بزرگواری و نفاذ حکمش ظاهر نمیشد بعد از ان
بارگاهها بسان بارگاه خود بی ساخته و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال
خود چندان در انجا جلوه داده که پادشاهان با شوکت و نخوت چون بان استانها میرسند بی اختیار بر خاک

میافتند و جبین را فرش ان زمین میکنند و کسیرا که اندک بصیرتی باشد میداند که بعوض طلا و مروارید
و یاقوت بران در و دیوارها چه نورها و فیضهای روحانی بکار رفته که دیدهٔ عقلها را خیره میکند
دیگر از بارگاههای قربش مساجد است که انها را محل قرب و فیض خود گردانیده و ان بیوتی فی الارض
المساجد در شان انها فرموده و بر روی بوریاهای کهنهٔ انها برای دوستان خود که دیدهٔ بصیرتشانرا جلا
داده فرشهای زراندود عزت و مکرمت بر روی خز و پرنیان لطف و مرحمت گسترده و در شبهای
تار مشعلهای نور و هدایت و محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است و دلهای ایشانرا چنان مایل
بان مکان عالیشان گردانیده است که یکتار بوریای کهنه انرا بملک قیصر و خاقان نمیفروشند و اگر
بضرورت زمانی دور میشوند مانند ماهی که از اب جدا شود قرار نمیگیرند تا باز خود را بان محل انس
و راحت رسانند از جملهٔ فواید عظیمهٔ مساجد اجتماع و ملاقات برادران مومنست که با یکدیگر ملاقات
می نمایند و از فواید یکدیگر بهره‌مند میشوند و در سلوک راه بندگی معین یکدیگر میگردند و در نماز
ببرکت یکدیگر بفضیلت جماعت فایز میشوند و نمازها را بجماعت ادا نمودن از سنتهای موکدهٔ حضرت
سید المرسلین صم است و بران فواید بی غایت مترتب میشود و بقبول اقربست زیرا که ظاهر است که
اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاهی رود حاجتش محصول انقدر نزدیک نیست که با جمعی کثیر برود
و این نیز معلوم است که داب بزرگان نیست که چند کس که با یکدیگر بدرگاه ایشان روند و عمل
یکی شایسته باشد عمل او را قبول کنند و دیگران را محروم برگردانند و ایضا چنانچه ادمی در نمازی
یا کاری که تنهایی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد و از هر یک کاری
می اید که از عضو دیگر نمی اید و از مجموع انها مطلوب بعمل می اید همچنین در میان افراد انسان کامل
من جمیع الوجوه نایابست پس جمعی که در یکجا مجتمع میشوند یکی علم دارد و یکی پرهیزکاری دارد
و یکی رقت دارد و یکی شکستگی دارد و یکی حضور قلب دارد و همچنین سایر صفات چون همه
باهم در عبادت شریک شدند و عمل خود را یکی کردند معجون تام الاجزایی بهم میرسد که خاصیت
ان قبول و استجابت دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است و ایضا بتجربه و اخبار معلوم است که این شرکت
موجب کسب کمالات از یکدیگر میشود و دلها را با یکدیگر راهی بهم میرسد چنانچه بتجربه ظاهر شده است
که اگر یک صاحب رقتی در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند باشد همه را برقت می اورد و یک فایدهٔ
دیگر انست که این جمعیت لشکر صف بستهٔ اراسته‌اند در برابر شیطان و لشکرهای او که جرات نمیکنند
که بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها مگذارید که شیطان جا میکند
و ایضا مرویست که جدا از صف تنها مایستید که گرگ گوسفند از گله جدا مانده را میخورد و فواید نماز
جماعت بی نهایت است و بذکر انها سخن بطول می کشد و در این باب بذکر چند حدیث در فضیلت نماز

جماعت و تعقیب اکتفا می نماییم بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که صفوف امت من در زمین
مانند صفهای ملائکه است در اسمان و یک رکعت نماز جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی
نزد حق تعم محبوبتر باشد از عبادت چهل سال و در روزی که حق تعم اولین و اخرین را برای حساب
جمع نماید هر که قدم بسوی جماعت بر داشته باشد خدا هولهای قیامت را بر او اسان کند و او را ببهشت
رساند و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز صبح را بجماعت بگذارد و بنشیند بتعقیب و مشغول ذکر
الهی باشد تا افتاب طالع شود حقتعم در جنت الفردوس هفتاد درجه باو کرامت فرماید که از هر درجه
تا درجهٔ هفتاد سال راه باشد بد و بدن اسب تندرو و هر که نماز ظهر را با جماعت بجا اورد حق تعم در جنت
عدن پنجاه درجه باو کرامت و عطا فرماید که هر درجه تا درجه پنجاه سال راه باشد بد و بدن اسب تندرو
و هر که نماز عصر را با جماعت بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را از بندگی ازاد کرده
باشد و کسی که نماز شام را بجماعت بکند ثواب یک حج مبرور و یک عمرهٔ مقبول برای او نوشته شود
و هر که نماز خفتن را بجماعت بکند ثواب عبادت شب قدر باو عطا فرمایند و در حدیث دیگر منقولست
که بصحابه فرمود که میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که کفارهٔ گناهان شما باشد و بسبب ان حق تعم
حسنات شما را زیاده کرداند گفتند بلی یا رسول الله فرمود که وضو را کامل ساختن با دشواری و شدت
و بسیار گام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و هر که از شما از خانهٔ خود با وضو
بیرون اید و نماز را در مسجد با مسلمانان بجماعت ادا نماید و بنشیند و انتظار نماز دیگر ببرد ملائکه از
برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز خداوندا او را رحم کن و بر او رحمت فرست و در حدیث
معتبر دیگر فرمود که هر که پیشنمازی جماعتی بکند برخصت ایشان و راضی بامامت او باشند و در حاضر
شدن بنماز رعایت اعتدال نماید و نماز نیکو موافق حال ایشان بجا اورد حق تعم مثل ثواب انجماعت باو
عطا فرماید بی انکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که بپای خود بسوی مسجدی برود برای نماز
جماعت بهر گامی که بردارد هفتاد هزار حسنه در نامهٔ عملش بنویسند و هفتاد هزار درجه برایش بلند
کنند و اگر بر این عمل باشد که بمیرد حقتعم هفتاد هزار ملک بر او موکل فرماید که در قبر او را عبادت
کنند و در تنهایی قبر مونس او باشند و از برای او استغفار نمایند تا از قبرش مبعوث شود و حضرت
امیر المومنین عم در او صیت فرمود که سه چیز است که باعث رفع درجات میشود کامل ساختن وضو در
هواهای سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز قدم برداشتن بجهت نمازهای جماعت
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم شرط نمود با همسایگان مسجد که بنماز
جماعت حاضر شوند و فرمود که جمعی که بنماز جماعت حاضر نمیشوند یا این عمل را ترک کنند یا امر میکنم
موذن را که اذان و اقامه بگوید و حضرت امیر المومنین عم را میفرستم که هر که بنماز حاضر نشده باشد

خانهای ایشانرا بسوزاند با ایشان و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صم فرمود که هر که اذان
جماعت را بشنود در مسجد و بی عذری از مسجد بدر رود او منافق است مگر انکه ارادهٔ برگشتن
داشته باشد و بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد عم منقولست که هر که نمازهای پنجگانه را با جماعت
ادا نماید شما گمان نیک باو ببرید و شهادت او را قبول نمایید و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز صبح
و خفتن را با جماعت بکند پس در امان خداست و هر که بر او ظلم کند چنانست که بر خدا ظلم کرده است
و هر که پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته است و بسندهای معتبر منقولست که نماز جماعت برابر
بیست و پنج نماز تنهاست و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که کسی که انتظار نماز کشد
بعد از نماز او از جملهٔ زایران خداست و بر خدا لازم است که زایر خود را گرامی دارد و انچه او بطلبد
عطا فرماید و فرمود که طلب روزی نمایید در مابین طلوع صبح و طلوع افتاب که ان تاثیرش در روزی
زیاده از سفرها کردن است برای تجارت و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حق سبحانه و تعم
میفرماید که ای فرزند ادم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یکساعت و بعد از نماز عصر یکساعت تا من مهمات
ترا کفایت کنم و حاجات ترا براورم و در حدیث دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای نماز خود
بنشیند و بیاد خدا مشغول باشد تا افتاب براید حق تعم او را از اتش جهنم مستور گرداند و در حدیث
دیگر فرمود که ثواب حج بیت الله الحرام باو کرامت فرماید و گناهانش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که حقتعم نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده است پس
بر شما باد بدعا کردن بعد از نمازها و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که تعقیب خواندن نماز صبح
و نماز عصر موجب زیادتی روزی است و از حضرت رسول صم مرویست که ادمی را بعد از هر نماز البته
یک دعای مستجاب هست بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیبات مخصوص از حضرت
رسول صم و اهل بیت عم بسیار وارد شده است باید که اکثار انحصیل نمایند و بر انها مداومت کنند و کسی
که انها را نیابد قران خواندن و هر ذکری که داند خواندن ثواب تعقیب دارد و هر نعمتی که داند
حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها * یا باذر کن بالعمل بالتقوی اشد اهتماما منک بالعمل
فانه لا یقل عمل بالتقوی و کیف یقل عمل یتقبل یقول الله عز و جل انما یتقبل الله من المتقین یا باذر لا یکون
الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشریک شریکه فیعلم من این مطعمه و من این
مشربه و من این ملبسه امن حل ذلک ام من حرام یا باذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله عز و جل
من این ادخله النار یا باذر من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله عز و جل یا باذر ان احبکم الی الله جل
ثناوه اکثرکم ذکرا لله و اکرمکم عند الله عز و جل اتقیکم له و انجاکم من عذاب الله اشدکم له خوفا یا باذر ان
المتقین الذین یتقون الله عز و جل من الشیء الذی لا یتقی منه خوفا من الدخول فی الشبهة یا باذر من اطاع

الله عز و جل فقد ذکر الله و ان قلت صلواته و صیامه و تلاوته للقران یا اباذر اصل الدین الورع و راسه
الطاعة یا اباذر کن ورعا تکن اعبد الناس و خیر دینکم الورع یا اباذر فضل العلم خیر من فضل العبادة و اعلم
انکم لو صلیتم حتی تکونوا کالحنایا و صمتم حتی تکونوا کالاوتار ما ینفعکم الا بورع یا اباذر ان اهل الورع
و الزهد فی الدنیا هم اولیاء الله حقا * ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل با تقوی زیاده باشد از اهتمام
تو باصل عمل و بسیاری ان بدرستیکه اندک نیست عملی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه
اندک باشد عملی که مقبول درگاه الهی باشد و عمل با تقوی مقبولست چنانچه حقتعالی میفرماید که خدا
قبول نمیفرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر ادمی از متقیان نمیشود تا محاسبهٔ نفس
خود نکند شدیدتر و بدقت‌تر از محاسبهٔ شریکی که در مال شریک خود میکند تا انکه بسبب محاسبهٔ نفس
از احوال خود اگاه شود و بداند که خوراکش از کجا بهم میرسد و اشامیدنش از کجاست و پوشش از کجا
باو میرسد ایا از حلال بهم میرسد یا از حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد ای ابوذر کسی که
پروا نکند که مالش را از کجا کسب میکند و از حرام پروا نداشته باشد حقتعالی پروا نکند که او را از کجا
داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که خواهد گرامی‌ترین مردم باشد پس تقوی را پیشهٔ خود کند و از خدا
بپرهیزد ای ابوذر محبوب‌ترین شما نزد حقتعالی کسیست که خدا را بیشتر یاد کند پس تقوی را پیشهٔ خود
کند و از خدا به پرهیزد و گرامی‌ترین شما نزد حق سبحانه و تعالی کسیست که پرهیزکاری از برای خدا
بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر است که ترس از خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر
متقیان جماعتی اند که از خدا میترسند و احتراز مینمایند از مرتکب شدن چیزهایی که از انها اجتناب لازم
نیست و حلال است از ترس انکه مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا میکند در فعل
طاعات و ترک محرمات پس بتحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت
قرانش کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرماتست و سر دین طاعت خداست ای ابوذر
صاحب ورع باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما ورع از منهیات خداست ای ابوذر
فضیلت علم زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت بدانکه اگر انقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید
و انقدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید بشما نفع نخواهد کرد مگر با ورع ای ابوذر انانکه
ورع از محرمات ورزیده اند و زهد و ترک دنیا اختیار کرده اند ایشان بحق و راستی اولیا و دوستان
خدایند بدانکه تقوی سرمایهٔ جمیع سعاداتست و بزرگ‌ترین شرطی از شرایط قبول طاعاتست چنانچه نص قران
بران دلالت کرده است و تقوی در اصطلاح خود را محافظت نمودن و نگاه داشتن است از هر چه در
اخرت ضرر بادمی رساند و مراتب ان بسیار است مرتبهٔ اول تقوی از شرک و کفر است که موجب خلود در
جهنم میشود و بدون این مرتبه هیچ عملی و عبادتی صحیح نیست مرتبهٔ دویم تقوی ترک جمیع محرمات و بجا

اوردن

اوردن جمیع واجبات است مرتبهٔ سیم تقوی از ترک مکروهات و بجا اوردن مستحبات است و این مرتبه
بتدریج کامل میگردد تا بمرتبهٔ که متوجه غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبه است و این دو مرتبه
که هر یک بر مراتب بسیار مشتملند در کمال و قبول عمل دخیلند و هر چند ادمی در این مراتب کاملتر
میشود عملش بقبول نزدیک‌تر میگردد و فواید و اثار از قرب و محبت و معرفت و اتصاف باخلاق حسنه
بیشتر بر اعمالش مترتب میشود باین مرتبه اخر اشاره است انچه حقتعالی فرموده است * که اتقوا الله حق تقاته
از خدا بپرهیزید انچه سزاوار تقوی و پرهیزکاریست و ورع بحسب معنی نزدیک است بتقوی و گاهی
ورع را بر ترک محرمات اطلاق میکنند و گاهی بر ترک محرمات و شبهات و گاهی بر معانی تقوی نیز اطلاق
میکنند و از حضرت صادق عم پرسیدند از تفسیر این ایه که * اتقوا الله حق تقاته حضرت فرمود که تقوی
و پرهیزکاری انست که خدا را اطاعت نمایند و معصیت او نکنند و پیوسته در یاد خدا باشند و خدا را
در هیچ حالی فراموش نکنند و شکر نعمت او نمایند و کفران نکنند و از حضرت امیر المومنین عم پرسیدند
که کدام عمل بهترین اعمالست فرمود که تقوی و پرهیزکاری و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که اندک عملی که با تقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوی باشد راوی پرسید که
چگونه میشود عمل بسیاری که بی تقوی باشد فرمود مثل شخصی که طعام بسیار اطعام میکند و بهم
سایگانش نیکی و احسان میکند و پیوسته مهمانان بخانه میایند اما اگر حرامی او را میسر شود مرتکب میشود
اینست عمل صالح بدون تقوی و عمل اندک با تقوی انست که انقدر که او میکند از طعام و احسان
و خیرات نمیکند اما چون دری از درهای حرام براو گشوده شد داخل ان نمیشود و بسند معتبر منقولست
که عمرو بن سعید بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که من بعد از سالها شما را ملازمت میکنم میخواهم
مرا وصیتی بفرمایید که بان عمل نمایم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و ورع
نمودن از منهیات خدا و سعی و اهتمام نمودن در عبادات و بدانکه اهتمام در عبادت نفع نمیکند مگر
با ورع و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا بپرهیزید و حفظ کنید دین خود را بورع
و در حدیث دیگر فرمود که بر شما باد بورع که نمیتوان رسید بانچه نزد حق تعالی است از ثوابها و درجات
رفیعه مگر بورع و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت
صادق منقولست که بابی الصباح فرمود که چه بسیار کم است در میان شما کسی که متابعت جعفر نماید از
اصحاب من نیست مگر کسی که ورعش شدید و عظیم باشد و از برای خالق و افریدگارش عبادت
کند و امید ثواب از او داشته باشد این جماعت اصحاب منند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که
حق تعالی میفرماید که ای فرزند ادم اجتناب کن از انچه بر تو حرام گردانیده‌ام تا پرهیزکارترین مردم باشی
و از حضرت صادق عم پرسیدند که صاحب ورع از مردمان کیست فرمود کسی که بپرهیزد از چیزهایی

که خدا حرام کرده است و در حدیث دیگر فرمود که ما ادمی را مومن نمیشماریم مگر انکه جمیع اوامر
ما را متابعت نماید و اراده و خواهش فرمودهای ما داشته باشد و از جملهٔ متابعت و ارادهٔ امر ما ورع
و پرهیزکاریست پس ورع را زینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید و بورع دفع کید و مکر
دشمنان ما از خود بکنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود که صاحب ورع ترین
مردم کسیست که نزد شبهها توقف نماید و از شبهه احتراز کند و عابدترین مردم کسیست که فرایض
و واجبات الهی را برپا دارد و نیکو بعمل اورد و زاهدترین مردم کسیست که حرام را ترک نماید
و عابدترین مردم کسیست که گناهان را ترک نماید از حضرت امیر المومنین عم منقولست که هر که ما را
دوست دارد باید که باعمال ما عمل نماید و استعانت جوید بورع بدرستیکه بهتر چیزی که در امر دنیا
و اخرت باو استعانت توان جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهیست و از حضرت
صادق عم منقولست که بر شما باد بورع ترک محرمات و شبهات بدرستیکه ورع دینی است که ما پیوسته
ملازم ان میباشیم و خدا را بان عبادت میکنیم و انرا اراده مینماییم از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب
میندازید در شفاعت خود بانکه مرتکب محرمات شوید و بر ما دشوار باشد شفاعت شما * یا اباذر من لم
یات یوم القیمة بثلث فقد خسر قلت و ما الثلث فداک ابی و امی قال ورع یحجزه عما حرم الله عز و جل علیه
و حلم یرد به جهل السفیه و خلق یداری به الناس * ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید با سه خصلت
پس به تحقیق که او خاسر و زیانکار است ابوذر گفت که ان سه خصلت کدام است پدر و مادرم فدای
تو باد فرمود که ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهایی که حق تعم براو حرام گردانیده است
و حلمی که بان رد کند دفع نماید جهالت و سفاهت بیخردان را و خلقی که بان مدارا نماید با مردم بدانکه
حلم و بردباری نمودن و خشم خود را فرو خوردن و از تندیها و بدیهای مردم عفو نمودن از صفات
پیغمبران و ائمهٔ صلوات الله علیهم و دوستان خداست و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات جمیله
شهادت داده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که در خطبه فرمودند که میخواهید
خبر دهم شما را به بهترین خلقهای دنیا و اخرت عفو نماید از کسی که بر شما ظلم کند و صله و نیکی کنید
با کسی که از شما قطع کند و احسان کنید با کسی که با شما بدی کند و عطا کنید بکسی که شما را محروم
گردانید و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که در روز قیامت حق تعم اولین و اخرین را در یک
زمین جمع نماید منادی ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه بایشان گویند
که چه چیز بود فضل شما گویند که ما صله میکردیم با کسی که از ما قطع میکرد و عطا میکردیم بکسی که
ما را محروم میکرد و عفو مینمودیم از کسی که با ما ظلم میکرد پس بایشان گویند که راست گفتید داخل
بهشت شوید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که پشیمانی بر عفو کردن بهتر و اسانتر است از

پشیمانی بر عقوبت و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که هیچ جرعهٔ نزد من محبوبتر نیست از جرعهٔ
خشمی که فرو برم و صاحبش را بان مکافات نکنم و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که پدرم میفرمود که هیچ
چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعهٔ خشمی که عاقبتش صبر است و از حضرت
صادق عم منقولست که هیچ بندهٔ خشم خود را فرو نمیخورد مگر انکه حق تعم عزت او را در دنیا و اخرت زیاده
میگرداند حق تعم فرموده است در مقام مدح جماعتی که انجماعت خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند
از مردم و خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حق تعم او را زیاده بران عزت در اخرت ثواب عظیم کرامت
میفرماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته
باشد حق تعم در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خوشنودی و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که صبر کن بر جور دشمنان نعمت خدا بر خود بدرستیکه مکافاتی از برای کسی که در
حق تو معصیت خدا میکند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا کنی و از حضرت علی بن الحسین
عم منقولست که فرمود که خوش می اید مرا کسی که حلمش در هنگام غضب او را دریابد و از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که حق تعم دوست میدارد صاحب حیای صاحب حلم بردبار را و از حضرت
رسول صم منقولست که حق تعم هرگز کسی را بجهالت و تندخویی عزیز نکرده است و هرگز کسی را بحلم
و بردباری ذلیل نکرده است و از حضرت صادق عم منقولست که حلم بس است معین و یاور را دمی
و اگر صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بدار و در حدیث دیگر فرمود که چون در میان دو کس منازعه
میشود دو ملک نازل میشوند و بان یکی که سفاهت و تندی و هرزه گویی کرده میگویند که گفتی و گفتی
و خود سزاوار انچه را گفتی و عنقریب جزای گفتهای خود را خواهی یافت و بان دیگری که حلم کرده
میگویند که حلم کردی و صبر کردی و بزودی خدا ترا خواهد امرزید اگر حلم خود را باتمام رسانی و اگر
ان دیگری هم ترک حلم کرد و هرزهای او را جواب گفت ان دو ملک بالا میروند و ایشانرا ملکاتبان
اعمال میگذارند و در حدیث دیگر فرمود که ما اهل بیتیم که مروت ما انست که عفو میکنیم از کسی که بر ما
ظلم کند از حضرت رسول صم منقولست که حضرت عیسی بحضرت یحیی نصیحت فرمود که هرگاه مردم در
حق تو بدی بگویند که در تو باشد بدانکه گناهیرا یاد تو اورده اند از ان گناه استغفار کن و اگر بدی
گویند که در تو نباشد بدانکه بی تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده است و حضرت امیر المومنین عم
فرمود که سه کسند که میباید از سه کس انتقام نکشند شریف و بلند مرتبه از وضیع و دون مرتبه و حلیم
و بردبار از سفیه و بیخرد و صالح و نیکوکار از فاجر و بدکردار و حضرت صادق عم فرمود که سه خصلت است
که در هر که باشد حق تعم او را از حور العین تزویج نماید بهر نحوی که خواهد فرو خوردن خشم و صبر
کردن بر دم شمشیر در راه خدا شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید و در

حدیث دیگر فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد از خصلتهاء ایمان را در خود کامل گردانیده است کسی
که صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا و عفو کند و از تقصیر مردم بگذرد حقتعالی
او را داخل بهشت کند بی حساب و شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیلهٔ عظیمند و از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که هر که خود را نگاهدارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و غضب
حق تعم بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند و از حضرت رسول صم منقولست که سه خصلت است که هر که
این سه خصلت در او نباشد از من نیست و از خدا نیست یعنی که امت پسندیدهٔ من و بندهٔ خالص خدا
نیست پرسیدند که آن خصلتها چیست فرمود حلمی که بان رد کند جهالت و بی خردی جاهلان را و خلق
نیکی که بان در میان مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در
حدیث دیگر فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزتست پس عفو کنید تا حق تعم شما را عزیز گرداند
و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشمی را فرو برد حق تعم دلش را پر از ایمان کند و هر که از ظلمی که بر او
واقع شده عفو نماید حق تعم او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و بسند معتبر منقولست که از حضرت امیر
المؤمنین ع پرسیدند که کدام یک از خلق قوی تر و تواناترند فرمود که هر که حلیم تر و بردبارتر است
پرسیدند که بردبارترین مردم کیست فرمود آنکه هرگز بغضب نیاید و از حضرت رسول صم منقولست که
سزاوارترین مردم بعفو کردن کسیست که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و دوراندیش ترین مردم
کسیست که خشم خود را بیشتر فرو خورد و بسندهای معتبره منقولست در تفسیر صفح جمیل که حق تعم
بان امر فرموده است که مراد آنست که عفو کنی بی آنکه عتاب کنی صاحب جرم را و بسند معتبر از حضرت
امام علی النقی ع منقولست که حضرت موسی از حق تعم سوال نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که
صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو فرمود که او را اعانت مینمایم در هولهای روز
قیامت و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که حقتعم به پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود
که چون صبح بیرون میروی اول چیزی که بنظرت می آید آنرا بخور و دویم را که میبینی آنرا بپوشان
و سیم را قبول کن و چهارم را مایوس از خود مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد و بیرون آمد کوه عظیمی
را دید که در برابرش مینماید ایستاد و متفکر شد که حقتعم فرموده است که اینرا بخورم و حیران ماند
بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته حق تعم مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت آن نداشته باشم پس بجانب
آن کوه روانه شد که آنرا بخورد هر چند نزدیکتر میرفت آن کوه کوچکتر میشد تا چون نزد آن رسید آنرا
بقدر لقمهٔ یافت آنرا خورد چون خورد آنقدر لذت از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر پارهٔ
راه رفت طشت طلایی دید چون مامور شده بود که آنرا بپوشاند گودی کند و آنرا در خاک پنهان کرد
و روانه شد چون بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده

بود کردم دیگر مرا کاری نیست چون پارهٔ دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی می آید و قصد
شکار آن مرغ نموده و مرغ باو پناه آورد چون حقتعم امر فرموده بود که آنرا قبول کند آستین خود را گشود
تا مرغ داخل آستین او شد پس باز از عقب رسید و گفت شکار مرا از دست من گرفتی و من چند روز است
که از پی این شکار میدوم چون حقتعم امر فرموده بود که آنرا مایوس نگرداند پارهٔ از گوشت ران خود را
برید و نزد آن افکند چون پارهٔ دیگر راه رفت گوشت مرداری گندیدهٔ کرم افتادهٔ دید چون مامور شده بود
که از آن بگریزد گریخت و برگشت شب در خواب باو گفتند که آنچه مامور شده بودی کردی دانستی
که آنها چه بود گفت نه گفتند که آن کوه صورت غضب بود بدرستیکه آدمی که غضبناک شد خود را
نمیبیند و از بسیاری غضب قدر خود را نمیشناسد چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش
ساکن شد عاقبتش مثل آن لقمهٔ طیب و لذیذ است که خوردی و اما آن طشت پس آن عمل صالح است
که چون بنده آنرا می پوشاند و مخفی میگرداند حقتعم البته آنرا ظاهر میگرداند برای آنکه در دنیا او را
زینت دهد با آنچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب آخرت و اما مرغ پس آن مثل شخصیست که ترا نصیحت
میکند باید که نصیحت او را قبول نمایی و اما باز پس مثل شخصیست که از تو حاجتی طلب مینماید او را
مایوس مکن و اما گوشت مردار گندیده آن غیبت است از آن بگریز ای عزیز اگر خواهی فضیلت حلم و کظم
غیظ را بدانی نظر کن باحوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها کشیدند و از درشتیهای خوی
گمراهان چه آزارها متحمل شدند و حلم فرمودند خصوصا حضرت رسول خدا صم که از کفار قریش
و غیر ایشان چه خشونتها دیدند و چه محنتها کشیدند و یکمرتبه بر ایشان نفرین نکردند و آن معدن
آداب و مفخر اولوا الالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک فرمودند و از آن جماعت چه بی ادبیها و گستاخیها
نسبت بآنجناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده اند که روزی آنحضرت براهی میرفتند
اعرابی آمد از پشت سر و ردای آنحضرت را گرفت و کشید چند آنکه اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند
و گفت ای محمد عطایی بمن بده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم فرمودند و باو عطای جزیل نمودند
مقارن این حال حق تعم در نعت آنجناب فرستاد که * انک لعلی خلق عظیم * بدرستیکه تو بر خلق عظیمی
و با آن بدیها که کفار قریش با آنحضرت کرده بودند چون در فتح مکه اسیر آنحضرت شدند و همه در مسجد
الحرام بی حربه و سلاح حاضر شدند حضرت بر در کعبه ایستادند و هر یک از ایشان منتظر عفو تنها بودند
پرسیدند که با ما چه خواهی کرد فرمود که آن میکنم که یوسف با برادران کرد بر شما ملامتی نیست و اگر
مسلمان شوید خدا شما را می آمرزد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که زن یهودیه را
که گوسفند از برای حضرت رسول صم بزهر بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخدمت حضرت
آوردند حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر پیغمبر است باو ضرر نخواهد

رسانید و اکر پادشاهست مردم را از او راحت میدهم و با ان عمل حضرت از او عفو فرمودند و بسند
معتبر از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که یهودی چند دینار از حضرت رسول صم میطلبید روزی
امد و طلب نمود حضرت فرمود که ای یهودی حاضر ندارم که بدهم کفت ای محمد از تو جدا نمیشوم تا از
تو بکیرم حضرت فرمود که پس من نزد تو می نشینم تا بهم رسد پس حضرت در همان موضع با او نشستند
تا ظهر شد و نکذاشت که حضرت بنماز روند نماز ظهر را همانجا کردند و با او نشستند تا وقت نماز عصر و
نماز عصر را نیز در انجا ادا فرمودند و با او نشستند تا نماز شام و خفتن را نیز در همانموضع کردند و شب در
انجا ماندند تا صبح و نماز صبح را نیز در انجا کردند یهودی ملازم انحضرت بود و جدا نمیشد و صحابه او را
تهدید و وعید مینمودند حضرت خطاب بصحابه فرمود و کفت چه میخواهید از او کفتند یا رسول الله یهودی
ترا اینقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود که خدا مرا مبعوث نکردانیده است که ظلم کنم نه بر کسی که
در امان باشد و نه بر کسی که در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهاده کفت و مسلمان شد
و کفت نصف مال خود را میدهم که در راه خدا صرف نمایی و الله که من این کار را برای این کردم که
پیغمبری تو بر من ظاهر شود زیرا که نعت ترا در توریة خوانده ام که محمد بن عبد الله مولد او مکه است
و محل هجرت او مدینه است و درشت خو نیست و غلیظ نیست و صدا بر روی مردم بلند نمیکند و فحش
و دشنام نمیکوید اینک من شهادت میدهم که خدا یکیست و تو پیغمبر و فرستادهٔ اویی و اینک مال برای
تو است هر چه خواهی در مال من بکن ان یهودی مال بسیار داشت بعد از ان حضرت امیرالمومنین عم
فرمود که فراش حضرت رسول صم عبایی و بالش تکیهٔ حضرت پوستی بود که در میانش لیف خرما پر کرده
بودند شبی ان عبا را دو ته کردند برای انحضرت که راحت بیشتر باشد چون صبح شد فرمود که دی شب
بسبب نرمی فراش دیر بنماز برخواستم دیکر یکته بیندازید و حضرت امیرالمومنین عم چه محنتها از صحابه
رسول صم و از صحابهٔ خود کشیدند و در هنکام قدرت از همه عفو فرمودند چنانچه در جنک جمل همه
شمشیر برویش کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمود
و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن با ان ملعونه همراه کرد و مروان بن الحکم را با ان
ازارها که بان حضرت رسانیده بود رها کرد و عبد الله بن زبیر را با ان شدت عداوت و ازارها که بانجناب
رساند و هرزها که کفت بعد از اسیر شدن رها کرد هم چنین در باب اصحاب نهروان و غیر ایشان بعد از
ضربت زدن ابن ملجم او را بکشتن امر نفرمودند و حضرت امام حسن عم را وصیت فرمود که او را
یک ضربت بیش مزنید و کوش و بینی او را مبرید و از طعام و شرابی که من میخورم باو بدهید و چندین
هزار خارجی در میان اصحابش بودند و ان معنی را اهل ایمان را بکفر علانیه نسبت میدادند و کناها میکفتند
و عفو میفرمود و متعرض ایشان نمیشد و نقل کرده اند که روزی انحضرت در بازار خرما فروشان

میکذ

میکذشتند کنیزکی را دیدند که کریه میکند پرسیدند که چرا کریه میکنی کفت مولای من مرا فرستاده بود
که یک درهم خرما بخرم و از این مرد خریدم و چون بردم ایشان نپسندیدند الحال پس اوردم و این مرد
قبول نمیکند حضرت فرمودند که ای بندهٔ خدا این کنیزکیست و اختیاری ندارد درهمش را رد کن
و خرما را بکیر انمرد حضرت را نشناخت برخواست و دستی بر سینهٔ انحضرت زد مردم باو کفتند که امیر
المومنین است ان مرد بلرزه امد و رنکش زرد شد و خرما را کرفت و درهم را پس داد و کفت یا امیر
المومنین از من راضی شو فرمود که چون حق مردم را بمردم رسانیدی پس از تو راضیم و بروایت
دیکر منقولست که انحضرت غلامی داشتند و مکرر او را طلبیدند و او جواب نکفت چون بیرون امدند
دیدند که در بیرون در ایستاده است فرمودند که چرا جواب نکفتی کفت تنبلی مرا مانع شد از جواب
کفتن و از عقوبت شما ایمن بودم حضرت فرمود که حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین کرده که
خلقش از عقوبت من ایمنند و در همانساعت غلام را ازاد کردند و بروایت دیکر منقولست که چون
امیرالمومنین عم بجنک عمرو عبدود رفتند در دفعهٔ اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند صحابه
بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کردی حضرت رسول صم فرمود که سبب توقف
و تاخیر را ایشان خواهد کرد از برای شما چون بار دیکر انحضرت بر او ظفر یافتند او را کشتند و بر کشتند
حضرت رسول صم از علت توقف و تاخیر سوال فرمودند حضرت فرمود که او در اول فحش کفت و اب
دهان بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مراد نفس نه از برای خدا
پس کذاشتم تا غضب فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت دیکر منقولست که روزی
حضرت امیرالمومنین عم زنی را دیدند که مشک ابی بر دوش دارد و میبرد مشک را از او کرفتند و با او رفتند
بانجایی که او میخواست برساند و در راه احوال او را سوال نمودند کفت که علی بن ابی طالب شوهر مرا
ببعضی از سرحدها فرستاد و او کشته شد و یتیمی چند نزد من کذاشته من چیزی ندارم و مضطر شده ام
که خدمت مردم میکنم حضرت بر کشتند و دران شب اضطراب داشتند تا صبح چون صبح شد زنبیل
بزرکی برداشتند و کوشت و خرما و انواع طعامها کردند و روبخانهٔ ان زن روان شدند بعضی از اصحاب
التماس کردند که بما دهید همراه شما بیاوریم فرمود که کسی حامل وزر من در اخرت نخواهد بود چون
بخانهٔ ان زن رسیدند در را کوفتند زن کفت که کیست فرمود که من ان بنده ام که دیروز مشک را برای تو
برداشتم در واکشا که برای اطفال تو چیزی اورده ام ان زن کفت که خدا از تو راضی شود و میان من
و علی بن ابی طالب حکم کند چون در را کشود حضرت فرمودند که میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بکذار
که من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را محافظت نمایی من اطفال را محافظت نمایم و تسلی کنم و تو نان بپز کفت
من در نان پختن صاحب وقوف ترم شما اطفال را اکردار ی کنید پس ان زن ارد را خمیر کرد و حضرت

کوشت را بختند و کوشت و خرما و غیر ان لقمه میکردند و بدهان اطفال میکذاشتند و هر لقمهٔ که
بایشان میدادند میفرمودند که ای فرزند علی بن ابی طالب را حلال کن و چون خمیر برامد زن گفت که
ای بندهٔ خدا بیا و تنور را بر افروز حضرت متوجه بر افروختن تنور شدند در انحال زنی بانخانه امد
و حضرت را اشناخت بان زن گفت که این امیر المومنین است و پادشاه مسلمانان است که ترا خدمت میکند
پس ان زن دوید بخدمت انحضرت و فریاد بر اورد که من از شرمندگی تو چگونه بیرون ایم حضرت فرمود
که من از شرمندگی تو چگونه بیرون ایم که در حق تو تقصیری کرده ام و بروایت دیگر منقولست که
ضرار بن حمزه بنزد معویه علیه اللعنه امد معاویه باو گفت که علی را برای من وصف کن گفت مرا معاف
دار از این امر معاویه گفت که معاف نمیدارم ضرار گفت و الله که صاحب اندیشهای دور و دراز بود
و در راه خدا قوی و تنومند بود انچه میفرمود همه حق بود و انچه حکم میکرد همه عدل بود پیوسته
نهرهای علوم الهی از جوانبش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و جوانبش میجوشید از دنیا
و زینتهای او وحشت می نمود و بشبها و تاریکیهای شب انس میگرفت و الله که پیوسته اب دیده اش
روان بود و فکرهایش دور و دراز بود و پیوسته در تفکر بود و دست را حرکت میداد و با خود مخاطبها
میفرمود و با پروردکار خود مناجات مینمود از جامها هر چه درشت تر بود او را خوشتر می امد و از
خوردنیها هر چه لذتش کمتر بود براو کوارا تر بود و الله که در میان ما مثل یکی از ما ها بود و خود را بر ما
زیادتی نمیداد چون بنزد او میرفتیم ما را نزدیک خود مینشانید و هر گاه که سوال میکردیم جواب میفرمود
و با انکه با ما این روش سلوک میفرمود از مهابت و جلالت او با او سخن نمیتوانستیم گفت و از عظمت
و شوکت او نظر برویش نمیتوانستیم کرد چون تبسم میفرمود دندانهای مبارکش مانند مروارید ظاهر
میشد اهل دین و ورع را تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت مردم صاحب قوت
و دولت طمع نمیکردند از او که میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان و بیچارکان از عدالتش مایوس نبودند
قسم میخورم بخدا که در بعضی از شبها او را میدیدم در عین تاریکی شب در محراب ایستاده بود و نزد
پروردکار خود استغاثه میکرد مانند کسی که ماری با عقربی او را گزیده باشد و گریه میکرد مانند کسی
که مصیبت عظیمی باو رسیده باشد و گویا در گوش من است که مکرر میفرمود ای دنیا امدهٔ که متعرض
من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیهات هیهات برو دیگری را فریب بده که مرا با تو کاری نیست و ترا سه
طلاق گفته ام و مرا بتو رجوعی نیست عمر تو کوتاه است و امر تو سهل است و ارزوهای تو بیقدر است اه اه
از کمی توشه و درازی سفر و وحشت و تنهایی راه و عظمت اهوالی که بر انها وارد می باید شد پس اب
چشم معاویه علیه اللعنه در این حال بر رویش نحشش جاری شد و خروش از اهل مجلس برخواست
معاویه گفت که و الله که ابو الحسن چنین بود که میگویی بگو که از مفارقت او چه حال داری گفت از باب

کسی ام که فرزند یگانه اش را بر روی سینه اش کشته باشند پس برخواست و گریان از مجلس
انملعون بیرون امد و بسند معتبر منقولست از ابوذر که جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت
امیر المومنین عم هدیه اورد که چهار هزار درهم قیمت او بود و در خانهٔ انحضرت خدمت میکرد
روزی حضرت فاطمه عم داخل شد دیدند که سر حضرت امیر المومنین عم در دامن ان کنیز است
حضرت فاطمه فرمود که چیزی واقع شد حضرت فرمودند که نه و الله ای دختر محمد هیچ واقع نشده است
حضرت فاطمه عم فرمود که مرا رخصت ده بخانهٔ پدر خود روم فرمود که اختیار داری باذن چون متوجه
خانه حضرت رسول صم شد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردکارت سلام میرساند و میفرماید
که اینک فاطمه بشکایت علی می اید در باب علی چیزی قبول مکن در انحال حضرت فاطمه عم رسید
حضرت رسول صم فرمود که امدهٔ که شکایت علی را بکنی فرمود که بلی برب کعبه فرمود که برگرد و بگو که
من برضای تو راضیم هر چند بر من دشوار باشد حضرت فاطمه برگشتند و سه مرتبه مفاد این سخن را فرمودند
حضرت امیر المومنین صم فرمود که شکایت مرا بخلیل من و حبیب من کردی ای از شرمندگی انحضرت
چون کنم خدا را گواه گرفتم ای فاطمه که این کنیزک را از برای خدا ازاد کردم و چهارصد درهم که از عطاهای
من زیاد امده تصدق کردم بر فقیران اهل مدینه پس جامه پوشیدند و نعلین در پا کردند و متوجه خدمت
حضرت رسول صم شدند در انحال جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردکارت سلام میرساند و میفرماید
که بعلی بگو بهشت را بتو دادم بسبب انکه کنیزک را از برای خوشنودی فاطمه ازاد کردی و اختیار
جهنم را بتو گذاشتم برای چهارصد درهم که تصدق کردی پس هر کرا خواهی برحمت من داخل بهشت کن
و هر کرا خواهی بعفو من از جهنم بیرون اور پس در انوقت حضرت امیر المومنین عم فرمود که منم قسمت
کنندهٔ بهشت و دوزخ و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که روزی حضرت
رسول صم حضرت فاطمه عم را دیدند که عبای کندهٔ از قبیل جلهای شتر در بر دارد و در اثنای شیر
دادن فرزند خود بدست مبارک خود اسیا میکند حضرت گریان شدند و فرمودند که ای فرزند صبر
کن بر تلخیها و مشقتهای دنیا برای حلاوت و نعمتها و راحتهای اخرت حضرت فاطمه عم فرمود که یا رسول الله
حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم او را با حسانهای او در این حال حقتعم بر حضرت رسول صم
این ایه را فرستاد که زود باشد که پروردکار تو از کرامتهای خود بتو انقدر بدهد که تو راضی شوی
و بسند معتبر منقولست که شامی در مدینه حضرت امام حسن عم را دید که سواره میروند زبان بلعن
و طعن حضرت گشود چون فارغ شد حضرت امام حسن عم رو باو کردند و براو سلام کردند و تبسم نمودند
و فرمودند که ای شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اگر توانگری میخواهی ترا
توانگر میگردانیم و هر چه سوال می نمایی بتو عطا میکنیم و اگر راه هدایت میخواهی ترا راه نمایی میکنیم و اگر

مرکب سواری میخواهی بتو میدهیم و اگر گرسنهٔ سیرت میکنیم و اگر عریانی ترا می پوشانیم و اگر محتاجی
ترا غنی میکنیم و اگر رانده شدهٔ ترا پناه میدهیم و هر حاجتی که داری بر می اوریم اگر بیائی بخانهٔ ما و تا هنگام
رفتن مهمان ما باشی از برای تو بهتر است زیرا که خانهٔ گشاده داریم و انچه میخواهی از مال و اسباب
میسر است چون ان شامی این نوع مکالمه از انحضرت شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفهٔ
خدائی در زمین و دانستم که خدا بهتر میداند که رسالت و خلافت را بکی دهد و تو و پدر تو دشمن
ترین خلق بودید نزد من اکنون تو محبوب ترین خلق خدائی نزد من و بار خود را بخانهٔ انحضرت برد و تا در
مدینه بود مهمان انحضرت بود و دوست دار اهل بیت عم شد در روایتی وارد شده است که در میان
محمد بن الحنفیه و حضرت امام حسین عم منازعهٔ بود محمد بن الحنفیه بحضرت نوشت که ای برادر پدر من
و تو علی بن ابی طالب است و مادر تو فاطمه دختر حضرت رسول صم و اگر تمام عالم پر از طلا میشد و مادر
من مالک انها میبود بفضل مادر تو نمیرسید همین که نامهٔ مرا میخوانی برودی نزد من بیا تا مرا راضی کنی که
تو اولائی بفضل و احسان از من و السلام حضرت چون نامه را خواندند برودی بدیدن او مبادرت
نمودند و دیگر میان ایشان چیزی واقع نشد و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که چون با حضرت
امام حسین عم و لعنة الله علی من قتله بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی امدیم و بار نمیکردیم مگر انکه
حضرت یحیی را یاد میکردند و در روزی فرمودند که سبب خواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا انست
که سر حضرت یحیی را هدیه نزد زن فاحشهٔ از فاحشهای بنی اسرائیل بردند و از وفور حلم ان معدن
جود و کرم ان بود که با انکه فرزندان و برادران و دوستان ان عالیجناب را در برابرش شهید کردند و حقتعم
ملائکه اسمان و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان انحضرت کرده بود
بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایت دیگر
هزار و نهصد جراحت و بروایت دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر بیدن مبارکش
رسید و باز بران گروه اشقیا ترحم میفرمود و در هدایت ایشان سعی می نمود و بقوت ربانی و زور بازوی
اسد اللهی گروهی از ایشان را بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی روایات امده است که هزار
و نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر انجماعت را که مجروح گردانید و بسند معتبر دیگر
منقولست که چون ان عالیجناب بشهادت فایز گردیدند در پشت دوش مبارک انحضرت پینها و اثرها بود
از حضرت امام زین العابدین عم از سبب ان پرسیدند فرمود که این اثرها و پینها از بسیاری برداشتن
بارهای گران و انبانهای سنگین بود که شبها بر دوش مبارک خود بخانهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان
میبردند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین عم در جائی تاریکی نشسته بودند از نور
جبین و گردن ان افتاب برج امامت میدانستند که انحضرت در انجا نشسته اند و بسند معتبر منقولست که

روزی کنیزکی اب بر دست حضرت امام زین العابدین عم میریخت ابریق از دستش افتاد و سر مبارک
انحضرت را مجروح کرد حضرت سر بالا کردند ان کنیز گفت که حقتعم میفرماید که * الکاظمین الغیظ *
فرمود که خشم خود را فرو خوردم باز گفت * و العافین عن الناس * فرمود که خدا از تو عفو کند که من
عفو کردم باز گفت که * والله یحب المحسنین * فرمود برو که ترا ازاد کردم از برای خدا و بروایت دیگر منقولست
که کنیزی از کنیزان انحضرت کاسه را شکست که در ان کاسه طعامی بود و از ترس رنگش زرد شد
حضرت فرمود که برو ترا ازاد کردم از برای خدا و بروایت دیگر وارد شده است که شخصی انحضرت را
دشنام داد غلامان انحضرت قصد او کردند حضرت فرمود که بگذارید که انچه از بدیهای ما پوشیده است
زیاده از انست که بما نسبت میدهند پس رو بان شخص کردند و فرمودند که ایا ترا بما حاجتی هست انمرد
خجل شد حضرت فرمود که جامهٔ با هزار درهم باو عطا کردند انمرد گریان شد و برگشت و فریاد میکرد که
گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی و بروایت دیگر منقولست که شخصی انحضرت را دشنام داد
حضرت فرمود که ای جوان عقبهٔ بسیار دشواری در اخرت در پیش داریم اگر من از ان عقبه خواهم
گذشت از گفتهٔ تو پروا ندارم و اگر در ان عقبه حیران خواهم ماند من بدترم از انچه تو میگوئی و در
روایت دیگر امده است که شخصی با نجناب ناسزا میگفت و حضرت ملتفت او نمیشدند انملعون گفت که ترا
میگویم حضرت فرمود که من هم از تو عفو میکنم و میگذرانم و بسند دیگر منقولست که حضرت علی بن
الحسین عم غلام ازاد کردهٔ داشتند که سرکار بعضی از مزارع انحضرت بود روزی بان مزرعه وارد شدند
دیدند که خرابی و فساد بسیار در انمزرعه کرده است یکتازیانه براو زدند و بعد از زدن نادم شدند
چون بخانه برگشتند بطلب ان غلام فرستادند چون غلام حاضر شد دید که جامه از بدن مبارک دور
کرده اند و تازیانه در پیش انحضرت گذاشته است گمان کرد که حضرت ارادهٔ سیاست و تنبیه او دارد
بسیار ترسان شد پس حضرت تازیانه را بر گرفتند و بدست او دادند و فرمودند که امروز از من لغزشی
صادر شد که هرگز از من صادر نشده بود بگیر این تازیانه را و بقصاص ان بر من بزن غلام گفت که ای
مولای من گمان من این بود که مراد دیگر عقوبت خواهی کرد و مستحق هستم انچه نسبت بمن بجا اوردی
باز حضرت مبالغه فرمود او گفت بخدا پناه میبرم از چنین عملی و شما را حلال کردم باز مکرر فرمود چون
ان غلام راضی نشد فرمود که چون این را نمیکنی بتدارک ان تازیانه مزرعه را از برای خدا بتو بخشیدم
و ایضا منقولست که روزی جمعی در خانهٔ انحضرت مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون
اورد و خواست که بتعجیل بر سر سفره اورد خوان از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر انحضرت خورد و ان
پسر کشته شد و غلام متحیر و مضطرب گشت امام عم چون اضطراب غلام را دیدند گفتند تو عمدا این عمل
نکردی مضطرب مباش ترا ازاد کردم و متحیر مشو و از روی بشاشت طعام را بحضار خورانیده بعد از ان

بدفن طفل مشغول شد و در روایت دیگر وارد شده است که انحضرت بر جماعتی گذشتند شنیدند که غیبت انحضرت میکنند ایستادند و فرمودند که اگر راست میگوئید خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد و باید دانست معتبر منقولست که حضرت صادق عم غلامی از غلامان خود را پی کاری فرستادند دیر برگشت حضرت از عقبش بیرون امدند دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند و بادزنی که در دست داشتند او را باد زدند تا بیدار شد فرمودند که ای فلان و الله که ترا نیست که شب و روز هر دو بخوابی شب از برای تو و روز از برای ما و از سفیان منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق عم رفتم رنگ مبارک حضرت را متغیر یافتم پرسیدم که چرا احوال شما متغیر است فرمود که من سفارش کرده بودم کنیزان و مردم خانه را که بر بام بالا نروند داخل خانه شدم دیدم که کنیزکی که تربیت یکی از فرزندان من میکرد بر نردبانی بالا میرود و آن پسر را بر دوش دارد چون مرا دید لرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای ترسی که از من بر آن کنیز مستولی شده متغیرم با آنکه حضرت در آنحال دو مرتبه باو فرموده بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا بر تو باکی نیست و در روایتی وارد شده است که شخصی از حاجیان در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همیان زر را نیافت گمان کرد که دزدیده اند بیرون امد حضرت صادق عم را دید که نماز میکنند حضرت را نشناخت بحضرت گفت که تو همیان مرا برداشته حضرت فرمود که چند زر در آن همیان بود گفت هزار دینار حضرت او را بخانه بردند و هزار دینار باو دادند آن مرد چون بخانه خود برگشت همیان زر خود را یافت برگشت و بخدمت حضرت امد بعذر خواهی و زر را پس اورد حضرت فرمود چیزی که از دست ما بدر رفت دیگر بدست ما بر نمیگردد بعد از آن مرد پرسید که این بزرگوار حمیده اطوار کیست گفتند جعفر صادق است گفت چنین کاری کار مثل اوست و حضرت امام موسی کاظم عم در کظم غیظ و حلم مشهور آفاق گردیده و اخبار مکارم اخلاقش بمسامع خاص و عام رسیده و هر یک از ائمهٔ ما صلوات الله علیهم بجمیع محاسن شیم و محامد خصال مقبول خاص و عام بوده اند و دوست و دشمن بجمیع کمالات ایشان معترفند و اب دریاها اگر مداد شوند از عهدهٔ ذکر فضایل ایشان بیرون نمیتوانند امد و انشاء الله اگر اجل مهلت دهد در خاطر هست که کتابی در بیان سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند حدیث این بود که ملاحظه نمائی که پیشوایان تو که زبدهٔ مکونات اند در حلم و بردباری و شکستگی چگونه بوده اند و با خلق بچه نحو سلوک میکرده اند تا بایشان تاسی نمائی و باد نخوت و غرور را از سر بدر کنی و گول شیطان نخوری ما و تو که حرمت خود را نگاه میباید داشت و علم را خفیف نمی باید کرد و فلان عمل مناسب شان ما نیست و اهانت فلان مومن موجب نقص قدر ماست * نعوذ بالله من وساوسه و شروره یا باذر ان سرک ان تکون اقوی الناس فتوکل علی الله و ان سرک ان تکون اکرم الناس فاتق الله و ان سرک ان

تکون اغنی الناس فکن بما فی ید الله عز و جل اوثق منک بما فی یدیک یا باذر لو ان الناس کلهم اخذوا بهذه الایة لکفتهم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا یا باذر یقول الله جل ثناؤه و عزتی و جلالی لا یوثر عبدی هوای علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه و همومه فی اخرته و ضمنت السموات و الارض رزقه و کففت علیه ضیعته و کنت له من وراء تجارة کل تاجر * ای ابوذر اگر خواهی که قوی ترین مردم باشی پس توکل کن بر خدا و اگر خواهی که گرامی ترین مردم باشی پس تقوی را پیشهٔ خود کن و پرهیز از خدا و اگر خواهی که غنی ترو بی نیاز ترین مردم باشی پس اعتماد بر انچه نزد خداست و در دست قدرت اوست بیشتر داشته باش از انچه در دست تست ای ابوذر اگر همهٔ مردم این ایه را اخذ کنند و عمل نمایند ایشان را کافیست و ترجمهٔ ظاهر لفظ ایه اینست که هر که بترسد از خدا و پرهیزد از مناهی او و صاحب درجهٔ تقوی شود حق تعم مقرر فرماید برای او راه بیرون شدنی و چارهٔ در هر کار و در هر امری از امور دنیا و اخرت او و روزی دهد او را از جائی که گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور نکند و هر که توکل کند بر حق تعم و کارهای خود را باو گذارد پس خدا کافیست برای او و بس است از جهت تمشیت و کفایت مهمات او بدرستیکه حق تعم امور و ارادت خود را بر وجه کمال بتمشیت میرساند و از برای هر چیز اندازهٔ مقرر فرموده است موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر حق تعم میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند میخوردم که اختیار نمیناید بنده خواهش و فرمودهٔ مرا بر خواهشها و هواهای نفسانی خودش مگر انکه غنای او را در نفس او میگذارم و نفس او را غنی و بی نیاز میگردانم از خلق و چنان میکنم که فکر و اندیشه و هم او برای امور اخرتش باشد و اسمانها و زمین را ضامن روزی او میگردانم و معیشت او را برو گردم او و برای او مهیا میگردانم و بجارت هر تجارت کنندهٔ را بسوی او میرسانم یا من از برای او هستم بعوض انکه تجارت تاجران باطل را ترک کرده و رضای مرا اختیار نموده بدانکه توکل و تفویض و رضا و تسلیم از ارکان عظیمهٔ ایمانند و ایات و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده فوق حد و احصاست چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که سر اطاعت خدا صبر است و راضی بودن از خدا در انچه بنده خواهد یا کراهت از ان داشته باشد چون راضی شود البته انچه خیر است برای او میسر خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که خدا شناس ترین مردم کسیست که بقضاهای خدا بیشتر راضی باشد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم بحضرت رسول صم وحی نمود که بندهٔ مومن خود را از هر چیز که از او منع مینمایم خیرش در انست پس باید که راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند نعمتهای مرا تا او را از جملهٔ صدیقان بنویسم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که سزاوار ترین خلق بتسلیم نمودن و راضی شدن بقضاهای حق تعم کسیست که خدا را شناخته باشد

وکسی که بقضای خدا راضی میشود قضا براو جاری میشود و خدا اجرش را عظیم میکرداند وکسی که
از قضای الهی بخشم می اید قضا براو جاری میشود و اجرش برطرف میشود بروایت دیکر منقولست که
از حضرت صادق عم پرسیدند که بچه چیز مومن رامیتوان شناخت که او مومن است فرمود که بمنقاد بودن
او امر الهی و راضی بودن بهرچه براو وارد شود از خوشحالی و از ازردکی و در حدیث دیکر فرمود که
هرکز رسول صم در امری که واقع میشد نمیفرمود که کاش روش دیکر میشد در حدیث دیکر فرمود که
جکونه کسی مومن باشد که از قسمتهای پروردکارش بخشم اید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال
انکه اینها از جانب خدا برای او مقرر شده است من ضامنم از برای کسی که در خاطرش بجز رضا و خوشنودی
خدا در نیاید که جون دعا کند دعایش مستجاب شود بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حق
تعم میفرماید که ای فرزند ادم اطاعت من کن در انجه ترا بان امر میفرمایم و یادم مده جیزی را که صلاح
تو در انست که من از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که غنا و عزت میکردند
در هرجا که توکل را مییابند انجا قرار میکیرند و وطن میکنند در حدیث دیکر فرمود که حق تعم بحضرت
داود عم وحی نمود که هر بندهٔ که بر من توکل و اعتماد کند و رو از خلق بکرداند و من از نیت او بیابم که
راست میکوید پس اکر اسمانها و زمینها و انجه در انهاست با او در مقام کید و مکر در ایند البته از برای او
بدر روی و راه خلاصی مقرر سازم و هر بندهٔ که متوسل باحدی از خلق شود و همکی اعتماد خود را
براو کند و من از دل او اینرا بیابم البته اسباب و وسیلهای اسمان را از دست او قطع نمایم و راههای
زمین را براو ببندم و بروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود و در حدیث دیکر فرمود که هرکه متوجه
امری چند شود که خدا دوست میدارد البته حق تعم متوجه امری چند شود که او دوست میدارد و برای
او مهیا کرداند و هرکه طلب عصمت و نکاهداری از خدا بکند خدا او را محافظت نماید و کسی که حق تعم
متوجه احوال او کردد او را نکاه دارد و بروا نکند اکر از اسمان بر زمین افتد یا بلیهٔ از اسمان نازل شود
و عالم را فرو کیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل کروه ایمنان خدا است از هر بلایی نمی بینی که خدا میفرماید
که ان المتقین فی مقام امین بدرستی که متقیان در مقامیند صاحب ایمنی بسند معتبر منقولست که حضرت
امیر المومنین عم فرمودند که امید بانجه کمان نداری بیشتر داشته باش از انجه کمان داری بدرستیکه
حضرت موسی عم رفت که برای اهلش اتش بیاورد کلیم خدا شد و بمرتبهٔ پیغمبری فایز کردید و ملکهٔ
سبا بقصد ملک بیرون امد بشرف اسلام مشرف شد و سحره فرعون بقصد عزت فرعون بیرون امدند
و باایمان برکشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت موسی عم کفت که ای
پروردکار من مرا میبری و اطفال صغار مرا میکذاری حق تعالی فرمود که ای موسی راضی نیستی که
من روزی دهنده و نکاهدارندهٔ ایشان باشم کفت بلی ای پروردکار من تو نیکو وکیلی و نیکو کفالت

کنندهٔ بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که
ای فرزند باید که عبرت بکیرد کسی که در طلب روزی یقین او بخدا قاصر باشد و نیت و اعتمادش
ضعیف باشد باینکه تفکر نماید که حقتعم او را خلق فرموده و در سه حالت او را روزی داده است که
در هیچیک از ان سه حالت او را کسبی و سیلهٔ و جارهٔ و حیلهٔ میسر نبوده پس بداند که البته در حال جهارم
هم او را روزی کرامت خواهد کرد اما حالت اول پس در شکم مادر او را در محل استقرار و راحت
جا داده در جایی که نه سرما باو ضرر میرساند و نه کرما و در انجا او را روزی داد دیکر از انجا بیرون اورد
او را روزی بقدر کفایت او از شیر مادر برای او جاری کرداند که موجب تعیش و قوت و نشو
و نمای او کردد و او را در اینحال حیله و قوتی نبود و باز جون از ان شیرش باز کرفتند پدر و مادر را
بر و مهربان کرداند و از کسب پدر و مادر روزی را برای او مقرر فرمود که بانهایت مهربانی و
مرحمت و شفقت صرف او نمایند و او را بر خود اختیار کنند تا انکه جون بزرک شد و عاقل شد و قدرت
بر کسب روزی بهم رسانید کار را بر خود تنک کرفت و کمانهای بد بپروردکار خود برد و حقوق خدا را
در مال خود انکار کرد و ادا ننمود و روزبرابر خود و بر عیالش تنک کرفت از ترس اینکه مبادا روزی
براو تنک شود و یقینش سست شد بعوض دادن خدا انجه را در راه او صرف نماید در دنیا و اخرت پس
جنین بنده بد بندهٔ ایست ای فرزند و از حضرت صادق عم منقولست که شیطان کفت که پنج کسند که مرا
در باب ایشان جاره و حیلهٔ نیست و سایر مردم در قبضهٔ منند کسی که بخدا متوسل شود بنیت درست
و در جمیع امور خود براو توکل نماید و کسی که تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسی که
از برای برادر مومن بپسندد انجه را از برای خود میپسندد و کسی که در هنکامی که مصیبتی باو برسد
جزع نکند و کسی که بقسمت خدا راضی باشد و از برای روزی غم نخورد و بسند معتبر از حضرت
امام رضا عم منقولست که حضرت صادق عم احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند اهل مجلس کفتند که او
بیمار است حضرت بعیادت او رفتند و بر بالای سرش نشستند او را قریب بوفات یافتند فرمود که کمان
خود را نیکو کن بخداوند خود کفت که کمان من بخدا نیکوست اما غم من از برای دختران من است و غم انها
مرا بیمار کرده است حضرت فرمود که ان کسی را که از برای مضاعف کردانیدن حسنات و محو کردن
کناهان از او امید داری از برای اصلاح حال دختران نیز باو امیدوار باش مکر نمیدانی که حضرت
رسول صم فرمود که جون از اصل سدرة المنتهی کذشتم و بشاخها و برکهای ان رسیدم دیدم از بعضی
برکهای پستانها او یخته و شیر از انها میجکد و از بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی ارد و از بعضی
جامه و از بعضی میوه بجانب زمین میریزد در خاطر خود کفتم که ایا اینها بکجا میرود و جبرئیل همراه نبود
که از او سوال نمایم زیرا که از درجه و مرتبهٔ او کذشته بودم پس حقتعم در دل من ندا در داد که ای

محمد اینها را در این مکان رفیع در یافته ام که دختران و پسران امت ترا با اینها غذا و روزی دهم
بگو پدرهای دختران که بر فقر و فاقهٔ ایشان دلتنگ نباشند که من چنانچه ایشانرا خلق کرده ام روزی
میدهم و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حقتعم بحضرت داود وحی فرمود که ای
داود تو اراده مینمائی و من اراده مینمایم و نمیشود مگر انچه من اراده مینمایم پس اگر منقاد ارادهای من
میشوی و راضی باشها میباشی انچه مراد تست بتو عطا میفرمایم و اگر راضی نمیشوی ترا بتعب می اندازم
در سعی نمودن در تحصیل مراد خود و اخر نمیشود مگر انچه من اراده نموده ام و بسندهای معتبر از حضرت
رسول صم منقولست که حق سبحانه و تعم فرموده است که هر که راضی بقضای من نیست و بتقدیرات من
ایمان ندارد پس خدای بغیر از من طلب نماید و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که کسی که بقسمت
خدا راضی شود بدنش براحت می افتد و حضرت رسول صم فرمود که دنیا را نوبت و باندازه قسمت
کرده اند پس انچه از برای تو مقرر کرده اند هر چند ضعیف باشی بتو میرسد و انچه از بلاها بر تو مقرر
شده است بقوت خود دفع نمیتوانی کرد و هر که قطع کند امید خود را از انچه از او فوت شده است بدنش
براحت می افتد و هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن میباشد و از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که بنده در میان بلا و قضا و نعمت الهیست پس در بلای خدا صبر براو
واجب است و در قضای خدا تسلیم و رضا واجب است و در نعمت خدا شکر واجب است بدانکه
احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریص و ترغیب بر اینها بسیار است و مجملی از تحقیق معانی اینها
لازمست بدانکه توکل عبارت از ان است که ادمی امور خود را بپروردگار خود بگذارد و از او امید
خیرات و دفع شرور داشته باشد و بداند که هر چه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد که
نفعی بکسی برسد هیچ کس منع ان نفع از او نمیتواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است و اگر
خیری و نفعی را از کسی منع نماید و نخواهد که باو برسد جمیع عالم اگر متفق شوند باو نمیتوانند رسانید
و تفویض نیز نزدیک باین معنیست باید که باین سبب از مخلوقین مایوس شود و رضای ایشانرا بر رضای
خدا اختیار نکند و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اعتمادش بر خدا باشد و این
اعلای مراتب یگانه پرستیست که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خدا داند و قدرتهای مخلوقین را
همه مقهور قدرت حقتعم داند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که شرک خفی تر است
در ادمی از جای پای مورچه و از جملهٔ شرکست انگشتر را از انگشت بانگشت دیگر گردانیدن از برای
اینکه امری یادش بماند و مثل این از چیزهای دیگر و اینمعنی برای این شرکست که اعتماد بر خداوند
خود نکرده و بر او توکل نکرده است و بر انگشتر گردانیدن ان اعتماد کرده است و حاصل انست که رو
گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او یکمرتبه از مراتب شرکست و بسند معتبر

منقولست

منقولست که حضرت رسول صم از جبرئیل سوال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که توکل
انست که بدانند که مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس
شوند پس بنده چنین شد از برای غیر خدا کار نمیکند و امید نمیدارد از غیر او و نمیترسد از غیر او
و طمع از غیر او نمیکند اینست معنی توکل و از حضرت امام رضا عم سوال نمودند از معنی توکل گفت انست
که چون دانستی که خدا با تست از غیر او نترسی و معنی رضا بقضا انست که بعد از انکه توکل بر خدا
کرده باشد و در هر بابی بانچه موافق فرمودهٔ خدا است عمل کرده باشد دیگر انچه واقع شود از عافیت
و بلا و شدت و رخا بداند که البته خیر او در ان چیز بیست که واقع شده زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع
شده و حق تعم قادر بر دفع این امر بوده و حق تعم ظالم نیست که خواهد که بر او ظلم کند و بخیل نیست که
نخواهد که خیری باو برسد و نادان نیست که مصلحت او را نداند و باید که او بیاد خدا ادهد و عاجز نیست
که انچه خیر است باو نتواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کمالیهٔ الهی مقتضی انست که بهر چه
از جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی باشد و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح
او ست چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت امام موسی کاظم عم سوال نمودند از تفسیر * و من یتوکل
علی الله فهو حسبه * حضرت فرمود که توکل بر خدا چندین درجه دارد و از جملهٔ درجهای توکل انست
که در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس انچه بکند از او راضی باشی و بدانی که او در خیر تو
تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر بحکم و فرمان او واقع شده است
پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و تسلیم عبارت
از انست که انچه از خدا و رسول و ائمه باو رسد از احکام و اوامر و نواهی و غیر انها بر طبعش گران نباشد
و همه را حسن و نیک داند و در عمل کردن بانها منقاد و ذلیل باشد و سرکشی نکند و از احکام الهی
ناراضی نباشد چنانچه حقتعم بحضرت رسول صم خطاب فرموده در ایهٔ که مضمونش اینست که نه بحق
پروردگار تو ایمان نمی اورند و مومن نیستند بانچه تو اورده تا انکه ترا حکم گردانند در هر منازعهٔ که
در میان ایشان واقع شود چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود حرجی و دشواری و دلتنگی
نیابند در انچه حکم کردهٔ و تسلیم کنند و منقاد شوند تسلیم کردن نیکو و بدانکه باین سبب این صفات از
اصول ارکان ایمانند که اکثر اعمال و اخلاق بانها بسته است زیرا که توکل در کسی که کامل شد از خلق
مایوس میشود و بسبب ان اکثر معاصی را که از راه امید بمخلوقین بهم میرسد ترک مینماید و از برای
خوشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمینماید و مداهنه در دین نمیکند و در جاری کردن فرمودهای
الهی جرات مینماید و از خوف برطرف شدن نفع مخلوق ترک امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و از برای
خوش امد ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل روزی

مرتکب حرام نمیشود و در سوال خود از نزد خلق ذلیل نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود چون خدا را معطی خود میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود و فواید این خصلت بی نهایت است و چون بقضای الهی راضی شد و دانست که این امور از جانب خدا است و محض خیر او ست او را راحت و اطمینان حاصل میشود و در بلاها جزع نمیکند و صابر بلکه شاکر می باشد والمها او را حیران نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمیشود که چرا بمن عطا نکردند و بمحبت مردم مفتون نمیشود و بسبب عطای سهل که باو بکنند که خدا را فراموش کند و حسد مردی نمیبرد که چرا زیاده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمیکند و با همه مصافات و محبت خدایی هم میرساند و عبادتش از ریا خالص میشود و از تغییر احوال دو زگار دلگیر نمی باشد چنانچه منقولست که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسی که آسمانها برضای او گردند و زمین برضای او ساکن باشد و هر چه در آسمانها و زمینها واقع شود همه بتجویز و رضای او شود گفتند خوش دعوی بلندی میکنی گفت که ما در روز اول دانستیم که آنچه خداوند قادر حکیم میکند همه خیر و نیک و صلاح است و باین سبب رضای خود را برضای او موافق کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و اراده خود را باراده او پیوستیم دیگر آنچه میشود برضا و خواهش ما میشود و فواید این خصلت نیز نامتناهیست و چون احکام الهی را منقاد شدی شک و شبهه از خاطرت بیرون میرود و آنچه از خدا و حجتهای او بتو میرسد از آیات و اخبار بتسلیم و انقیاد قبول میکنی و چون و چرا که عمده رخنهای شیطان است از ایمان دور میکنی و این رکن عمده است از ارکان ایمان و اکثر خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شده اند و سابقا مجملی مذکور شد و باید دانست که توکل نه این معنی دارد که در خانه را بر روی خود ببندی و در خانه بنشینی و دست از کار و کسب برداری و بگویی توکل کرده ام زیرا که این تحکم است نه توکل و نه آنست که خود را بچاه اندازی یا در مهلکها افکنی و بگویی توکل کرده ام بلکه توکل آنست که سابقا نیز اشاره کردیم که سعی خود را چنانچه خدا فرموده است و براهی که او فرموده است و بقدری که او فرموده است بجا آوری و طلب حرام نکنی و ترک واجبات و مستحبات نکنی زیاده از قدر ضرورت بحرص جمع نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضای ترا میتواند گرفت پس سعی تو با اسباب و آلات او ست و بدانی که اگر خدا ترا براه نفع تو هدایت نفرماید عاجزی و آن مشتری که بدر دکان تو میاید بدانی که رازق حقیقی از روز اول چنین مقدر کرده است پیش از خلق تو بچندین هزار سال که امروز این مشتری بدر دکان تو بیاید و ده یک روزی امروز تو از نفع سودای او بتو برسد و اگر بدکان نمیرفتی بتو نمیرسید و با وجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست

آن چند کس بدر دکان تو نمیآمدند و اگر خدا بدل آن مرد بزرگ نمیانداخت دست بکیسه نمیکرد که آن زر را بتو دهد چنانچه فرموده اند که در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن و اگر ترک طلب ضروری کنی آثم و گناهکاری و اگر خود را بدست خود بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عقاب میشوی زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن و حفظ نفس بکن چون بسفر روی با رفیق برو و چون بیمار شوی نزد طبیب برو اما با وجود اینها بدان که اگر خدا حفظ نکرد آن حفظ تو بی فایده بود چه ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند بناگاه کشته میشوند و بسیار است که با هزار نفر بسفر میروند و مالشان بغارت میرود و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سرشان میایند و همه خطا میکنند و میمیرند با اینکه این اسباب حفظ و حربه و سلاح و رفیق و خلق کردن طبیب و مهربان کردن و مشفق گردانیدن نفر و ملازم که حمایت اینکس کنند همه از خداوند عالمیانست و همچنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه و حیوانات نباید آنها را بمیان صحرا انداخت و توکل کرد بلکه با شرایط حفظ توکل می باید کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که ترک مکن طلب روزی را از حلال بدرستیکه معین تست بر دین تو و پای شتر را ببند و توکل بر خدا کن همچنین در باب عبادت و بندگی خدا سعی خود را بکن و بعد از آنکه کردی بدان که اعضا و جوارح و مشاعر و قوی و روزی و مسکن و لباس و قوت و قدرت و سایر چیزهایی که این عمل بر آنها موقوف بوده از خدا بتو رسیده و هدایت الهی را نیز در کار خود دخیل بدان اما قدرت خود را بالکلیه نفی مکن و معاصی را از خود بدان و معترف بگناه و بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و از مسئله قضا و قدر همین قدر بدان که پیشوایان دین برای تو بیان کرده اند و زیاده از این فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهیست و ائمه عم ما را از این نهی کرده اند و کم کسی در این مسئله فکر کرده است از فحول علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند و یکی از فروع خصلت تسلیم اینست که در مسائل مشکله که عقل از احاطه بآنها قاصر باشد در مقام تسلیم و انقیاد باشند و بآنچه مجمل فرموده اند بنحوی که فرموده اند ایمان بیاورند و مانند شیطان بچون و چرا ملعون ازل و ابد نشوند در این باب سخن بسیار است و این رساله که بر وجه استعجال با تشویش احوال نوشته میشود گنجایش زیاده از این سخن ندارد و اگر در این نوشتها خطایی رو داده امید عفو از برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار کریم خود دارم و بشفاعت رسول صم و ائمه عم که بکلام ایشان در هر باب پناه برده ام امید وارم * والحمد لله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهله یا اباذر لو ان ابن آدم فر من رزقه کما یفر من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت یا اباذر الا اعلمک کلمات ینفعک الله عز و جل بهن قلت بلی یا رسول الله قال احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سألت فاسئل الله عز و جل و اذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة

فلوان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لک ماقدروا علیه و لو جهدوا ان یضروک
لشیء لم یکتبه الله علیک ماقدروا علیه فان استطعت ان تعمل لله عزوجل بالرضا والیقین فافعل و ان لم
تستطع فان فی الصبر علی ما یکره خیرا کثیرا و ان النصر مع الصبر و الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا*
ای ابوذر اگر فرزند ادم بگریزد از روزیش چنانچه میگریزد از مرگ هر اینه روزی او را در می یابد
چنانچه مرگ او را در می یابد ای ابوذر ایا ترا تعلیم کنم کلمه چند که حق تع ترا بانها منتفع گرداند ابوذر گفت
بلی یا رسول الله فرمود که ای ابوذر حرمت الهی را در امر و نواهی او نگاهدار تا خدا را پیش روی
خود یابی یعنی هر امری که صلاح تو در ان باشد پیش از انکه متوجه ان امر شوی خدا برای تو میسر گرداند
و خود را بشناسان بخدا و راه اشنایی میان خود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت باینکه در انحال خدا را
عبادت کنی و بسبب وفور نعمت پروردگار خود را فراموش نکنی تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد
یعنی در سختیها چون پناه باو بری دعایت را مستجاب گرداند و هرگاه خواهی چیزی را از کسی سوال
کنی از خداوند عزوجل سوال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جویی بخداوند خود استعانت
بجو بدرستیکه قلم تقدیر الهی جاری شده است بانچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق
جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند بتو بچیزی که از برای تو نوشته نشده باشد بران قادر نیستند
و اگر جهد کنند که ضرر رسانند بتو بچیزی که خدا بر تو ننوشته باشد و مقدر نشده باشد قدرت بران
ندارند پس هر عبادتی را که توانی که از برای خدا بجا اوری با رضا و خوشنودی از قضاهای خدا
و یقین بقضا و قدر با احوال اخرت بکن و از خلق پروا مکن و هر چه را نتوانی کرد پس صبر کن بدرستیکه
در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار هست و بدرستیکه نصرت و یاری حقتع
با صبر می باشد و فرج و راحت بعد از کرب و الم میباشد و بدرستیکه با هر دشواری و تنگی و اسانی
و راحتی در دنیا یا در اخرت میباشد و حق تع همین فقره را در سوره الم نشرح برای تسلی پیغمبرش
نازل گردانیده است چون حضرت رسول صم بعلم ربانی میدانست که ابوذر بچه مشقتها و شدتها گرفتار
خواهد شد بسبب جور منافقان امتش تعلیم او فرمودند که تا تواند اظهار حق بکند و در هنگامی که عاجز شود
صبر کند و او را تسلی فرمودند که صبر بران مشقتها اسان شود براو و بداند که بعد از شدتها راحتهای
عظیم هست و بانچه فرمودند ابوذر رحمة الله علیه عمل نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد و بدانکه
صبر از جملهٔ فروع رضا بقضاست و موجب فرج و راحت دنیا و عقبی و ثوابهای بی انتهاست و بهترین
صبرها صبر بر مشقت ترک گناهانست که بر نفس بسیار دشوار و گرانست و بعد از ان صبر بر مشقت کردن
طاعتست و بعد از ان صبر بر بلاها و مصیبتهاست و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که صبر از
ایمان بمنزله سراست از بدن چنانچه بجدایی سر بدن بر طرف میشود و بیجان میگردد همچنین برفتن صبر

ایمان

ایمان بر طرف و ضایع میشود و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که بهشت محفوفست بمکاره و صبر بر مکاره پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا
داخل بهشت میشود و جهنم محفوفست بلذتها و شهوتها و خواهشها پس هر که بنفس بدهد لذتها و
خواهشهای او را داخل جهنم میشود و از حضرت صادق عم منقولست که چون مومن را داخل قبر میکنند
نماز از جانب راستش می ایستد و زکوة از جانب چپش و نیکی و احسان بپدر و مادر و غیر ایشان بر او
مشرف میشوند بر بالای سرش و صبر در کناری می ایستد چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند
که از او سوال کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میگوید که شما مدد صاحب خود بکنید و اگر شما عاجز شوید
من او را در می یابم و اعانت او می نمایم و از حضرت رسول صم منقولست که زمانی خواهد امد که در ان
زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مگر بکشتن و تجبر و تکبر و توانگری میسر نشود مگر
بغصب کردن مال مردم و بخل ورزیدن و محبت و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن
از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان پس کسی که انزمان را دریابد و صبر کند بر فقر با انکه قادر
باشد بر غنی شدن بغصب و بخل صبر کند بر دشمنی مردم نسبت باو بسبب تابع حق بودن و حال انکه قادر
باشد بر کسب محبت ایشان بمتابعت نمودن هواهای ایشان و صبر کند بر مذلت با انکه قادر باشد بر عزت
بمتابعت اهل باطل حق تع ثواب پنجاه صدیق که تصدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید و حضرت امام
محمد باقر عم فرمود که پدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت و گفت ای فرزند صبر کن بر حق هر چند
تلخ باشد و از حضرت رسول صم منقولست که صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت پس کسی
که صبر کند بر مصیبت تا انکه بشکیبایی نیکو الم ان مصیبت را از خود رد کند حق تع برای او سیصد
درجه بنویسد که از هر درجه تا درجهٔ مانند مابین اسمان و زمین باشد و کسی که صبر کند بر مشقت
طاعات الهی حق تع از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجهٔ مانند منتهای زمین
باشد تا ابتدای عرش و کسی که صبر کند بر ترک معصیت حقتع برای او نهصد درجه بنویسد که از هر
درجه تا درجهٔ مانند مابین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و از حضرت صادق عم منقولست که هر که
از مومنان ببلایی مبتلا شود و صبر کند حقتع باو مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید و بسند معتبر
از حضرت رسول صم منقولست که چون حق تع در قیامت جمیع خلایق را در یک زمین جمع کند منادی
از جانب حقتع ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند استقبال
کنند ایشانرا گروهی از ملائکه با ایشان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما نفسهای
خود را بر مشقت طاعت الهی صبر فرمودیم و بر مشقت ترک معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حقتع
ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشانرا که بیحساب به بهشت روند و بدانکه یقین اعلا

درجات ایمانست و یقین را بر چند معنی اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر است بحدی که بر ان اثار
ایمان مترتب شود و مورث انقطاع بخدا و توکل و تفویض و رضا و تسلیم کردد چنانچه از حضرت
صادق عم منقولست که هر چیز را اندازه و حدی هست راوی کفت فدای تو شوم کدام است حد توکل
فرمود که اندازه و حد توکل یقین است و حد یقین انست که از غیر حقتعم نترسی و در حدیث دیکر فرمود
که از صحت یقین ادمی انست که راضی نکند مردم را بچیزی که موجب خشم حقتعم کردد و ملامت
نکند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده است بدرستیکه رزق را نمیکشاند حرص حریصی و رد
نمیکند روزی را کراهت کسی که نخواهد و اکر کسی از روزی بکریزد چنانچه از مرک میکریزد هراینه
روزی او را در یابد چنانچه مرک او را در می یابد بعد از ان فرمود که بدرستیکه حق تعم بعدالت خود
روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در شک و از ردکی از
قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرموده که عمل اندکی که بران مداومت نمایند و با یقین باشد بهتر است
از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هیچیک از شما مزهٔ ایمان را
نمی یابد مکر انکه بداند که انچه باو میرسد از نعمت و بلا و غیر ان چون مقدر شده است البته از او در
نمیکذرد و انچه از او میکذرد باو نمیرسد چون مقدر نشده است ممکن نیست که بسعی او باو یکران
باو برسد و ضرر رساننده و نفع رساننده خداست و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت امیر
المومنین عم در زیر دیوار شکستهٔ خم شدهٔ نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی
بانحضرت کفت که این دیوار شکسته است در زیر ان منشینید حضرت فرمود که هر کس را اجلش حفظ میکند
چون حضرت برخواستند و از زیر دیوار بیرون امدند دیوار فرود امد بعد از ان حضرت صادق عم فرمودند
که حضرت امیر المومنین عم از این باب کارها بسیار میکردند و اینست مرتبهٔ یقین و از سعید بن قیس
منقولست که در جنک کاه نظر کردم که شخصی همین دو جامه پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را
پیش راندم دیدم که حضرت امیر المومنین است کفتم یا امیر المومنین بچنین معرکه با اینقدر دشمن یکته
پیراهن امدهٔ فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته حق تعم چند ملک بر او موکل فرموده که اعمالش را
مینویسند و دو ملک با او هستند که او را محافظت مینمایند از انکه از کوهی بزیر افتد یا بچاهی درافتد و از
سایر بلاهای کشنده پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را با هر بلایی وامیکذارند و از
حضرت صادق عم منقولست که قنبر غلام حضرت امیر المومنین عم انحضرت را بسیار دوست میداشت
و هرکاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند شمشیر برمیداشت و از پی انحضرت میرفت که مبادا ضرری
از دشمنان بانحضرت برسد در شب مهتابی انحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند قنبر را دیدند
پرسیدند که چکار داری کفت امده ام که از پشت سر شما بیایم که مبادا اسیبی بشما برسد حضرت فرمود

که مرا از اهل اسمان حراست میکنی یا از اهل زمین کفت که بلکه از اهل زمین میخواهم که تر احراست
نمایم فرمود که اهل زمین ضرری نمیتوانند رسانید تا مقدر اسمانی نباشد برکرد پس قنبر برکشت * دویم
* یقین بثواب و عقاب اخرتست بحدی که اثرش بر وجه کمال بر اعضا و جوارح ظاهر کردد چنانچه از
بعضی روایات حارثه ظاهر میشود که در وصف یقین خود کفت کویا می بینم که عرش الهی را بر پا کرده اند
برای حساب و کویا اهل بهشت را متنعم می بینم و کویا اهل جهنم را در جهنم می بینم چنانچه سابقا کذشت
* سیم * یقین در جمیع امور یست که با نها ایمان میباید اورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید اثرش
بر اعضا و جوارح ظاهر کردید و از شوایب خالص شد انرا یقین میکویند چنانچه از حضرت امام رضا عم
منقولست که ایمان افضلست از اسلام بیکدرجه و تقوی افضل است از ایمان بیکدرجه و یقین افضلست
از تقوی بیکدرجه و هیچ چیز در میان بنی ادم کمتر از یقین قسمت نشده است و بسند معتبر منقولست
که حضرت رسول صم تفسیر یقین را از جبرئیل پرسیدند جبرئیل فرمود که یقین انست که مومن
از برای خدا چنان عبادت کند که کویا او را می بیند پس اکر او خدا را نمی بیند خدا او را می بیند و انست
که یقین بداند که انچه باو میرسد البته از او در نمیکذرد و انچه از او میکذرد البته باو نمیرسد و از
حضرت امام رضا عم سوال نمودند از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد
شدن از برای خداست و راضی شدن بقضای خداست و تفویض کردن امور است بسوی خدا
و یکی از صحابه حضرت امیر المومنین منقولست که کفت روزی در جنک صفین حضرت امیر المومنین عم
تعبیهٔ لشکر میفرمودند و بر اسب مرتجز حضرت رسالت صم سوار بودند و ذوالفقار را بر خود او یخته بودند
و نیزهٔ حضرت رسول صم را در دست داشتند و معاویهٔ ملعون در برابر انحضرت بر اسبی سوار بود و اسبش
علف میخورد و اهسته اهسته پیش امد پس شخصی از اصحاب انحضرت عرض نمود که باخبر باشید و خود را
محافظت نمایید که مبادا این ملعون بناکاه ضرری بشما برساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفر این
ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین قاسطان و ملعون ترین جماعتیست که بر امامان هدایت خروج
کرده اند و لیکن اجل کافیست برای حراست و هیچ احدی از خلق نیست مکر انکه با او ملکی چند
هستند که او را محافظت مینمایند از اینکه بچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش اید یا بدی باو برسد پس چون
وقت اجلش رسید او را وامیکذارند با هر چیز که برای او مقدر شده است از بلاها و همچنین من
وقتی که هنکام اجلم میرسد بر انکیخته میشود شقی ترین این امت و ریشم را از خون سرم خضاب خواهد
کرد عهدیست که از حضرت رسول صم بمن رسیده است و وعده ایست که دروغ نمیباشد و این
معنی اخر چون شامل تر بر معانیست یقین را بر این معنی حمل کردن ظاهرتر است و احادیثی که بر معنی اول
و دویم دلالت میکنند بر این حمل میتوان کرد که مراد بیان بکفرد است از افراد یقین و چون در بیان معنی

ایمان مجملی از این معانی بوضوح پیوسته در این مقام بهمین اکتفا مینماییم * یا اباذر استغن بغنی الله یغنك الله
فقلت ماهو یا رسول الله قال غداء یوم و عشاء لیلة فمن قنع بما رزقه الله یا اباذر فهو اغنی الناس ای ابوذر
مستغنی شو بغنا و توانکری که خدا ترا کرامت فرماید و بانچه بدهد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن تا خدا
ترا غنی و بی نیاز کرداند ابوذر کفت که غنای الهی کدام است یا رسول الله فرمود که چاشت یکروز و شام
یکشب یعنی همین که خدا اینرا بتو بدهد خود را غنی بدان و دیکر محتاج خلق مشو و از ایشان سوال
مکن تا اینرا اداری پس هر که قانع شود بانچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است
بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنا بی نیازی نفس است و بسیار است که کسی
بغنای نفس و قناعت با عدم مال غنی است و بر خدا توکل دارد و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست
و از مردم مایوس است و بسیار است که کسی مالك خزاین است و باعتبار حرص عجز و تذلل بمردم
بیشتر میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند و در خود خواهش و میل نفسش از همه کس محتاج
تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانچه کذشت که دنیا از بابت اب شور دریاست که هر چند
بیشتر میخورند تشنه تر میشوند هم چنین طالب دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر میشود و بسند
معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین ع فرمود که هر که راضی شود از دنیا بانچه او را کافیست پس
اندك چیزی از دنیا او را کافیست و کسی که راضی نمیشود از دنیا بانچه او را کافیست تمام دنیا او را
کافی نیست و از حضرت رسول صم منقولست که هر که از خدا باندکی از معاش راضی شود خدا از او
باندکی از عمل راضی میشود و در حدیث دیکر فرمود که هر که قانع شود بانچه خدا باو روزی کرده است
او از غنی ترین مردم است و احادیث در این باب بسیار است و ما همین قناعت مینماییم و کسی که همین
قدر او را کافی نباشد زیاده از این هم او را کافی نخواهد بود * یا اباذر ان الله عز و جل یقول انی لست کلام
الحکیم اتقبل و لکن همه و هواه فان کان همه و هواه فیما احب و ارضی جعلت صمته حمدا لی و وقارا
و ان لم یتکلم یا اباذر ان الله تبارك و تعالی لا ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم
و اعمالکم یا اباذر التقوی ههنا و اشار الی صدره * ای ابوذر بدرستیکه خدای تعم میکوید
که من سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت کوید و دلش از انها خبر نداشته باشد و بانها
عمل ننماید و لیکن قصد او و خواهش او را قبول میکنم پس اکر همت و خواهش او در چیزیست که من
دوست میدارم و می پسندم من خواموشی او را حمد خود میکردانم و بحمد خود قبول میکنم و وقار او را
میدانم هر چند سخن نکوید ای ابوذر بدرستیکه حق تعم نظر نمیکند بصورتهای شما و نه بمالهای شما
و لیکن نظر میکند بدلهای شما و عملهای شما ای ابوذر تقوی در اینجاست تقوی در اینجاست و اشاره
بسینهٔ خود فرمودند بدانکه مفاد این کلمات شریفه همان است که سابقا مکرر مذکور شد در تحقیق نیت

بعینه

و غیر انکه اصل در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه امریست که در دل ادمی
قرار میکیرد و بمحض زبان حکمتی بیان کردن که ادمی خود بان متصف نباشد و دل از ان خبر نداشته
باشد ریا و خودنماییست و از برای خدا نیست و نفعی بحال او و دیکران هیچ نمیکند و اکر ادمی بانکلمات
حکمتی که تکلم بانها مینماید متصف باشد و حالی او شده باشد سخنش حکمت است و مردم منتفع میشوند
و خواموشیش حکمت است و افعال و اطوارش همه واعظ مردم اند و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال
بحکمت کویااند و از دلش چشمهای حکمت میجوشد و بزبان و سایر اعضا و جوارحش جاری میشود
و فیض ان چشمها بعالمیان میرسد و از دیدنش عالمی هدایت می یابند چنانچه در احادیث معتبره وارد
شده است که نماد اعیان مردم باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمالهای خود که از برای خدا
کنید مردم را راغب بخیرات کردانید و هم چنین تقوی حقیقی انست که از دل ناشی شود و کمال ایمان
و تصدیق بزرکواری خدا و امور اخرت و نهایت درجهٔ خوف و رجا موجب پرهیزکاری او شده باشد
از برای خدا در اشکار و پنهان و اکر خوف تشنیع خلق یا اغراض فاسدهٔ دنیا باعث ترك معاصی یا فعل
طاعات کردد ان محض شرك و ریاست نه پرهیزکاری و تقوی را بدل نسبت داده است و فرموده است
که تعظیم شعایر الهی از تقوی دلهاست چون مثل این سخنان مکرر بتفصیل مذکور شده است و بسط
این سخن بسیار بطول می انجامد در اینباب سخن را مجمل میکذاریم * یا اباذر اربع لا یصیبهن الا مومن
الصمت و هو اول العبادة و التواضع لله سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلة الشیء یعنی قلة المال
یا اباذر هم بالحسنة و ان لم تعلمها لکیلا تکتب من الغافلین یا اباذر من ملك ما بین فخذیه و ما بین لحییه دخل
الجنة قلت یا رسول الله انا لنوخذ بما تنطق به السنتنا قال یا اباذر و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار
الا حصائد السنتهم انك لا تزال سالما ما سکت فان تکلمت کتب لك او علیك یا اباذر ان الرجل یتکلم
بالکلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء و الارض یا اباذر و یل للذی یحدث
و یکذب لیضحك به القوم و یل له و یل له یا اباذر من صمت نجا فعلیك بالصدق لا تخرجن من فیك کذبة
ابدا قلت یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار و الصلوة الخمس تغسل ذلك
* ای ابوذر چهار خصلت است که نمییابد ان چهار خصلت را و متصف بانها نمیکردد مکر مومن کاملی
خواموشی و ان اول عبادتهای خدا است و تواضع و شکستکی نزد حقتعم یا از برای خدا نزد خدا و خلق
و ذکر و یاد خدا کردن بر هر حالی و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی ای ابوذر قصد کن حسنه
را و کار خیر را هر چند که انرا بعمل نیاوری تا نوشته نشوی از جملهٔ غافلان ای بوذر کسی که مالك
شود و حفظ نماید انچه در میان دو ران اوست یعنی فرجش را از حرام و انچه در میان دو لحیهٔ اوست
یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید که یا رسول الله ایا ما را مواخذه می نمایند

بانچه گویا میشود بان زبانهای ما حضرت فرمود که ای ابوذر مگر مردم را می اندازد برو در آتش
جهنم چیزی بغیر از درو کردهای زبانهای ایشان بدرستیکه تو پیوسته بسلامتی از شر زبان مادام که
ساکتی چون سخن گفتی اگر سخن خیری میگویی از برای تو ثواب نوشته میشود و اگر سخن بد میگویی
بر تو گناه نوشته میشود ای ابوذر بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم مینماید بکلمهٔ که اهل آن مجلس
را بخنداند پس سبب آن فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر وای بر کسی
که سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او و جهنم از برای او ای
ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت و اگر سخن گویی بر تو باد براست گویی و از دهان خود بیرون مکن
دروغی را هرگز ابوذر گفت یا رسول چه چیز است توبهٔ کسی که عمدا دروغ گوید فرمود که استغفار
نمودن و نمازهای پنجگانه لوث این گناه را میشویند بدانکه صدق و راست گویی از جملهٔ صفات
جامعه است که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار میباشد و در کردار میباشد
راستی گفتار آنست که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس
یکی از لوازم صدق آنست که هرگز مرتکب هیچ گناهی نشود و ترک هیچ طاعتی نکند زیرا که مومن دعوی
میکند که من بندگی خدا را میدانم و یقین ببهشت و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی آنست که
هرگز معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات با یقین به بزرگواری خدای تعالی و یقین ببهشت و دوزخ
دارد و یکی دیگر از لوازم صدق آنست که مستحبی را ترک نکند و مکروهی را بفعل نیاورد زیرا که کسی
نیست که دعوی این نکند که ما تابع رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم و ایضا تصدیق ببهشت
و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی آنست که هم چنانچه در خدمت عظمای مخلوقین از برای
رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف آداب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور
پادشاه پادشاهان و اعظم عظما باید مرتکب هیچ ترک اولایی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید و منافع
نامتناهی بیشتر عاید گردد پس هر ترک اولایی بلکه متوجه غیر جناب او شدن منافات با این تصدیق دارد
و ایضا آدمی در هر روزی اقلا ده مرتبه میگوید نزد خدا که ترا عبادت میکنم و بس و استعانت از تو
میجویم پس اگر یک معصیت بکند که عبادت شیطان است یا در یک امر متوجه غیر خدا شود و یاری
از غیر خدا بجوید در آن دعوی کاذب خواهد بود و هم چنین اظهار ورع نمودن بریا و عبادت را
در حضور مردم بشرایط بجا آوردن و در خلوت روش دیگر بودن و سایر افعالی که اخلاص در آنها نباشد
دروغ فعلیست زیرا که آدمی باین فعل اظهار حالی از برای خود میکند که متصف بآن نیست و اگر کسی
از این راه ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی بر میگردد و حقتعالی
مدح صادقان بسیار نموده است و فرموده است که خدا یار راستگویان است و هم چنین کذب و دروغ

اصل اکثر صفات ذمیمه است و ظاهر بسیاری از اخبار و بعضی از اصحاب آنست که از گناهان کبیره است
و از بسیاری اخبار ظاهر میشود که دروغ را بجد و بخوش طبعی و بهزل گفتن هر دو حرام است اما
بعضی از افراد صدق هست که بد است و بعضی از افراد کذب هست که خوب است بلکه واجب میشود
گاهی مانند راستی که باعث ضرری شود بمومنی و موجب کشتن نفس محترمی شود این چنین راستی را
حرام است گفتن و دروغی که باعث نجات مومنی شود از کشتن یا از ضرری واجب است گفتن
و هم چنین اگر مالی را مومنی بما بامانت سپرده است و ظالمی از ما میطلبد ما را واجب است که انکار کنیم
بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از آن مرد نزد ما نیست و در چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است
باینکه قصد کند که مالی که مرا تو باید داد نزد من نیست و مانند این و هم چنین نزد عشاری یا ظالمی
یا حاکمی که باقرار او مواخذه کند و مالی از او فوت شود جایز است دروغ گفتن و در اصلاح میان
دو مومن دروغ گفتن جایز است مثل آنکه هر یک نقل کنیم که دیگری حرف خیر شما میگفت و تعریف شما
میکرد هر چند او مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد و هم چنین تجویز دروغ کرده اند در خلف
وعده کردن با زنان که توقعات زیاده از امکان کنند هر چند اطلاق دروغ بر این معنی مجاز است
و در ضمن احادیث بعضی از این تفاصیل ظاهر خواهد شد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که هر که زبانش راستگوست عملش پاکیزه و مقبولست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
امیر المومنین عم صاحب آن مرتبه شد نزد رسول خدا صم براستی سخن و ادا کردن امانت و در حدیث
دیگر فرمود که اول کسی که راستگو را تصدیق مینماید خداست و بعد از آن خودش میداند که راست
میگوید و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که زینت سخن راستگوییست و در حدیث دیگر فرمود
که راست بگویید که خدا با راستگویان است و از دروغ اجتناب نمایید که دروغ از ایمان دور است
بدرستیکه راستگو بر کنار وادی نجات و کرامت است و دروغگو بر کنار خواری و هلاکت است از حضرت
علی بن الحسین عم منقولست که بفرزندان خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ در امر بزرگ و کوچک
خواه بجد گویید و خواه بهزل و خوش طبعی بدرستیکه کسی که دروغ کوچک میگوید بر دروغ بزرگ
جرات بهم میرساند یا بر خداوند بزرگوار جرات کرده است که مخالفت او نموده است مگر نشنیده اید که حضرت
رسول صم فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خدا او را صدیق مینویسد و بنده پیوسته دروغ
میگوید تا خدا او را کذاب مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حقتعالی برای
بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید آن قفلها گردانیده است و دروغ بدتر از شراب و در
حدیث دیگر فرمود که دروغ باعث خرابی ایمانست و از حضرت صادق عم منقولست که دروغ بر خدا
و رسول صم از گناهان کبیره است از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اول کسی که دروغگو را

تکذیب مینماید خدا است دیگر دو ملکی که بر او موکلند و با او میباشند دیگر خود میدانند که دروغ میگوید و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که هیچ بنده مزه ایمان را نمییابد تا ترک نماید دروغ را جدش را و هزلش را و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت عیسی فرمود هر که دروغ بسیار میگوید بهاء و حسنش بر طرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که ختم دروغ گویانرا بفراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا شوند و از حضرت صادق منقولست سخن بر سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدام است اصلاح میان مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او گفته است و از او آزرده شده است تو میگویی که من از او شنیدم که او تو را بنیکی یاد میکند خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست میدارد دروغ را در اصلاح دیگر فرمود هر دروغی را از صاحبش سؤال خواهند کرد در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسی که در جنگ کامخواهد که با دشمنان مکری کند که بر ایشان غالب شود چون از برای مصلحت دینست بر او گناهی نیست یا کسی که در میان دو کس خواهد اصلاح کند هر یک چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان بر طرف شود و کسی که وعده با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که بان وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اصلاح کند هر چه گوید دروغ نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که سه خصلت که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکوست مکری که در جنگ کنند یا وعده که با زن کنند یا اصلاحی که در میان مردم کنند و سه خصلت که راست گفتن در آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال اهلش بچیزی خبر دادن که باعث آزردگی او شود و تکذیب کردن شخصی را که خبری نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب صمت بیشتر مذکور شد و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی که دروغی گوید یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست که از جملهٔ چیزهایی که مذموم است بلکه دغدغه حرمت در آن میشود نقل دروغ است مانند قصهٔ حمزه و سایر قصهای دروغ چنانچه از حضرت رسول صم منقولست که بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصهای راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصهای مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که حرام است چنانچه در بعضی از کتب معتبرهٔ امامیه مسطور و مرویست از حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صم که آنحضرت فرمود که * ذکر علی بن ابی طالب عبادة و من علامات المنافق ان ینفر عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبة و اساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قراء علیه السلم و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها قال اما تدرون ان رسول صم کان یقول

اذکروا علی بن ابیطالب فی مجالسکم فان ذکره ذکری و ذکری ذکر الله فالذین اشمازت قلوبهم عن ذکره و استبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالآخرة و لهم عذاب مهین یعنی یاد کردن علی بن ابی طالب عبادتست و از علامات منافق است که میرمد و تنفر می نماید از یاد کردن او و اختیار میکند شنیدن قصهای دروغ و افسونهای مجوس را بر شنیدن فضائل آنحضرت بعد از آن امام رضا ع خواندند آیه وافی هدایه را که * اذا ذکر الله وحده * تا باخر پس پرسیدند از آنحضرت ع از تفسیر این آیه فرمود که آیا نمیدانید که پیغمبر صم میفرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب ع را در مجلسهای خود پس بدرستیکه یاد کردن علی بن ابی طالب ع یاد کردن منست و یاد کردن من یاد کردن خدا است پس آنکسانی که میرمند و گرفته میشود دلهای ایشان از یاد کردن علی بن ابی طالب و شادمان میشوند از یاد کردن غیر او و ایشان آنانند که ایمان ندارند باخرت و مر ایشانراست عذابی خوار کننده و ابن بابویه در کتاب اعتقادات آورده است که * سئل عن القصاص ایحل الاستماع لهم فقال لا و قال من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله و ان کان ناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس * یعنی پرسیدند از حضرت صادق ع از قصهٔ خوانان که آیا گوش دادن بایشان حلالست آنحضرت فرمود که نه حلال نیست و فرمود هر کس که گوش بدارد بناطقی پس بتحقیق که او را پرستیده پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید آنکه گوش کنندهٔ خدا را پرستیده و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده و کلینی همین مضمون را از امام محمد باقر ع روایت کرده است * یا اباذر ایاک و الغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت یا رسول الله و لم ذلک بابی انت و امی قال لان الرجل یزنی فیتوب الی الله فیتوب الله علیه و الغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها یا اباذر سباب المسلم فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه من معاصی الله و حرمة ماله کحرمة دمه قلت یا رسول الله و ما الغیبة قال ذکرک اخاک بما یکره قلت یا رسول الله فان کان فیه ذاک الذی یذکر به قال اعلم انک اذا ذکرته بما هو فیه فقد اغتبته و اذا ذکرته بما لیس فیه فقد بهته من النار یا اباذر من ذب عن اخیه المسلم الغیبة کان حقا علی الله عز و جل ان یعتقه من النار یا اباذر من اغتیب عنده اخوه المسلم و هو یستطیع نصره فنصره نصره الله عز و جل فی الدنیا و الآخرة و ان خذله و هو یستطیع نصره خذله الله فی الدنیا و الآخرة * توضیح این مطالب در ضمن چند فصل بعمل میاید * فصل اول * در بیان مذمت غیبت و حرمت آنست بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان در میان علما خلافی نیست و آیه و احادیث متواتره بر حرمت آن دلالت دارد و ظاهر بعضی از احادیث آنست که از جملهٔ گناهان کبیره است و جمعی از علما کبیره میدانند و ظاهر این حدیث شریف که حضرت فرمود که از زنا بدتر است دلالت میکند بر آنکه از اکبر کبایر است و از جمیع گناهان شنوعش بیشتر است زیرا که صفات ذمیمهٔ که باعث غیبت میباشد از حسد و کینه و عداوت در اکثر خلق بر وجه

کمال میباشند و خصوصیتی به پیر و جوان و عالم و جاهل و شریف و وضیع ندارد چه ظاهر است
که هرکس را دشمنی و هم جنسی و همکاری میباشد و مانعی که در کناهان دیکر میباشد در این جا
نیست زیراکه مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب کناهان یا قباحت عرفیست یا عدم قدرت و در این کناه
قباحت بالکلیه برطرف شده است بلکه یک جزو از اجزاء استعداد در این زمانها اینست کسی خوش نقل
وشیرین زبان و چرب ونرم باشد و غیبت را بر وجه کمال تواند کرد وایضا شیطان لباسها برای تجویز این
عمل پیدا کرده است که اهل علم و صلاح در آن لباسها بجهت ناصحانه و مشفقانه غیبت میکنند از روی
نهایت محبت و دین داری و خدا ترسی و عدم قدرت نیز در این کناه نیست زیراکه احتیاج بزری و پولی
و معینی و آلاتی ندارد و سخن کفتن در نهایت آسانی است و باین سببها شیوعش از کناهان بیشتر است
با آنکه تهدید و تحذیر در این کناه زیاده از کناهان دیکر وارد شده است چنانچه حقتعم فرموده است
* که یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب
احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم * ای کروه مومنان اجتناب نمایید
و ترک کنید بسیاری از کمانها را بدرستیکه بعضی از کمانها کناه است و تجسس و تفحص عیبهای مردم
مکنید و غیبت نکنند بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیکر را غیبت مکنید و بدی یاد مکنید ایا دوست
میدارد احدی از شما که کوشت مرده برادر مومن خود را بخورد پس بتحقیق از خوردن کوشت مرده
برادر خود کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در آن مرتبه است و بترسید و بپرهیزید
از عقوبات الهی بدرستیکه حقتعم بسیار قبول کننده توبهاست و بسیار مهربان است بیندکان و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست هرکه بکوید در شان مومنی چیزی راکه چشمش دیده باشد
و کوشهایش شنیده باشد پس او داخل است در آن جماعت که حقتعم در مذمت ایشان فرموده است
* که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم * یعنی آنان که دوست میدارند
که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شان جماعتی که ایمان آورده اند مر ایشانراست عذابی دردناک
و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم فرمود که غیبت دین مرد مسلمانرا تندتر و زودتر فاسد
میکند از خوره که در اندرون آدم بهم رسد و فرمود که نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادت است
مادام که غیبت مسلمانی نکنند بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه روایت کند بر مومنی
روایتی که خواهد در آن نقل عیب او را ظاهر کرداند و مروتشرا درهم شکند و از دیدهای مردم او را
بیندازد خدا او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند پس شیطان او را قبول نکند
یعنی خدا او را دوست ندارد و یاری نکند و او را بشیطان واکذارد و در روایت دیکر منقولست
که از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر صم فرمودند که عورت مومن بر مومن

حرام است فرمود که مراد آن نیست که عورت ظاهرش را به بینی بلکه مراد آنست که سرش را
فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی که او را رسوی کنی و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که هرکه ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد ننشیند در مجلسی که در آن امامیرا دشنام دهند
یا مسلمانیرا غیبت کنند و در حدیث دیکر فرمود که هرکه مسلمانیرا غیبت کند روزه اش باطل میشود
و وضوش میشکند و در قیامت کندی از او ظاهر خواهد شد بدتر از کند مردار که اهل محشر از کند
او متاذی شوند و اکر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود در حالتی که حلال داند چیزی راکه خدا
حرام کرده است و فرمود که هرکه تطول و احسان بر برادر مومنش کند در غیبتی که بشنود که در مجلسی
او را می کنند باینکه مانع شود و رد آن غیبت کند حقتعم از او هزار نوع از بدی را در دنیا و اخرت دفع کند
و اکر رد نکند و حال آنکه قادر بر رد باشد مثل کناه آن غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه بدانکه
باطل شدن روزه و وضو احمل براین کرده اند که کمال روزه و وضوش زایل میشود نه آنکه باید
قضا یا اعاده کردن و بسند صحیح دیکر از آنحضرت منقولست که سزاوارترین مردم بکناه کار بودن سفیه
و بیخرد است که غیبت مسلمانان کند و ذلیل ترین مردم کسیست که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقولست
که شخصی بحضرت علی بن الحسین عم کفت که فلان شخص شما را نسبت میدهد باینکه کمراهید
و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی آن شخص را رعایت نکردی که سخن او را بما نقل
کردی و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستیکه مرک
همه را در خواهد یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده کاه همه قیامت است
و خدا در میان همه حکم خواهد کرد و زنهار که احتراز کن از غیبت که آن نان خورش سکان جهنم است
و بدانکه کسی که ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار کفتن کواهی میدهد که در او عیب بسیار هست
و بسند معتبر منقولست از علقمه که عرض کردم بخدمت حضرت صادق عم که یابن رسول الله بفرما کیست
که کواهیش را قبول میتوان کرد و کیست که کواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمودند که ای
علقمه هرکه بر فطرت اسلام باشد کواهیش جایز و مقبولست کفتم که قبول میتوان کرد شهادت کسی
راکه کناهان کند فرمود که ای علقمه اکر شهادت آنها را قبول نتوان کرد پس قبول نمیتوان کرد مکر شهادت
پیغمبران و اوصیای ایشان را زیراکه ایشان معصومند و بس نه سایر خلق پس هرکرا بچشم خود نه بینی
که کناهی میکند و دو کواه بر او شهادت ندهند که کناهی کرده است او از اهل عدالت و ستر است
و کواهیش مقبولست هرچند در واقع کناه کار باشد و هرکه او را غیبت کند بر کناههای مخفی آن
از ولایت خدا بیرون است و در ولایت شیطان داخل است و بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرانش
که حضرت رسول صم فرمود که هرکه غیبت مومنی کند بخصلتی که در او باشد خدا در میان ایشان

در بهشت هرکز جمع نکند و هرکه غیبت کند موء منی را بخصلتی که در او نباشد عصمت ایمانی
از میان ایشان منقطع کردد و انکه غیبت کرده است در اتش باشد همیشه و بد جایکاهست جایکاه او
و بسند دیکر منقولست که حضرت امیر المومنین ع بنوف بکالی فرمود که اجتناب کن از غیبت که نان
خورش سکان جهنم است بعد از ان فرمود که ای نوف دروغ میکوید کسی که کمان میکند که او از حلال
متولد شده است و کوشت مردم را بغیبت میخورد و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست فرمود
که غیبت مکن چون غیبت مردم میکنی ترا غیبت میکنند و از برای برادر خود کوی مکن که خود دران
کو می افتی و هر کار که میکنی با مردم جزای خود را می یابی و در حدیث دیکر منقولست که از صفات
منافقان انست که اکر مخالفت ایشان میکنی ترا غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست
که روزه دار در عبادت خداست مادام که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر دیکر از انحضرت
منقولست کسی که برادر موء منش را در برو مدح کوید و در پشت سرش غیبت او کند عصمت ایمانی از میان
ایشان برطرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست هرکه غیبت کند برادر موء من خود را بی
انکه عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان در نطفه او شریک شده بوده است و بسند معتبر از حضرت
امیر المومنین ع منقولست که زینهار که اجتناب نماید از غیبت مسلمان بدرستیکه مسلمان غیبت
برادر خود نمیکند و حال انکه خدا در قران او را نهی فرموده است و فرمود هرکه بکوید از برای برادر
موء منی سخنی که خواهد که مروت و قدر او را در هم شکند خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی
در جایی که چرک و ریم فرجهای زناکاران در انجا جمع میشود تا از عهده ان سخن بیرون اید و بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حق تعالی دشمن میدارد خانه پر کوشت را و کوشت فربه را بعضی
از صحابه عرض کردند که یا رسول الله ما دوست میداریم کوشت را و خانهای ما از کوشت خالی نیست
حضرت فرمود که این مراد نیست که فهمیدی مراد از خانه پر کوشت خانه ایست که در انخانه کوشتهای
مردم را بغیبت میخورند و کوشت فربه صاحب تجبر متکبر یست که در راه رفتن خیلا و تکبر کند و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که بپرهیزید از کمان بد بمردم بردن بدرستیکه کمان بد بدترین
دروغهاست و برادران باشید در راه خدا چنانچه خدا شما را بان امر فرموده است و بلقبهای بد یکدیکر را
یاد مکنید و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و فحش بیکدیکر مکویید و غیبت یکدیکر مکنید
و منازعه و دشمنی مکنید و حسد بیکدیکر مبرید بدرستیکه حسد ایمان را میخورد چنانچه اتش هیزم
خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که یاد کنید برادر موء من خود را
در هنکامی که از شما غایب باشد باحسن وجوهی که میخواهید که او شما را بان وجه یاد کند در وقتی
که شما از او غایب باشید و در حدیث دیکر فرمود که هیچ ورعی نافع تر نیست از اجتناب کردن از محارم

الهی و خود را باز داشتن از ازار مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث دیکر منقولست که حقتعالی وحی
فرمود بحضرت موسی بن عمران علی نبینا که صاحب غیبت اکر توبه کند اخر کسی خواهد بود که داخل
بهشت شود و اکر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که چهار کسند که ازار میرسانند باهل جهنم با ازاری که خود دارند و از حمیم جهنم میخورند ایشان
میدهند و واویلاه و واثبوراه فریاد میکنند و اهل جهنم بعضی بیعضی میکویند که چرا این چهار طایفه
ما را ازار میکنند با ازاری که خود داریم یکی از ایشان شخصیست که در تابوتی از اتش اویخته است
و یکی شخصیست که امعایش را از اندرون ش میکشند و یکی شخصیست که چرک و خون از دهانش
جاریست و یکی شخصیست که کوشت خود را میخورد پس از حال صاحب تابوت میپرسند که این بدبخت
چرا انقدر ازار ش بما میرسد میکویند که او مرده بود و مالهای مردم در کردنش بود و چیزی هم از او
نمانده بود که حق مردم را ادا کنند بعد از ان میپرسند از حال کسی که امعایش را میکشند میکویند که پروا
نمیکرد از بول بهر جای بدنش که میرسید پس میپرسند از حال کسی که از دهانش چرک و خون
جاریست میکویند که او نظر میکرد و هر سخن بدی که از مردم می شنید نقل میکرد و بایشان نسبت میداد
بعد از ان میپرسند از حال کسی که کوشت خود را میخورد که این بدبخت چرا ازارش بما میرسد با ازاری
که ما خود داریم میکویند که این کوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و احادیث
در این باب بسیار است ما بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم * فصل دویم * در بیان معنی
غیبت است و بعضی نزدیک بهمین عبارت تعریف کرده اند که در احادیث واقع شده است که یاد کردن
موء من است در حال غیبت او بنحوی که اکر بشنود خوشش نیاید و ازرده شود و اکثر تعریف غیبت
چنین کرده که تنبیه کردنست در حال غیبت انسان معین یا انکه در حکم معین باشد بر امری که او کراهت
داشته باشد که ان امر را باو نسبت دهند و ان امر در او باشد و ان امر را بحسب عرف نقص و عیب
شمارند خواه این تنبیه بکفتن باشد و خواه باشاره کردن باشد و خواه بکنایه باشد و خواه بصریح و خواه
بنوشتن وقید کردیم بانسان معین از برای انکه اکر معین نباشد غیبت نیست مثل انکه کوید که یکی از اهل
این شهر چنین عیبی دارد این حرام نیست مکر انکه بنحوی کوید که بقرینه سامع بیابد که ان غیبت است
هرچند نام نبرد و در حکم معین انست که کوید که زید و عمرو یکی از ایشان فلان عیب را دارد و بعضی
این قسم سخن را غیبت ان هر دو شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در اوردن
نقص شان اوست و اکر بشنود ازرده میشود و اینکه کفتیم که ان دو امر در او باشد برای اینست
که بهتان بدر رود زیرا که مشهور اینست که غیبت و بهتان غیر یکدیکرند هرچند بهتان بدتر است
و غیبت انست که بیان عیبی کنند که در او باشد و بهتان انست که عیبی از برای او اثبات کنند که در او

نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که از جملهٔ غیبت انست که در شان برادر خود بکوبی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جملهٔ بهتان انست که در حق برادر مومن خود چیزی بکویی که در او نباشد و کاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق میکنند که شامل بهتان نیز هست چنانچه بسند معتبر از داود بن سرحان منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدم از غیبت فرمود که انست که بیرادر مومن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد یا انکه بدی را از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و بکواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود و قید کردیم که ان امر بحسب عرف عیب باشد برای انکه اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش اید غیبت نیست مثل انکه میکوییم که فلان شخص نماز شب میکند و او بدش می اید اما اگر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث ازردکی او شود غیبت است خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش مثل انکه کوید که دنی زاده است یا حولا زاده است مکر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص کفتن صریح نیست پس اکر بکنایه کوید هم غیبت است مثل انکه حرف کسی مذکور شود بکوید که الحمد لله که ما بمحبت ریاست مبتلا نیستیم و غرضش کنایه بان شخص باشد که او مبتلاست یا انکه کوید که خدا ما و او را از محبت دنیا نجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و خود را برای رفع مظنه شریک کند و امثال این سخنان از تلبیساتی که در باب غیبت شایع کردیده است که در ضمن حمد و ثنای الهی و اظهار شکستکی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بر وجه اتم و اکمل عیوب مردم را افشا میکنند و هم چنین ظاهر شد که مخصوص کفتن نیست بلکه اگر مذمت شخصی را بدیکری بنویسد داخل است در غیبت و هم چنین اگر عیب کسی را باشارهٔ چشم یا ابرو یا دست اظهار کنند یا در حرف یا در راه رفتن یا غیر ان از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند غیبت است * فصل سیم * در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده اند و ان ده قسم است * اول * تظلم مظلوم است که بر کسی ظالمی ظلمی کرده باشد و او بنزد شخصی اید و اظهار ظلم ان ظالم کند که این شخص دفع ان ظلم از او بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن ان شخص هر دو جایز است اما در صورتی که ان شخص قادر بر دفع ان ظلم باشد و غرضش از شنیدن رفع ظلم باشد و غرض قایل نیز همین باشد و نزد همان شخص که توقع این نفع از او دارد بکوید و نزد دیکران نکوید * دویم * نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی میداند و می خواهد که باین کفتن و نقل کردن شاید او ترک نماید و این مشروطست بشرایط نهی از منکر که بداند که فعل ان شخص بد است و منکر است و تجویز تاثیر بکند و خوف ضرر نداشته باشد و بکمتر از این داند که او بر طرف نمیکند پس اگر نداند که ان کاری که او میکند بد است یا بنکه مثلا

مسئلهٔ خلافی باشد و احتمال دهد که او برای مجتهدی عمل کند که ان فعل را حلال داند مذمت او بر این فعل نمیتواند کرد و هم چنین اگر داند که این کفتن فایده نمیکند و باعث این نمیشود که ان مرد ان فعل را ترک کند نمیباید کفت و هم چنین اگر خوف ضرری بیدن او یا مال او یا عرض او یا احدی از مومنین و مومنات داشته باشد جایز نیست کفتن و هم چنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که بان نصیحت او بر طرف میکند جایز نیست که او را در مجالس رسوا کند و با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوتها و کینها و حسدها باعث نباشد که نهی از منکر را وسیلهٔ تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد * سیم * انست که بعنوان فتوی خواهد که از عالمی مسئلهٔ بپرسد و در ان ضمن مذمت کسی مذکور شود مثل انکه میپرسد که پدرم مال مرا برداشته ایا میتوانم با او دعوی کنم و در این فرد هم تا ممکن باشد بنحوی سوال کند که نفهمند که پدر خودش مراد است بانکه بکوید اکر پدری با فرزندی چنین معامله نموده باشد چون است میباید چنین کند و اکر باین نحو بیان نتواند کرد میباید سعی کند که بغیر ان عالم دیکری نشنود * چهارم * نصیحت مستشیر است مثل انکه شخصی با کسی مشورت میکند که مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا بمضاربه بدهم یا انه یا دختر خود را میخواهم باو تزویج نمایم در این صورت واجب است که انچه خبر او را داند بکوید و اکر داند که بمجمل که بکوید که مکن او ترک مینماید بهمین اکتفا نماید و اکر او راضی نشود مکر بتفصیل همان عیبی که در همان معامله دخیل است بکوید و زیاده از ان نکوید و اکر از او سوال ننماید و باعتبار اخوت و خیرخواهی او را منع کند از معاملهٔ با ان شخص از برای خدا خوبست در صورتی که داند که ضرر عظیم باو میرسد از معاملهٔ ان شخص * پنجم * بیان بدعت ارباب بدع است که ضرر بدین مردم رسانند و مردم را فریب دهند و کمراه کنند بیان بدعت ایشان کردن واجب است و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم است خصوصا بر علما چنانکه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرگاه که به بینید اهل ریب و بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان و ایشان را دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بکویید بلکه اکر ضرور شود بهتان هم نسبت بایشان بکویید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نکیرند تا حق تعالی از برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در اخرت و در حدیث صحیح دیکر از حضرت صادق عم منقولست که مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول صم فرمود که ادمی بردین دوست خود است و احادیث در این باب بسیار است و بعضی در باب بدعت کذشت و ضرر

هیچ طایفه نسبت بایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست زیرا که کفار بحت چون کفر ایشان
ظاهر است مردم از ایشان احتراز می نمایند اما ارباب بدعت چون در لباس مسلمانانند و بتصنع خود را
خود را از اهل خیر می نمایند مردم فریب ایشان را میخورند پس بر علما و غیر ایشان واجب است که اظهار
بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت ایشان گمراه نشوند * ششم
بیان خطای اجتهاد مجتهدین است که مجتهدی رایی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رای او خطا داند
جایز است که بیان خطای او بکند و دلایل بر بطلان رای او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف
رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین و علمای گذشته میکرده اند و این باعث نقص هیچ یک از ایشان
نیست و هر یک بسعی جمیل خود که در احیای دین کرده اند مثاب و ماجورند اما می باید که بقدر ضرورت
از بیان خطای در ان مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرض محض بیان حق
و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطلهٔ دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان را راهها و حیلها
بسیار است * هفتم * در بیان جرح روات اخبار و احادیث است چنانچه علمای ما در کتابهای رجال
مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر
معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق است باین امر لهذا جایز دانسته اند * هشتم * اگر شخصی
بوصفی مشهور باشد که ان صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را بان وصف ذکر کنند مثل
فلان اعرج یا اعمی یا اشل یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند ذکر این عیوب ظاهره را و بعضی گفته اند
که در صورتی جایز است که تمیز ان شخص منحصر در ذکر ان وصف باشد و احتیاط در انست که تا ممکن
باشد بعبارتی نگویند که اگر او بشنود ازرده شود و موجب نقص او باشد عرفا مثل اینکه بگویند فلان
کور ه زیرا که بجای این عبارت دیگر میتوان گفت که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثناء این فرد مجملا
بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که غیبت انست
که در حق برادر خود چیزی بگویی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند
حدت و غضب و مبادرت در امور پس ان غیبت نیست و بهتان انست که چیزی بگویی که در او نیست
* نهم * غیبت جماعتیست که گناهان را علانیه مرتکب باشند و تظاهر بانها نمایند مانند ارباب مناصب
جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب انها هستند پس اگر همان گناهی را که علانیه میکنند و همه
کس میدانند و ایشان پروایی هم از گفتن ایشان ندارند بگویند البته غیبت نیست مثل انکه بگویند
که فلان شخص حاکم فلان شهر است اگر ان شخص بشنود او را خوش می اید و در غیبت ماخوذ است
که او کراهت داشته باشد و اگر گناهی را علانیه کند و از ذکرش ازرده شود مثل انکه کسی در میان
مجامع گناهی را بکند و اخفا نمیکند اما اگر انگناه را ذکر کنند ازرده میشود این نیز مشهور انست که غیبت

نیست اما اگر او را مذمت کنند و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند یا انکه متجاهر بعضی
از کبایر باشد خلافست و دور نیست که مذمتش بر ان گناهانی که علانیه میکند توان کردن هر چند شرایط
نهی از منکر متحقق نباشد اما گناهان مخفیش را ذکر نکردن اولی و احوط است و بر استثناء این فرد مجملا
احادیث بسیار وارد است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که هر که در غایبانهٔ
کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند او را غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کند
که مردم ندانند غیبت کرده است و اگر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بهتان زده است و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرگاه فاسق مجاهر بفسق باشد و علانیه گناه کند او را حرمت نیست
و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که سه کسند که ایشان را حرمتی
نیست صاحب بدعتی که بخواهش خود بدعتی در دین پیدا کرده باشد و امام جایر و فاسقی که علانیه فسق
کند و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که حرمت فاسق از همه کس کمتر است و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن گوید
و دروغ نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند پس او مروتش کامل گردیده و عدالتش
ظاهر شده و برادریش واجب گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق
عم مثل این مضمون منقولست و یک فرد دیگر نیز دیگر باین فرد علما استثنا کرده اند که هرگاه دو کس مطلع
بر عیب شخصی شده باشند و انرا با یکدیگر تکرار کنند بدون انکه ثالثی مطلع شود اکثر گفته اند که غیبت
نیست و بعضی این را جایز نداشته اند و احتیاط در ترک است دهم انکه جمعی مطلع شوند و گناهی که موجب حد
و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان انقدر باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است که نزد
حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر ناس و حکام جور * فصل چهارم * در حکم شنیدن غیبت است
و مشهور میان علما اینست که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش او نیز در گناه مثل
غیبت کننده است چنانچه از حضرت امیر المومنین عم منقولست که شنوندهٔ غیبت یکی از دو غیبت
کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما انست که تا ممکن باشد میباید
رد ان غیبت بکند و منع نماید و برادر مومن خود را یاری کند و اگر نتواند برخیزد و اگر قدرت بر خواستن
هم نداشته باشد بدل کراهت داشته باشد و راضی بان نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که هر که برادر مومن او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا او را
در دنیا و اخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند و حال انکه قدرت نصرت
و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و اخرت از حضرت رسول صم منقولست هر که رد کند
غیبت را از عرض برادر مومن خود ان عمل برای او حجابی گردد از اتش جهنم و بسند معتبر از حضرت

صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که هرکه رد کند از عرض برادر مومن خود خدا
بهشت را برای او بنویسد البته و بعضی از علما گفته اند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و ماندانیم
که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال
مسلمانان محمول بر صحت است و گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و نهی کردن او ایذای
مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه او میکند فسق است ایذای او جایز نیست و دور نیست که در این باب
بتفصیلی قایل توان شد که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش
توان کرد و اگر قایل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدین باشد و محامل صحیح در بارهٔ او
بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او را باز دارند که او آزرده نشود بآنکه توجیهی برای فعل
آن شخص غایب پیدا کنند یا بنحو دیگر بکنند و الا ساکت شوند و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب
رعایت احتیاط مهما امکن از طرفین لازم است والله یعلم * فصل پنجم * در کفارهٔ غیبت و توبه از آن است
و شرایطی که در توبهای دیگر معتبر است گذشت و در اینجا نیز معتبر است و چون حق الناس است باید
که نزد هرکس که هتک عرض او کرده است تا ممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند و آن معایب را
از خاطرها بدر کند و در باب ابراء ذمت از او طلبیدن احادیث اختلافی دارد چنانچه از حضرت رسول ص
منقولست که غیبت بدتر از زناست پرسیدند که چرا یا رسول الله فرمود که زیرا که زناکار توبه میکند و خدا
توبه اش را قبول میکند و غیبت کننده توبه اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند
معتبر از حضرت صادق منقولست که از حضرت رسول ص پرسیدند که کفارهٔ غیبت چیست فرمود آنست
که استغفار کنی از خدا از برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند دیگر از حضرت رسول ص منقولست
که کفارهٔ غیبت آنست که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کردهٔ و جمع میان این احادیث باین
نحو کرده اند که اگر صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن می باید طلبید
و اگر نشنیده باشد یا اگر شنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید بآنکه مرده باشد یا غایب باشد از برای او
استغفار باید کرد و احتیاط آنست که اگر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند مگر آنکه باعث آزردگی او شود
و ایذای او باشد و اگر در اینصورت مجمل از او ابراء ذمه توان طلبید که او آزرده نشود و نداند احوط
آنست که ترک نکند والله تعالی یعلم * فصل ششم * در مذمت بهتان و متهم ساختن مومنان و گمان بد
بردن بایشان است بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هرکه مومن یا مومنهٔ را بهتان زند
بچیزی که در او نباشد حقتعالی او را در طینت خبال بدارد تا از عهدهٔ گفتهٔ خود بیرون آید پرسیدند که طینت
خبال چیست فرمود که چرکیست که از فرجهای زناکاران بیرون می آید و بسند معتبر از حضرت رسول ص
منقولست هرکه بهتان زند بر مومنی یا مومنهٔ و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد

در روز قیامت بر تلی از آتش تا از عهدهٔ سخن خود بدر آید و در حدیث دیگر فرمود که زنهار
که بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن که گمان بد بدترین دروغهاست و بسند معتبر منقولست که از
حضرت امیر المومنین ع پرسیدند که میان حق و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود که چهار انگشت
بعد از آن چهار انگشت را گذاشتند بر میان چشم و گوش بعد از آن فرمود که هرچه بچشم خود می بینی
حق است و آنچه را بگوش خود می شنوی اکثرش باطل است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست
که هرکه متهم دارد برادر مومن خود را ایمان در دلش میگدازد چنانکه نمک در آب می گدازد
و در حدیث دیگر فرمود که هرکه متهم سازد برادر دینی خود را حرمت ایمانی از میان ایشان زایل
میگردد و بسندهای معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که کارهای برادر مومن خود را بر محمل
نیک حمل کن تا وقتی که دیگر محملی نیابی و گمان بد مبر بکلمهٔ که از برادر مومنت صادر شود تا محمل
خیری از برایش یابی و در حدیث دیگر فرمود که از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن پس
اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که تعجیل
مکنید در حکم کردن بیدی شیعیان ما که اگر یک قدم ایشان می لغزد قدم دیگر ایشان ثابت میماند
و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که خوشا حال کسی که مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای
مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع منقولست که نزدیکترین احوال آدمی
بکفر آنست که با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ کند که روزی او را
بر آنها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که فرمود که ای گروهی که بزبان مسلمان
شده اید و ایمان بدل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانان را و تتبع عیبهای ایشان مکنید که هرکه تتبع
عیبهای مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند و او را رسوا کند اگرچه در میان خانه اش باشد
و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هرکه گناه مومنی را افشا کند چنان باشد که خود
آن گناه را کرده باشد و هرکه مومنی را بر گناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن بشود و در حدیث
دیگر منقولست که حضرت صادق ع فرمود که هرکه مومنی را ملامت و سرزنش کند خدا او را در دنیا
و آخرت سرزنش و ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که همین بس است عیب
از برای آدمی که نظر کند بعیبی چند از مردم که در خودش هست و از آنها غافلست و ملامت کند مردم را
برای امری چند که خود ترک آنها نمیتواند کرد و آزار کند کسی را که با او همنشینی میکند و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که اگر شخصی بر دست راست تو باشد و بر امری و رایی باشد
و بر دست چپ تو بیاید در حق او بغیر سخن خیر مگو و از او بیزاری مجو تا همان سخن را باز دیگر از او
نشنوی بدرستیکه دلها در میان دو انگشت از انگشتان قدرت خداست بهر نحو که میخواهد میگرداند

یکساعت چنان و یك ساعت چنین و بسیار است که بنده توفیق خیری می یابد و از حضرت رسول صم
منقولست که هرکه نفس خود را دشمن دارد نه مردم را خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند بدانکه
گمان بد بمردم بردن بد است و خود را در مواضع تهمت داشتن و در معرض گمانهای بد مردم در آوردن
بد است چنانچه بسند معتبر منقولست که حضرت صادق عم فرمود که پدرم میفرمود که ای فرزند هرکه
با صاحب بد مصاحبت میکند سالم نمیماند و هرکه در جای بد داخل میشود متهم میگردد و هرکه زبان
خود را مالك نیست پشیمانی میکشد و حضرت امیر المؤمنین عم در هنگام وفات وصیت فرمود که ای
فرزند زینهار که بپرهیز از محلهای تهمت و از مجالسی که گمان بد باهلش میبرند بدرستیکه همنشین بد
فریب میدهد کسی را که با او می نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که سزاوارترین
مردم بتهمت کسیست که با اهل تهمت همنشینی میکند و از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که هرکه
خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و بر این مضمون احادیث بسیار است
فصل هفتم در بیان مذمت حسد است که منشاء اصلی غیبت در اکثر ناس همین است بدانکه حسد بدترین
صفات ذمیمهٔ نفسانیست و اول معصیتی که حق تعم را در زمین کردند معصیت شیطان بود که باعثش
حسد بود و مشهور اینست که اظهارش از گناهان کبیره است و منافی عدالتست و اصلش از گناهان قلب
و امراض نفس است و آدمی در دنیا نیز باصل این خصلت معذبست و اکثر ملکات بد چنین است که آدمی
قطع نظر از عقوبت آخرت در دنیا نیز بآن معذبست و حسد آنست که زوال نعمت را از محسود خواهد
و اگر از برای خود مثل آنچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد این غبطه است
و اگر در صفات حسنه باشد ممدوح است و صاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود میخواهد هر کس را
که در نعمتی می بیند آزرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد و این ممکن نیست که نعمت خدا
از همه کس برطرف شود لهذا او همیشه از خلق بدخود در شکنجه و محنت است و همچنین صاحب
حرص میخواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا پیوسته در الم است
و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است و این میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا
پیوسته در تعب است و جمیع اخلاق سیئه چنین اند و صاحب حسد باید تفکر نماید که صاحبان نعمتها
از مقدر او چیزی کم نکرده اند و خداوندی که آن نعمتها را بایشان داده است قادر است که اضعاف آن
نعمتها را باو دهد بی آنکه از ایشان چیزی کم کند و بداند که خیر او در آن نبوده که باو نداده است و اگر باو
میداد از برای او وبال بود و فکر کند که این حسد بردن و غم خوردن بمحسود او هیچ ضرر نمیرساند
و ضرر دنیا و عقبی بخودش میرساند و باین تفکرات صحیح بخدا متوسل شود و با نفس معارضه و مجادله کند
تا حق تعم او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل و شرع از این بدتر نیست چنانچه

بسندهای معتبر از ائمهٔ صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم را میخورد
و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حقتعم بحضرت موسی وحی فرمود که ای پسر عمران حسد
مردم مبر بر آنچه عطا کرده ام ایشانرا از فضل خود و نظر خود را بسوی آنها میفکن و نفس خود را از پی آنها
مفرست بدرستیکه کسی که حسد مردم میبرد دشمن نعمتهای من است و منع کنندهٔ قسمتهای من است
که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که مؤمن غبطه میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد و غبطه
نمیکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت لقمان بپسر خود را وصیت فرمود که حسود را سه علامت است
چون غایب شد غیبت میکند و چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی بهم رسید شماتت میکند
و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسود براحت نمی باشد * یا اباذر لا یدخل الجنة قتات قلت و ما القتات
قال النمام یا اباذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله عز و جل فی الآخرة ای ابوذر داخل بهشت نمیشود
قتات ابوذر پرسید که کیست قتات فرمود که نمام و سخن چین که سخنهای مردم را نزد یکدیگر نقل کند
که در میان ایشان عداوت پیدا کند ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چین راحت نمی یابد از عذاب خدا
در آخرت بسند صحیح از حضرت رسول صم منقولست که بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را ببدترین شما
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن چینی و جدائی
می افکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای جماعتی که بری اند از عیب و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که بهشت حرامست بر سخن چینانی که در میان مردم نمامی میکنند و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند کاهن که خبر از جن میدهد
و منافق و کسی که مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
موسی عم در حالی که با خداوند خود مناجات میفرمود نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت
پروردگارا این کیست که عرش تو بر او سایه کرده است خطاب رسید که این نیکوکار بود بپدر و مادر
و نمامی نمیکرد و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صم نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن بآن
فرمود که نمام داخل بهشت نمیشود و فرمود که حقتعم میفرماید که بهشت را حرام کرده است بر کسی که منت
بر مردم بسیار گذارد و بر بخیل و بر نمام و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که داخل
بهشت نمیشوند کسی که خون مسلمانانرا بریزد و شراب خورد و سخن چین و بسند صحیح منقولست
که حضرت رسول صم فرمود که در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوك بود و بدنش مانند
خر و بهزار هزار نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل آن زن چه بود که مستحق آن عذاب
شده بود فرمود که سخن چین و دروغگو بود * یا اباذر من کان ذا وجهین و لسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین

فی النار * ای ابوذر هرکه صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان باد و رو
خواهد بود در اتش جهنم بدانکه از جملهٔ صفات منافقان انست که با مردم بزبان نیك و روی خوش
ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان کنند و این
خبیس ترین صفات ذمیمه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که بد بنده ایست بندهٔ
که صاحب دو رو و دو زبان باشد و در حضور مبالغه نماید در مدح و در غیبت کوشت او را خورد
و اکر عطائی باو کنند حسد برد و اکر ببلائی مبتلا شود او را واکذارد و یاری او نکند و بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هرکه ملاقات کند مسلمانان را بدو رو و دو زبان چون در صحرای
محشر حاضر شود دو زبان از اتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که ادم دو رو
در قیامت میاید یك زبان از پشت سر و یکزبان از پیش رو او یخته که از هر دو زبانش اتش شعله کشد
تا اتش در بدنش افتد بعد از ان ندا کنند در ان صحرا که اینست که در دنیا دو رو و دو زبان داشت
تا در روز قیامت باین صفت معروف شود و در حدیث دیکر منقولست که حقتعم بحضرت عیسی ع وحی
فرمود که یا عیسی باید که زبان تو در اشکار و نهان یکی باشد و همچنین دلت باید که یکی باشد ترا میترسانم
از بدیهای نفس خودت و من عالمم ببدیهای نفس سزاوار نیست دو زبان در یك دهان و دو شمشیر
در یك غلاف و دو دل در یك سینه و دو خیال در یك نفس * یا ابا ذر المجالس بالامانة و افشاء سر اخیك
خیانة فاجتنب ذلك و اجتنب مجلس العشیره * ای ابوذر مجالس میباید بامانت باشد و حرفی که در انجا
مذکور شود که احتمال ضرری نسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن ان حرف در جائی نقل نکنند
و افشا کردن سری که برادر مومن در پنهانی بتو کفته باشد و راضی بنقل ان نباشد خیانتست پس
اجتناب کن در فاش کردن راز برادر خود و اجتناب کن در مجلسی که خویشان با یکدیکر می نشینند و بد
مردم را میکویند با افتخار ببدران میکنند با بنفاق با یکدیکر می نشینند و چون جدا شدند راز یکدیکر را
فاش میکنند بدانکه اداب مجالس و مصاحبتها بسیار است و عمدهٔ اداب مجالس انست که رازهای ان
مجلس را افاش نکنند که مفاسد عظیمه بر این مترتب میشود و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار
میکذرد که اعتماد بر دوستی اشنائی کرده از یکدیکر مخفی نمیدارند و کاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس
و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم شود و این نیز قسمیست از سخن چینی و همچنین سری که برادر
مومنی باینکس بسپارد امانتیست از او و او را نقل کردن بدترین خیانتهاست زیراکه چنانچه تو سر برادر
خود را نکاه نداشتی ان دیکر هم سر ترا نکاه نخواهد داشت و ان دوست را هم دوستیست و دوست
دوست کاه باشد که دشمن اینکس باشد و در اندك زمانی سخن فاش میشود بلی اکر غرض دینی متعلق
باشد بذکر کردن انچه در ان مجلس کذشته است جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول ص

منقولست

منقولست که انچه در مجالس میکذرد امانت است مکر سه مجلس مجلسی که در ان خونی بحرام ریخته شود
و مجلسی که در ان فرجی را بحرام حلال کنند و مجلسی که در ان مالی را بناحق و حرام ببرند و از حضرت
امام موسی ع منقولست که سه کسند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر سایهٔ عرش سایه نیست
شخصی که برادر مومن خود را کدخدا کند یا او را خادمی بدهد یا سری از اسرار او را بپوشاند و بدانکه
چنانچه کتمان اسرار مومنان لازم است کتمان اسرار خود نیز لازم است و مردم را بر امور مخفی خود که از
افشای انها خوف ضرری باشد زود مطلع نمی باید کرد و بهر دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند
معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقولست که هرکه سر خود را پنهان داشت اختیار بدست اوست و هر سری
که از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و بعضی کفته اند که مراد انست که هر سری که از دو لب ادمی
کذشت فاش میشود و از حضرت صادق ع منقولست که ببعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن
دوست خود را بر سر خود مکر بر چیزی که اکر دشمنت بداند بتو ضرری نرسد زیراکه دوست بکروزی
دشمن میشود و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که با دوست خود هموار دوستی کن شاید
که روزی دشمن تو باشد و با دشمن خود هموار دشمنی کن شاید که روزی دوست تو باشد
* یا اباذر تعرض من اعمال اهل الدنیا من الجمعة الی الجمعة فی یومین الاثنین والخمیس فیغفر کل عبد
مومن الا عبدا کانت بینه و بین اخیه شحناء فیقال اترکوا عمل هذین حتی یصطلحا یا ابا ذر ایاك و هجران اخیك
فان العمل لا یتقبل مع الهجران یا ابا ذر انهاك عن الهجران و ان کنت لا بد فاعلا فلا تهجره ثلثة ایام کملا فمن مات
فیها مهاجرا لاخیه کانت النار اولی به * ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل دنیا را بر خدا انچه کرده اند
از جمعه تا جمعه در روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس می امرزند کناه هر بندهٔ را مکر بندهٔ که میان او
و برادر مومنش کینه و عداوتی بوده باشد پس میکویند که واکذارید عمل این دو مومن را
تا با یکدیکر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر مومن
خود بازردکی بدرستیکه با هجران و دوری از برادر مومن عملی مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نهی
میکنم از هجران از برادر مومن و اکر بناچار دوری کنی تا سه روز تمام مکن و کسی که سه روز از برادر
خود بخشم و غضب کناره کند و در ان سه روز بان حال بمیرد اتش جهنم اولاست باو و بسند معتبر
منقولست که حضرت پیغمبر ص فرمود که میخواهید که خبر دهم شما را ببدترین مردم کفتند بلی یا رسول الله
فرمود که بدترین مردم کسیست که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند و بسند دیکر منقولست
که حضرت امیر المومنین ع بفرزندان خود فرمود که ای فرزندان زنهار که بپرهیزید از دشمنی کردن
با مردم زیراکه ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلیست که مکر میکند بشما و شما را بمکر مغلوب
میکرداند یا جاهلیست که بزودی در برابر معارضه و سفاهت میکند و در حدیث دیکر وارد است

که چهار چیزند که اندك انها بسیار است اتش اندکی ازان بسیار است و خواب اندکی ازان بسیار است
و بیماری اندکی ازان بسیار است وعداوت اندکی از ان بسیار است و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که هرکه هم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است و هرکه خلقش بد است خودش
پیوسته در عذابست و هرکه با مردم منازعه بسیار میکند مروت و انسانیتش برطرف میشود و کرامت
و عزتش زایل میکردد بعد ازان فرمود که پیوسته جبرئیل مرانهی میکرد از منازعه کردن با مردم چنانچه
مرانهی میکرد از شراب خوردن و بت پرستیدن و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه
عداوت در دل مردم میکارد انچه میکارد میدرود و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم
فرمود که جبرئیل مراوصیتی کرد که زینهار با مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبها را ظاهر میکند و عزت را
برطرف میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هجرت و دوری زیاده از سه روز نمی باشد
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که دو کس جدا نمیشوند از یکدیکر مکر انکه یکی مستوجب
بیزاری از رحمت خدا و لعنت الهی میکردد و کاه باشد که هر دو مستحق کردند شخصی عرض کرد
که فدای تو کردم مظلوم چرا مستحق لعنت کردد فرمود زیراکه برادر مومن خود را نمیخواند بصلحه
و احسان و از سخن زشت او تغافل نمیکند از پدرم شنیدم که میفرمود که چون دو کس با یکدیکر منازعه
کنند و یکی برد یکری جور و زیادتی کند باید که مظلوم برکردد بسوی ان دیکری که براو ظلم کرده است
و بکوید که ای برادر مومن بر تو ظلم کرده ام تا هجران از میان او و برادر مومنش قطع شود بدرستیکه
حقتعالی حکم کنندهٔ عادلست و حق مظلوم را از ظالم خواهد کرفتن و در حدیث دیکر فرمود که حضرت
رسول صم فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیکر دوری کنند و سه روز بران حال بمانند و صلح نکنند
از اسلام بدر میروند و از میان ایشان ولایت برطرف میشود و هریك از ایشان که سبقت کیرد در سخن
کفتن با برادر در روز قیامت زودتر داخل بهشت میشود بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که پیوسته شیطان خوشحالست مادام که دو مسلمان از یکدیکر کناره میکیرند چون با یکدیکر ملاقات
کردند زانوهایش بلرزه می اید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد میکند و ای بر من این چه
مصیبت بود که بنزد من امد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که صدقه که حقتعالی دوست
میدارد اصلاح میان مردم است در هنکامی که فساد و نزاع درمیان ایشان باشد و نزدیك کردانیدن
ایشانست بیکدیکر در هنکامی که از هم دوری کنند و در حدیث دیکر فرمود که در میان دو کس
اصلاح کنم نزد من بهتر است از اینکه دو دینار تصدق نمایم * یا اباذر من احب ان یتمثل له الرجال قیاما
فلیتبوء مقعده من النار یا اباذر من مات و فی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد رایحة الجنة الا ان یتوب قبل ذالك
فقال رجل یا رسول الله انی لیعجبنی الجمال حتی وددت ان علاقة سوطی و قبال نعلی حسن فهل یرهب علی

ذلك قال کیف تجد قلبك قال اجده عارفا للحق مطمئنا الیه قال لیس ذلك بالکبر و لکن الکبر ان
تترك الحق و تتجاوزه الی غیره و تنظر الی الناس و لاتری ان احدا عرضه کعرضك و لادمه کدمك یا اباذر
اکثر من یدخل النار المستکبرون فقال رجل و هل ینجو من الکبر احد یا رسول الله قال نعم من لبس
الصوف و رکب الحمار و حلب العنز و جالس المساکین یا اباذر من حمل بضاعته فقد بری من الکبر یعنی
ما یشتری من السوق یا اباذر من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله عز و جل الیه یوم القیمة یا اباذر من رفع ذیله و خصف
نعله و عفر وجهه فقد بری من الکبر یا اباذر من کان له قمیصان فلیلبس احدهما و لیلبس
الاخر اخاه یا اباذر سیکون ناس من امتی یولدون فی النعیم و یغذون به همتهم الوان الطعام و الشراب
و یمدحون بالقول اولئك شرار امتی یا اباذر من ترك لبس الجمال و هو یقدر علیه تواضعا لله عز و جل فقد
کساه حلة الکرامة یا اباذر طوبی لمن تواضع لله تعالی فی غیر منقصة و اذل نفسه فی غیر مسکنة و انفق مالا جمعه
فی غیر معصیة و رحم اهل الذل و المسکنة و خالط اهل الفقه و الحکمة طوبی لمن صلحت سریرته و حسنت
علانیته و عزل عن الناس شره طوبی لمن عمل بعلمه و انفق الفضل من ماله و امسك الفضل من قوله یا اباذر
البس الخشن من اللباس و الصفیق من الثیاب لئلا یجد الفخر فیك مسلکا * ای ابوذر هرکه دوست دارد
که مردم در برابرش بایستند پس جای خود را در اتش جهنم مهیا کند و بداند که از اهل جهنم است
ای ابوذر هرکه بمیرد و در دلش بقدر سنکینی ذره از کبر باشد نشنود بوی بهشت را مکر انکه پیش
از مردن توبه کند پس شخصی کفت که یا رسول الله مرا خوش می اید جمال و دوست میدارم زینت را حتی
انکه میخواهم که علاقهٔ تازیانه ام و بند نعلم نیکو باشد ایا بسبب اینحال بر من خوف این هست که تکبر داشته
باشم حضرت فرمود که دل خود را چکونه مییابی کفت دل خود را عارف و دانا مییابم بحق و اطمینان و قرار
دارد بسوی حق و از قبول حق اباندارد و شك و تزلزل در ان نیست فرمود که پس اینحال کبر نیست
و لیکن کبر انست که حق را ترك کنی و از حق در کذری بسوی غیر حق و نظر کنی بمردم و چنین دانی
که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست و خونش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هرباب بر مردم
زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل اتش جهنم میشوند متکبرانند پس
شخصی عرض کرد که ایا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود بلی کسی که پشم بپوشد و بر الاغ
سوار شود و بز را بدست خود بدوشد و با مسکینان و فقیران همنشینی کند ای ابوذر هرکه بضاعت خود را
یعنی چیزی که از بازار از برای عیال خود میخرد خود بردارد دیری میشود از تکبر ای ابوذر هرکه جامهٔ
خود را بر زمین بکشد از روی خیلاء و تکبر حقتعالی نظر رحمت بسوی او نکند در روز قیامت ای ابوذر
هرکه دامن جامه اش را بردارد یا اینکه جامه را کوتاه بدوزد یا اکر بلند باشد بر زند و بر زمین نکشد
چنانکه متکبران عرب میکرده اند و نعلش را پینه بزند و رویش را نزد خدا بر خاك بمالد بتحقیق که بری

میشود از کبرای ابوذر هرکه دو پیراهن داشته باشد باید که یکی را خود بپوشد و یکی را
برادر مومن خود بپوشاند ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت من بهم رسند که در نعمت و لذت
متولد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند و پیوسته همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل
کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها و مردم ایشانرا بستایند و اشعار مدح نمایند ایشان بدان امت
مند ای ابوذر هرکه ترک نماید جمال و زینت را و حال انکه قدرت بران داشته باشد از روی تواضع
و فروتنی از برای خداوند عزیز جلیل خدا براو حلهٔ کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسی که
تواضع و فروتنی از برای خداوند جلیل نماید خدا براو حلهٔ کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسی
که تواضع و شکستگی کند از برای خدا نزد مردم بی انکه او را منقصهٔ باشد و نقص دنیایی باعث ان
شکستگی شده باشد باید و نه انکه در ان تواضع نقصی در دین او بهم رسد باید و نه انکه مذلتی در ان
شکستگی برای او باشد باید و نه انکه خیانتی کرده باشد و بان سبب تذلل نماید و ذلیل گرداند نفس
خود را نه مذلتی که از راه مسکنت و احتیاج باشد و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد
در غیر معصیت خدا و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت و مخالطه و مصاحبت کند با اهل فقه
و دانش و حکمت خوشا حال کسی که بصلاح و نیکی باشد پنهان او و نیکو باشد علانیهٔ او و دور گرداند
از مردم شر و بدی و ضرر خود را خوشا حال کسی که عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید زیادتی مال خود را
در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت بپوش و جامهای کنده در بر کن
تا فخر و تکبر بتو راه نیابد چون اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقا بوضوح پیوسته و بقیهٔ مطالب را بنود چند
مصباح ایضاح می نماید * مصباح اول * در مذمت تکبر است قدری از این مطلب در معنی تواضع مذکور شد
بدانکه تکبر بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و اخرت میگردد و کفر و عناد کفار هر قومی
از روی تکبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجدهٔ
حضرت ادم و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیرالمومنین ع در خطبهٔ قاصعه میفرماید که حمد سپاس
خداوندی را که لباس خود گردانید عزت و کبریا را و این دو صفت را از برای خود اختیار نمود
و قورق خود گردانید و بر غیر خود حرام کرد و این دو صفت را از برای خود برگزید و لعنت خود را مقرر
ساخت برای کسی از بندگان که با او در این دو صفت منازعه نماید پس اول مرتبه در این باب ملائکه را
امتحان فرمود با انکه عالم بود بانچه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرمود که من بشری خلق میکنم از گل
پس هرگاه خلقت او را درست کنم و از روح خود بدمم همه از برای او سجده کنید از روی
تعظیم پس ملائکه همه سجده کردند بغیر از ابلیس که حمیت او را در یافت و افتخار کرد بر ادم بخلق خود
و تعصب کرد بر ادم بسبب اصل خود که اصل من از اتش است و اصل ادم از خاک است و من از او بهترم پس

و الله که او پیشوای متعصبان شد و سلف متکبران گردید که اول مرتبه اساس تعصب را او گذاشت
و با خدا منازعه کرد در ردای تجبر که مخصوص خداست و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل
و انقیاد را اما نمی بینید که خدا چگونه او را بسبب تکبر حقیر گردانید و بسبب ترفع او را پست کرد و در دنیا
او را ملعون گردانید و در اخرت اتش جهنم از برای او مهیا کرده و اگر خدا میخواست که ادم را از نوری
خلق کند که روشنی او دیدهها را خیره کند و ضیاء او عقلها را حیران گرداند و بوی خوش او نفسها را
تنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر اینه گردنها برای او خاضع میکردید و اطاعت بر ملائکه اسان
میشد و لیکن حقتعالی ابتلا میفرماید خلقش را ببعضی از چیزها که اصلش و علتش بر ایشان مخفیست تا انکه
باز مایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبر از ایشان زایل کردد و خیلا از ایشان دور شود
پس عبرت بگیرید بانچه حقتعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر در هنگامی که نافرمانی کرد انعمل طویل وسعی
بسیار او را حبط کرد با انکه شش هزار سال عبادت خدا کرده بود پس کی سالم میماند بعد از شیطان
با انعبادت اگر مثل تکبر او را انعمل او رود پس حذر نمایید از این دشمن خدا که شما را ابتلای خود مبتلا
گرداند و بپرهیزید از مکرها و حیلهای او و تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید و تعزز و تجبر را
در زیر پای خود در اورید و تکبر را از گردن خود بیفکنید و تواضع را اسلاح و حربهٔ خود کنید
در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او بدرستی که او را از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادگان
و سواران هست و مباشید از قبیل قابیل که تکبر کرد بر برادر خود بدون فضیلتی که خدا
از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت را بر خود بست و حسد برادر خود بر دو حمیت در دلش اتش
غضب را برافروخت و شیطان باد کبر در دماغش دمید و برادر خود را کشت و بندامت ابدی گرفتار
شد و گناه کشندگان را تا روز قیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید و دشمنی با نعمتهای خدا
مکنید و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل و عبرت بگیرید بانچه رسید بمتکبران امتهای پیش از شما
از غضبها و عذابهای الهی و پند بگیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را بخاک گذاشته اند
و پناه بگیرید بخدا از چیزهای که موجب کبر است چنانچه از بلاهای دهر پناه میگیرند بدرستی که اگر خدا
رخصت تکبر برای احدی از خلقش میداد هر اینه از برای پیغمبران و رسولانش رخصت میفرمود
و لیکن حق سبحانه و تعالی تکبر را از برای ایشان نه پسندیده و تواضع و فروتنی از برای ایشان پسندیده
پهلوهای روی خود را بر زمین میگذاشتند و روی خود را نزد خدا بر خاک میمالیدند و بال مرحمت
و مسکنت برای مومنان میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشانرا ضعیف میشمردند و خدا
ایشانرا ممتحن ساخته بود بگرسنگی و مبتلا ساخته بود بمشقتها و بمحنت میداشت ایشانرا بترس و بیم
از دشمنان و در بوتهٔ مکروهات ایشانرا مصفی و خالص میگردانید پس خشنودی و غضب خدا را

از مردم ببسیاری مال و فرزندان مدابند زیرا که غنا و توانگری فتنهٔ الهیست و فقر و درویشی
امتحان خداست بدرستیکه حقتعم امتحان میفرماید بندگان متکبرش را بدوستان خود که در نظر ضعیف
و حقیر مینمایند و بتحقیق که موسی بن عمران و برادرش هرون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای
پشم پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند پس شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش
باقی و عزتش دایمی باشد فرعون گفت که تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام
عزت و بقای ملك میکنند و خود با این حالند از فقر و مذلت چرا دستر نجهای طلا در دست ندارند
چون طلا و جمع کردن از در نظرش عظیم بود و جامهٔ پشم و پوشیدن از دردیده اش حقیر می نمود و اگر حقتعم
میخواست در هنگامی که پیغمبرانش را مبعوث میگرداند که از برای ایشان گنجها و معدنهاء طلا بگشاید
و باغها و بوستانها باایشان عطا فرماید که مرغان اسمان و وحشیان زمین را بر ایشان جمع اورد هر اینه
میکرد و اگر چنین میکرد ابتلا و امتحان برطرف میشد و استحقاق جزا نمیماند و انها که قبول رسالتهای
ایشان میکردند اجر امتحان کرده شدگان را نمی داشتند و مومنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران هم نمی
رسانیدند ولیکن حق تعم پیغمبرانرا با عزمهای قوی فرستاد و بحالی ایشانرا داشت که بظاهر در نظرها
ضعیف نمایند با قناعتی که دیدها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان و با فقری که گوشها و چشمها مملو بود
از محنتهای ایشان و اگر پیغمبران صاحب قوتی میبودند که هیچکس قصد ضرر ایشان نتواند کرد و با عزت
و غلبه میبودند که مغلوب هیچ کس نتوانند شد و ملك و پادشاهی میداشتند که مردم گردنها بسوی ان
دراز کنند و بطمع مال و عزت از اطراف عالم بسوی ان پادشاهی بار بندند هر اینه اطاعت ایشان بر خلق
بسیار اسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود و هر اینه ایمان می اوردند یا از ترسی که ایشانرا قهر
می نمود یا از طمع و رغبتی که ایشانرا مایل میگرداند پس نیتها برای خدا خالص نمیشد و حسنات میان
رضای خدا و خواهشهای نفس مشترك میبود و لیکن حق تعم میخواست که متابعت پیغمبران او
و تصدیق بکتابهای او و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در اطاعت امر او و منقاد شدن نزد
طاعت او امری چند باشد مخصوص او و خالص از برای او که شایبهٔ دیگر با انها مخلوط نشود و هر چند
امتحان و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیم تر است نمی بینید که حق سبحانه و تعم اولین و اخرین را از ادم
تا خاتم امتحان کرده است بسنگی چند که ضرر و نفعی بظاهر نمیرسانند و نمی بینند و نمی شنوند و انها را خانهٔ
خود نام کرده و محتوم گردانیده و بقای انها را موجب صلاح خلایق گردانیده و انخانه را در سنگستانی
گذاشته از همه جای زمین ناهموار تر در درهٔ بسیار تنك در میان کوههای درشت و ریگهای نرم
که عبور از هر دو مشکل است و چشمها و چاههای کم اب و شهرهای دور از یکدیگر که در ان وادی
هیچ حیوانی نشو و نما نمیتواند کرد پس امر کرد حق تعم ادم و ذریتش را که متوجه انخانه شوند در هر جا

که باشند و طی کنند بیابانهای خالی و درههای عمیق را بر پاهای خود و ژولیده موو گرد الوده
بر گرد انخانه بدوند و طواف کنند در حالتی که جامهای معتاد خود را کنده باشند و بدر از کردن موها
خلقت خود را قبیح کرده باشند و این ابتلائیست عظیم و امتحانیست دشوار که حق تعم انرا سبب رحمت
و وسیلهٔ جنت خود گردانیده است و اگر میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرها
و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بسیار و میوهایش نزدیك و شهرها و بناهایش متصل
بیکدیگر باشد و راهش همه ابادان و معمور باشد میتوانست کرد و لیکن چون امتحان کمتر بود ثواب
کمتر میبود و اگر اساس خانهٔ کعبه و سنگهای بنایش از زمرد سبز بود یا از یاقوت سرخ یا نور و روشنی
و ضیاء هر اینه راه شك از دلها بسته میشد و مجاهدهٔ شیطان از دلها بر میخواست و خلجان شك از خاطرها
برطرف میشد و لیکن حق تعم امتحان میفرماید بندگانش را بانواع شداید و از ایشان بندگی میطلبد
با الوان مجاهده و مبتلا میسازد ایشانرا باقسام مکاره برای اینکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند
و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جا دهد و این عبادتهای صعب را درهای گشوده گردانیده است
بسوی فضلش و سببها مهیا گردانیده ساخته است برای عفوش و از این بابست انچه حراست فرموده است
حق تعم بندگان مومنش را بنمازها و زکوتها و مشقت روزهها در روزهایی که واجب گردانیده است
برای اینکه اعضا و جوارح ایشانرا ساکن گرداند و ذلیل سازد و دیدهای ایشانرا خاشع گرداند
و نفوس ایشانرا ذلیل گرداند دلهای ایشانرا پست گرداند خیلا و تکبر را از ایشان بردارد بسبب اینکه
روهای کریم خود را بر خاك بمالند نزد خدا از روی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضای خود را
بر زمین گذارند از روی تصاغر و شکستگی و شکمها بر پشتها بچسبد از روزه برای تذلل و انقیاد
امر الهی با انچه در زکوة هست از صرف کردن میوهای زمین و غیر ان بر فقرا و مساکین نظر کنید بانچه
در این اعمال حق تعم مقرر فرموده است از کندن و برانداختن مادههای فخر و تکبر چون خطبهٔ قاصعه
بسیار طولانیست حاصل مضمون چند فقره را در اینمقام درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین عالیه
و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حقه مطلع گردد باید که سراسر ان خطبهٔ شریفه را مطالعه فرماید
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که پرسیدند از ادنی مراتب الحاد فرمود که تکبر ادنای
مراتب الحاد است و در حدیث دیگر فرمود که کبر در بدان خلق میباشد از هر جنسی که باشند و کبر ردای
خداست یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند در ردای او خدا از پاده کند پستی او را
و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که عزت ردای خداست و کبر ازار خداست هر که چیزی از این
دو صفت را بر خود می بندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی داخل
بهشت نمیشود که در دل او بقدر سنگینی ذرهٔ از کبر باشد و از حضرت صادق عم منقولست که در جهنم

وادی هست برای متکبران که انرا سقر میکویند شکایت کرد بحق تع از بسیاری کرمی خود و سوال
کرد رخصت نفس کشیدن را چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیکر فرمود
که حق تع متکبران را در روز قیامت بصورت مورچهای ریزه خواهد کرد که پامال خلایق باشند
تا حقتع از حساب ایشان فارغ شود و بروایت دیکر فرمود که هیچ بندهٔ نیست مکر انکه در سرش لجامی
هست و ملکی انرا در دست دارد پس اکر تکبر میکند ان ملک بردها نش میزند که پست شو خدا ترا پست
کند پس پیوسته نزد خود از همه کس عظیم تراست و در دیدهٔ مردم از همه کس حقیر تراست و اکر تواضع
و فروتنی میکند ان ملک با و میکوید که بلند شو که خدا ترا بلند کرداند پس او پیوسته حقیر ترین مردم
است در نفس خود و رفیع ترین خلق است در دیدهٔ مردم * مصباح دویم * در بیان انواع تکبر است
بدانکه تکبر خود را بزرک دانستن و اظهار کبریا و عظمت کردن و بزرکی را بر خود بستن است و این
انواع دارد یکنوعش که از همه بدتراست و موجب کفراست و در بسیاری از احادیث تکبر را بان
تفسیر کرده اند انست که هر که تکبر کند از بندکی خدا و از تابع شدن پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق
و از انقیاد متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تع ایشانرا تفضیل داده است مانند تکبری
که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیای ایشان باعتبار اینکه نخوت
ایشان مانع بود از اینکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص و دیدهای کور ایشان از ایشان
حقیر تراست و اقرار بفضیلت او بکنند چنانچه در خطبهٔ قاصعه کذشت * نوع دیکرش حقیر شمردن است
و خود را از دیکران بهتر دانستن نوع دیکرش که از نوع سابق حاصل میشود خانهای رفیع ساختن است
برای اظهار زیادتی و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن و خادمان بسیار داشتن
بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیکر انست که از مردم توقع تواضع و شکستکی
نمایند و خود نسبت با ایشان ترفع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش عزت
و رفعت داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و برخواستن و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار
بر خود بندند و کردنکشی کنند و در مجالس بالانشینی طلبند و از اعمال خیری که منافی وقار ایشان
است ابا نمایند و این انواع همه بیکدیکر نزدیکست و بر یکدیکر بسته اند و انواع دیکر هست که باینها
بر میکردد و اخبار بر این مضامین بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که اعظم
افراد کبر انست که سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است
فرمود که انست که جاهل باشی بحق و طعن کنی اهل حق را و در حدیث دیکر منقولست که شخصی
بانحضرت عرض نمود که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام
از پی خود میبرم ایا در اینها تجبر و تکبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون انست که مردم را حقیر داند

و حق را جهالت شمارد راوی کفت که من حق را جهالت نمی شمارم اما تحقیر مردم را نمیدانم فرمود
کسی که مردم را سهل شمارد و تجبر و زیادتی کند او ست جبار و در حدیث دیکر فرمود که داخل
بهشت نمیشود کسی که بقدر سنکینی یک حبهٔ خردل از کبر در دلش باشد راوی کفت که * انا لله و انا الیه
راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای اینکه میفرمایی و حال انکه کسی نیست
که تکبر نداشته باشد فرمود که درست نفهمیدی تکبر که من کفتم مراد انکار حق است و بسند معتبر
منقولست که حضرت رسول صم روزی بر جماعتی کذشتند که در یکجا مجتمع شده بودند حضرت پرسیدند
که برای چه در این جا جمع شده اید کفتند دیوانهٔ در اینجاهست و از روی صرع و جنون حرکات
میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلایی و مجنونی که سزاوار است که اورا مجنون کویند
انست که در راه رفتن خود تبختر کند و بسبب عجب براست و چپ خود نظر کند و بر خود بالد و دوشها
و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد و تمنای بهشت از خدا نماید با انکه مشغول معصیت خدا باشد
و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند اینست دیوانه و انکه شما میکویید مبتلاست
و در حدیث دیکر از انحضرت منقولست که در وقتی که امت من بتبختر راه روند و دستها را در راه رفتن
دراز کنند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند جنک و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید
و بدفع یکدیکر مشغول خواهند شد و بسند معتبر دیکر منقولست که انحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد
که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و نمیشنود انرا عاق پدر و مادر و قطع کنندهٔ رحم
و پیر زناکار و کسی که جامهٔ خود را بخیلا و تکبر بر زمین کشد و کسی که مردم را فتنه کند و کمراه کند
و کسی که منت بسیار بر مردم کذارد و صاحب حرصی که از دنیا سیر نشود و بسند دیکر از انحضرت
منقولست که هر که بنا کند بنایی را از برای ریا و سمعه حق تع در روز قیامت ان خانه را تا هفتم طبقهٔ زمین
طوقی کند از اتش و در کردن او افکند و بعد از ان او را در جهنم اندازد صحابه کفتند که یا رسول الله
چکونه است بنا کردن بریا و سمعه فرمود انست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت
بر دیکران و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامهٔ بپوشد و در ان
جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون باشد در جهنم زیرا که او اول کسیست
که خیلا و تکبر کرد و بسبب ان خدا او را و خانه اش را بزمین فرو برد و هر که اختیال کند بخدا منازعه
کرده است در جبروت خدا و فرمود هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تع او را
حشر نماید در روز قیامت بقدر مورچهای ریزه بصورت ادم تا داخل جهنم شود * مصباح سیم * در علاج
تکبراست بدانکه علاج تکبر بچند چیز میشود اول بتفکر در دناءت اصل خود و عاقبت خود و خست احوال
و تزلزل بنیان بدن و عدم اعتماد بر حیات و در معرض فنا و نیستی بودن و تامل در بدیها و صفات ذمیمه

و ناتوانی و جهل و نادانی خود میشود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال انکه از نطفه خلق شده است و در اخر جیفه و مردار کندیده میشود و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او میاید و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که عجب دارم از فرزند ادم که اولش نطفه است و اخرش مردار کندیده و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با این حال تکبر میکند * دویم * بسیار ست امری چند که موجب ملکه تواضع است مثل پس نشستن در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارهایی شدن که منافی تکبر است چنانچه منقولست که کسی که از کبر ترسد با خادم خود چیزی بخورد و گوسفند را بدست خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که گریبان خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و چیزی که از بازار خرد خود بخانه برد از کبر ایمن میشود * سیم * تفکر در این است که تکبر نتیجهٔ خلاف مقصود ادمی میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بخبر مخبر صادق عم و بتجربه معلوم است که متکبران در دنیا و اخرت ذلیل ترین خلقند و متواضعان عزیزترین خلقند و ایضا تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده اند و متذکر شود احادیثی را که در مذمت تکبر وارد شده است و برخی از این مخزن در باب تواضع مذکور شد * مصباح چهارم * اصلاح سریره است یعنی باطن خود را نیک کردن و اکتفا بنیکی ظاهر نمودن چنانچه حضرت رسول صم باینمعنی اشاره فرموده و در پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را بنیکی اراستن شعبه ایست از نفاق چنانچه از حضرت امیر المومنین عم منقولست که بنوف بکالی فرمود که ای نوف زینهار که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی بنیکیها و چون تنها باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعم اشکار او را اصلاح نماید و هر که میان خود و خدا اصلاح نماید حق تعم در میان او و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از امام محمد باقر عم منقولست که هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود و از حضرت رسول صم منقولست که هر که پنهان دارد چیزی را که خدا از ان خوشنود میشود خدا برای او ظاهر میگرداند چیزی را که موجب سرور و خوشحالی او ست و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهیست حق تعم ظاهر گرداند چیزی که باعث خواری او ست و در حدیث دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزهایی که خدا دوست میدارد و اظهار او در پنهان از خدا پروا نکند و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد و اظهار او در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد و احادیث باینمضمون بسیار است و باید انکه ادمی مامور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو کند و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند

نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن باید تر از باطن کند یا خود را در معرض تهمتها در اورد که خلق خدا از او بد کمان شوند چنانچه بملامتیهٔ از صوفیه نسبت میدهند زیرا که کناه اشکار بدتر از کناه پنهان است و کناه پنهان زود تر امرزیده میشود از کناه اشکار و احادیث در این باب بسیار است و بعضی گذشت عقل نیز حکم میکند بنده که معصیت را در خلوت کند اما از او انقدر در خشم نمیشود مثل انکه رسوا و علانیه و بی پروا در حضور مردم کند و خود را عاصی اما همه کس شناسانند و ایضا نهی از متهم ساختن خود و داخل شدن در مواطن تهمت بسیار است در این فصل نیز احادیث در این باب گذشت * مصباح پنجم * در بیان شال پوشیدن بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث سنیان مدح پشم پوشی بسیار واقع شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت میکند و بعضی دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت بر وجه جمعی میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام عبادت یا غیر ان بپوشند یا از برای دفع سرما یا از برای اینکه ارزان تر می اید قصور ندارد اما مداومت بر این نمودن و انرا لباس مخصوص خود گردانیدن و باین سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن و انرا جهت امتیاز خود ساختن بد است و مذموم است چنانچه از فقرهٔ بعد از این ظاهر میشود و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که بپوشید جامهٔ پنبه بدرستی که ان لباس رسول خدا صم و لباس ما اهل بیت عم است و حضرت رسول جامهٔ مو و پشم نمیپوشیدند مگر بسبب عذری و علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق عم منقولست که جامهٔ پشم و مو را نمیباید پوشید مگر بسبب علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق عم منقولست که پنج چیز است که تا مردن ترک نمیکنم بر روی زمین با بندگان چیزی خوردن و بر خر جل پالان دار سوار شدن و بز را بدست خود دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن تا سنتی گردد بعد از من و از محمد بن حسین بن کثیر منقولست که دیدم که حضرت صادق عم جبهٔ صوفی با دو پیراهن کنده پوشیده اند از سبب انحال پرسیدم فرمود که پدرم میپوشید و ما چون میخواهیم که نماز کنیم کنده ترین جامهای خود را میپوشیم و از اکثر احادیث معتبره که در باب زی و لباس حضرت رسول صم و ائمهٔ صلوات الله علیهم بنظر رسیده و بعضی در لمعات ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است و اگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی بر سبیل ندرت میپوشیده اند بر یکی از چند وجه محمولست که در این باب و در لمعات بیان کردیم * یا اباذر یکون فی اخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون ان لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السموات والارض یا اباذر الا اخبرک باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله قال کل اشعث اغبر ذی طمرین لا یوبه به لو اقسم علی الله لابره * ای ابوذر در اخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان و کمان کنند که ایشان را بسبب این پشم

پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران هست این گروه را لعنت میکنند ملائکه آسمانها و زمین ای ابو ذر
آیا ترا خبر دهم باهل بهشت ابو ذر گفت بلی یا رسول الله فرمود هر ژولیده موی گرد آلوده که دو جامهٔ کهنه
پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشان او نکنند و اگر بر خدا قسم دهد در امری خدا قسم
او را البته قبول فرماید و حاجتش را ادا نماید بدانکه چون حضرت رسول صلعم بوحی الهی بر جمیع علوم
اینده و رموز غیبیه مطلع اند و بیان مدح تواضع و شکستگی و شال پوشی نموده اند و میدانستند که جمعی
از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از انحضرت هم خواهند رسید که در این لباس بتذویر و مکر مردم را
فریب دهند لهذا متصل بان فرمودند که جماعتی هم خواهند رسید که علامت ایشان اینست که بچنین
لباسی ممتاز خواهند بود انگروه ملعونند تا مردم فریب ایشان نخورند و غیر فرقه ضاله مبتدعه صوفیه
دیگر کسی این علامت را اندارد و این یکی از معجزات عظیمهٔ حضرت رسالت پناهست که از وجود ایشان
خبر داده اند و سخن را در مذمت ایشان مقرون باعجاز ساخته اند که کسی را شبههٔ در حقیت این کلام
معجز نظام نماند و هر که با وجود این آیهٔ بینه انکار نماید بلعنت خدا و رسول صلعم گرفتار گردد و انچه حضرت
فرموده اند از پشم پوشی منشا لعن ایشان همین نیست بلکه چون انجناب بوحی الهی میدانسته اند که
ایشان شرع انحضرت را باطل خواهند کرد و اساس دین انحضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید
بکفر و زندقه قایل خواهند شد و در اعمال ترک عبادات الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده
مردم را از عبادت باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده و این هیات و لباس را علامتی برای ایشان
بیان فرموده که بان علامت ایشانرا بشناسند ای عزیز اگر عصابه عصبیت از دیده بکشایی و بعین انصاف
نظر نمایی همین فقره که در همین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفهٔ مبتدعه صوفیه
کافیست قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و
اکابر ایشان وارد شده است و اکثر قدما و متاخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان
کرده اند و بعضی کتابها برد ایشان نوشته اند مثل علی بن بابویه که نامها بحضرت صاحب الامر عم
مینوشته و جواب او میرسیده و فرزند سعادتمندش محمد بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است
و بدعای حضرت صاحب الامر عم متولد شده و ان دعا مشتمل بر مدح او نیز هست و مثل شیخ مفید که عماد
مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلاء نامدار از شاگردان او بند و توقیع حضرت صاحب الامر عم
برای او بیرون امده مشتمل بر مدح او و او کتابی مبسوط برد ایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که شیخ
و بزرگ طایفهٔ شیعه است و اکثر احادیث شیعه باو منسوب است و مثل علامه حلی رحمه الله که در علم
و فضل مشهور افاق است و مثل شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه و فرزند او شیخ حسن در کتاب عمدة
المقال و شیخ عالیقدر جعفر بن محمد دوریستی در کتاب اعتقاد و ابن حمزه در چند کتاب و سید مرتضی

رازی در چند کتاب و زبدة العلماء و المتورعین مولانا احمد اردبیلی قدس الله ارواحهم و شکر الله
مساعیهم و غیر ایشان از علماء شیعه رضوان الله علیهم و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشان و اخباری
که در این مطلب ایراد نموده اند موجب تطویل مقال است انشاءالله کتابی علیحده در این مطلب نوشته
میشود پس اگر اعتقاد بروز جزا داری امروز حجت خود را درست کن که چون فردا خصم از تو حجت
طلبد جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی و نمیدانم بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت
رسالت عم و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان این طایفه و طریقه ایشان
در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی داشت آیا خواهی گفت که متابعت حسن بصری کردم که چند
حدیث در لعن او وارد شده است یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق عم دشمنی میکرده
و پیوسته معارض انحضرت میشده است و بعضی از احوال او را در اول این کتاب بیان کردیم یا متابعت
غزالی را عذر خود خواهی گفت که بیقین ناصبی بوده و میگوید در کتابهای خود که بهمان معنی که مرتضی
علی امام است من هم امامم و میگوید که هر کس که یزید را لعنت میکند گناهکار است و کتابها در لعن
و رد شیعه نوشته مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر آن یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت
خواهی کرد که میگوید که شیطان از اکابر اولیاء الله است یا ملای روم را شفیع خواهی کرد که میگوید ابن
ملجم را حضرت امیرالمؤمنین عم شفاعت خواهد کرد و بیهشت خواهد رفت و حضرت امیر باو گفت
که تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در ان عمل مجبور بودی و میگوید * چون که بی رنگی
اسیر رنگ شد * موسیی با موسی در جنگ شد * و در هیچ صفحهٔ از صفحهای مثنوی نیست که اشعار
بجبر یا وحدت موجود یا سقوط عبادات یا غیر انها از اعتقادات فاسده نکرده باشد و چنانچه مشهور است
و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادات میدانسته است یا پناه بمحیی الدین خواهی برد
که هرزه هایش را در اول و اخر این کتاب شنیدی و میگوید جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیانرا
بصورت خوک می بینند و میگوید بمعراج که رفتم مرتبهٔ علی را از مرتبهٔ ابو بکر و عمر و عثمان پست تر دیدم
و ابو بکر را در عرش دیدم چون برگشتم بعلی گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از انها بهترم
الحال که دیدم مرتبهٔ ترا که از همه پست تری و او و غیر او از این ترزیقات بسیار دارند که متوجه انها شدن
موجب طول سخن میشود و اگر از دعواهای بلند ایشان فریب میخوری اخر فکر نمیکنی که بلکه از برای
حب دنیا اینها را بر خود بندند اگر خواهی او را امتحان کنی که دعوای این میکند که من جمیع اسرار غیبی
را میدانم و همه چیز بر من منکشف میشود و شبی ده بار بعرش میروم یک مسئله از شکیات نماز یا یک
مسئلهٔ مشکل از میراث و غیر ان یا یک حدیث مشکل از او بپرس اگر انها را راست میگوید این راهم
برای تو بیان میکند چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که علامت کذاب و دروغ

کوانست که ترا خبر میدهد بچیزهای اسمان و زمین و مشرق و مغرب چون از حلال و حرام خدا
مسئله از او می پرسی نمیداند اخر این مردی که دعوی میکند که مسئله غامض وحدت موجود را
فهمیده ام عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن ان قاصر است چرا یک معنی سهلی را اگر بجاه مرتبه خاطر نشین
او کنند نمیفهمد و انهایی که دقایق معانی را میفهمند انچه او فهمیده است چرا نمی فهمند و باز هرگاه خود
معترف باشند که کشف با کفر جمع میشود و کفار هند صاحب کشف می باشند پس بر تقدیری که کشف
ایشان واقعی باشد و ترا فریب نداده باشند کی دلالت بر خوبی ایشان میکند چون دستگاه این سخن بسیار
وسیع است و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب و در لمعات و در چند
موضع دیگر بیان کردم و در این موضع اختصار نموده ختم میکنم این فصل را بایراد حدیثی چند که فی الجمله
مناسب این مطلب است شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که در بصره حضرت
امیر المومنین ع بر حسن بصری گذشتند و او وضو میساخت فرمود که وضو را کامل بجا اور ای حسن
کفت یا امیر المومنین ع دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین میگفتند و وضو را کامل میساختند
حضرت فرمود که پس چرا مدد انها ننمودی کفت والله که در روز اول غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم
و سلاح پوشیدم و هیچ شک نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفر است در عرض راه مرا کسی ندا کرد
که کجا میروی برگرد که هر که میکشد و هر که کشته میشود بجهنم میرود و من ترسان برگشتم و در خانه
نشستم و در روز دویم باز مدد عایشه مهیا و روانه شدم و در راه همان ندا شنیدم و برگشتم حضرت
فرمود که راست میگویی میدانی که این منادی کی بود کفت نه فرمود که ان برادرت شیطان بود و بتو راست
کفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت
امیر المومنین ع بحسن بصری خطاب فرمود که هر امتی را سامری میباشد و سامری این امت تویی
که میگویی جنگ نمی باید کرد و چند قصیدهٔ طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد
باقر ع با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست
که اگر حسن خواهد بجانب راست برود و اگر خواهد بجانب چپ که علم یافت نمیشود مگر نزد ما اهل بیت
بدانکه یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث از اوست و خود را بان منسوب میسازند حسن بصری است
که مجملی از احوالش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان عباد بصری است و در باب لمعات و غیر ان
بعضی از بی ادبیها و معارضات ان ملعون را ذکر کردیم که با حضرت علی بن الحسین ع در باب جهاد
و غیر ان معارضه نموده و بر انحضرت طعن زده و در کتاب کافی از فضیل منقولست که روزی عباد
بصری بخدمت حضرت صادق ع امد و حضرت طعام تناول میفرمودند و بر دست تکیه نموده بودند عباد
کفت که مگر نمیدانی که پیغمبر ازین نحو طعام خوردن نهی کرده است بعد از چند مرتبه که این هرزه را

کفت

کفت حضرت فرمود که والله که هرگز پیغمبر از این نهی نفرموده و ایضا بسند صحیح روایت کرده است
که حضرت صادق ع بعباد بن کثیر بصری صوفی خطاب فرمود که ای عباد باین مغرور شدهٔ که شکم
و فرج خود را از حرام نگاهداشتهٔ بدرستیکه حقتعالی در کتاب خود میفرماید که ای گروه مومنان از خدا
بپرهیزید و قول سدید بگویید یعنی باعتقاد درست قایل شوید تا خدا اعمال شما را اصلاح اورد ای
عباد بدانکه خدا عمل ترا قبول نمیکند تا بحق قایل نشوی و ایمان نیاوری و در کتاب احتجاجات از ثابت
بنانی روایت کرده است که کفت من با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مزنی و عتبه و حبیب
فارسی و مالک بن دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه بحج رفته بودیم چون داخل
مکه شدیم اب بسیار بر اهل مکه تنگ شده بود و از تشنگی بفریاد امده بودند بما پناه اوردند که برای
ایشان دعا کنیم ما بنزد کعبه امدیم و مشغول دعا شدیم و چندانکه تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوان
محزون گریانی پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از ان رو بما کرد و یکیک ما را نام برد گفتیم لبیک ای
جوان کفت ایا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ماست دعا و بر خداست
اجابت کفت دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان شما می بود که خدا او را دوست میداشت البته
دعایش را مستجاب میکرد چون ما دور شدیم نزد کعبه بسجده در امد و کفت ای سید و اقای من بمحبتی
که بمن داری ترا سوگند میدهم که اهل مکه را اب دهی هنوز سخن انحضرت تمام نشده بود که ابری
پدید امد و مانند دهنهای مشک اب از ابر روان شد پس از اهل مکه پرسیدم که این جوان کی بود گفتند
علی بن الحسین ع است بدانکه این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را
نمی شناخته اند و مناظرات و منازعات طاوس یمانی با حضرت امام محمد باقر ع در کتب حدیث بسیار است
و ابن شهراشوب روایت کرده است که چون حضرت صادق ع بکوفه تشریف اوردند زمان منصور
دوانقی علیه اللعنه و از ان مرخص شده بمدینه مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت انحضرت بیرون امدند
و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان انجماعت بودند و انجماعت پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند
که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم کفت باشید تا جعفر بیاید به بینیم که با این شیر چه میکند چون
حضرت تشریف اوردند بنزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفته از راه دور کردند و رو بانجماعت
کرده فرمودند که اگر مردم اطاعت حق تعالی بکنند چنانچه طاعت اوست هر اینه بار خود را برین شیر بار
میتوانند کرد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد
حضرت امام رضا ع امدند و کفتند امیر المومنین یعنی مامون ملعون فکر کرد در امر خلافتی که در دست
او بود و شما اهل بیت را سزاوارتر دانست به پیشوای مردم بودن و ترا بهترین اهل بیت یافت لهذا امر
خلافت را بتو رد کرد و امامت کسی را میخواهد و میطلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامهای کنده

بپوشد و بر الاغ سوار شود و بعیادت بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر بود وقباهای
دیبای مطرز بطلا می پوشید و بر تکیه گاه ال فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم می نمود چیزی
که از امام میطلبند قسط و عدالت است که چون سخن گوید راست گوید و چون حکم کند بعدالت حکم
کند و چون وعده کند وفا بوعدهٔ خود بکند بدرستی که خدا این پوششهای نفیس و خوردنیهای
لذیذ را حرام نکرده است پس این ایه را تلاوت فرمود * که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات
من الرزق * که ترجمه اش اینست که بگوای محمد که کیست که حرام کرده است زینتهایی را که خدا برای
بندگانش ظاهر فرموده و بیرون اورده و روزیهای پاکیزه را و از این باب حدیث در لمعات بسیار
ذکر کردیم و شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوی نیابت حضرت
صاحب الامر ص کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا که انها که نایب بودند معجزات بر دست ایشان جاری
میشد از جانب معصوم که باینها مردم نیابت ایشان را میدانستند اول کذابان شریعی بود که دعوی نیابت
کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت بلعن او بیرون امد شیخ فرموده که هرون بن موسی
تلعکبری میگفت که بعد از دعوای نیابت کفر الحاد از او ظاهر شد و هر یک از اینها که دعوای نیابت
میکردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوای نیابت میکردند تا مردم ضعیف العقل با ایشان بگروند
دیگر ترقی میکردند در شقاوت تا بقول حلاجیه قایل میشدند چنانچه از ابی جعفر شلمغانی و امثال او
مشهور شد بعد از ان ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود و بسند معتبر از هبة
الله بن محمد کاتب روایت کرده است که حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند
او پیغام فرستاد بابی سهل بن اسمعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود بگمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر
فریب او را خواهد خورد و در ان مراسله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر ص کرد چنانچه دابش بود
که اول مردم را باین نحو فریب میداد و بعد از ان دعواهای بلند میکرد و اظهار الوهیت مینمود ابوسهل
فریب او را نخورده جواب او را گفت که من از تو امری را سوال می نمایم که در جنب انچه تو دعوی می نمایی
بسیار سهلست و ان امر اینست که من کنیزان را بسیار دوست میدارم و بسیار با ایشان مایلم و بسیاری
از ایشان نزد خود جمع کرده ام و باین سبب هر جمعه می باید خضاب کنم که سفیدی موهای من از ایشان
مخفی باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و بخضاب
محتاج نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو میشوم بجانب تو می ایم مردم را بمذهب تو دعوت می نمایم چون حلاج
ان جواب شنید دانست که در ان مراسله خطا کرده است دیگر جواب نگفت و ساکت شد این قصه را
ابوسهل در مجالس نقل میکرد و مردم میخندیدند موجب رسوایی او شد بعد از این حدیث زدن
و بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم بخواری و مذلت

اخراج

اخراج نمود و بعد از این در ضمن قصهٔ شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابی
جعفر شلمغانی روزی بر روی پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب
الامر ع بود افتاد و می بوسید پرسید که چرا چنین میکنی گفت چرا چنین نکنم که تو فاطمهٔ زهرایی زیرا که روح
پیغمبر ص ببدن پدر تو منتقل شده بود و روح علی ببدن ابی القاسم حسین بن روح منتقل شده است
و روح فاطمه ببدن تو ام کلثوم این سخن را انکار کرده نزد حسین بن روح که از سفراء عظیم الشان حضرت
صاحب ع بود امد و این سخن را نقل کرد ابن روح گفت که زینهار دیگر نزد ان زن مرو و اشنایی را
با او بر طرف کن که انچه ان زن گفته است کفر و الحادیست که ان ملعون شلمغانی در دل این جماعت
داده است که اسان شود بر او دعوی اینکه خدا با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح ع
میگویند و تجاوز کند بگفته حلاج لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نقل شد و شیخ
طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاجات نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر ع ظاهر شد بر دست
حسین بن روح بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود ای عزیز غرض از ذکر این
چند حدیث که از بسیار باندکی اکتفا نمودم این بود که اگر بدیدهٔ انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تامل نمایی
باین قلیلی که برای تو ذکر کرده ام بر تو ظاهر میشود و این گروه پیوسته مخالف ائمهٔ تو صلوات الله علیهم
بوده اند و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که در اعصار ایشان و قریب باعصار ایشان بوده اند و احوال
ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته اند و دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است
از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک می نمایی
و راه ضلالت این گروه را اختیار میکنی گناه ترا بر دیگری نخواهند نوشت * هدانا الله و ایاکم الی الصراط
المستقیم * خاتمه * بدانکه چون اذکار و ادعیه بسیار از ائمهٔ اطهار صلوات الله منقولست و اکثر اهل بدعت
مردم را باذکار و اوراد که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب مینمایند و همه کس را دست
بکتابهای مبسوط نمیرسد که علمای ما در این باب تالیف نموده اند خواستم که این کتاب را بذکر بعضی
از فضایل اذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق از این کتاب گردد و این مشتمل است
بر دو باب * باب اول * در بیان فضیلت اذکاریست که مخصوص بوقتی نیست و در ان چند فصل است
فصل اول * در فضیلت تسبیحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن ع منقولست که جمعی از یهود
بخدمت حضرت رسول ص امدند و اعلم ایشان از مسئلهٔ چند سوال نمود چون جواب شنیدند مسلمان
شدند از جملهٔ ان مسئلها این بود پرسید که یا محمد مرا خبر ده از کلماتی که حقتعالی انها را برای حضرت
ابراهیم ع اختیار نمود در هنگامی که خانهٔ کعبه را بنا کرد و حضرت فرمود که یکی این کلمات بود * سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر * یهودی پرسید که چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بگوید

حضرت فرمود که چون بندهٔ سبحان الله میکوید باو تسبیح میکویند انچه در زیر عرشند پس بکو بندهٔ
تسبیح ده برابر ثواب تسبیح انها عطا میکنند و چون الحمد لله میکوید حقتعم نعیم دنیا را باو کرامت میفرماید
و وصل میکند او را بنعیم اخرت و این کلمه ایست که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند این کلمه را
میکویند و سخنانی که در دنیا میکفته اند همه منقطع میشود بغیر این سخن و اما لا اله الا الله پس بهشت
جزای انست چنانچه حقتعم میفرماید که * هل جزاء الاحسان الا الاحسان * یعنی نیست جزای لا اله الا الله
مکر بهشت یهودی کفت راست میکویی ای محمد و بسند معتبر دیکر از حضرت رسول صم منقولست
که هر که سبحان الله میکوید حقتعم برای او درختی در بهشت غرس مینماید و کسی که الحمد لله میکوید
درختی برای او میکارد و کسی که لا اله الا الله میکوید درختی برای او میکارد و کسی که الله اکبر
میکوید درختی برای او غرس مینماید شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که پس ما در بهشت درخت
بسیار داریم حضرت فرمود بلی و لیکن بپرهیزید از اینکه اتشی بفرستید که ان درختانرا بسوزاند زیرا
که حقتعم میفرماید که ای کروه موءمنان اطاعت نمایید خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را
و بسند معتبر از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که فقرا بخدمت حضرت رسول صم امدند و کفتند
یا رسول الله اغنیا را مالی هست که بان بنده ازاد کنند و ما نداریم و ایشانرا مالی هست که بان حج کنند
و ما را نیست و ایشان مال دارند که بان تصدق کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیلهٔ ان
در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم حضرت فرمود که هر که صد مرتبه الله اکبر بکوید بهتر است از صد بنده
ازاد کردن و هر که صد مرتبه سبحان الله بکوید بهتر است از صد شتر با خود بردن بحج که بکشند انها را از برای
خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بکوید بهتر است از صد اسب که زین و لجام کرده مردم را سوار کنند
و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بکوید بهتر است از همه مکر از انکه در انروز عملش
بهتر باشد مکر کسی که زیاده از صد مرتبه بکوید چون این خبر باغنیا رسید ایشان نیز این اعمال را بجا
اوردند فقرا بخدمت انحضرت امدند و کفتند اغنیا این کارها را نیز کردند حضرت فرمود که این فضل
خداست بهر که میخواهد عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که حق تعم بر خود
واجب کردانیده است که هر موءمنی که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله
و صد مرتبه لا اله الا الله بکوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و ال محمد بفرستد پس بکوید که * اللهم
زوجنی من الحور العین * البته حقتعم حوریه در بهشت باو کرامت فرماید و این پانصد کلمه مهر ان حوریه
باشد پس از این جهت حقتعم بحضرت رسول صم وحی فرمود که مهر زنان موءمنه را پانصد درهم سنت
کرداند و بسند معتبر منقولست که بسیار بکویید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ چیز نزد خدا محبوب
تر از این دو کلمه نیست و بسند معتبر از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که سبحان الله نصف میزان

اعمالست و الحمد لله پر میکند میزان اعمال را و الله اکبر ما بین اسمان و زمین را پر میکند و بسند معتبر
از حضرت رسول صم منقولست که بسیار بکویید * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر *
بدرستیکه این کلمات می ایند در روز قیامت با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند
و اینهایند باقیات و صالحات یعنی امور شایسته که از برای ادمی باقی میماند نفع انها و حقتعم فرموده است
که باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاعهای زندکانی دنیا و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که حضرت رسول صم روزی باصحاب خود التفات نمودند و فرمودند که برای خود سپرها اخذ
کنید و مهیا سازید صحابه کفتند که مکر دشمنی رو بما اورده است که سپر برای دفع ضرر ایشان مهیا
میباید کرد فرمود که نه و لیکن از برای دفع اتش جهنم از خود بکویید * سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر * و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که بکوید سبحان الله نه از روی
تعجب حق تعم از ان تسبیح مرغی خلق فرماید که ان مرغ را زبانی بوده باشد و در میان ملائکه مسبحان
تسبیح الهی کند تا روز قیامت هم چنین است الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر * فصل دویم در ثواب
تهلیل است و ثواب انواع ان از حضرت رسول صم منقولست که حقتعم بحضرت موسی عم خطاب فرمود
که اکر اسمانها و ساکنان انها و زمینهای هفت کانه در یک کفهٔ ترازو باشد و لا اله الا الله در کفهٔ دیکر
باشد این کلمه بر انها زیادتی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صم
فرمود که تلقین کنید مردهای خود را در وقت جان کندن لا اله الا الله که کناهان را خراب میکند و در هم
میشکند صحابه کفتند که یا رسول الله کسی که در صحت بکوید چونست حضرت فرمود که این بیشتر باعث
در هم شکستن و برطرف شدن کناهان میشود بدرستیکه لا اله الا الله مونس موءمن است در حال حیات
و نزد مردن و در هنکام مبعوث شدن و بدرستیکه جبرئیل بمن کفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی
دید که از قبرها روسفید مبعوث میشوند و باواز بلند میکویند لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی روسیاه
مبعوث میشوند و فریاد میکنند یا ویلاه یا ثبوراه و بسند دیکر از حضرت رسول صم منقولست که قیمت
بهشت لا اله الا الله است و بسند دیکر از انحضرت منقولست که هر که لا اله الا الله بکوید برای او درختی
در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش در مشک سفید باشد و میوه اش از عسل شیرین تر و از
برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و در ان درخت میوه باشد بطریق پستان دختران باکره که چون
شکافته شود هفتاد حله از میان ان بیرون اید و از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که هر بندهٔ مسلمانی
که لا اله الا الله بکوید ان کلمه البته بالا رود و هر سقفی را بشکافد و هر کناهی از کناهان که برسد
محو نماید تا چون بحسنات او برسد قرار کیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هیچ عملی
ثوابش عظیمتر از شهادت لا اله الا الله نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که بهترین

عبادتها گفتن لا اله الا الله است و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که هر که صد مرتبه لا اله الا الله
بگوید عمل او در ان روز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسی که بیشتر از او این کلمه را گفته باشد و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که هر عبادتی را اندازهٔ هست که بان منتهی میشود مگر ذکر
حق تعم که انرا حدی نیست که بان منتهی شود چنانچه حق تعم نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده است
کسی که انهارا ادا نماید حد شرع بانیده است و همچنین کسیکه روزهٔ ماه رمضانرا بگیرد فرضش را
ادا کرده است و کسی که یکمرتبه حج کند اندازه اش بعمل امده است بغیر ذکر و یاد خدا که حقتعم از ان
باندک راضی نشده است و اندازه و نهایتی برای او مقرر نساخته است بعد از ان این ایه را خواندند
یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا که ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که ای گروه
مومنان یاد کنید خدارا یاد کردن بسیار و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد و پیشین پس نهایتی برای
ذکر مقرر نساخت بعد از ان فرمود که پدرم بسیار یاد خدا میکرد با او که راه میرفتم مشغول ذکر بود و چون
با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر میدیدم و چون با مردم سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز
نمیداشت و پیوسته میدیدم که زبانش بکامش چسپیده بود و مشغول ذکر لا اله الا الله بود و در صبح
مارا جمع میکرد و امر میکرد که مشغول ذکر و یاد خدا باشیم تا طلوع افتاب و میفرمود که هر که قران میتواند
خواند بخواند و هر که قران نمیتواند خواند ذکر خدا بکند و خانهٔ که در ان قران میخوانند و یاد خدا میکنند
برکت انخانه بسیار میشود و شیاطین از انخانه دوری میکنند و انخانه روشنی میدهد اهل اسمانرا چنانچه
ستارهای روشن اهل زمین را روشنی میدهند و خانهٔ که در ان قران خوانده نمیشود و یاد خدا در ان
نمیکنند برکت انخانه کم است و ملائکه از ان خانه دوری میکنند و شیاطین در ان خانه حاضر می باشند
و حضرت رسول صم فرمود که ایا خبر دهم شمارا به بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع درجات شما
گردد و نزد خداوند شما مقبول تر باشد از برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از برای شما از انکه
با دشمنان ملاقات کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید پس فرمود
که شخصی بخدمت حضرت رسول امد و پرسید که بهترین اهل این مسجد کیست فرمود که هر که ذکر خدا
بیشتر کند و فرمود که هر کرا خدا زبان ذکر کنندهٔ عطا فرماید پس بدرستیکه خیر دنیا و اخرت با و کرامت
فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر که خدارا بسیار یاد کند حق تعم او را
دوست دارد و دو برات برای او بنویسد یکی بیزاری از اتش جهنم و یکی بیزاری از نفاق و بسند
معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که لا اله الا الله را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود
و اخلاص او انست که این کلمهٔ طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز که خدا حرام کرده است
و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست هر که لا اله الا الله بگوید بر غیر وجه تعجب خدا از ان کلمه مرغی

خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده ان کلمه بال زند و ذکر خدا کند و ثوابش از او باشد
و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که تلقین کنید مردهای خودرا لا اله الا الله بدرستیکه
هر که اخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که چون
حضرت نوح داخل کشتی شد حق تعم باو وحی نمود که هر وقت که خوف غرق شدن داشته باشی هزار
مرتبه لا اله الا الله بگو و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که جبرئیل بنزد حضرت رسول صم
امد و گفت یا محمد خوشا حال کسی از امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده و بسند معتبر
از امام جعفر صادق عم منقولست که هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الحق المبین* خداوند عزیز جبار
او را پناه دهد از فقر و وحشت قبر او را بانس مبدل گرداند و سبب توانگری او گردد و چنان باشد
که در بهشت را کوبید و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل را
بخواند رو کند بتوانگری و پشت کند بدرویشی و فقر و در بهشت را بکوبد و بسند معتبر از انحضرت
منقولست که هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند* لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا
لا اله الا الله عبودیة و رقا* حقتعم رحمت خودرا بسوی او بدارد و از او روی لطف برنتابد تا او را
داخل بهشت گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که بگوید* اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله* حقتعم برای او هزار هزار حسنه بنویسد
و بروایت دیگر دو هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم
منقولست که هر که هر روز ده مرتبه این دعارا بخواند* اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له الها واحدا
احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا* بنویسد حقتعم شانه از برای او چهل و پنجهزار حسنه و محو کند
از نامهٔ گناهان او چهل و پنجهزار گناه و بلند گرداند از برای او چهل و پنجهزار درجه و در روایت
دیگر وارد شده است که این دعا حرزی باشد برای او در ان روز از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت
و در ان روز گناه کبیرهٔ او را فرا نگیرد و بروایت دیگر وارد شده است که هر که در روزی این دعا
بخواند حقتعم برای او چهل و پنجهزار گناه محو فرماید و چهل و پنجهزار درجه بلند گرداند و چنان باشد
که در ان روز دوازده مرتبه ختم قران کرده باشد و حقتعم در بهشت خانهٔ برای او بنا فرماید* فصل
سیم* در فضیلت تسبیح است بسند معتبر از یونس بن یعقوب منقولست که از حضرت صادق عم سوال
نمود که کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید او ذکر بسیار کرده و عمل نموده بفرمودهٔ خدا در اینکه امر بذکر
کثیر کرده است فرمود بلی و بسند صحیح از انحضرت منقولست که هر که بگوید* سبحان الله و بحمده
سبحان الله العظیم و بحمده* حقتعم سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید و سه هزار گناه از او محو نماید و سه
هزار درجه از برای او مرتفع گرداند و مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب

تسبیحش از او باشد و از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که فرمود که چون بندهٔ سبحان الله میگوید
جمیع ملائکه براو صلوات میفرستند و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سی مرتبه
بگوید * سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم * رو کند بتوانگری و پشت کند از فقر و بگوید
در بهشت را و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه بگوید سبحان الله و بحمده ایزد تعالی برای او هزار
هزار حسنه بنویسد و هزار هزار گناه از او محو نماید و هزار هزار درجه برای او بلند کند و هرکه زیاده
بگوید خدا ثوابش را زیاده گرداند و هرکه استغفار نماید خدا گناهش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید حقتعالی از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا را
که سهل ترانها فقر باشد و بسند دیگر همین مضمون از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که حقسبحانه
و تعالی چون نور مقدس نبوی را خلق نمود او را در حجاب القدره دو از ده هزار سال ساکن گردانید
و در انجا انحضرت این تسبیح میگفتند سبحان ربی الاعلی و در حجاب العظمه یاز ده هزار سال ماندند
و این تسبیح میگفتند سبحان العالم عالم السر و در حجاب المنه ده هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند
سبحان من هو قایم لا یلهو و در حجاب الرحمه نه هزار سال بودند و این تسبیح را میگفتند سبحان الرفیع
الاعلی و در حجاب السعادة هشت هزار سال بودند و این تسبیح را میگفتند سبحان من هو دایم لا یسهو
و در حجاب الکرامه هفت هزار سال باین تسبیح مشغول بودند سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب المنزله
شش هزار سال این تسبیح میگفتند سبحان العلیم الکریم و در حجاب الهدیه پنجهزار سال ماندند و این
تسبیح میفرمودند سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب النبوة چهار سال سکنی داشتند باین تسبیح
سبحان رب العزة عما یصفون و در حجاب الرفعه سه هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان الملك
والملکوت و در حجاب الهیبه دو هزار سال بودند و خدا را این تسبیح مینمودند سبحان الله و بحمده
و در حجاب الشفاعه هزار سال باین تسبیح اشتغال داشتند * سبحان ربی العظیم و بحمده * فصل چهارم *
در فضیلت تحمید است و انواع محامد بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدند که کدام
عمل نزد خدا بهترین اعمالست فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که هرکه
بگوید * الحمد لله * شکر جمیع نعمتهای خدا را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم
منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه خدا نعمتی باو کرامت فرماید حمد الهی بکند و هرکه روزی
او دیر برسد استغفار کند و هرکه اندوهی رو دهد یا کار دشواری پیش اید * لا حول و لا قوة الا بالله
بگوید * و بسند معتبر دیگر از حضرت امام رضا عم منقولست که چون حضرت رسالت پناه صم را امری
رو میداد که موجب سرور بود میفرمود که * الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات * چون امری رو
میداد که موجب حزن بود میفرمود که * الحمد لله علی کل حال * و بسند معتبر از حضرت صادق عم

منقولست که حضرت رسول صم هر روز حمد الهی میکردند سیصد و شصت مرتبه بعدد رگهای بدن
باین حمد که * الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال * و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست
که چون کسی را بینی که ببلایی مبتلا گردیده است سه مرتبه این تحمید را اهسته بخوان که او نشنود *
الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاك به و لوشاء فعل * بعد از این فرمود که هرکه در این حال این دعا را بخواند
هرگز بان نوع مبتلا نشود و بسند معتبر از حضرت صادق عم مرویست که هرکه بگوید * الحمد لله کما هو
اهله * کاتبان اعمال از نوشتن باز می مانند و میگویند خداوندا ما غیب را نمیدانیم یعنی حمد براکه تو
سزاواری ثواب انرا نمیدانیم حقتعالی در جواب ایشان میفرماید که انچه بندهٔ من گفته شما بنویسید و ثوابش
بر من است و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که هرکه هر روز هفت مرتبه بگوید * الحمد لله علی کل
نعمة کانت او هی کائنة * شکر نعمتهای گذشته و اینده را ادا کرده است * فصل پنجم * در فضیلت
استغفار است بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که خود را خوشبو و معطر گردانید باستغفار
تا رسوا نکند شما را بوهای بد گناهان و در حدیث دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاد میکند و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که بهترین دعاها استغفار است و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که چون بنده استغفار بسیار کند صحیفهٔ عملش که بالا میرود میدرخشد و نور میدهد
و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که هرکه بگوید * استغفر الله ربی و اتوب الیه * از متکبر و جبار
نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که استغفار کردن و گفتن * لا اله الا الله * بهترین
عبادات است و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم در مجلسی که می نشستند
هر چند که اندکی می نشستند بر نمیخواستند تا بیست و پنج مرتبه استغفار نمیکردند و بسند معتبر دیگر
از انحضرت منقولست که حضرت رسول صم هفتاد مرتبه میفرمودند * که استغفر الله * و هفتاد مرتبه
میفرمودند که * اتوب الی الله * و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه گناهی میکند هفت
ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه خواند براو نمی نویسند * استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه * و بسند معتبر از انحضرت منقولست که هرکه در روزی صد مرتبه
بگوید * استغفر الله * حقتعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و خیری نیست در بندهٔ که در روزی هفتصد گناه
بکند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که هر مومنی که در شبانه روزی چهل
گناه کبیره بکند و باندامت و پشیمانی بگوید * استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات
والارض ذو الجلال والاکرام و اسئله ان تصلی علی محمد وال محمد وان یتوب علی * البته حقتعالی گناهانرا
بیامرزد و خیری نیست در بندهٔ که در شبانه روزی زیاده از چهل گناه کبیره بکند و بسند معتبر دیگر
از انحضرت منقولست که حضرت رسول صم در هر روز و شبی صد مرتبه توبه و استغفار میکردند با انکه

گناهی از آنحضرت هرگز صادر نمیشد * فصل ششم * در فضیلت اذکار متفرقه است بسند صحیح
از حضرت جعفر بن محمد الصادق عم منقولست که عجب دارم از کسی که او را خوفی از دشمنی یا غیر آن
باشد چرا پناه باین کلمه نمیبرد * که حسبنا الله و نعم الوکیل * زیرا که حقتعم میفرماید که انجماعتی که این
کلمه را گفتند برگشتند با نعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و بایشان نرسید بدی و عجب دارم
از کسی که غمی او را عارض میشود چرا پناه نمیبرد باین کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی گفت * لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین * زیرا که حقتعم بعد از این میفرماید که پس ما دعای یونس را مستجاب
کردیم و او را نجات دادیم از غم و چنانچه او را نجات دادیم هم چنین نجات میدهیم مؤمنان را و عجب
دارم از کسی که دشمنان در مقام مکر باشند با او چرا پناه نمیبرد باین آیه * که افوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد * زیرا که حق تعالی میفرماید که چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد
و نگاه داشت از بدیهای آنچه مکر نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسی که اراده مال و متاع دنیا
داشته باشد چرا پناه نمیبرد باین کلمه * که ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله * زیرا که حق تعالی میفرماید
که برادر مؤمن ببرادر کافر گفت که چرا داخل باغ خود که شدی این کلمه را نگفتی اگر مرا چنین می بینی
که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید پروردگار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید و شاید را
حقتعم در مقام جزم اطلاق میکند و بسندهای معتبر از آنحضرت صم منقولست که شخصی بخدمت حضرت
رسول صم آمده شکایت نمود از وسوسهٔ سینه و از بسیاری قرض و احتیاج حضرت فرمود که مکرر
اینکلمات را بخوان * توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا ولم یکن
له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا * بعد از اندک وقتی آن مرد بخدمت حضرت
آمد و گفت ببرکت آن دعا حق تعم وسوسهٔ سینه مرا برطرف کرد و قرض مرا ادا کرد و روزی مرا فراخ
گردانید و بسند صحیح دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صم فرمود که حضرت آدم بحق تعم
شکایت کرد وسوسهٔ خاطر و اندوه را جبرئیل عم نازل شد و گفت یا آدم بگو * لا حول ولا قوة الا بالله *
چون آدم این کلمه را گفت وسوسه و اندوه از او برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست
که هرکه نعمتهای الهی بر او بسیار شود بگوید * الحمد لله رب العالمین * و کسی که فقر و احتیاج بر
او زیادتی کند بگوید * لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * بدرستی که این کلمه گنجیست از گنجهای
بهشت و در آن شفا از هفتاد و دو درد هست که کمتر آنها هم و اندوه است و بسند صحیح از حضرت صادق عم
منقولست که در شب معراج حق تعم بحضرت رسول صم وحی نمود که بتو عطا میکنم دو کلمه از خزینهای
عرش خود * لا حول و لا قوة الا بالله ولا ملجا منک الا الیک و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که
گفتن لا حول و لا قوة الا بالله * موجب شفا از نود و نه درد است که سهلتر آنها غم و اندوه است و از

حضرت صادق عم منقولست که هرگاه اندوهی عارض شود بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و در حدیث دیگر منقولست که ابوذر گفت که حضرت رسول مرا وصیت نمود که این کلمه را بسیار بگویم
و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که هرکه هر روز صد مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله بگوید
حق تعم از او هفتاد نوع از بلا را دفع نماید که سهلتر آنها هم و اندوه باشد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که هرکه دعا کند و ختم کند دعای خود را بگفتن ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله البته دعای او
مستجاب شود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هرکه هفتاد مرتبه بگوید ماشاء الله لا حول و لا قوة الا
بالله حق تعم بگرداند از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها آن باشد که دیوانه شود و بسبب دیوانگی
هلاک شود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خدا را ملکی هست موکل باسمان اول اسمعیل نام
دارد چون بندهٔ هفت نوبت میگوید یا ارحم الراحمین آن ملک میگوید که ارحم الراحمین صدای ترا شنید
هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هرکه ده مرتبه بگوید یا الله
حق تعم باو خطاب فرماید که لبیک چه حاجت داری و همچنین اگر ده مرتبه یا رب بگوید همین خطاب
کند او را و ایضا بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هرکه بگوید یا ربی الله آنقدر که یک نفس او
وفا کند باو خطاب فرماید حقتعم که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان
پدرم بیمار شد پدرم بر او گذشت فرمود که ده مرتبه بگو یا الله که هیچیک از مؤمنان ده مرتبه این کلمه را
نمیگوید مگر آنکه پروردگار عالم میفرماید که لبیک ای بندهٔ من حاجت خود را سوال کن و بسند معتبر
از حضرت امام رضا عم منقولست که فرمود که پدرم را در خواب دیدم که فرمود که هرگاه بشدتی و سختی
گرفتار شوی بسیار بگو * یا رؤف یا رحیم * و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که بعضی
از اصحاب خود فرمود که میخواهی بتو تعلیم کنم اسم اعظم الهی را بخوان سورهٔ * قل هو الله احد و آیة الکرسی
* و سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را پس رو بقبله کن و حاجتی که داری از خدا طلب و بسند
معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که اسم اکبر خدا است یا حی یا قیوم و بروایت دیگر از حضرت علی بن
الحسین عم منقولست که این دعا مشتمل است بر اسم اعظم * الهی یا الله یا الله وحدک وحدک لا شریک
لک انت المنان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام و ذو الاسماء العظام و ذو العز الذی لا یرام
و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و آله اجمعین * بعد از خواندن این دعا
هر حاجتی که داری بطلب و بسند معتبر از سکین بن عمار مرویست که گفت شبی در مکه خوابیده بودم
شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی خدا را در زیر میزاب باسم اعظم رب الارباب میخواند
بیدار شدم و بخواب رفتم باز بار دیگر مرا صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم در
مرتبه سیم مرا صدا زد که برخیز که موسی بن جعفر خدا را باسم اعظم میخواند در تحت میزاب سکین میگوید

که برخواستم و غسل کردم چون بنزد حجر امدم شخصی را دیدم که جامهٔ خود را بر سر پیچیده و در
سجده است در پشت سر انحضرت نشستم این دعا میخواند * یا نور یا قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه
یا حی لا یموت سه مرتبه یا حی حین لا حی سه مرتبه یا حی لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک بان لا اله الا انت سه
مرتبه اسئلک بلا اله الا انت سه مرتبه اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه سکین
کفت که انحضرت مکرر این دعا را خواندند تا من حفظ کردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر مومنی که این کلمات را بخواند من ضامن او یم در دنیا و اخرت اما در دنیا پس ملائکه
او را بشارت دهند در هنکام مردن و اما در اخرت پس حق تع بعدد هر کلمهٔ خانهٔ در بهشت باو کرامت
فرماید و دعا اینست * یا اسمع السامعین و یا ابصر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم
الحاکمین * باب دویم * در بیان اذکاری که مخصوص وقتی چند ند و این باب مشتمل است بر چند فصل
* فصل اول * در تعقیب نماز صبح و شام است و اذکاری که در صبح و شام باید خواند بسندهای معتبره
از حضرت امام موسی ع منقولست که چون از نماز شام فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی
سخن مکو تا صد مرتبه بکویی * بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * و همچنین صد
مرتبه بکو بعد از نماز صبح بدرستیکه هر که در این دو وقت اینرا بخواند حقتع از او دفع کند صد نوع
از انواع بلا را که کمترانها خوره و پیسی و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا ع
منقولست که هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح باسم اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی
چشم بسفیدی چشم و بدرستیکه اسم اعظم در این کلمات داخل است و بچندین سند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که هر که این کلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام هفت مرتبه بخواند حقتع از او هفتاد
نوع از بلا را دفع کند که کمترش قولنج و پیسی و دیوانکی و خوره باشد و اکر نامش در نامهٔ اشقیا
باشد محو کنند و در نامهٔ سعدا ثبت نمایند و در روایت دیکر سه مرتبه واقع شده است با همین ثواب و بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح بکوید ما شاء الله کان لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم در ان روز نه بیند امری را که مکروه او باشد بسندهای معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که هر که پیش از طلوع افتاب و پیش از غروب افتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند
* لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده
الخیر و هو علی کل شیء قدیر * کفارهٔ کناهان او باشد در ان روز و بروایت دیکر خدا اعمالی بکند بندهٔ
بهتر از عمل او مکر کسی که مثل عمل او کرده باشد در روایت دیکر وارد شده است که سنت واجبه است
که این تهلیل را ده مرتبه بخوانند و ده مرتبه بکویند * اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ
بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم * حضرت فرمود که اکر اینرا در این دو وقت فراموش کنی قضا کن

چنانچه نماز را قضا میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است و بسند معتبر دیکر از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه ان تهلیل را بکوید که کذشت و ده مرتبه
صلوات بر محمد و ال محمد بفرستد و سی و پنج نوبت سبحان الله و سی و پنج نوبت لا اله الا الله و سی
و پنج نوبت الحمد لله بکوید او را در ان صباح از غافلان ننویسند و اکر همین اذکار را در شام بکوید
او را در ان شب از غافلان ننویسند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که در وقت شام
صد مرتبه الله اکبر بکوید چنان باشد که صد بنده ازاد کرده باشد * بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که صد مرتبه الله اکبر بکوید پیش از بر امدن افتاب و پیش از فرو رفتن افتاب حقتع
ثواب صد بنده ازاد کردن در نامهٔ عملش بنویسد و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که حضرت
رسول صم فرمود که در فرزند ادم سیصد و شصت رک هست که صد و هشتاد رک از انها متحرکست و صد و
هشتاد رک دیکر ساکن که اکر یکی از رکهای متحرک ساکن شود یا یکی از رکهای ساکن متحرک کردد او را
خواب نمیبرد لهذا حضرت رسول صم در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه میکفتند الحمد لله رب
العالمین کثیرا علی کل حال و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که هر که در صبح چهار مرتبه بکوید
الحمد لله رب العالمین بتحقیق که شکر ان روز را ادا کرده است و همچنین اکر در شام چهار مرتبه بکوید
شکر ان شب را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول صم
بر شخصی کذشتند که باغ خود درخت میکشت حضرت ایستادند و فرمودند که میخواهی ترا دلالت کنم
بر درختی که اصلش ثابت تر و میوه اش زود رس تر و نیکوتر و باقی تر باشد کفت بلی فرمود که
در هر صبح و شام بکو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا انکه حقتع بعدد هر تسبیحی ده درخت
در بهشت بتو کرامت فرماید از انواع میوهها و بسند معتبر از انحضرت منقولست که در صبح این دعا بخوان *
اصبحت بالله مومنا علی دین محمد و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم امنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم
و غایبهم و اعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله صلی الله علیه و اله و علی و الاوصیاء صلوات الله علیهم
و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوة الا بالله * و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین منقولست
که هر که در صبح و شام سه نوبت بکوید * رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و اله
نبیا و بالقران بلاغا و بعلی اماما و بالاوصیاء من ولده ائمة البته بر حقتع لازم است که در روز قیامت
او را راضی کرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر بندهٔ که قبل از طلوع افتاب
این دعا بخواند الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک له
و صلی الله علی محمد و اله * ملکی مبادرت نماید و این دعا را در میان بال خود بکیرد و باسمان برد چون
باسمان اول در اید ملائکه باو کویند که چه چیز با خود داری در جواب کوید که شخصی از مومنان

باین کلمات تکلم نمود و کلمات را بر ایشان بخواند ملائکه کویند که خدا رحم کند از کسی راکه این
کلمات را خوانده است و کناهان او را بیامرزد پس هر اسمانی که کذرد ملائکه از او سوال کنند چون
جواب کویند همین دعا کویند هم چنین حملهٔ عرش نیز از برای او دعا کنند و ان ملک ان کلمات را ببرد
و در دیوان کنوز که اعمال خالص موءمنان در انجا ثبت است ثبت نماید و بسند عالی از ابو حمزهٔ ثمالی
منقولست که از حضرت امام محمد باقر عم سوال نمودند از تفسیر انچه حق تعم در شان حضرت ابراهیم فرموده
که حقوق الهی وا و امر او را وا فی و تمام ادا نمود حضرت فرمود که چون صبح میکرد سه مرتبه میکفت
اصبحت و ربی محمود اصبحت لا اشرک بالله شیئا و لا ادعو مع الله الها و لا اتخذ من دونه ولیا * و هم چنین
در شام سه مرتبه میفرمود و اکر در شام خوانند بجای * اصبحت امسیت * می باید کفت و بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق عم منقولست که حضرت نوح عم در هر صبح و شام ده مرتبه این دعا میخواندند * اللهم انی
اشهدک انه ما اصبح بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر
بها علی حتی ترضی و بعد الرضا * و باین سبب حق تعم او را عبد شکور فرمود یعنی بندهٔ بسیار شکر کننده
و اکر در شام خواند چنین بکوید انه ما امسی بی من نعمة و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که هر که در صبح انکشتر عقیق در دست راست خود داشته باشد و پیش از انکه با احدی نظر کند نکین
عقیق را بکف دست خود بکرداند و بان نکین نظر کند و سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند پس این دعا
بخواند که * امنت بالله وحده لا شریک له و کفرت بالجبت و الطاغوت و امنت بسر ال محمد و علانیتهم
و ظاهرهم و باطنهم و اولهم و اخرهم * حقتعم او را در ان روز از شر جمیع بلاهای اسمان و زمین حفظ
نماید و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که هر که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار بکوید خدا
او را بیامرزد اکر چه هفتاد هزار کناه کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که هر که
در وقت شام سه مرتبه بکوید سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض
و عشیا و حین تظهرون * هیچ چیزی در ان شب از او فوت نشود جمیع شرور و بدیها ان شب از او دفع
شود و هم چنین اکر در صبح سه مرتبه بخواند هیچ چیزی در ان روز از او فوت نشود و جمیع شرور ان
روز از او دور کردد بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که بعد از نماز شام سه مرتبه بکوید
* الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره حق تعم باو خیر بسیار کرامت فرماید و بسند صحیح
منقولست از حضرت صادق عم که حضرت رسالت پناه صم فرمود که چون بمعراج رفتم ملائکه مرا دعایی تعلیم
نمودند که هر صبح و شام میخوانم * اللهم ان ظلمی اصبح مستجیرا بعفوک و ذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک و ذلی
اصبح مستجیرا بعزتک و فقری اصبح مستجیرا بغناک و وجهی البالی اصبح مستجیرا بوجهک الباقی الذی
لا یفنی * و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که شیبهٔ هذلی بخدمت حضرت رسول صم

امد و کفت یا رسول الله من پیر شده ام و قوتم ضعیف شده است از اعمالی که عادت کرده بودم با نها از نماز
و روزه و حج و جهاد پس مرا کلامی تعلیم فرما که حق تعم مرا بان نفع دهد و سبک کن بر من یا رسول الله
حضرت فرمود که اعاده کن این سخن را تا انکه سه مرتبه این کلام را ادا نمود حضرت فرمود که بردور تو هیچ
درختی و کلوخی نماند مکر انکه کریست بسبب ترحم بر تو چون نماز صبح بکنی ده مرتبه بکو سبحان الله العظیم
و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * بدرستیکه حق تعم ترا عافیت میدهد بسبب این ذکر
از کوری و دیوانکی و خوره و فقر و ضعف پیری کفت یا رسول الله این برای دنیاست از برای اخرت چه
چیز باید خواند فرمود که بعد از هر نماز بکو * اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی
من رحمتک و انزل علی من برکاتک * بعد از ان فرمود که اکر این دعا را عمدا ترک نکند تا از دنیا برود
در قیامت هشت در بهشت را برای او بکشایند که از هر دری که خواهد داخل شود و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق عم منقولست که هر که هر روز بیست و پنج نوبت بکوید * اللهم اغفر للمومنین
و المومنات و المسلمین و المسلمات * حقتعم بعدد هر مومنی که کذشته است و خواهد امد تا روز
قیامت حسنه در نامهٔ عملش بنویسد و کناه از او محو کند و درجهٔ از برای او بلند کرداند بسند
معتبر از هلقام منقولست که بخدمت حضرت جعفر عم عرض نمود که دعایی تعلیم من نما که جامع المطالب دنیا
و اخرت باشد حضرت فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع افتاب بکو * سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله
و اسئله من فضله هلقام کفت که من بدحال تر و پریشان تر از جمیع اهل بیت خود بودم و ببرکت این دعا
امروز حالم از همه بهتر است شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده که صد نوبت
بکوید استغفر الله و اتوب الیه و صد نوبت بکوید اسئل الله العافیة و صد نوبت بکوید استجیر بالله
من النار و اسئله الجنة و صد نوبت بکوید اسئل الله الحور العین و صد نوبت سورهٔ قل هو الله احد بخواند
و صد نوبت بکوید صلی الله علی محمد و اله محمد و صد نوبت بکوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ده نوبت ایة الکرسی و ده نوبت سورهٔ انا انزلناه
بخواند و ده نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب العباد محبتی و ضمن السموات و الارض رزقی
و الق الرعب فی قلوب اعدائک منی و انشر رحمتک لی و اتمم نعمتک علی و اجعلها موصولة بکرامتک
ابدا و اوزعنی شکرک و اوجب لی المزید من لدنک و لا تنسنی ذکرک و لا تجعلنی من الغافلین * فصل
دویم در اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین تعقیبات تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا عم
سی و چهار الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که عبادت کرده نمیشود خدا بتحمیدی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه عم و اکر از ان چیزی
بهتر میبود حضرت رسول صم انرا بفاطمه عم عطا میفرمود بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که

تسبیح فاطمه عم را در هر روز عقب هر نماز بخواند محبوب تر است نزد من از اینکه هزار رکعت نماز
در هر روز بکند و در حدیث دیکر فرمود که هر که تسبیح فاطمه عم بخواند و بعد از ان لا اله الا الله بکوید
کناهانش امرزیده شود بسند صحیح از انحضرت منقولست که روزی حضرت رسول صم باصحاب خود
فرمود که انچه دارید از جامها و ظرفها اکر جمع کنید و بر روی هم کذارید باسمان میرسد کفتند نه
یا رسول الله فرمود که میخواهید که شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش در زمین است و شاخش در اسمان
کفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر یك از شما که از نماز واجب خود فارغ شود سی نوبت بکوید
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستیکه اصل این کلمات در زمین است و شاخشان
در اسمان است دفع میکند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بچاه افتادن و مرکهای بد را
از خواننده خود اینهایند باقیات صالحات بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که چهل مرتبه این
تسبیحات اربع را بعد از هر نماز فریضه بخواند پیش از انکه پای خود را از قبله بکرداند هر حاجتی که از خدا
سوال کند باو عطا میفرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم مرویست که هر که بعد از نماز فریضه
پیش از انکه پای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بکوید * استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم ذا الجلال و الاکرام و اتوب الیه حقتعم کناهان او را بیامرزد اکر چه مثل کف دریاها باشد و بسند
صحیح از حضرت امام محمد باقر عم مرویست که فرمود که کمتر چیزی که مجزیست از دعا بعد از نماز فریضه
اینست که بکویی اللهم انی اسئلك من کل خیر احاط به علمك واعوذ بك من کل شر احاط به علمك اللهم انی
اسئلك عافیتك فی اموری کلها و اعوذ بك من خزی الدنیا و الاخرة و بسند معتبر دیکر منقولست
که محمد بن ابراهیم بخدمت امام موسی عم نوشت که میخواهم دعائی تعلیم من فرمایی که بعد از نماز بخوانم
و حق تعم بسبب خواندن ان خیر دنیا و اخرت را برای من جمع نماید حضرت نوشتند که بکو * اعوذ بوجهك
الکریم و عزتك التی لا ترام و قدرتك التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الاخرة و من شر الاوجاع کلها
* و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله بکوید
بر بدنش کناهی نماند مکر انکه بریزد بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست کسی خواهد که چون
از دنیا بیرون رود از کناهان پاك باشد مانند طلای بیغش و مظلمهٔ احدی نزد او نباشد که از او طلب
نماید باید که بعد از نمازهای پنجکانه دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس دست خود را بجانب اسمان
بکشاید و بکوید * اللهم انی اسئلك باسمك المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارك واسئلك باسمك العظیم
و سلطانك القدیم یا واهب العطایا و یا مطلق الاساری و یا فکاك الرقاب من النار اسئلك ان تصلی علی
محمد و ال محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا امنا و ان تدخلنی الجنة سالما و ان تجعل
دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و اخره صلاحا انك انت علام الغیوب * بعد از ان فرمود که این دعاهای

مخفی است که حضرت رسالت پناه صم تعلیم من نمود و امر نمود که تعلیم حضرت امام حسن و حضرت امام
حسین عم نمایم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون حضرت رسالت پناه صم فتح مکه نمودند
نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند چون سلام کفتند سه مرتبه دست برداشتند و سه
مرتبه الله اکبر کفتند پس این دعا خواندند * لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز
جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر * پس رو باصحاب
خود کردند و فرمودند که ترك مکنید این سه تکبیر را و این دعا را بعد از هر نماز واجب بدرستی که هر که
بعد از سلام نماز بخواند بتحقیق که ادا کرده است انچه بر او واجب است از شکر حقتعم بر تقویت اسلام
و اهل اسلام و بسند صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که بخدمت حضرت امام رضا عم عرض کردم
که چکونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول صم می باید فرستاد حضرت فرمود
که بکو * السلام علیك یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیك یا محمد بن عبد الله السلام علیك
یا خیرة الله السلام علیك یا حبیب الله السلام علیك یا صفوة الله السلام علیك یا امین الله اشهد انك رسول
الله و اشهد انك محمد بن عبد الله واشهد انك قد نصحت لامتك و جاهدت فی سبیل ربك و عبدته حتی
اتاك الیقین فجزاك الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد افضل ما صلیت علی
ابراهیم و ال ابراهیم انك حمید مجید * و موافق احادیث معتبره می باید بعد از هر نماز بکوید اللهم صل علی
محمد و ال محمد واعذنا من النار وارزقنا الجنة و زوجنا من الحور العین * و بسند معتبر منقولست که حضرت
امام جعفر صادق عم از جای نماز خود بر نمی خواستند تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت نمیکردند پس
باید که بعد از هر نماز بکوید * اللهم العن ابا بکر و عمر و عثمان و معویة و عایشة و حفصة و هند وام الحکم
* و بعضی از تعقیبات در باب فضایل سور و ایات قرانی کذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور
شد و در این کتاب چون بتقریب مذکور میشود همین اکتفا می نماییم * فصل سیم * در تعقیب مخصوص
نماز ظهر است بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حضرت رسول صم بعد از نماز ظهر این
دعا میخواندند * لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم والحمد لله رب العالمین اللهم
انی اسئلك موجبات رحمتك و عزایم مغفرتك و الغنیمة من کل خیر و السلامة من کل اثم اللهم لا تدع
لی ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا سقما الا شفیته و لا عیبا الا سترته و لا رزقا الا بسطته و لا خوفا
الا امنته و لا سوءا الا صرفته و لا حاجة هی لك رضا و لی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین امین رب
العالمین * فصل چهارم * در تعقیبات نماز عصر است و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند حق تعم هفتصد کناه او را بیامرزد و اکر او هفتصد
کناه نداشته باشد باقی را از کناهان پدرش بیامرزد اکر پدرش هم انقدر کناه نداشته باشد از مادرش

و اکرنه از کناهان برادرش و اکرنه از کناهان خواهرش و همچنین باقی خویشان هرکه باو نزدیکتر باشد
و در حدیث دیکر هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه سورهٔ انا
انزلناه فی لیلة القدر بعد از نماز خواندن کذشت و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه
هر روز بعد از نماز عصر یکمرتبه بکوید* استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذا الجلال
و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا و لا
ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا* حق تعم امر فرماید که صحیفهٔ کناهان او را بدرند هرچند که کناه بسیار
دران باشد* فصل پنجم* در بیان تعقیب نماز خفتن است بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی عم منقولست
که هرکه بعد از نماز خفتن هفت نوبت سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند در ضمان الهی باشد
تا صبح و شیخ طوسی رحمه الله علیه نقل کرده است که مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن سورهٔ حمد
و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق هر یک را ده مرتبه و تسبیحات را بعد ده مرتبه
اللهم صل علی محمد و ال محمد ده مرتبه* فصل ششم* در بیان سجدهٔ شکر است بدانکه از جملهٔ سنتهای
موکد بعد از هر نماز سجدهٔ شکر است و فضایل این سجده در احادیث بسیار است حتی انکه و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که دو سجدهٔ شکر واجب است بر هر مسلمانی نماز خود را بان تمام
میکنی و خداوند خود را خوشنود میکردانی و ملائکه را تعجب می اوری بدرستی که بندهٔ که نماز میکند
و بعد از ان سجدهٔ شکر بجای اورد حق تعم حجاب از میان بنده و ملائکه برمیدارد و میفرماید که ای
ملائکه نظر کنید به بندهٔ من که فرض مرا ادا کرد و عهد مرا تمام کرد بعد از ان شکر نعمت مرا بجا اورد ای
ملائکه چه ثواب او را نزد من هست ملائکه میکویند پروردکارا رحمت خود را شامل حال او کردان باز
میفرماید که دیکر چه چیز باو عطا کنم میکویند که پروردکارا بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید
که دیکر چه چیز باو کرامت فرمایم میکویند که امور او را کفایت کن و همچنین حق تعم سوال می نماید
و ملائکه جواب میکویند تا انکه هیچ چیز نمی ماند که علم ملائکه باو احاطه کند مکر انکه میکویند باز چون
حق تعم سوال می نماید ایشان میکویند که پروردکارا اعلم ما بزیاده از این احاطه نکرده است پس حقتعم
فرماید که من شکر او میکنم چنانکه او شکر من کرد و روی فضل و احسان خود را بسوی او میدارم
و او را در مراتب معرفت خود کامل میکردانم بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم
منقولست که حق سبحانه و تعم بحضرت موسی عم خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان
بندکان خود برکزیدم و کلیم خود کردانیدم کفت نه ای پروردکار من خطاب رسید که من چون نظر کردم
نفس ترا نزد بندکی خود از همه کس ذلیل تر یافتم هرکاه از نماز فارغ میشوی دو طرف روی خود را
نزد من برخاک میکذاری پس حضرت موسی به سجده در امد و پهلوهای روی خود را از روی

تذلل برخاک مالید نزد پروردکار خود حق تعم باو وحی نمود که سر بردار ای موسی و دست خود را
بر موضع سجود بمال و برو و بر بدن خود بمال که باعث ایمنی تو میکردد از هر بلایی و دردی و افتی
و بدانکه اقل سجدهٔ شکر اینست که سر به سجده کذارد و سه مرتبه بکوید شکرا لله چنانچه از حضرت امام
رضا عم منقولست و ایضا از انحضرت منقولست که صد مرتبه عفوا بکوید یا صد مرتبه شکرا و اکر در سجدهٔ
اول صد مرتبه عفوا یا العفو العفو بکوید و بعد از ان جانب راست را بر زمین کذارد و هر دعا و ذکری
که داند بخواند مثل یا الله یا ربا یا سیداه هم چنین پهلوی چپ رو را بر زمین کذارد و چنین دعایی
یا ذکری بخواند پس بار دیکر پیشانی را بر زمین کذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بکوید خوبست و در این
سجده بر خلاف سجدهای نماز سنت است که دستها را بر زمین بخواباند و سینه و شکم را بر زمین برساند
و ایضا مستحب است که حاجات خود و برادران مومن خود را طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات
تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت قرب
او بخدا زیاده نیست از حالتی که در سجود کریان باشد و ائمهٔ ما صلوات الله علیهم سجدهای بسیار
طولانی بجای اورده اند خصوصا حضرت امام موسی کاظم عم که بعد از نماز صبح بسجده میرفته اند
و روز که بلند میشده است سر از سجده برمیداشته اند و اکر در حالی بوده اند که مشغول هدایت خلق
نمیتوانسته اند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند هم چنین اصحاب کبار ایشان این طریقه
داشته اند حتی انکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان انقدر طول میداده اند سجده را که مرغ در پشت
ایشان اشیان میکذاشته و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات الله علیهم بسیار منقولست و این کتاب کنجایش
ذکر انها ندارد و بهترین انها انست که کلینی بسند حسن روایت کرده است که عبد الله بن جندب از حضرت
امام موسی کاظم سوال نمود از دعایی که در سجدهٔ شکر بخواند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بکو
* اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک الله ربی و الاسلام دینی
و محمد النبی و علیا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و حجة بن الحسن ائمتی بهم اتولی و من
اعدائهم اتبرا* پس بکو* اللهم انی انشدک دم المظلوم اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک
لتهلکنهم بایدینا و ایدی المومنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرهم بعدوک
و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من ال محمد سه مرتبه و بکو اللهم انی اسئلک الیسر بعد
العسر سه مرتبه بعد از ان پهلوی راست رو را بر زمین میکذاری و میکویی* یا کهفی حین تعیینی
المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا باری خلقی رحمة بی و کنت عن خلقی صل علی محمد و علی
المستحفظین من ال محمد* سه مرتبه پس جانب چپ رو را بر زمین میکذاری و میکویی یا مذل کل جبار

یا معز کل ذلیل قد و عزتك بلغ بی مجهودی سه مرتبه پس بار دیگر سر را به سجده میگذارد و صد مرتبه
میگوید شکرا شکرا و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی عم در سجدهٔ اول هزار مرتبه
العفو العفو فرمودند و در حدیث دیگر وارد شده است که انحضرت در سجود این دعا میخواندند * اعوذ
بك من نار حرها لا یطفی و اعوذ بك من نار جدیدها لا یبلی و اعوذ بك من نار عطشانها لا یروی و اعوذ
بك من نار مسلوبها لا یکسی در حدیث دیگر مرویست که حضرت امیر المومنین عم در سجده میخواندند
ارحم ذلی بین یدیك و تضرعی الیك و وحشتی من الناس و انسی بك یا کریم * فصل هفتم * در بیان
اذکاریست که در هنگام خواب باید خواند بدانکه مستحب است که در هنگام خوابیدن باوضو باشد
و بجانب راست بخوابد رو بقبله و سورها و ایاتی که در باب فضایل قران مذکور شد بخواند و بهترین
اذکار در این وقت تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا عم است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم
منقولست که چون ادمی شب در جای خواب خود میخوابد ملك بزرگواری و شیطان متمردی بسوی او
مبادرت مینمایند پس ملك باو میگوید که روز خود را ختم کن بخیر و شب خود افتتاح کن بخیر و شیطان
باو میگوید که روز خود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس اگر اطاعت ملك کرد و تسبیح
حضرت فاطمه عم را در وقت خواب خواند ملك ان شیطان را میزند و از او دور میکند و او را محافظت
و نگاهبانی میکند تا بیدار شود پس باز شیطان می اید و او را امر میکند که ختم شب و افتتاح روز بگناه
بکند و ملك او را بخیر امر میکند پس اگر اطاعت ملك کرد و تسبیح حضرت فاطمه عم را خواند ان ملك
شیطان را از او دور میکند و حقتعم عبادت تمام ان شب را در نامهٔ عملش مینویسد و بسند معتبر از حضرت
امام علی نقی عم منقولست که فرمود که ما اهل بیت را در هنگام خوابیدن ده خصلت میباشد باطهارت
میباشیم و بدست راست میخوابیم و دست راست خود را در زیر رو میگذاریم و تسبیح حضرت فاطمه عم
میخوانیم و رو بقبله میخوابیم و سورهٔ حمد و ایة الکرسی و ایه شهد الله را میخوانیم پس هر که چنین کند بهرهٔ
خود را از ثواب در ان شب برده است و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که در وقت
خواب یازده مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخواند حقتعم یازده ملك بر او موکل گرداند که او را حفظ نمایند تا صبح
از شر شیطان رجیم و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که هر که در وقتی که برخت خواب میرود
یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند گناهان او امرزیده شود و او را شفیع کنند در همسایگان
خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان ایندهٔ او تا پنجاه سال امرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود که کسی
که در خواب ترسد در وقت خواب سورهٔ قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و ایة الکرسی
بخواند و بسند معتبر از انحضرت منقولست که هر که در وقت خواب سه نوبت بگوید * الحمد لله الذی
علا فقهر و الحمد لله الذی بطن فخبر و الحمد لله الذی ملك فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت

[...]ماء و هو علی کل شیء قدیر * از گناهان بیرون اید مانند روزی که از مادر متولد شده بوده
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صم در هنگام خواب ایة الکرسی میخواندند و بعد از ان
میفرمودند که * بسم الله امنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی و بسند معتبر
از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که کسی که خواهد که در میان شب بیدار شود در وقت خواب
این دعا بخواند * اللهم لا تنسنی ذکرك و لا تومنی مکرك و لا تجعلنی من الغافلین وانبهنی لاحب الساعات
الیك ادعوك فیها فتستجیب لی و اسئلك فتعطینی و استغفرك فتغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت یا ارحم
الراحمین * فرمود که چون این دعا را بخواند [...] دو ملك بسوی او بفرستد که او را بیدار کنند پس
اگر بیدار شود فبها و اگر بیدار نشود حقتعم ایشانرا امر فرماید که از برای او استغفار نمایند و اگر
در ان شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از حق تعم بطلبد باو عطا فرماید از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که چون اینکس در شب از پهلو بپهلو گردد سنت است که بگوید الحمد لله والله
اکبر و سید ابن طاوس علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که کسی که خواهد
که حضرت رسول صم را در خواب به بیند بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد
و در هر رکعتی سورهٔ حمد یکمرتبه و صد مرتبه ایة ا[...]سی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر
محمد و ال محمد بفرستد و بر جامهٔ پاکی بخوابد که حلال و حرام را بر روی ان جامه وطی نکرده باشد
و دست راست خود را بر زیر خد بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و صد مرتبه بگوید ما شاء الله * و بخواب رود که انحضرت را در خواب
می بیند و سید مذکور نقل کرده است که هر که خواهد حضرت امیر المومنین عم را در خواب به بیند در وقت
خواب این دعا بخواند * اللهم انی اسئلك یا من له لطف خفی و ایادیه باسطة لا تنقضی اسئلك بلطفك الخفی
الذی ما لطفت به لعبد الا کفی ان ترینی مو[...] امیر المومنین عم فی م[...]ی و بسند دیگر روایت کرده است
کسی که خواهد که میت خود را در خواب به بیند باطهارت بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه عم بخواند
پس این دعا بخواند اللهم انت الحی الذی لا یوصف و الایمان لا یعرف منه منك بدت الاشیاء و الیك تعود
فما اقبل منها کنت ملجاءه و منجاه و ما ادبر منها لم یکن له منجاء و لا منجا منك الا الیك و الایمان فاسئلك بلا اله
الا انت و اسئلك ببسم الله الرحمن الرحیم و بحق حبیبك محمد صم سید النبیین و بحق علی سید الوصیین
و بحق فاطمه سیدة نساء العالمین و بحق الحسن و الحسین الذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة علیهم
اجمعین السلام ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان ترینی میتی فی حال التی هو علیها * چنین گوید مولف
این کتاب که ببرکت اهل بیت رسالت عم اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات انقدر هست
که از عهدهٔ صد هزار یك ان بدر نمیتوان امد پس چه حاجت است بمرتکب شدن اعمال بدعت که از مشایخ

اهل سنت بجمعی از جاهلان و بیخردان بمیراث رسیده و انچه این فقیر در این کتاب بر سبیل ا
هزار یك و از بسیار اندکی اورده ام اگر کسی بانها عمل نماید تمام وقت او را فرا میگیرد و مجملا طریقه
بیت رسالت عم مضبوط و معلوم است و کسی که راه متابعت ایشان را خواهد واضح و ظاهر است و اول
چیزی که از اعمال ایشان مبالغهٔ بسیار دران نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه و یکرکعت است
که هفده رکعت ان نماز پنجگانه است و باقی هشت رکعت نافلهٔ پیشین است که پیش از نماز ظهر می باید
کرد و هشت رکعت نافله پسین است که پیش از فریضهٔ عصر می باید کرد و چهار رکعت نافلهٔ شام است
که بعد از نماز شام میباید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن نشسته میکنند
و یکرکعت حساب میشود و هشت رکعت نماز شب است با دو رکعت نماز شفع و یکرکعت وتر که بعد از
نصف شب میباید کرد و دو رکعت نافلهٔ صبح است که پیش از نماز صبح میباید کرد و این نافله هر دو رکعت
را بیك سلام میباید کرد اینها در فضیلت و تاکید تالی مرتبهٔ واجبانند که حضرت رسول صم همیشه
بر اینها مداومت مینموده اند و اگر ترك شود مانند واجبات قضا میباید کرد دیگر از جملهٔ سنن انحضرت
روزهٔ هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول ماه و چهار شنبهٔ اول از دههٔ میان ماه و پنج شنبه اخر و تمام
ماه مبارك شعبان که حضرت رسول صم در این ماه روزه بودند تا از دنیا مفارقت نمودند و این سه روز
نیز اگر ترك شود قضا میباید کرد دیگر از اعمال موکده که فضایل نامتناهی در ان وارد شده است نماز
جعفر طیار است و ان چهار رکعت است بدو سلام و مستحب است که در رکعت اول سورهٔ حمد و اذا
زلزلة بخواند و در رکعت دویم سورهٔ حمد و سورهٔ عادیات و در رکعت سیم سورهٔ حمد و اذا جاء نصر الله
و در رکعت چهارم سورهٔ حمد و قل هو الله احد و اگر در هر رکعتی سورهٔ قل هو الله احد بخواند خوبست
بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در هر
رکوعی و در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سر برداشتن از سجودی و در هر سر برداشتن از سجود
ده مرتبه بگوید و سنت است که در سجدهٔ اخر بعد از تسبیحات این دعا بخواند * سبحان من لبس العزة
و الوقار سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل
شیء علمه سبحان ذی المن و النعم سبحان ذی القدرة والکرم سبحان ذی العزة والفضل سبحان ذی القوة و
الطول اللهم انی اسئلك بمعاقد العز من عرشك و منتهی الرحمة من کتابك و باسمك الاعظم و کلماتك
التامة التی تمت صدقا و عدلا ان تصلی علی محمد و ال محمد واهل بیته * بعد از ان حاجت خود را از حقتعالی
بطلبد چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه زهرا عم را بخواند و در احادیث معتبره وارد شده است
که هر که این نماز را بکند گناهان او امرزیده شود اگر چه بقدر کف دریاها و ریگ بیابان گناه داشته
باشد و دو از ده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد و این نماز را

در همه وقت میتوان کرد و بجای نافلهٔ شب و روز میتوان کرد و در حدیث است که هر شب و روز
بکن و اگر نتوانی هر هفته یکمرتبه بکن و اگر نتوانی ماهی یکمرتبه بکن و اگر نتوانی سالی یکمرتبه بکن
و در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است و در حدیث معتبر وارد شده است که اگر
کسی را حاجت ضروری باشد اصل نماز را بکند بی تسبیحات و تسبیحات را در راه بخواند و اگر کسی
ان دعا را نداند و نخواند ثواب نماز را دارد و اگر کسی با دعاها و اداب دیگر که در کتب دعا مثبت است
واقع سازد بهتر است دیگر نماز حضرت امیر المومنین عم است و ان چهار رکعت است بدو سلام
و در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد میباید خواند و احادیث معتبره وارد شده است
که هر که این نماز را بکند چون فارغ شود میان او و خدا گناهی نمانده باشد بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که هر که دو رکعت نماز بکذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله
احد بخواند چون فارغ شود گناهانش امرزیده شده باشد و دیگر نمازها و دعاها بسیار است و از کتب
مبسوطهٔ علما طلب باید نمود با بیجاختم میکنم کتاب عین الحیوة را و از الطاف عمیمهٔ واهب العطایا امید
وارم که این بحر فیوض ربانی و این سرچشمهٔ اب زندگانی موجب حیات جاودانی برادران ایمانی
و فیض بخش اقاصی و ادانی گردد تا روز جزا فیض طالبان ربانی و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی
از این چشمهٔ سلسبیل و عین زنجبیل منقطع نگردد شاید که باین وسیله این غریق بحر خطایا و گناهان
و پامال نفس و هوا و شیطان از لوث معاصی پاك گردد و چون پیوسته خاك راه اهل ایمان و خادم اصحاب
علم و عرفان بوده شاید که در روز حساب بایشان ملحق شود ملتمس از برادران ایمانی انست
که چون از این خوان نعمتهای روحانی بهرهٔ و از این شراب طهور حقایق و معانی جرعهٔ
بر گیرند در حیات و ممات این خاکسار حقیر و ذرهٔ بیمقدار را از دعای طلب
مغفرت سیئات و رفع درجات محروم نگردانند مطبوع شد کتاب
عین الحیوة در شهر ربیع الاول سال هزار و
دو بست و چهل ۱۲۴۰

[illegible]

[illegible] ٩٦١ [illegible]



